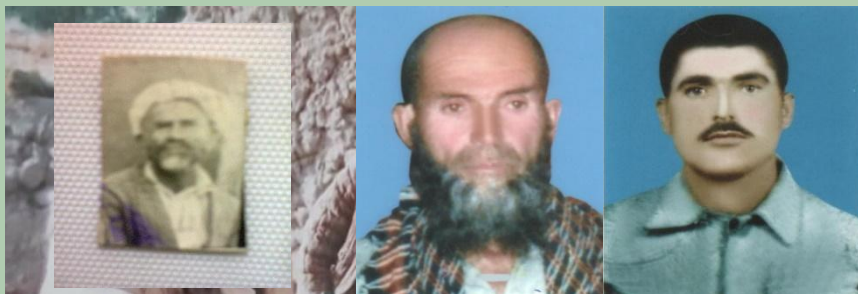
پیام قرآنی

مؤلف: عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی

تقدیم:

به مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید " کریمی" پدر بزرگم مرحوم عبدالکریم "حمیدی" برادر بزرگم محترم جان علی، برادر ارجمندم حافظ عبدالقدوس "حمیدی" محترم عمویم مرحوم عبدالرحیم "کریمی" وپسر عمویم جناب محترم مطیع الله " تائب" که در قسمت تعلیم وتربیهء بنده از هیچگونه کمک همکاری همراهی تشویق دریغ نور زیده اند وپیوسته بنده را در این راستا تا پای جان همکاری کرده اند، وهمچنان به مادر مهربانم[1] مرحومه (مُشکل ما[2] بنت مرحوم عزت الله بنت مرحومه بانو خرامان) که حالا از سایهء مهرش دور هستم، به همسر محبوبه ام (خانم ملکه حمیدی هروی) که با مهر ومحبت در کنارم بوده اند وهمواره در فراز نشیب زندگی کمکم کرده اند وبه دخترم (حسناء حمیدی) که اولین فرزندم بوده وبا دیدنش چشمانم روشن است، وبه همه دوستان وهمفکرانم که صمیمانه بنده را در این مورد یاری رسانیده وترغیب نموده اند.



تصویر مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید "کریمی" از زمان عسکری وخدمت نظامیِ الی (۴۵) سالگی ومرحوم پدر بزرگم عبدالکریم"حمیدی"



پسرعمویم محترم مطیع الله " تائب" عمویم محترم مرحوم عبدالرحیم "کریمی" برادر بزرگم محترم جان علی وبرادرم حافظ عبدالقدوس"حمیدی"

---

۱) **خاطرنشان:** بنده در این رِساله اسامی برخی اعضای فامیلم از جمله نام (مادرم) نام (همسرم) ونام (دخترم) را تذکر داده ام، واین یاد آوری اسامی مزبو را از طبقۀ اناث فامیلم نه عیب، بلکه افتخار میدانم، هر چندیکه در جامعۀ افغانی ما چنین کاری را شاید هم عدهء به خود از روی نافهمی شرم وعیب قلمداد کنند، ودر واقع این کار شرم عیب نه، بلکه یک افتخار شرعی وقانونی است، زیرا فامیل ومادر ما ها وهمسر ما ها بهتر از فامیل (مادر وهمسرها و...) رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) واصحاب او ودیگر پیامبران الهی وبزرگان دین اسلام نمی باشند که اسامی آنان در کتب حدیث، فقه، تاریخ وغیره به صراحت با نظریاتشانِ بیان شده است، که همه مسلمانان به نام آنان می بالند، مادر رسول خدا (ص) (آمنه بنت وَهَب ابن عبدالمناف) وهمسرانش (خدیجه بنت خُوَیلِد ابن اسد، عایشه بنت ابوبکر و...) (رض) بوده اند. جایکه خداوند بزرگ در مورد شان میفرماید:

اَلنَّبِیُّ اَوْلَی بَالْمُوْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ...

ترجمه: پیامبر (ص) نسبت به مومنان از خودشان اولی وسزاوارتر است، وهمسرانش مادران آنانند... (احزاب: ۶).

۲) **مُشکل ما:** مَعانی نام مرحومه مادرم! پوشیده وپنهان، صورت بسته ، شکل پذیرفته، دشوار و... «لغت نامه دهخدا».
مُشکل حال چنان نیست که سر باز کنم * عمر در سر شده بینم چو نظر باز کنم (خاقانی) «لغت نامه دهخدا».



عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی



مُشخصاتِ کِتاب:

....

نام کِتاب:..پَیام قرآنی

مؤلف:...عبدالرحمن"حمیدی" بدخشی

چاپخانه:...................(مطبعه اکبر، کابل, کوته سنگی، پل سوخته ولب دریا)

نوبت چاپ:...نخست

سال چاپ: .... بهار- سالِ ۱۴۰۰ خورشیدی

تیراژ: ....۱۰۰ نسخه

کمپوز، دیزاین، ویرایش ودرج تبصره با ضمیمه اشعار:....عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی

فیس بوک -Facedook/ یا نشانِ برقی......Adbul rahman Hamidi/عبدالرحمن "حمیدی"

آدرس:...کابل ـ افغانستان

شماره های تماس با مؤلف:.......۷۹۷۱۳۲۷۲۳ (۰) ۹۳+ / ۷۷۴۵۹۵۶۲۷ (۰) ۹۳+

فهرست مطالب:

عنوان: **صفحه:**

بخش نخست ـ خلقت جن وانس و...

فصل اول:

فصل دوم:

فصل سوم:

فصل چهارم:

فصل پنجم:

بخش دوم ـ پیامبران راهبَران راه حق و...

بخش سوم ـ اسلام خلاصه همهء ادیان آسمانی و...

فصل ششم:

مُقدمه:

حَمد ثًناء وشکران بی پایان بر خالق یزدان پیداکنندهء زمین آسمانها کاینات مخلوقات کهکشانها، ستارگان، بخشایندهء جسم جان، نطق بیان، پادشاه همه پاد شاهان، مُدَبر دو جهان و... درود بیشمار بر حضرت محمد مصطفی به آل ویاران او وسلام سلامتی و رحمت خدا باد بر جمعی اهل اسلام وهدایت میطلبم به مسیر اسلام برای غیر مسلمانان از خداوند آفریدگارعالمیان؛ **وبعد:**

از آنجایکه هُویداست بشریت ومسلمانان هر یک به قدر توان جسمی، فکری، روحی ودر محدوده ی اندیشه وتفکر خویش بعد از شناخت کامل خود ومعرفت خداوند یکتا! اصلاح ذات خود اصلاح خانواده اَقارِب خویش ضرورت مبرم احساس می شود که بعد از طی این مراحل مسؤلیت ایمانی و وجدانی خود را در قبال دین آیین عقیده باور، دفاَع از ارزشهای اسلامی ترحم به خلق الله وخدمت به اجتماعی انسانی ورسانیدن احکام ودستوراتِ خدای یکتا! و اوامر پیامبرش از راه تبلیغ بَیان ونوشتارِ کتب رِساله وغیره جهت نجات بشریت از ورطهء ذلالت گمراهی، عقبماندگی فکری، بد بختی و... اداء نماید، هر چندی که در شرایطی کنونی رفتن در راه دین وشریعتی محمدی (صلی الله علیه وسلم) کاری آسان وسادهء نبوده است و از خود ایثار، فداکاری، رنج ومشقتی می خواهد، بنا به فرمودهء رسول معظم اسلام که: (دین در زمانهء آخر همانندی آتش پاره وجرقهء آتش می گردد اگر بر دست گرفته شود دست می سوزد واگر بر زمین گذاشته شود آتشش خاموش می گردد)، بلی! مُخبِرِ صادق دقیقًا درست وبجا فرموده است که در شرایطی فعلی چنین است که فتنه، فساد، فحشاء، بد اخلاقی، بی دینی، دین ستیزی، دشمنی بد بینی نسبت به اهل ایمان، قتل وتوطئه گری جهت بد نام کردن علمای راسیتن ودعوتگران اسلامی ودانشمندان واقعی بنام این وآن وبی سبب در قید زندان نمودن آنان که چنین اقدام ناممیمونی را ما امروز به چشم سر در جهان کفر واسلام نظاره گریم که این همه فَساد، ناهنجاری، مُشکلات ناهمواری، دشمنی، ظلم ستم به اهل اسلامیت ودر کل علیه انسانیت به اوج خود رسیده است، آری! بایست که با چنین مظالم بربریت دین ستیزی، مُشکلات، رنج، زحمت وچالش های که امروزه سدی راه امت اسلام را سخت محکم گرفته است برای برهم کوبیدن وشکستاندن این حصار ودیوار ظلم جنایت، فساد، بد اخلاقی، فتنه، آشوبگری، دین ستیزی، بی عدالتی، حق تَلفی و... به پا بر خواسته وبا چنین پدیدهء شوم امروزه و ریشه کن نمودن این همه فَساد بد بختی، ظلم، قتل، توحش و وحشیگری، دین گریزی با قامت استوار وعزم راسخ مبارزه کرد، بنا به ضرب المثل معروف «هر چوبی به اندازه حَجم خود در زمانِ سوزاندنش به همان اندازهء حَجمش دودی دارد»، یعنی هر یکی از انسانها در برابر عقل، فکر اندیشه وتوانی جسمی و روحی خود در پیشگاه خداوند متعال مسؤلیت دارد و می باید که برای رفع این عهده داری به قدر توان بشری خویش تلاش ورزیده تا رفع مسؤلیت نموده واز هر ناحیهء که امکان خدمت گذاری بر دین آیین وبرای اجتماعی انسانی می باشد کوشش نموده مسؤلیت ایمانی وجدانی وانسانی خویشتن را به جا آرد.

زیرا انسانی که خداوند آن را اشرفِ مخلوقات قلمداد نموده است وآن را مسلط به بَر وبَحر گردانیده است وهمچنان او را بر دیگر حیوانات چیره وغالب کرده وهمهء مخلوقات را برای همین انسان مسخره کرده است، پس چنین انسانی اشرف مخلوقات را زیبنده نیست که انسانی خدا نا باور، بی ایمان، سست عنصر، بی درک بی احساس بی مسؤلیت وموجودی بیکارهء باشد ویاهم انسانی بی انگیزه، بی حرکت، تن پرور، شهوت ران، هوس باز ودنباله روی خواهشاتِ نفسانی خویش بوده وزندگی دنیا وآخرت برایش هیچ ارزش نداشته باشد وپیوسته عمر گرانبهای خود را در مسیر شیطان بیراهه هوا هوس وبیهوده سپری کند، چنین روندی زندگی حیوان گونه اصلًا شایستهء این موجودی اجتماعی واشرفِ مخلوقات بنام انسان را نمی باشد، چون خداوند انسان را در این کرهء خاکی بی فایده وبیکاره نیافریده است بلکه آفرینش جنیات وانسانها و... در این روی زمین به اساس حکمت ومصلحتی خداوندی بوده است که همانا شناخت وعبادت خداوند وخدمت به دین آیین کمک وترحم به خلق الله و... می باشد، پس می باید انسانها هدفِ اصلی زندگی خویش را در این کره خاکی توسط عقل استعداد وعلم خداداد شان دریافته وبسوی مسیری که آنان را به سر منزل مقصود و راه حقیقت می رساند در حرکت باشند نه برعکس ومخصوصًا مسلمانانِ که امروزه در بی برنامگی، بی هدفی، بیکاری، بی اتحادی، عقبماندگی ذهنی، فکری، فقر بیچارگی، جنگهای ذات البنی، قبیلَوی، مذهبی، اشغال تَجاوز وتسلطی غیر مسلمانان بر سر زمین وکشورهای ایشان، قتل برادرکشی، ظلم بی انصافی، بی عدالتی، دین گریزی، بی علاقه گی نسبت به دین خداوند بزرگ وعدم اجراء فرامین (اوتعالی) وتطبیق نا کردن احکام شریعت محمدی (صلی الله علیه وسلم) ودر چنین سر درگمی بسر می برند خویشتن را از چنین حالتی فلاکت بار، رهایی بخشیده انسانهای مصمیم، مقتدر، با درک احساس وانگیزهء اسلامی بوده ودر مسیری حق با عزم راسخ در راهِ رسیدن به قُله های شامخ اسلامیت، عزت، انسانیت ورسیدن به سر مَنزِل مقصود ومسیر حقیقت، پیروزی دنیا وقیامت، سعادت ومسرت ابدی قدمی محکمی بگذارند تا در نتیجه کامرانی دنیا وخوشبختی آخرت را نصیب حال خود گردانند.

از این رو خواستم آنچه که در ذهنم از دیری بدینسو خُطور می کرد، آن تألیف رِسالهء جهت (بیداری امت اسلامی) وبرخی مسائل وموضوعات مهمی اسلامی وضروریاتی دنیوی بر مبنای دستور شریعت محمدی (ص) برای نسل های بعدی جهان وقارهء آسیا وآسیای میانه وافغانستان ـ سرزمین خراسان بوده، اینک با گذشتِ زمانی با سعی وتلاشی که در این مسیر صعب العبور نمودم به یاری خداوند منان! با تَدوین این رِساله تحت عنوان (**پیام قرآنی**) بدین آرزویم نائل آمدم، امید وارم که این تلاشی کمی بنده در راه (بیداری امت اسلامی) مورد قبول درگاه اَحَدیت گردیده ومُفید به خوانندگان عزیز! قرار گیرد.

با احترام عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی فارغ التحصیل دانشکدهٔ شرعیات و علوم اسلامی و دانشگاه الغیاث واقع ولایت هرات، ننگر هار ـ افغانستان.

خُلاصه:

کِتاب را که روی دست دارید مجموعهء خطابت ها، تبلیغ سخنرانی ها وبیاناتی بنده در مساجد مَنابِر، حلقاتی درس عقیدتی در زمان آمریت، انجمن ها، جلسات، کُنفِرانس ها وغیره از سال (۱۳۹۴ـ ۱۳۹۸ هـ.ش)، حاصل زحمتِ (۵) ساله بنده بوده که با مُشخصات جلد وصفحاتی موضوعات از همان مأخذ در پاورقی این رِساله وبرخی آیات واحادیثی که صاحب تفسیر کابلی بدون ترجمه جهت تناسب موضوعات در میان تفسیرش گنجانیده بود بخاطر که چیزی از این موضوعات رِساله بر خوانندگان عزیز! پوشیده نماند ترجمه شده است، رِساله مَزبور دارای شش فصل ومُشتمل بر سه بخش می باشد ودر کل در این سه بخش این گونه کوشش شده است [در بخش اول]، [خلقت جن وانس کار کردهای خوب وبد آنان مجازات ومکافاتشان در دنیا وآخرت با جزئیات دیگر شامل است]، [در بخش دوم]، [پیامبران الهی راهبَران راه حق وسعادت با در برگیرندهء جزئیات دیگر آن درج است]، و[در بخش سوم]، [اسلام خلاصهء همه ادیان آسمانی ونِعمت بزرگی خداوندی با پارهء جزئیات دیگر آن گنجانیده شده است، گرد آوری کرده و بنام **(پیام قرآنی)** مُسَمی نموده ام، از اینکه بنده مُصَمم برای جمع آوری مَواد این رِساله از قرآنکریم، تفاسیر، احادیث نبوی و دیگر کتب در این مدتِ مذکور بوده ام هیچ مشکلَ، درد غم، شادی مسرت ومصروفیتی مانع این کارم نشد، زیرا انسانی که تَصمیم قاطع، عزم راسخ، اعتماد به نفس، وپشتکار برای هر هدفی خوبی داشته باشد آن مسیری صعب العبور برای رسیدن به آن هدف برایش سَهل گردیده بدون تردید به آن هدف ومقصد خویش نائل می گردد؛ بناءً بنده تاجایکه در این مسیر اعتمادی به نفس تصمیم قاطع، اِراده اِستوار وپُشت کار داشتم توانستم به کمک خداوند بزرگ به یکی از مقاصدِ خیرم که اینکه تدوین این رِساله فوق ذکر می باشد مُوفق شدم.

قابل ذکر میدانم که در تألیف این رِساله آیاتی قرآن، ترجمه وتفسیر اش را بدون اخذ روگرفت ـ کُپی از قرآنِ ساخت نرم افزاری در سایت های اینترِنِت وکامپیوتر بدست خویش نوشتم، از آنجایکه این کتاب چاپِ نخست بنده است و اگر در نوشتاری در آیات قرآن کلمات وحرکات آن، ترجمه، تفسیر وتَبصِره اش کدام اشتباه وغلطی رخ داده باشد در نَخست از خداوند مهربان عَفو وبخشش می طلبم ودر قدم دوم از خوانندگان عزیز! میخواهم اشتباهات، کمی و کاستی، روش علمی، ادبی در قسمتی نوشتاری این رِساله را گرفته ودر چاپِ بعدی بنده را مطلع نموده ما را در مورد همکاری نمایند، زیرا انسان خالی از سهو وخطائی، کمی وکاستی نیست این سهو وخطائی و... مشمول انسان بودن است که تا مُنتهای زندگی انسان مسیرش را با وی یکجا طی می کند.

ودر پایان از خداوند منان مسئلت مینمایم که این زحمتِ کمی بنده را در راه دین مقدس اسلام خدمت به اجتماعی انسانی قبولِ درگاه اَحَدیت خویش نموده زیاده شمرده و پله تراوزی اعمال نامه ام را بَابت مصروفیتم در راه دین مبین اسلام سنگین نموده وسبب عَفو ومغفرت گناهانِ من وباعِث دخول بهشت برین به مرحوم والدینم ـ فامیل اقاربم وجمعی اهل اسلام بگرداند، آمین یَارَبِ الْعالَمِيْن.

با احترام عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی سر پرست آمریت عقیدتی وفرهنگی مفرزه هوائی ننگرهار ریاست عقیدتی وفرهنگی در مربوطاتِ وزارت دفاع ملی کشور، اسد, سالِ (۱۳۹۹هـ.ش)، ننگرهار ـ افغانستان.



بنام خداوند منان!

تقریظ: از محترم مفتی سلمان " فارسی" (بدخشی) واعِظ شیرین کلام وخطیب مسجد جامع گلباغ کابل

الحمد لله والصلات والسلام علی رسول الله وعلی آله واصحابه و من والاه؛ **وبعد:**

حَسب در خواست برادر محترم جناب عبدالرحمن "حمدی" جوان پرتلاش وبا اخلاص که در حین حال ادیب، شاعر، وسخنور هم هستند تا اثر ایشان را که (**پیام قرآنی**) نام گذاری شده است مطالعه نموده تقریظی نوشته کنم!

تقریظ ویا به تعبیر جدید: پیشگفتار، ویا مقدمه نوشتن هر دو پهلو را حاوی می باشد (مدح وستایش، بیان چالشها ومُشکلات).

نسبت مصروفیتهای مُتَعدد از بعضی مَقامات کِتاب گلچین، گلچین، عبور ومُرور نمودم، [از آنجایکه کِتاب نخست محترم مؤلف است]، در مجموع کِتاب هذا با وجود پاره ای از مُشکلات، برای نسل جوان وقشر تحصیل کرده در عصر حاضر خیلی مُفید ومُثمِر است، علاوه با همه خوبیها، اشعار مؤلف جوان اگر چه در موارد مَحدودی سَجع، قافیَه واُوزان شعری اش نیاز به نظر ثانی دارد، رنگ وبوی کِتاب را معطر کاری نموده مورد جلب توجه صنف عُرَفاء واُدَباء قرار خواهد گرفت.

در آخر از الله منان اِستِدعاء مینمایم که این جوان پرتلاش را توفیق خدمت بیشتر برای دین ـ جامعه اسلامی ومُجتَمَع انسانی نصیب گرداند.

با احترام ابو عبدالله ـ سلمان " فارسی" مسئول مدرسه ودارالایتام هدایت نور، عقرب, (۱۳۹۹هـ.ش)، کابل ـ افغانستان.



بنام خداوند خالق دو جهان!

تقریظ: از محترم محمد عزیز "عزیزی" (هروی) شاعر تَوانا وپَژوهشگری مسائل اقتصادی وسیاسی اسلامی

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین ومن تبعهم بإحسان إلی یوم الدین؛ **وبعد:**

فاعوذ بالله من الشیطان الرجیم: إِنَّ هَذَا الْقُرءَانَ يَهْدِىْ لِلَّتِىْ هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِرُالْمُؤمِنِيْنَ الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِرًا. (الإِسرآء:۹).

یعنی، بی تردید این قرآن به استوار ترین آیین هدایت می کند، وبه مومنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است. (اسرآء: ۹).

جای بس خوشی ومسرت است که امروز با پیشرفتهای علمی وتخنیکی زمینه های آموزش معارف اسلامی نسبت بگذشته بمراتب آسانتر وسهلتر شده است، در گذشته طلاب علوم اسلامی می بایست سالیان متوالی را در گوشهء مدارس دینی واسلامی با زحمت فراوان ونبودن شرایط بهتر زندگی واِعاشه واِباته مطلوب سپری کرده ودر حلقه درس علماء زانو زده واز ابجدیات علوم اسلامی شروع تا بمراحل بالائی، دانش ومعارف اسلامی را فرا می گرفتند وبقول معروف با دود چراغ وخون جگر وقبول مشقتها وشداید ورنج گرما وسرما کتاب مطالعه و دروس را تکرار و حفظ می کردند، وسالهای متوالی می گذشت تا اینکه یک شخصیت دینی ویک عالم دین از آنها ساخته می شد، البته با گذشت زمان وپیشرفتهای علمی وتخنیکی زمینه های بهتر آموزش معارف اسلامی پیدا شده واز طریق (آن لاین) میتوان با علمای بزرگ وحتی دانشگاه های اسلامی ارتباط داشت واز طریق کتابخانه های بزرگ مجانی بزبانهای عربی وانگلیسی و... میتوان به کتب تفسیر وحدیث وفقه واصول فقه وعلم لغت وبلاغت وسیرت وتاریخ اسلام وتاریخ تمدن اسلامی وتاریخ تمدن بشر ومسائل مختلفهء علمی دسترسی پیدا کرد.

اگر چه آموختن علوم اسلامی بشیوهِ کُلاسیک و با همان مشقات بیشمار سابقه در پهلوی آن مسائل مَحاسِن زیادی هم داشت وآن اینکه بشکل حضوری با استادان ومفسرین ومُتَخَصصین علوم حدیث در هر مورد انسان بامناقشه می پر داخت وبهتر می توانست مسائل را بفهمد وشبهات را از ذهن خود دور سازد ولی روش نوین وخاصتًا (ریسرچ) وتحقیق ونگارش از طریق سیستم (گوگل ـ اینترنِت) در پهلوی آسانی کار وسرعت عمل وصرفه جوئی در وقت، آفات ومضرات بیشماری را هم ببار آورده است، [زیرا] بسیار از اطفال ویا جوانان نو آموز با یاد گرفتن چند حدیث وآیت وچند مسئلهء تاریخی ویا مطالعهء کتب سیرت وفتوا، خود را عالم دینی خطاب کرده ودر مسائل وموارد مهیم دینی خود را صاحب نظر دانسته وحتی فتوا صادر می کنند وبد تر از آن که برای بعضیها غرور آمیخته بجهل پیدا شده و در مورد علمای بزرگ ومحدثین وفقهای مشهور ومجتهدین با زبان سبک از آنها یاد کرده ویا خود را هم صاحب رای مستقل می دانند و این آفت خطرناکی است.

از جانبی جای خوشحالی است که جوانان را وادار بمطالعه وعلوم اسلامی قرآن وتفسیر وحدیث ودانستن زبان عربی وتاریخ وسیرت و... ساخته وامروز هزاران، هزار جوان مسلمان بعنوان دعوتگر ونویسنده ومبلغ دینی ساخته شده اند که با رعایت مسائل اختلافی در مسائل فقهی ویا مسایل فتوا با هشیاری تمام از لغزیدن بطرف افراط وتفریط خود را حفظ کرده اند ودعوت بوسطیت را پیس می برند وبر علمای سلف ومفسرین ومحدثین وخاصتًا ائمه مذاهب اسلامی حرمت بیشماری قایل هستند.

جای بس خوشی است که برادر جوان ما عبدالرحمن "حمیدی" بعنوان یک آدم دانشگاهی داشته های معلوماتی خود را که محصول مطالعه کتب مختلف اسلامی ایشان بوده است گرد آورده وآنرا در تحت عنوان (**پیام قرآنی**) آمادهء چاپ ونشر ساخته است من هر چند نظر بمصروفیت های که داشتم صفحات محدودی از این رساله (مذکور) را خواندم واز زحمات آقای "حمیدی" بابت گرد آوری مطالب سود مند باید تشکر کنم.

از جانبی نظر بمطالعه سر سری اوراقی چند در یافتم که این رساله را می بایست از نظر ویراستاری یک مرتبه دیگر بدقت بخوانند [تا] از لحاظ [سهوی در نوشتاری متون وعبارات این رِساله] اصلاحاتی بوجود آورند ودر مورد تفسیر آیات باید خیلی دقت شود تا با استفاده از روش تفسیر قرآن بالقرآن وتفسیر قرآن بحدیث وبا استناد با تفاسیر معتبر مفسرین بزرگ با حفظ امانت داری از دیدگاه های ایشان استفاده بعمل آید.

«ودر آخر» من مجددًا این کار نیک برادر محترم عبدالرحمن "حمیدی" را ارج میگزارم واز بار گاه خداوند متعال با دست دعا می طلبم تا ایشان را در همه زمینه های معارف اسلامی توفیق مزید نصیب نماید، من عمل صالحًا فلنفسه ومن اسآء فعلیها، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

با احترام محمد عزیز " عزیزی" (۵/ ۱۲/ ۲۰۲۰م)، جدی, (۱۳۹۹)، لندن ـ انگلستان.



بنام خداوند توانا!

تقریظ : از محترم مفتی سید احمد "حقدوست" (هروی) مُتَخصِص در علم فقه حنفی

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی المبعوث رحمة للعالمین وعلی آله واصحابه الی یوم الدین؛ **امّا بعد:**

از آنجایکه قرآن مجید کِتابیست بهترین رهنما برای انس وجن ونجاتیست بر بشریت از شرک کفر و ورطهء جهالت ومعجزهیست جاویدان برای حضرت رسول معظم اسلام پیامبر آخر زمان، که خیر خوبی وسعادتِ ابدی در پیروی از این کِتاب مقدس برای بشریت هویداست، این کِتاب آسمانی توسط حضرت جبرئیل در مدت (۲۳) سال از لوح المحفوظ (آسمان دنیا) به اساس ضرورت گاه کم وگاهی هم زیاد برای منجی عالم بشریت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نازل گردید وپیامبر آخر زمان احکام ودستوراتِ این کِتاب مقدس آسمانی را هم در همین مدت (۲۳) رسالتش به کمال جرئت، سیاست، فصاحت تدبیر اندیشه وموعظه های حسنه بدون تَقصیری در این وظیفه سنگین وبدون کمی وکاستی در ابلاغ احکام وفرامین این کِتاب مقدس الهی با کمال متانت، شجاعت ودرایت ببشریت رسانید.

به یقین که قرآن مجید کِتاب جهان شمول وبیانگر همه احوال وچگونگی اشیای دنیا وعقبی بوده ودر هر بُرههء از زمان پاسخگوی به همه سوالات در همه تحولات بر تمام ابعاد زندگی بشریت بوده است ومکمل نیاز مندی های معنوی، روحی، فکری، مادی انسانها می باشد، بناءً علماء ودانشمندان اسلامی در هرعصر و زمان زحمات وتلاش های مثمری در زمینهء فراگیری علوم وفنون قرآن، انتشار ورسانیدن احکام ودستورات الهی برای همنوعان خویش نموده وزحماتی را در این راستا متقبل شده اند ودر این زمینه تالیفاتی زیادی نیز از خود جهت توضیح احکام، دستورات وقوانین قرآنی برای فهم و درک بیشتر علوم وفنون قرآنی از خویشتن به جامعه انسانی باقی گذاشته اند که زحماتشان در مورد قابل تمجید وستایش است.

از این جمله دعوتگرِ مخلص، دانشمند جوان، شخصیت با تدبیر، محقق خستگی ناپذیر، شاعر نامور ونویسندهء چیره دست کشور محترم عبدالرحمن "حمیدی" که افختار آشنائی با ایشان را از خیلی وقت ها می شود دارم ومدت چهار سال در مدرسه (دارالعلوم عالی غیاثیه) پوهنتون و (دانشگاه الغیاث) در ولایت هرات در کنارِ هم بودیم، ودر طول این مدت جز خیر خوبی وآراستگی به آموزه های قرآن وصفت نیکو واخلاقی پسندیده ی اسلامی چیزی دیگری از ایشان ندیده ام، واینک کِتابی را که تحت نام (**پَیام قرآنی**) در رشتهء تحریر در آورده اند، با مطالعه وبر داشتی که از این کتاب داشتم این است که از نظر بنده یک کِتاب بسیار عالی با محتویات ومطالب ارزنده، شیوا، گیرا، مُفید بر جامعهء اسلامی که ذهن خوانندگان عزیز! را به خود جلب نموده وآنها را شفتهء مطالعه ومحتویات این رِساله می نماید می باشد.

محترم مؤلف در این کِتاب در نخست موضوعات را به شکل اساسی وبا کمی تغیر در روشِ نوشتاری ترجمه وتفسیرِ؛ تفاسیر و کتب معتبر و (تفسیرکابلی) وغیره مورد بحث وبرسی قرار داده است وبعد از نوشتاری موضوعات، آقای "حمیدی" عنوانی را جهتِ وضاحت بیشتر بنام (**تبصره**) که این عنوان شیوا در قرآن سورهء قاف آیت (۸) چنین ذکر شده است «**تَبْصِرَةً وَذِكْرَاى لِكُلِ عَبْدٍ مُّنِيْبٍ**»، (یعی، تا برای هر بنده ی که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز گردد، مایه بینایی ویاد آوری باشد.)، وهمچنان با ضمیمه اشعار خودش در پاورقی باز نموده وبکار گرفته است که در حقیقت این قسمت متعلق به خود آقای "حمیدی" بوده که داشته های ذهنی وفکری خود را به شکل بسیار زیبا وگیرا در این قسمت رابطه به موضوعات کِتاب (یعنی در تبصره با شمول اشعار در پاورقی) جهت وضاحت بیشتری موضوعات کِتاب درج نموده است که عنوانی بس شایسته وعام فهم می باشد.

ودر آخر از خداوند منان امید میدارم که این کِتاب (**پَیام قرآنی**) را منبع خیر، فایده وصدقهء جاریه باقیات وصالِحات برای مؤلف کِتاب (آقای حمیدی) و والدین واقارب وی وجمع مسلمانان جهان قرارداده واز ایشان بپذیرد، به امید موفقیت های هر چه بشتری "حمیدی" صاحب در تمام عرصه های زندگی، دعوتگری، علمی، ادبی، سیاسی، خدمت گزاری به دین، ملت واجتماعی انسانی ومیهَن عزیزمان افغانستان.

با احترام مفتی سید احمد "حقدوست" میزان سال (۱۳۹۸ هـ. ش)، هرات ـ افغانستان.



بنام خداوند سخن آفرین!

تقریظ: از محترم استاد غلام یاسین " نامی" (غوری) پَژوهشگری فلسفه اسلامی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِ الْعالَمِیْنَ وَالصَّلَاۃُ وَالسَلَامُ عَلَی خُیْرُ الخَلْقِ مُحَمَدٍ وَآلِهِ وَاَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْن؛ **امّا بعد:**

بیان آشکار مبتنی بر معرفت دقیق ایشاء وسیلهء برای تبیان همهء مسائل حیاتیست، چونکه کلیات وماهیتی آن ظاهر گشته ونور دانش بر صورتش تابیده وباطنش هویدا شده همین زمینه در هستندهء حقیقت شناسی رموز علوم هر بخشی می باشد.

لهذا از جناب محترم عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی نابِغه ومرد بزرگ مرتبهء سر زمین افغانستان تشکر وسپاسمندم بابت کِتابش **(پَیام قرآنی)** که مَخزَن علمی در راستای رسیدن و دست یافتن به موضوعات ومسائل ضروری ابعاد زندگی انسانی که ارزش باوری ماست، در رشتهء تحریر در آورده اند که از نظر بنده کِتاب ایشان در رابطه با موضوعات دینی واسلامی و سیاسی پر اهمیت و با محتویاتِ ارزنده ی می باشد، امید است که آقای "حمیدی" بدخشی همیشه به سوی اِستِعلاء معرفت عموم بشتابد ومُوفق دارین باشد، و از خداوند بزرگ توفیق مزید برای این نویسندهء چیره دست کشور مان آرزومندم.

ودر پایان از خداوند منان مُتَمَنِی می نمایم که این کِتاب **(پیام قرآنی)** را وسیلهء مغفرت گناه هان مؤلف جوان محترم آقای "حمیدی" صاحب! والدینش واقاربش ومُفید برای خوانندگان عزیز! وجمعی انسانهای جهان گردانیده واز محترم مؤلف که در موردِ جمع آوری مواد وتألیف این کِتاب زحماتی فروانی را متقبل شده اند قبول درگاه اَحَدِیت خویش گرداند.

با احترام استاد غلام یاسین " نامی" غوری استاد پوهنتون ـ (دانشگاه) اسلامی الغیاث واقع ولایت هرات، قوس, سال (۱۳۹۸ هـ.ش)، هرات ـ افغانستان.



بنام خداوند بزرگ ودادگر!

تقریظ: از محترم انجنیر عبدالحمید " افضلی" (بدخشی) کار شناس حقوقی وسیاسی کشور

الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله وعلی آله واصحابه اجمعین؛ **امّا بعد:**

در این شکی وجود ندارد که قرآن کریم کتاب تحول آور در حیات اجتماعی بشریت است، زیرا سرخت ترین دشمنان ومخالفان پیامبر اکر صلی الله علیه والسلام با شنیدن قرآن کریم در زندگی حود تغیر مثبت را احساس نمودند، وسر انجام مسلمان شدند که به عنوان مثال می توان از امیر نامدار اسلام حضرت عمر فاروق اعظم (رضی الله تعالی عنه) خلیفه دوم مسلمانان نام برد.

مهمترین نقشی که قرآن کریم توانسته در زندگی ما ایجاد نماید همانا دعوت نمودن بشریت به پرتش خداوند یکتا! دوری از شِرک بت پرستی، ذلالت گمراهی، بد بختی و...، و نائِل آمدن به پیروزی دنیوی ورسیدن به سعادت ابدی اُخروی می باشد، قرآن کریم به عنوان ماندگار ترین اثر آسمانی وجاویدانه ترین پَیامی است که خداوند بزرگ برای هدایت بشر بر شریف ترین انسانِ روی زمین پیامبر آخرالزّمان حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) نازِل نموده است، قرآ ن کریم باعث صُعود اَعمال انسان به درجهء اَعلی کمال انسانیت است همان گونه که دوری از قرآن سُقوط در پَرتگاهی رَذالت وسَفالت می باشد.

در آخر از برادر گرامی ام جناب محترم عبدالرحمن "حمیدی" نویسنده تَوانا شخصیت دانا وشاعر غزلسرای کشور ما (افغانستان) بابت تألیف کِتاب شان تحت عنوان (**پَیام قرآنی**) کِتابیست بس با مُحتویاتی ارزنده، علمی وجامع که خیلی از مسائل ضَروری دینی، اجتماعی وسیاسی را برای نسل های نَوین وآینده در جامعه اسلامی در بر دارد، وایشان در این راستا زحمت زیادی را متحمل ومتقبل شده اند، جای دارد که از زحمت وتلاشی آقای "حمیدی" در این مورد سپاسگزاری نمایم، وان شاء الله در آیندهء نزدیک بتوانند بیشتر به درخشند و خدماتی وافری به دین مبین اسلام امت و ملت نموده وشاهد تألیفات بیشتر شان در شُعب مختلف بوده باشیم.

و از خداوند منان تمنا می نمایم که زحماتی آقای "حمیدی" را بابت تألیف این کِتاب قبول در گاه خویش نموده واین کِتاب (**پَیام قرآنی**) را باعث خیر منفعت دنیوی واُخروی وسبب گِرانی وسَنگینی در پله میزان حسنات برای محترم مؤلف و والدین واقاربش گردانیده وسودمَند برای خوانندگان اَرجمَند! واهل اسلام ومُجتَمع انسانی در جهان قرار دهد.

با احترام انجنیر عبدالحمید " افضلی" مدیرعمومی ملکیت های شهر داری - شهر کابل، حوت, (۱۳۹۸هـ.ش)، کابل - افغانستان.



بنام خداوند یکتا!

تقریظ: از محترم عبدالله "طیب" (هروی) ماتسر تفسیر وعلوم قرآنی

الحمد لله وکفی والصلات والسلام علی رسول الله وعلی آله واصحابه و من والاه؛ **امّا بعد:**

بدون شک سخن وقوتِ نطق وبیان وتَقریر وتحریر وکتابت از نعمت ها واِعطائی بزرگ وارزنده ی خداوند متعال به حساب می روند، در قرآن عظیم الشان، واژه «فَصلُ الْخِطاب» ویا هم «قوت خَطابَت»، بلاغت وحکمت در شیوه و روش دعوت وبیان، همه وهمه از نعمات وداده های ارزنده ی خداوندی تذکر داده شده است وحکمت وموعظه حسنه ونیکو وجِدال داخل در چار چوب منطق، شرط اساسی وعمدهء پیروز شدن در دعوت ورسانیدن پیام حق معرفی شده است و رسول معظم اسلام (صلی الله علیه وسلم) یافتن حکمت را در تأثیر نطق وبیان اینگونه معرفی کرده است.

جایکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) می فرماید: **وان من البیان لسِحرًا**... (رواه البخاری). یعنی بعضی از گفتار ها همانندی سِحر است... (مشکواة: کتاب الاداب، باب البیان والشعر، ج۲، ص ۴۳۱).

چنانچه که سِحر وجادو بالای انسانها تأثیر میگذارد این چنین بعضی بیان وگفتار ونوشتار هم بالای انسانها تأثیراتی عمیقی را میگذارد.

لذا کِتابِ را که برادرم جناب عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی تحت عنوان (**پیام قرآنی**) در باب موضوعات دینی، مسائل ضروری، اجتماعی وسیاسی جهت بیداری امت ونسل نَوین فردا نوشته وترتیب نموده است مطالعه نمودم، ما شاء الله واقعًا یک خدمت جاویدان وماندگار وخیلی مهم ومفید بر جامعه اسلامی ومُجتَمَع انسانی می باشد.

ودر آخر از خداوند متعال برای آقای "حمیدی" اجر جَزیل وخیر کثیر دنیا وآخرت را اِستِدعاء نموده مُوَفقیَت بیشتری را در راستای خدمت به جامعهء اسلامی مُجتَمَع انسانی برایش خواهانم و از خداوند مهربان امید میدارم که این زحماتِ محترم آقای "حمیدی" را سبب خیر فَلاح دارین برای خوانندگان عزیز! ومفید برای جهان اسلام واجتماعی انسانی گردانیده وباعث عفو وبخشش خطاهای جناب مؤلف والدین واقارب اش گرداند.

با احترام عبدالله طیب ماستر تفسیر وعلوم قرآن ـ دانشگاه وپوهنتون بین المللی اسلامی افریقیاء، خَرطوم ـ جمهوری عربی سودان, (۲۰۲۰/۱۰/۲۴م)، عقرب, (۱۳۹۹هـ.ش)، خَرطوم ـ سودان.



د ښونکی او مهربانه خدای په نامه!

تقریظ: د محترم داکتر عبید الله " نور زی" (ننګرهاری) د اطفال داخله متخصص

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَلَامُ عَلَی رَسُوْلِ الله؛ **امّا بعد:**

د **(پَیام قرآنی)** تر عنوان لاندی کِتاب چې د محترم استاد عبدالرحمن "حمیدی" لیکلی اثر دی زه د دی کِتاب دعلمی ار زښت په اړه خپل نظر داسی و ړاندی کوم:

ما دا کِتاب په هر اړخیز ډول مطالعه کړی چې په دري بر خو شپږ فصلونو او (۵۳۲) صفحو کی په (دَری ـ فارسی) ژبه لیکل شوی دی، د الله (ج) په نوم پیل، مقدمه، او لیکلړ لری، دا کِتاب چې ډیر روان لیکل شوی د قرآنکریم او د اسلام د دین په اړه پکی ډیر مهم مسائل او موضوعات شامل دی، زه مطمئن یم چې د دی کِتاب په مطالعه د ګرانو لوستونکو ډیر ضرورتونه او مشکلات په دینی او دنیوی برخو کی چه لري حل کیږی، چې د مختلفو معتبرو کتابونو لکه (تفسیرکابلی) او نورو څخه پکی استفاده شویده، د قرآنکریم آیاتونه پکی ترجمه، تفسیر، او تبصره شوی.

طبی اړخ: لکه څرنګه چې د اسلام مبارک دین د ژوند د ټولو اصولو او کارونو په اړه څوارلس سوه کاله پخوا لار ښونه کړیده، د طبابت علم اوس د اسلامی اوامرو په اړه څیړنه کوی او فوائدیی ثابتوی، انسان چې د الله (ج) غوره مخلوق دی د ښه ژوند تیرولو لپاره ورته په قرآنکریم کی لار ښوونی شویدی تر څو عمل پری وکړی او صحتمند پاتی شی لکه، که تاسی یو الکترونیکی څیز یا نور شیان اخلی نو دهغی د ښه استعمال لپاره یو لار ښود کِتاب ورکوی تر څو په سمه توګه استفاده تری وکړي همدا رنګه د انسان د ښه او صحتمند ژوند د تیرولو لپاره الله (ج) پر مونږ رحم کړی او لار ښود کِتاب قرآنکریم یی به حضرت محمد (ص) نازل کړی، تر څو مونږ دهغی په طریقو عمل وکړو او د اُخروی فوائدو سره سره روغتیا هم را په برخه شی، لکه اَودس کول مونږ د مختلفو میکروبونو او ناروغیو څخه ژغوری او دلمانځه حرکات د ثواب علاوه د روغتیا لپاره هم ډیری ګټی لری، د روغ ژوند تیرولو لپاره د قرآنکریم د سورت اعراف د (۳۱) آیت کی الله (ج) فرمایي ... «**وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا إِنَّهُ لَايُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ**». (الأعراف: ۳۱).

... یعنی اوخورئ اوڅکئ او اسراف مه کوئ بیشکه چه خدائ دوستی نه کوی له اسراف کونکو سره. (اعراف: ۳۱).

(خوراک او څښاک کوی؛ خو اسراف پکی مه کوی) دا تعادل عملي کړي نو همیشه به صحتمند اوسی، په آخیرکی محترم استاد عبدالرحمن "حمیدی" ته د **(پَیام قرآنی)** کِتاب د ترسره کیدو مبارکی وایم او د مختلفو کِتابونو خصوصًا د دینی او اسلامی کِتابونو د تألیف په برخه کی ورته بریالیتوبونه د الله (ج) څخه غواړم، ترڅو د کِتاب اسلامی جامعی، انسانی ټولنی، مؤلف، د مؤلف کورنی، او ګران هیواد افغانستان خلکو ته د ګټي خیر او برکت سبب شی.

په درنښت معالج امراض داخله واطفال (MD) داکتر عبید الله " نور زی" د تله (۱۳۹۸هـ.ش)، کال ننګرهار ـ افغانستان.



بنام خداوند لایزال!

تقریظ: از محترم ثارنوال عبدالغیور " شریفی" (بغلانی) مُتَخصِص در علم اصول فقه

خداوند بی مانند را قلبًا سپاس وستایش می نمایم که لایق ستایش اوست تضرع وکُرنِش به درگاه او می برم که جز او در گاهش محل امید وپناه گاهی نیست ودرود بی کَران باد بر فرستادهء او حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) ویارانِ وفادار اش وجمیع مؤمنان ومسلمانان؛ **وبعد:**

آن ذاتی که با قدرت کامله خویش تمام موجودات را از کَتمی عدم به جلوه گاهی هستی به وجود آورد وبا قدرت مطلقه اش انسان را در میان کائنات افضل واشرف مخلوقات آفرید وبرای همین انسان جایگاهی رفع قایل گردید این افضلیت وتشریف به منظور آن بود که از روح خود در او دمید و او را مَسجود فرشتگان قرار داد، خلقت ظاهری وفزیکی او را در بهترین شکل وفُرمِ دل ربا ودل نشین نمود، آنجایکه خداوند بزرگ میفرماید: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیْمِ.**

ترجمه: ما انسان را در نیکوترین نظم واعتدال آفریدیم. (تین:۴).

پس بیائید بدانیم که «**أَحْسَنِ تَقْوِیْمِ**» بودنِ ما در چیست؟ در صورتُ زیبائی، قد اندامی ظاهری انسان است که چنین نظم اعتدال وزیبائی را هیچ جانوری دیگری ندارد که این طراوت ورعنایی انسان در اثر کوچک ترین حادثه از بین برود که چند روزی اشرف المخلوقات وبعد از اندکی اَرذَل المخلوقات قرار گیرد، این گمراهی عقل است که بر صورت وزیبایی که شب روز دستخوشی تغیر وتحول است فخر کند، در حالیکه ما همواره به فکر زیبائی آن هستیم در حالی که صورت برای خراب شدن آفریده شده است، چیزیکه آماج حملات هر چیز قرار گیرد وهر چیز بتواند آن را متلاشی واز بین ببرد نیازی به آرایش ندارد، زیرا چیزیکه مرگ وغم شیرازه اش را به هم ریزد چرا آرایشش کنیم؟ چیزیکه سزا وار آرایش است سیرت ومعنویت انسان است نه صورت او، چون معنویت انسان پایدار وپاینده است، پس باید فکر مان، عملمان، جامعه مان ونظاممان را قرآنی کنیم تا زندگی سعادتمندانه در دنیا وآخرت داشته باشیم.

در فَرجام از دوست دانشمند مرد قلم وسخن وهم صنفی عزیزم! جناب عبدالرحمن "حمیدی" نسبت رِسالهء را که تحت عنوان (**پَیام قرآنی**) به رشتهء تحریر در آورده اند که کِتابی بسا با محتویاتی ارزنده وبا شیوهء زیبا وروش تحریرِ کم نظیر که اول آوردن آیات پیرامون موضوع وبعد ترجمه، تفسیر، تبصره ودر منتهای موضوع، سرایش شعر به تناسب همان موضوع ودر آخر یاد داشتی (مُشخصات مُجلدات وصفحاتِ موضوعات در پا ورقی: از همان مأخذ) تقسیم در سه بخش (خلقت جن وانس...)، پیامبران راهبَران راه حق...)، و(اسلام خلاصه همه ادیان آسمانی...) ومُشتمل در (شش فصل) بوده که این گونه سلسله و روش تحقیق وشیوه تحریر کم مانندی دیده شده است، آقای "حمیدی" در تألیف این کِتاب زحماتی زیادی را مُتقبل شده اند، در حالیکه من چاپ این کِتاب را برای محترم مؤلف تبریک گفته از خداوند منان مطمنی ام که این کِتاب را سبب خیر فایده وحسنات دنیا وآخرت برای محترم مؤلف والدین واقارب او وخوانندگان عزیز! ومُفید برای جهان اسلام و مُجتمع انسانی گرداند.

با احترام ثارنوال عبدالغیور " شریفی" میزان, (۱۳۹۸هـ.ش)، کابل ـ افغانستان.



تقریظ: از محترم محب الرحمن " عریزی" (بدخشی) کار شناس مسائل حقوقی وسیاسی کشور

الحمد لله رب العالمین والصلات والسلام علی خیر الخلق مُحمد وعلی آله واصحاب اجمعین؛ **امّا بعد:**

قرآن، اساس جامعه اسلامی است، پایه گذار تمدن اسلامی ومنبع اولای تشریع وفقه ومنشأ تفکرات وتدبرات، چنان پایهء بزرگ ورفعتی دارد که معاندی سرخت چون (گلد زیهر) یَهودی ناچار از اعتراف می گوید که: «تقدیر واحترام قرآن را هیچ اثر ادبی دیگر در جهان بدست نیاورده است»، هیچ کِتاب دینی در جهان نیست که چون قرآن تَحریض بر علم دانش اندوزی داشته باشد، بناءً تفکر وتدبر ونوشتن وتحقیق در مورد این کِتاب آسمانی خالی از اجر نیست، «زیرا» راز برتری انسان نسبت بر همه ی موجودات، اندیشه ورزی اوست، مدنیت مادی ومعنوی امروزی جهان متأثیر از اندیشیدن وفکر کردن است، فکر یک نعمت بزرگ خداوندی است که برای انسان اعطا کرده است، یک آب باز تا زمانی در آب می ماند وغرق نمی شود که فکر خود را از دست ندهد، آب باز تصمیم گرفت که جریان آب بسیار سریع است ومن هم خسته شده ودیگر انرژی برای نجات یافتن ندارم فکر خود را از دست داده در نتیجه غرق می شود.

بناءً تولید فکر، نماد ونمایه ای از کمال انسانی است، انسان کمال یافته در بستر تکامل اجتماعی می تواند با داوری روشنمند ارزشها، پهنه ی اندیشه ورزی را پیوسته بگستراند، فرهنگ پروری ومدنیت آفرینی نتیجه ای از چنین علمکرد است، به گواهی تاریخ: آفرینش فرهنگ ومدنیت، محصول تبدیل دانش به بینش است، هرگاه دانش به بینش تبدیل گردد، پژوهش وتولید فکر رونق می گیرد، کِتاب نبشتن تجسم بینش است، کِتاب آرایان مُؤَلَدات اندیشه وفکر در پهنه ی تاریخ اند، محترم عبدالرحمن "حمیدی" از چنین سَلاسِلَ یی است، جوانی که با دانش آموختگی قدم در جاده کِتاب آرایی گذاشته است.

به هر حال [از آنجایکه بنده نیمَه نگاهی به این رسالَه داشتم] جناب "حمیدی" صاحت کِتابی در حوزه علوم قرآنشناسی نوشته [تحت عنوان] (**پیام قرآنی**) [با محتویات ارزنده] که دارای شش فصل وسه بخش: نویسنده گرامی در بخش اول به {خلقت جن وانس کارکردهای خوب وبد آنها مجازات ومکافات شان در دنیا وآخرت با جزئیات بحث کرده}، در بخش دوم {پیامبران الهی ورهبران راه حق را به معرفی گرفته}، و بخش سوم در بر گیرندهء {اسلام خلاصهء همه ادیان آسمانی ونعمت بزرگ خداوندی با پاره ای جزئیات است}.

"حمیدی" صاحب با تألیف این اثر قدم در قلمروی گذاشته که [بسا] فراخ است، جوانی واندیشه پویایی نویسنده، ترسیم کننده آیندهء روشنی است که نگارش آثارِ بیشتری را نوید می دهد.

در آخر برای آقای "حمیدی" صاحب سلامتی وتوفیق بی پایان را از بارگاه ایزد منان آرزو می کنم.

با احترام محب الرحمن "عزیزی" دانشجوی حقوق وعلوم سیاسی دانشگاه تخار، چهار شنبه، (۸) دلو، سالِ ۱۳۹۹ هـ.ش)، تخار افغانستان.

بخش نخست ـ خلقت جن وانس و...

فصل اول:

آفرینش حضرت آدم برای خلافت زمین:

وَإِذْقَالَ رَبُّکَ لِلْمَلآئِکَةِ إِنِیْ جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا أَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِکُ الدِمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِسُ لَکَ قَالَ إِنِیْ أَعْلَمُ مَالَاتَعْلَمُوْنَ. (٣٠) وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمآءَ كُلِّهَا ثُمَ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَآئِکَةِ فَقَالَ أَنْبِئُوْنِی بِأَسْمَآءِ هَؤُلَآءِ إِنْ كُتُمْ صَادِقِیْنَ. (٣١) قَالُوْا سُبْحَانَکَ لَاعِلْمَ لَنَا إِلَّامَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیْمُ. (٣٢).

قَالَ یَآدَمُ أَنبِئْهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِیْ أُعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَاتُبْدُوْنَ وَمَاكُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ. (٣٣) وَإِذْقُلْنَا لِلْمَلَآئِکَةِ اسْجُدُوْا لِأَدَمَ فَسَجَدُوْا إِلَّا إِبْلِیْسَ أَبَی وَاسْتَکبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِیْنَ. (٣٤) وَقُلْنَا یَآدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّتَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَلَاتَقْرَبَا هَاذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَامِنَ الظَّالِمِیْنَ. (٣٥).

فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَافِیْهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَاحِیْنٍ. (٣٦) فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِنْ رَّبِهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَالتَّوَّابُ الرَّحِیْمُ. (البَقَرَةِ: ٣٠ـ ٣٧).

ترجمه: آن زمان را یاد آرکه که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم، گفتند: آیا موجودی را در زمین قرارمی دهی که در آن به فساد وتباهی بر خیزد وبه ناحق خون ریزی کند وحال آن که ما تورا همواره باستایشت تسبیح می گوییم وتقدیس می کنیم، [پروردگار] فرمود: من [از این جانشین وقرار گرفتنش در زمین] اسراری می دانم که شما نمی دانید. (٣٠) وخدا همه ی نام ها[ی موجودات] را به آدم آموخت؛ سپس [هویت وحقایق ذات موجودات را] به فرشتگان ارایه کرد وگفت: مرا از نام های ایشان خبر دهید، اگر[در ادعای سزاوار بونتان به جانشینی] راستگویید. (٣١).

گفتند: تو از هرعیب ونقصی منزهی، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست، یقینًا تویی که بسیار دانا وحکیمی. (۳۲) [خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام های آنان خبرده، پس هنگامیکه نام هایشان را به فرشتگان خبرداد [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که من یقینًا نهان آسمان ها وزمین را می دانم، و به آنچه شما آشکار می کنید وبه آنچه پنهان میدارید، دانایم؟ (۳۳) و[یاد کن] هنگامیکه به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت وتکبر ورزید واز کافران شد. (۳۴).

وگفتیم: ای آدم! تو وهمسرت در این بهشت سکونت گیرید واز هرجای آن که خواستید فراوان وگوارا بخورید، وبه این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمگاران خواهید شد. (۳۵) پس شیطان، هردو را از[طریق] آن درخت لغزانید وآنان را از آنچه در آن بودند [چه مقام مرتبه ی معنوی، وچه منزلت وجایگاه ظاهری] بیرون کرد، وما گفتیم: [ای آدم وحوا وای ابلیس!] در حالیکه دشمن یگدیرید [وتا ابد، بین شما آدمیان وابلیسیان صلح وصفایی نخواهد بود، از این جایگاه] فرود آیید وبرای شما در زمین، قرارگاهی [برای زندگی] وتا مدتی معین وسیله ی بهره وری اندکی خواهد بود. (۳۶) پس آدم کلماتی را [مانند کلمه ی استغفار که وسیله ی توبه وباز گذشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و[پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر ومهربان است. (بقره: ۳۰ـ ۳۷).

تفسیر: این آیت بیان نعمت بزرگیست که برهمه عالم بشریت عام است یعنی واقعهء آفرینش حضرت آدم مقام خلافت وی که به تفصیل مذکر است اگر کسی در آیهء سابق «... **خَلَقَ لَكُمْ**... القبرة:۲۹»، انکاری داشته باشد از واقعهء حضرت آدم (ع) به خوبی جواب آن بر می آید؛ فرشتگان همه در اندیشه افتادند که چه حکمت است که خداوند قدیر متعال با وجودی ما بندگان فرمانبردار اطاعت کار، انسان را خلیفه می سازد که در میان ایشان مردمان مفسد وخونریز پدید می آیند، فرشتگان این امر را از پیشگاه جناب احدیت به غرض استفاده سوال نمودند نه به صورت اعتراضی، دراین مسئله که چگونه فرشتگان برطبیعت بشری واقف شدند چندین احتمال موجود است: مثلًا طبیعت بشری را به طبیعت جنی قیاس کردند...

یـا خداونـد از ایـن مسـئله پیشـتر آنهـا را دانانـده بـود، یـا در لـوح محفـوظ احوال انسان را نوشته دیده بودند، یا میدانستند که به وجود خلیفه وحاکم آنگاه ضرورت می افتد که ظلم وفساد موجود باشد، یا (درعالم مثال) از قیافت آدم این امر را سراغ نمودند.

چنانچه ابلیس چون در صورت آدم نگاه کرد گفت وی فریب خواهد خورد واین امر به وقوع پیوست؛ جواب احتمالی به فرشتگان است که حکم ومصالحیکه در خلقت خلیفه موجود است آن را من بهتر میدانم، اینها بر شما پوشیده است ورنه در خلافت وافضلیت آدم شبه نمی کردید؛ خداوند، اسماء، حقایق، خواص، سود وزیان چیزی ها را به وسیله سخن بر ضمیر آدم (ع) القاء کرد زیرا خلافت وحکمرانی بر دنیا جز به کمالی علمی ممکن نباشد بعد از آن به غرض اطلاع فرشتگان را بر این حکمت از ایشان پرسید که اگر شما راست می گوئید که وظیفهء خلافت را ادا کرده می توانید اسماء وکوائف اشیا را بیان کنید فرشتگان به عجز خویش معترف گشتند ونیک دانستند که خلافت زمین جز به داشتن علم عمومی کسی را میسر نگردد، ما با علم مختصر خویش سزا وار خلافت شده نمی توانیم، فرشتگان این حقیقت را ادارک نموده صدا بر آوردن که (خدایا هیچ یکی را به حکمت ودانائی تو مجال رسیدن نیست).

آنگاه نسبت تمام اشیا از آدم (ع) سوال شد وی هر چه را چنان به سرعت به فرشتگان بیان کرد که ایشان به حیرت افتادند وبر دانش وسیع او آفرین گفتند، سپس خداوند به فرشتگان فرمود ما نگفته بودیم که ما بر رازهای آسمان وزمین آگاهیم واسرار شما نزد ما روشن است.

فائده: از این داستان ثابت می شود که علم برعبادت افضل است، زیرا فرشتگان با وجود آنکه معصوم ودرعبادت (تعمیل اوامر) از بشر برترند، اما چون درعلم از آن ها فروترند خلعت خلافت به انسان بخشیده شد وفرشتگان مسلم داشتند عبادت خاصهء مخلوق وعلم از صفات الهی است ودر وجود هر خلیفه کمال مستخلف عنه لازم باشد.

هنگامیکه خلافت بر آدم (ع) مسلم گردید فرشتگان وجنیان مامور شدند تا به سوی او سجده نمایند واو را قبلهء سجود خویش قرار دهند به آیین شاهان که در آغاز نصب ولیعهد ارکان دولت را به تقدیم هدایا مامور سازند تا احدی را مجال تمرد نماند، فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس، وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت علت نا فرمانی ابلیس را چنین توضیح میدهند: جنیان چندین هزار سال بر زمین تصرف داشتند وگاهی بر آسمان نیز سیر می کردند در اثر خونریزی وفساد ایشان خداوند فرشتگان را امر کرد که بعضی از آنها را به قتل رسانند وبرخی را در جزیره ها، در صحراها، در کوهها منتشر سازند، ابلیس در میان جنیان عابد وپارسا بود وبه مفاسد جنیان اظهارعلاقه مندی نمی کرد، به سپارش فرشتگان محفوظ ماند ودر میان ایشان سکونت می کرد ودر طمع افتاد که به جای جنیان مطرود، تصرف زمین به وی گذاشته شود، درعبادت می کوشید وهمیشه در هوای خلافت زمین بود، چون حکم خداوند به خلافت آدم قرار یافت ابلیس مأیوس شد در اتلاف عبادت ریائی خویش وفرط حسد آنچه توانست انجام داد وملعون جاوید گردید؛ ابلیس درعلم الهی از آغاز کافر بود وکفر او بر دیگران اکنون آشکار گردید.

به عبارت دیگر اکنون کافرشد، نه از این جهت که تنها سجده نکرد، بلکه از فرمان الهی سرباز زد وحکم وی را با حکمت ومصلحت مخالف شمرد وموجب عار پنداشت؛ مشهور است که این درخت گندم بود، بعضی درخت انگور، انجیر، ترنج وغیره نیز گفته اند، والله سبحانه وتعالی اعلم بالصواب؛ گویند آدم وحوا در بهشت ساکن شدند، شیطان از مقام عزت رانده شد به دین جهت آتش حسد وی در بارهء خلیفهء الهی بیشتر گردید با مار وطاؤس ساخته در بهشت در آمد حوا را به لطایف حیل فریفت، چنانچکه خود از آن درخت خورد وبه آدم خوراند شیطان ایشان را اطمینان داده وگفته بود از درخت مذکور بخورید که همیشه مقرب بارگاه خدا باشید ونهی الهی را نیز از خود توجیهات کرد، این واقعه مفصل ذکر می شود.

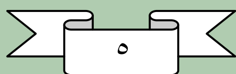
در کیفر این لغزش از پیشگاه خدا به آدم وحوا حکم شد که از بهشت فورد روید وبا فرزندان خویش در زمین ساکن شوید، ودر زمین با همدیگردشمنی می ورزید به دین علت به رنج ها مبتلا می شوید...

از بهشت برائید بهشت فرخندهء ما دارالعصیان ومقام دشمنی ورنج نیست، این امر فرمایه وپست در خور خاکدان حقیر دنیاست، دنیائیکه به غرض آزمون شما آفریده شده؛ شما در دنیا جاویدان نمی باشید بلکه تا معیاد معین در دنیا خواهید بود واز متاع آن بهره خواهید بر داشت، عاقبت مَصیر شما به بارگاه ماست، آن معیاد معین برای هرکس هنگام مرگ وبرای عالمیان به حیث مجموع هنگامهء قیامت است، وقیکه آدم (ع) عتاب خدا را شنید، از بهشت بر آمد به ندامت وانفعال گریستن گرفت وبه زاری مشغول شد، خداوند از راه مهربانی کلماتی چندی به الهام والقاء او را آموخت، به این وسیله توبهء آدم (ع) اجابت گردید، کلمات این است: «**قَالَا رَبَّنَاظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا...**» یعنی گفتند: ای پروردگارما! ما بر خود ستم ورزیدیم... (اعراف: ۲۳).

خداوند توبه آدم (ع) (وحوا) را پذیرفت ولی معجلًا امر نداد که در بهشت باز گردند، حمکی را که در بارهء سکونت (آدم وحوا) به زمین نفاذ یافته بود مرعی الاجرا قرارداد، مقتضای حکمت ومصلحت نیز چنین بود، چه واضح است که آدم (ع) به غرض خلافت زمین آفریده شده بود نه به جهت سکونت بهشت، خداوند فرمود سکونت دنیا، بندگان مطیع را به جای زیان سود دهد، دوزخ برای کسانی است که از طاعت خدا سر باز زنند ودنیا برای امتیاز وامتحان این دوعنصر متضاد شائسته است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۴۷- ۵۰).

تبصره:

هنگامیکه خداوند به فرشتگان خبرداد که من جانشین (نماینده) وخلیفهء در روی زمین می آفرینم، فرشتگان به رسم سوال گفتند: آیا موجودی را پیدا می کنی که در زمین به فساد تباهی وخون ریزی بپردازد، اگر مقصد از پیدایش انسان تسبیح وتقدس تو باشد ما تو را به پاکی یاد می کنیم (خداوند) فرمود: در پیدایش جانشین (نماینده) وخلیفه زمین اسراری نزد من است که او را شما نمی دانید وبعد از تعلیم دادن خداوند نام های اشیاء را به آدم وخواندن آدم نام های آن اشیاء را بحضور فرشتگان...



وبعد از عجز و اعتراف فرشتگان به علم دانش وفهمش ومستحق خلیفه بودن آدم (ع) بر زمین همه فرشتگان به آدم بجز ابلیس سجده تعظیم نمودند.

سوال فرشتگان از خداوند جهت آفرینش آدم (ع) این بوده که قبل از خلقت آدم (ع) جنیان در روی زمین هزاران سال زندگی وحکمرانی وحکومت می کردند وگاه گاهی هم به آسمان تسلط پیدا کرده جهت اخذ اخبار از فرشتگان سیر آسمان را می نمودند، خداوند یکتا! به سبب فساد خون ریزی ظلم ستم آنان به فرشتگان دستور داد تا برخی جنیان را به قتل رسانند وبرخی دیگر را به کوه ها، بیابان ها، دشت ها ومغارها طرد نمایند، فرشتگان به امر خداوند چنین کردند، وفرشتگان حالت انسان را قبل از پیدایش اش به جنیان که قبل از انسان در روی زمین زندگی وحکمروایی می کردند قیاس نمودند از این لحاظ چنین سوالی را از خداوند جهت آفرینش آدم (ع) مطرح نمودند.

ابلیس (شیطان) که اصلًا از جنیان بود او پارسای جنیان محسوب می شد بخاطر پارسا بودنش به سفارش فرشتگان از کشتن ویا طردش به کوه ها مغاره ها نجات یافت ودر میان فرشتگان همانندی آنان عبادت می کرد او به امید وطمع اینکه بجای جنیان طرد شده خلافت زمین به اوداده شود درعبادت ریایی خود زیاد می کوشید، از آنجایکه تقضای حکمت الهی بر این بوده که خلافت زمین به آدم (ع) واگذارشود ابلیس که از این موضوع خبرشد از تلف عبادتِ ریائی واز هوای خلافت خواهی زمین نا امید گردید وحکمت الهی را به مصلحت دنیایی ترجیح داد وقتیکه خداوند آدم (ع) را آفرید وبه فرشتگان دستور داد تا به آدم سجده تعظیم نموده او را مسجود وقبله سجود خود قرار دهند فرشتگان همه بر آدم (ع) سجده تعظیم نمودند مگر ابلیس سجده نکرد تکبر ورزید واز همینجا بود که از امر الهی سر باز زده وکفار شد ودشمنی وعناد خود را بعد از این ما جرا به آدم (ع) وفرزندان او تا آخر دنیا آغاز نمود وقتیکه ابلیس از امر الهی سرپیچی کرد وآدم را سجده نکرد وتکبر نمود وگفت: من از آدم بهترم چون او از خاک آفریده شده ومن از آتش، خاک همیشه پایان وفروتن است وآتش رو به بالا می باشد بر این اساس بر آدم سجده نمی کنم.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

قَالَ مَا مَنَعَکَ اَلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ.

ترجمه: خدا فرمود: چون تورا به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را ازگِل آفریدی. (اعراف: ۱۲).

در اصل سجده ناکردن ابلیس آدم را همان کینه وحسد وخلافت خواهی او بر زمین بود که خداوند خلافت زمین را روی حکمتش به آدم (ع) واگذار نمود از این رو ابلیس از امری الهی سر بازده ودشمنی ومخالفتش را به آدم از همان وقت آغاز کرد وقیتکه ابلیس امر خداوند را در قبال سجده بر آدم نه پذیرفت وکافر شد وخداوند هم او را نفرین کرد، ابلیس بعد از این که خود را از مقام مرتبهء ملکوتی اش به زیر واز رحمت الهی دور دید نا امید گردید واز خداوند خواست او را تا روز قیامت زنده نگهداشته ومهلت دهد تاعقده ها وغصه های درونی ودشمنی که برای آدم (ع) در دل داشت بیرن کند خداوند هم او را تا روز قیامت زنده نگهداشت ومهلت داد هنگامیکه خداوند در خواستش را پذیرفت ابلیس گفت به خدایت قسم! وقیتکه مرا از درگه و رحمت خود رانده کردی تا طاقت وتوانی در بدن دارم در قسمت گمراه کردنی بندگانت دریغ نمی کنم وهمیشه از راست وچپ آنان رفته وایشان را گمراه واز راه تو منع می کنم، خداوند فرمود: برو تو رانده شده ی درگاه ما هستی وتا روز قیامت مهلت داده شده ای وتو وآن بندگانیکه به فریب وسخن تو راه می روند جهنم را از شما پر خواهم کرد، ولی هیچگاهی نمی توانی بندگان خاصی مرا گمراه کنی.

وبعد از اداء سجده تعظیم فرشتگان بر آدم خداوند (آدم) وهمسرش (حوا) را امر کرد تا در بهشت سکونت کنند واز همه نوش ونعمت های بهشت استفاده نمایند مگر از درخت منع شده که (درخت گندم) بود وخداوند خاطرنشان نموده به آدم وحوا فرمود: از همهء نعمتهای بهشت استفاده کنید ولیکن به این درخت نزیک نشوید واز این درخت نخورید اگر خوردید از جمله زیانکاران می شوید، شیطان بعد از این فهمید که خداوند آدم وحوا را از خوردن درخت گندم منع کرده است فرصت را غنیمت شمرده به فریب دشنی آنان وبه یاد کردن سوگند ها وتوجیه کردن منع خداوند را از این درخت، دست بکار شد وسر انجام آدم وحوا را فریب داد وبعد آن دو از درخت منع شده تناول کردند، وخداوند هم به اساس پذیرفتن آنان سخن ابلیس را ولغزششان در امر الهی آدم وحوا را از بهشت بیرون وبه زمین فرستاد وفرمود: حالاکه چنین کاری انجام داده اید واز دستتان خطایی صورت گرفته بروید تا مدتی در زمین سکونت کنید وسپس بعد از یک مدت زمانی دو باره به سوی ما بازگشت شماست.

بهر حال در اصل آدم (ع) برای خلیفه شدنی زمین آفریده شده بود چنانچه که خداوند در ابتدایکه میخواست آدم (ع) را بی آفریند به فرشتگان چنین وانمود کرد: «**وَإِذْقَالَ رَبُّکَ لِلْمَلآئِکَةِ إِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً**...»، یعنی آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرارمی دهم، گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می دهی که در آن به فساد وتباهی بر خیزد وبه ناحق خون ریزی کند وحال آن که ما تو را همواره باستایشت تسبیح می گوییم وتقدیس می کنیم...

[پروردگا] فرمود: من [از این جانشین وقرار گرفتنش در زمین] اسراری می دانم که شما نمی دانید». (بقره:۳۰).

ودر کل دخول آدم وحوا به مدتی در بهشت اختیار واستفاده از همه نعمتهای بهشتی بجز درخت منع شده (گندم) وفریب آنان توسط شیطان وبعد خروج آدم وحوا دو باره از بهشت وفرستادن آنان برای سکونت در زمین همه به اساس حکمت ومصلحت واسراری بود که نزد خداوند یکتا! نهفته است، زیرا او خدای عالم الغیب پیش از آن که گِل آدمی را آماده کند وبه او نظم دهد واز همان گِل کالبد انسانِ نخست را بسازد از همان وقت به همه اسرار ونهان وآشکارای انسان نخست وفرزندان او به علم ازلی خود میدانست که بندگانش بعد از آمدنشان در صحنهء هستی چه کار نیک وچه کار زشتی را انجام میدهند، لهذا هرکاریکه خداوند انجام میدهد همه اش روی حکمتش است که ما آن را نمیدانیم، والله اعلم.

چنانچه که عمر خیام در مورد میگوید:

ایزد چو گل وجود ما می آراست　　دانست زفعل ما چه برخواهد خواست
بی حکمتش نیست هرگناهی که مراست　　پس سوختن روز قیامت زکجاست

آفرید از حکمت آن خداوند یکتا　　بعدی ملایکُ جنیات آدم و حوا
بودُ اخراج آدم و حوا از جنت　　این همه واقعیاتشان روی حکمت
اصل پیدایش آدم بودُ برای خلافت　　اکمالی بندگی و اخلاصُ صداقت
تابقا استُ نسل ایشان اندر زمین　　است شیطان بهری ایشان درکمین
هوشیار بودن ز مکری شیطانی　　هشداریست به همه جامعه انسانی
او که سوگند خرده تا قیامت
گمراه کردن انسانرا ز راه رسالت　　- (حمیدی)

۱- بیان چگونگی خلقت انسان اول ونظریه فرشتگان در بارهء انسان؛ «وخبردادن آدم اسامی اشیا را وسجده تعظیم فرشتگان به آدم (ع) وانکار ورزیدن ابلیس از سجده برآدم» و... تا تبعید انسان اول به کره زمین و... (تفسیرکابلی: ج۱، ص۴۷- ۵۰).

پیدایش جنیات وانسانها برای عبادت وشناخت خدا!

وَمَاخَلَقْتَ الْجِنَ وَالْإِنْسَ إِلَالِيَعْبُدُوْنِ. (۵۶) مَا أُرِيْدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزقٍ وَمَآ أُرِيْدُ أَنْ يُطْعِمُوْنِ. (۵۷) إِنْ اللهَ هُوَالرَزَاقُ ذُوالْقُوْةِ الْمَتِيْنُ. (الذَارِيَاتِ:۵۶ـ ۵۸).

ترجمه: جن وانس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم. (۵۶) واز آنان هیچ رزقی نمی خواهم، که مرا طعام دهند. (۵۷). بی تردید خدا خود روزی دهنده وصاحب قدرت استواراست. (ذاریات:۵۶ ـ ۵۸)

تفسیر: از آفرینش ایشان شرعًا بندگی وفرمانبرداری آنها مطلوب است بنا بر آن در وجود ایشان خلقتًا استعدادی نهاده شده که اگر بخواهند به اختیار خود به راه بندگی روان شوند، هر چند به اعتبار کونیه قدریه هر چیز در نزد حکم تکوینی او تعالی عاجز وبی اختیار است لیکن وقتی خواهد آمد که جمیع بندگان به اراده‌ء خود این غرض شرعی تخلیق عالم را پوره خواهند کرد، بهرحال تبلیغ وتفهیم را ادامه بده زیرا ازهمین تعلیم مطلوب شرعی بدست میاید؛ از بندگی شان به من هیچ فایده نمی رسد بلکه نفع خود ایشان است من چنان آقا ومالک نیستم که برغلامان خود بگویم (بروید برای من کمایی کنید ویا به من نان وخوراک بدهید) ذات بی نیاز من از این تخیلات پاک وبر تر است، من از آنها روزی نمیخواهم بلکه به آنها روزی میرسانم خوب بسنجید همچون من ذات نیرومند وتوانا وپایدار را به خدمات شما چه حاجت است حکم بندگی محض از آن جهت به شما داده شده که قولاً وفعلاً به شهنشاهی، عظمت وکبریائی ما اعتراف کرده مستحق الطاف ومراحم خصوصی ما گردید.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

(تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۳۵ـ ۲۳۶).

وَأَقِيْمُوْا الصَّلٰوَةَ وَءَا تُوا الزَكٰوةَ وَارْكَعُوْا مَعَ الرَٰكِعِيْنَ. (البَقَرَةِ: ۴۳).

ترجمه: ونماز را به پادارید، وزکات بپردازید، وهمراه رکوع کننده گان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست]. (بقره:۴۳)...

تفسیر: نماز را به جماعت بر پا دارید، در ادیان سابق نماز را بدون جماعت می خواندند وحتی نماز یهود رکوع نداشت، خلاصه آنچه در فوق ذکر شد به رستگاری شما بسنده نیست، شما در تمام اصول به پیامبر آخرالزمان متابعت کنید ونماز را نیز به طریقهء وی بر پا دارید که در این نمازهم رکوع است وهم جماعت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۳).

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّيْنَ. (۴) الَذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ. (۵) الَذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ. (۶) وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ. (المَاعُونِ:۴ -۷).

ترجمه: پس وای بر نماز گزاران. (۴) که از نماز شان غافل ونسبت به آن سهل انگارند. (۵) همانان که همواره ریا می کنند. (۶) واز[دادن] وسایل وابزاری ضروری زندگی [وزکات وهدیه وصدقه به نیازمندان] دریغ می ورزند. (ماعون:۴ -۷).

تفسیر: نمیدانند که در هنگام نماز باکه در مناجات اند ومقصد از نماز چیست؟ وتا چه اندازه باید در آن اهتمام نمود، چه گونه نماز است که گاهی بر پا دارند وگاهی ندارند به وقت پابند نباشند ونماز را به مشاغل دنیا در تعویق افگنند واگر نماز را بر پا دارند چنان به شتاب باشد گوئی مرغ بر زمین منقار می زند وآگاه نیستند که به بارگاه خداوند احکم الحاکمین به چه صورتی حاضری میدهند، حضرت الهی (ج) همچنانیکه نشست وبر خواست، خمیدن، بپا ایستادن ما را مشاهده می کند بر دلهای ما نیز نظر می افگند ومیداند که دلهای ما تا چه اندازه به رنگ اخلاص وخشوع رنگین است.

فرامش نشود که تمام این مراتب در ارشاد «...**عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ.**» ... یعنی، که از نماز شان غافل ونسبت به آن سهل انگارند. (ماعون: ۵)...

در جه به در جه داخل است (کما صرح به بعض السلف)؛ یعنی تنها به نماز نی بلکه به دیگر اعمال هم ریا وخود نمایی می کنند گویا از خالق عظیم الشان صرف نظر می نمایند ویگانه مقصد شان خشنودی مخلوق است.

یعنـــی ایـــن هـــا کـــه در دادن اشـــیای کـــار آمـــد ومعمـــولی (که دادن آن رواج عمومی است) از قبیل دلو و ریسمان، دیگ گلی، دیگ مسی تبر، تـار، سـوزن وغیـره خـود داری وامسـاک مـی کننـد زکـاة وصـدقات را چگونه اداء می نمایند، چون بخل وامساک بـه این حد باشد مظاهر وخود نمایی در ادای نمـاز سودی نـه بخشد کسـی کـه خـود را مسلمان میداند ودرعین حـال بـه خداونـد اخـلاص وبـه مخلـوق او همدردی نداشـته باشـد اسلام او جـز لفظـی معنـی نـدارد ونمـاز او از حقیقت بـر کنـار است ایـن ریـا وبـد اخلاقـی شایستهء آن مـردم بـدبخت اسـت کــه بـر قـانون الهــی و روز جـزاء بـاور ندارنـد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۵۸ـ ۷۵۹).

فَـإِذَا قَضَـيْتُمُ الْصَـلَوٰةَ فَـاذْكُرُوْا اللهَ قِيٰمًـا وَقُعُـوْدًا وَعَلَـىٰ جُنُـوْبِكُمْ فَـإِذَا اطْمَـأْ نَنْـتُمْ فَأَقِيْمُوْا الصَّلَوٰةَ إِنَ الصَّلَوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مَوْقُوْتًا. (النِسآءِ:۱۰۳).

ترجمـه: پـس هنگـام کـه نمـاز را [در میـدان جنـگ] بـه پایـان بردیـد، خـدا را در حال ایستاده ونشسته وخوابیده یاد کنید، وهمین کـه [از فتنـه وآشوب دشمن] مطمئن شدید، نماز را[بـه صـورت معمـولش] اقامـه کنیـد، مسلمًا نمـاز همـواره در اوقاتی مشخص ومعین وظیفه ای مقرر بر مومنان است. (نساء: ۱۰۳).

تفسیر: هنگـام خـوف اگـر بنـا بـر تضـییق وعـدم اطمینـان در نمـاز تقصـیری واقع گردد بعد از فراغ از نماز خوف در هر وقت وحال ایستاده، نشسته بـه پهلو افتاده حتی در وقت هجوم ومقابله نیز خدا را یاد کنید زیرا تعیین وقت ویا بندی بـه دیگر قیود در هنگـام نمـاز بـود کـه از آن جهت تضـییق وعـدم اطمینـان پدید مـی آیـد سـوای ایـن مـی توانیـد در هرحـال بـدون تعیـین وقـت خـدا را یـاد کنیـد وهیچگاه از یاد او فارغ نباشید، عبدالله بن عباس رضی الله عنه در ذیل این آیت میفرمایـد کسـی کـه خِـرَد وحـواس وی بنـا برعلتـی از کـار مانـده باشـد البته معذور است دیگر احدی از ذکر الهی معذور شمرده نمی شود، چون خـوف برداشته شود اطمینـان پدید آید نمـاز را بـه خشـوع قلب وتعدیل ارکـام و رعایت شروط ومحافظت آداب بر پا دارید چنانکه در حال امن میخوانید اجازت حرکات زایده خاص در حالت خوف مـی باشد نمار در وقت معین فرض است در سفر ودر حضـر، در حـال اطمینـان وخـوف در وقـت معینـه خوانده شـود نـه اینکـه...

هر وقت بخواهید بخوانید یا خداوند در بارهء نماز ضبط وتعیین کامل میفرماید که در حضور چگونه خوانده شود ودر سفر چگونه در حال خوف چگونه ودر حال اطمینان چگونه خوانده شود وباید در هرحال به آن پابندی شود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۳۶۵ـ ۳۶۶).

أُتْلُ مَآ أَوْحِيَ إِلَيْکَ مِنَ الْکِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَواةَ إِنَّ الصَّلَواةَ تَنْهَا عَنِ الْفَحشَآءِ وَالْمُکَرِ وَلَذِکْرُاللهِ أَکْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَاتَصْنَعُوْنَ. (العنکبوت:۴۵).

ترجمه: آنچه را از این کتاب به تو (ای محمد! وحی شده است، بخوان ونماز را بر پا دار؛ یقینًا نماز از گناهان آشکار، وکارهای ناپسند باز می دارد؛ وهمانا ذکر خدا بزرگ تر است، وخدا آنچه را انجام میدهید می داند. (عنکبوت:۴۵).

تفسیر: قرآن را همیشه تلاوت کن تا دلت قوی واستوار گردد وعلاوه بر آن اجر ثواب تلاوت حاصل آید وانکشاف معارف وحقایق قرآن مترقی گردد ودیگر مردم نیز آن را بشنوند واز مواعظ وعلوم وبرکات آن متنفع شوند وبر أشخاصیکه قبول نکنند حجت خدای تعالی تمام شود و وظیفهء دعوت واصلاح به خوبی انجام یابد؛ باز داشتن ومنع کردن نماز از بدیها می توان به دو معنی گرفت.

۱ـ بطریق تسبب یعنی الله تعالی در نماز این خاصیت وتاثیر را نهاده است که شخص نماز خوان را از گناهان وبدی ها باز میدارد چنانچه استعمال یک دوا تب ودیگر امراض را باز میدارد، در اینصورت یاد باید داشت که فقط یک خوراک دوا برای باز داشتن مرض کافی نمی گردد، بعض دوا بعد از آنکه به یک مقدار خاص ومداومت خورده شود تاثیر خود را ظاهر می سازد بشرطیکه مریض دیگر چیزی را که منافی خاصیت آن دوا باشد استعمال نکند پس نمازهم بلا شک وشبهه دوائی دارای اثر بزرگ که برای باز داشتن امراض روحانی حکم اکسیر را دارد، البته ضرورت آنست که بصورت صحیح با احتیاط وهدایت مخصوصی که حکیم روحانی تجویز کرده باشد تا یک مدت کافی بر آن مواظبت به عمل آید...

بعد از آن مریض خودش حس می کند که نماز چگونه امراض کهنه ومزمن ونا خوشی سالیان دراز او را دور می کند.

۲ـ دیگری باز داشتن نماز از بدیها شاید بطور اقتضاء باشد، هر یک از هیئت نماز وهر یک از ذکر آن تقضائی دارد که انسانیکه فی الحال در بارگاره الهی بندگی فرمان برداری، خضوع وتذلل خود را اظهار وبه ربوبیت والوهیت وحکومت وشهنشاهی مطلق حق تعالی اقرار کرده وچون ازعبادتگاه بیرون آید در خارج مسجد هم بد عهدی وشرارت نکند واز احکام آن شهنشاه مطلق منحرف نشود گویا هر یک از هیئت وکیفیت نماز به نماز گذار پنج وقت حکم میدهد که: (ای مدعی بندگی وغلامی! حقیقتًا مثل بندگان وغلامان باش) وبه زبان حال مطالبه می کند که: (از بی حیائی وشرارت وسرکشی باز آی!) کسی باز آید ویا نیاید مگر نماز بدون شک وشبهه او را منع می کند چنانچه خود الله تعالی منع میفرماید، کمال قال الله تعالی: **«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَآئِ ذِالْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُكَرِ...»** یعنی، به راستی خدا به عدالت واحسان وبخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، واز گناه آشکار وکار زشت وستم گری نهی می کند، شما را اندرز می دهد تا متذکر[این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا وآخرت شماست.] (نحل: ۹۰).

پس بدبختانیکه به نهی خداوندی از بدی دست نمی بردارند با آنکه نماز آنها را منع می کند اگر آنها منع نمی شوند جای تعجب نیست، آری باید دانست که باز داشتن نماز از بدیها وقتی می باشد که در ادای آن از یاد خدا غفلت به عمل نیاید زیرا که مراد از نماز چند بار نشستن وبر خواستن نیست بلکه بزرگ تر از همه در آن یاد خدا است.

نماز گزار در اثنای ادای نماز ارکان صلاة و در حالت قرأت قرآن ویا دعا وتسبیح هر قدر که عظمت وجلال خدای متعال را مستحضر ودل را با زبان موافق کند همان قدر به گوش دل آواز نماز را خواهد شنید که چسان نماز گزار را از فحشاء منع می کند؟ ورنه نمازیکه باقلب لاهی وغافل اداء شود با صلاة منافق مشابهت دارد، و در باب آن در حدیث فرموده است...

«لایذکرالله الاّ قلیلا» یعنی، یاد نمی کنند خداوند را مگر کم (گاه گاهی). ونیز در خصوص همین نماز وعید **«لم یزدوا بها من الله الاّ بعدًا»** یعنی، به چنین عبادت ناخالصان بر خدا نزدیک نمی شوند بلکه برعکس چنین عبادت بی حضور شان آنان را از راه خدا دور تر می سازد.

چرا نماز انسان را از بدی باز ندارد در حالیکه برای یاد کردن خدای تعالی بهترین صورت است کما قال الله تعالی: **«... وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِى»...** یعنی، نماز را برای یاد من بر پا دار. (طه: ۱۴).

یاد خدا چیزیست بسیار بلند وبزرگ که می توان آن را روح نماز وجهاد وغیره عبادت نامید اگر این نباشد دیگرعبادت چیست؟ یک جسد بی روح ولفظ بی معنی می باشد از مطالعه احادث، ابودرداء وغیره علماء چنین فیصله کرده اند هیچ عبادتی از ذکرخدا بلند تر نیست، فضیلت اصلی برای ذکر خدا حاصل است، اگرعملی بطورعارضی وموقتی به ذکر الله سبقت کند چیزیست جداگانه، لیکن بعد ازغور ودقت باید تسلیم نمود که فضیلتی که در نماز آمده هم از برکت ذکر الله است، به هر حال **(ذکر الله)** نسبت به تمام اعمال افضل است وچون ذکر در ضمن نماز باشد افضل تر می باشد، بنا بر آن بنده را لازم است که هیچ وقت از ذکر خداوند یکتا**!** غافل نباشد خصوصًا آنگاه که به کدام بدی میلان پیدا شود فورًا باید عظمت وجلال خدای متعال را یاد کند واز آن بدی باز آید در قرآن وحدیث است که بنده چون الله تعالی را یاد می کند الله تعالی او را یاد میفرماید، بعض سلف از این آیت این مطلب گرفته اند که چون در نماز بنده از این طرف خدا را یاد می کند لهذا نماز یک چیزی بزرگ است لیکن ازطرف دیگر در برابر آن الله تعالی بنده خود را یاد می کند این از همه بزرگ تر است پس آن را به منتها درجه قدردانی باید نمود و از احساس این شرف وکرامت باید بسوی ذکر الله بیشتر راغب شد.

شخصی به خدمت آنحضرت (ص) عرض نمود که احکام اسلام بسیار است به من یک چیزی جامع ومانع تلقین فرمائید، پیامبر (ص) فرمود: **«لایزال لسانک رطبًا من ذکرالله»** (زبان توهمیشه باید از ذکر الله تر باشد).

حضرت شاه ولی (رح) می نویسد که نماز خوان به همان اندازهء که وقتش در نماز می گذرد از گناه بر کنار می باشد، امید است بعد از آن هم از گناه خود را نگاه کند ویاد خدا نسبت به نماز مؤثر تر است چه به وسیلهء ذکرهم از گناه بر کنار می ماند وهم به درجات عالی اعلی فایز می گردد، (موضح) این تفسیر یک تفسیر بدیعی است برای «... **وَلَذِكْرُاللهِ أَكْبَرُ...**» ... ... یعنی، همانا ذکر خدا بزرگ تر است... (عنکبوت: ۴۵).

هر کس هر قدری که خدا را یاد داشته باشد ویا نداشته باشد خدای تعالی همه را میداند لهذا با هر یکی از ذاکرین وغافلین معاملهء جدا گانه خواهد شد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱-۳).

وَهُوَالَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ والْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّام وَّکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَآءِ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ اِنَّکُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ مِنًْ بَعدِ الْمَوْتِ لَیَقُوْلَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنْ هَاذَآ اِلَّاسِحْرٌمُّبِیْنٌ. (۷) وَلَئِنْ اَخَّرْنَاعَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلی اُمَّةٍ مَّعدوْدَةٍ لَّیَقُوْلُنَّ مَا یَحْبِسُهُ اَلَا یَوْمَ یَاْتِیْهِمْ لَیْسَ مَصْرُوْفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَّا کَانُوْا بِهِ یَسْتَهْزِءُوْنَ. (هود:۷- ۸).

ترجمه: او کسی است که آسمان ها وزمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیر بنای حیات است] قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارید؟ واگر بگویی: [ای مردم!] شما یقینًا پس از مرگ بر انگیخته می شوید، بی تردید کافران می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست. (۷) واگرعذاب را از آنان تامدتی اندک به تاخیر اندازیم، مسلمًا [از روی استهزا] خواهند گفت: چه عاملی آن را [از آمدن] باز میدارد؟! آگاه باشید! روزی که عذاب به آنان رسد، بازگشتی برای آنان از آن عذاب نیست وعذابی را که همواره مسخره می کردند، آنان را فرا خواهد گرفت. (هُود: ۷- ۸).

تفسیر: پس از ذکرعلم، بیان قدرت اوست که تفسیر آن در رکوع هفتم سورهء اعراف وآیت (۵۸) (گذشته؛ پیش از آفرینش آسمانها وزمین آب را بیافرید تا مادهء حیات اشیا را در آینده تامین نماید...

«... **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ كُلَّ شَىءٍ حَىٍ أَفَلَا يُؤمِنُونَ.**» ... یعنی، هرچیز زنده ای را از آب آفریدیم؟ آیا ایمان نمی آورند؟. (انبیآء: ۳۰).

در آن هنگام عرش خدا بر روی آب بود چنانکه اکنون فراز سموامات است گویا این یک صورت بود برای اظهار این حقیقت که ماده و وسیلة الحیات کائنات خاص تحت تسلط وتصرف وقیمومیت مطلقهء حضرت رب العرش است، والله علم؛ مقصد از ترتیب ونظام آفرینش همه آزمایش شماست تا کجا در نظام شگفت وسلسلهء مصنوعات دقیق می شوید وبه آفریدگار ومالک خویش معرفت حاصل می کند، از آفرید گان زمین وآسمان بر خوردار می شوید، فرایض خویش را در شناسائی محسن وادای سپاس وی به پایان می رسانید، این مقام آزمون عظیم تانست مالک حقیقی می نگرد تاکدام یک از بندگان وی صدق واخلاص وحسن آداب که نیکوی می کند وفرایض بندگی را انجام میدهد؛ چون این جهان جای ابتلاء وامتحان است باید پس از آن جزا (پاداش وکیفر) مقرر باشد تا شکر گذاران وکافران به نتیجهء کیردار خویش رسند از این رو بعث بعد الموت در اینجا ذکر شد یعنی کافران مکه باور ندارند که پس از مرگ دوباره زنده می شوند وبر کیفر گناهان خویش میرسند چون درباره بعث بعد الموت از قرآن یا از زبان پیامبر آن همه بیان مؤثر وفصیح را می شنوند گویند گفتار پیامبر (ص) که بسا از مردمان را در این باره مسحور ومرعوب گردانیده جادوی آشکار است ولی به ما تأثیری نه آرد، (ابن کثیر).

چون آنها نسبت به جرایم شان از عذاب الهی تخویف شوند وحکمت الهی تامدتی معین عذاب آنها را به تعویق افگند به تمسخر وتکذیب گویند آن عذاب کجاست چه مانع است که اکنون فرود نمی آید، این پاسخ شان است تا چند استهزاء خواهید کرد آنگاه که عذاب در وقت معین خود فرود آید باز داشته نمی شود ازهر جهت شما را فرا می گیرد ومستأصل می گرداند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۷۸- ۷۹).

تبصره:

هدف مقصد از خلقت وپیدایش انسانها در این کرهء خاک محض برای شناخت خود وشناخت خالق خود وبجای آوردن عبادت پرتش تعظیم وبندگی برای خداوند یکتا! وآزمایش است، زیرا عبادت کردن بندگان وسری تعظیم فرود آوردن به خالق کاینات ویا عبادت نکردن کدام نقص وتاوانی به خدای یکتا! نمی رساند، بلکه در بجای آوردن نماز ادای زکات ودیگر فرایضی الهی وبندگی بر خداوند بزرگ فایده برای خودی بندگان است، خداوند آنگونه مالک وباداری نیست که از بندگان خود به واسطهء نماز ادای زکات ودیگر فرایض کمکی بخواهد ویاهم با داری باشد که از ممالیک خود رزق و روزی طلب نماید بلکه اوذات وبا داریست که همه مخلوقات را روزی میدهد حیات ومرگ همه مخلوقات به ید وقدرت اوست وآفرینش جن وانس در دنیا برای عبادت شناخت خودی ومعرفت الهی امتحان وآزمایش است تا که دیده شود چه کسی در این مقطع حیات از خود کاری خوب وچه کسی کار بدی انجام میدهد وتا به وسیلهء همین امتحان وآزمایش کافر ومسلمان را ازهمدیگر فرق شود؛ اولتر برای بندگان شناخت خود وبعد شناخت ومعرفت خداوند واجب است تا که انسانها خود را نشناسند که ما کی هستیم وچه کسی ما را از نا بودی به صحنه وجود آورده است از کجا آمده ایم برای چه کاری بدنیا آورده شده ایم وهدف آمدن ما به این جهان هستی چیست؟ وپس به کجا میرویم؟ هرگاه انسانها جواب این سه سوال را از خود پرسیدن ودر پاسخ آن تعمق دقیق وفکرعمیق نمودند که...

۱ـ ما از کجا آمده ایم؟

۲ـ آمدن مان بهری چیست؟

۳ـ وپس بکجا میرویم؟

جایکه نظامی گنجوی چنین میگوید:

روزها فکر من این است وهمه شب سخنم — کــه چــرا غافل ز احوال دل خویشتنم

از کـــجا آمده ام آمــدنم بهری چه بود — بـــه کجا میرم آخـــــر ننمایم وطنم

مرغ باغِ ملکوتم کــــه نهیم ازعالم خاک — این دوسه روزی قفس ساخته اند در بدنم

من به خود نه آمــده ام که بخود باز روم

آنکه آورده مــــرا باز برد در وطنم

بعد از یافتن پاسخ این سه سوال فوق ذکر انسانها می توانند اول خود وبعد به اساس همان قوه فطرتی واستعداد ازلی که در وجود انسانها فطرتًا نهاده شده است بکار گرفتن آن به معرفت خالق این همه کاینات نائل گردیده وخدا را بعد از شناخت خود خوب تر می شناسند که خدای یکتا! چنان ذاتِ قادر وتواناست که این همه انسانهای زیبا صورت ومخلوق گوناگون وکائنات را به قدرت کامل خود پیدا کرده است، انسانها به توسط همان قوه واستعداد فطری خویش حتی بدون آمدن پیامبری بسوی ایشان ورسانیدن احکام وپیام الهی به آنان ایشان به اختیار خود به شناخت خالق خود می رسند وهمان قوه واستعداد فطری آنان را وادار به این می کند که معبودی یکتای لاشریکی را پرستش کنند وبا این همه نعمتهای آن منعم حقیقی شکر گزار باشند، زیرا «خود شناسی خدا شناسی است» بدین ترتیب انسانها بعد از شناخت خویش به اساس همان قوه واستعداد فطری شان به شناخت خدای خالق خود خالق کائنات وجمیع مخلوقات پی برده ویگانه شایستهء عبادت وپرستش (اوتعالی) را دانسته وبه خواست و رغبت خود برای آن خالق یکتا! بندگی وسر سپردگی نموده وسر انجام خود را در آزمایش (اوتعالی) پیروز می نمایند.

از آنجایکه نماز یکی از ارکان مهم وستون دوهم اسلام وتعظیم برای خدای یکتا! می باشد در اجرای وادای آن در چندین جاهای از قرآن به تکرار تأکید شده است که بر پادارید نماز را همراه با جماعت ودر اجراء وادای (نماز) انجام کاری بندگی وقبول فرمان الهیست ودر ترک وناکردن ویاهم سستی در ادای آن، گناه، توبیخ وسر زنش از سوی خداوند می باشد، هرچند ذکر یاد خداوند زیاد تر درعبادت وادای نماز وپرستش (اوتعالی) بیشتر حاصل است وآن به این معنی نیست که ما خدا را تنها درعبادت ونماز خواندن یاد کینم وبعد از فراغت از نماز (اوتعالی) را «**العیاذ بالله**» فراموش کنیم، ذکر ویاد خداوند بزرگ درهرحالت درهر زمان مکان برای ما واجب ولازم است که ما خدا را درهر حال یاد کنیم و او را درهر کار واعمال مان حاضر وناظر بدانیم وپیوسته به وسیلهء نماز وعبادت وصبر، خاص از (اوتعالی) در همه مشکلات مان کمک ومدد بخواهیم.

بعد از شناخت خود وسپس شناخت خداوند عبادت اوست واین عبادت خدای یکتا! ونماز خواندن ما را از کارهای نا مشروع و زشت منع می کند، ممکن که در اینجا سوال وپرسشی پیدا شود که بسیاری از نماز گزاران هستند که نماز میخوانند وهم کاری های زشت ونا مشروع را انجام میدهند واین نماز شان نمی تواند آنها را از این اجرای کاری بد و زشتشان منع کند...

جواب این سوال اینست که آنعده نماز گزارانی که نماز می گزارند ونماز های ایشان آنها را از کارهای زشت بد منع نمی کند در حقیقت آنان نماز درست نخوانده اند ونماز شان بر شیوه نماز بودن صحیح نبوده است اگر تنشان در نماز بوده حتمن قلب وفکرشان طرف جای دیگری بوده است که نماز شان نمازی درستی نبوده که آنها را از کار بد و زشت شان منع می کرد وگرنه در قول وفرمان خداوندی هیچ شک وشبه وجود ندارد که اگر نماز را ما باهمه شرایط نماز بودنش اداء می کردیم بدون تردید نماز ما را ضرور از کارهای زشت وبد وخلاف شرع منع می کرد.

چنانچه گوینده‌ء در مورد میگوید:

گـــــرتنم پیش تو باشد   دل بجای دیـــکر است

خلقت جن و انس است و بــــرای بندگی   هـم ز بهری شناخت خدا امتحانُ تابندگی
گر کسی را بـود این سه صفت دوگانگی   نـزد خـالق و مخلوق اش بود شرمندگی
که در محشر بسی پـــرسش از این است   ســـوال از بی نمازان را در این است
آنکه متروکِ نماز بـودندُ ز این راه غافل   روزی رستاخیز محزونُ بـرین کار قایل
هــــدف از خلقت مـاست امتحانُ عبادت   بـــه اجـراء اش کــه باشیم ما سعادت
زبندگانش نمی خواهـــد روزی اوتعالی
کـــــــه روزی ماست بر او ذاتی معلا   - (حمیدی)

۱- ذکر قصه های عاد، ثمود، قوم نوح وجزاء که بر آنان فرود آمده است... (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۳۳- ۴۳۶).

۲- بیان بعضی از نعم الهی بر قوم یهود وهمچنان خداوند، یهود را به اسلام وسپاس نعم دعوت می فرماید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۲- ۵۳).

۳- بیان حال کسانیکه روز جزا را تکذیب می کنند وکسانیکه از نماز خویش غافلند. (تفسیرکابلی: ج۳ ص ۷۵۸- ۷۵۹).

۴ـــ بیــان احکــام نمــاز قصــر در مســافرت و نمــاز خــوف در حــال جنــگ، وتشــویق مســلمانان بـــه جهــاد، وتحــریم جانبــداری ازمنافقــان. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۶۴- ۳۶۶).

۵- در بیان فلسفهء الهی نماز وفوائد اقامهء آن. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱-۲).

۶ـــ هــدف از آفــرینش آزمــایش افــراد بشــر اســت تــا خــوب وبــد، نیکــو کــار وتبهکــار، مــؤمن وکــافر بــه وســیله امتحــان آشــکار ومعلــوم گــردد؛ کافران عقیده به رستاخیز برزگ جهان را خیال وسحر میدانند ومهلت وتاخیر عذاب را دلیل برصحت کفر خویش می شمارند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۷۸- ۷۹).

خلقت انسان از زمین:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيْهَانُعِدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَاى. (طه: ۵۵).

ترجمه: شما را از زمین آفریدیم، وبه آن باز می گردانیم، وبار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. (طه:۵۵).

تفسیر: پدرهمه یعنی آدم علیه سلام از خاک آفریده شد، غذاهائیکه از آن جسم انسان پرورش وتکون می یابد نیز از خاک بر می آید، بعد از مرگ هم وجود عنصری مردم زود یا دیر با اجزای خاک مخلوط می شود وهمین طور در وقت حشرهم اجزای وجود که با خاک آمیخته بود دو باره جمع شده سر از نو بصورت انسان تشکل می یابد، مردگانی که در قبور مدفون اند از مضاجع خود بیرون آورده می شوند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۴۵۲).

وَنُفِخَ فِيْ الصُّوْرِ فَإِذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِهِمْ يَنْسِلُوْنَ. (۵۱) قَالُوْا ياوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَاذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمانُ وَصَدَ الْمُرْسَلُوْنَ. (یس: ۵۱ ـ ۵۲).

ترجمه: ودر صور دمیده می شود، ناگاه همه ی آنان از قبرها به سوی پروردگار شان می شتابند. (۵۱) می گویند: ای وای برما، چه کسی ما را از خواب گاهمان بر انگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود وپیامبران راست گفتند!!!. (یاسین:۵۱ ـ ۵۲).

تفسیر: چون بار دوم صور دمیده شود همه زنده گردیده از قبرهای خود بر خیزند وفرشتگان آنها را به سرعت تمام به میدان حشر برند؛ شاید بین نفخهء اولی ونفخهء ثانیه حالت خواب بر ایشان طاری کرده شود ویا از مشاهدهء منظرهولناک قیامت عذاب قبر را آسانتر دانسته به خواب تشبیه دهند یا (مرقد) بمعنی (مضجع) که از کیفیت خواب تجرید کرده شود، والله تعالی اعلم؛ این جواب همان وقت از طرف الله تعالی داده می شود ویا مستقبل را حاضر قرار داده بجواب می پردازد یعنی (چه می پرسید که شما را کِه برانگیخته است؟ اندکی چشم خود را باز کنید این همان برانگیختن است که...

خـــدای رحمـــان وعـــده کـــرده بـــود وپیـــامبران پـــیهم خبـــر داده بودنـــد). (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷).

هَلْ اَتَي عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا. (۱) اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنسَانَ مِن نَّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا. (۲) اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا. (۳) اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ سَلَاسِلَا وَاَغْلَالًا وَسَعِيْرًا. (۴).

اِنَّ الْاَبرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزَا جُهَا كَافُوْرًا. (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا. (۶) يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُوْنَ يومًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيْراً. (الإنسان:۱ـ ۷).

ترجمه: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خود ذکر نبود؟ (۱) مـا انسـان را از نطفـهء آمیختـه ومختلطـی [ازمـواد وعناصـر] آفریـدیم و او را از حـالتی بـه حـالتی وشـکلی بـه شـکلی [از نطفـه بـه علقـه، ازعلقـه بـه مضـغه، از مضـغه بـه اسـتخوان تـا طفلـی کامـل] در آوردیـم، پـس او را شـنوا وبینـا قـرار دادیـم. (۲) مـا راه را بـه او نشـان دادیـم یـا سـپاس گـزار خواهـد بـود یـــا ناســـپاس. (۳) مـــا بـــرای کـــافران زنجیرهـــا وبنـــدها وآتش فروزان آماده کرده ایم. (۴).

همانـا نیکـان همـواره از جـامی مـی نوشـند کـه نوشـیدنی اش آمیختـه بـه کـافور [آن ماده سرد وسپید ومعطر] است. (۵) آن جام از چشمه ای است کـه همـواره بنـدگان خـدا از آن مـی نوشـند وآن را بـه دلخـواه شـان هـر گونـه کـه بخواهنـد جـاری مـی نماینـد. (۶) [همانـان کـه] همـواره نذرشـان را وفـا مـی کننـد، واز روزی که آسیب وگزندش گسترده است می ترسند. (أنسان: ۱ـ ۷).

تفسیر: آری بـر انسـان وقتـی گذشـته اسـت کـه هـیچ نـام ونشـان او موجـود نبـود سـپس چنـدین دورهـائی را طـی کـرده در شـکل نطفـه در آمـد، چـون شـرافت وکرامت موجودهء او بـا گذشـته اش مقابلـه شـود حالـت پیشـینهء او ایـن نسـیت کـه فکری از آن به میان آید؛ از آب آمیختهء مرد وزن پیدا فرمود.

تنبیـه: (امشـاج) بـه معنـی مخلـوط اسـت، نطفـه خلاصـهء آن غـذا هائیسـت کـه ازچیزهای مختلف مرکب می شود، بنا بر آن با آنکه از آب زن قطع نظر شود آن را می توان (امشاج) نامید.

از نطفه خون بسته واز آن مضغه (یعنی پارچهء گوشت) ساخت، همین طور بعد ازتطورات وانقلابات گوناگون انسان را به این درجه رسانید که اکنون او به گوش می شنود وبه چشم می بیند واز این قوتها چنان کار می گرد که هیچ حیوان دیگر به آن قدرت ندارد، گویا مخلوقات دیگر در مقابل او کر وکور هستند.

تنبیه: اکثر مفسرین «...**نَّبْتَلِيْهِ**... الانسان:۲» را به معنی امتحان وآزمائش گرفته اند، یعنی آفرینش انسان بر این غرض بنا داشت که او را مکلف احکام ومخاطب امر نهی گردانیده از او امتحان گرفته شود ودیده شود که تا کجا در تعمیل احکام مالک و فاداری نشان میدهد بنا بر آن قوتهای شنیدن، دیدن وفهمیدن که مداد تکلیف شرعی شمرده می شود به او داده شد؛ یعنی اولاً به اعتبار اصل فطرت وعقل وفهم خلقی ثانیًا از دلائل عقلیه ونقلیه راه نیک را به او فهماند که مقتضای آن این بود که همه انسانها به یک راه روان می شدند لیکن ازعوامل گرد ونواح وعوارض خارجی متأثر شده همگان به یک راه نماندند.

بعضی ها خداوند (ج) را قبول کردند و حق او را شناختند وبعضی برناسپاسی کمر خود را چست بستند، در آتی سر انجام هر دو طائفه مذکور است؛ برای مرد مانیکه آنها بزنجیرهای رسم رواج اوهام وظنون مشک بسته بودند وغلهای حکومت واقتدار غیرالله را از گردن های خود کشیده نتوانستند بلکه برعلیه حق وحاملین حق با فروختن آتش دشمنی وجنگ عمرهای خود را گذشتاندند گاهی غفلتًا هم نعمتهای خداوند را یاد نکرده خیال فرمانرداری صادقانهء او را بدل خود راه ندادند، الله تعالی در آخرت توق وسلاسل دوزخ آتش شعله زن را برای ایشان آماده ساخته است؛ جام شراب را خواهند نوشید در آن مقدار قلیل از کافور آمیخته می شود این کافور از دنیا نیست بلکه چشمهء خاص جنت است که خصوصًا به بندگان مقرب ومخصوص خدا جل حلاله...

میسر می شود، شاید از آن سبب که سرد، خوشبو مفرح وسفید رنگ است آن را (کافور) می گویند.

آن چشمه به اختار آن بندگان است به هرطرفیکه اشاره کنند به همان طرف جریان می کند، بعضی می گویند که اصل منبع آن در قصر حضور پر نور محمد (ص) باشد از آنجا جویها منشعب گردیده به قصر های جمیع انبیاء ومؤمنین رسانیده می شود، والله تعالی اعلم، بعد از آن خصائل ابرار را بیان فرموده است؛ آنچه به عهده گرفته اند آن را پوره می کنند، ظاهر است مردمیکه تعهدات خود شان را پوره می نمایند سخنان لازم کرده شدهء ایزد متعال را چگونه ترک داده می توانند؛ یعنی سختی ومشقت آن روز درجه به درجه همه را فراخواهد گرفت وهیچکس بالکلیه از آن محفوظ نمی ماند، الاّ ما شاء الله. (تفسیرکابلی: ج۳ ص ۶۵۰ ـ ۶۵۲).

اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدًی. (۳۶) اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَّنِی یُّمْنی. (۳۷) ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّای. (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْاُنْثَی. (۳۹) اَلَیْسَ ذَالِکَ بِقَادِرٍعَلی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتَی. (القیامة: ۳۶- ۴۰).

ترجمه: آیا انسان گمان می کند بیهوده ومهمل [وبدون تکلیف ومسؤولیت] رها می شود؟! (۳۶) آیا نطفه ای از منی که در رَحِمِ ریخته می شود نبود؟ (۳۷) سپس علقه شد وخداوند او را آفرید واندامش را درست ومعتدل ساخت. (۳۸) واز او دو زوج به وجود آورد یکی نر دیگر ماده. (۳۹) آیا چنین نیرومندی توانا نیست که مردگان را زنده کند؟ (قیامة: ۳۶ ـ ۴۰).

تفسیر: آیا انسان می پندارد که مهمل گذاشته خواهدشد؟ وهیچ قید امر ونهی بر او عائد نخواهد شد؟ ویا بعد از مردن بر انگیخته نخواهد شد وحساب تمام اعمال نیک وبد او گرفته نخواهد شد؟؛ یعنی در رَحِم آن؛ از نطفهء خون بسته تشکیل شد، بعد از آن الله تعالی همه مراتب پیدائش او را پوره کرده انسان ساخت وهمه اعضای ظاهری وقوتهای باطنی را درست کرد واز یک نطفهء بیجان انسان عاقل به وجود آمد، باز ازهمان نطفه دو صنف انسان یعنی مرد وزن را پیدا کرد که هرنوع از این دو صنف خصوصیات ظاهری وباطنی جداگانه دارد، پس آن قادر مطلقی که اولاً مردم را به چنین حکمت وقدرت بیافرید آیا بر دوباره زنده کردن توانا نیست؟ **«سبحانک اللهم فبلی»** (خدا یا ذات تو پاک وبی عیب است چرانی؟ بیشک تو برهرچیز قادرهستی!). (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۴۹ ـ ۶۵۰).

تبصره:

خلقت انسان از زمین ـ خداوند متعال اکثرعنصرانسان را از خاک وزمین پیدا کرد به همین خاطرغذایی خوردنی، آب نوشیدنی، لباس پوشیدنی، خواب آرامش بندگی، گردش زندگی انسانی همه در این روی خاک وزمین تهیه وفراهم می باشد، هرچندی که عنصر انسان از چهار چیز تشکیل شده است که عبارت است از (خاک، آب، آتش وباد)، ولی اکثر عنصری آن که از خاک وزمین ساخته شده است وهمچنان آب، آتش وباد هم در همین داخل و روی زمین قرار دارند به همین مناسبت نسبت انسان را قرآن بیشتر به زمین وانمود کرده است، گویا هر چیزیکه در روی این کره خاکی مسکن گزین اند همه متعلق به خاک وبه زمین می باشند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيْهَا نُعِدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَاى. (طه: ۵۵).

ترجمه: شما را از زمین آفریدیم، وبه آن باز می گردانیم، وبار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. (طه:۵۵).

پس انسانی که از اول از نطفه وبعد از خون بسته واستخوان بندگی ورگ دوانی و... همه مراحل تکمیلی را در بطن مادر سپری وسپس به دنیا آمد ودر اول آمدنش به دنیا طفل ویک موجودی ناتوانی بیش نبود که حتی قادر به این نبوده که لقمهء نان را به دهن خود بلند کند وهم هیچ توانی در آن نبوده که ضرری را از خود دفع کند خداوند چنین انسان وموجودی ناتوانی را هیکل قوت زور باز و توانائی وعقل خِرَد منطق ودرک احساس و... بخشید تا باشد که انسان با اعطاءها وبخشایش این همه نعمات الهی کبرغرور وخود پسندی را کنار گذاشته وسپاسگزاری از نعمت های الهی نموده وسری بندگی به آستان او تعالی فرود آرد، نه این که برعکس کفران نعمات الهی کرده کبر وغرورِ بی مورد را اختیار نموده که اصلاً کبر وخود پسندی به چنین انسان ضعیف ناتوان زینده وشایسته نمی باشد، زیرا کبر وکبریائی صفت خداوند است انسان عاجز ناتوان هرچندیکه در زمین به کبرغرور رفتار کند از رفتارِ قدم هایش با کبر نِخوَت در روی زمین پایش زمین را پارکرده نمی تواند وهم سرش از جهت بلندی قامت او به کوه ها نمی رسد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَاتَمْشِى فِى الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبلُغَ الْجِبَالَ طُوْلًا. (۳۷) كُلُّ ذَالِكَ كَانَ سَيِئُهُ عِنْدَرَبِكَ مَكْرُوْهًا. (الإسرآء: ۳۷ ـ ۳۸)...

ترجمه: ودر زمین با تکبر وسر مستی راه مرو که تو هرگز نمی توانی [باقدم هایت] زمین را بشکافی، وهرگز در بلندی قامت نمی توانی به کوه ها برسی. (۳۷) همه ی این دستورات وفرمان هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی از آنها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (اسرآء: ۳۷ ـ ۳۸).

پس می باید که انسان در همه حال شاکر وسپاسگزار این همه نعمات بی بدیل الهی بوده وهمانندی خاک وزمین در تواضع وفروتنی شکسته نفس فروتن ولی غیور وقوی هیکل باشد، زیرا خاک وزمین با وجودی این همه عاجزی وفروتنی اش غیور وقوی هیکل است که همه ی موجودات ومخلوقات در روی خاک وزمین زندگی نموده و او را لگد مال می کنند خاک وزمین هم با قوت وغیرتی خدا دادیکه دارد برداشت وتحمل همه سختی ها وزشتی ها وبدی های این موجودات را از انسان گرفته تا دیگر جانواران که در روی زمین زیست می نمایند پنهان نموده وسنگینی آنان را بر داشت کرده وبرای این همه موجودات زمینه ی پیشبرد حیات وزندگی را میها نموده وخود را برای این موجودات نامبرده گهوارهء آرامش نموده است، پس انسان که اکثرعنصر آن از خاک وزمین است بر او لازم است که خود را در همه حال همرنگ خاک وزمین نمایند، تا از اصل خود دور نشود زیرا کسیکه از اصل خود دور شود معلوم است نا اصل می گردد.

بگفتهء مولانا جلال الدین محمد بلخی

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگارِ وصل خویش

بگفتهء سعدی شیرازی

گرگ زاده آخر گرگ شود گرچه به آدمی بزرگ شود

همرنگُ به اصول خویش بودن درهمه حال تغیری نیاید به اصیل زدنی آن خط و خال

اصل که بود ریشه و بنیادی همه چیز هرچیز به اصل خود کج گردد و چون ذال ـ (حمیدی)

۱ـ پدر همه یعنی آدم علیه سلام از خاک آفریده شد، غذاهائیکه از آن جسم انسان پرورش وتَکَون می یابد نیز از خاک برمی آید. (تفسیرکابلی: ج۲ ص ۴۵۲).

۲ـ چگونگی نفخ صور اول ونفخ صور دوم وبر رسی کیفر وپاداش مردمان در قیامت. تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷).

۳ـ سوره انسان وذکر اینکه انسان را از قطره منی درهم آمیخته آفرید؛ وپاداش نیکو کاران وبیان اعمالشان در دنیا. (تفسیرکابلی: ج۳ ص ۶۵۰ ـ ۶۵۲).

۴ـ خلت انسان از منی وخونِ بسته. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۴۹ ـ ۶۵۰).

عنصر وحدت آفرینش انسان:

يَأَ يُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍوَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوْا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ. (الحُجُراتِ:١٣).

ترجمه: ای مردم**!** ما شما را از یک مرد وزن آفریدیم، وملت ها وقبیله ها قرار دادیم تا یگدیگر را بشناسید، بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگار ترین شماست، یقینًا خدا دانا وآگاه است. (حجرات:١٣).

تفسیر: منشأغیبت، طعن وتَشنیع وعیب جوئی اکثر کبر وخود خواهی است چه وقتیکه انسان خود را بزرگ ودیگران را حقیر می شمارد به چنان اقوال اقدام می کند بنا بر آن نتکه را خاطر نشان میفرماید که کوچک وبزرگ، معزز ویا حقیر بودن انسان در حقیقت با خاندان ونسب تعلق ندارد بلکه شخصیکه هرقدر نیک خصلت، مؤدب وپرهیزگار باشد همانقدر نزد پروردگار معزز ومکرم است، حقیقت انسان اینست که کل بنی نوع انسان اولاد یک مرد ویک زن یعنی آدم وحوا اند شیخ، سید، مُغُل، افغان، صدیقی، فاروقی، عثمانی، وانصاری هرکه باشد سلسلهء نسب همگان به آدم وحوا منتهی می شود این نژادها وخاندانها را خداوند تنها برای شناسائی مقرر فرموده است اما کسی را که حق تعالی در یک خاندان شریف، بزرگ ومعزز پیدا کند آن یک شرف موهوب اوست مثلًا شخصی که خوبرو وخوش اندام آفریده شود این چیزی نیست که بر آن فخر ومباهات کند، آن را معیار کمال وفضیلت گرداند ودیگران را حقیر شمارد بلکه باید شکر بجا آورد که خداوند بدون اختیار وکسب ما این نعمت را به ما ارزانی فرمود این چیزهم داخل شکر است که ازغرور وتفاخر دست بکشد واین نعمت موهوبه را از اخلاق پست وخصائل زشت خراب نسازد، به هرحال معیار اصلی مجد وشرف، فضیلت وعزت نسب نیست بلکه تقوی وطهارت است پس آدم متقی دیگران را حقیر نخواهد شمرد؛ تقوی وادب اصلاح بدل است تنها خدا آگاه است که شخصیکه ظاهرًا متقی ومؤدب به نظر می آید در حقیقت چطور است وآینده چطور خواهد بود؟ **(انما العبرة للخواتیم)**، «یعنی جز اینسکه پند پذیری و(اصلاح هر انسان) مربوط به خاتمه او می باشد». (تفسیرکابلی: ج٣، ص٤١٤- ٤١٥).

تبصره:

اصل، بن، ماده و وحدت آفرینش انسانها یک چیز است که عنصر انسان جسم بسیطی می باشد که قابل تجزیه به عنصر دیگری نمی باشد، خداوند یکتا! همهء انسانها را از یک مرد (حضرت آدم ع) ویک زن (حضرت حوا رض) آفرید وبعد از تَکثر آنان وانتشار شان در روی زمین وتکلم آنان به زبان های مختلف خداوند منان انسانها را برای معرفت وشناخت همدیگر به ملت ها، قبیله ها، گروه ها، نژادها وشعب مختلف تقسیم کرد تا از این طریق بدون تَبعیض نژادی وتَعصب ملتی، قومی وغیره همدیگر را بنام عرب، عجم، سیاه، سپید، سرخ، نژاد عربی، مصری، شامی، خراسانی ـ افغانی، ایرانی، پاکستانی، هندوستانی، تاجیکستانی، ازبکستانی، ترکمنستانی، قفقازی، اروپایی، امریکایی، چینایی، روسی وغیره به اساس اقوام وتبارعرب، عجم، تاجیک ـ فارس، پشتون، ترک، تاتار، ازبک و... شناسایی کنند وتا از این ناحیه برای پیشبرد روند زندگی انسانی در این کرهء خاکی باهمدیگر روابطی حسنه همنوعی، تجارتی، استراتِژی، اقتصادی، صادراتی، وارداتی، سیاسی، شفقت مهربانی، کمک همکاری و... برقرار نمایند، زیرا انسان یک موجودی اجتماعی است بدون روابطش به ملت ها، قلبیه ها، نژادهای مختلف وانسانهای اطراف نواحی منطقه وجهان طاقت فرسا ومشکل زا می باشد.

حالا این شد شناخت انسانهاهمدیگر را در این حیطَهء هستی برای رفع مشکلات همنوعان خود در جهتِ پیشبرد روندی زندگی وظاهری، ولی باطنی هر انسان وخوبی درونی او وشناخت کامل از قلب ودل او مربط به خدا می شود که این انسان چقدر قلب دل او به خدا نزدیک است وچه کمالاتی انسانی طهارت، پاکی وتقوی در دل وباطنی این انسان نهفته است تا به این حسن وزیبایی کمالات درونی خود چقدر می تواند خود را از این جهت به خداوند قریب ونزدیکتر سازد همه را خداوند خَبیر بهتر می داند.

واینکـه عنصـر وحـدت انسـانها همـه یکـی اسـت (پیـدایش همـه انسـانها از یـک مـرد ویـک زن هسـتند) وخداونـد یکتـا! آنـان را بـه بخـاطر شـناخت همدیگرشـان در ایـن جهـان هسـتی بـه ملـت ها، قبیلـه ها وشـعب مختلف تقسیم کـرده است، پس چـه کسـی در نـزد خداونـد عزیـز بهتـر است؛ عـرب، عجـم، تاجیـک ـ فـارس، پشتون، تـرک، تاتـار، ازبـک، مسلمان اروپـایی ـ امریکـایی، مسلمان چینـایی مسلمان روسـی و... از ایـن همـه چـه کسانی مـی تـوان نـزد خدا معزز وبهتر باشند؟ بلی! از میان این همه ملت ها، قبیله ها، اقوام وشعب مختلف فوق ذکر کسانی نزد خداوند یکتـا! بهتر وخـوب تر هستند که تقوی پرهیزگـاری دل باطنی پاک، نیت صاف وخدا ترسی شـان نسبت بـه دیگر ملت ها، قبیلـه ها، اقوام وشـعب مختلف بیشتر و زیـاد تـر باشـد، همـان انسـانهای متقـی وپرهیزکـار وخدا ترسِ کـه ازهر ملت، قـوم، قبیلـه، واز هـر رنـگ پوسـت نـژاد وگروهـی کـه باشند همان ها نزد خداوند معزز وبهتر هستند، پسِ نباید خـود را کـه نـزد خداونـد تقوی پرهیزکـاری خـدا ترسـی نداشته باشـیم واصـلاً در وجـود وبـاطن مـان حسـن کمالات برای رضـاء خوشنودی وتقریب الهـی وجـود نداشته باشـد، بـاز بـه اسـاس ملت، قـوم قبیلـه، نـژاد و... فخـر فروشـی کـرده وبـه قـوم قبیلـه ونـژاد خـود افتخـار ورزیـده وخـود را از دیگـران برتـر شـمرده کبـر وغـرور را پیشـهء خـود نمـوده ودیگـران را حقیـر ذلیـل وزَبـون قـرار دهیم ایـن دور از انصـافِ عدالت اسـلامی واخلاقـی انسانی است.

جایکه شاعری در مورد می گوید:

هــرکس کــــه فخر به اجداد کند　　　چون سگ به استخوان دل خود شاد کند

ایضًا شاعری دیگر در مورد می گوید:

کس نمیداند در ایـن بــــهرعمیق　　　سنگ ریـزه قـــــدر دارد یا عقیق

زیرا در ایـن جهـان پهنـاور در میـان ایـن همـه ملت ها، قبیلـه هـا، نژادهـا وشعب مختلف کـه مثـال بحرعمیـق بـی پایـان را دارد بجـز خـدا کسـی دیگـری از دل ودرونـی کسـی دیگـری خبر نسیت که چه کسی نزد خداوند یکتا! بهتر وخوب تر است وچه کسی بد وبدتر است، پس وقتیکه ما از قلب بـاطنِ انسـانهای همنوع خـود در جهت تقرب شـان بسوی خدا نمیدانیم نباید دیگران را حقیر وخود را برتر بشماریم واین را چه میدانیم کـه شـاید همـان انسـانی کـه...

ظاهرًا پیش ما خوار حقیر است رتبه ومقامش نزد خداوند از رتبه ومقام من شما ده چند بالا باشد ومعزز، پس باید ما منحیث مسلمان وانسانِ اشرفِ مخلوقات این همه کبر خود بینی وخود نمایی را کنار گذاشته منحیث مؤمن مسلمان ودر کل انسان در جهتِ تسهیلاتِ روندی زندگی انسانی، با همنوعان خود قطع نظر از همه ملحوظات، که در اصل از یک گوهریم کمک همکاری، شفقت مهربانی، خوبی نیکی - زیبایی، عدالت، اخلاقی اسلامی وحِسِ بشر دوستی و انسان محوری داشته باشیم.

جایکه شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در مورد می گوید:

بنی آدم اعضای همدیگرند | که در آفرینش ز یک گوهرند
چه عضوی به درد آورد روزگار | دیگر عضوها را نماند برقرار
تو که از محنتی دیگران بی غمی
نشاید برند نامت آدمی

عنصر وجودِ انسانها یکسان بود | زانکه در اصل جملگی انسان بود
آفریده است جمله ما را آن خدا | از یک پدر آدم و از یک مادر حوا
خلقت انسان برای شناخت خداست | بندگی و طاعت او کاری ماست
کرده است تقسیم مارا آن خدای مَنان | بر قبایل و نژادِ مختلف و همزبان
این همه تقسیم ز بهری حکمت است | کارِ اوخالی زنقصُ ازخطائی عصمت است
خوب و بد است جملگی پیشش عیان | او همی داند و کاری خوبُ بدی مایان
پس که ما انسان ها هم گوهر ایم | در سرشتی انسانی هم پیکر ایم
پس می باید به همنوع خود اخلاق کرد | در روندی زندگی بشری اتفاق کرد
کمک و همکاری نمودن به بنی بشر | این بود خوی انسانیُ دور بودن ازضرر
می باید که بشر دوستی همه ایجاد کرد
دور زخشونتُ کاخ دینُ دنیائی آباد کرد - (حمیدی)

۱ـ بیان خلقت انسان از یک مرد ویک زن واینکه مردمان قبیله ها ونژادها اند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۴ ـ ۴۱۵).

هدف زندگی انسان چیست؟

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ إِلَّالِيَعْبُدُوْنِ. (۵۶) مَآ اُرِيْدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَّمَآ اُرِيْدُ اَن يُّطْعِمُوْنِ. (۵۷) اِنْ اللهَ هُوَالرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِيْنُ.[۱](الذاريات: ۵۶ ـ ۵۸).

ترجمه: جن وانس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم. (۵۶) از آنان هیچ رزقی نمیخواهم، ونمیخواهم که مرا طعام دهند. (۵۷) بی تردید خدا خود روزی دهنده وصاحب قدرت استواراست. (ذاریات:۵۶ ـ ۵۸).

تفسیر: از آفرینش ایشان شرعًا بندگی وفرمانبرداری آنها مطلوب است بنا بر آن در وجود ایشان خلقتًا استعدادی نهاده شده که اگر بخواهند به اختیار خود به راه بندگی روان شوند، هرچند به اعتبار کونیه قدریه هرچیز در نزد حکم تکوینی اوتعالی عاجز وبی اختیار است لیکن وقتی خواهد آمد که جمیع بندگان به ارادهء خود این غرض شرعی تخلیق عالم را پوره خواهند کرد، به هرحال تبلیغ وتفهیم را ادامه بده زیرا از همین تعلیم مطلوب شرعی به دست میاید؛ از بندگی شان به من هیچ فایده نمی رسد بلکه نفع خود ایشان است من چنان آقا ومالک نیستم که به غلامان خود بگویم (بروید برای من کمائی کنید ویا به من نان وخوراک بدهید) ذات بی نیاز من از این تخیلات پاک وبرتر است، من از آنها روزی نمیخواهم بلکه به ایشان روزی میرسانم خوب بسنجید همچو من ذات نیرومند وتوانا وپایدار را به خدمات شما چه حاجت است حکم بندگی محض از آن جهت به شما داده شده که قولاً وفعلاً به شهنشاهی، عظمت وکبریائی ما اعتراف کرده مستحق الطاف ومراحم خصوص ما گردید.

(تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۳۵ـ ۴۳۶)،

---

۱) این آیات (۵۶ ـ ۵۸) سوره ذاریات قبلًا در صفحهء (۹) ذکرش گذشته است در اینجا روی مناسبت موضوع دوباره تذکر گردید.

يَاَيّهاالنَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمْ الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ. (٢١) الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَّالسَّمَآءَ بِنَآءً وَّاَنْزَلَ مِنَ السَّمآءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًالَّكُمْ فَلَاتَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَّاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (البَقَرَةِ: ٢١- ٢٢).

ترجمه: ای مردم! پروردگارتان را که شما وپیشینیان شما را آفریده است، بپرستید تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید. (٢١) آن پروردگاریکه زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی بر افراشته قرارداد واز آسمان آبی [چون برف وباران] نازل کرد وبه وسیله آن از میوه های گوناگون روزی مناسبی، برای شما پدید آورد؛ پس برای خداهمتایانی قرار ندهید در حالی که میدانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، همتایی وجود ندارد]. (بقره: ٢١- ٢٢).

تفسیر: خداوند به تمام بندگان: به مؤمنان، به کافران، به منافقان خطاب فرموده توحید الهی را که اصل اصول ایمان است به ایشان ابلاغ می کند وخلاصهء آن چنین است: خداوند شما وپیشنیان شما را بیافرید، منافع ولوازم شما را مهیا گردانید چه جهل وبی خِردیست خدای قدیر متعال را گذاشتن وبتانی را که هیچ سود وزیانی نتوانند معبود ومولای خویش قراردادن، حال آنکه شما خود میدانید که ذات منزه اوتعالی را نظیر وهمتائی نیست. (تفسیرکابلی: ج١، ص ٤٣).

اِنَّ رَبَّكُمْ اللهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوای عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِرُالْاَمْرَمَامِنْ شَفِعٍ إِلَّامِنْ بَعدِ إِذْنِهِ ذَالِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ فَاْعْبُدُوْهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُوْنَ. (يُونُسَ:٣).

ترجمه: یقینا پروردگارتان خدای یکتاست که آسمان ها وزمین را در شش روز پدید آورد، آن گاه برتخت فرمان روایی وحکومت برآفرینش چیره شد، همواره کار جهان را[باقوانین استوار ومنظم] تدبیر می کند،[کار] هیچ واسطه ای [درهمه جهان هستی برای جابجایی عناصر وترکیب اجزا وبه جریان انداختن امور] جز پس از اذن او نیست، این است خدا، پروردگار شما، پس او را بپرستید؛ آیا متذکر[حقایق] نمی شوید؟. (یونس:٣)...

تفسیر: در موعد شش روز که هر روز موافق تفسیر ابن عباس برابر طول مدت یک هزار سال بوده، گویا در ظرف شش هزارسال زمین وآسمان آفریده شده در این شک نیست که خداوند متعال قدرت داشت در آن واحد همه مخلوقات را پیدا می کرد، مگر حکمت او مقتضی شد که مخلوقات در آفرینش خویش مراحل تدریجی را بپیماید، شاید مقصد تعلیم بندگان باشد یعنی اگر چه در انجام فوری کاری توانا باشند بهتر آنست که آن کار را بعد از تفکر ودقت به تأنی ومتانت بکنند، از آفرینش تدریجی این نکته نیز در ذهن مبادرت می کند که اوتعالی فاعل بالاضطرار نیست بلکه وجود هر چیز به کلی به مشیت واختیار اوست هر وقتیکه بخواهد وهرطوریکه بخواهد پیدا می تواند؛ در شروع رکوع هفتم سورهء اعراف آیات (۵۷ ــ ۵۸) نظیر این آیت مذکور است فائدهء آن را باید ملاحظه نمود؛ تدبیر وانتظام تمام کارهای مخلوق در دست قدرت اوست؛ چه جائیکه در الوهیت شریک باشند در حالی که بدون اجازه خداوندی کسی نتواند به شفاعت کسی لب باز کند، خوب بسنجید جز پروردگار که صفاتش در فوق ذکرشد دیگر کیست که لایق پرستش باشد پس چگونه جرأت کرده می توانید که پیامبر(ص) وپیغام های آن خالق، مالک، شهنشاه مطلق وحکیم بر حق را محض بنا بر اوهام وظنون خود تکذیب کنید. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۵ـ ۲۶).

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِ أُمَّةٍ رَّسُوْلًا أَنِ اعْبُدُوْا اللهَ وَاجْتَنِبُوْا الطَّاغُوْتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَی اللهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِبِيْنَ. (۳۶) اِنْ تَحْرِصْ عَلَی هُداهُمْ فَاِنَّ اللهَ لَايَهْدِیْ مَنْ يُّضِلُّ وَمَالَهُمْ مِن نَّاصِرِيْنَ. (۳۷) وَاَقْسَمُوْا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَايَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَّمُوْتُ بَلَی وَعدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَّلاكِنَّ اَكثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُوْنَ. (النَحلِ:۳۶ـ ۳۸).

ترجمه: وهمانا درهر امتی پیامبری فرستادیم تا [اعلان کند که] خدا را بپرستید واز[پرستش] طاغوت بپرهیزید، پس خدا گروهی از آنان را [که لایقت نشان دادند] هدایت کرد وگروهی [به سبب تکبر وعنادشان] گمراهی بر آنان مقررشد، نهایتًا در زمین بگردید وبا تامل بنگرید که سر انجان تکذیب کنندگان چه شد؟. (۳۶) هرچند برهدایت شان حریص باشی [هدایت نمی یابند]؛ زیرا خدا کسانی را که [به سبب تکبر وعنادشان]...

گمراه می کند، هدایت نخواهد کرد، وبرای آنان هیچ یاوری [که از گمراهی نجات شان دهد] وجود ندارد. (۳۷) با سخترین سوگندهایش به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسانی را که می میرند بر نمی انگیزد!! آری، [با قدرت بی نهایتش بر می انگیزد] این وعده حقی برعهده اوست، ولی بیشتر مردم نمی دانند [وبه علت جهل شان انکار می کنند.] (نحل: ۳۷ـ ۳۸).

تفسیر: هر یک پیامبر را بروزگار خودش، ودر آخر پیامبرعربی را (ص) رسول الثقلین مبعوث گردانید این آیت مستلزم آن نیست که در هرقوم وقریه بلا واسطه پیامبر فرستاده شود شاید پیامبری در قومی فرود آید ونائبانی وی که می توان آنها را هادی ونذیر نامید در اقوام دیگر فرستاده شوند گویا فرستادگان آنها به واسطهء فرستاده شدن همان پیامبر است، والله تعالی اعلم.

حضرت شاه ولی الله می نگارد: هر خود ستائیکه به ناحق وبدون سند لاف سردار وکلان کاری میزند طاغوت گفته می شود، بت، شیطان ستمگار وغیره مفسدین همه در آن داخل است.

آنکه را خدای یکتا! بنا بر قصور استعداد وسوء اختیار خودش گمراه کند (کس نتواند که به راه آورد) واز سزای خدائی نجات دهد حرص تو به رهمونی آنها سودی نبخشد چرا خود را درغم آنها ملول میداری؟؛ کفار قسم میخورند که پس از مرگ دیگر زندگی نباشد ترس از عذاب برای چیست؟ این همه ساخته کاریست؛ از انکار وسوگند شما پیمان استوار خدا جل جلاله را تزلزل وارد نشود پیمان وی ایفا شدنی است انکار از این حقائق ثابت در حقیقت اثبات جهل خود شماست کسانیکه ازعلم محیط خدا جل جلاله از شئون حکمت (قدرت) از راز تکوینی وغرض وغایت آن آگاهند هرگز نمی توانند از بعث بعد الموت انکار کنند چه قدر بجاست (**الناس اعداء ماجهلوا**) «یعنی، مردم دشمن آن چیزی هستند **که** نسبت به آن آگاهی ندارند (آنچه را که از حقیقتش چیزی نمی دانند به آن چیز دشمنی می ورزند». (تفسیرکابلی: ج۲ ص ۲۶۵ ـ ۲۶۶).

كُلُ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبلُوْكُمْ بِالشَّرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ. (الانبيآء:۳۵).

ترجمه: هرکسی چشنده ی مرگ است وما شما را[چنان که سزاوار است] به خیر وشر [که تهی دستی وثروت، سلامت وبیماری، امنیت وبلاست] آزمایش می کنیم، وبه سوی ما باز گردانده می شوید. (انبیاء:۳۵).

تفسیر: طوریکه مخلوقات فوق الذکر از ایجاد حق تعالی است همانطور زندگی تمام انسانها نیزعطای اوست هر وقتیکه بخواهد بستاند، مرگ برهرکس ثابت می کند که هستی او به تصرف خودش نیست وعیش چند روزه به پایان رسیدنیست...

حضرت شاه ولی الله (دهلوی) می نویسد که: کفار سخنان آنحضرت (ص) را شنیده می گفتند که تمام شهرت این شخص منحصر به زندگی اوست، به مجرد انتقال او از دنیا چیزی باقی نمی ماند اگرغرض آنها از این قول چنین بود که حدوث موت منافاتی نبوت است «**وَمَاجَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ...**» یعنی، پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم... (انبیاء: ٣٤)...

جواب آنهاست، یعنی از(انبیاء ومرسلین) کیست که ذائقهء مرگ را نچشیده باشد وهمیشه زنده بماند؟ واگر این سحن را نسبت به مرگ آنحضرت (ص) محض برای دلخوشی خود گفته باشند جواب شان را آیهء «... **أَفَائِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُوْنَ.**» ... یعنی، آیا اگر تو بمیری آنان جاویدانه خواهند ماند؟!. (انبیاء:٣٤)...

داده است، یعنی شما برای چه خوش وقتی می کنید؟ آیا اگر آنحضرت (ص) بیمرد شما خواهید ماند؟ آیا خیال می کنید که تا به روز قیام زنده وباقی خواهید ماند؟ وچون مسلمًا شما هم یکی بعد دیگر میمیرید پس سرور شما بر وفات پیامبر اصلاً معنی و ارزشی ندارد، هرکس طریق فنا را خواهد پیمود وذائقهء موت را خواهد چشید گویا قرآن معظم اولاً توحید ودلایل قدرت الهی را بیان کرده سپس در این آیت روی سخن را بطرف مسئله نبوت معطوف ساخت. (تفسیرکابلی: ج٢، ص٤٨٨).

لَايَنْهَاكُمْ اللهُ عَنِ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِى الدِيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا إِلَيْهِمْ إِن اللهَ يُحِبُ الْمُقْسِطِيْنَ. (الممتحنة: ٨).

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن وعدالت نسبت به کسانی که در کار دین با شما نجنگند وشما را از دیار تان بیرون نکردند باز نمی دارد؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ٨).

تفسیر: شیوه بعضی اهالی مکه چنان بود اگر خود شان مسلمان نشدند لیکن کسانیکه مسلمان شدند به آنها ضد وپر خاش نداشتند، نه در معاملهء دین به آنها جنگیدند ونه به ایذاء واخراج مسلمانان با ظالمان معاونت کردند اگر با چنین کافران مسلمانان به نیکوئی وخوش خلقی پیش آیند دین اسلام مانع آن نیست، تقضای انصاف همین است که شماهم به همراه آنها سلوک نیک کنید وبه دنیا نشان دهید معیار اخلاقی اسلامی چقدر بلند است، تعلیم اسلام چنین نیست که اگر یک قبیله کافران با مسلمانان برسر پیکار است با همه کافران بدون امتیاز یک نوع معامله کرده شود چنین کار خلاف حکمت و انصاف می باشد، ضروری است که بین زن، مرد، طفل، پیر، جوان، مُعاند ومُسالم به اعتبار حالات آنها فرق کرده شود شرح مختصر این مسئله در تفسیرسورهء (مائده) و (آل عمران) گذشته است. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٥٣٣).

تبصره:

هدف از زندگی انسانها، اطاعت کامل وبندگی در برابر خداست، خدایکه انسانها وجنیات را خاص بخاطر شناخت خود شان ومعرفت خودش وعبادتش آفریده است، (اوتعالی) خالقی است که شما وپیشنیان شما را پیدا کرده است، اوذاتیست که آسمانها وزمین را برای منفعت مخلوقات خود در مدت شش روز (که هر روز آن مُعادِل یک هزارسال دنیاست) آفرید، وبرای هر امتی در این روی زمین پیامبری فرستاد تا مردم را به پرتش خدا دعوت نموده از شرک بت پرستی منع کنند، ودر فرجام هر نفس چشندهء مرگ است، وقیتکه بقای انفاس در این دینا باقی نیست، پس تا می توانید به خلق الله نیکی کنید واز بدی ها خود ودیگران را دور بسازید، هدف از زندگی انسانها چنانچه در فوق ذکر شد در قدم اول شناخت خود وشناخت خالقشان بوده است، وبعد بجای آوردن عبادت وعملی کردن فرامین وگفتار رسولش می باشد، تا انسانها خود را نشاسند خدا را چگونه می توان شناخت؟ زمانیکه انسانها خود را کاملاً شناختند وهدف از پیدایش وزندگی خود را در این کرهء خاکی دانستند وبعد بخوبی به شناخت خالق خود وخالق همه کائنات پی برده و او را به یکتایی پرتش وبه پاکی یاد می کنند، زیرا خلقت وفطرتی انسانی چنین است که تا کسی را درست نشناسد از او شناخت ومعرفتی نداشته باشد به او انس ورابطهء درست وچندانی نمی گیرد و از او به پاکی وبخوبی یاد نمی کند، هنگامیکه شناخت کامل در میان انسانها وخالقشان پیدا شد پس در این وقت است انسانها به همان سرشت وفطرتی خدا شناسی که در وجود وذهنیت شان در ازل وجود دارد قوی ترشده شناخت ومعرفتی کامل به خالق خود پیدا می کنند و او را به خدایی شناخته با معرفت وپرستش او انس وبا (اوتعالی) محبت نموده به پاکی وبه یکتایی او را می پرستند، بلی! خدای خالق مخلوقات چنان ذات کریم رازق است که برای منفعت بندگان ومخلوقات خود آسمانها وزمین وآنچه در میان آسمانها وزمین است آفریده است تا از ابرهای تیرهء آسمان آب ریزان بباراند وبه سبب آن زمین را از هر نوع میوه جات وگیاه هان برای رزق و روزی مخلوقات خود مزین سرسبز وشاداب نموده تا مخلوقاتش از همه نعمتهای بیشماری الهی استفاده کنند وبیشتر به شناخت خود، هدفی از زندگی خود وشناخت پروردگار شان پی ببرند و او را ذات یکتای لاشرک دانسته برای او سر سپردگی نموده وبندگی (اوتعالی) را بجا آرند.

او خدا ذاتیست برای اینکه بندگانش خالق خود را خوبتر وبهتر بشناسند وخاص او را عبادت کنند ودر همهء کار وامور شان خاص از او کمک ومددی طلب کنند وبه او شریک وهمتایی مقرر نکنند از راه کج شیطانی به راه راست ومستقیم بروند از بدی ها زشتی ها واخلاق رَذیله دوری ورزند حیثیت وکرامتی بشری خود را در همه حال حفظ نمایند خود را در قطار حیوانات قرار ندهند از کبرغرور خود پسندی گناه ومعصیت وآنچه که خلاف قانون مقررات اسلامی وخلاف اخلاق انسانی است دوری کنند.

وهمچنان خداوند منان ذاتیستکه برای هر امتی پیامبر ورهنمای مژدهنده بـه بهشت جاویدانی وبیم دهنده به جهنم ابدی فرستاد، تا مردم را از شرک بت پرستی منع نموده وبـه خدا پرستی وبــه راه راسـت وسـعادت ابـدی رهنمـون کـرده از راه کـج غلـط، شـیطانی دور نمـوده وهدف از زندگی شان را در این جهان هستی برای آنان بفهماند ودر فرجام هر نفسی چشندهء مرگ است وهیچ ذی روحی در این جهان هستی وآن جهان بَقا وجود ندارد بجز خدا که ذایقهء مرگ را نچشد، باقی هر ذی روحی در این دنیا وعقبی حتمن ذایقهء مرگ را چشیدنی هستند، پس وقتیکه چنین است باید انسانها اول تر از همه خود را به هدف زندگی خود مُوافق کنند وبعد خدا را به یکتائی (او) پرستش نموده بی هدف در این جهانی هستی زندگی نکنند، زیرا انسانها در این جهان بیهوده آفریده نشده اند وزندگی بی هدف هیچ معنی ومفهومی ندارد وانسانها باید هدفمند با عزت وبه مردانه واری وبا سر بلندی زندگی نمایند ودر ضمن شناخت خود شناخت خالق خود واجرای عبادت بندگی وفرمانبرداری وسر سپردگی با (اوتعالی) که در کل هدفِ اصلی از زندگی انسانها در دنیا خود شناسی ـ خدا شناسی عبادت واِطاعَت (اوتعالی) خدمت، خوبی، اخلاق، عدالت، وانصاف به بندگان خدا وترحم بـه خلق الله ودوری از هر نوع ظلم ستم گناه معصیت، نا فرمانی الهی، فساد اخلاقی، منع نمودن خود ودیگران از کارهای زشت وبد، وامر کردن مردم را بـه کار های نیـک، کمـک همکاری بـه کار خیر به همنوعان خود مقصد زندگی و وظیفه هر مؤمن ومسلمان وانسان در این حیطَـهء زنـدگی وجهان هستی می باشد.

هدف از زنـدگی انسانها اندر این جهان   اِعـــطاعَت بندگیست بر خدای مهربان

دیـگرهمه صنعت پیشه ماست ضمنی   اصل شناخت خداستُ به یقینُ بی گمان   ـ (حمیدی)

۱ـ دعوت بندگان به پرستش خداوند وبیان جزئی از نعم بزرگ خداوندی طبیعت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۲ـ ۴۳).

۲ـ خداوند جهان را در شش دوره آفریده است، جز به اجازه او کسی حق شفاعت ندارد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۵ـ ۲۶).

۳ـ در پاسخ آنان با تأکید وقاطعیت بیان میفرماید که حشر وقیامت وحساب خواهد بود. (تفسیرکابلی: ج۲. ص ۲۶۵ـ ۲۶۶).

۴ـ بیان آزمون، وابتلاء خداوندی بندگان را. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۴۸۸).

۵ـ حکـم دوسـتی باکسـانی کـه در دیـن بـا شـما جنـگ مـی نماینـد وشـما را از خانـه هـای تـان بیـرون مـی راننـد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۳۳).

تبدیل حالت انسانها بدست خودشان:

وَظَلَّلْنَاعَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَا كُلُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَارَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلَاكِنْ كَانُوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ. (البقره: ۵۷).

ترجمه: و[در صحرای سوزان سینا] ابر را بر شما سایبان قرارداديم؛ وبر شما گزانگبین وبلدرچین نازل کردیم؛ [وگفتیم:] از خوراکی های پاکیزه ی که روزی شما قرارداده ایم بخورید، وآنان [به طغیان وناسپاسی در برابر ما بر خواستند] و[در نا سپاسی در برابر نعمت] بر ما ستم نکردند، بلکه همواره بر خود ستم می ورزیدند. (بقره: ۷۵).

تفسیر: بعد ازغرق فرعون به فرمان پروردگار بنی اسرائیل از مصر رهسپار شام شدند خیمه های شان در صحراء دریده شد هنگامیکه خورشید گرم می شد ابر بر آنها سایه می کرد، وچون غله تمام شد (من وسلوا) جهت طعام ایشان فرود میامد، (مَن) چیزی بود شیرین شبانه با شبنم می بارید چون دانهء گشنیز بود وبه ترنجبین شباهت داشت، ودر پیرامون اردوی بنی اسرائیل انبار می گردید چون صبح می شد هر کی به قدر احتیاج از آن بر میداشت، (سَلوی) مرغی است که آن را (بودنه) گویند، این مرغ در وقت شام خیل خیل جمع می آمد مردم در ظلمت شب آن را گرفته کباب می کردند، روزگار درازی خوراک بنی اسرائیل (من وسلوی) بود؛ از این غذای گوارا ولطیف بخورید وبه آن قناعت کنید به روز دیگر ذخیره منهید وبه جای آن چیزی تمنا منمائید؛ ظلم اول این بود که ذخیره کرده اند چندانکه گوشت تَعفن کرد، ثانیًا درعوض (من وسلوی)، گندم وتره وعدس وپیاز تمنا کردند به کیفر این تجاوزات دچار مصائب گوناگون گردیدند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۷ـ ۵۸).

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوْحٍ وَعَادٍ وَثَمُوْدَ وَالَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. (غافر:۳۱).

ترجمه: چون سرنوشت قوم نوح وعاد وثمود وکسانی که پس از آنان بودند؛ وخدا ستمی بر بندگان نمی خواهد [این بندگانند که بر خود ستم روا می دارند. (غافر:۳۱)...

تفسیر: اگر همین طور تکذیب وعداوت خود را ادامه دادید اندیشه وخوف است که شما هم دچار همچو روز بد شوید که اقوام سابقه در اثر مجادله ومقابله به انبیای خود برآن گرفتار شدند بدانید که الله به هیچ صورت بی انصاف نیست، اگر اوتعالی شما را ویا اقوام دیگر را از سبب چنین جنایات سنگین هلاک ساخت عین تقضای عدل وانصاف می باشد، کدام حکومت است که قتل ورسوائی سفرای خود را دیده از قاتلین ومعاندین انتقام نگیرد؟. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۲۵۳).

يَقُوْلُوْنَ لَئِنْ رَّجَعْنَآ إِلَى الْمَدِيْنَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَاكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَايَعْلَمُوْنَ. (۸) يَأَيُّهَاالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَاتُلْهِكُمْ أَمْوَا لُكُمْ وَلَاأَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِاللهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَالِكَ فَأُوْلَآئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ. (المنافِقُون: ۸ - ۹).

ترجمه: می گویند: اگر به مدینه باز گردیم، مسلمًا کسی که بخاطر داشتن امکانات نیرومندتر است [چون عبدالله بن ابی سلول، رییس منافقان] آن را که خوارتر است [یعنی پیامبر(ص) که هنوز به پندار آنان تمکین وقدرت لازم را بدست نیاورده] از آنجا بیرون می کند، در حالی که نیرومندی واقتدار برای خدا وپیامبر او ومومنان است، ولی منافقان [به این حقیقت] آگاهی ندارند. (۸) ای مومنان! مبادا اموال وفرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کنند، وآنان که [بخاطر مال وفرزند از یاد خدا] غافل می شوند، زیانکارند. (منافقون: ۸ - ۹).

تفسیر: منافقان قطعًا نمیدانند که زور آور کیست وعزتمند کدام؟ باید دانست که عزت اصلی وذاتی فقط از پروردگار است بعد از آن قرار تناسب تعلق مردم به او تعالی عزت رسول وایمان داران درجه به درجه می باشد در روایات است وقتیکه آن الفاظ عبدالله بن ابی (که عزتمند ذلیل را بدر خواهد کرد) بگوش پسرش حضرت عبدالله بن عبدالله رسید چون این مرد مسلمان مخلص بود فورًا شمشیر کشیده نزد پدرش ایستاد وگفت (تا زمانیکه اقرار نکنی که رسول خدا عزت مند وبا وقار است وتو ذلیل وخوار هستی ترا زنده نخواهم گذاشت ونه در مدینه اجازهء دخول خواهم داد) بالآخره بالای او اقرار کرد (رض) بعد از توبیخ وتقبح منافقین به مؤمنان چند هدایت داده شده که به باعث دنیا...

از طاعت خدای یکتا! ویاد آخرت غافل نشوید چنانچکه این مردم منافق شده اند، برای انسان چه خساره وزیانی از این بزرگتر است که باقی را ترک گفته مشغول فانی شود واعلی را گذاشته متوجه ادنی گردد، همان مال واولاد خوب ومستحسن است که انسان را از یاد خدا وعبادت وی غافل نسازد، زیرا دچار شدن به این چیزی ها آدم را از یاد خدا غافل ساخته آخرت را بر باد میدهد ودر دنیا هم سکون واطمینان قلبی حاصل نمی گردد.

«وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِىْ فَاِنْ لَهُ مَعِيْشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى» یعنی، هرکس از هدایت من [که سبب تحقق سعادت دنیا وآخرت است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [وسختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نا بینا محشور می کنیم. (طه: ۱۲٤). (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۵۳).

وَلَاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَاَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مؤْمِنِيْنَ. (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَآءَ وَاللهُ لَايُحِبُّ الظَّالِمِيْنَ. (آل عمران: ۱۳۹ـ ۱۴۹).

ترجمه: و[در انجام فرمان های حق ودر جهاد با دشمن] سستی نکنید و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (۱۳۹) اگر[در جنگ احد] به شما آسیب وجراحتی رسید، آن گروه را نیز [در جنگ بدر] آسیب وجراحتی مانند آن رسید، وما این روزهای[پیروزی ونا کامی] را[به عنوان امتحان] در میان مردم می گردانیم [تاعبرت گیرند] وخدا کسانی را که [از روی حقیقت وخلوص] ایمان آورده اند، مشخص کند واز میان شما گواهانی [نسبت به پیروزی ها که نتیجه طاعت وتقواست، وشکست ها که محصول نافرمانی وبی تقوایی است] بگیرد؛ وخدا ستمکاران را[که باسستی وبی تقوایی بر خود ستم می کنند] دوست ندارد. (آل عمران: ۱۳۹ـ ۱۴۰).

تفسیر: این آیات راجع به غزوهء احد فرود آمده آنگاه که مجاهدین اسلام ازجراحت خسته شده بودند، آنگاه که نعش جنگجویان نامورشان روی بروی آنها مثله شده افتاده بود وشقاوت پیشه گان بدبخت...

خودی پیامبر(ص) را نیز مجروح گردانیده بودند وظارًا هرگونه اسباب هزیمت به نظر میامد در هجوم این شداید ویأس ندای خداوند متعال شنیده شد که «وَلَاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَاَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ موْمِنِيْنَ.» یعنی، [در انجام فرمان های حق ودر جهاد با دشمن] سستی نکنید و[ازپیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما می رسد] اندوه گین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (آل عمران: ۱۳۹).

ببینید از شداید هراس نشوید ودر مقابل دشمنان خداوند سستی ونامردی را بخویش راه مدهید شیوهء مؤمنان نیست که در حوادث ومصائب مغموم نشینند، امروز نیز شما معزز وسر بلندید که در راه حمایت حق متحمل رنج وتکلیف می شوید، ودر انجام کار نیز یقینًا فتح از شماست وشما پیروز می شوید اگر بر ایمان وایقان استوار باشید وبه پیمان خدای یکتا! اعتماد کامل داشته از اطاعت پیامبر وجهاد فی سبیل الله قدم باز مگذارید، آن ندای الهی دلهای شکسته را پیوند نمود ودر اجسام پژمرده زندگانی تازه بخشید آخر نتیجه این شد که کفاری که ظاهرًا ظفر یافته بودند به حملهء جوابی مجاهدین مجروح گردیده تاب آورده نتوانستند وسر افگنده از میدان گریختند؛ خاطر مسلمانان از نقصان سختی که در جنگ متحمل شده بودند شکسته بود وطعنه های دشمنان ومنافقان نیز آنها را بیشتر متأذی گردانید منافقان می گفتند اگر محمد پیامبر بر حق می بود چرا چنین خساراتی را متحمل ودر مدت اندک هزیمت عارضی به وی پیش می شد.

خداوند یکتا! مسلمانان را در این آیات تسلی داد که اگر در این جنگ شما مجروح شدید ویا زحمت دیدید بطرف مقابل نیز چنین حوادث رخداده درغزوهء (احد) اگر هفتاد تن از شما به شهادت رسیدن یکسال قبل درغزوهء (بدر) هفتاد تن از آنها به جهنم واصل شدند وبس از آنها زخمی شدند و در وهلهء اول این جنگ نیز بسیار از آنها زخمی وکشته شدند چنانکه از الفاظ «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ بِاِذْنِهِ...» یعنی، یقینًا خدا وعده اش را [در جنگ احد] برای شما تحقق داد، آن گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتید... (آل عمران:۱۵۲)...

ظاهر است همچنین هفتاد تن از آنان درغزوهء (بدر) به خواری اسیرگشت که هیچکس از شما چنین ذلت ندیده به هرحال هرگاه خسارات خود را با خسارات آنان موازنه نمائید هیچ جای اندوه وحسرت به شما نمی ماند وآنها از کمال غرور موقع ندارند که سر خویش را بلند نمایند این عادت همیشه گی من است که در روزگار سختی ونرمی، درد آسایش، رنج و راحت مردم را میان شان رد وبدل می نمایم ودر این امر بسیار حکمت ها مضمر است پس آنهاکه به غرض حمایت باطل رنج می برند ودل از دست نمیدهند شما در راه حمایت حق چگونه دل از دست میدهید؛ برای اینکه مسلمانان صادق از منافقان جدا ورنگ های هر کدام درست وآشکار به نظر آید.

اگر مراد ظالمین مشرکان باشند که در جنگ (احد) طرف مقابل بودند مقصد این است که سبب موفقیت عارضی آنان این نیست که خدای یکتا! به آنها محبت دارد بلکه این امر مبنی بر اسباب دیگر است واگر مراد از ظالمان آن منافقان باشند که در انثای جنگ از مسلمانان جدا شده بودند پس این امر توضیح شد که آنها چون نزد خدای یکتا! مبغوض بودند از شرف ایمان ومقام رفیع شهادت دور کرده شدند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۶۲ـ ۲۶۳).

تبصره:

خداوند یکتا! هیچگاهی بربندگان خود ظلم ستم نمی کند و این بندگان اوهستند که به سبب نافرمانی وانجام ندادن فرامین الهی سستی در جهاد و راه خداوند و همواره بر خود ستم کرده اند وتبدیل کردن حالتی خوبی خود را به حالت بد وزشت همانندی قوم نوح، قومعاد[۱]، قوم ثمود[۲]وکسانیکه بعد از آنان بوده اند.

خداوند یکتا! نمیخواهد که ظلم وستمی بر بندگان خود کند وما بندگان اویم که به علت گناه معصیت نافرمانی از دستورات او وفرموده های پیامبرش...

---

۱) **عاد:** نامی قومی از اعراب بائده (نا بود شده) است که حضرت هود (ع) بین آنها ظهور فرمود. «لغت نامه نوزده هزار لغت، ۱۹۰۰۰».

۲) **ثمود:** نامی قومی از اعراب بائده (نابود شده) که حضرت صالح (ع) پیامبر آن قوم ناصالح بود. «لغت نامه نوزده هزار لغت، ۱۹۰۰۰».

سر پیچی نموده خود را به چاه هلاکت انداخته وتبدیل حالت خوب به خراب مینمایم وگرنه خداوند دوست ندارد که بندگانش عذاب ببینند وبه رنج اندوه و دچار سختی های دنیا وآخرت شوند، زیرا خداوند مهربان بندگان خود را در دنیا راه های خوب وراه های خراب را توسط کتاب های آسمانی پیامبرانش نشان داده است وبعد ایشان را در دنیا مخیر گذاشته وتا ببیند که چه کسی به راه خوب وچه کسی به راه خراب راه میرود وچه کسی در انجام کاری های نیک سعی تلاش کرده وچه کسی در پی رفتن بسوی کار بد گناه ومصیت است، لهذا دنیا به ما همانندی یک مزرعه وکشتزار است اینکه ما چه کشت را می کاریم مربوط به خود مان می شود، کشت خوب یا کشت خراب در نتیجه میوه وثمرهء همان کشت خود را حاصلش را بدست میاوریم وهمچنان هر کاری وعملی را که در دنیا انجام میدهیم در فرجام مکافات وپاداش همان عمل را میبینیم.

جایکه شاعرِ درمورد میگوید:

ازمـــکافاتِ عمل غـــافـــل مشو   گندم از گندم بـــــروید جـــو زجو

بلی! این همه تغیر تبدیل حالت واجراء کارهای نیک وانجام کارهای بد رفتن به راه خراب وهلاکتی گناه معصیت، فساد، فحشاء، قتل، ظلم ستم، بد رفتاری، بد اخلاقی، کبرغرور خود پسندی و... این ها همه حصول انجام کارهای من وشماست که به اختیار وخواست خود انجام میدهیم، از این رو خداوند دوست ندارد که من شما گناه معصیتی را انجام دهیم ومستحق جهنم وعذاب او شویم برعکس دوست داشتن خدا ما کاری بدی را انجام میدهیم وبر خود ظلم ستم می نمایم وعذاب جهنم را به سبب همین کارهای بد نا شایسته ی مان برخود لازم می گردایم وگرنه (معاذالله) خدا ذاتی ظالم بی انصافی نیست که در حق بندگانش بدون جرم گناهی آنان، بر آنان عذاب کند اینکه ماهستیم که به سبب اجراء گناه بد کاری تغیر حالت داده باعث لزوم عذاب بر خویش گردیده وبه علت انجام این همه گناه معصیت ونا فرمانی ها وسر پیچی ها و... از فرامین الهی، بر جان خود ظلم ستم را روا داشته ایم.

دوست نـدارد آن خدای مهربان   گنه و کـــاری خراب بندگان

مَاوُ مَن هستیم و بـرجان خودی   ظلم را برخویشتن دارم روان   -(حمیدی)

۱ـ لجاجت بنی اسرائیل ومکابره آنها به وسیله معجزه خواستن وسر پیچی از فرمان خدا باحیله ومسخره. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۷ـ ۵۸).

۲ـ تفصیل سخنان مؤمن آل فرعون که در برابر فرعونیان القاء نمود وجنایات فرعون ودر باریانش را برای مردم افشا کرد وآنان را از حقیقت قضایا آگاه گردانید. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۱ـ ۵۳).

۳ـ عزت سر بلندی برای خدا، رسول ومؤمنان است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۵۲ ـ ۵۵۳).

۴ـ بیان بعضی نتایج جنگ (احد) ولداری مسلمانان در برابر مصیبتها پایدار باشند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۲ ـ ۵۳).

ما چرا عقب مانده ایم؟

وَكَذَالِکَ نُوَلِی بَعْضَ لظَّالِمِیْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ. (الانعام: ۱۲۹).

ترجمه: اینگونه برخی ستمکاران را بر برخی به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می شدند، چیره می کینم. (انعام:۱۲۹).

تفسیر: چنانچه حال (شیاطین الجن) و اولیای انسی آنها را شنیدید همه ظالمان وگنهگاران را قرار مظالم وسیه کاری های شان در دوزخ قریب یک دیگر جای میدهیم وهرکس را به قدری که ظالم وگنهگار باشد به همان طبقه عصاة یک جا مینمائیم. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۵۱).

یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوااللهَ وَالْتَنْظُرْنَفْسٌ مَّاقَدَّمَتْ لِغَدٍ وَتَّقُوْا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبِرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ. (الحشر: ۱۸).

ترجمه: ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید وهر کسی باید به تامل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، واز خدا پروا کنید؛ یقینًا خدا به آنچه انجام میدهید آگاه است. (حشر:۱۸).

تفسیر: از خدای یکتا ترسیده ذخیرهء طاعات ونیکی ها را فراهم کنید وفکر نمائید که پیش از خود برای فردا چه توشهء فرستاده اید که بعد از مردن در آنجا بکار شما بیاید. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۲۵).

مَآ اَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَاكَسَبَ. (المسد: ۲).

ترجمه: ثروتش وآنچه از امکانات بدست آورد چیزی [ازعذاب خدا را که در دنیا عذاب استیصال است] از او دفع نکرد. (مسد: ۲).

تفسیر: یعنی بعد از مرگ در آتشی بس مشتعل می سوزد وشاید از همین جهت است که در قرآن حکیم کنیت وی ابولهب قرارداده شده در دنیا بدین جهت آن را ابولهب میخوانند که رخسارهای او چون شعلهء آتش می درخشید وقرآن کریم...

توضـیح کـرد کـه وی حـق دارد کـه بـا اعتبـار عاقبـت خـویش نیـز ابولهـب خوانده شود. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۶۶).

فَخَسَـفْنَا بِـــهِ وَبِـدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَاكَـانَ لَـهُ مِـنْ فِئَـةٍ يَنْصُـرُوْنَهُ مِـنْ دُوْنِ اللهِ وَمَاكَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِيْنَ. (قصص: ۸۱).

ترجمه: پس او وخانه اش را در زمین فرو بردیم، وهیچ گروهی در برابر خدا برای او نبود که [قاورن] را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، وخود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (القصص: ۸۱).

تفسیر: نه کسی خود به خود به امدادش رسید ونه کسی را به امداد خود خواسته نتوانست یعنی نه قول خودش کار داد ونه قوهء دیگران به دردش خورد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۷۲۹).

تبصره:

دلیل وعلت عقب مانی مسلمانان در جهان چندین چیز می توان باشد از جمله مسلمانان در فکر این هستند که خداوند ظالمان وستم کاران وخاینان وغیره را بعضی ایشان را به بعضی به سبب گناهانشان کفیر میدهد، گویا ما مسلمانان از خود در زمینه کدام تصمیم احساس حرکتی نداریم وهمواره بدون تلاش وهدف مشخصی در دفع ظلم، ظالم حقطلبی وعدالیخواهی و... بر خود نداشته وهمهء کارها را بدون تلاش در مورد بر خدا مُحول می کنیم، در حالیکه این را میدانیم تلاش برای فردای (دنیا وآخرت) خود وچیزی کمایی وآماده کردن برای ادامه حیات در دنیا لازمهء زندگی انسانیست.

در واقع علت عقب مانی مسلمانان در این است ما در قبال پیشبرد زندگی در جهان هستی وکار برای فردای دنیا وآخرت از خود عزم راسخ تصمیم قاطع وتلاش واقعی نداریم ودر نهایت بجایکه ما از خویشتن در راستای خدمتگذاری بر خود وعامه مسلمانان واجتماعی انسانی تلاش مثمری داشته باشیم جلوتر همه کار را بر خدا واگذار می نمایم، پس اگر ما بدون کدام تلاش حرکت وانگیزهء برای ادامه زندگی دنیا وفکر آخرت با این همه قدرت توان، عقل شعور درک احساس، فکر واندیشه بشری تمام کارهای خود را بر خدا مُحول و واگذار کنیم پس وظیفهء ما منحیث مؤمن ومسلمان وانسان بودن در قبال تلاش برای پیشبرد در مورد زندگی چیست؟ یعنی که ما از خود هیچکار وفعالیتی نکنیم حرکت احساس، انگیزه پلان وبرنامهء برای ادامه زندگی وفکر أُخروی نداشته باشیم؟...

وهمه کار و امورات خود را بدون اداء وظیفه ایمانی، تکلیف شرعی ومسؤولیت انسانی بر خدا بسپاریم؟ چنین حالتی دور از خصلت انسانیست که حتی حیوانات هم درک انگیزهء برای ادامه حیات خود را دارند مثلًا زمانیکه جانوری تشنه وگرسنه شود همین درک وانگیزهء تشنگی وگرسنگی او را بسوی آب نوشیدن به آبدان وبسوی صحرا به علفزار وتهیهء غذا برای خوردنش می کشاند.

علت دیگری عقبماندگی مسلمانان فهم نادرست از قرآن می باشد، فهم ما باید از قرآن فهم درست باشد نه فهم سرسری، منظور از فردا در این آیه می توان همین فردا باشد یا پس فرداباشد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

... وَالْتَنْظُرنَفْسٌ مَّاقَدَّمَتْ لِغَدٍ وَتَّقُوْا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبِرٌبِمَا تَعْمَلُوْنَ. (حشر:۱۸).

ترجمه: ... وهرکسی باید به تامل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، واز خدا پرواکنید؛ یقینًا خدا به آنچه انجام میدهید آگاه است. (حشر:۱۸).

ما می گویم خدا کریم است بلی! خدا کریم است امروز هم وفرداهم کریم است، پس ما کار سعی وتلاشی نکنیم وهمین که هستیم وباشیم؟ وهمچنان تنها تلاش برای پیدا کردن ثَروت دنیایی جهت ادامه حیات ودفع گرسنگی وعدم تلاش برایِ ذخیره نمودن اعمالِ صالح برای فردای آخرت ودفع عذاب الهی کافی نیست، زیرا زیاد ثَروتمندان وقدرتمندانی در دنیا وجود داشته اند که نه ثروتشان ونه هم قدرتشان آنان را ازعذاب الهی در دنیا ودر آخرت منع نکرد، چون تلاششان مَحض در دنیا برای کَسب قدرت، شهرت وجمع آوری مال وثَروت جهت ادامه حیات بوده ولی هیچگاهی ترسی از خداوند ودر فکر ذخره ی ثَروتی اُخروی نبوده اند، از این رو قدرت سلطنت وثَروتشان آنان را از عذاب الهی در دنیا ودر آخرت مانع شده نتوانست، همانندی (قارون، نمرود، فرعون، هامان، ابولهب و...) که قرآن از آنان نامبرده است، پس آن قُدرت وثَروتی در (دنیا وآخرت) به دردی ما می خورد که هدف از آن حُصول رِضاء وخوشنودی خداوند یکتا! خدمت به خلق الله بوده باشد واز ثَروت اَنباشته خویش در راه (او تعالی) مصرف نمایم، در اینجاست که ماهم رِضای خداوند منان را بدست آورده ایم وهم قدرت وثَروتِ دنیا را کمائی کرده ایم، بنا به ضرب المثل مَعروف (هم دُر بکف آری وهم یار نرنجد) زیرا تنها به کَسب قدرت وثَروتِ دنیایی بدونِ ترس از خدا وکَسب خوشنودی (او تعالی) وتهیهء توشهء آخرت ما به سر منزل مقصد نخواهیم رسید.

چنانچه مرحوم پدرم عبدالحمید "کریمی" این بیت را گاه گاهِ میسراییدن:

دنیا طلبیدیم و به مقصد نرسیدیم   آیا چه شود آخرتی نا طلب ما

بناءً مَبنا ومقتضای زندگی به روش اسلامی این است که انسان برای زندگی دنیا چنان تلاش کند که گویا هیچ نمی میرد وبرای آخرت چنان تلاش نماید که گویا همین لحظه ویا فردا می میرد، لهذا رمز موفقیت وسعادت در پیشبردی زندگی انسان در این جهان هستی سعی وتلاش او برای دنیا وآخرت است.

وعلت دیگری عقبماندگی مسلمانان فعلی این است که نه چیزی موجود دارند ونه میخواهند که هستی وامکانات پیدا کنند، یعنی مَسیر درستی را به اساس مخالفت ذات البینی وتذلذل که در زندگی دارند انتخاب کرده نمی توانند، به همین خاطر است که سیاستگران ابرقدت غیر مسلمان در قبال مسلمانان در این فکر هستند که اگر تکنولوژی روز بدست مسلمانان افتد ضرری برای خود وبرای مسلمانان میدانند، بنا بر آن در کوشش وتلاش این هستند که مسلمانان را در جهان عقب مانده نگاه دارند، وبه بهانه های گونا گون ایشان را از پیشرفت ترقی باز دارند، نمونهء فکر واندیشهء ابرقدرت های جهان کفر را در قبال مسلمانان امروزی به چشم سر مشاهده می کنیم که آنان می گویند ما از سِلاح اتمی واز همه تجهیزات وامکانات نظامی روز بر خوردار باشیم اما برای مسلمانان اجازه نیست که سِلاح اتم ودیگر تجهیزات نظامی روز را در جهان اسلام با خود داشته باشند واگر عیانًا کدام کشور اسلامی به ساخت ساز سِلاح اتمی ودیگر تجهیزات وامکات نظامی وغیری نظامی اقدام نماید فورًا ابرقدت های غیر مسلمان در صدد جلوگیری آن به میدان نبرد ومبارزه می بر آیند وهرگونه قیودات اقتصادی ونظامی را برای آن کشور وضع می کنند وتا آن کشور مجبور شده دست از این اقدام بردارد.

نمونهء مثال بارز آن جمهوری اسلامی ایران که امریکا برای منع ساخت وساز سِلاح اتمی آن از سال (۱۳۸۲هـ.ش) بدینسو با متحدینش بر این کشور بیشتر تحریم اقتصادی ونظامی وضع کرده است وکشورهای اسلامی دیگرهم از عدم نا سازگاری هماهنگی وبی اتحادی در این مورد خاموش واز خود هیچ واکنشی در مورد تاهنوز نشان نداده اند وهمچنان ابرقدرت های غیر اسلامی از این خلاء تفرقه مسلمانان سوی استفاده نموده به بهانه های گوناگونی برای بیشتر تضعیف وعقب مانی مسلمانان در جهان جدا جدا برهر کشور اسلامی مداخله وتاخت تاز نموده زن مرد خورد وبزرگ آن کشور را به قتل رسانیده اَمنیت، اقتصاد، هست وبود بنیاد وشالودهء آن کشور را ریشه کن کرده اند ودر این مورد هم کشورهای دیگری اسلامی نقش تماشا ونظارت را دارند وبس، از جملهء کشورهای اسلامی که ابرقدرت های غیر اسلامی به بهانه های گونا گون برای بیشتر تضعیف وعقب مانی مسلمانان یورش برده تاخت وتاز می کنند افغانستان، ایران، فلسطین، سوریه، عراق، یمن، لبیا، لبنان، سودان وغیره را می توان نامبرد.

بلی! در کل علت واساس عقبمانی ما مسلمانان در جهان اینسکه ما اتحاد نداریم واز خود کار وفعالیتی درستی انجام نداده وهمه کار مان را بر خدا واگذار می کنیم، درست است که...

مسلمانان بر این عقیده وباورند که در هر کار مُتَوَکِل علی الله باشند ولی توکل وسپاریدن همه امور در صورت بر خداوند درست می شود که اول ما سعی وکوششی بندگی خود را به قدر توان بشری انجام داده اداء مسؤولیت درک واحساس درست نمایم وبعد در فرجام همه امورات خود را بر خدا واگذار نمایم، در اینصورت است که از یک طرف ما برای پیشرفت ترقی مسلمانان تلاش به خرچ دا ده ایم واز سوی دیگر اداء وظیفهء ایمانی وجدانی وانسانی نموده واحساس مسؤولیت کرده ایم، در غیر آن که ما از خود کار وفعالیتی نکرده باشیم وهمه کار وامور خود را بر خدا سپاریده باشیم، ما منحیث مؤمن ومسلمان وانسان اصلاً اداء وظیفهء ایمانی وجودانی واحساس مسؤولیت خدمت به بندگان خدا وترحم به خلق الله نکرده ایم.

در اینجاست که سخن مولانا جلال الدین محمد بلخی بر همهء من شما مسلمانان فعلی صدق می کند که او هفتصد سال قبل (۶۴۲هـ.ق) چنین گفته است:

زهمراهان جدایی مصلحت نیست　　سفر بی روشنایی مصلحت نیست

چــو ملک و پادشاهی دیده باشی　　پس شاهی گـدایی مصلحت نیست

شما را بی شما می خواند آن یار　　شما را این شمایی مصلحت نیست

یعنی شما (مسلمانان) را این روند وشیوهء زندگی که امروز می کنید واین حالتی ناهنجاری که دارید در اول همه تمدن وپیشرفت از آن شما بود وحالا پسِ شاهی گدایی است زیبنده نیست.

علتی عقب مانــدگی هــریک از مایان　　سستی و بی اتحادی ما است و همزمان

همه کـار مان را با خدا وا می گذاریم　　زخود هیچ احساس و تـحریکی نداریم

ایــن خصلت نباشد بندگی را زیبندگی　　کوشا باید بـودن ز بهرِ تمدنُ سازندگی

دیگران خود را رسانیدن درکره مهتاب　　مایم سرگردان دراین ورطه ی گرداب

ماهـم هستیم انسان و نوعی از این بشر

چـرا بدینگونه عقبمانده هستیمُ دنبال شر　　- (حمیدی)

۱- شرح قسمتی از حالات بشر در آغاز حشر بزرگ رستاخیز. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۵۰- ۵۵۳).

۲- سوره لهب وبیان حال ابولهب وزنش که از دشمنان سر سخت اسلام وپیامبر بودند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۶۵- ۷۶۶).

۳- ذکر مثالی که خداوند به داستان منافقان زده است. (تفسیرکابلی:ج۳، ص ۵۲۴- ۵۲۵.).

۴- خداوند قارون را به سبب اعمالش به زمین فرود می برد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۷۲۹).

عامل عقب ماندگی مسلمانان در جهان:

يَآيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوْا وَاذْكُرُوْا اللهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ. (۴۵) وَاَطِيْعُوْا اللهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَاتَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَتَذهَبَ رِيْحُكُمْ وَاصْبِرُوْا اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِيْنَ. (الانفال: ۴۵- ۴۶).

ترجمه: ای اهل ایمان! هنگامی که [در میدان نبرد] باگروهی [ازمشرکان وکافران] برخورد کردید، ایستادگی نمایید وخدا را بسیار یاد کنید تا [بر دشمن] پیروز شوید. (۴۵) وهمه پیرو فرمان خدا ورسول باشید وهرگز راه اختلاف وتنازع نروید که در اثر تفرقه ترسناک وضعیف شده وعظمت شما نا بود خواهد شد بلکه همه یکدل پایدار وصبرو باشید که خدا همیشه با صابران است. (انفال: ۴۵- ۴۶).

تفسیر: این آیت مشتمل است بر نماز، دعا، تَکبیر، وانواع ذکر الهی (ذکرخدا) دل ذاکر را قوت می بخشد واطمینان میدهد والبته این امر در جهاد ازهمه ضرورتر می باشد بزرگترین اسلحهء صحابه رضی الله تعالی عنهم این بود «**اَلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِاللهِ اَلَا بِذِكْرِاللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.**» یعنی، [باز گشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند ودل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد. (رعد:۲۸).

چون وقار شما از میان شما رفت شکوه شما کاسته می شود بعد از زایل گردیدن هیبت به فتح وظفر چسان نائل می شوید؟؛ زحمات وشدایدیکه در موقع جهاد پیش میاید به کمال صبر وثبات، تحمل کنید ودل از دست مدهید مثل است که (خدا حامی ومددگار همت است) در این آیه به مسلمانان توضیح شده که کلید کامیابی چیست؟ واضح گردید که با کثرت ثَروت، سپاه، سِلاح فتح نصرت به دست نمی آید بلکه از ثبات قدم صبر واستقلال، قوت واطمینان خاطر، یاد الهی، اطاعت خدا ورسول وجانشینان بر حق آنها وبه اتحاد واتفاق حاصل می شود... (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۸۶).

وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَّقُوْا وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْكُنْتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُم عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَالِكَ يُبَيِنُ اللهُ لَكُمْ ءَا يَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (آل عمران: ۱۰۳).

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا [قرآن] چنگ زنید، وپراکنده وگروه گروه نشوید؛ ونعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که[پیش از بعثت پیامبر(ص) ونزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند والفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت ولطف او باهم برادر شدید، وبرلب گودالی از آتش بودید، شما را از آن نجات داد؛ خدا این گونه، نشانه های [قدرت، لطف ورحمت] خود را برای شما روشن می سازد تاهدایت شوید. (آل عمران: ۱۰۳).

تفسیر: همه به اتفاق، قرآنکریم را استوار گیرید که رسن استوار خدا است این رسن ازهم نمی گسلد اما از دست رها می شود اگر همه متحدًا وبه نیروی کامل به آن چنگ زنید هیچ شیطانی موفق شده نمی تواند که شر انگیزد ومانندی حیات انفرادی حیات اجتماعی مسلمانان نیزغیر متزلزل نا قابل اختلال می گردد از تمسک به قرآنکریم قوای درهم پاشیده جمع می شود ویک قوم مرده حیات نوین می یابد لیکن مطلب از تمسک بالقرآن این نیست قرآن را تختهء مشق اهواء وآرای خویش گردانند بلکه مطلب قرآن همان می باشد که خلاف تصریحات متفقهء احادیث صحیحه وسلف صالحین نباشد؛ خدای یکتا! کینه وعداوتی را که از قرن ها میان شما بود برداشت وبه یُمن نبی کریم (ص) شما را باهم برادر گردانید از این برادری، دین ودنیای شما را اراسته گردید وچنان حشمت وشکوهی پدید آمد که دشمنان شما به دیدن آن مرعوب می شوند، این اتحاد برادرانه نعمت بزرگ خداست اگر گنجهای جهان را صرف می نمودید نمی توانستید آن را به دست آرید؛ به سبب کفر وعصیان بالکل در کناره های دوزخ ایستاده بودید همین که مرگ فرا رسد در آن بیفتید خدای یکتا! دست شما را گرفته از آن نجات داد وبه واسطهء پیامبر(ص) فروغ ایمان ویقین را در سینه های شما مشتعل گردانید که این احسانهای بزرگ خدای یکتا! را در امور دین ودنیا مشاهده کرده بیاد داشته باشید وهرگز به گمراهی باز نگردید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۴۲ ـ ۲۴۳).

تبصره:

عامل عقب ماندگی مسلمانان هم در جهان چندین چیز می توان باشد من جمله:

۱- پیروی درست ناکردن از فرمان خدا ورسول او.

۲- رفتن به راه های اختلاف وتفرقه.

۳- تنازع پیکار وستیزه باهمگدیگر بر ناحق.

۴- چنگ نزدن به صورت عامه به ریسمان خدا (قرآن) و[کتاب خدا].

۵- ودرست اِهتمام نورزیدن بر اینکه ماهمه در اصل فرزندانی از یک پدر (آدم) واز یک مادر (حوا) هستیم و...

این ها وبیشتر از این ها همه عامل عقب ماندگی مسلمانان فعلی در جهان است، هرگاه ما خود را کامل پیروی فرمان خدا و رسول او نسازیم وبه گفته های خدای یکتا! وفرموده های رسول معظم اسلام (ص) درست پابندی نموده وعمل نکنیم، این همه راه های اختلاف تفرقه، شیطانت بی با وری، بی اعتمادی، جنگ دشمنی، مسلمان کشی، غدر خیانت، دوستی صمیمی با کفار برای اضرار دین اسلام ومسلمانان، دشمنی ذات البینی اهل اسلام، اختلاف مذهبی، زبانی، سمتی، قومی، منطقوی، نژادی و... کنار نگذاریم خود وفامیل خود، جامعه، ملت ها وکافهء مسلمانان همه بر یک صدا پیروی از حق وکاملاً تابع فرمان خدا ورسول او نسازیم، وهمگی به ریسمان خدای یکتا! که قرآنکریم است چنگ نزنیم وپیام قرآنی را در همه کار وامورات مان دستورالعمل خود قرار ندهیم، وهمگی به اصل برادر بودن دینی وحقیقت برابری عدالت پیشگی ودر کل انسان مِحوَری خود که همانا همه مرد وزن در اصل اولاد یک مرد که حضرت آدم (ع) است ویک زن که حضرت حوا (رض) بوده می باشم رجوع نکنیم، با این همه عقب ماندگی اختلاف ذات البینی، فقر بیچارگی، دشمنی، بد بینی گرفتار خواهایم بود وتا زمانیکه از این بی اطاعتی از فرمان خدا ورسول او ودامن زدن...

به تفرقه ها به اساس مذهب مشرب، زبان، سمت، قوم نژاد وغیره دوری نکینم بدون تردید به همین عقب ماندگی وهزاران مشکلات دیگری دچار خواهیم بود.

واز سوی دیگر بیشترعامل وعِلل عقب مانی مسلمانان در جهان همین تفرقه، بی معرفتی برادر نا شناسی دینی وعلی رغم آن دشمنی، برادر کشی وبد بینی با برادران وخوهران دینی مان به اساس تحریک استعمال وآلتی ابزار قرار دادن دشمنان اسلام واهل آن برای بروز اختلافات وعقب گرائی مسلمانان در جهان می باشد، زیرا خدای خالق کاینات همهء مرد وزن مؤمن ومسلمان را باهم برادر وخواهر دینی خطاب نموده است.

جایکه خداوند بزرگ می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوْا بِيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوْا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ. (الحجرات:١٠).

ترجمه: جز این نیست که همه ی مومنان باهم برادرند؛ بنا بر این [درهمه ی نزاع ها واختلاف] میان برادرانتان آشتی برقرار کنید، واز خدا پروا نمایید تا مورد رحمت قرار گیرید. (حجرات: ١٠).

تفسیر: درهر یکی از حالات صلح وجنگ باید ملحوظ باشد که جنگ بین دو برادر مؤمن ویا مُصالحت در میان دو برادر است مانند دشمنان وکافران نباید با آنها سلوک شود برعلاوه وقتیکه دو برادر با یکدیگرتصادم کنند همانطور ایشان را به حال خود شان مگذارید بلکه برای اصلاح جانبین کوشش انتهائی نمائید ودر حین اجرای چنین کوشش از خدا خائف وترسان باشید تا به هیچ صورت طرفداری ناحق یکی از جانبین نشود ویا حس انتقام شما بکار نیفتد. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٤١٢).

با این حال وقیتکه ما همه مؤمنان باهم برادر وخواهر دینی واز یک پدر ومادرهستیم پس این همه دشمنی ها بد بینی ها اختلافات جنگ وبرادر کشی که همه سبب واساس عقب ماندگی ما مسلمانان در جهان است برای چیست؟ گویا ماعقل خِرَدی نداریم؟ مگرما همه بندگان یک خدای واحد لاشریک نیستیم؟! آیا ما امت بهترین پیامبر (حضرت محمد ص) وصاحب بهترین وجامع ترین کتاب آسمانی (قرآن) نیستیم؟ بلی! هستیم، پس بیایید که خود را با کمال اسلامیت وانسانیت بشناسیم وعامل همه فرامین الهی و راهنمودهای رسول معظم اسلام بسازیم، تا از این عقبمانی سرگردانی فقر بیچارگی بی اتحادی دشمنی برادرکشی وغیره بیرون شویم.

واز جانب دیگر الگوی انسانیت نمونهء اخلاق وبشر دوستی بر مبنای اصل آفرینش بنی آدم از یک گوهر که همه اعضای همدیگر (کفر ومسلمان) قطع نظر از عقاید وباورهایشان هستند، در جهان انسان گونه بوده وزیست نمایم، زیرا اسلام بشریت را به اساسِ اسلامیت وانسانیت به مِحوَری خود فرا میخواند.

جایکه سعدی در مورد میگوید:

بنی آدم اعضای همدیگراند　　که در آفرینش زیک گوهراند
چه عُضو به درد آورد روزگار　　دیگرعُضو ها را نماند برقرار
توکه زمحنتی دیگران بی غمی
نشاید برند نامت آدمی

همچنان مولانا محمد بلخی در مورد انسان وانسان بودن چنین گفته است:

بُنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست　　بُگشای لب که قندِ فراوانم آرزوست.
گویا ترم ز بلبل اما ز رَشک عام　　مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر　　کز دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست

عامل عقبماندگی ما مسلمانان در جهان　　پیروی درست ناکردن از فرمان قرآن
رفتن به راه اختلاف تفرقه های بیشمار　　مرد زن همه میگردیم و دنبال همین کار
جنگ و دشمنی و بدبینی میان همدیگر　　این است کارُ وظفیه ی ما جمله سربسر
چنگ نا زدن به دستوری حق تعالی　　بخوان تو«وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیْعا»
آیا که نیستیم ما همه بنی یک بشر
چرا میزنیمُ بر ناحق به ریشه خود تبر　　- (حمیدی)

۱ـ نهی مسلمانان از ریا وکبر واشاره به نخوت وکبر وخود بینی کافران در جنگ بدر. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۸۶).

۲ـ اتحاد وهمبستگی وحفظ وحدت کلمه مهمترین وسیله پیروزی اسلام وپیشرفت مسلمانان است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۴۲ـ ۲۴۳).

۳ـ بیان خلقت انسان از یک مرد واز یک زن واینکه مردمان قبیله ها نژاد ها اند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۴).

عامل بروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه:

ذَالِکَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ یَکُ مُغَیِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِرُوْا مَابِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ. (الأنفال: ۵۳).

ترجمه: این [کیفرسخت] به سبب این است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرده [به عذاب ونِقمَت] تغیر دهد تا زمانی که آنان آنچه را در خود [ازعقاید حقه، حالات پاک واخلاق حسنه ای که [دارند] به کفر، شرک، عصیان وگناه] تغیر دهند؛ ویقیناً خدا شنوا وداناست. (انفال:۵۳).

تفسیر: چون مردم از بی اعتدالی وغلط کاری خود قوه واستعداد فطری خیر را تبدیل می کنند ونعمت های داخلی وخارجی خدا داد را قرار هدایت او به مواقع درست صرف نمی کنند بلکه برعکس در راه مخالفت اوتعالی به کار می برند، ایزد متعال نعمت های خود را از آنها باز می گرد وانعام را به انتقام تبدیل می کند، حضرت او تعالی سخنان بندگان را می شنود وهمه احوال شان را میداند، هیچ چیزی از وی پنهان نیست، بنا بر آن معاملتی که با بندگان می کند همه راست وبجاست، حضرت شاه ولی الله میفرماید: تا وقتیکه نیت واعتقاد تبدیل نشود، حداوند (ج) نعمت های خود را باز نمی ستاند وتغیر نمی کند، گویا از«...**مَابِأَنْفُسِهِمْ**... الأنفال: ۵۳»، مراد وی تنها نیت واعتقاد است، چنانچه از ترجمه ظاهر می گردد، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیر کابلی: ج۱، ص۶۸۹ـ ۶۹۰).

لَهُ مُعَقِبَاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلفِهِ یَحْفَظُوْنَهُ مِنْ أَمْرِاللهِ إِنَّ اللهَ لَایُغَیْرُمَابِقَوْمِ حَتَّی یُغَیْرُوْا مَابِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَآ أَرَادَ اللهُ بِقَوْمِ سُوءًا فَلَامَرَدَّلَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَالِ. (۱۱) هُوْالَّذِیْ یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَّطَمَعًا وَّیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِقَالَ. (الرعد:۱۱ـ ۱۲).

ترجمه: برای انسانها از پیش رو وپشت سر، مامورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها] حفظ می کنند، یقیناً خدا سر نوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا ونَکبَت وشکست وشقاوت] تغیر نمی دهد تا آنکه آنان از آنچه را [از صفت خود ورفتار شایسته] در وجود شان قرار دارد...

به زشتی ها وگناه تغیر دهند، وچون خدا نسبت به ملتی آسیب بخواهد [برای آن آسیب] هیچ راه باز گذشتی نیست؛ زیرا برای آنان در برابر خدا هیچ یاوری نخواهد بود. (۱۱) اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ی ترس وامید است، به شما نشان می دهد، وابرهای سنگین بار را پدید می آرد (رعد: ۱۱ـ ۱۲).

تفسیر: با هرکس فرشتگان الهی مقررند که بعضی اعمال گذشته وآیندهء او را می نویسند وبعضی مطابق حکم خداوند (ج) وسیلهء دفاع بلیاتی می گردند که حق تعالی می خواهد آنکس را از آن نجات دهد چنانچه حضرت حکیم متعال درعالم ظاهری برای پدید آوردن هر چیز اسباب ظاهری فراهم می کند، اسباب باطنی نیز پیدا کرده که ما آن را به چشم دیده نمی توانیم لیکن مشیت الهی به ذریعهء آن تنفیذ می یابد؛ خدای یکتا! هیچ قومی را تا زمانیکه روش نیک خود را با اوتعالی تبدیل نکنند از نگهبانی ومهربانی همیشگی خود محروم نمی گرداند وچون تبدیل کنند آفتی بر آنها می آید که هیچکس آن را رد نمی تواند وامداد کسی فایده نمی کند.

تنبیه: در اینجا ترقی وتزلز اقوام بیان شده نه از اشخاص وافراد زیرا که تعیین خوبی وبدی قوم به لحاظ اکثریت وغلبه می باشد.

اول حفاظت بندگان ذکر شد باز مصایبی که در اثر اعمال بد واقع می شود مذکور گردیده، معلوم شد که خدای تعالی جامع انعام وانتقام هردو است بنا بر آن در این جا مردم بسوی آن نشانهای قدرت ملتفت گردانیده شدند که در یک آن جامع دو کیفیت متضاد بیم وامید می باشد چنانکه در ظهور برق امید باران است وهم خوف هلاک، همچنین از حدوث ابر وباران هم امید سر سبزی شادابی کشت زراعت است وهم خطر سیلاب وطوفان، پس انسان طوریکه امیدوار رحمت الهی می باشد نباید از قهر او ایمن نشیند. (تفسیرکابلی: ج ۲، ص ۱۸۱).

تبصره:

اساس عامل بُروز مشکلات ونا امنی وآفت در یک جامعه تغیر وتبدیل در انفاس ونیات واعتقاد آن ملت قوم ومردم می باشد، برابر است که تغیر در انفاسشان به اساس اِرتکاب گناه معصیت نا فرمانی، تغیر وتبدیل صفات نیک آن ملت واقوام به صفات بد، تَفرقه وسر پیچی از قوانین اسلامی وبه غلط تأویل وتوجیه نمودن حکم شرعی به اساس مصلحت های بین المللی، ملی، مردمی، قومی، عرفی سلیقوی، بی ارزش شمردن احکام الهی وعمل نا کردن به آن وعلاوه از این مطالب فوق ذکر ماده های ذیل هم می توانند که نقشی مهم واساسی درعامل بُروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه باشد.

۱ـ بی اتفاقی دشمنی، بد بینی وهمدیگر ناپذیری به اساس رنگ ـ نژاد، مذهب، قوم وزبان.

۲ـ بی تفاوتی از سوی مقام ذیصلاح (خلیفه، سلطان) در برابری توهین به مقدسات اسلامی.

۳ـ حکم به غیری آنچه که خداوند در موردش فرمان صادر کرده است، حکم (بغیرما انزل الله).

۴ـ ترس هراس از بنده گان خدا.

۵ـ ضعیفی ونا توانی در مقابل خواست حق خود وحق مظلومان از ظالمان.

۶ـ تطبیق ناکردن حدود الله بر مُجرمین.

۷ـ بی عدالتی وبی انصافی.

۸ـ فرق نگذاشتن میان حق وباطل.

۹ـ ظلم وبربریت.

۱۰ـ ترکِ امر بالمعروف ونهی عن المنکر.

۱۱ـ نا گفتن سخن حق نزد حاکم وپادشاه ظالم.

۱۲ـ اِطاعت مخلوق در نا فرمانی خالق.

۱۳ـ عدم بی توجهی به خواست مشروع مردم.

۱۴ـ عدم فقر زدای از مسکینان وفقیران.

۱۵ـ عدم غمخواری ودلجویی ازطرف حُکام به مُستمندان و...

ودر کل عامل بُروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه تطبیق ناکردن قوانین خداوند ودَستور پیامبرش، بی اتحادی، دشمنی، بد بینی، جهل ونادانی که عامل عمده بُروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه محسوب می شوند وهمچنان حکم نمودن بغیری آنچه که خداوند نازل کرده است ومقدم شمردن حکم بندگان را به حکم خداوندی بر مبنای مصلحت بین المللی، منطقوی، ملی و... ترس هراس از بندگان خدا وبرعکس بیم وخوف نداشتن از خداوند توانا در قبال گناه معصیت نافرمانی از (اوتعالی) ونیز اجراء ناکردن حدود الله در جامعه اسلامی جهت منع فحشاء، قتل، بد اخلاقی، ظلم بی عدالتی و...

انسانها چه کسی هستند؟ انسانها همانندی من تو موجود ضعیف ناتوانی هستند که بدون خواست و ارادهء خداوند بزرگ حتی دست خود را به دهن خود برده نمی توانند، این در نهایت ضعیفی ایمان، جهل وپست نظریست که ما از خالق قادر توانای خود ترس هراس در دل نداشته باشیم وبرعکس ازهمان بندگان ضعیف نا توان او بیم و واهمه را بردل خویش راه بدهیم.

جایکه ابوعلی ابن سینا بلخی در مورد میگوید:

زیرا، انسان هر زمانیکه از پیشامد آینده در باره خود اندیشید واز آن، بیم وهراس در خاطرش نشاند آن خطر زود تر او را تعقیب می کند.

یعنی اگر ما ترس وهراس «از پیشامد آینده» را از سوی بندگان ضعیف نا توان در دل خود جای دهیم (معاذالله) از خداوند قادر وتوانا خوف وبیمی نداشته باشیم همان است که خوف وترس بندگان ضعیف وجود ما را فرا گرفته در خاطر ما می چرخد وترس از بندگان ضعیف، خوف خدا را از دل ما کم نموده مشکلات را به ما وبه جامعه ما پیدا می کند، وهمین ترس از بندگان ناتوان باعث حق نا خواهی وعدم عدالت ودر فَرجام «اِطاعت مخلوق در معصیت خالق» گردیده وبُروز مشکلات به من شما در یک جامعه می گردد، بدین سبب نمی توانیم حکم خدا را بالای بندگان خدا تطبیق کرده وخواستار حق خود وحق مظلومان از ظالمان وجابران شده وعدالت را یکسان در جامعه پیاده نمایم واین همه نافرمانی از امر الهی وتقصیر کوتاهی وآوردن مشکلات در یک جامعه بر می گردد به خود ما.

بنا بگفتهء ناصرخسرو بلخی: **از ماست که بر ماست...**

بلی! این همه بُروز وپیدا کردن وآوردن مشکلات بر جامعه از خودی ماست اینکه خداوند بزرگ ما را پیدا کرده وهمه نِعمات گوناگون را بر ما اعطاء نموده است...

وبرعکس ما از او ذات قادر وتوانا خوف هراس وسپاسگزای نِعمات (اوتعالی) را نداشته از بندگان ضعیف او بترسیم این سزاواری بندگی ما نیست واین همه دچار مشکل شدن تغیر در اَنفاس وقصور وکوتاهی ها از ماست، پس باید با این همه تقصیر ومشکلات خود پی برده تقصیر کوتاهی ومشکلات خود را به عذر خواهی از نزد خداوند یکتا! جبران نمایم.

جایکه شاعری در مورد میگوید:

بنده همان بی که زتقصیرخویش عـــذر بـــــه درگـاه خدا آور

ورنـــــــه سزاواری خداوندیش

کــس نتواند کـــــــه بجا آورد

از جهت دیگر بُروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه چنانچه که در فوق گفته شد تطبیق ناکردن حدود الله است، اینکه ما از ترس وبیم بندگان خدا! یا هم به اساس بی توجهی به قوانین الهی ویا به بخاطر خچه دار شدن روابط بین المللی، مصلحت های منطقوی، قومی وسلیقوی نمی توانیم حدود الله را در میان بندگان خدا نافذ وتطبیق نمایم این یکی از دیگر بَرجسته ترین بُروز مشکلات ونا امنی در یک جامعه می باشد، زیرا درعدم تطبیق حدودالله در جامعه واجتماعی انسانی بزرگترین مشکلات را ببار می آورد، چون زمانیکه قاتل، زانی، سارق، ظالم، جابر، خاین، فاسق، لواط، راهزن و... این همه به کیفر اعمال ناپسند خود نرسند وبر عکس تطبیق این حدود الله بالای افراد اشخاص مزبور نادیده گرفته شود در این صورت این همه افراد واشخاص فوق ذکر چند برابر بر این اعمال زشت وناميمون شان جرأت حاصل نموده وهزاران مشکل، آشوب، نا بسامانی، ناهنجاری، بد بختی بی ثباتی، نا امنی، بی بند وباری را در جامعه به وجود میاورند، این تطبیق کردن حدود الله است ما را در یک فضای آرام وصلح آمیز ودر یک محیط دور ازهمه مشکلات خشونت بد امنی بی بند وباری از شر همه قاتلین، ظالمین، مفسدین، سارقین، خاینین، مغرضین وغیره نگاه می دارد.

عامـل بـــروز مشکلات و نا امنی تطبیق ناکـردنی دستورُ حـکم الهی

تـغیر آوردن است و در نفسهای ما این عامل دیـگریست در جامعه اسلامی - (حمیدی)

۱ـ حال و وضع افراد هنگام مرگ بسته به عقیده وعمل آنها دارد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۸۸ـ ۶۹۰).

۲ـ شرح مفصلی پیرامون علل رعد وبرق واثرات عجیب صاعقه. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۱۸۱).

برتری انسان از دیگر آفریده ها:

وَإِذْقُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ اسْجُدُوْا لِأَدَمَ فَسَجَدُوْا إِلَّآ إِبلِيْسَ أَبَى وَاسْتَكبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ. (۳۴) وَقُلْنَا يَاءَادَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيثُ شِئْتُمَا وَلَاتَقْرَبَاهَذِالشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الْظَّالِمِيْنَ.[۱](البقرة: ۳۴ـ ۳۵).

ترجمه: و[یاد کن] هنگامیکه به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت وتکبر وزید واز کافران شد. (۳۴) وگفتیم: ای آدم! تو وهمسرت در این بهشت سکونت گیرید واز هرجای آن که خواستید فراوان وگوارا بخورید، وبه این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزیک شوید] از ستمگاران خواهید شد. (بقره: ۳۴ـ ۳۵).

تفسیر: هنگامیکه خلافت برآدم (ع) مسلم گردید فرشتگان وجنیان مامور شدند تا به سوی اوسجده نمایند واو را قبلهء سجود خویش قرار دهند به آیین شاهان که در آغاز نصب ولیعهد ارکان دولت را به تقدیم هدایا مامور سازند تا احدی را مجال تمرد نماند، فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس، وی اصلًا جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت علت نافرمانی ابلیس را چنین توضیح میدهند: جنیان چندین هزارسال بر زمین تصرف داشتند وگاهی بر آسمان نیز سیر می کردند در اثر خونریزی وفساد ایشان خداوند فرشتگان را امر کرد که بعضی از آنها را به قتل رسانند وبرخی را در جزیره ها، در صحراها، درکوهها منتشر سازنند، ابلیس در میان جنیان عابد وپارسا بود وبه مفاسد جنیان اظهارعلاقه مندی نمی کرد، به سفارش فرشتگان محفوظ ماند ودر میان ایشان سکونت می کرد ودر طمع افتاد که به جای جنیان مطرود، تصرف زمین به وی گذاشته شود، درعبادت می کوشید وهمیشه درهوای خلافت زمین بود چون حکم خدا به خلافت آدم قرار یافت ابلیس مأیوس شد در اتلاف عبادت ریائی خویش وفرط حسد آنچه توانست انجام داد وملعون جاوید گردید.

---

۱) این آیات (۳۴ــ ۳۵) سوره بقره قبلًا در بخش نخست صفحه (۱) ذکرش گذشته است اینجا نسبت رَبط موضوع دوباره تذکر یافته است.

ابلیس در علم الهی از آغاز کافر بود وکفر او اکنون بر دیگران آشکار گردید، به عبارت دیگر اکنون کافر شد، نه از این جهت که تنها سجده نکرد، بلکه از فرمان الهی سر باز زد وحکم وی را با حکمت ومصلحت مخالف شمرد وموجب عار پنداشت؛ مشهور است که این درخت گندم بود، بعضی درخت انگور، انجیر، ترنج وغیره نیز گفته اند، والله سبحانه وتعالی اعلم بالصواب. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۴۸ ـ ۴۹).

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى ءَادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيْرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا. (الإسرآء: ۷۰).

ترجمه: به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، وآنان را در خشکی ودریا [بر مرکب هایی که در اختیار شان گذاشتیم] سوار کردیم، وبه آنان ازنعمت های پاکیزه روزی بخشدیم، وآنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم. (اسرآء: ۷۰).

تفسیر: انسان را حسن صورت، نطق، تدبیر، عقل وحواس عطا فرمود که به ذریعهء آن مضار ومنافع دنیوی واُخروی را فهمیده ونیک بد را تفریق کند، راه های ترقی بهر طرف برای او باز است، مخلوقات دیگر را به اختیار وتصرف خود آورده به کار خود میاندازد در خشکه بر پشت حیوانات (مانندی اسپ وغیره و یا در اقسام گادیها و...) سوار شده سفر می کند وابحار را ذریعهء کشتی ها وجهازات بی تکلیف می پیماید، از انواع واقسام اطعمهء لذیذه، البسه، خانه ها، وسامان آسایش دنیوی منتفع می شود اولین پدر نوع انسان یعنی آدم (ع) را خدای تعالی مسجود ملائکه گردانید وآخرین پیامبر آنها محمد (ص) را سردار تمام مخلوقات ساخت، مقصد آنکه خداوند (ج) نوع انسان را از چندین حیثیت عزت وبزرگی داده بر دیگر مخلوقات خود فضیلت بخشید، در رکوع ما قبل مذکور است که شیطان نسبت به آدم (ع) «**قَالَ أَرَءَ يْتَكَ هَاذَا الَّذِىْ كَرَّمْتَ عَلَىَّ...**» یعنی، [سپس] گفت: مرا خبر ده این کسی که او را بر من برتری دادی [سببش چه بود؟]... (اسرآء: ٦٢).

وملائکه به آدم سجده کردند ونیز سفر کردن بنی آدم توسط کشتی در بحرها ودریا ها مذکور شده بود مضمون این آیت با مضامین مذکورهء فوق مربوطیت تام دارد.

تنبیه: مفسرین از مفاد این آیت این موضوع را قابل غور دانسته اند که از بین ملائکه وبشر کدام افضل وکدام مفضول است، لیکن انصاف این است که از این آیت نمی توان به نتیجهء قطعی رسید، رأی حنفیه را اینطور نقل کرده اند که (رسل بشر) از(رسل ملائکه) افضل می باشند واما رسل ملائکه (به استثنای پیامبران) بر تمام فرشتگان وآدمیان فضیلت دارد، وعامهء فرشتگان را برعوام الناس فضیلت است، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج ۲، ص ۳۴۳).

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِى أَحْسَنِ تَقْوِيْم. (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِيْنَ. (۵) إِلَّاالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجَرٌ غَيْرُمَمْنُوْنٍ. (التین: ۴- ۶).

ترجمه: که ما انسان را در نیکوترین نظم واعتدال آفریدیم. (۴) وآنگاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترین پستان باز گرداندیم. (۵) مگر آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند، پس آنان را پاداش بی منت وهمیشگی است. (تین: ۴-۶).

تفسیر: یعنی این همه مقامات مقدس که چنان پیامبران اولوالعزم در آنجا مبعوث شده اند شاهد است که ما انسان را با چه زیبائی وجمال آفریدیم ودر خلقت او چه ملکات وخوبی های ظاهری وبا طنی نهادیم اگر انسان بر وفق فطرت صحیح خویش ترقی کند از فرشتگان گوی سبقت برد بلکه مسجود ایشان قرار یابد؛ حضرت شاه ولی الله دهلوی میفرماید که (خداوند انسان را شایستهء مقام فرشتگان آفرید اما اگر او انکار ورزد از چهار پایان بدتر است).

یعنی اجری که کاسته نگردد وانقطاع نپذیرد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۳۶).

فَلَنَسْـئَلَنَّ الَّـذِيْنَ أُرْسِـلَ إِلَـيْهِمْ وَلَنَسْـئَلَنَّ الْمُرْسَـلِيْنَ. (۶) فَلَنَقُصَّـنَ عَلَـيْهِمْ بِعِلْـمٍ وَمَاكُنَّا غَآئِبِيْنَ. (الأعراف: ۶-۷).

ترجمـــه: [روز قیامــت] از کســانیکه پیــامبران بسویشــان فرســتاده شـــده [در بــاره ی پــذیرفتن ونپــذیرفتن رســالت پیــامبران]، واز شــخص پیــامبران [در باره ی تبلیغ دین] به طور یقین پرسش خواهیم کرد. (۶).

بی تردید برای آنان [در آن روز، عقاید، اعمال واخلاقشان را] از روی دانشی [دقیــق وفراگیــر] بیــان خــواهیم کــرد؛ [زیــرا] مــا هیچگــاه از آنــان غایب نبوده ایم. (اعراف: ۶-۷).

تفسیر: از آن امم کـه پیـامبران بـه سـوی شـان مبعـوث شـدند سـوال مـی شـود «... **مَـاذَآ اَجَبْـتُمُ الْمُرْسَـلِيْنَ.**» یعنــی، روزی کــه خــدا آنــان را نــدا مــی دهــد ومی گویند: چه پاسخی به پیامبران دادید؟. (قصص: ۶۵)...

ازخـود پیـامبران پرسـیده مـی شـود «... **مَـاذَآ اُجِبْـتُمْ...**»... یعنـی، چـه پاسـخی به شما داده شد...؟ (مائده: ۱۰۹)... وشما از امت چه جواب یافته بودید.

هیچ عمل بزرگ وکوچک، بسیار واندک شما یا هیچ حال پیدا وپنهان شما ازعلم ماغایب نیست ما بدون واسطه دیگری ازهر ذره آگـاهیم مـا بروفق علم محیط وازلـی خـویش همـه احـوال گذشـته وآینـدهء شـما را پـیش روی تـان مـی گـذاریم نامـه هـای اعمـال کـه فرشـتگان خـدا (ج) نگاشـته انـد نیـز سـر مـوی بـاعلم خـدا مخــالف نیسـت اطــلاع دادن بــه ذریعــهء آنهــا خــاص بــرای رعایـت ضــابطه ومظـاهره نظـام حکومـت اسـت ورنـه خداونـد یکتـا! درعلـم خـویش بـه ایـن ذرایـع معاذالله احتیاجی ندارد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۵).

أَيَحْسَـبُ أَنْ لَّـمْ يَـرَهُ أَحَـدٌ. (۷) أَلَـمْ نَجْعَـلْ لَّـهُ عَيْنَـيْنِ. (۸) وَلِسَـانًا وَشَـفَتَيْنِ. (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. (البد: ۷-۱۰).

ترجمه: آیا گمان میکند که هیچکس او را ندیده است [که همه اعمال وکردارشان را ثبت کند؟]، (۷) آیا برای او دو چشم قرارندایم؟ (۸) ویک زبان ودولب؟ (۹).

و او را بــه راه خیــر وشــر هــدایت نکــردیم [تــا راه خیــر را بگزینــد وراه شر را واگذارد؟. (بلد: ۷- ۱۰).

تفسیر: یعنـی خداونـد یکتـا! همـه چیز را مـی بینـد چقـدر مـال بـه چـه نیـت وبـرای چـه مقصـد بـه صـرف رسـانیده پـس دروغ بـی جـا وکـردار بـا ریـا سـود نبخشـد؛ یعنـی ذاتیکـه دیگـران را چشـم داده آیـا خـودش نمـی بینـد یقینًـا بینـائی ذاتیکـه آفریننـده بینـائی دیگـران اسـت فـوق همـه بینائیهاسـت؛ کـه در خـوردن آشـامیدن از آن اسـتفاده مـی کنیـد؛ یعنـی راه خیـر وشـر هردو را نشان داد تـا بـه راه نیـک رفتـار واز راه بد اجتنـاب کند واجمـال این تعلیم وتفهیم به واسطهء عقل وفطرت باشد وتفصیلش به واسطهء پیامبران علیهم السلام.

تنبیه: نزد بعض مراد از نجدین پستان مادر باشد یعنی طفل را راه شیر خوردن وتحصیل غذا نمود. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۲۲).

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَکَ سُدًى. (۳۶) أَلَمْ يَکُ نُطْفَةً مِنْ مَّنِيٍ يُمْنَى (۳۷) ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْـهُ الـزَّوْجَيْنِ الـذَّکَرَ وَالْأُنْثَـى (۳۹) أَلَـيْسَ ذَالِـکَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُّحْيِيَ الْمَتَى.[۱] (القيامةِ: ۳۶- ۴۰).

ترجمه: آیـا انسـان گمـان مـی کنـد کـه بیهـوده مهمـل [بـدون تکلیـف ومسـؤولیت] رها می شود؟! (۳۶) آیا نطفه ای منی کـه در رَحِم ریختـه مـی شـود نبـود؟ (۳۷) سپس علقه شد وخداونـد او را آفرید واندامش را درست ومعتدل سـاخت. (۳۸) واز او دو زوج بـه وجـود آورد یکـی نـر ودیگرمـاده. (۳۹) آیـا چنـین نیرومنـدی توانا نیست که مردگان را زنده کند؟ (قیامة: ۳۶- ۴۰).

تفسیر: آیا انسان مـی پنـدارد کـه مهمـل گذاشـته خواهـد شـد؟ وهیچ قید امـر ونهـی بـر او عائـد نخواهـد شـد؟ ویـا بعـد از مـردن بـر انگیختـه نخواهـد شـد وحسـاب تمـام اعمـال نیـک وبـد او گرفتـه نخواهـد شـد؟ یعنـی در رَحِم آن؛ از نطفـهء خـون بسته تشکیل شد، بعد از آن الله تعالی همه مراتب پیدائش او را پوره کرده...

---

۱) این آیات (۳۶ ـ ۴۰) سورهء قیامة قبلًا در صفحه (۲۳) ذکرش گذشته است اینجا جهت مناسبت موضوع دوباره تذکر یافته است.

انسـان سـاخت وهمـه اعضـای ظـاهری وقوتهـای بـاطنی را درسـت کـرد واز یـک نطفـهء بیجـان انسـان عاقـل بـه وجـود آمـد، بـاز از همـان نطفـه دو صـنف انسـان یعنـی مـرد وزن را پیـدا کـرد کـه هرنـوع از ایـن دوصـنف خصوصـیات ظـاهری وبـاطنی جداگانـه دارد، پس آن قادر مطلقی که اولاً مردم را به چنین حکمت وقدرت بیافرید آیا بر دو باره زنده کردن توانـا نیسـت؟ **«سـبحانک اللهـم فبلـی»** (خـدایا ذات تـو پـاک وبـی عیـب اسـت چرانـی؟ بیشک تو برهرچیز قادرهستی!). (تفسیرکابلی: ج۳، ص۶۴۹ـ ۶۵۰).

تبصره:

برتری انسان از این معلوم می شود که او مسجود تعظیم وتکریم فرشتگان الهی قرار گرفت، همه فرشتگان به امر الهی آدم (ع) را سجدهء تعظیم کرده اند مگر ابلیس کـه اصل از جنیات بود به سبب تکبر وهوائی خلافت خواهی زمین را که از دیری بدینسو در سر می پرورانید وبـه پیدایش آدم (ع) بـه عنـوان خلفیـه روی زمـین (شـیطان) ازهمـان هـوا وطَمع خـود نـا آمید گردیده تکبر وخودبینی کرد وبه آدم سجده نکرد زیرا ابلیس که درعلم ازلـی خداوند کـافر بـود کفرش را در این وقت بخوبی به اثابات رساند، او نتها که به آدم (ع) سجده نکرد بلکه از امر وفرمـان خداونـد یکتـا! سـر پیچـی وگـردن شـخی کـرد وتـا ابـد رانـده درگـاه حـق گردیـده وجاوید ملعون شد؛ پس به این اساس کبرغروری که صفت خدا است بـه مخلوقات نمـی زیبد که به صفت خداوند چنگ زنند هرکس به صفت که مخصـوص خدا است چنـگ زند خداوند او را خـوار زبـون، ذلیـل ورسـوایش مـی کنـد پس آدمـی را چنـین کبرغـرور وخـود پسـندی اصلاً زیبنده نیست، هر چندی که برتری از دیگر مخلوقات در اشرفیت دارد امـا بیاد داشته باشد که بازهم بنده ویکی از اشرف المخلوقات الهی در روی زمین بحساب می رود.

جایکه شاعرِ در مورد میگوید:

تکبر که عَزازیل را خوار کرد   بـه زندان لعنت گـرفتار کرد

کـه دانی چـرا تکبر می کنی   خطا میکنی و خـطا میکنی

پیشتر سوال نمودن از آن امتـانی بـود کـه پیـامبران بسـوی آنـان فرسـتاده شده است وهمچنـان پرسان نمودن از آن پیامبران در جهت دعـوت وتبلیـغ شـان کـه در قبـال تبلیـغ آنـان از آن امتـان چـه پاسـخی را در یافـت نمـوده انـد؛ اعطـاء کرامـت واشـرفیت بـه فرزنـدان آدم، وپیـدایش آنـان دربهترین شکل صورت نظلم اعتدال، مَسجود قرار دادن فرشتگان آدم (ع) را و... اینها همه دال به برتری وبهتری انسان بر دیگر مخلوق خداوند می کند، زیرا انسان اشرف مخلوقات آفریده شده است وکرامت شرافتی بشری برایش اعطا گردیده است کرامت شرافتِ بشری اش از هرنگـاه چـه در شـکل صـورت زیبـائی وچـه در بهتـرین نظلـم اعتـدال از دیگرمخلوقـات...

وعلاوه از این ها نعمتی بزرگی دیگری که دلالت به برتری انسان از دیگرمخلوقات می کند و او را از دیگرمخلوقات امتیازی بارز داده است، عقل شعور فکر واندیشه او است که با این عقل ادراک خود اکثر مخلوقان خدا را بر خود تابع ومسخر نموده است ودر زندگی خود از آن مخلوقات تَسخیر کردهء خویش بعنوان یک وسیله وابزار اکثر کارهای خود را چه در خشکه وچه در بحر پیش برده ومشکل خود را حل می نماید، پس انسان با این همه مسجود قرار گرفتن فرشتگان الهی، تعینش بعنوان خلیفهء روی زمین ونماینده خدا، اعطاء کرامت شرافت بشری به وی، پیدایش او در بهترین شکل صورت منظم ومعتدل تَسخیر وتَسلط او بر فضاء هوا وکرانه های آسمان، زمین، خشکه، بحر وبر اکثر مخلوقات به اساس کرامت بشری و... آیا این انسان چه فکر می کند که خدای یکتا! او را با این همه حال همیشه دیده نمی تواند که همه اعمال وکردارش را ثبت کند؟ آیا انسان گمان می کند با این همه کرامات شرافت بشری واعطاء نعمات گوناگون الهی او بهیوده بی فایده وبدون تکلیف ومسؤولیت گذاشته می شود؟ نخیر چنین نیست که انسان فکر می کند بلکه از این همه نعمت ها حتمن خداوند از او پرسان باز خواست خواهد نمود و او در مقابل این همه کرامات واشرفیتش وامتیاز بارز و وافر اش از دیگر مخلوقات الهی مسؤولیت سنگینی را در قبال دارد، زیرا هرقدریکه مقام ومرتبه انسانیت بالا برود به همان اندازه مسؤولیت اوهم بالاتر وسنگین تر درنزد خداوند می باشد، لهذا هر اندازهء که آب اَبحر، دریا وردوها زیاد باشند به همان اندازه در زمین طول، عرض، عمق ومساحت آنها هم وسیع تر وطولانی تر می باشد، پس هر انسان به قدر توان وطاقت بشری کرامت شرافت عقل شعور، فکر اندیشه درک وفهمش در مقابل این همه نعمت های الهی مسؤولیت سنگینی داشته وحتمی در برابر آنها در پیشگاه خداوند یکتا! پاسخگوی می باشد.

برتری انسانها از دیگر آفریده گان — اشرفِ مخلوقات اند نزد ذات سبحان
بایست همه انسانها به این نعمت خدا — شاکر و سپاسگزار باشند و همگان — (حمیدی)

۱ـ بیان چگونگی خلقت انسان اول ونظریه فرشتگان در بارهء انسان و... تا تبعید شدن انسان اول به کریه زمین. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۷ ـ ۴۹).

۲ـ فرزند آدم را بر سایر موجودات بر تری داده شده است. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۴۳).

۳ـ سوره تین وذکر اینکه انسان در نیکوترین اندازه (صورتی) آفریده شده است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۳۵ـ ۷۳۶).

۴ـ ستمگران هنگام مشاهده عذاب الهی اظهار ندامت می کنند، همه در پیشگاه عدل الهی مسئول هستند؛ و در روز حساب رستگار کسی است که میزان نیکو کاریش سنگین باشد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۵).

۵ـ سوره بلد وحرمت جنگ در مکه معظمه. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۲۰ ـ ۷۲۲).

۶ـ خلقت انسان از منی وخون بسته. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۴۹ ـ ۶۵۰).

جن در قرآن:

قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ اَنَّهُ سْتَمَعَ نَفَرٌمِنَ الْجِنِ فَقَالُوْا إِنَّاسَمِعْنَا قُرءَانًا عَجَبًا. (١) يَهْدِيْ إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِنَآ أَحَدًا. (٢) وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِنَا مَااتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا. (٣) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهَنَا عَلَى اللهِ شَطَطًا. (۴).

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْإِنْسُ والْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِبًا. (۵) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِ فَزَادُوْهُمْ رَهَقًا. (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللهُ أَحَدًا. (٧) وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ فَوَجَدْنَهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيْدًا وَشُهُبًا. (٨) وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْأَنَ يَجِدْلَهُ شِهَابًا رَّصَدًا. (٩).

وَأَنَّا لَانَدْرِى أَشَرٌّ أُرِيْدَ بِمَنْ فِى الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَبِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا. (١٠) وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُوْنَ وَمِنَّا دُوْنَ ذَالِكَ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا. (١١) وَأَنَّاظَنَنَّآ أَنْ لَّنْ نُّعْجِزَاللهَ فِى الْأَرْضِ وَلَنْ نُّعجِزَهُ هَرَبًا. (١٢) وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى ءَامَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَارَهَقًا. (الجِن: ١ـ ١٣).

ترجمه: بگو: به من وحی شده که گروهی از جن [به قرآن] گوش دادند وگفتند: همانا ما قرآن شگفت آوری شنیدیم. (١) که به سوی راه راست هدایت می کند، پس به آن ایمان آوردیم وهرگز احدی را شریک پروردگار مان قرار نخواهیم داد. (٢) و[این مسائل را اقرار می کنیم:] این که برتر وبلند است عظمت پروردگار مان، و او هرگز برای خود همسری وفرزندی نگرفته است. (٣) واین سبک مغز ما همواره در باره خدا سخنی دور از حق می گفت [که او دارای همسر وفرزند است!]. (۴).

واین که گمان می کردیم، هرگز انس وجن بر خدا دروغ نمی بندند. (۵) واین که مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند، پس [مردان جن] برطغیان وتباهی آنان افزودند. (۶) ومردانی از انس پنداشتند چنان که شما [جنیان] پنداشتید که خدا هر گز کسی را [بر نبوت] بر نمی انگیزد!. (٧) واین که [برای کسب خبر] به آسمان ها نزدیک شدیم، پس آن را پر از نگهبانان نیرومند وتیرهای شهاب یافتیم. (٨)...

واین که ما در آسمان برای شنیدن [خبر های ملکوتی وسخنان فرشتگان] در نشست گاه هایی می نشستیم، ولی اکنون هر که بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود میابد!. (۹) واین که ما نمیدانیم آیا در باره کسانی که در زمین هستند شری خواسته شده یا پروردگارشان برای آنان هدایت خواسته است؟. (۱۰) واین که از ما برخی شایسته وبرخی غیر شایسته اند، [و] ما بر مذاهب گوناگون ومتفاوتی هستیم. (۱۱).

واین که ما یقین داریم که هرگز نمی توانیم خدا را در زمین عاجز ودرمانده کنیم وهرگز نمی توانیم[با گریختن وفرار] از دسترس قدرت او بیرون رویم. (۱۲) واین که چون هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم؛ زیرا کسی که به پروردگارش ایمان آورد نه از کاسته شدن ثواب می ترسد ونه از این که ستم ومشقتی او را احاطه کند. (جن: ۱ـ ۱۳).

تفسیر: راجی به حقیقت جن حضرت شاه عبدالعزیز (رح) در تفسیر این سوره بحث نهایت مبسوط ومفصل کرده است ودرعربی **«آکام المرجان فی احکام الجان»** در این موضوع یک کتاب نهایت جامع است ذوقمندان آن را مطالعه کنند چه در این مختصر گنجایش چنین مباحث طویل نیست؛ درسورهء احقاف گذشت که رسول الله (ص) در نماز صبح قرآن میخواند یک جمعیت از جنیان از آنطرف گذشت ودلباختهء آواز قرآن شده به صدق دل ایمان آوردند باز ایشان پیش قوم خود رفته تمام قصه را بیان کردند که کلامی شنیده ایم که (با اعتبار فصاحت، بلاغت، حسن اسلوب، قوت تاثیر، شیرنی بیان، طرز موعظت وعلوم ومضامین خود) عجیب وغریب است، به معرفت ربانی ورشد فلاح رهبری می کند ودست طالب خیر را گرفته به منزل نیکی وتقوی میرساند بنا بر آن به مجرد شنیدن بیدرنگ به آن یقین آوردیم وهیچ شک وشبهه بدل نمانده که چنین کلام بدون الله ازهیچکسی امکان ندارد، اکنون مطابق تعلیم وهدایت آن عهد می کنیم که در آینده هیچ چیزی را شریک وانباز الله نمی گردانیم پس الله تعالی تمام بیان ایشان را بر رسول خود وحی فرستاد بعد از آن چندین مرتبه جنیان به خدمت آنحضرت (ص) مشرف شدند ایمان آوردند وقرآن آموختند؛ زوجه وپسر داشتن منافی عظمت شان اوتعالی است، حضرت شاه صاحب (رح) می نویسد: ...

(گمراهی هائیکه بین بنی نوع انسان رواج داشت در میان جنیان هم موجود بود که ـ مانند نصاری ـ زن وپسر را به الله منسوب می کردند).

بیخردان ما راجع به الله تعالی از طرف خود چنین سخنان لغو را می گفتند شاید از لفظ سفیه در اینجا ابلیس مراد باشد چرا که بیعقل ترین آنها اوست؛ ما می پنداشتیم که جنیان وآدمیان که در بین آنها بسیار اشخاص عاقل وداناهم هستند راجع به خدا به اظهار سخن دروغ جرأت نخواهند کرد، بنا بر آن بیراه وگمراه شدیم، اکنون که قرآن را شندیم حق وحقیقت بر ما ظاهر شد از تقلید کور کورانهء پیشوایان خود نجات یافتیم؛ در عرب این جهالت رواج زیاد داشت که از جنیان خبرهای غیب را می پرسیدند بنام آنها نذر ونیاز مقرر می کردند، قربانی ها میدادند وهرگاه چنان اتفاق می افتاد که قافلهء از بین کدام وادی خوفناک می گذشت ویا در آن منزل می کرد می گفتند که ما در پناه سردار جنیان این وادی می آیم تا به ذریعهء جنیان زیر دست خود ما را حفاظت کند از چنین سخنان جنیان هنوز مغرورتر شدند وبه افتخار وعلو خود می پرداختند از طرف دیگر در اثر ایگونه شرکیات عصیان وطغیان آدمیان نیز زیاده می شد، چون ایشان جنیان را بر خویشتن مسلط کردند جنیان در اغوای آنها چه کوتاهی می کردند بالآخره قرآن کریم شرف نزول فرموده این خرابی ها را از بیخ بر کند.

قرار ترجمهء که ما مترجمان فارسی به تحت اللفظ کرده ایم به آن تقدیر این هردو آیت از قبیل موحی به می باشد نه کلام جن اما ترجمهء را حضرت شیخ الهند اختیار فرموده به آن تقدیر این دو آیت مقولهء مسلمانان طائفهء جن است که برای قوم خود می گفتند، ومولانا شبیر احمد همین نظریه را ترجیح داده می نویسد: این مقولهء مسلمانان جن است که برای قوم خود می گفتند یعنی چنان که خیال شماست بسیار آدمیان نیز چنین خیال داشتند که الله تعالی مردگان را از قبرها هرگز نخواهد بر انگیخت ویا در آینده هیچ پیامبری را مبعوث نخواهد گردانید، پیامبران همان بودند که گذشته اکنون از قرآن معلوم شد که اوتعالی یک رسول عظیم الشان فرستاده است که به مردم می گوید که شما همه بعد از موت دوباره بر انگیخته می شوید وذره ذره از شما حساب گرفته می شود.

چون پروازکرده نزد آسمان رسیدیم دیدم که در این روزها در آنجا پهره داری نهایت شدید عسکری مقرر شده که هیچ شیطانی را به استماع خبرغیب نمی گذارد وشیاطینکه چنین اراده می کند به ستاره های آتشین تعقیب وزده می شود پیشتر اینقدر سختی وممانعت نبود چه شیاطین در قریب آسمان پنهان نشسته چیزی اخبار را شنیده بر می گشتند مگر حالا حصار وانتظام آنقدر شدید است که هرکسیکه برای استراق سمع برود فورًا به ذریعهء گلوله های آتشین شهاب ثاقب تعقیب کرده می شود تفصیل این موضوع را درسورهء (حجر) وغیره مطالعه فرمائید.

خداوند که انتظامات جدید وحصارهای شدید به کدام غرض بعل آمده است اینقدر میدایم که نزول قرآن کریم وبعثت پیامبرعربی سبب آن شده لیکن چه نتیجه بروز کردنی است؟ آیا اهل زمین قرآن را باور کرده به راه خواهند آمد وخدا ایشان را طرف الطاف خصوصی خویش قرار خواهد داد؟ ویا اراده بر آن رفته است که مردم در پاداش اعراض ازهدایات قرآن تباه وبر باد می شوند؟ علم آن تنها به همان علام الغیوب است ما هیچ گفته نمی توانیم؛ پیش از نزول قرآن هم تمام جنیان به یک راه نبودند، برخی نیک وشایسته بودند وبسیاری بد کار وناهنجار بین ایشان هم فرقه ها وجمعیت ها خواهد بود بعضی مشرک، بعضی نصرانی جمعی یهودی وغیره ذلک وعملًا راه عمل هریک جدا خواهد بود، حالًا قرآن نازل شد که اختلافات وتفرقات را محو کردن می خواهد، لیکن اینگونه مردم کجاهستند که همه حق را قبول کرده به یک راه روان شوند؟ چون چنین مردم پیدا نمی شوند که تمام حق را بپذیرند بنا بر آن هنوزهم اختلاف باقی میماند؛ یعنی به این مقصد پی بردیم که اگر قرآن را قبول نکردیم از سزای خداوند (ج) نجات یافته نمی توانیم، نه در زمین به جائی پنهان شده نه در اطراف گریخته ونه درهوا پرواز کرده خواهیم توانست؛ خیلی افتخار داریم که پیش ازهمه جنها قرآن را شنیدیم وبیدرنگ آن را قبول کردیم وبه ایمان آ وردن یک دقیقه هم تاخیر ننمودیم؛ مؤمن صادق را درحضور حضرت الهی هیچ اندیشه نباشد، نه خوف نقصان که نیکی ومحنت او رایگان برود ونه ترس از بی انصافی که قهرًا جرمهای دیگری بر دوش او افگنده شود، الغرض آن شخص از نقصان، ایذاء، ذلت ورسوائی تمامًا مأمون ومحفوظ است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۱۸- ۶۲۱).

وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَآءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوْا لَهُ بَنِيْنَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُوْنَ. (۱۰۰) بَدِيْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنَّى يَكُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَّلَمْ تَكُنْ لَّهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيءٍ وَهُوَ بِكُلِ شَيءٍ عَلِيْمٌ. (۱۰۱) ذالِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَآ اِلاَهَ اِلَّاهُوَ خَالِقُ كُلِ شَيءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَهُوْعَلَى كُلِ شَيءٍ وَّكِيْلٌ. (الانعام:۱۰۰ـ ۱۰۲).

ترجمه: [مشرکان] برای خدا شریکانی از جن قراردادند، در حالیکه همه ی آن ها را خدا آفریده و از روی نادانی برای خدا پسران ودخترانی انگشاتند؛ منزه وبرتر است از آنچه او را به آن وصف می کنند. (۱۰۰) [او] پدید آورنده ی آسمان ها وزمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، وهمه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (۱۰۱) این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست آفریننده ی همه چیز است؛ پس تنها او را بپسر ستید، و او کار سازهر چیز است. (الأنعام: ۱۰۲).

تفسیر: یا مراد از(جن) در اینجا شیاطین است چون اِرتکاب شرک وکفر به اغوای شیطان پدید می آید، ودر اثر اغوا واضلال او به عبادت غیرالله پرداخت گویا خود او را پرستیدن است، ابراهیم (ع) بت پرستی را تردید نمود وگفت «**يَأَبَتِ لَاتَعْبُدِ الشَّيْطَانَ...**» یعنی، پدرم! شیطان را مپرست... (مریم:۴۴).

وجای دیگر ارشاد است «**اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَابَنِى ءَادَمَ اَنْ لَّاتَعْبُدُوْا الشَّيْطَانَ...**» یعنی، ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرستید... (یاسین: ۶۰)...

یا مراد از جن قوم جن می باشد که از بعضی رؤسای آنها اهل جاهلیت تعوذ واستعانت می کردند «**وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِ فَزَادُوْهُمْ رَهَقًا**» یعنی، این که مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند، پس [مردان جن] بر طغیان وتباهی آنان افزودند. (جن: ۶)

به هرحال آنها مانند ما مخلوق ناتوان خدایند آفریده با آفریده گار چگونه انبار شده می تواند؛ نصاری حضرت مسیح را وبعضی یهود...

حضـرت عزیـر را پسـر خـدا مـی گفتنـد ومشـرکان فرشـتگان را دختـران خـدا میخواننـد؛ از شـرکت منـزه وشـان او از ترکیـب وتحلیـل نهایـت بلنـد اسـت پس تصو پدر وفرزند در آنجا هرگز درست نمی باشد.

آنکه بغیر نمونه وبدون توسط آلات تمام آسمانها و زمین را به طرزی نو پدید آورده امـروز بـه امیـد شـرکا ویـاری پـدری ونواسـه چـه ضـرورت دارد؛ تعجب است که شما چون مخلوقی را از روی حقیقت اولاد خدا قرارمیدهید کـی را مـادر این اولاد میدانید وعلایق این مـادر را بـا خداونـد (ج) چـه نـوع قبول می کنید نصاری می گویند که مسیح پسر خداست اما نتواستند جرئت کنند که مریم صدیقه را زوجـهء خدا نگارنـد (العیاذ بـالله) وقایل بـه علائق وروابط ازدواج گردند هرگز چنین نیست پس پسری که از بطن مریم پدید آمده چگونه خـدا مـی شـود، خـدای متعـال در جهـان دیگـر فرزنـدان را نیـز از بطـن مـادران آفریده اما آنها (نعوذ بالله) اولاد نسلی خدا گفته نمی شوند این قدر تفاوت که خدا پسـری را محـض از نفخـهء جبرئیلیـه بـدون توسـط اسـباب عـادی خلـق کـرده ودیگـران را در سلسـلهء اسـباب عمـومی آفریـده بـر مسـئلهء ابـوت وبنـوت هـیچ اثـر افگنـده نمـی توانـد، چـه اسـباب ومسببات باشـد وچـه خـوارق عـادات، همـه را خـدا آفریـده وخـاص حضـرت او میدانـد کـه آفـرینش چیـزی درچـه وقتی وبچه صورتی مصلحت وحکمت است؛ باید بدین جهت وی را عبادت کرد کـه بـه داشـتن صـفات متـذکرهء فـوق ذاتـًا شـایان معبودیـت مـی باشـد وکارسازی کائنات درقبضهء قدرت اوست.(تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۳۹- ۵۴۰).

تبصره:

جنیان که عنصری وجودی شان اصل از آتش می باشد ایشان قادرهستند که خـود را بـه اشـکال مختلـف ماننـدی انسـان ودیگـر حیوانـات بسـازند وعمری بسیار طولانی دارند تقریبًا عمر برخی از ایشان به حدودی بیشتر از هزار وصد ها سال میرسد، هزاران سال قبل از انسانها در این کره ی خاکی زندگی وحکمروائی می کردند وجنیان هم قبل از نزول قرآن همانندی انسانها گروه ها وفرقه های مختلفی بودند ماننـدی مؤمن، عالم، جاهل یهودی، نصرانی مشـرک، ظـالم قاتـل، شایسـته، زشـت بـد، رحـم دل، بـی رحـم وغیـره...

چنانچـه کـه فعـلا هـم فرقـه هـای مختلـف درمیـان شـان هماننـدی انسـانها وجـود دارد، ویکی از سوره های قرآن هم بنام (جن) مسمی می باشد، چون جنیان به سبب قتل کشتار خون ریزی فساد ظلم بربریتِ بی حدی که در روی زمین انجام دادند خداوند فرشتگان را دستور داد تا برخی جنیان را از روی زمین به قتل رسانیده ونا بود کنند و برخی دیگر را به کوه وبیابان طَرد سازند فرشتگان خداوند هم چنین کردند وبعد از این واقعه تعدادی کمی از جنیان که از مرگ نجات یافته بودند از شهرها ودهات بیرون و به کوه ها بیابان ها دشت ها ومغاره ها پناهنده شدند، وبعد از خلقت حضرت آدم (ع) درهمان کوه ها وبیابان ها ومغاره ها وهم در شهرها ودیار ها دور از انظار انسانها ونامرئی زندگی می کردند، تا که در زمان حضرت سلیمان (ع) پسر حضرت داؤد (ع) علاوه از باد پرندگان جنیان هم در خدمت او بودند وبفرمان او کار می کردند وبیت المقدس ودیگر مساجد، قصرها، وقلعه های بزرگ ومجسمه ها و... توسط جنیان بنا کرده شده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِيْحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌوَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَاَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاذْنِ رَبِهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ. (۱۲) يَعْمَلُوْنَ لَهُ مَايَشَآءُ مِنْ مَّحَارِيْبَ وَتَمَاثِيْلَ وَجِفَانٍ كَاالْجَوابِ وَقُدُوْرٍ رَّاسِيَاتٍ اِعْمَلُوْا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيْلٌ مِنْ عِبَادِىَ الشَّكُوْرُ. (سباء: ۱۲ـ ۱۳).

ترجمه: وباد را برای سلیمان [مسخر کردیم]، که رفتن صبح گاهش [به اندازه] «مسیر» یک ماه ورفتن شام گاهش [به اندازه] «مسیر» یک ماه بود؛ وچشمه ی مس را برای او روان ساختیم، وگروهی از جن به اذن پروردگار نزد او کار می کردند، وهر کدام از آنان از فرمان ما سرپیچی می کرد ازعذاب سوزان به او می چشاندیم. (۱۲) [گروه جن] برای او هر چه می خواست، می ساختند از معبدها، مجسمه ها، وظروف بزرگی مانندی حوض ها، ودیگ هایی ثابت، ای خاندان داؤد! به خاطر سپاس گزاری [به فرمان های حق] عمل کنید؛ واز بندگانم اندکی سپاس گزارند. (سباء: ۱۲ـ ۱۳).

وزمانی که حضرت پیامبر اسلام (ص) در یکی از نمازهای صبح قرآن را قرئت می کردند گروهی از جنیان آن طرف عبور می نمودند که صدای قرآن بگوششان رسید واز شنیدن قرآن شگفت زده شدند وتوقف نموده به صدای قرآن گوش فرا دادند (وبه پیامبر آخر زمان و قرآن ایمان آوردند) وبعد رفته داستان را به دیگرانشان شرح دادند وگفتند ما «کلامی شنیده ایم که، با اعتبار فصاحت، بلاغت، حسن اسلوب، قوت تاثیر، شیرنی بیان، طرز موعظت وعلوم ومضامین خود، عجیب وغریب است» ومجرد شندینش ما ایمان آوردیم ودیگر به خدا هیچ کسی را شریک مقرر نمی کنیم، زیرا ما به این نتیجه رسیدیم که...

خداوند توانا را کسی عاجز ساخته نمی تواند ونه ما از دید وگرفت او پنهان شده می توانیم نه در زمین ونه هم در فضای آسمان، چون قبل از نزول قرآن وبعثت پیامبر عربی (ص) ما به آسمان جهت سمع خبرهای (ملکوتی وسخنان فر شتگان) پرواز نموده میرفتیم ودر آن وقت آنقدر ممانعت نبود وحالا آسمان پر ازعساکر وپهره دار وبا انتظام شدیدی قراردارد و احصاری محکمی وجود دارد که هر کی از جنیان اگر به خاطری استراق خبرهای ملکوتی در کرانه های آسمان پنهان شود بی درنگ وفوری توسط گلوله آتشین شهاب ثاقب تعقیب شده زده می شود واین را میدانیم که نزول قرآن وبعثت پیامبر آخر زمان باعثِ چنین کاری شده است وبعد از آن چندین بار جنیان نزد پیامبر اسلام (ص) آمدند ایمان آوردند وقرآن را آموختند.

«جن ـ مخلوقی موهوم مخفی وپنهان ـ تاریکی شب ـ گل ـ اول وقسمت خوب هرچیز و... (لغتنامه نوزده هزار لغت، ۱۹۰۰۰).

رَسول معظم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را رَسول ثقلین می نمامند، «ثقلین ـ یعنی دو ثقل دو چیز گران وسنگین، «ثقلان ـ ثقلین ـ جن وانس ـ دو عالم، دوشیئ یا دو امر نفیس ومهم که منظور از قرآن مجید وعترت حضرت رسول که مبین آیاتند، می باشد که به آنها نقل اکبر وثقل اعظم اطلاق شده است». (لغت نامه نوزده هزار لغت، ۱۹۰۰۰).

و رَسول معظم اسلام، رَسول وپیامبر ثقلین می باشد، که پیامبر انس وجن بوده ودر کل پیامبر هرگروه از موجودات روی زمین ودر نهایت پیامبر رحمت برای عالمیان وآخرین پیامبر از سوی خداوند متعال به جانب عالمیان مبعوث وفرستاده شده است.

صبحدمی از گـــــروهی جنیان بُشنِیدن آیاتِ از پیامبر آخـــرزمان

شیفتهء آواز قرآن شدند و همچنین بی درنگ گفتند و مـــایم مؤمنین

بعد از آن رفتند بــــه نزد قوم خویش

گفتندُ ما شرکِ نیاریم بر خدا از این بیش ـ (حمیدی)

۱ـ سوره جن وذکر استماع چند تن از جنیات به قرآن؛ وایمان آوردن جنیات به سبب آنچه از قرآن شنیدند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۱۸ ـ ۶۲۱).

۲ـ تفسیر وتوجیه کلمهء (جن) که در آیهء کریمه آمده ورد ادعای مشرکان وصفات کمال خداوند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۳۹ ـ ۵۴۰)

انسان در قرآن:

هَلْ اَتَي عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُوْرًا. (۱) اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سُمِيْعًا بَصِيْرًا. (۲) اِنَّاهَدَيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّاشَاكِرًا وَّاِمَّا كَفُوْرًا. (۳) اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ سَلَاسِلَا وَاَغْلَالًا وَّسَعِيْرًا. (۴) اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَاْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْرًا. (۵).

عِيْنًا يَّشْرَبُ بِهَاعِبَادُ اللهِ يُفَجِرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا. (۶) يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مَسْتَطِيْرًا. (۷) وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِهِ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا. (۸) اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجهِ اللهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَّلَا شُكُوْرًا. (۹) اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِنَا يَوْمًاعَبُوْسَ قَمْطَرِيْرًا. (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا. (۱۱) وَجَزا هُمْ بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا. (۱۲).

مُّتَّكِئِيْنَ فِيْهَا عَلَى الاَرَآئِكِ لَايَرَوْنَ فِيْهَا شَمُسًا وَّزَمْهَرِيْرًا. (۱۳) وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِلَتْ قُطُوْفُهَا تَذْلِيْلًا. (۱۴) وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بَانِيَةٍ مِن فِضَّةٍ وَّاَكوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيْرَا. (۱۵) قَوَارِيْرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوْهَا تَقْدِيْرًا. (۱۶) وَيُسْقَوْنَ فِيْهَا كَأسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجْبِيْلًا. (۱۷) عَيْنًا فِيْهَا تُسَمى سَلْسَبِيْلًا. (۱۸).

وَيَطُوْفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخُلَّدُوْنَ اِذَا رَاَيتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْ لُؤً مَّنْشُوْرًا. (۱۹) وَاِذَا رَاَيْتَ ثَمَ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا كَبِيْرًا. (۲۰) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَاِسْتُبْرَقٌ وَّحُلُّوْا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا. (۲۱) اِنَّ هاذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا. (الانسان: ۱ـ ۲۲).

ترجمه: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خود ذکر نبود؟ (۱) ما انسان را از نطفه ی آمیخته ومختلطی [ازمواد وعناصر] آفریدیم و او را از حاتی به حالتی وشکلی به شکلی [از نطفه به علقه، ازعلقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفل کامل] در آوردیم، پس او را شنوا وبینا قرار دادیم. (۲) ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا نا سپاس. (۳) ما برای کافران زنجیرها وبندها وآتش فروزان آماده کرده ایم. (۴)...

همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد وسپید ومعطر] است. (۵) آن جام از چشمه ای است که همواره بندگان خدا از آن می نوشند وآن را به دلخواه شان هرگونه که بخواهند جاری می نمایند. (۶) همانا که [همواره نذرشان را وفا می کنند، واز روزی که آسیب وگزنش گسترده است می ترسند. (۷) وغذا را درعین دوست داشتنش، به مسکین ویتیم واسیر انفاق می کنند. (۸) [ومی گویند:] ما شما را فقط برای خوشنودی خدا طعام می کنیم وانتظار هیچ پاداش وسپاسی را از شما نداریم. (۹).

ما از پروردگار مان در روزی که روزعبوس وبسیارهولناکی است می ترسیم. (۱۰) پس خدا نگه دار آنان از آسیب وگزند آن روز است وشادابی وشادمانی به آنان عطا می کند. (۱۱) وآنان را برای این که [در برابر تکلیف دینی وحوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند، بهشتی [عنبر سرشت] ولباسی ابریشمی پاداش می دهد. (۱۲) در آنجا برتخت ها تکیه می زنند، در حالی که آفتابی [که از گرمایش نا راحت شومند] وسرمایی [که از سختی اش به زحمت افتند] نمی بینند. (۱۳) وسایه های درختان به آنان نزدیک ومیوه هایش به آسانی در دسترس است. (۱۴).

وظرف های از نقره فام، وقدح هایی بلورین [که پر ازغذا ونوشیدنی است] پیرامون آنان می گردانند. (۱۵) جام هایی از نقر که آن ها را به اندازه مناسب اندازه گیری کرده اند. (۱۶) در آن جامی که نوشیدنی اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می نوشانند. (۱۷) از چشمه ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده شود. (۱۸) وپیرامون شان نوجوانانی جاودانی [برای پذیرایی از آنان] می گردند، که چون آنان را ببینی پنداری مرواریدی پراکنده اند. (۱۹) وچون آنجا را ببینی، نعمتی فراوان وکشوری بزرگ بینی. (۲۰) بر اندام شان جامه یی از حریر نازک وسبز رنگ ودیبای ستبر است وبا دست بندهای از نقره آراسته شده اند، وپروردگارشان باده ی طهور به آنان می نوشاند. (۲۱) [به آنان گوید:] یقینًا این [نعمتها] پاداش شماست وتلاشتان مقبول افتاده است. (انسان: ۱ـ ۲۲).

تفسیر: آری بر انسان وقتی گذشته است که هیچ نام ونشان او موجود نبود سپس چندین دورهائی را طی کرده است در شکل نطفه در آمد، چون شرافت وکرامت موجوده‌ء او با گذشته اش مقابله شود حالت پیشینه‌ء او قابل این نیست که فکری از آن به میان آید؛ از آب آمیخته‌ء مرد وزن پیدا فرمود.

تنبیه: (امشاج) به معنی مخلوط است، نطفه حلاصه‌ء آن غذا هائیست از چیزهای مختلف مرکب می شود، بنا بر آن با آنکه از آب زن قطع نظر شود آن را می توان (امشاج) نامید.

از نطفه خون بسته واز آن مضغه (یعنی پارچه‌ء گوشت) ساخت، همین طور بعد از تطورات وانقلابات گوناگون انسان را به این درجه رسانید که اکنون او به گوش می شنود وبه چشم می بیند واز این قوتها چنان کار می گرد که هیچ حیوان دیگر به آن قدرت ندارد، گویا مخلوقاتِ دیگر در مقابل او کر وکورهستند.

تنبیه: اکثر مفسرین «... **نَّبْتَلِيْهِ**... أنسان:۲»، را معنی امتحان وآزمائش گرفته اند، یعنی آفرینش انسان بر این غرض بنا داشت که او را مکلف احکام ومخاطب امر ونهی گردانیده از او امتحان گرفته شود ودیده شود که تا کجا در تعمیل احکام مالک وفاداری نشان میدهد بنا بر آن قوتهای شنیدن، دیدن وفهمیدن که مدار تکلیف شرعی شمرده می شود به او داده شد.

یعنی اولًا به اعتبار اصل فطرت وعقل وفهم خلقی ثانیًا از دلائل عقلیه ونقلیه راه نیکی را به او فهمانید که مقتضای آن این بود که همه انسانها به یک راه روان می شدند لیکن ازعوامل گرد ونواح وعوارض خارجی متأثرشده همگان بر یک راه نماندند، بعضی ها خداوند جل جلاله را قبول کردند وحق او را شناختند وبعضی بر ناسپاسی کمر خود را چست بستند، در آتی سر انجام هر دو طائفه مذکور است؛ برای مردمانیکه آنها بزنجیر های رسم ورواج اوهام وطنون مشک بسته بودند وغلهای حکومت واقتدارغیر الله را از گردن های خود کشیده نتوانستند بلکه برعلیه حق وحاملین حق با فروختن آتش دشمنی وجنگ عمر های خود را گذشتاندند گاهی غفلتًا هم نعمتهای خداوند را...

یاد نکرده خیال فرمانبرداری صادقانهء او را بدل خود راه دادند، الله تعالی در آخرت طوق وسلاسل دوزخ وآتش شعله زن را برای ایشان آماده ساخته است.

جام شراب را خواهند نوشید که در آن مقدار قلیل از کافور آمیخته می شود این کافور از دنیا نسبت بلکه یک چشمهء خاص جنت است که خصوصًا به بندگان مقرب ومخصوص خداوند (ج) میسر می شود، شاید از آن سبب که سرد، خوشبو، مفرح وسفید رنگ است آنرا (کافور) می گویند؛ آن چشمه به اختیار آن بندگان است به هر طرفیکه اشاره کنند به همان طرف جریان می کند، بعضی می گویند که اصل منبع آن در قصر حضور پر نور محمد رسول الله (ص) باشد از آن جویها منشعب گردیده به قصرهای جمیع انبیاء ومؤمنین رسانیده می شود، والله تعالی اعلم، بعد از آن خصائل ابرار را بیان فرموده است؛ آنچه برعهده گرفته اند آن را پوره می کنند، ظاهر است مردمیکه تعهدات خود شان را پوره می نمایند سخنان لازم کرده شدهء ایزد متعال را چگونه ترک داده می توانند؛ یعنی سختی ومشقت آن روز درجه به درجه همه را فرا خواهد گرفت وهیچکس بالکلیه از آن محفوظ نمی ماند، الّا ماشاء الله؛ یعنی بجوش محبت خداوند طعام خود را با وجود خواهش واحتیاج به کمال شوق وخلوص به مساکین، یتیمان ومحبوسین میخورانند.

تنبیه: محبوس عام است خواه مسلم باشد خواه کافر، در حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بارهء اسیران (بدر) حکم داد که هر مسلمان با اسیر محبوس خود سلوک نیک کند چنانچه صحابه رضی الله تعالی عنهم در تعمیل این حکم طعام بهتر خود را به اسیران میداند حال آنکه اسرای مذکور مسلمان نبودند البته حق برادر مسلمان بیشتر از آن است واگر در لفظ (اسیر) اندکی توسعه داده شود در آن صورت این آیت غلامها ومدیونها را هم در بر می گیرد که ایشان نیز یک نوع محبوس اند.

این سخنان را طعام خورانندگان به زبان حال می گویند ودر وقت مصلحت بزبان قال هم گفته می توانند؛ چرا نخورانیم وبعد از خورانیدن چرا...

امید وار معاوضه ویا شکریه باشیم در حالیکه خوف پروردگار واندیشهء آن روز بما لاحق است که نهایت سخت، ترش، آشفته واز فرط غضب چین به جبین می باشد، با اینکه به اخلاص وصفا میخورانیم ومینوشانیم باز هم میترسیم که آیا عمل ما مقبول شده یانی، مبادا در اخلاص وغیره نقصی مانده باشد وبر روی ما معکوس زده شود؛ از چیزیکه می ترسیدند الله ایشان را از آن محفوظ ومأمون نگهداشت وبه چهره های آنها تازگی وبه دلهای شان سرور عطاء فرمود؛ بسکه این مردم برتنگی ها وسختی ها این دنیا صبر کرده از معاصی باز آمدند وبر اِطاعت ثابت قدم بودند لهذا الله تعالی برای عیش وعشرت به ایشان باغهای بهشت ولباسهای فاخره مرحمت فرمود.

مانند پادشاهان؛ هوای باغهای بهشت منتها درجه معتدل می باشد نه زحمت گرمی ونه سردی دیده می شود؛ شاخهای درختان باغچه وگل وغیره بالای سر ایشان خمیده می شود وخوشهای میوه بطور آویزان وچنان به تصرف واختیار ایشان گذاشته می شود که بهشتی ایستاده، نشسته ودراز کشیده بی تکلیف آن را چیده می تواند؛ صُراحی ها از نقره ساخته شده که خیلی سفید بی عیب وفرحت بخش می باشد مگر از حیث صافی بشفافی و درخشان بودن مانند شیشه معلوم می شود طوریکه محتویاتش از بیرون علانیه بنظر میرسد؛ این جام ها به هر مقداریکه بهشتیان خواهش آشامیدن کنند به همان اندازه پر می باشد که نه کم باشد ونه باقی بماند ویا مطابق همان اندازهء که بهشتیان در دل خود بگذ رانند بدون کمی ویا زیادتی آورده می شود؛ یک جام شراب آن بود که آمیزش آن کافور است دیگری آنست که با زنجبیل مخلوط باشد، مگر این را زنجبیل دنیا تصور نکنید آن چشمه ایست در جنت که آن را سلسبیل گویند، چون زنجبیل تاثیر گرم داشته محرک حرارت غریزیه می باشد، مردم عرب آن را بسیار خوش داشتند، به هر حال به کدام مناسبت خصوصی آن چشمه را چشمهء زنجبیل می گویند در پیاله ابرار مقدار کمی از آن مخلوط کرده می شود، در حقیقت آن چشمه برای مقربینی که دارای رتبهء بلند تر می باشند آماده کرده شده است، والله سبحانه وتعالی اعلم.

سلسبیل در لغت به معنی (آب صاف روان) می باشد، چنانچه در (موضح) نیز بر آن اشاره شده است؛ یعنی همیشه نوجوان می باشند ویا اینکه از نزد...

جنتیان گاهی ستانیده نمی شوند؛ با حسن وجمال بیمثال خود هر سو حرکت نموده چنان خوشنما وخوش منظر معلوم می شوند که گوئی مروارید درخشان وقشنگ بر فرش پاشیده شده است؛ صفت بهشت را چنانکه لازم است نمی توان نمود، اگر کسی آن را تماشا کند بر او منکشف گردد که چه نعمت عظیم الشان وچه سلطنت بزرگ است که بر کوچکترین مردمان بهشتی نصیب می شود، **«رزقنا الله منهما بمنه وفضله»** یعنی، نصیب گرداند خداوند به فضل وکرم خود (آن نعمتها را) برما.

یعنی در بدن اهل بهشت لباس های ابریشمی نازک و ستبر می باشد؛ در این سوره از ظروف وزیورات نقره ئی ذکر شده در موضع دیگر چیزی های طلائی بیان شده است پس امکان دارد که هم این باشد وهم آن، به کسی این داده شود وبکسی آن ویا گاهی این وگاهی آن عطا شود؛ بعد از رسیدن به این نعمتها جامی از شراب طهور از جانب محبوب حقیقی به ایشان ارزانی می شود که از کثافت وکدورت وسرگردانی وبد بوئی منزه است، از آشامیدن آن دلها پاک ومعده ها مصفی می گردد پس از نوشیدن چنان عرق از بدن جاری می شود که خوشبوئی آن مانند مشک اطراف را معطر خواهد کرد؛ برای مزید اعزاز واکرام وشگفتن وخوش ساختن دلها گفته خواهد شد که این است پاداش اعمال شما، کوشش شما مقبول ومشکور گردید وزحمات تان بار داد از شندین این سخن در خوشی واطمینان جنتیان می افزاید. (تفسیرکابلی:ج ۳، ص۶۵۰- ۶۵۶).

تبصره:

انسان در قرآن ـ هرچندی که علاوه از انسان تمام اشیاء وموجودات دیگر خرد وبزرگ از جنیات گرفته ـ جانوران ـ مگس، مورچه، عنکبوت وغیره پایانتر از این ها اسامی آنان در قرآن تذکر یافته وقرآن یک کتاب جامع ومعانی وعلمی است که از تمام اشیاء وموجودات دنیا وآخرت بحث وذکرش در قرآن آمده است...

جایکه خداوند متعال میفرماید:

... وَنَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِ شَيءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَا لِلْمُسْلِمِيْنَ. (النحل: ٨٩).

ترجمه: واین کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگرهر چیزی وهدایت ورحمت ومژده ای برای تسلیم شدگان (به فرمان های خداوند) است. (نحل:٨٩).

ولی از قصص ـ حکایات ـ داستان، بشارت، بیم، وَعد وَعید کارهای خوب وبد وسرگذشت واقعات و... از انسانها در قرآن ز یاتر ذکر شده است شاید به این خاطر باشد که قرآن هم برای همین انسان نازل شده و از ابعاد زندگی همین انسان زیاد بحث وتفسیر کرده است.

انسانیکه قصه داستان و واقعاتِ زندگی اش را قرآن به تصویر کشیده است که انسان اشرف مخلوقات وموجودی اجتماعیست که می تواند برای پیشبرد زندگی خویش ازعقل منطق خدا دادش کار گرفته از خود درک احساس، حرکت، عشق، انگیزه، خلاقیت، ابتکار، کاشف واختراع اشیاء را برای تسهیل روند زندگی خویشتن وهمنوعان خود داشته باشد، تا انسانها بتوانند در این کرهء خاکی وهم از روی بحر استفاده نموده زندگی خود وهم زندگی همنوعان خود را رقم زنند، چنانچه که خداوند مهربان انسانها را شرافت کرامت وقادر به استفاده از بَر (زمین خشکه) وبحر (دریا) ساخته است تا بتوانند از زمین وفضای آن واز دریا ها استفادهء خوب وعظمی نمایند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِ والْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِبَاتِ وَفَضَلْنَاهُمْ عَلى كَثِيْرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا.[١](الإسرآء: ٧٠).

ترجمه: به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، وآنان را درخشکی ودریا [برمرکب هایی که در اختیار شان گذاشیتم] سوار کردیم، وبه آنان ازنعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، وآنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم. (اسرآء: ٧٠).

---

١) این آیت (٧٠) سورهء اسراء قبلًا در صفحه (٥٩) ذکرش گذشته است اینجا جهت بستگی موضوع بدان دوباره ذکر گردید.

وبایست که انسانها با این همه شرافت کرامت خداداد ونِعمات گوناگونِ (اوتعالی) دور ازهمه خشونت بد رفتاری، دشمنی وبد بینی، تعصب قطع نظر از بودن تفاوتها رنگ، پوست نژاد، عقیده دین آیین مذهب مشرب و... باهمنوعان خود منحیث انسان وموجودی اجتماعی بودنشان که همه ی انسانها بهرعقیده ونژاد وزبانی که هستند در اصل اولادی از یک پدر (حضرت آدم ع) واز یک مادر که (حضرت حوا رض) می باشند، زندگی می نمودند ودرد وغمِ همدیگر را منحیث انسان وموجودی اجتماعی بودنشان درد وغمِ خود میدانستند.

جایکه شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در مورد میگوید:

[1]بنی آدم اعضاء همدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهر اند

چه عضوی به درد آورد روزگار دیگر عضو ها را نماند بر قرار

پس انسان منحیث انسان بودنش که در واقع همه ی انسانها اعضای همدیگر اند باید همنوعان خود را درک کنند وحرمت وکرامت بشری ایشان را پاس داشته باشند ومنحیث انسان بودن حسِ بشر دوستانه، شفقت مهربانی ترحم دلسوزی نسبت به همدیگر داشته باشند وبه مشکل همنوع خود رسیدگی نموده و وظیفه انسان بودنشان را در مقابل هنموعان خود اداء نمایند اینست حقیقت انسان وانسان بودن.

ولی در اکثر موارد چنین نبوده است انسانها برعکس به اساس قدرت طلبی، برتری جوئی، خود خواهی، خود نمائی، خواهشات نفسانی، تعصب نژادی ـ عقیدتی مذهبی، زبانی، قومی، سمتی و... دیده شده که حتی انسان «گرگ انسانی دیگری شده است» از قتل کشتاری همدیگر، جنایت، ظلم ستم، بربریت، حق طلفی، بی عدالتی، خشونت، هتک حرمت بشری وغیره گرفته چه جنایاتی نابخودنی را انسانها در حق دیگر انسانها روا داشته وانجام داده اند که زبان از بیانش کوتاهی می کند.

---

۱) این شعر سعدی قبلًا در صفحه (۵۲) ذکر شده اینجا به اساس ربط موضوع دو باره آورده شده است.

ظلم بربریت قتل وکشتاریکه در طول تاریخ انسانها در حق همنوعان خود به اساس قدرتخواهی وبرتری جوئی وباورمندی دینی، مذهبی ومشربی انجام داده اند که شاید حیوانات غیر ناطق هم در حق حیوانات دیگرشان چنین ظلم وبی عدالتی وبی رحمی را انجام نداده باشند، جنایات ظلم وسِتَمی که دوری از کرامت وشرافت انسانی ودور از نام انسانی که انسان به حذف حرفِ (الف وسط ونون آخر) اَنس، که با هم خو گرفتن وهمه باهم در این کرهء خاکی یکجای در کناری هم وبه آرامش والف ومهربانی وبه همکاری یکدیگر وهمدیگر پذیری در کارهای دنیایی وشریک درد وغم ومشکلات همدیگر زیست وزندگی کردن را معنی میدهد بوده است، ودر طول تاریخ دیده وشنیده شده است که اکثر انسانها بر خلاف این حقیقت انسانی با همنوعان خود رفتار وعمل کرده اند، شاید چنین انسانهای بد سرشت وظالم وقاتل وبی رحم به حقیقت انسان بودن خویش درست پی نبرده اند ویا هم انسانِ واقعی نبوده اند.

بنا به گفتهء مولوی بلخی:

[۱]دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر　　کز دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست

ودر کل جنیات وانسانها برای شناخت خودی وشناخت وعبادت خالق آفریدگار کاینات وهمه مخلوقات آفریده شده اند که خود وخالق خود را بشاسند واو را عبادت وبه پاکی یاد نموده و ازهمه فرامینش اِطاعت وفرمانبرداری نمایند تا پیروز خوشبخت در دنیا ورستگار در آخرت گردند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّالِيَعْبُدُوْنِ. (الذَّارِيَات: ۵۶).

ترجمه: جن وانس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم. (ذاریات: ۵۶).

بدین اساس قرآن انسان را به معرفی می گرد که بعد از خلقتش در روز نخست به اساس این آیت «...**اَلَسْتُ بِرَ بِكُمْ**... الاعراف: ۱۷۲»، وزمانی بالای انسان گذشته است که اصلاً نمیداند که چه زمانی را سپری کرده است او اول یک نطفه ی بیشی نبوده که از پشت پدر به رَحِم مادر ریزانده شده است وبعد در مدت (۹) ماه و (۹) روز مدت حمل در شکم مادر همه اعضای آن به قدرت خداوند قادر وتوانا تکمیل وبه شکل انسانی در آمده و وضع حمل شده است وبعد از آمدنش در دنیا تا مدت شیر خوارگی هم موجودی ضعیف وناتوانی بوده است که اصلاً قادر به انجام هیچکاری نبوده است.

---

۱) این فقره از غزل مولانا جلال الدین محمد بلخی ذکرش قبلًا در صفحهء (۵۲) گذشته است اینجا جهت تناسب موضوع دوباره تحریر گردید.

وبعدًا آهسته آهسته به رشد تکامل بلوغت وجوانی رسیده است، پس می باید که انسان خود بفکر خلقت اولی اش بی افتد ودر این مورد خوب غور نماید که من اول چه بودم آخر چه شدم، بخاطری چه کاری آفریده شده ام وبعد چه می شوم؟ این سولات را می باید که هر انسان صاحب عقل وخِرد با خود ودر ذهن خود برای همیشه داشته باشد.

جایکه حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس نظامی گنجوی در مورد میگوید:

روزها فکر من این استُ همه شب سخنم   کـــه چرا غافل ز احــوالِ دلِ خویشتنم

از کجا آمـــــده ام آمدنم بهری چه بود   بـــــــه کجا میروم آخـــر ننمایم وطنم

مـــــــرغِ باغِ ملکوتمُ نهیم ازعالم خاک   این دوسه روزی قفس ساخته اند دربدنم

من به خــود نه آمده کـــه بخود باز روم

آنکه آورده مـــرا باز بـــرد در وطنم

ودر کـل اگـر انسـانها ایـن سـوالات را همیشــه در ذهنشـان داشـته باشـند وگـاه گـاه پاسـخ این سه سوال را از خودشان بخواهند که...

۱ـ از کجا آمده ایم؟

۲ـ برای چه کاری آمده ایم؟

و۳ـ آخر به کجا میرویم؟

در این وقت است که انسانها به حقیقت خلقت انسانی بودن خود وبه اداء مسؤولیت خود که انسان منحیث انسان بودش ومنحیث اشرف مخلوقات بودنش در برابر حق خالق خود ودر مقابل حق همنوعانش چه مسؤولیتی را دارا می باشد، وبعد از طی این همه مراحل آخر باز بکجا رفتنی وسفری دارد بعد پاسخ این همه سولاتش را خودش بدست میاورد.

تذکـــــر نام انسان است در قـــرآن   بیان دراین کتاب است جمله گَیهان

نمانــــــده هیچ ایشاء را و مـــجهول   زتحتی بَحر و مافوقِ کَهکشان - (حمیدی)

۱ـ سورهء انسان وذکر این که خداوند انسان را از قطره منی درهم آمیخته آفرید؛ پاداش نیکوکاران وبیان اعمالشان در دنیا؛ نیکوکاران در بهشت از نعمت های فراوانی استفاده می برند ونوجوانان که چون مروارید پراکنده شده اند در اطرافشان می گردند. (تفسیرکابلی:۳، ص ۶۵۰ـ ۶۵۵).

عقیده:

اِنَّ الدِیْنَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلاَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِیْنَ أُوْتُوْا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَ هُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بَئَايَاتِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ. (آل عمران:١٩).

ترجمه: مسلمًا دین [واقعی که همه ی پیامبران مبلغ آن بودند] نزد خدا اسلام است، واهل کتاب [در باره ی آن] اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را [نسبت به حقانیت آن] آگاهی آمد، این اختلاف بخاطر حسد وتجاوز میان خودشان بود؛ وهر کس به آیات خدا کافر شود [بدانند که] خدا حسابرسی سریع است. (آل عمران: ١٩).

تفسیر: معنی اصلی اسلام سپردن است، مذهب اسلام را نیز از آن جهت اسلام خوانند که مسلمان خویشتن را به خدای واحد یگانه می سپارد وبه حضوری وی تعالی در تسلیم احکامش اقرار می نماید گویا انقیاد وتسلیم را اسلام نامند ومسلمانی نامی دیگری فرمان بریست، انبیاء از اول تا آخرهریک مذهب اسلام را تبلیغ کرده اند، ودر هرعصری به مقتضای همان عصر احکام الهی را به قوم خود ابلاغ نموده اند، وآنان را به امتثال فرمان خدای واحد وعبادت وی دعوت نموده اند، در میان سلسله پیامبران حضرت خاتم الانبیاء محمد (ص) سرتا سر جهان را به صورت جامعتر وکاملت تر وبطورعالمگیر وغیر قابل تنسیخ هدایت نمود، هدایات وی به زیادت چیزی درنگ مخصوصی به نام اسلام نامیده وملقب شده، به هرحال در این آیه به نصرانیان نجران خصوصًا وبه تمام ملل واقوام عمومًا اعلان گردید که دین ومذهب تنها نام یک شئ واحد می باشد وآن این است که بنده از دل خویشتن را به خدا سپارد واحکام او را به هر وقتیکه فرود آید بدون چون وچرا اِطاعت کند، پس کسانیکه خدای یکتا را به فرزند ونواسه منسوب می سازند تصویر مسیح ومریم وصلیب چوبین را می پرستند، گوشت خنزیر میخورند...

گاهی انسان نا توان را خدا وگاه خدای عظیم الشان را انسان می خوانند، یا کشتن انبیاء وقتل اولیاء را امری عادی می پندارند، برای زوال دین حق می کوشند پیامبری را که شان وعظمت او از موسی وعیسی فراتر است آنها به وجود وی بشارت داده اند خویشتن را به تغافل افگنده تکذیب می کنند در کلام واحکامی که وی (صلی الله وسلم) با خود آورده به تمسخر نگاه می کنند یا آن بیخر دانی که به سنگ ودرخت، ستاره وماه وخورشید سجده می کنند، هوای نفس را معیار حلال وحرام قرار میدهند، در میان این مردم کِه شایستهء آنست خویشتن را مسلم وپیرو ملت ابراهیم پندارد (العیاذ بالله).

وفی روایة محمد ابن اسحاق: فقال رسول صلی الله علیه وسلم: (اسلموا! فقالوا قد اسلمنا، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: کذبتم، کیف یصح اسلامکم وانتم تثبتون لله ولدًا وتعبدون الصلیب وتأکلون الخنزیر).

ترجمه: در یک روایت از ابن اسحاق آمده است: که فرمود رسول الله صلی الله وعلیه وسلم: اسلام بیاورید! گفتند ما اسلام آورده ایم، فرمود رسول الله (ص) شما دروغ می گوید چگونه درست است اسلام شما درحالیکه ثابت می کنید برای خدا فرزند را وعبادت می کنید صلیب را ومی خوردید گوشت خوگ را. (تفسیرکبیر).

اسلام چیزی آشکار وروشن است، دلایلی که از آن ثابت شده می تواند که موسی وعیسی پیامبر اند وتورات وانجیل کتاب آسمانی است نسبت به آنها دلایلی زنده تر وبهتر موجود است که ثابت می نماید حضرت محمد (ص) پیامبر خدا وقرآن کتاب الهی می باشد بلکه خود آن کتب به حقانیت گواهی میدهند، توحید خالص ذاتًا مضمون واضح وآشکار است وبرخلاف آن نظریهء پدر ومادر چیستانی شیبه است که هیچ اصل علمی آن را تائید نمی کند پس آن کسان از اهل کتاب که با اسلام مخالفت می ورزند...

وحقـایق واضـح آن را تکـذیب مـی کننـد واز احکـام الهـی سـر بـاز میزننـد در بـارهء آنهـا جز اینکـه گـوئیم از حـرص حسـد، ضـد، عنـاد، محبـت مـال وجـاه چنین می کنند دیگر چه توان گفت.

درفوايد آيـه «**اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلاَ اَوْلاَدُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیئًا وَأُوْلَآئِکَ هُمْ وَقُوْدُ النَّـارِ.**» یعنـی، یقینًـا اموال وفرزنـدان کـافران هرگـز چیـزی از [عـذاب] خدا را از آنـان بـر طـرف نمـی کنـد؛ وایناننـد کـه آتشـگیره آتش انـد. (آل عمران: ١٠).

اقرار ابو حارثه بن علقمه رئیس وفد نجران نقل شده، این ها عادت قدیم آنانست، تــاریخ ثابــت مــی کنــد کــه اخــتلاف یهــود ونصــاری یــا فرقــه هــای کــه در سـایر مـذاهب حـادث شـده وایـن اخـتلاف بـه جنگهـای خـونین منتهـی گـردیده عمومًـا مبنـی بـر جهـل ونادانسـتگی نبـوده اکثـر از حـب جـاه ومحبـت سـیم وزر به وقوع پیوسته است. (تفسیرکابلی: ج١، ص١٩۴ـ ١٩٥).

هُوَالَّــذِی اَرْسَــلَ رَسُــوْلَهُ بَالْهُــدٰی وَدِیْــنِ الْحَــقِ لِیُظْهِــرَهُ عَلَــی الــدِیْنِ کُلِــهِ وَلُوْکَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ. (التوبة: ٣٣).

ترجمه: اوست که پیامبر (ص) را باهدایت ودین حق فرستاد، تـا آن را برهمـه ی ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان رضایت نداشته باشند. (توبه: ٣٣).

تفسیر: غلبـهء اسـلام بـر جمیـع ادیـات بـه اعتبـارعقل وحجـت بحمدالله درهـرعصـر آشـکار وقـایم بـوده اسـت امـا بـه اعتبـار حکـم وسـلطه در وقتـی حاصـل بـود کـه مسلمانان چنانکه می شایست پایبند اصـول اسـلام بودنـد واقـدام شـان در راه ایمـان وتقـوٰی وجهـاد فـی سـبیل الله محکـم واسـتواربود، ودر آینـده نیـز ایـن مـآل بسـته بـه این شـرط اسـت وغلبـهء دیـن حـق طوریکـه ادیـان باطـل را همگـان مغلـوب...

سازد واز صفحهء هستی معدوم نماید بعد از نزول مسیح نزدیک قیامت حتمًا شدنی است. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۷۲۰).

مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدَ اِيْمَانِهِ اِلاَمَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْاِيْمَانِ... (النحل: ۱۰۶).

ترجمه: هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به غذاب خدا گرفتار آید]؛ مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است... (نحل: ۱۰۶).

تفسیر: یکی مجرمی است که با وجود شنیدن صدها دلایل وآیات هم ایمان نمی آورد وبالاتر از آن مجرمی است که بعد از یقین وقبول از شبهات و وساوس شیطانی متأثر شده از دل منکر شود مانند عبدالله بن ابی سرح که بعد از ایمان آوردن مرتد گردید (العیاذبالله) مجازات این مردم را در آینده می فرماید اما در بین «... **اِلاَمَنْ اُكْرِهَ...** النحل: ۱۰۶» حالات ضروریه را استثناء فرموده یعنی اگر مسلمانی به صدق وخلوص کامل ایمان دارد ویک لمحه هم روشنی ایمانی وطمانیت قلبی از او جدا نمی شود در این صورت اگر محض در یک حالت مخصوص در اثر فشار واکراه مجبور گردد که برای نجات خود از خوف لسانًا انکار کند یعنی کدام لفظ خلاف اسلام از او صادر شود مجاز است بشرطیکه در آن وقت هم راجی به صحت عقیده در قلب ترددی نداشته باشد واز آنچه به زبانش رفته سخت کراهیت ونفرت داشته باشد البته چنین شخص مرتد نیست بلکه مسلمان دانسته می شود اما مقام بلندتر آنست که مرگ را قبول کند وچنان کلمه را نیز اظهار ننماید چنانچه واقعات حضرت بلال وحضرت سمیه ویاسر وحضرت حبیب بن زید انصاری وحضرت عبدالله بن خذافه وغیره رضی الله تعالی عنهم اجمعین که در تواریخ موجود است، ازنقطهء نظر اختصار نمی توان آنها را در اینجا...

درج نمود کسانیکه میل دارند در تفسیر ابن کثیر مطالعه نمایند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۳۰۰).

وَمِنْ أَيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَابَثَّ فِيْهِمَا مِنْ دَآبَّةٍ وَهُوَعَلَى جَمْعِهِمْ اِذَايَشَآءُ قَدِيْرٌ. (شوریٰ: ۲۹).

ترجمه: از نشانه های [ربوبیت وقدرت] او آفرینش آسمانها وزمین است و[نیز] آنچه از جنبنده میان آن دو بخش است، و او هرگاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست. (شوریٰ:۲۹).

تفسیر: چنانکه رسانیدن رزق وفراهم آوردن وسائل آن (چون بارندگی وغیره) در قبضهء اوست اسباب سماویه و ارضیه مؤثر آن اسباب است آثار ونتائج آن هم فقط مخلوق اوست، از مضمون این آیت بر می آید که در آسمانها هم مثل زمین از نوع مخلوقات جاندار یافت می شود، ذاتیکه مخلوقات را پراگنده کرده جمع هم کرده می تواند واین کار به روز قیامت به عمل می آید. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۳۰۶).

وَمِنْ ءَايَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَهَارُ وَالشَمْسُ وَالْقَمَرُلاَتَسْجُدُوْا لِلشَمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوْا لِلهِ الَذِىْ خَلَقَهُنْ اِنْ كُنْتُمْ اِيَاهُ تَعْبُدُوْنَ[۱]. (فصلت: ۳۷).

ترجمه: واز نشانه های [ربوبیت وقدرت] او شب و روز وخورشید وماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید ونه برای ماه برای خدایی که آنها را آفرید سجده کنید، اگر فقط خواهان پرستش او هستید. (فصلت: ۳۷).

تفسیر: با دعوت الی الله چند دلیل سماویه وارضیه را بیان میفرماید که داعی الی الله را برای تفهیم عظمت و وحدانیت الله تعالی وبعث بعد الموت وغیره مسایل مهمه کمکی به آن حاصل شود، در ضمن آن بدینطرف هم اشاره شد که...

---

۱) در این آیت (۳۷) سورهء فصلت سجده تلاوت موجود است، خواننده اش را واجب آید که سجده تلاوت نماید.

اگر از یکطرف بندگان مخصوص خدای تعالی به قول وعمل خویش مردم را بسوی خدا (ج) دعوت میدهند از جانب دیگر نظم ونَسق عظیم الشان مهتاب وآفتاب وزمین وآسمان متفکرین ومحققین را بسوی همان خدای واحد دعوت میدهد.

وفی کلی شئ له آیة　　تدل علی انه واحد

«در تمام این اشیاء یعنی خلقت آسمانها زمین ماه خورشید ستارگان ودیگر مخلوقات دال بر یکتایی خداوند واحد لاشریک می کند».

جایکه سعدی در مورد میگوید:

برگ درختان سبز درنظر هوشیار　　هروقش دفتریست معرفت کردگار

نباید انسان در این علامات تکوینی تفکر وکاوش نموده خود را محصور سازد چنانچه بسیار قومها همین طورکرده اند بلکه لازم است بحضور آن مالک وصاحب اقتدار لامحدود سر نیاز خم کند که این جمیع نشانی ها از اوست وزیبایی آنها آفریدهء قدرت اوست، وممکن است بر این مطلب هم تنبیه باشد مثلیکه شب وروز وعلامات این هردو یعنی آفتاب وماه مقابل یکدیگرند والله تعالی آنها را تغیر وتبدیل میدهد این قدرت را هم دارد که به طفیل روشنی دعوة الی الله ودر اثرعلو همت وخوش اخلاقی داعی ماهیت مخاطبین را منقلب گرداند وفضای تاریک را به محیط روشن ودرخشان تبدیل نماید؛ پرستندگان خورشید وماه می گفتند که مدعای ما از پرستش این چیزی ها پرستش خداست، مگر خدای تعالی خاطرنشان فرمود که این چیزها لائق پرستش نیست، مستحق عبادت فقط خدای یگانه است، غیرالله را عبادت کردن عیناً در برابر خداوند واحد بغاوت است. (تفسیر کابلی: ج۳، ص۲۸۴).

اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلاَفِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِ فِی الْبَحْرِ بِمَايَنْفَعُ النَّاسَ وَمَآ اَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّآءٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرَضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِ دَابَةٍ وَّتَصْرِيْفِ الرِيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ لَأَيَاتٍ لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ. (البَقَرَة:۱۶۴).

ترجمه: بی تردید در آفرینش آسمانها و زمین و رفت وآمد شب و روز وکشتی هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر وکالا] به سود مردم روانند وبارانی که خدا از آسمان نازل کرده وبه وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هرنوع جنبنده ای پخش کرده وگرداندن بادها وابر مسخر میان آسمان وزمین، نشانه هایی است [از توحید، ربوبیت وقدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند. (بقره: ۱۶۴).

تفسیر: در آفرینش آسمان بی ستون با این همه رفعت وفراخی، خلقت زمین با این همه پهناوری واستواری وگستردن آن بروی آب، اختلاف شب و روز در کوتاهی درازی، کشتی ها که برای سود مردم در دریا حرکت می کند، فرود آمدن باران از آسمان که زمین را سبز می سازد وبه سلسلهء آن سلسلهء تَوالد وتناسل در همه حیوانات پدید می آید، وزیدن بادها از جهت مختلف، پدید آوردن ابرها میانهء زمین وآسمان الحاصل در تمام این چیزی ها آیات وحدت وتوانائی وحکمت ومهربانی وی پدیدار است، واین آیات عظیم را جز خداوندان فکر واصحاب دانش در نیابند، در«... **لَّااِلاَهَ اِلَّاهُوَ...**» ... یعنی، جز او خدایی نیست... (بَقرة: ۱۶۳)...

ثبوت توحید ذات ودر«... **الرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيْمُ.**»... یعنی، رحمتش بی اندازه است ومهربانی اش همیشگی. (بَقرة: ۱۶۳)...

ثبوت توحید صفات ودر«**اِن فِی خَلْقِ السَّمَاواتِ وَالْاَرْضِ...**» یعنی، بی تردید درآفرینش آسمانها و زمین و... نشانه هایی است [ازتوحید، ربوبیت وقدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند. (بقره: ۱۶۴).

ثبوت توحید افعال اوتعالی است که شبهات مشرکان را تردید می نماید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۰۲).

قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ. (۱) اللهُ الصَّمَدُ. (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ. (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَّهُ كُفُوًا اَحَدٌ. (الإخلاص: ۱ـ ۴).

ترجمه: بگو: او خدای یکتاست. (۱) خدای بی نیاز [که همه موجودات هستی برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش حاجت بخواهند.] (۲) نزاده، وزاییده نشده است. (۳) وهیچ کس [در ذات وصفات] همانند وهمتای او نمی باشد. (إخلاص: ۱ـ۴).

تفسیر: یعنی کسانیکه می پرسند الله چه سان است به آنها بگونه که وی یگانه ایست که در ذات منزهء او هیچ نوع تعدد وتکثر وشرکت گنجایش ندارد وکسی با حضرت وی مقابل وشیبه نیست این آیت برای تردید عقاید مجوس وهنود است زیرا مجوس به دو آفریدگار معتقد است یکی آفریدگار خیر (یزدان) دوم آفریدگارشر (اهریمن) وهنود سه صد وسی ملیون معبود را به خدائی سهیم میدارند؛ تفسیر (صمد) چند نوع شده طبرانی همه را نقل کرده می گوید:

کل هذه صحیحة وهی صفات ربنا عزوجل الذی یعمد الیه فی الحوائج وهوالذی قد انتهی سؤدده وهوالصمد الذی لاجوف له ولا یاکل ولایشرب وهوالباقی بعد خلقه...

ترجمه: یعنی تمام این معانی صحیح است، واینها همه صفات پروردگار است وی ذاتی است که در همه احتیاجات به وی رجوع می شود یعنی همه را به او نیاز است و او را به کسی نیاز نیست همه صفات وکمالات بزرگی وعلو در او موجود است وی ذاتی است که از گرسنگی وتشنگی منزه است وی ذاتی است که بعد از فنای خلق باقی وپایدار است. (ابن کثیر)

ازصفت صمدیت خداوند عقاید آن جهلا رد می شود که غیر اوتعالی دیگری را مختار ومستقل میدانند وعقیده آریا که در بارهء ماده و روح دارند نیز تردید می گردد که اصول عقاید آنها بر آنست که الله تعالی در آفرینش عالم به روح وماده نیازمند است وآنها را در وجود خود به خداوند نیاز نیست، (العیاذ بالله).

یعنی نه کسی اولاد اوست ونه وی اولاد کسی است این بیان تردید کسانی است که عیسی علیه السلام ویا عزیرعلیه السلام را فرزندان خداوند وفرشتگان را دختران او تعالی می خوانند وحضرت مسیح یا یکی از افراد بشر را خدا می شناسند «**لَمْ یُوْلَدْ**» نیر این مسئله را تردید می کند یعنی شان خداوند این است که کسی او را نزاده است واین امر روشن است که حضرت مسیح علیه السلام از بطن زن پاک وعفیفی متولد شده پس چگونه میتوان خدا شود؟.

یعنی چون هیچ کس را با خداوند پیوندی همنوعی نیست پس اتهام زن وفرزند بحضرت او چه معنی دارد اینجا تردید اقوامیست که در یکی از صفات الهی مخلوقی را انباز میدانند حتی بعضی از مردمان بی ادب صفتی را از صفات اوتعالی درغیر او بلند تر ادعا می نمایند در کتب یهود نگاشته اند که خداوند در میدان پهلوانی با یعقوب علیه السلام کشتی می کرد ویعقوب خداوند را به پست میخواباند (العیاذ بالله)، «... **كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُوْلُوْنَ إِلَّا كَذِبًا**.» یعنی چه بزرگ سخنی است که [از روی افترا] از دهان شان بیرون می آید؛ آنان جز دروغ نمی گویند. (کهف: ۵). (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۶۷ـ ۷۶۸).

مَّالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِأَبَآئِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ إِنْ يَقُوْلُوْنَ إِلَّاكَذِبًا. (الکهف:۵).

ترجمه: برای آنان وپدرانشان برین [سخنی خرافی وبی پایه] هیچ دلیلی از دانش نیست [بلکه گفتار شان از روی نادانی است] چه بزرگ سخنی است که [از روی افترا] از دهان شان بیرون میاد؛ آنان جز دروغ نمی گویند. (کهف: ۵).

تفسیر: از هرنوع تحقیق واصول علمی بی بهره اند، آبا واجداد آنها نیز از آن آگاهی نداشتند واین امر خیلی ناگوار وزشت است که این مردم در تقلید پدران خویش کور کورانه چنین حرفهای ناپسندیده را بر زبان میاورند، گویا این مردم از مقام قدوسیت وسَبوحیت خداوند تعالی اطلاعی ندارند که در برابر ذات کبریائی او چنین گستاخی ها می کنند واز آن قطعًا نمی شرمند بجای آن که به جستجوی دلایل وبراهین افتند دنبال سخنهای دروغ ظاهرالبطلان می گردند وچون در ثبوت پندارشان از آنها دلایلی خواسته شود گویند که این یک راز مذهب است وعقل انسان آن را ادراک کرده نمی تواند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۶۸).

لَوْكَانَ فِيْهِمَآ اٰلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُوْنَ. (الانبیاء: ۲۲).

ترجمه: اگر در آسمان وزمین معبودانی جز خدا بود بی تردید هردو تباه می شد؛ پس منزه است خدای صاحب عرش از آنچه [او را به ناحق به آن] وصف می کنند. (انبیاء: ۲۲).

تفسیر: راجی ابطال تعدد (آلهه) قرآن معظم با دلیل واضح وبرهان مبتنی اقامهء حجت نموده و در این مورد می فرماید پس خوب ملتفت باشید! عبادت تذلل...

کامل وانتهائی را گویند وتذلل کامل فقط به حضور همان ذاتی به عمل می آید که در ذات وصفات خود از هر حیث کامل باشد، آن ذات مقدس را ما (الله) یا خداوند (ج) می گوئیم وذات خداوندی به صورت قطع وحتم باید از هر نوع عیب ونقصی مبرا بوده واز هیچ رهگذر قصور وفتور نداشته باشد نه عاجز باشد نه مغلوب ونه تحت فشار کسی قرار گیرد در کار او احدی مانع شده نتواند اکنون فرض کنید که اگر در آسمان وزمین دو خدا باشد البته هردو باید دارای یکسان ولیاقت بوده واز هم متفاوت نباشند در این وقت طبعًا تخلیق عالم وتدبیرعلویات وسفلیات حسب موافقت کلی هر دو به عمل می آید ویا گاه گاهی بین آنها اختلافی رو میدهد در صورت اتحاد دو احتمال متصور است یا یکی به تنهائی ازعهدهء این کار بر آمده نمی توانست پس هردو متحدًا به انتظام امور پرداختند از این وضعیت معلوم شد که احدی از این هردو قدرت کامل ندارند، ویا یکی تنها سر رشته عالم را بطوری کلی انجام داده می توانست طبعًا دیگری بیکار محض می بود، از این جهت باید به وحدانیت ذات الهی (ج) وقدرت کامله و وجود یگانهء او ایمان آورد وباید معتقد شد که بدون بندگی به ذات واحد او چارهء دیگری برای عباد نمی باشد، بَطالت و«بیکاره بودن»، برای خدا (ج) نقص است از این رهگذر این منطق بکلی غلط ومزخرف ثابت شد.

واگر مخالفت را در بین دو خدا فرض کنیم، لامحاله در صورت مقابله یکی مغلوب ومقهور گشته اراده وتجویز خود را ترک خواهد داد پس این وضعیت نفی خدائی او را نمود ویا اگر هردو از حیث قوت وطاقت متساوی باشند حتمًا برعلیه یکدیگر خواهند برخواست وهرکدام اراده وقدرت خود را محل تطبیق قرار خواهد داد در اثر این ریسمان کشی دو خدا اولاً از ابتداء هیچ چیزی قطعًا به وجود نخواهد آمد وثانیًا اگر در باب آن شی موجوده زور آزمائی شروع شد آن موجود در این کشمکش از بین میرود، از این بر می آید که اگر در آسمان وزمین دو خدا بودند وضعیت کائنات...

ونظـام آسـمان وزمـین از ابتـداء درهـم وبـرهم مـی شـد ورنـه لازم مـی آیـد کـه یـک خـدا بایـد بیکـار، نـاقص وعـاجز باشـد وایـن اخـتلاف مفـروض اسـت؛ در ملک ذاتیکه مالـک یگانـهء عرش (تخت شاهی) است گنجایش شرکت قطعًا متصور نیست چون دو پادشاه خود مختار با آنکه خود اختیاری آنها محض مجازی است در یک اقلیم نمی گنجد چسان ممکن است که دو خدای مختار کل وقادر مطلق در یک قلمرو شریک شوند؟. (تفسیر کابلی: ج۲، ص ۴۸۳).

وَاِلٰهُكُمْ اِلَاهٌ وَاحِدٌ لَّآاِلَاهَ اِلَّاهُوَالرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ. (البَقَرة: ۱۶۳).

ترجمـه: خـدای شـما خـدای یگانــه اسـت، جـز او خـدایی نیسـت، رحمـتش بی اندازه است ومهربانی اش همیشگی. (البَقرة: ۱۶۳).

تفسیر: معبود حقیقی شما همان ذات واحد یگانه است که قطعًا در آن مجال تعـدد نیسـت کسـی کـه از حکـم او سـر بـاز زد مـردود وهـلاک شـد اگـر جز حضـرت او معبـودی وجـود میداشـت، از او توقـع منفعت جایز بـود، این مسئله چون آقائی وفرماندهی، استاذی وپیری نیست که اگر بر یکجا موفقت نشود انسان به دیگر جا توسل می جوید، این معبودیت وخداوندیست، کسی را مجال آن نیست که جز ذات مقدس وی معبودی بدست آرد ویا بـه جزء بارگاه احدیت او از دیگری امید وار باشد چون آیهء «**وَاِلٰهُكُمْ اِلَاهٌ وَاحِدٌ...**» یعنـی، خدای شما خدای یگانه است... (بَقرة: ۱۶۳)...

فرود آمد کافران مکه در تعجب شدند که چگونه وبه چه دلیل تنها ذات واحدی بتوانـد خـدای جهانیـان شـود وکـار خانـهء تکوین را نظـام بخشـد، آیـهء کریمـهء «**اِنَّ فِىْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ...**» یعنـی، بـی تردیـد در آفـرینش آسـمانها وزمـین و... نشانه هایی است [از توحید، ربوبیت وقدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند. (بقره: ۱۶۴)...

نــازل شــد وخداونــد علامــات قــدرت خــویش را بــر جهانیــان بیــان فرمــود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۰۱).

اِنَّ السَّـــاعَةَ لَاَتِیَـــةٌ لَّارَیْـــبَ فِیْهَـــا وَلَّاکِـــنَّ أَکْثَرَالنَّـــاسِ لَایُؤْمِنُـــوْنَ. (۵۹) وَقَـالَ رَبُّکُـمُ ادْعُـونِی اَسـتَجِبْ لَکُـمْ إِنَّ الَّـذِیْنَ یَسْـتَکْبِرُوْنَ عَـنْ عِبَـادَتِی سَـیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِیْنَ. (غافر:۵۹ ـ ۶۰).

ترجمـه: یقینًـا قیامت آمدنی است، هیچ تردیدی در آن نیست، ولـی بیشتر مـردم [بـه سبب هـوا پرستی وغـرور] ایمـان نمـی آورنـد. (۵۹) پروردگـار تـان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان کـه ازعبادت من تکبر ورزنـد، بـه زودی خوار و رسوا به دوزخ در آیند. (غافر:۵۹ـ ۶۰).

تفسیر: وتنهـا مـرا بنـدگی کنیـد کـه مکافـات میـدهم وفقـط از مـن بخواهیـد کـه در خواست شما را رد نمی کنم؛ خواستن از رب خود شرط بندگی ونخواستن تکبـر وسرکشـی است واز این آیت معلوم شد که خداوند جل جلالـه بـه فریـاد بندگان میرسد، این سخن بدون شک وشبهه صحیح است مگر مطلب این نیست که هر دعای هر بندی را قبول کند یعنی آنچه میخواهد به او بدهد نه بلکه اجابت او چندین نوع است که در احادیث بیان شده، اِعطای چیزی موقوف بر مشیت او وتابع حکمت است کما قال فی موضع آخر «**بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُوْنَ فَیَکْشِفُ مَاتَدْعُوْنَ اِلَیْهِ اِنْ شَآءَ...**» یعنی، [قطعًا چنین نسیت] بلکه فقط خدا را مـی خوانید، و اوهـم بخواهد آسیبی که به سبب آن او را خوانده اید بر طرف می کند... (انعام: ۴۱).

بــه هرحــال کــار بنــده خواســتن اســت وخــود خواســتن یــک عبــادت بلکــه مغفزعبادت است. (تفسیرکابلی:ج۳، ص ۲۶۳).

قَـلْ اِنَّ اْلاَوَّلِـيْنَ وَالْاَخَـرِيْنَ. (۴۹) لَمَجْمُوْعُـوْنَ اِلَـى مِقَـاتِ يَـوْمٍ مَّعْلُـوْمٍ. (الواقعه:۴۹-۵۰).

ترجمـه: بگـو: بـی تردیـد همـه ی پیشـینیان وهمـه پسـینیان. (۴۹) کـه همـه را برای وعده گاه روزی معین جمع خواهند کرد. (واقعه: ۴۹ ـ ۵۰).

تفسیر: یعنـی روز قیامـت کـه وقـت آن در علـم الله تعـالی مقـرر ومعلـوم اسـت. (تفسیرکابلی:ج۳، ص ۴۸۲).

وَنُفِخَ فِىْ الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِنَ اِلَا جْداثِ اِلى رَبِهِمْ يَنْسِلُوْنَ. (يٰس:۵۱).

ترجمـه: ودر صـور دمیـده مـی شـود، ناگـاه همـه ی آنـان از قبرهـا بـه سـوی پروردگار شان می شتابند. (یاسین: ۵۱).

تفسیر: چـون بـار دوم صـور دمیـده شـود همـه زنـده گردیـده از قبرهـای خـود بـر خیزنـد وفرشـتگان آنهـا را بـه سـرعت تمـام بـه میـدان حشـر برنـد. (تفسیرکابلی:ج۳، ص ۱۵۶).

ثُمَّ اِنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُوْنَ. (المؤمنون: ۱۶).

ترجمه: آن گاه شما مسلمًا روز قیامت برانگیخته می شوید. (مؤمنون: ۱۶).

تفسیر: کسیکه اولین مرتبه پیدا کرده بود بار دیگر آفریده وایستاده مـی گرداند تـا قوتهـای مستور وجـود سـابق ونتـایج اعمـال تـان را در صـورتهای کـاملتری ظاهر کرده به اثبات رساند که اینقدر کار خانهء بزرگ چیز عبث وبـی نتیجـه ساخته نشده بود. (تفسیرکابلی:ج۲، ص ۵۵۰).

تبصره:

عقیده ــ باور، فکر وآنچه که انسانها به آن باور دارند عقیده گفته می شود، عقیدهٔ هر انسان مُطابق به دین وآیین دار بودن ونابودنش فرق می کند، بجز عدهء انسانهای قلیل ومَحدود که عقیده به خداوند (ج) به رسول خدا (پیامبر اسلام ص) دین آیین بهشت، دوزخ وآخرت ندارند، از جمله کمونیسم ـ مُلحدین ـ دهرین، هستند که ایشان «زمان را ازلی وابدی می دانند وهمه حوادث را ناشی از زمان می دانند»، وباقی انسانهای دیگر که خدا را می شناسند، از قبیل اهل کتاب (یهود ونصارا) (بت پرستان) که ایشان را (بجز از مسلمانان) کافر ومشرک گفته می شوند، زیرا (یهود ونصارا) (بت پرستان) و(آتش پرستان) با وجود خداشناسی شان به خدا شَریک مقرر می کنند ویاهم دین اسلام پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) قرآن را قبول ندارند وبه روز رستاخیز دوزخ، بهشت، صراط، میزان وغیره ایمان نداشته وباورمند نیستند.

عقیده مسلمانان ــ مسلمانان به این باور ایمان وعقیده هستند که خداوند متعال ذات یکتا! هیچ شریکی ندارد، نه در ذاتش ونه هم در صفاتش (اوتعالی) خالق همهء مخلوقات وکائنات است به همه چیزعالِم الغیب است وهمهء چیزی عالَم به خواست اوست، در پیدایش این همه مخلوقات وکائنات به هیچ کس ضرورت ندارد، او ذات قادر مطلق است، حیات ومرگ همه مخلوقات به ید وقدرت اوست، حکم وفرمان او را کسی نمی تواند تَعقیب کند ونه هم قَضای او را رد کنندهٔ است.

عقیده در زندگی انسانها پایه واساسی است که انسانها اگرهر قدر که در این راه رنج ومشقت ببینند کمتری از آنان هستند که از آن عقیده وباریکه دارند به جبر برگردنند واکثرًا به آن عقیدهٔ خود باقی مانده ودر فرجام جان به جان آفرین تسلیم می کنند، پس عقیده فکر واندیشهٔ درونی انسانها است که آن را با برابر جان خود ارزش میدهند، ولی همین عقیده وباورمندی راسخ را می توان به اساس دعوت گفتار نرم وحکیمانه وموعظه های حسنه به رضاء ورغبت آن شخصِ عقیده مند وبه ارائهء برهان قَطعی به سمت سوی دیگری تغیرداد، ویاهم این احتمالِ قوی وجود دارد که به اساس تحقیق وجستجو نمودن خود همان افراد واشخاص عقیده مند وسر انجام ایشان راه درستی را پیدا نموده واز عقیده وباور نادرستی که دارند بر می گردند.

زیـرا زیـادِ از انسـانها در جهـان بـوده انـد کـه بـه اسـاسِ دعـوتی دعـوتگران راه حـق وارائهء استدلال قَطعی وقانع کننده از سوی دعوتگران اسلامی آنان از همان عقیده وباری نادرست که داشتند برگشته اند ودر نتیجه راه خوب ودرستی را انتخاب کرده اند، چنانچه ما شاهد این حالت در مورد دعوت گران اسلامی در شرق وغرب دنیا هستیم که درهر کُنفرانس وسخنرانی های ایشان به صده ها غیر مسلمانان را به ارائهء دلایل محکم وقانع کننده بسوی دین مقدس اسلام دعوت کرده اند ومخاطبانشان هم بعد از سوالاتِ که داشتند جواب های قناعت بخشی از طرف دعوتگران اسلامی دریافت نموده اند که مُنجر به حقیقت یابی ومسلمان شدن آنان گردیده که در فَرجام به اساس وطریقهء نیک ودرست واخلاق حمیده دعوتگران اسلامی به دین اسلام گرویده اند، از جمله دعوتگران معروف اسلامی که با زبانهای مختلف مردم جهان را به وسیله قلم نوشتار کتب رِساله وبیان وتبلیغ بسوی دین اسلام دعوت کرده اند می توان دوکتور محمد یوسف قرضاوی در مصر وجزیرة العرب، داکتر ذاکر نائیک در مشرق زمین و یونس استس عالم دعوتگری نصرانی که بعدًا به دین اسلام مشرف گردید را در اُروپا نامبرد.

بنـاءً عقیـده در انسـانها یـک فکـر واندیشـۀ درونـی وپایـهء اساسـی اسـت کـه مـی شـود آن را به اساس دعوت به راه خدا، دادن انگیزه و روحیه وارائه دلایلی قوی نقلی وعقلی ذهنیت وافکار وعقیده آن افراد واشخاص عقیده مند را که به هرعقیده باور خطا ونادرستی که باشد تغیرداد، از این رو هر قدر دعوت انگیزه در مورد عمیق تر باشد همان قدر در اذهان افراد واشخاص عقیده مند تأثرگزار است، لهذا دعوتی مفید وتأثر گزار در اذهان مردم واقع می شود که آن دعوت به اساس طریقه حکیمانه واسلوب قرآنی باشد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

أُدْعُ إِلَى سَبِيْلِ رَبِکَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهَمْ بِالَّتِىْ هِىَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَأَعلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيْلِهِ وَهُوَأَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ. (النحل: ١٢٥).

ترجمــه: [مـردم را] بـا حکمـت وانـدرز نیکـو بـه راه پـرورد گـارت دعـوت کـن، وبـا آنـان بـه نیکـو تـرین شـیوه بـه بحـث [و مجادلـه] بپـرداز، یقینًـا پروردگـارت بـه کسـانی کـه از راه او گمراه شده اند ونیز به راه یافتگان داناتر است. (نحل: ١٢٥).

اگر دعوتی دعوتگران اسلامی بدین شیوه قرآنی استوار باشد بدون تردید دعوت شان مفید واثرگزار در جهان خواهد بود وآنان می توانند مردم جهان را از این طریق با دعوت حکیمانهء قرآنی، اخلاق حسنه از گمراهی وعقیدهء نادرست شان مُنصرف نموده به راه خدا وعقیدهء ناب اسلامی دعوت وجلب نمایند، نه به بد اخلاقی، تندی، ترش رویی، جنگ، قتل، ظلم، خشونت بد رفتاری وبد بینی که مردم به جای اینکه به چنین رفتار نادرست وخشونت بار دعوتگران اسلامی...

ومسلمانان به دین اسلام گرائیند، برعکس مردم را از دین اسلام متنفر ساختن است، اینگونه طریقه وشیوهء بد رفتاری، بد اخلاقی دعوت بسوی راه خدا نیست، با چنین اُسلوبِ بد اخلاقی، جنگ، خشونت و... نه تنها مردم به دین اسلام نمی گرائیند بلکه بیشتر از اسلام فاصله می گیرند دعوتی دعوتگران اسلامی باید به اساس و روشی حکیمانه قرآنی باشد تا باشد که دعوتشان در جهان مفید واثر گزار واقع گردیده وبندگان خدا از این همه جهالت وراه های هلاکتی واز عقیده های نادرست شان بر گشته وبه عقیده ناب وپاک اسلامی برگردند ودر فَرجام کامیابی دنیا وسر بلندی آخرت را نصیب حال خود گردانند.

عقیده است و بنیادی اساسِ هـــــــر انسان　　عقیده استُ فـــــــکر و اندیشهُ باور و ایمان

عقیده چیزیست بــــــــا ارزش نزدِ عقیده مندش　　که آن را زعقیده اش سخت است منصرف کردنش

ولیکن بــــــــا دعوتُ ارائهء دلایل قانع و روشن　　شود روان آن عقیده مند بــــــه راه نــــجات حتمن　　- (حمیدی)

۱- اسلام خلاصه تمام ادیان آسمانی وشریعتهای گذشته است. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۱۹۴- ۱۹۵).

۲- بر خلاف میل پیش بینی مشرکان خداوند اسلام را پیروز می گر داند رهبران مذهبی یهودیان ونصاری مخلص نیستند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۱۹ - ۷۲۰).

۳- کسانیکه تعمدًا به اختیار خود به احکام قرآن وپروردگار کافر شود در آن جهان معذب وزیانکار خواهد بود. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۰۰).

۴- واز نشانه های (قدرت خداوند) آفرینش آسمانها وزمین است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۰۶).

۵- مستکبران ومُلحدان به خداوند لطمه ای نمی زنند وفقط باعث بد بختی خودشان می شوند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۲۸۴- ۲۸۵).

۶- مشرکان بتهای خود را دوست دارند چنانکه مسلمانان خداوند را دوست دارند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۰۲).

۷- سوره اخلاص وذکر وحدانیت خداوند جل جلاله. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۶۷- ۷۶۸).

۸- تسلی ودلداری به پیامبر تا در برابر لجات کافران ثابت وپایدار باشد. (تفسیرکابلی:ج۲، ص۳۶۸).

۹- بیان قرآن راجع به ابطال تعدد آلهه. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۴۸۳).

۱۰- عبرت واندرز از تفکر وتدبیر در آفرینش آسمانها وزمین. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۰۱).

۱۱- خداوند را بپرستید وبا او راز ونیاز کنید واز او حاجت بخواهید که زندگانی شما را سراسر در اختیار او، وآغاز وانجام زندگی شما در ید قدرت اوست. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۲۶۳).

۱۲- ذکر خلقت از نطفه ویاد آوری از زنده کردن دومین. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۸۲).

۱۳- چگونگی نفخ صور اول ونفخ صور دوم وبر رسی کیفر وپاداش مردمان در قیامت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱۵۶).

۱۴- خلقت آدم از خاک منتخب وبنی آدم از نطفه. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۵۴۹- ۵۵۰).

فصل دوم:

تقویٰ سبب گشایش رزق است:

فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْفَارِقُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ وَّاَشهِدُوْا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَاَقِيْمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ ذالِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاَخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجًا. (٢) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بٰلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِ شَيْءٍ قَدْرًا. (الطلاق: ٢ـ٣).

ترجمه: وچون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را [با رجوع زوجیت] به صورت شایسته [که رعایت همه حقوق همسرداری است] نگه دارید یا از آنان به طرز شایسته [که پرداخت همه حقوق شرعیه اوست] جدا شوید، و [هنگام جدایی،] دوعادل از خود تان را گواه [طلاق] گیرید، [وشما ای گوهان!] گواهی را برای خدا اقامه کنید، به وسیله این [حقایق] به کسی که همواره به خدا و روز قیامت ایمان دارد، اندرز داده می شود وهر که از خدا پرواکند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات وتنگناها را] قرار میدهد. (٢) واو را از جایی که گمان نمی کند روزی میدهد وکسی بر خدا توکل کند، خدا برایش بس است، یقینًا خداوند فرمان وخواسته اش را [به هر کسی که بخواهد] می رساند؛ قطعًا برای هر چیزی اندازه ای قرارداده است. (طلاق:٢ـ٣).

تفسیر: وقتیکه در طلاق رجعی عدت به اختتام رسید یکی از دو چیز را اختیار دارید یا پیش از ختم عدت به زوجهء خود مطابق اصول شرع رجعت نموده در نکاح خود داشته باشید ویا به سبب انقضا عدت او را به طریق معقول جدا کنید، مطلب این است که درهر دو صورت خواه او را نگه می کنید ویا طلاق میدهید سلوک نیک وشرافت را ملحوظ داشته باشید، چنان نباید باشد که نگهداشتن زوجه مقصود شما نباشد ومحض جهة تطویل عدت به او رجوع کنید ویا در صورت نگهداشتن او به ایذا رسانیده ومورد طعن وتشنیع قرار دهید؛ یعنی بعد از طلاق رجعی وپیش از انقضای عدت اگر شوهر...

میخواهد که او در نکاح خود داشته باشد بر رجوع خود دو شاهد بگیرد تا بین مردم متهم نشود، این از برای گواهان هدایت است تا در وقت شاهدی دادن از حق در نگشته سخن کج وپر پیچ نگویند بلکه سخن راست ودرست بگویند؛ در زمان جاهلیت بر زنان ظلم زیاد می شد، آنها را مانند گاو وگوسفند ویا اسیران ذلیل ومجبور می پنداشتند، بعضی مردم زن را صد ها مرتبه طلاق میداند وبا وجود آن مصیبت زن بیچاره خاتمه نمی یافت، قرآن عظیم در موقع بسیار برعلیه این مظالم وحشیانه وبی رحمی ها آواز بلند کرده وبر حدود حقوق نکاح وطلاق به کمال وضاحت روشنی انداخته خصوصًا در این سوره از جمله هدایات ونصایح حکیمانه، یک اصول را که فوق العاده جامع ومانع وشامل همه چیز است فرموده وآن «...**فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْفَارِقُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ**...» وچون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را [با رجوع به زوجیت] به صورت شایسته [که رعایت همه حقوق همسرداری است] نگه دارید یا از آنان به طرز شایسته [که پرداخت همه حقوق شرعیه اوست] جدا شوید... (طلاق: ۲)... {می باشد}.

خلاصه ومطلب آن این است که اگر آنها را نگه می کنید به طریق معقول وپسندیده نگهدارید واگر رها می کنید هم بطریق پسندیده رها کنید لیکن از این نصائح زرین محض همان شخص استفاده می کند که به خدا و روز آخرت یقین داشته باشد زیرا از همین یقین در دل انسان ترس خدا پیدا می شود واز همین ترس انسان به این فکر می افتد که همچنانکه یک زن ضعیف وبیچاره تصادفًا تحت تصرف واقتدار ما آمده است ما نیز در تصرف واقتدار یک ذات قهار هستیم، البته که این تصور انسان را در هرحالت از ظلم وتعدی باز میدارد وبه فرمان برداری الله تعالی تحریک میدهد، از همین سبب در این سوره به طور خصوصی برای اتقاء (پرهیزگاری وخوف خدا) تاکید زیاد کرده شده؛ به هرحال از خداوند ترسیده به احکام او عمل کنید اگر دچار مشکلات وشدائد بسیار شدید حق تعالی راه نجات از مشکلات را پیدا می نماید ودر رنج وسختی هم اسباب معیشت را مهیا میفرماید.

ترس از خدا کلید خزانه های دارین وذریعهء کامیابی هاست واز این همه مشکلات آسان می گردد، روزی بی قیاس به دست میاید گناه معاف می گردد وثواب زیاد شده جنت نصیب می شود ویک سکون واطمینان عجیبی قلبی حاصل می شود که بعد از آن هیچ سختی باقی نمی ماند وجمیع پریشانی ها خود بخود بر طرف می شود، حضرت رسول خدا در حدیثی فرموده که اگر تمام مردم دنیا به این آیت متمسک شوند برای ایشان کافی وشافی است.

به خداوند (ج) توکل کنید، محض بر اسباب تکیه مکنید قدرت خدا مقید به این اسباب نیست به هر کاریکه ارادهء الله تعالی رفته باشد حتمًا تکمیل شدنی است، اسباب نیز تابع مشیت او تعالی اند، البته چیزی در نزد اوتعالی اندازهء دارد وموافق آن بظهور میرسد بنا بر آن اگر در حصول کدام چیز دیر واقع شود متوکل نباید مضطرب وپیرشان شود. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۶۲ ـ ۵۶۳).

وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِیْ الْأَرْضِ وَلٰکِنْ یُنَزِلُ بِقَدَرٍمَّایَشَآءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیْرٌمْ بَصِیْرٌ. (الشُورىٰ:۲۷).

ترجمه: اگرخدا رزق را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی وستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقینًا او به بندگانش آگاه وبیناست. (شورىٰ: ۲۷).

تفسیر: در خزانه های خدا هیچ کمی نیست اگر بخواهد تمام بندگان خود را غنی وتوانگر می گرداند لیکن مقتضٰی حکمت نیست که همه را از اعطای روزی بی اندازه خوشحال وآسوده نگه کند اگر چنین به عمل آورده می شد عمومًا مردم شیوهء طغیان وتمرد گرفته در دنیا طغیان وتمرد می کردند، آنها نه به حضور خدا نیاز وانقیاد می نمودند ونه مخلوق خدا را بخاطر می آوردند هیچ کس به مال ومتاع موهوبه قناعت نمی کرد بلکه به حرص وآز آنها افزوده می شد چنانچه به حال موجوده هم عمومًا حرص مفرط افراد دولتمند ومالدار به مشاهیده میرسد ایشان دائمًا از آنچه در دست دارند بیشتر از آنرا خواهان میباشند تمنا وکوشش شان همین است خانه های همه را خالی...

وخانهء خود را پر کنند، پر ظاهر است که تحت این حسیات وجذبات اگر غَناء وخوشحالی عمومی می بود چه تصادم بزرگ وعمومی به وقوع می پیوست وعلتی موجود نمی بود که یکی زیر دست دیگری باشد، آری برعکس ذوق ورجحان عمومی دنیا فرض کنید که اگر کدام وقت به طور خارق العاده در اثر نگرانی وتلقین واداره کدام مصلح کبیر ومأمور من الله خوشحال وفارغ البالی عمومی موجود شود، هیچ طغیان وبغاوت به ظهور نرسد واز سبب اینگونه انقلاب عظیم الشان زمانه در طبائع انسانی انقلاب پیدا می کند از این قاعده عادی وکثیر الوقوع مستثنٰی خواهد بود، به هر حال تقضای نظام ودستوریکه اداره دنیا برطبق آن به وضعیت حاضره منظور است همین است که غَناء عمومی نباشد بلکه به هرکس مطابق استعداد واحوال او هرقدریکه مناسب باشد به اندازهء صحیح داده شود، وفقط خالق متعال خبردارد که در حق کدام کس کدام صورت اصلح واولی است زیرا که اوتعالی از حالات آینده وگذشته همه مخلوق پوره آگاه است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۳۰۵).

فَلَمَّانَسُوْامَاذُكِرُوْابِهِ فَتَحْنَاعَلَيْهِمْ أَبَوَابَ كُلِ شَىءٍ حَتَّى إِذَافَرِحُوْا بِمَآ أُوْتُوْا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَاهُمْ مُّبْلِسُوْنَ. (انعام: ۴۴).

ترجمه: نهایتًا چون عقایقی را که [برای عبرت گرفتنشان] به آن یاد آوری شده بودند فراموش کردند، درهای همه نعمت ها را به روی آنان گشودیم، تاهنگام که بخاطر آنچه به آنان داده شد، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را[به عذاب] گرفتیم، پس یکباره [از نجات خود] درمانده ونومید شدند. (انعام: ۴۴).

تفسیر: در آیت گذشته احتمال نزول عذاب بیان شده بود، اکنون حواله به واقعاتی می شود که در زمان پیشین عذاب چه انواع فرود آمده ونیز تنبیه شده که چون گنهگار را در ابتداء اندکی تنبیه شود باید فورًا سوی خداوند باز گردد وآن را در اثر قساوت قلب واغوا شیطان خفیف نداند در موضح القرآن است: خدا گنهگار را اندکی مواخه می نماید اگر تضرع نمود توبه کرد نجات یافت اگر به این مواخه تسلیم نشد وغفلت کرد ویا ابواب وسعت وعیش را باز یافته به جا آنکه سپاس می گذارد واز انعام واحسان او متأثر می گردید خوبتر درگناه فرو رفت بغتتًا مواخذه گردید این جا ارشاد است که اگر انسان را تنبیهی از گناه رسد به توبه مسارعت ورزد ومنظور آن نشود که چون تنبیه بیشتر شود یقین می نمایم. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۱۴).

تبصره:

تقویٰ باعث زیادی رزق و نشانه محبت انسان مسلمان به خالق اوست، انسانِ مسلمانی را که خالقش او را دوست داشته باشد او را پاک دل، تمیز از گناه وآلودگی هایَ دنیوی می کند وقادر به انجام گناه کردند نمی سازد، ودر پیشبرد زندگی او را رزق و روزی به اندازه...

کَفاف اعطاء می کند تا به سبب گشایش وزیادی رزق از یاد خداوند غافل نگردد، زیرا هنگامیکه انسان خود را مستغنی وخود کفا وتواندی مالی دید طبیعتی بشری اقتضاءِ آن را می کند که سرکشی وتمردی در روی زمین خدا بر پا کند وهمواره به ضعیفان بینوایان وزیردستان خود ظلم وستم روا داشته باشد، اینکه خداوند بر آنعده بندگانش که همواره از یاد خداغافلند و او را فراموش کرده اند برای مدتی در دنیا در رزقشان اندکی گشایش نموده است واکثرخواسته های دنیوی آنان را بر آورده کرده است این به آن معنی نیست که خداوند منان بندگان مسلمان وخاص خود را خوار حقیر فقیر ودرمانده نگهداشته است بلکه هرکی (ازمؤمن وکافر) را به قدر توان وظرفیتش در دنیا رزق و روزی به اساس حکمت ومصلحتی که نزد خودش نهفته است اعطاء می نماید، وبعد در روز رستاخیز پاداش وکفیری هریکی از (مؤمن وکافر) را پوره می دهد، چون او ذاتِ (رحمان دنیاست) یعنی روزی دهنده ی همه مسلمانان وهمه کافران در دنیاست و (رحیم آخرت است) یعنی بخشاینده ی گناهان در آخرت برای مؤمنان ومسلمانان است نه برای کافران.

واگر جای هم به آن عده بندگان نافرمان وکافر خود گشایش رزق نموده است دلیلش این است که آنان نصیب خود را بخوشحالی در دنیا گرفته اند ودر آخرت بی نصیب اند وعذابی درد ناکی برای آنان به سبب کفر، کبر وغرور وناسپاسی در نعمتهای الهی وفراموش کردن خالق خود مقرر است، این اعطای نِعمت وافر به برخی بندگانِ سرکش وتمردش وجای هم قلت اعطای نِعمت به برخی بندگان نیکوکار وپارسا اش بدان معنی نیست که خداوند بندگان نیکوکار وپرهیزگارش را دوست نداشته باشد، بلکه همین عَلایم دوستی خداوند نسبت بر بندگان نیکوکار وپرهیزگارش است که روی حکمتش رزق و روزی آنان را به اندازهء ضرورت زندگی شان اعطاء نموده وآنان را به سبب پرهیزگاری ونیکوکاری شان راه بیرون رفت از مشکلات وتنگناه را برای ایشان آسان قرارداده است تا مغرورانه راه تمرد وسرکشی را در پیشرو گرفته واز یاد خداوند بزرگ غافل نشوند.

واز دیگرعَلایم ونشانه های محبت خداوند نسبت بر بندگان نیکوکار وپرهیزگارش اینسکه آنان را از شر آفت وبلاهای دنیا حمایت ومُحافظت می کند، هرچندِ که خداوند در دنیا همهء بندگانی نیک وبد، کافر ومسلمانش را حِمایت ومُحافظت می کند واگر حمایت ومُحافظت... خداوند نباشد انسانها یک روزهم در دنیا زندگی کرده نمی توانند، زیرا وقیتکه انسان در خانه یا در صحرا بخواب می رود دیگر از خود خبری ندارد ودر سفر درکشتی روی دریا وبحر ویا در هواپیما وطیاره در فضاء ویا در مُوتُور و وسیلهء نقلیه در روی زمین و... راه می رود وبا وجودِ عاجزی اش از دفع خطری وارده وبا این همه احتمال موجوده که در خوابش آن را مار، گژدم وغیره جنبندگان مضرِ روی زمین نگزد وبا وجود احتمال سُقوط هواپیما از فضاء وحادثه مُوتُور وأُتومُبین در زمین وغیره با این همه احتمال خطرات اگر مُحافظت خداوند توسط فرشتگان مُحافظ اش نمی بود، انسانها یک روز ویک لحظه هم...

در این کره خاکی زندگی کرده نمی توانستد، این همه حِمایت ومُحافظت خدای مهربان توسط فرشتگان مُحافظ اش است که انسانها چه در خواب وبیداری وچه در فضاء وزمین وچه در روی دریا وبحر اند، آنان را خداوند متعال از آفات آسیبها آسمانی وزمینی واز صدمه جانوران گزنده ودرنده چون مار، گژدم، گرگ، شیر، پلنگ وغیره جنبندگان مضرِ روی زمین نگاه ومُحافظت می کند.

جایکه خداوند مهربان میفرماید:

لَهُ مُعَقِبَاتٌ مِنْ بِيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُوْنَهُ مِنْ اَمْرِاللهِ ... (الرعد: ١١).

ترجمه: برای انسان از پیش رو وپشت سر، مامورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها] حفظ می کنند... (رعد: ١١).

اما بیش تر خداوند بندگان متمرد وسرکشش را توسط فرشتگان محافظ وبا امکانات واساب واکثر بندگان نیکو اش را علاوه از فرشتگان محافظ بدون اسباب و امکانات حمایت ومحافظت می نماید.

واز دیگر نشانه ها وعَلایم محبت خداوند نسبت بر بندگان نیک وپارسا اش دیندار نمودن آنان است، که آنان از راه دین که عقیده وباوری آنان را نسبت به معرفت خالق خود بیشتر وزیاد تر وراسختر می سازد ودر نتیجهء دیندار بودن تقوی واخلاص شان سبب گشایش رزق وحل مشکلات وبیرون رفت از تنگنایی آنان وخوشنودی خالق، رستگاری دنیوی، ونجات ابدی از جهنم ودخول بهشت جاویدان بر آنان می گردد.

ودر کل نشانه ها وعَلایم محبت خداوند یکتا! نسبت بر بندگانِ با تقوی پارسا ونیکش این است که علاوه از این همه گفته های فوق ذکر محبت ودوستی آنان را در دل اکثر بندگانش جای گزین می کند وهمواره همه کارهای ایشان بروفق خوبی وآسانی پایان وانجام نیک میابد.

بود تقوی کلیدی گنجی باری   که بی تقوی بود او ظرف خالی

تورا گشایش کار است و تقوی   که باشی تو در این راه سالکُ ساری   ـ (حمیدی)

١ـ بیان حکم عده بعد از طلاق برای زنان. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٥٦٠ ـ ٥٦٣).

٢ـ خداوند باران را فرو می باراند وبر همهء مخلوقاتش احاطه ای کامل دارد. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٣٠٥).

٣ـ ملل پیشین نیز به وسیلهء زیاد وکم شدن نعمت وخوب وبد زندگی مورد آزمایش قرار می گرفتند، چون فرمان خدا را نایده می گرفتند هلاک می شدند. (تفسیرکابلی: ج١، ص٥١٤).

اوصاف مؤمنان حقیقی:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَّعَلَى رَبِهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ. (۲) الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ. (۳) أُوْلَآئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَّرِزقٌ كَرِيْمٌ. (الانفال: ۲ـ ۴).

ترجمه: مومنان، فقط کسانی هستند که وقتی یاد خدا شود دل هایشان ترسان می شود، وهنگامی که آیات او را بر آنان می خوانند به ایمان شان می افزاید، وبر پروردگارشان توکل می کنند. (۲) هم آنان که نماز را برپا می دارند واز آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. (۳) مومنان واقعی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی ویژه وآمرزش ورزق با ارزشی است. (انفال: ۲ـ ۴).

تفسیر: بر سر مال غنیمت که در (بدر) به دست مسلمانان افتاد میان اصحاب رضی الله تعالی عنهم نزاع واقع شد جوانانیکه پیشتر از دیگران می جنگیدند تمام مال غنیمت را حق خود میدانستند، پیران که عقب جوانان بودند می گفتند چون پشتیبانی ما موجب این ظفر شده غنیمت به ما داده شود، کسانیکه به حراست حضرت پیامبر (ص) می پرداختند خود را مستحق غنیمت می پنداشتند در این آیات توضیح شد که پیروزی جز به عنایت الهی حاصل نمی شود از قوت وپشتیبانی دیگران کاری ساخته نمی گردد، مالک مال خداست ونائب او پیامبر می باشد، باید چنانکه خدا به وسیلهء پیامبرش حکم داده غنیمت قسمت شود (تفصیل این حکم در آینده می آید) مسلمانان راسخ باید در هرکار از خداوند (ج) بترسند وبا یدیگر به صلح ومسالمت بسر برند وبر هر حرف کوچک جدال نکنند از آراء وجذابات خویش منصرف شوند وخاص حکم خدا ورسول او را بپذیرند، چون نام خدا درمیان آید ازهیبت وخوف به لرزه افتند به شنیدن آیات واحکام الهی ایمان ویقین آنها استوارتر شود، چنانکه در هیچ معامله اعتماد وتوکل اصلی آنها جز خدا بر احدی باقی نماند، در پیشگاه وی سربندگی فرود آرند، دارائی وهستی خود را در راه او صرف کنند...

غـرض بــا عقیـده وعمـل، بــا خُلــق ومــال بــاهر چــه تواننــد بکوشــند تـا رضـای حضـرت او حاصـل شـود، اینهـا را مـی تـوان مـؤمن کامـل صـادق «حقیقـی» وراسـخ گفـت وایشـانند کـه در بارگـاه صـمدیت علـی قـدر مـراتبهم بر مقامات ومراتب بزرگ قرب فائز می شوند، از تقصیرات عادی آنها صرف نظـــر مـــی شـــود وبـــه رزق وعـــزت ســـرفراز مـــی گردنـــد، **(رزقنـا الله منـه بفضـله ومنـه)** یعنـی نصـیب کنـد خداونـد از آن (نعمتهـا) برمـا به فضل وکرم واحسان خود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۶۵ ـ ۶۶۶).

یَآیُّهَــا النَّبِــیُّ حَسْــبُکَ اللهُ وَمَــنِ اتَّبَعَــکَ مِــنَ الْمُــؤْمِنِیْنَ. (۶۴) یَآیُّهَــا النَّبِــیُّ حَـرِضِ الْمُـؤْمِنِیْنَ عَلَـی الْقِتَـالِ اِنْ یَّکُـنْ مِـنْکُمْ عِشْـرُوْنَ صَـابِرُوْنَ یَغْلِبُـوْا مِـائَتَیْنِ وَاِنْ یَّکُـنْ مِـنْکُمْ مِائَـةٌ یَّغْلِبُـوْا اَلفًـا مِـنَ الَّـذِیْنَ کَفَـرُوْا بِـاَنَّهُمْ قَـومٌ لَّا یَفْقَهُـوْنَ. (۶۵) اَلْأَنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِیْکُمْ ضَعْفًا فَاِنْ یَّکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَّغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ وَاِنْ یَّکُنْ مِنْکُمْ اَلْفٌ یَّغْلِبُوْا اَلفَیْنِ بِاِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِیْنَ. (الانفال: ۶۴ ـ ۶۶).

ترجمـــه: ای پیـــامبر! خـــدا ومومنـــانی کـــه از تـــو پیـــروی مـــی کننـــد [از نظرحِمایـت وپشـتیبانی] بـرای تـو بـس اسـت. (۶۴) ای پیـامبر! مومنـان را به جنگ «وجهاد» برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دوصد نفر چیره مـی شـوند، واگـر از شـما صـد نفر[صـابر] باشـند برهـزار نفـر از کـافران چیره مـی شـوند؛ زیـرا آنـان گروهـی هسـتند [کـه حقـایق توحیـد وقـدرت خـدا را] نمی فهمند. (۶۵) اکنون خدا به شما تخفیف داد ومعلوم داشت که در شما ضعفی هست؛ بنـا بـر ایـن اگـر از شـما صـد نفـر باشـند بـر دوصـد نفـر چیـره مـی شـوند، واگر هزار نفر [صـابر] باشـند بـه فرمـان خـدا بـر ده هـزار نفـر چیـره مـی شـوند؛ وخدا با صابران است. (انفال: ۶۴ ـ ۶۶).

تفسیر: این آیت را می توان دو معنی کرد اکثر سلف چنین تفسیر کـرده انـد کـه: (ای پیـامبر! خدا جل جلالـه کـافی اسـت بـرای تـو ورفقـای تـو، یعنـی بایـد از قلـت عـدد وعـدم تجهیـزات خـود مشـوش ومضـطرب نشـوی) بعضـی علمـاء چنـین معنـی کننـد: (ای پیـامبر! بـرای تـو در حقیقـت تنهـا خـدا جـل جلالـه کـافی اسـت وبــه اعتبــار اســباب ظــاهری، جمعیــت مســلمانان مخلــص اگــر انــدک اســت کفایت می کند...

پیشتر که «... **هُوَالَّذِی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِیْنَ.**»... یعنی خدا ذاتی است تو را با یاری خود وبه وسیله ی مومنان نیرومند ساخت. (أنفال: ٦٢)...

گفته شده بود گویا این خلاصهء آن است؛ در ین آیت به مسلمانان ترغیب جهاد است یعنی اگر چه اندک باشند دل از دست ندهند به عنایت الهی بر دشمنی که ده برابر شان باشد نیزغالب می شوند، زیرا مسلمانان خاص در راه خداوند (ج) می جنگند وجز رضای وی طلبی ندارند، مردن را در راه خداوند متعال اصل زندگی دانسته وبجنگ حاضر می شوند، در حال فتح وشکست یقین دارند که زینهار به نتیجه قربانی های خویش در آخرت فایز می گردند ودر اثر رنجها که در راه اعلای کلمة الله می کشند به مسرت ابدی هم آغوش می شوند وآن گاه که به این نیت جهاد کنند تائیدات ربانی مدد می کند واندوه مرگ بر کنار می گردد واز این رو با کمال شجاعت جنگ می نمایند کافر چون این حقیقت را نمیداند برای اغراض فانی وحقیر مانند بهایم می جنگد واز قوت قلب ونصرت غیب محروم می ماند، بناءً بطور اخبار وبشارت حکم شد که مسلمانان در جنگ ثابت قدم باشند اگر چه دشمن ده چند آنها باشد، بیست مسلمان از مقابله دو صد کافر وصد مسلمان از هزار کافر روی نگرداند.

تنبیه: ذکر اعداد (٢٠) و (١٠٠) ممکن است بدین جهت باشد که در آن وقت تعداد مسلمانان در سریه اقلًا بیست ودر جیش صد نفر می بود، وآیت آینده بعد از مدتی فرو آمد که در تعداد مسلمانان افزوده بود سریه صد نفر وجیش هزار نفر می بوده این دو آیت در موقع آن نسبت تفاوت اعداد را بیان می کند وهنگام نزول آیت آینده شمار مسلمانان بیشتر شده بود.

از ابن عباس (رضی الله تعالی عنهما) در بخاری منقول است: حکمی که در آیت گذشته شده بود که مسلمانان در مقابل کفار پافشاری نمایند اگر چه درعدد ده برابر شان باشند بر مسلمانان گران آمد، این آیت نازل گردید «**اَلْأَنَ خَفَّفَ اللهُ**...الأنفال:٦٦» یعنی خداوند جل جلاله ضعف شما را دیده حکم اول را تخفیف نمود اکنون به مسلمانان حکم می شود که اگر دشمن دو چند آنها باشد اثبات قدم فرض وگریختن حرام می باشد این ضعف مسلمانان که باعث تخفیف حکم شد چند چیز بود در آغاز هجرت مسلمانان اندک قوت...

وجلادت شان معلوم بود پس از چندی اکثر پیر وناتوان گشتند ونسل جدید مانند مهاجرین وانصار پیشین دارای بصیرت واستقامت وتسلیم نبود وچون در تعداد شان بیفزود شاید این فزونی مایهء فتور آنها در توکل علی الله شده باشد، خاصهء بشر است که چون کار دشوار بر مردم کم تحمیل شود بشطارت آن را انجام میدهند.

وهرکه بیش از نیروی خویش بذل همت نماید اگر به انجام آن جمعیت بزرگی موظف شوند یکی نگران دیگر می باشد وپندارد که تنها شخص وی مسؤل انجام آن نیست واز این رو شَطارت وهمت آنها کم شود، حضرت شاه رحمه الله می فرماید: چون یقین مسلمانان نخستین کامل تر بود به آنها امر شد که اگر کافران ده چند شان باشند نیز جهاد کنند مسلمانان ما بعد که قدمی عقب تر بودند حکم شد که با دو چند خویش جهاد نمایند تا اکنون نیز این حکم نافذ است اما اگر برزاید از دو برابر خویش حمله نمایند اجرشان بیشتر باشد در روزگار فرخندهء پیامبر (ص) هزار مسلمان با هشتاد هزار کافر جنگ کرد، در غزای (موته) سه هزار مسلمان در مقابل دوصد هزار کافر استقامت ورزید بحمدالله تاریخ درخشان اسلام از چنین وقایع مملو است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۹۴ ـ ۶۹۶).

تبصره:

مؤمنان حقیقی آنانی اند زمان که یاد خدا را بشنود دلهای شان به ترس ولرزان میاید وهنگامیکه آیات قرآن را بر آنان خوانده شود در ایمان شان زیادگی پیدا می شود، اینست مؤمنان کامل و واقعی که بجز خدا ترسی در دل ندارند وبجز خدا سرِ فروتنی به کسی دیگری نمی گذارند وبجز راه خدا راهی دیگری نمی جویند اینان اند رستگاران در کار شان وسر بلند باعزت هستند در زندگی شان، زیرا اینان در زندگانی خود به این نتیجه وتجربه رسیده اند که عزت سربندی شأن شکوه اقتدار وراه رسیدن به مرامم ومقاصد والا ودرجات شامخ وخوشبختی وسرفرازی وسعادت دارین و... همه در اصول رضای خداوندی وراه رفتن به مسیری شریعت محمدی (ص) حاصل است نه درغیر آن که همه جز ذلالت گمراهی خود فریبی جهالت وپیمودن راه...

شیطان که مسیری آن منتهی به چاه هلاکت وسر افگندی در نزد خدا ورسول (اوتعالی) وخلق الله می باشد.

چون عزت وسر بلندی وسعادت وکامرانی را جستجو کردن درغیری اصول رضای خداوندی وروشنی آیین (اوتعالی) خلاف عقل ومنطقی بشری ودور از فطرتی انسانیست؛ زیرا خالق کائنات وپیدا کننده‌ء مخلوقات مسیری زندگی وتعیین مرز ورسیدن به سرمنزل حقیقت ونایل آمدن به درجه عالی ورفعت ومقام عزت را برای آنان تعیین وروشن نموده است، پس سرپیچی وبیراهه رفتن از تعیین مرز وحدود (اوتعالی) که به همه مصالح بندگان و مخلوقات خود از همه عالِم وداناتر است، معلوم است که از یک سو بیانگر جهالت گمراهی، ذلت خواری، خود فریبی واحماقت چنین بندگان می باشد واز طرف دیگر بیراهه رفتن به راه هلاکت آنان را نشان میدهد.

بلی! مؤمنان واقعی آنانی اند جز خدا از کسی دیگری ترسم وبیمی ندارند وهمواره همه سعادت پیروزی پیشرفت ورسیدن به قله های مرتفع زندگی ونایل شدن به درجات عالی وخوشبختی دارین را در رضای وخشنودی خداوند می بینند وبرای رسیدن به این نیل سُترگ از هیچ چیزی خود در این راه دریغ نمی نمایند وآماده ی هرگونه قربانی وفدا کاری را در این راستا از خویشتن بعید نمی دانند وبرای اصول رضای خداوند واثبات حقیقت مؤمن بودن خود که همانا بعد از انجام این همه تعهدات مؤمن بودن شان در برابر احکام الهی وشریعت غَرای محمدی (ص) که در امن وامان بودن آنان است، از هیچ گونه تلاش وسعی در این مسیر مستقیم صرف نظر نمی ورزند وپیوسته تلاش می کنند که جز رضای وخوشنودی خداوند متعال چیزی دیگری را با خود نداشته باشند، چون مؤمنان واقعی این را بخوبی درک کرده اند ومیدانند که اگر رضاء وخوشنودی خداوند را با خود داشته باشند همه چیزی را با خود دارند واگر موضوع برعکس باشد باز همان است که هرچیزی داشته باشیم واز رضاء وخوشنودی خداوند یکتا! کم باشیم معلوم وهویداست که هیچ چیزی در این دنیا وعقبی با خود نداریم...

لهذا اگر خدا با ما نباشد همه انسانهای دنیا که با ما ودر حِمایت ما باشند اینان هیچ ضرری را از ما دفع کرده نمی توانند واگر خدا با ما باشد وهمه ی انسانهای جهان در مخالفت با ما قرار داشته باشند هیچ ضرر وکوچکترین مشکلی را برای ما ایجاد کرده نمی توانند و باالآخره اگر ما رضاء خشنودی وحِمایت خداوند متعال را با خود نداشته باشیم همان الف بی شد مد زیر وزبر وبدون حرکاتیم.

جایکه مولانا جلال الدین محمد بلخی در مورد میگوید:

مــــا کییم انــــــدر جهانِ پیچ پیچ   چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ

پس زمانیکه ما خود را مؤمن قلمداد می کنیم بایست که خود را مؤمن ومسلمان کامل و واقعی در برابر خالق خود بسازیم نه مؤمن ومسلمان مذبذب وضعیف الایمان وناتوان.

مؤمنان واقعی جویند رضای الهی   بجز ترس از خدا ندارند ازدیگری

هــــــرگه که شنوند آیاتی قرآنی   بــــــه باور و ایمانشان آیدُ زیادی ـ (حمیدی)

۱ـ اموالیکه از جنگ با دشمنان بدست آید مال خدا وپیامبر است؛ مؤمنان کسانی هستند که از شنیدن قرآن شاد شوند وفرایض نماز وزکات را درست بجای آرند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۶۵ ـ ۶۶۶).

۲ـ معنی آیه کریمه (... حَسْبُکَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ. (انفال: ۶۴) وتشویق وترغیب مسلمانان به جهاد با دشمن. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۹۴ ـ ۶۹۶).

خلقت جانوران:

وَمِنْ الْأَنْعَامِ حَمُوْلَـةً وَفَرْشًـا كُلُوْا مِمَّـا رَزَقَكُمُ اللهُ وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُـوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّـهُ لَكُـم عَـدُ وٌّمُّبِـيْنٌ. (۱۴۲) ثَمَانِيَـةَ أَزْوَاجٍ مِـنَ الضَّـأْنِ اثْنَـيْنِ وَمِـنَ الْمَعْـزِاثْنَيْنِ قُلْ ءَآلـذَّكَرَيْنِ حَـرَّمَ أَمِ الأُنْثَيَـيْنِ أَمَّـا اشْـتَمَلَتْ عَلَيْـهِ أَرْحَـامُ الْأُنْثَيَـيْنِ نَبِئُـوْنِى بِعِلْـمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِيْنَ. (۱۴۳).

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ ومِنَ الْبَقَراثْنَيْنِ قُلْ ءَا لذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّااشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُـهَدَآءَ إِذْ وَصَّـاكُمُ اللهُ بِهَاذَا فَمَنْ أَظلَـمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَـى اللهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِعِلْمٍ إِنَّ اللهَ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ. (الأنعام: ۱۴۲ـ ۱۴۴).

ترجمه: وازدام ها، حیوانات بار بر وحیوانات کُرک دار وپشم دهنده را [آفرید]؛ از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید، واز گام های شیطان پیروی نکنید، که بی تردید او برای شما دشمنی آشکار است. (۱۴۲) [از حیوانات حلال گوشت وقابل استفاده ی شما] هشت نوع را آفرید از گوسفند یک نر ویک ماده، از بز یک نر ویک ماده، بگو: آیا خدا، نر گوسفند وبز، یا ماده گوسفند وبز را یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده در برگرفته حرام کرده؟ اگر راستگویید از روی علم ودانش به من خبر دهید. (۱۴۳).

واز شتر یک نر ویک ماده واز گاو یک نر ویک ماده [را آفرید] بگو: آیا خدا نرینه ی شتر وگاو یا ماده هردو را یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده در برگرفته حرام کرده؟ یا زمانی که خدا شما را به این [حرام ساختگی] سفارش کرد حاضر بودید؟ پس ستمگارتر از کسی که به خدا دروغ ببندد تا مردم را از روی نادانی گمراه کند، کیست؟! مسلمًا خدا گروه ستمگار ران را هدایت نمی کند. (انعام: ۱۴۲ـ ۱۴۴).

تفسیر: حیوانات بار بر دار چون شتر وامثال آن وحیواناتی که به زمین فرش وکوتاه قدند چون بز وگوسفند؛ از نعمت های که حضرت احدیت عطاء فرموده باید مستفید شد پیروی به قدم های شیطان این است که خواهی نخواهی بدون حجت شرعی (نعمت های الهی) را بر خویش حرام کنید یا آن را وسیلهء شرک وبت پرستی قرار دهید واضیح تر از این دشمنی شیطان چه باشد که...

در این جهان شما را از این نعمت های بی نصیب گردایند، البته عذاب آن جهان ما سوای این است؛ یک نر ویک ماده به این حساب در هرنوع دو دو نوع ومجموعهء آن هشت می شود؛ تحلیل وتحریم اشیاء محض به حکم الهی است پس شما که از آنها نر یا ماده یا جوجه را که در شکم ماده است در بارهء همه مردم یا در بارهء بعضی حرام قرار میدهید، چنانچه در آیات گذشته ذکر شده چه سند دارید، هرگاه سندی ندارید که آن را حکم خداوند (ج) ثابت کند پس چیزی های را خداوند (ج) آفریده حلال یا حرام گفتن عینًا چنان است که (معاذ الله) مقام خدائی را به خود تجویز کنید یا عالمًا وعامدًا به خدا افتراء بندید این هر دو صورت مهلک وتباه کننده است؛ تحلیل وتحریم اشیاء محض به حکم خداوند (ج) می شود.

یا به واسطهء پیامبران ابلاغ می شود یا بلا واسطه، خدا یکی را مخاطب قرار میدهد تا به وی معلوم گردد، این جا هر دو صورت منفی است انتفاء صورت اول در«... **نَبِئُوْنِی بِعِلْمٍ...**»... یعنی اگر راستگویید از روی علم ودانش به من خبر دهید. (انعام: ۱٤۳).

ونفی صورت ثانی در«...**أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللهُ بِهَاذَا ...**» ... یعنی یا زمانی که خدا شما را به این [حرام ساختگی] سفارش کرد حاضر بودید؟... (انعام: ۱٤٤)...

تنبیه شده است، بنا بر آن در دعاوی مشرکان جز افترا واضلال چیزی باقی نمی ماند بدون شبهه بیشتر از آن ستمگاری نیست که بر خدا وند (ج) تهمت بندد وبا وجود فقدان علم وتحقیق به مردم مسائل باطل وغلط بیان کرده گمراه کند کسیکه این قدر بی حیائی ورزد وبه چنین ستم عظیم اقدام نماید توقع راه یافتن وی امری بیهوده است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۵۷ ـ ۵۵۹).

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ والْاَرْضَ بِالْحَق یُکَوِرُالَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ وَیُکَوِرُالنَّهَارَعَلَی الَّیْلِ وَسَخَّرَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَّجْرِیْ لِاَجَلٍ مُّسَمًّی اَلَاهُوَالْعَزِیْزُاَلْغَفَّارُ. (۵).

خَلَقَکُمْ مِنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَها وَاَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْاَنْعَامِ ثَمانِیَةَ اَزْوَاج یَخْلُقُکُمْ فِیْ بُطُوْنِ اُمُّهَاتِکُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِیْ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَالِکُمُ اللهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لَآ اِلَاهَ اِلَّاهُوَ فَاَنَّی تُصْرَفُوْنَ. (الزمر:۵ ـ ۶).

ترجمه: آسمانها وزمین را به حق آفرید، شب را به روز، و روز را به شب در می پیچید، وخورشید وماه را [برای بندگان] مسخر کرد، هر کدام تا سر آمدی معین روانند آگاه باشید! او توانای شکست ناپذیر وبسیار آمرزنده است.(۵) شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد، واز چهار پایان [شتر وگاه وگوسفند وبز به اعتبار یک نر وماده] هشت زوج آفرید، شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه [شکم ورَحِم ومَشیمَه] به وجود آورد، این است خدا پروردگار شما که فرمان روایی [مطلق برهمه هستی] ویژه ی اوست معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟. (الزُمر:۵ ـ ۶).

تفسیر: چون در وقت مغرب بسوی مشرق نظر کنید می بینید که چادر تاریکی از افق بلند می شود و روشنی روز را از پیش رو بطرف مغرب مثل بوریا پیچانیده میرود، همچنان در وقت صبح صادق دیده می شود که روشنی روز ظلمت شب را از طرف مشرق عقب نشانده میرود، حضرت شاه صاحب (رح) می نویسد: (یکی بر دیگری هجوم می آورد وهیچ ضعف ونقصان در آن واقع نمی شود).

این نظام را قدرت فائقهء آن خدای نیرومند قائم ونگه داشته است، اگر چه گستاخیها وشرارت های مردم مقتضی آن است که تمام این نظام یکدم درهم وبرهم کرده شود لیکن خدای آمرزگار بخشاینده از کمال عفو ومغفرت خود فورًا چنین اجرا نمی کند؛ یعنی حضرت آدم (ع) وزوجهء او حضرت حوا را، مولانا بشیر احمد به همین قدر اجمال اکتفا فرموده اند حالانکه مقام مقتضی تفصیل است وتفصیلش آنکه کلمهء (ثم)...

در«... **ثُـمَّ جَعَلَ مِنْهَـا زَوْجَهَـا...**» ... یعنـی شـما را از یـک تـن آفریـد، سـپس همسرش را از او پدید آورد... (زُمر٦)...

یا برای تراخی رتبی است که مقصد چنان می شود که شما را از یک نفس آفریـدم وعـلاوه بـر ایـن زوجـش را از خـود او آفریـدم، یـا افـاده مـی کنـد تراخی آفریدن زوجه را تنهائی ویکی بودن آدم، خلاصه آنکه (ثم) آفریدن زوجه را عطـف مـی کنـد بـر اتصـفًا نفس بـه وحـدت ویـا مـراد از«**خَلَقَكُمْ مِنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ...**» یعنی شما را از یک تن آفرید... (زُمر٦)...

این است کـه در روز میثاق ذریعـهء آدم (ع) بماننـد ذره هـا از صـلب او کشید باز زوجه اش حو را بیافرید.

برای انتفاع شما در چهار پایان هشت نر وماده آفرید یعنی شترِ، گاه، گوسفند، وبز که ذکر آن در سورهء انعام گذشت؛ به تدریج پیدا کرد مثلًا از نُطفه علقه مُضغه ساخت، سپس استخوانها را آفرید وبر آن گوشت پوشانید بعد از آن در آن روح دمید؛ یکـی تـاریکی شـکم دوم رَحِم سوم پـردهء کـه طفل در آن مـی باشـد وبـا او یکجـا خـارج مـی شـود؛ یعنـی چـون خـالق، رب، مالـک، ملـک (پادشـاه) فقط اوسـت پـس جـز وی کِـه معبـود توانـد شـد؟ پـس از اقـرار بـه ایـن صـفات خـدای یگانـه دیگـری را بنـدگی نمـودن چـه معنـی دارد؟ چـون بـه ایـن انـدازه بـه مطلـب نزدیـک گشـتید اکنـون بـه کـدام طـرف رو مـی آریـد. تفسیر کابلی: ج٣ ص٢١٤ـ ٢١٦).

تبصره:

خلقـت جـانوران وحیوانـات وآنچـه در دنیـا هسـتی وجـود دارد خداونـد مهربـان برای منفعت انسانها آفریده است وهمه را برای انسان مسخر ودر خدمتش گذاشته است، حیواناتِ که از گوشت پوست پشم وغیره ی آنان استفاده می کنید مانند گاو، گوسفند، بز، اشتر وغیره وجانوران وحیواناتی که از آنها به سواری بابری و... مسفید می شوید، وعلاوه از این جانوران وحیواناتی بَری وبَحری که از گوشت وسواری آنان انسان استفاده می نماید همچنان آسمان، زمین، آفتاب، مهتاب، کهکشان ها ودیگر ستاره گان، ابر، باد وغیره را خداوند منان در خـدمت انسـان وبـرای اسـتفاده او قـرار داده اسـت، ایـن هـا وبیشـتر از ایـن هـا همـه...

نِعمت های خداوند مهربان هستند که او ذاتِ در نهایت مهربان برای همین انسانهای اکثر ناسپاس انعام اکرام، بخشش وارزانی نموده است.

جایکه سعدی در مورد میگوید:

ابرُ باد و مهُ خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرطِ انصافُ نباشد کِه تو فرمان نبری

نِعمت های که اگر آنها را بخواهیم شمار کنیم هرگز از بسی کثرت فراوانی وبی اندازگی آنان را به شمار آورده نمی توانیم.

جایکه خداوند متعال می فرماید:

وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِ مَا سَأَلْتُمُوْهُ وَإِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللهِ لَاتُحْصُوْهَآ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ. (إبراهيم: ٣۴).

ترجمه: واز هر چیزی که [به سبب نیاز تان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد، واگر نِعمت های خدا را شمار کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شماره آورید، مسلمًا انسان بسیار ستمگار وناسپاس است. (ابرهیم: ۳۴).

پس انسانهای که با وجود این همه اکرام وانعام این انعامات خداوندی سپاس وشکران این همه نعمات او را بجا نمی آورند وبرعکس ناسپاسی نموده ودر نهایت به سبب احماقت وجهالت خویش به خالق این همه انعامات کفر می ورزند معلوم است که اینگونه انسان های جاهل واحمق در نهایت بیخردی گمراهی وناسپاسی بسر می برند که بر جان خود بسی ستم وظلمی را روا داشته اند، با چنین انسانهای ناسپاس وکافر وملحد خداوند در روزی رستاخیز سخت حساب خواهد نمود واینگونه انسانهای ناسپاس عنقریب کیفر اعمال زشت وناپسند خود را خواهند دید در آن روزیکه دیگر پشیمانی سودی برای آنان نخواهد بخشید وعذر خواهی وعوض از هیچ یکی از این انسانهای ناسپاس وکافر وملحد پذیرفته نخواهد شد.

جانوران جمله بود در خدمتت ای انسان باد و پروینُ مه خورشید و هم کهکشان

گرنباشی تو به این انعام خدایت شاکر ناسپاس از تو نباشد و موجودی در جهان -(حمیدی)

۱ـ بیان بعضی نعم الهی وفرمان به شکر وسپاس خداوند و رد عقیدهء مشرکان در بارهء برخی از حیوانات؛ وگوشتهای حرام وپلید که مردم (جاهلانه) از آن استفاده می کنند، چهار نوع است؛ وسبب سر کشی وسوء استفاده یهودیان بعضی گوشتهای دیگر برای آنها حرام بوده است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۵۷ ـ ۵۵۹).

۲ـ تدبیر خداوندی در پیدایش شب ورز وتسخیر شمس وقمر وخلقت انسان ودیگر جانوران؛ ونتیجهء کفر وشکر انسان به خودش عائد می گردد نه به خداوند متعال. (تفسیر کابلی: ج۳ ص۲۱۴ـ ۲۱۶).

اَداء شکرِ نِعمت خداوند!

وَاِذْتَاَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيْدٌ. (إبراهيم:۷).

ترجمه: و[نیز یاد کنید] هنگامیکه پروردگارتان اعلان کرد: اگر سپاس گزاری کنید، قطعًا [نعمت] خود را بر شما می افزایم، واگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است. (ابراهیم:۷).

تفسیر: مقولهء حضرت موسی (ع) است یعنی آن وقت را یاد کنید که پروردگار شما اعلان کرد اگر احسان مرا پذیرفتید، از زبان ودل به شکر انعام من پرداختید نعمت های مزید خواهید یافت، نعمت های جسمانی وروحانی، دنیوی واُخروی؛ نعمت های موجوده سلب کرده می شود وسزای ناشکری غیر از ین است در حدیث است سایلی به حضور مبارک ختمی مرتبت علیه آلاف الصلاة والتحیة آمد، پیامبر (ص) خرمائی به وی عنایت کرد سایل نگرفت یا باز افگند سایل دیگر آمد وی را نیز خرمائی مرحمت کرد، گفت: **(سبحان الله تمرة من رسول الله)** یعنی تبرک پیامبر خدا است، رسول الله (ص) به جاریه امر کرد چهل درهمی که پیش ام سلمه است به آن سائل شاکر بدهد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۰۴).

وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِ مَا سَأَلْتُمُوْهُ وَإِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللهِ لَاتُحْصُوْهَآ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ[1]. (إبراهيم: ۳۴).

ترجمه: واز هرچیزکه [به سبب نیاز تان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد، واگر نِعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شماره آورید، مسلمًا انسان بسیار ستمگار وناسپاس است. (ابراهیم: ۳۴).

---

[1] این آیت (۳۴) سورهء ابراهیم قبلًا در صفحه (۱۱۶) ذکر شده است اینجا به اساس ربط موضوع دوباره تذکر داده شده است.

تفسیر: هرچه به زبان قال یا حال خواستید موافق حکمت ومصلحت بطور مجموعی به شما ارزانی فرمود؛ نِعمت های الهی چندان بسیار بل غیر متناهی است که اگر همه گرد آئید وخواهید اجمالًا آن را بشمارید خسته شده عاجز می نشینید، حضرت امام رازی در اینجا از بی شمار بودن نِعمای الهی وعلامه ابو السعود ازغیر متناهی بودن آن به تفصیل سحن رانده اند صاحب روح المعانی بر بیان آنها ایرادات مفیدی نموده اینجا تطویل نگنجد؛ بسا از نوع بشرکه ستمگار وناسپاس اند با وجود مشاهد چندین احسان بیشمار به حقوق منعم حقیقی اعتراف نمی کنند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۱۸).

مَا يَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللهُ شَاكِرًاعَلِيْمًا. (النِسآءِ:۱۴۷)

ترجمه: اگر شما سپاسگزار [نعمت های بی شمار حق] باشید وایمان آورید، خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده وداناست. (نساء: ۱۴۷).

تفسیر: خداوند (ج) اعمال حسنه را قدر می کند وهمه سخنان بندگان را به خوبی میداند کسی که احکام وی را به امتنان وسپاس تسلیم می کند وبر حضرت وی یقین میداشته باشد خدای عادل رحیم نمیخواهد چنین شخص را مورد عذاب قرار دهد عذاب وی مخصوص سرکشان ومتمردان است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۳۸۳).

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰنَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم. (۴) ثُمَّ رَدَدْنٰهُ أَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ. (۵) إِلَّاالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌغَيْرُمَمْنُوْنٍ. (التِينِ:۴-۶).

ترجمه: که ما انسان را در نیکو ترین نظم واعتدال آفریدیم. (۴) آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترین پستان باز گرداندیم. (۵) مگر آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند، پس آنان را پاداشی بی منت وهمیشگی است. (تین:۴-۶).

تفسیر: یعنی این همه مقامات مقدس (بیت المقدس، طورسینا ومکه)، که چنان پیامبران اولوالعزم در آنجا مبعوث شده اند شاهد است که ما انسان را...

با چه زیبائی وجمال آفریدیم ودر خلقت او چه ملکات وخوبی های ظاهری وباطنی نهادیم اگر انسان بروفق فطرت صحیح خویش ترقی کند از فرشتگان گوی سبقت برد بلکه مسجود ایشان قرار یابد.

حضرت شاه حاحب میفرماید که (خداوند انسان را شایستهء مقام فرشتگان آفرید اما اگر او انکار ورزد از چار پایان بد تر است)، یعنی اجر که کاسته نگردد وانقطاع نپذیرد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۳۶).

تبصره:

اگر ما به اخلاص ونیت پاک واقناع نفس واز ته دل شکرِ نِعمت های خداوند متعال را بجا آوریم خداوند مهربان نِعمت های خود را بر ما ده چند زیازه می سازد وآنچه دل بندگانش به قناعت نفس خواسته باشد به آن نِعمت های الهی رسیده ودست پیدا می کنند وشکر نِعمت الهی نِعمت های او را بر بندگانش افزونتر می گرداند وهر قدرکه بندگان خداوند سپاسگزاری نِعمت های او را بجا آرند به همان اندازه رزق روزی ونِعمت های الهی بر آنان بیشتر و وافرتر می شود ودروازه های انعام گوناگون خداوند یکتا! بروی چنین بندگان شاکر اش باز گردیده نصیب وبهرهء آنان به سبب شکران نِعمت های الهی فراخ تر می گردد واصول رزق ونِعمت های خداوند بر آنان سهل وآسان می شود، وبرعکس اگر بندگان خدا ناشکری نِعمت های الهی را کنند خداوند نِعمت های خود را به سبب ناسپاسی وناشکر آنان از ایشان می ستاند وعلاوه از گرفت نِعمت وقدرت شأن وشوکت آنان، چنین انسانهای ناسپاس را به سخترین عذاب دچار وگرفتار می نماید.

نِعمت های الهی چنان زیاد هستند که هرگز ما نِعمت های (او تعالی) را شمار کرده نمی توانیم پس خدایکه این همه نِعمت های گونان گون بیشمار را به فضل کرم ومهربانی اش به ما عطا کرده است اگر ما با اخلاص ازعمق دل پاس وشکران این همه نِعمت های بی شماری خداوند یکتا! را بجا نیاوریم ما نا سپاسترین مخلوق خدا محسوب می شویم، پس چنین انسانهای ناسپاس نمک حرام را که از همه نِعمت های بیشمار گوناگون خداوند استفاده می کنند...

وبرعکس کفر نِعمت نموده وهیچ هم شکران وپاسی از منعم حقیقی ونِعمت های (اوتعالی) را بجا نمی آورند، معلوم است که چنین انسانهای نا شکر به علتِ ناسپاسی از این همه نِعمت های الهی مستحق عذاب خداوند متعال گریده وشاهد گرفت وزوال نِعمت دست داشتهء خود خواهند بود.

واز جملهء بزرگترین نِعمت های بیشمار وفراوان الهی اینست که خداوند یکتا**!** ما را از جمع دیگر مخلوقات خود بنام انسان در بهترین شکل، نظم واعتدال خاص متمایزتر از دیگر حیوانات غیر ناطق داری عقل سلیم، شعور کامل، نطق بیان، درک احساس و دارای حواس وقوای مدرکه (۵، گانه ظاهری و۵، گانه باطنی) پیدا نموده است، که حواس وقوای (۵، گانه ظاهری) عبارت اند از:

۱ـ باصره [بینایی]، (دیدن به چشمان خود چیزی را از فاصله دور ونزدیک).

۲ـ ذائقه [چشایی]، (چشیدن به زبان خود ذائقه طعم ومزه طعام وغیره را).

۳ـ سامعه [شنوایی]، (شنیدن به گوش های خود سخنان اخبار وغیره را).

۴ـ شامعه [بویایی]، (بوی کردن به بینی خود گل عطر وغیره اشیای دیگر را).

۵ـ لامسه [بسوایی]، (لمس ومالیدن اشیای نرم وسخت شخص نابینا وهم بینا تَشخیص وشناخت آن اشیاء توسط لمس کردن ومالیدن آن شخص).

که این (۵) حواس وقوای ظاهری انسان، اَعمال، افعال، حوادث واخبار را از بیرون گرفته وبه حواس وقوای باطنی وداخلی انسان انتقال میدهند وحواس وقوای باطنی وداخلی انسان بعد از صغری کبری تحلیل وتجزیه نتیجهء صِدق وکِذب آن احوال واخبار را برای انسان معلوم نموده از شک به یقین تبدیل می کند که حواس وقوای باطنی وداخلی انسان عبارت اند از:

۱ـ حس مشترک.

۲ـ خیال.

۳ـ وهم.

۴ـ شک.

۵ـ ویقین.

وبه همین ترتیب علاوه از خلقت انسان در بهترین شکل صورت نطق بیان عقل شعور احساس انگیزه ودر کل خداوند مهربان انسان را اشرف مخلوقات در این کرهء خاکی پیدا کرده است واکثر مخلوقات را به همین انسان به خاطر اشرفیتش مسخر وتابع فرمانش نموده است پس می باید که چنین انسانی با چنین مورد الطاف الهی قرار گرفته در مقابل ذره ذره این همه اعطایایی نِعماتی گوناگونی خالقش به اخلاص قلب شاکر وسپاگزار باشد.

ـ بناءً برای وضاحت بیشتر به توضیح شکر واخلاص اندکی در ذیل می پردازیم.

شکرـ سپاسگزای، ستایش و... (فرهنگ فارسی معین).

شکرـ شکورـ شکران (شَکرَـ یَشکرُ) سپاس گفتن، حق سپاس بجای آوردن، اظهار امتنان وقدر دانی کردن، از عمل خیری تشکری نمودن، قدر نِعمت واحسان دانستن. (لغت نامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰).

ـ شکر در در جهت اداء نِعمت های خداوند منان که نِعمتهایش بیشمار وبی پایان است وهمین شکر است که سبب گشایش رزق برای شخص شاکر می گردد وبرعکس آن که ناشکری وناسپاسی است باعث قلت گرفت ونابودی نِعمت های الهی می شود.

اخلاص ـ پاک کردن، ویژه کردن، دوستی پاک وبی ریا داشتن، خلوص نیت داشتن و... (فرهنگ فارسی معین).

اخلاص ـ خالص کردن، بی غل وغش نمودن، ارادت صادق وخلوص نیت داشتن، در دوستی بی ریای بودن، ونام یکی از سوره های قرآن.

(لغت نامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰).

ـ واخلاص خلوص نیت ودوستی پاک بدون تظاهر ریا دوستی از تهء دل بدون کدام غرض خود نمایی، اخلاص دوستی ومحبتی بدون دورویی و... را گویند ـ اخلاص دوستی با خدا دوستی که اینگونه دوستی را هرگز بادوستی بشر مقایسه نمی توان کرد...

پس هرعملی را که انسان انجام میدهد ودر آن عمل اخلاص نباشد آن عمل همانندی طعامی بی نمک است که در تَرکیب آن طعام انسان هر چه را از انواع خوراکه ها منسجم ومخلوط نموده باشد ولی نمک در آن نباشد این ترکیبات نمی تواند آن طعام را لذت بخش نماید.

فلهٰذا هرعمل وکرداری را که انسان انجام میدهد باید اخلاصی در عملش داشته باشد برابر است که عملش، عمل عبادت است عمل گفتار، کردار، تدریس، خیر خواهی شکر در مقابل نِعمتهای خداوند لایزال، کمک همکای، ترحم مهربانی، خدمت به خلق الله آبادانی مسجد، پل، صدقاتی جاری وغیره

ودر کل هرعملی را که انسان مؤمن انجام میدهد باید عملش با اخلاص و خاص برای خدا باشد، واین دوستی اخلاصمندی اش را در جهت اصول رضای خالق خود تداوم بخشد زیرا اخلاص در عمل است که خداوند انجام کارهای بنده اش را پذیرفته از او خشنود می شود ودر نتیجه او را داخل بهشت می نماید، ودر مجموع بجا آوردن شکران از نِعمتهای الهی به خلوص نیت سبب گشایش رزق وروزی گریده وخداوند مهربان از نِعمتهای بیشمار وگوناگون خود به آنعده انسانهای شاکر وسپاسگزار بیشر وزیاتر می سازد واینکه کسی نان نمک ونِعمت از کسی بخورد وبر جای شکر وسپاس از صاحب آن نِعمت ناسپاسی وقدر احسان ناشنای نموده به راه خود ادامه دهد قِسمِ اینست که نان نمکی کسی را خوردن وبه دسترخوان آن لگد زدن وبه راه خود رفتن است.

جایکه شاعری در مورد میگوید:

شــکر نِمعت نِعمتت افـزون کند　　　کـــفر نِعمت از کفت بیرون کند

هـــــر کس که نماید انعام خدا را شاکِر　　　افـزون کند و رزق را بـر او ذات قاهِر

آنکه با اخلاص کند شکر انعام ذاتِ صابِر　　　وافـر آید رزقی بیشمار بروی بس باهِر

گر نماید کـــفرانُ نا شکری و نِعمتی خدا　　　کـم شود بـــرویُ روزئی خدای یکتا

رزقُ بـا شکری نِعمت خدا افـزون شود

فقرُ مسکینی بـه توانگری دیگرگون شود　　　- (حمیدی)

۱ـ اشاره به جزئی از فرمان خداوند به حضرت موسی وقسمتی از موعظه آن بزگوار برای بنی اسرائیل؛ ومدت عمر بشر در روی زمین مجهول است وجز خداوند کسی تعداد ملل پیشین واقوام گشته بشر را نمی داند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴).

۲ـ بیان بعضی نعم سودمند پرورد‌گار. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۱۷ـ ۲۱۸).

۳ـ صفات افراد منافق (نام خدا را کم می برند) نماز را با بی میلی می خوانند، وزمانه ساز هستند؛ وخداوند (ج) اعمال حسنه را قدر می کند وهمه سخنان بندگان را به خوبی می داند... (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۸۱ـ ۳۸۳).

۴ـ انسان در نیکوترین اندازه (صورتی) آفریده شده است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۳۵ـ ۷۳۶).

زنان کشت زار شما اند:

وَلاتَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّا يُؤْمِنَ وَلاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌمِنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتَّا يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُوْلآئِکَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَاللهُ يَدْعواْ اِلَى الْجَنَّةِ والْمَغْفِرَةِ بِاذْنِهِ وَيُبَيِنُ ءَاياتِهِ لِنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَ كَّرُوْنَ. (٢٢١).

وَيَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الْمَحِيْضِ قَلْ هُوَاَذى فَاعْتَزِلُوا النِسَآءَ فِى الْمَحِيْضِ وَلاتَقْرَبُوْهُنَّ حَتَّا يَطْهُرْنَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَاتُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللهُ اِنَّ اللهَ يُحِبُ التَّوَّابِيْنَ وَيُحِبُ الْمُتُطُهِرِيْنَ. (٢٢٢) نِسَآؤُ كُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُواْحَرْثَكُمْ اَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِمُوْالِاَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوُا اَنَّكُمْ مُّلاقُوْهُ وَبَشِرِالْمُؤْمِنِيْنَ. (البقره: ٢٢١ـ ٢٢٣).

ترجمه: وبا زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند، قطعًا کنیز با ایمان از زن آزاد مشرک بهتر است، هرچند [زیبایی ومال وموقعیت او] شما را خوش آید، وزنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک درنیاورید تا زمان که ایمان بیاورند، مسلمًا برده ی با ایمان ازمرد آزاد مشرک بهتر است، هرچند [جمال ومال ومنال او] شما را خوش آید، اینان [که مشرکند، نتها مردم، بلکه بی رحمانه زن وفرزند خود را] به سوی آتش می خوانند، وخدا به توفیق خود به سوی بهشت وآمرزش دعوت می کند، وآیاتش را برای مردم بیان می کند تا متذکر شوند. (٢٢١).

از تو در باره حیض می پرسند، بگو: حیض، حالت ناملایم وزیان باری است؛ پس در زمان حیض از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، وبا آنان نزدیکی ننمایید تا که پاک شوند؛ وهنگامیکه پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده با آنان آمیزش کنید، یقینًا خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، وکسانی که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه ی آلودگی ها] پاکیزه می کنند، دوست دارد. (٢٢٢) زنان شما کشت زار شمایند، هرزمان وهر کجا که خواستید به کشت زار خود در آید، و [با رعایت حقوق یکدیگر، وحفظ عفت وپاکی، در سایه ی زنا شوی وتولد نسلی پاک وشایسته...

خیر وثوابی] برای خود تان پیش فرستید، واز خدا پروا کنید، وبدایند او را ملاقات خواهید کرد، ومومنان را بشارت ده. (بقره: ۲۲۱ـ ۲۲۳).

تفسیر: پیشتر مرد مسلمان با زن کافر ویا برعکس در دو صورت به نکاح مجاز بودند، این آیت آن را نسخ کرد، نکاح مرد وزن مشرک با مسلمان صحیح نیست واگر کسی بعد از نکاح مشرک شود نکاح فسخ می شود، مشرک درعلم وقدرت وسایر صفات خداوندی دیگر را با خدا ممثال پنداشتن ویا برای دیگری مانند خدا تعظیم نمودن است، چون سجده کردن به دیگری یا مختار دانستن دیکر را، واز وی حجت خواستن، باقی این قدر سخن از آیات دیگر معلوم می شود که نکاح مرد مسلمان با زنان یهود ونصاری جایز است وآنها در مشرکان داخل نباشند بشرطیکه بدین خویش استوار بوده یعنی دهری وملحد نباشند مانند نصاری که اکثر امروز چنین اند، خلاصهء تمام آیت این است که نکاح مرد مسلمان بازن مشرک جایز نسیت مگر آنگاه که مسلمان شود، بدون شک کنیز مسلمان از زن کافر آزاد بهتر است اگر چه به سبب زیبائی ودارائی مورد پسند شما واقع شده باشد کمترین مسلمانان بر بلند ترین مشرکان برتری وفضیلت دارد؛ افعال واقوال، اختلاط دوستی با مشرکین ومشرکات نفرت وکراهیت شرک را از دل ها می کاهد ودل ها را به شرک مایل می گرداند که مصیر آن دوزخ است از این جهت از نکاح آنان اجتناب تام لازم است؛ حیض خونی است که برحسب عادت از رَحِمِ زن جاری می شود.

درحال حیض، جماع، نماز، روزه حرام است خونیکه بر خلاف عادت از زن جاری می شود بیماری است در انثای این خون جماع، نماز و روزه همه درست است زیرا این خون چنانست که از زخم وفَصد جاری شود، یهود ومجوس در حال حیض با زنان یکجا خوردن ودر یک خانه بودن را نیز جایز نمی شمردند، امّا نصاری از جماع هم پرهیز نمی کردند مردم در این باره از حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند این آیهء کریمه فرود آمد حضرت پیامبر (ص) واضح فرموده اند که در حال حیض مجامعت حرام است اما خوردن، نوشیدن، بود وباش کردن همه جایز می باشد...

افراط یهود وتفریط نصاری هردو مردود قرار داده شده است؛ تفصیل پاک شدن این است که اگر حیض بعد از انقطاع مدت آن که ده روز است قطع گردد مجامعت از همان وقت جایز است هرگاه حیض پیش از ده روز ختم شود مثلاً بعد از شش روز وعادت زن نیز همین شش روز باشد بعد از قطع خون فورًا مجامعت جایز نیست، مگر که زن غسل کند یا یک وقت نماز بر وی بگذرد آنگاه مجامعت جایز است، هرگاه عادت زن هفت یا هشت روز باشد وخون در روز هشتم قطع شود بعد از تکمیل ایام عادت مجامعت جایز است؛ از جائیکه خداوند جل جلاله اجازهء مجامعت داده یعنی از راه پیش که طفل پیدا شود اما از راه دیگر یعنی لواطت حرام است؛ کسانیکه توبه می نماید از گناهیکه از ایشان اتفقًا صادر شده مثلًا در حالت حیض مرتکب وطی شده باشند وکسانیکه از نجاست یعنی از گناه و وطی در حال حیض از مواقع نجس اجتناب می کنند.

یهود به (محل مشروع) از جانب پشت زن جماع را ممنوع قرار داده بودند، آنها اظهار می کردند که در نتیجهء این گونه وطی طفل (اَحول) «کج چشم» به وجود می آید، در این باره از حضرت پیامبر (ص) استفسار شد، این آیهء کریمه فرود آمد یعنی زنان شما به منزلهء کشت زار شما می باشند، در آن نطفه به جای تخم و اولاد به منزلت محصول است، مقصود اصلی، خاص بقای نسل و به وجود آمدن اولاد است، بنا بر آن به شما اختیار داده شده که از پیش یا از پهلو یا از پشت افتاده یا نشسته جِماع کنید اما تخم حتمًا در محل خاص افشانده شود که از آن توقع بار می برود، یعنی جِماع تنها در فرج به عمل آید وهرگز وهیچگاه لواطت نشود، خیال یهود نادرست است که می گویند از این وضع طفل اَحول پدید می آید؛ برای خود اعمال صالحه کرده باشید یا اینکه مقصود شما از جِماع پدید آمدن فرزندان صالح باشد نه تنها لذت نفس. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۴۳ـ ۱۴۵).

تبصره:

زنان کشت زار شما اند ـ زمانی که خداوند حضرت آدم (ع) را از میان گِلها وخاک های مختلف روی زمین در صحرائی (عرفات[1]) یا هم در بهشت آفرید و روح در کالبُد وجسدش دمید وزنده شد او احساسی تنهای می کرد و آرزو داشت که او هم همانندی پرندگان ودیگر حیوانات که همه جفت وجوره بنظر میخورند حضرت (آدم[2]) هم جفت جوره، همراه، همدم وهم نفسی با خود داشته باشد او در این فکر بخواب می رود وزمانیکه از خواب بیدار می شود می بیند که خداوند حضرت حوا را از پهلوی چپ آدم (ع) به عنوان همسر او آفریده است حضرت آدم با دیدن حضرت حوا خوشحال می شود و او دیگر احساسی تنهای نمی کند.

بلی! زنان شریک زندگی ومکمل ایمان مردان هستند اگر زنان نمی بودند مردان هم با این کثرت وانبوهی در این جهان دیده نمی شدند، زیرا زنان هستند که با تولد وتناسل، فرزندانِ خود را در هرگوشه واَکناف دنیا به کثرت پراکنده کرده اند، زنان هستند که مردان هستند، اگر زنان نمی بود امرز این همه مردان وزنان متمدن وبا دست آوردهای عجیب ونو آوری های گوناگون به این تجمع وکثرت در اجتماعی انسانی در این کره خاکی دیده نمی شد، آری! زنان مادر اند، خواهر اند، خاله اند، عمه اند، دختر اند، همسر وغیره اند.

---

۱) **عرفات:** آنجاکه حج کنند، موقف حاج است در روز نهم ذی الحجة به فاصلهء دوازده میلی مکه، جای توقف کردن حاجیان به منی، نامی جای ایستاده شدن حاجیان به روز عرفه که روز حج است، وآن صحرائی است، فراخ به فاصلهء نه کُروه از مکه، حاجیان در آنجا ایستاده شوند ولبیک وادعیه خوانند ونماز ظهر و عصر در آنجا گزارند وبه مکه باز گردند... جای وقوف حاجیان روز نهم ذی الحجة ودوازده کُروه از مکهء معظمه [دور] بدین نام خوانده شده است زیرا آدم وحوا در آنجا آشنا گشتند ویا بجهت این است که جبرئیل (ع) چون به ابراهیم (ع) مناسک را آموخت به وی گفت «أعرفت؟» و او جواب داد «عرفت» ویا بسبب مقدس ومعظم بودن آن است گوئی به طیب وبوی خوش اَندَوده باشد... وبرخی در سبب تسمیهء آن گفته اند آدم وحوا پس از خروج از بهشت در این نقطه با هم آشنا شدند و «تعارف» حاصل کردند... «لغت نامه دهخدا».

۲) یعنی بعد از این که خداوند متعال گِلی حضرت آدم را توسط حضرت عزرائیل (ملک الموت) از گِلها وخاک های مختلف روی زمین جمع آوری نموده و او را در میان صحرائی (عرفات) یا در (بهشت) آفرید وحضرت حوا را هم از بدن او پیدا نمود که تسمیهء حوا هم به همین جهت است، (حوا) به معنی حی زندگی یعنی از بدن شخص زنده پیدا وآفریده شده، بدان جهت «آدم زوجهء خود را حوا نامید» وبه همین واسطه «حضرت حوا به ام البشر مُلقب شد»، وبعد از وارد شدن هردو (آدم وحوا) به بهشت وبعد از خروج شان از بهشت هبوط وپایان شدن آدم به کوه سر اندیب یاهم شهر بزرگی که در لب دریایی مَوقعیت داشته است واین کوه [سراندیب] مَنسوب بدان شهر است که [بطرف جنوب کشور هندوستان] می باشد، «وگویند قبر ابوالبشر، حضرت آدم در آنجاست» وبه روایتی محل دفن آنحضرت (آدم) «در نجف اشرف در کشورعراق می باشد»، [وهمچنان هبوط وپایان شدن حضرت (حوا) از بهشت به صحرائی (عرفات) وبعد از چهل سال جدایی وسر گردانی (آدم وحوا) از همدیگر در روی زمین وبالآخره حضرت آدم و حضرت حوا همدیگر را در همین صحرائی (عرفات) شناسایی وباهم یکجای شده ومعرفتِ دوباره حاصل کردند از این رو (عرفات) را عرفات گفته اند یعنی جای معرفی شدنِ حضرت آدم (ع) وحضرت حوا (رض) در آنجا]، وبه همین ترتیب دروایتی خروج آدم وحوا از بهشت و ورود شان به زمین چنین آمده است «آدم از بهشت بر روی کوه صفا [کوه ابوقبیس] وحوا بر کوه [مروه] فرود آمدند» ـ (زندگی نامه پیامبران/ عنوان: ورود آدم وحوا بر زمین).

۲) وهمچنان به روایتی وفات حضرت آدم وحضرت حوا ومَدفَن آنان را چنین عنوان کرده اند، «در باره سن حضرت آدم قولهای مختلفی وجود دارد، که از آن جمله گفته اند؛ (۹۳۰) سال، (۹۳۶) سال، (۱۰۰۰) سال، (۱۰۳۰) سال، (۱۰۴۰) سال از عمر آدم گذشت تا ایکه گفته اند، او به مدت (۱۰) روز در پی تَبی شدید وطولانی رحلت یافت، وفات او در روز جمعه، (۱۱) محرم روی داد، بعد از وقتی مرگش بدن او را در تابوتی گذاشتند ودرغاری در میان کوه اوقبیس دفن کردند، نوح (ع) در زمان طوفان بیامد وآن تابوت را با خود بر داشت ودر کشتی نهاد وبه کوفه برد ودر [غَری] ـ شهر نجف کنونی ـ به خاک سپرد، حضرت حوا نیز پس از وفات حضرت آدم یک سال بیشتر زنده نبود وسپس پانزده روز بیمار شد واز دنیا رفت ودر کنار جایگاه حضرت آدم او را به خاک سپردند، [ولی] آنچه که معروف است آنست که حضرت حوا را در جدّه به خاک سپر دند» ـ (زندگی نامه پیامبران/ عنوان: وفات آدم وحوا).

۲) این اقوال وروایاتِ فوق ذکر در ساختن کالبُد حضرت آدم وآفریدن حوا زوجهء او از حصهء چپ آدم در دنیا ودر میان صحرائی عرفات وبعد انتقالشان به بهشت به اساس اخبار وتواریخ است، زیرا قرآن تنها خلقت آدم (ع) را از گِل وخاک های مختلفی روی زمین ذکر نموده ودیگر در قرآن، در مورد ساخت کالبُد (آدم وحوا) در دنیا توضیحاتی نشده است، جایکه خداوند میفرماید: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ.** (۱۴) **وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ.** یعنی آفرید انسان را ازگِلی خشک صدا دهنده مانند سُفال. (۱۴) وآفرید جن را از شعلهء آتش. (رحمن: ۱۴ـ ۱۵). بناءً احتمالِ قوی همین استً که کالبُد حضرت آدم از گِل وخاک های مختلفی روی زمین توسط حضرت عزرائیل (ع) جمع آوری شده ودر بهشت ساخته شده است ودر همانجا به امر خداوند متعال مَسجود ملائک ومورد سجدهء تَعظیم فرشتگان الهی قرار گرفته است. «نَبِشته از حمیدی».

پس با زنان به طریقه وشیوه خوب ودرست رفتار نماید دور از همه خشونت، بد رفتاری، بد اخلاقی، بد گمانی، اوقات تلخی، لت کوب؛ وکاملاً با ایشان رفتاری اسلامی وانسانی با حفظ حرمت، اخلاق، عشق ـ محبت دلسوزی، مهربانی احترام متقابل داشته باشید، وزنان همچنان با مردان منقاد، مطیع فرمانبردارد، با احترام وحفظ عزت آبرو، غرور، سازگاری، وکاملا امانت کار در حصهء حفظ مال، عزت ـ آبرو در برابر مردان باشند چون زندگی زنا شوهری یک زندگی مشترک است می باید که در زندگی مشترک قربانی وفدا کاری هم مشترک باشد، از آن جایکه مردان مُسلط، حاکم، برتر وسر پرست بر زنان می باشند به دلیل این آیت.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

اَلرِجَالُ قَوَّا مُوْنَ عَلَى النِسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَآ أَنْفَقُوْا مِنْ أَمْوَالِهِمْ... (النِسآء: ۳۴).

ترجمه: مردان، کارگزاران وتدبیر کنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خدا مردان را [از جهت توان جسمی وتحمل مشکلات وقدرت روحی وفکری] بر زنان برتری داده وبه خاطر آن که [مردان] از اموال شان هزینه ی زندگی زنان را [به عنوان حقی واجب] می پردازند... (نسآء: ۳۴).

درتفسیرکابلی حاکم ومراقب بودن مردان را بر زنان دو چیز عنوان کرده است. «خداوند جل جلاله از دو جهت مردان را بر زنان حاکم ومراقب آفریده است»؛

۱ـ **وهبی** ـ بزرگ است که خداوند جل جلاله در اصل فطرت درعلم وعمل (که مدار تمام کمالات است) مردان را بر زنان فضیلت وبرتری بخشیده است تشریح آن در احادیث موجود است.

۲ـ **کسبی** ـ می باشد و آن این است که مرد مال خود را به زن صرف مینماید مهر وغذا، لباس وهمه احتیاجات آن را تأمین می نماید باید زن مطیع ومنقاد او باشد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۳۰).

لهذا قرآن بیشتر مردان را در قِسمت نیکی و رویه خوب با زنان مورد خطاب قرارده ودستور داده است که مردان باید با زنان به طریقه وشیوهء درست دور از همه خشونت، بد رفتاری ـ درشتی ـ تند خویی ـ بی رحمی رفتار نمایند...

جایکه خداوند متعال میفرماید:

... وَعَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ فَإِنْ كَرِهتُمُوْهُنَ فَعَسَى أَنْ تَكرَهَوْا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللهُ فِيْهِ خَيْرًا كَثِيْرًا. (النِسآء: ١٩).

ترجمه: ... بازنان؛ به صورت پسندیده رفتار کنید، واگر [به علتی] از آنان نفرت داشتید [بازهم با آنان به صورتی پسندیده رفتار کنید] چه بسا چیزی خوشایند شما نیست وخدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد. (نسآء: ١٩).

بهر حال زنان کشت زار مردان هستند می باید که مردان کشت (تخم) خویش را ازراه قانونی (که جای تولد وتناسل است) ودر زمین که از راه مشروع بر خود حلال گردانیده اند کشت نموده وحاصل حلال وپاکیزه که همانا اَولاد صالح است بدست آرند، نه اینکه تخم خویش را در زمین که نا مشروع وحرام است تخم ریزی وکشت کنند زیرا چنین کشتی در مزرعهء حرام و از راه نا مشروع که حاصل وثمرهء آن ولد زنا گفته می شود از یک طرف کاشتن تخم در مزرعهء شوره زار است که جز مصرف بیجا وضایع نمودن تخم چیزی دیگری نبوده واز جانب دیگر بجز ضرر زیان دنیایی واُخروی خیری در آن نمی باشد، واز سوی دیگری (شخصِ زانی) نافرمانی خدا را نموده وگناهی بزرگی را مرتکب شده وداغ ولد زنایی را بر پیشانی آن شخص ولد زنا تا روز رستاخیز گذاشته است که عامل چنین متجاوز از حدود الله شرمنده ی روز رستاخیز بوده واز چنین عمل زشت ــ شَنیع وخلاف شرع مبین (شخص زناکار) در پیشگاهی خداوند قهار جوابگوی خواهد بود.

زنان هستند و کشت زارِ مردان　　منشأیِ تولد و تناسلی فرزندان

با ایشان رفتاری خوبی نماید　　که هستندُ مُکَمِل ایمان شمایان

با عشقُ محبت اخلاقُ مهربانی　　سلوکُ رفتار تان باشد باهمسرانتان

بود همسرانی خوب همدم مردان　　مطیع و منقاد و به فرمان ایشان

"حمیدی" رفتارِ خوب کن با زنان

به اخلاقی نیکو و از دل و جان　　ـ (حمیدی)

١ـ ازدواج با افراد مشرک (چه زن باشد وچه مرد) حرام وممنوع است؛ بیان احکام معاشرت وهمخوابی با همسران خود. (تفسیرکابلی: ج١، ص ١٤٣ـ ١٤٥).

راه حل اختلاف زن وشوهر:

اَلرِجَالُ قَوّامُوْنَ عَلَى النِسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَّبِمَا اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ وَالَّاتِى تَخَافُوْنَ نَشُوْزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِى الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيًّا كِبِيْرًا. (۳۴).

وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوْا حَكَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ يُّرِيْدَآ اِصْلَاحًا يُّوَفِقِ اللهُ بِيْنَهُمَا اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيْمًا خَبِيْرًا.[۱] (النسآء: ۳۴ ـ ۳۵).

ترجمه: مردان، کار گزاران وتدبیر کنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خدا مردان را [از جهت توان جسمی وتحمل مشکلات وقدرت روحی وفکری] بر زنان برتری داده، وبه خاطر آن که [مردان] [از اموال شان هزینه ی زندگی زنان را [به عنوان حق واجب] می پردازند؛ پس زنان شایسته ودرست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [ومطیع شوهرند] [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان به عهده ی شوهران شان] نهاده است، درغیاب شوهر [حقوق واسرار واموال او را] حفظ می کنند، وزنان که از سرکشی ونافرمانی آنان دچار بیم شده اید [در مرحله ی اول] پندشان دهید، و [در مرحله ی بعد] در خوابگاه ها از آنان دوری کنید، و [اگر اثر نبخشید] آنان را [به گونه ای که احساس آزار سخت به دنبال نداشته باشد] تنبیه کنید؛ پس اگر از شما اِطاعت کردند برای در مضیقه قرار دادن آنان هیچ راهی مجوید؛ یقیناً خدا بلند مرتبه وبزرگ است. (۳۴).

و[شما ای حاکمان شرع وعقلا وبزرگان خانواده!] اگر از جدایی وناسازگاری میان زن وشوهر بیم داشتید، پس داوری از خانواده ی مرد، وداوری از خانواده ی زن [برای رفع اختلاف] بر انگزید که اگر هر دو داور قصد اصلاح داشته باشند، خدا میان دو داور توافق وسازگاری ایجاد می کند [تا به صلاح زن وشوهر حکم کنند]؛ یقینًا خدا [به نیات واعمال شما] دانا وآگاه است. (نساء: ۳۴ ـ ۳۵).

۱ـ جزء این آیت (۳۴ـ ۳۵)سوره نساء قبلًا در صفحهء (۱۲۷) تذکر یافته است در اینجا به مناسبت پیوندش به موضوع دو باره ذکر گردید.

تفسیر: در آیات سابق مذکور بود که حقوق مردان وزنان کاملًا رعایت شود اگر در رعایت حقوق فرقی باشد زنان شاید شکایت کنند اکنون در این آیت مراتب مرد وزن توضیح می شود که مرتبهء مرد نسبت به زن بلند تر است بنا برهمین تفاوت مدارج احکام آنها نیز متفاوت ومبنی بر حکمت وقابل رعایت می باشد زن ومرد به قانون حکمت هرگز باهم مساوی شده نمی توانند، خلاصه، خداوند (ج) از دو جهت مردان را بر زنان حاکم ومراقب آفریده.

وجه اول وهبی: وبزرگ است که خداوند (ج) در اصل فطرت درعلم وعمل (که مدار تمام کمالات است) مردان را بر زنان فضیلت وبرتری بخشیده تشریح آن در احادیث موجود است.

وجه دوم کسبی: می باشد و آن این است که مرد مال خود را به زن صرف مینماید مهر وغذا، لباس وهمه احتیاجات آن را تأمین می نماید باید زن مطیع ومنقاد او باشد.

فایده: یکی از زنان اصحاب از حکم شوهرش سرباز می زد چندان که شوهرش بر آشفت و وی را به سیلی زد زن به پدر خود استغاثه کرد پدرش به حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود از شوهرش انتقام کشند، این آیت فرود آمد، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ما چیزی خواستیم وخداوند (ج) چیزی اراده فرمود به آنست که خداوند (ج) بخواهد.

زنان پارسا وخدا ترس شوهران خود را فرمان می برند، درغیاب شوهر موافق حکم الهی ورضای شوهر خویش نفس خود ومال شوهرش را حفظ می کنند و در حفظ ناموس خود ومال شوهر هرگز خیانت نمی ورزند...

هرگاه زن با شوهرش بد خوئی وستیزه کند اولًا شوهرش به زبان بفهماند وپند دهد اگر اصلاح نشود در مرتبهء دوهم مرد در همان خانه جدا بخوابد اگر بازهم نپذیرفت در مرتبهء سوم او را بزند اما نه چنانکه نشان ضرب بماند یا استخوان وی بشکند هر تقصیری مرتبتی دارد که موافق آن تادیب وتنبیه به عمل آید وهر سه مرتبه در این آیت مذکور است زدن مرتبهء آخرین است در گناه اندک زدن جایز نیست ودر قصور مزید باک ندارد اما استخوان نشکند واثر زخم باقی نماند.

اگر زنان به پند وبعد فراش وضرب از بد خوئی ونافر مانی باز آیند وظاهرًا به شما مطیع شوند شما نیز بس کنید وگناه آن ها را بدِل می گیرید واز خدا جل جلاله بترسید و در صدد الزام آنها مشوید، خدا جل جلاله برهمه شما غالب وحاکم است در معاملات زنان بدگمان مباشید وبه گناه اندک سزای بزرگ میدهید هرگنه حدی دارد زدن در مرتبهء آخرین است.

ای مسلمانان! اگر میترسید که میان زن وشوهر چندان مخالفت ولجاج پدید آمده که خود از اصلاح آن نا توانند، منصفی از نزدیکان مرد ومنصفی از نزدیکان زن مقرر وبرای فیصله نزد جانبین بفرستید زیرا نزدیکان شان بر احوال آنها بصیرند واز آنها امید خیر خواهی میرود منصفان احوال را تحقیق وگناه را سنجیده زن وشوهر را آشتی میدهند...

این دو منصف اگر به نیت اصلاح باشند خداوند (ج) از حسن نیت وسعی آنها میان زن وشوهر موافق پدید می آرد، بی شک خداوند جل جلاله برهمه چیز داناست اسباب رفع نزاع وحصول اتفاق به حضرت او معلوم است از این جهت در رفع نزاع زوجین هیچ مشکل نمی ماند ان شاء الله تعالی. (تفسیرکابلی: ۱ص، ۳۲۹ـ ۳۳۱).

تبصره:

قرآن کریم سه راه وگُزینهء درستی را برای حل اختلاف، تَشنج ومنازعه میان زن وشوهر بیان نموده است:

۱ـ نَصیحت پند واندرز کردن [زن].

۲ـ جدا کردن مرد (بِستر خوابش) را از بِستر خواب [زن].

۳ـ زدن وتأدیب نمودن [زن] (به گونه ی که استخوان وجای آن نشکند).

که زدن وتأدیب کردن در مرحلهء آخرین می باشد، واگر چنان منازعت ضدیت وناساز گاری میان زن وشوهر به وجود آید که خود از اصلاح آن ناتوان مانند، مُنصفی از فامیل وخانواده ی مرد ومُنصفی از فامیل وخانواده ی زن برای رفع اختلاف ومُنازعه نزد جانبین فرستاده شود تا آنان موضوع را تحقیق نموده به تَنازع جانبین (زن وشوهر) پایان دهند، در صورتیکه هر دو داور قصد اصلاح را میان زن وشوهر داشته باشند ان شاء الله خداوند در میان آن (زن وشوهر) به وسیلهء آن دو منصف وداور مُوافقت وسازگاری پیدا می کند وبه سازگاری میان زن وشوهر افزوده می شود، بدین منوال سازگاری جای مخالفت را گرفته دیگر مُنازعتی میان مُنازعین (زن وشوهر) باقی نمی ماند ان شاء الله العزیز.

بناءً اگر به اجراء وانجام همین سه مرحله اگر زن اصلاح پذیر بود شوهر باید راهی دیگری را در قبال همسرش جستجو نکند وعیب ها ونَواقصِ گذشته ی او را به تاق فراموشی بسپارد، زیرا همه ی انسان ها چه زن وچه مرد...

در زندگی خود مرتکب گناه وخطا کاری می شوند وبعدی پشیمانی از گناه و خطا واصلاح پذیری دیگر ضرور ولازم ومناسب نیست که عیب وخطا های زن را شوهر به روی آن بکشاند وهمچنان زن به شوهر، چون در بسیاری از موارد از چیزی های که ظاهرًا ما از آن چیزها وادامه ی آن کارها نفرت داریم ولی خداوند خیر منفعت وخوبی را که در آنها پنهان نگهداشته است ما نمیدانیم، فلهذا انسان به خوبی ها وخرابی ها، اِضرار وتاوان خود نمیداند که چه چیز به خوبی وخیر اوست وچه چیز به تاوان وضرر آن، پس بهتر آن است که ما از چیزی های که ظاهرًا از آنها بد ونفرت مان میاید ودر نهان خیر خوبی فلاح ورستگاری ما در آن چیزها حفظ است برای خرابی واز بین بردن آنها عجله نکنیم وبرای خوبی وبهتر شدن واصلاح نمودن آن (چیزها وکارها) سعی وتلاش به خرچ داده صبر واستقامت را بکار گرفته وامید وار به نتیجه ی خوبی آنها باشیم.

زیرا ما انسانها در زندگی خود به زیاد چیزها وکارهای بر میخوریم که ظاهرًا از آنها نفرت مان میاید که در حقیقت آن چیزها به نفع ماست، وهمچنان به بسیار چیزها وکارهای رو برو می شویم که آنها را خوش داریم ولیکِن حقیقتًا برعکسِ خوش داشتنی ما آنها چیزها به ضرر ماست، بدینسان از چیزی هایکه ظاهرً از آنها نفرت داریم آنها را به یک تصمیم عجولانه بدون غور فکر وسنجشِ جوانب اطراف وعواقب خطرناک آنها، آن چیزها وکارها را از بیخ وبن به خاتمه میرسانیم که بعد از کار خود ندامت پَشیمانی می کنیم ولی در آن وقتیکه همه کار را بدست خود خراب وبه اتمام رسانیده ایم دیگر پشیمانی برای مان سودی نخواهد بخشید، از جمله ی این چیزی ها وکارهای فوق ذکر طلاق نمودن زن ومَنکوحه را بدون اَندیشه ی عَواقب خطرناک آن بطورعجولانه می توان نامبرد.

چنانچه گوینده‌ء در مورد چنین گفته است:

چرا عاقِل کند کاری   که باز آرد پشیمانی

چون زندگی زنان شوهری توأم با فراز نِشیب عشق ومحبت خوشی ومسرت، سختی جار و جنجال، اِختلاف، مُشکلات وغیره مُقابل و روبرو می باشد، انسان نباید تنها همان جانب خوشی مسرت وخوش گذرانی زندگی مشترکِ زنا شوهری را مد نظر گیرد، بایست که جانبی دیگری آن را هم در فکرش داشته باشد که در زندگی زنا شوهری ودر کل مطلقِ زندگی همه اش خوشی آرامی وآسودگی نیست بلکه مُشکلات، ناهنجاری، ناهمواری ونابسامانی غم درد، رنج، اَلَمْ وغیره را هم در پی دارد، این خواستهء زندگی است تا که انسانها سختی ها ومُشکلات را مُتحمل ومُتَقَبل نشوند به خوشی وراحتی زندگی هر گز نمی رسند، انسانها طَبیعتًا در کوشش وتلاش این هستند که باید هر چه زود تر از قید سختی ها ومُشکلات خود را خلاص نموده وبه راحتی وآسودگی نایل آیند، چون طَبیعتًا انسانها خوشی ها وراحتی ها را در زندگی خود نسبت به سختی ها ومُشقت ها کمتر اِنعکاس میدهند، وسختی ها ومُشکلات بنا بر توان وطَاقتِ انسانی در نظر وخاطِر ایشان بیشتر پَدیدار می شود.

چنانچه که مرحومه مادرم (مشکل ما بِنت مرحوم عزت الله) این مصرع شعر را گاه گاهی می خواندند وبنده (مؤلف: کتاب, پیام قرآنی) در خورد سالی این بیت را از زبان مرحومه مادرم! زیاد شَنیدم که می گفتند:

صد جگر خون می کنم یک جامه گلگون می کنیم

یعنی که در زندگی ام بسیاری از مُشکلات رنج وغمی را مُتَقَبل ومُتحمل می شوم وبعد به راحتی آسودگی خوشی وشادمانی میرسم، آری! حقیقتًا انسان باید در زندگی خویش سختی ها مُشکلات، آلام غم ورنج را بکشد تا به راحتی آسودگی به خوشی ومسرت دست یابد، حَقا که مرحومه مادر عزیزم! در سرایش این مصرع شعر راست گفته است: اگر انسان در زندگی خویش رنج ها ومَشقت ها را نکشد به راحتی ومَسرت آرامی وآسودگی نمی رسد.

چنانچه که سعدی هم در همین مورد چنین گفته است:

نا برده رنج گنج مُیَسر نمی شود مزد آن گرفت که جان برادر کار کرد

بلی! طبیعتَا انسانها موجودی ضعیفی آفریده شده اند بنا بر آن اگر بیشتری زندگی خود را به راحتی بخوشی ومسرت سپری هم کنند ولی باز کدا وقتیکه به اثر طبیعتِ انسانی وخواستِ زندگی باکدام مُشکلی زندگی رو برو ودچار شوند فکر می کنند که در زندگی خود کمتر راحت وخوشی را دیده اند واکثر زندگی خود را به سختی وبه رنج گذرانیده باشند، دقیقًا! زندگی انسانها توأم با سختی مُشکلات، راحتی وآسودگی می باشد از آنجایکه انسانها موجودی ضعیف وناتوانی آفریده شده اند مُشکلی اندکی در نظرشان مُشکلات ودشواری های بیشتر معلوم می شود در حالی که اگر انسان ها در زندگی خود صبر استقامت را پیشه ی خود نماید و قلبًا به رحمت الهی امید وار باشند خداوند بعد از هر سختی آسانی را برای شان وعده کرده است که وعده ی خداوند راست وبر حق است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِيُسْرًا. (الشرح: ۵ ـ ۶).

ترجمه: بی تردید با دشواری آسانی است. (۵) [آری] بی تردید با دشواری آسانی است. (شرح: ۵ ـ ۶).

لهذا خداوند مهربان در برابر هر سختی آسانی وآسودگی را برای بندگانش وعده داده است که وعده ی خداوند یکتا! بدون تردید وعده ی برحق وراست است، اگر انسانها چه در زندگی میان زنا شوهری ـ فامیلی وچه در زندگی اجتماعی ومِلی ورابطهء بین المللی رَنج ها مُشقت ها ومُشکلات های که از این ناحیه بر آنان وارِد شده است وهمواره با این همه تحمل رنج ها، سختی ها وآلام که در راه تَحصیل خوشنودی خداوند لایزال به آنان رسیده است صبر شَکیبایی، استقامت وایستادگی نموده اند، بدون تردید خداوند مهربان دروازه های گوناگونی سهولت وآسانی را بروی ایشان می کشاید که این همه سختی ها ورنج ها را فراموش می کنند.

سه راهی حل اختلاف بود برای مشکل زنا شوهری　　نَصیحتُ، جدائی بِستری همخوابی، ضرب و تأدیبی

گر شود زن فرمان بردار با اجرائی این سه گزینش　　بایست که نجوید شوهر به همسرش راهی دیگری　ـ (حمیدی)

۱ـ قدرت دفاع در اداره امور خانواده بعهده مردان است وزنان باید زیر نظر مردان، خانواده را اداره کنند... اما مسؤول تمام مسائل مادی زندگی فقط مردان هستند؛ وچگونه باید اختلاف زن وشوهر حل شود. (تفسیرکابلی:۱ص، ۳۲۹ـ ۳۳۱).

حقوق والدین:

وَقَضَی رَبُکَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِیَّاهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَنًا اِمَّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوکِلَا هُمَا فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ اُفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا کَرِیْمَا. (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَّبِ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَیَّانِی صَغِیْرًا. (۲۴) رَّبُّکُم اَعْلَمُ بِمَا فِی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُوْنُوْا صَالِحِیْنَ فَاِنَّهُ کَانَ لِلْاَوَّابِیْنَ غَفُوْرًا. (الاسرآء: ۲۳ ـ ۲۵).

ترجمه: و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، وبه پدر ومادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی وبر آنان [بانگ مزن و] پرخاش مکن، وبه آنان سخن نرم وشایسته [وبزگوارانه] بگو. (۲۳) وبرای هردو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر وبگو: ای پروردگار من آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده. (۲۴) پروردگار تان به نیت ها وحالاتی که [نسبت به پدر ومادر تان] در دل های شماست [از خود شما] آگاه تر است، اگر مردم شایسته ای باشید [ولی نیت شما در باره پدر ومادر ناپسند باشد، یا حقی از آنان ضایع کنید، اما پشیمان شوید وبه خدا باز گردید، شایسته است]؛ زیرا او نسبت به بازگشت کنندگان بسیار آمرزنده است. (الإسراء: ۲۳ـ ۲۵).

تفسیر: خداوند است که برای یک طفل بصورت حقیقی وجود می بخشد والدین تنها وسیلهء ظاهری وجود او یند از اینجاست که در چندین آیات به همراه حقوق خدای تعالی حقوق والدین یکجا ذکر شده است، در حدیث است که آن شخص به خاک برابر شد که او والدین خود را یافت لیکن به خدمت آنها نپرداخت وجنت را به دست نیا ورد، پیامبر (ص) در حدیثی فرمود که جنت تحت قدمهای مادر است، نیکی اولاد با والدین این است که در زندگی آنها را به جان ومال خدمت نماید واز دل تعظیم ومحبت کند، بعد از مردن آنها جنازهء آنها را بخواند، برای آنها دعا کند وطلب آمرزش نماید، عهد و وصایای آنها را حتی المقدور انجام دهد با دوستان آنها به تعظیم وحسن سلوک وبا اقارب آنها از راه صلهء رحم پیش بیاید وغیر ذلک.

درحین پیری احتیاج خدمت زیاده تر است که بعضی اوقات اهل وعیال هم از آن پهلو تهی می کنند، در روزگار پیری هوس وحواس هم آنقدر بجا نمی ماند، منتها سعادتمند کسی است که در آن وقت از خدمت گذاری وفرمانبرداری والدین رو نتابد قرآن تنبیه نمود که در مقابل والدین حتی (**أُف**) هم مکشید تا چه رسد به اینکه آنها را زجر دهید وبر ایشان عتاب کنید بلکه با آنها در حین سخن گفتن ادب وتعظیم کامل را ملحوظ دارید، ابن مسیب فرموده که بحضور والدین چنان سخن گوئید که یک غلام خطا کار با آقای تند مزاج خویش سخن میزند.

وقتیکه من به کلی نا توان وحقیر بودم، آنها در تربیه وپرورش من ازهیچ گونه سعی وزحمت دریغ نکردند، هریک از ایشان مطابق میل خود برای راحت وخوشی من سعی کردند وکوشش داشتند که مرا از هزارها آفات وحوادث نگه دارند، بارها برای من حیات خود را به هلاکت افگندند، امروز که وقت پیری ونا توانی آنها فرا رسیده است چیزیکه در قدرت من است در خدمت وتعظیم آنها بجا می آرم ونمیتوانیم ازعهدهء حق آنها بر آیم بنا بر آن از تو (خدایا!) مسئلت مینمایم مه در این روزگار پیری ونیز بعد از مردن بر ایشان نظر رحمت مبذول فرمائی! تعظیم والدین وبحضور آنها توضع وفروتنی باید از صمیم دل باشد، خدای تعالی میداند که چه کسی وچه طور از دل خدمت والدین را می کند اگر فی الواقع شما پاک وسعادتمند باشید وبه طرف خداوند جل جلاله رجوع نموده به اخلاص وحق شناسی تمام به خدمت آنها بپردازید خداوند جل جلاله از کوتاهی ها وخطای شما خواهد گذشت، فرض کنید که اگر کدام وقتی با وجود نیک نیتی شما در اثر دلتنگی ویا بی حوصلگی از نزد شما فرو گذاشتی نسبت به آنان سرزند وشما از آن کار پشیمان شده توبه وانابت کنید، خداوند (ج) آمرزگار است.

تنبیه: اطاعت والدین در کدام چیزهاست ودر کدام چیزها نیست تفصیل آن را در کتب فقه وغیره باید دید که در روح المعانی هم بر آن بحث مبسوط ومفید شده است، فلیرجع. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴).

وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسنًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَّ وَضَعَتهُ کُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاثُوْنَ شَهْرًا حَتَّی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً قَالَ رَبِ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَاَصْلِحْ لِیْ فِیْ ذُرِیَّتِیْ اِنِی تُبْتُ اِلَیْکَ وَاِنِیْ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ. (۱۵).

اُوْلَآئِکَ الَّذِیْنَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ مَاعَمِلُوْا وَنَتَجَاوَزُعَنْ سَیاتِهِمْ فِیْ اَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِدْقِ الَّذِیْ کَانُوا یُوْعَدُوْنَ. (۱۶) وَالَّذِیْ قَالَ لِوَالِدَیْهِ اُفٍ لَّکُمَآ اَتَعِدانِنِیْ اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُوْنُ مِنْ قَبْلِیْ وَهُمَا یَسْتَغِیْثَانِ اللهَ وَیْلَکَ ءَامِنْ اِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَیَقُوْلُ مَاهَاذَا اِلَآ اَسَاطِیْرُالْاَوَّلِیْنَ. (۱۷) اُوْلَآئِکَ الَّذِیْنَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِیْ اُمَمٍ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِن الْجِنِ وَالْاِنْسِ اِنَّهُمْ کَانُوْا خاسِرِیْنَ. (الاحقاف: ۱۵ـ ۱۸).

ترجمه: انسان را در باره پدر ومارش به نیکی کردن سفارش کردیم، مادرش او را با تحمل مشقت باردار شد واو را با رنج وزحمت زایید، ودوران بارداری وباز گرفتنش از شیر سی (۳۰) ماه است، به رشد ونیرومندی خود وبه چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگار من به من الهام کن تا نعمتت را که برمن وپدر ومادرم عطا کرده ای سپاسگزارم، وکاری شایسته ای که آن را می پسندی انجام دهم وذریه ونسل مرا برای من صالح وشایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم وبه یقین از تسلیم شده گان [به فرمان ها واحکام] تو ام. (۱۵) اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، واز گناهان شان در زمره اهل بهشت در می گذریم. [خدا این وعده را داد] وعده ی راستی همواره [این گونه انسان ها را] به آن وعده داده می دادند. (۱۶) وکسی که به پدر ومادرش گفت: اُف بر شما! [من از شما متنفر ودلتنگم]، آیا به من وعده می دهید که [پس از مرگ] زنده خواهم شد، در حالی که پیش از من اقوام بسیار درگذشتند، [وهیچ کدام از آنان زنده نشدند]، و آن دو همواره [برای بازگشت فرزندشان] از خدا یاری می خواهند [وبه فرزندشان می گویند:] وای بر تو ایمان بیاور، بی تردید وعده ی خدا [درباره ی سعادت ورستگاری مومنان در قیامت وشقاوت وبدبختی کافران] حق است، [ولی او در پاسخشان] می گوید: این [وعده ها] جز افسانه های گذشتگان نیست!!. (۱۷)...

ایناننند کسانی که [به خاطر انکار وعده های حق] فرمان عذاب در باره ی آنان در زمره ی گروه هایی از جن وانس که پیش از آنان در گذشتند ثابت شده است؛ زیرا آنان زیانکار بودند. (الأحقاف: ۱۵ـ ۱۸).

تفسیر: در چند موقع قرآن الله تعالی حق والدین را با حق خود بیان فرموده است زیرا موجد حقیقی خود حضرت الهی است لیکن درعالم اسباب والدین سبب ظاهری وجود اولاد ومظهر خاص شان ربوبیت حق تعالی می شوند، در این موقع هم در«**اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا...**» یعنی بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند... (فُصِلت: ۳۰)...

اول حقوق الله تعالی مذکور بود، حالًا حق والدین را خاطر نشان نمود یعنی به انسان حکم داده شده که با والدین خود سلوک نیک کند، بجا آوردن تعظیم ومحبت وخدمت گذاری آنان سعادت خود بدانند، در جای دیگر وانمود کرده که اگر والدین مشرک باشند باز هم در دنیا به آنها معاملهء نیک شود خصوصًا در خدمت گذاری مادر باید کوشید که از بعضی وجوه حق او نسبت به پدرهم فوقتر است چنانچه احادیث صحیحه بر آن دلالت می کنند؛ یعنی ثقل حمل بعد از چندین ماه حس می شود، در هنگام وضع حمل سختی های زیادی را متحمل می شود بعد از آن به طفل شیر میدهد وتا سالها به هرنوع حفاظت وبهداشت او میپردازد، آسایش آرام خود را بر آسایش وراحت او قربانی می کند پدر هم تا یک اندازهء زیادی شریک این مصائب می شود وسامان تربیت را فراهم می آرد بیشک این همه کار ها از تقضای فطرت به عمل می آید مگر این هم از تقضای همان فطرت است که اولاد شفقت ومحبت مادر وپدر را محسوس ومحبت وایثار آنها را قدر کند.

تنبیه: در حدیث برای خدمتگذاری مادر سه بار حکم فرموده وبرای خدمتگذاری پدر صرف یک بار حکم نموده است لطف در اینجا است که دراین آیت ذکر والد فقط یک مرتبه در لفظ (والدیه) آماده وذکر والده سه بار شده است اول در لفظ (والدیه) باز در (حملته) وباز در (وضعته)...

این را شاید به طور عادت اکثریه فرمود، حضرت شاه صاحب رحمه الله مینویسند که اگر بچه قوی باشد در ظرف بیست ویکماه شیر را ترک می کند و (۹) ماه از حمل می باشد ویا چنین بگوئید که مدت حمل اقلاً شش ماه است و در دوسال عمومًا اطفال از شیر جدا کرده می شوند، بدین طُرق کل مدتی سی ماه شد، بودن مدت رضاع بیشتر از آن بسیار قلیل ونادر است؛ درعمر چهل سالگی عمومًا قوتهای عقلی واخلاقی انسان کامل می شود از همین سبب بعثت انبیاء علیهم السلام پیش از اکمال چهل سال بعمل نمی آید؛ آدم سعادتمند آن است که آن احسانات الله تعالی را که به خودش و والدین او مبذول شده برای شکر آن واجرای کار نیک در آینده از خداوند توفیق طلبد و در حق اولاد خود هم دعای نیک کند، کوتاهی که در حقوق الله تعالی ویا حقوق العباد از او صادر شده باشد از آن توبه کند واز راه توضع وبندگی به عبودیت مخلصانه وفرمانبرداری خود اعتراف نماید.

تنبیه: از جملهء صحابه رضی الله تعالی عنهم حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بسیار خوش قسمت بود که بخود او و والدین و اولادش برعلاوهء ایمان شرف صحبت نبی کریم صلی الله علیه وسلم هم میسر شد که هیچکش از صحابه به این خصوصیت نائل نشده.

نیکی های چنین بندگان قبول وتقصیرات شان معاف می شود ومقام آنها برطبق وعدهء صحیح الله تعالی در جنت است؛ در مقابل اولاد سعاتمند اولاد بی ادب نافرمان ونالائق را بیان فرمود که چون مادر وپدر سخن ایمان را به او بفهماند او نمی فهمد بلکه به خطا گستاخانه به ایشان ایذاء میرساند؛ من از این تهدید نمیترسم که پس از مرگ دوباره زنده می شوم باید دقت کرد که چندین قوم وگروه پیش از من گذشته اند آیا از بین آنها یک شخص هم تا امروز دوباره زنده شده برگشته است، مردم همیشه چنین اعلام را می شنیده اند مگر تا به امروز این خبر به پایهء تحقیق وثبوت نرسیده، پس من چگونه اعتبار کنم؛ یعنی یک طرف از گستاخی های او به الله تعالی فریاد می کنند ودعای می نمایند که به او توفیق قبول حق رفیق شود وطرف دیگر او را می فهمانند که: (ای بدبخت هنوز وقت است، از کفر منصرف شو! خبردار باش که وعدهء خداوندی بالکل راست است خبر بعثت بعد الموت حتمًا به وقت معین خود...

به ظهور میرسد، در آن وقت نتیجهء انکار خود را خواهی دید؛ یعنی چنین افسانه ها را بسیار شندیده ام، قصه های روزگار قدیم همینطور مشهور می گردد لیکن در حقیقت هیچ مصداقی ندارد.

(سخن عذاب) همان است که در این آیه بیان شده است «... **لَامْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجمَعِيْنَ.**»... یعنی بی تردید دوزخ را ازهمه ی جنیان وآدمیانی [که آیات من را تکذیب کردند] پرخواهم کرد. (سجده: ۱۳).

یعنی طوریکه بسیار گروه های جنیان وآدمیان پیش از آنها مستحق جهنم شده اند این بدبختان هم در آنها شامل اند؛ آن تخم ایمان وسعادت را که الله تعالی به رحمت خود در دل هر شخص بطور فطری پاشیده بود این بدیختان آن را هم ضایع کرده اند، کدام نقصان وخسارت بیشتر از این خواهد بود که شخصی در تجارت ازغفلت وحماقت خود عوض حصول منافع رأس المال را هم از دست بدهد. (تفسیرکابلی: ۳، ص۳۶۱ ـ ۳۶۴).

وَاِذْ اَخَذْنَا مِثَاقَ بَنِىْ اِسْرَآءِيْلَ لَاتَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَّذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَمَى وَالْمَسَاكِيْنِ وَقُوْلُوْا لِنَّاسِ حُسْنًا وَّاَقِيْمُوْا الصَّلوةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا مِنْكُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ. (القره: ۸۳).

ترجمه: و[یاد کنید] زمانی که از بنی اسراییل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، وبه پدر ومادر وخویشان ویتیمان ومستمندان نیکی کنید، وبا مردم با خوش زبانی سخنی گویید، ونماز را بر پا دارید، وزکات بپردازید، سپس همه ی شما جز اندکی [از پیمان خدا] روی گردانیدید؛ وشما [طورعادت] روی گردان هستید. (بقره: ۸۳).

تفسیر: یعنی اعراض از احکام خداوند، عادت، بلکه طبیعت شما شده. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۷).

تبصره:

حقوق والدین ــ پدر ومادر بالای اولادهای خود حقوق و وجایب زیادری دارند که خداوند بعد از حق وعبادت خود متصل از حقوق پدر ومادر در جاهای متعددی از قرآنکریم یاد کرده است، ومخصوصًا حقوق مادر را که فرزند خود را حد اکثر مدت (۹) ماه [1] در بطن خود حمل می کند و بعد از تولد فرزندش در باری او چی مشکلات وسختی های نیست که متحمل می شود از شب بیداری گرفته تا مشکلات دیگری در باره فرزندش، مشکلاتی که حتی زبان از ذکر آن کوتاهی می کند، شاید به همین خاطر باشد که پیامبر معظم اسلام (ص) در یک حدیثی که در مورد حق پدر ومادر از وی پرسیده شده «سه بار از مادر یاد کرده است وبار چهارم از پدر نام برده است» این در حالیست مادر بیشترین مشکلات وسختی را در باره فرزندانش می کشد از حمل آن در بطن خود وزمان شیردهی الی بزرگی آن، طفلی که قدرت وتوانی این را ندارد که مگسی را از خود دور کند وحتی این توان را ندارد که لقمه ی غذا را بر دهن خود بلند کند با این همه نا توانی وضعیفی او مادر است که در همه حال از او نگهداری پرستاری ومراقبت می کند از شست شوی ادارش گرفته تا دیگر مشکلات آن، هر چندی که پدرهم در این غم ومشکلات شریک است ولی پدر که غالبًا وظیفه وکاری های بیرون از خانه را بردوش دارد وبرای اصول رزق وغذا وتهیه لباس، وسایل ولوازم خانه، ادویه وغیره بیشتر در بیرون از خانه بسر می برد وآنقدر به تدابیر منزل سرکاری ندارد بدین سبب زحمت که مادر در باره‌ء طفلش متحمل می شود پدر آن زحمت وسختی را کمتر می کشد بدین خاطر حق مادر بیشتر از حق پدر است:

جایکه شاعری در مورد زحمت کشی مادر در حصه‌ء طفلش میگوید:

بود مادر فروغ زندگانی بود مادر حیاتی زندگانی

پرستارُ حِضان جان پرورمن کند با من همیشه مهربانی

---

۱) مدت حمل وجدا کردن طفل از شیر دهی (۳۰) ماه می باشد که (۶) ماه آن مدت اقل حمل است و (۲۴) ماه آن زمان کامل شیر دهی طفل می باشد که در مجموع حد اقل حمل (۶) ماه وحد اکثر آن (۹) ماه تعیین شده است، بدین خاطر زمان کامل شیر دهی طفل در قرآن دو سال کامل آمده است که دو سال همان (۲۴) ماه شیر دادن کامل طفل است وباقی می ماند به پره شدن (۳۰) ماه که همان (۶) ماهِ حد اقل حمل می باشد، (۳۰= ۶+ ۲۴).
جایکه خداوند متعال میفرماید:

... **وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُوْنَ شَهْرًا**... یعنی، اقل مدت بار گرفتنِ او واز شیر باز کردنِ او سِی ماه است. (احقاف: ۱۵)

وهمچنان جایکه خداوند بزرگ در مورد دو سال کاملِ شیر دهی مادر برای طفلش میفرماید:

وَالْوَا لِدَاتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلِيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ... یعنی، مادران باید فرزندان شان را را دو سال کامل شیر دهند [این حکم برای کسی است که می خواهد دوران شیر خوارگی [کودک] را تکمیل کند... (بقره: ۲۳۳).

بلی! پدر ومادر بالای فرزندانشان حقوق زیادی دارند به همین خاطر است که پیامبر معظم اسلام در حدیثی دیگری «رضاء وخشنودی خداوند را محول به رضاء وخشنودی پدر ومادر نموده است ونا رضایتی خداوند را در نا رضایتی پدر ومادر یاد کرده است»، یعنی رضاء وخوشنودی خداوند در رضاء وخوشنودی پدر ومادر است بدین معنی که اگر پدر ومادر از فرزندش راضی بود خداوند هم از او بنده اش راضی است اگر نه، نی؛ وهمچنان قهر وخشم خداوند در قهر ونا رضایتی پدر ومادر است پس هرکس میخواهد که خداوند را راضی کند وخداند معاذ الله از او بنده اش نا رضا نباشد پس می باید هر چه زوتر رضاء وخوشنودی پدر ومارش را کسب کند، وهمچنان رسول معظم اسلام در یک حدیثی جای دیگری «جنت را تحت قدم های پدر ومادر نام برده است» بدین معنی که هرکس خدمت پدر ومادر را بخوبی انجام داد خداوند در بدل خدمت وخوبی ونیکی واحترام وعزت آن اولاد نسبت به پدر ومادرش جنت را برای او نصیب می کند، پس خدمت پدر ومادر بر ما واجب است وباید این وجوبات را بسیار دقیق رعایت نموده واداء نمایم.

بسیار جای تأسف وتألم است که با وجود این همه تحمل زحمات ومُشکلات پدر ومادر در حصه ی اولاد خود وباز زمانی که اولادش بزرگ می شود این همه خدمات وسختی های پدر ومادر را از یاد می برد وگویای این که خودش به همین بزرگی وتوانمندی بدنیا آماده باشد؛ در حالی که هرگز چنین نیست وبد بختانه خدمت واداى حقوق پدر ومادر را چه می کنید که برعکس در بسیاری از موارد دیده وشندیده شده که پدر ومادر از سوی اولاد های خود لت وکوب شده است وحتی به قتل رسیده اند، این بد بختی واین رسوایی را انسان بکجا ببرد که پدر ومادر از دست اولاد خود به قتل برسند، آیا این است خدمت پدر ومادر در مقابل این همه زحمات ومُشکلات ومهربانی پدر ومادر در برابرِ چنین فرزند نالایق ونابکار؟ پس ویل، وای بر چنین اولاد وفرزندی به جای اینکه حق پدر ومادر را اداء کند برعکس پدر ومادر از دستش اذیت وآزار وسر انجام به قتل می رسد، چنین اولادی ناصالح بدون شک که مورد قهر وغضب خداوند متعال قرار دارد...

پس اولاد صالح ونیک اولادی است که خدمت پدر ومادر را بخوبی چنانچه حقشان است اداء می کند ورضایت پدر ومادر را حاصل مینمایند بدون تردید چنین اولاد، اولادی صالح بوده که به اصول رضایت وخوشنودی پدر ومادر رضای وخوشنودی خداوند متعال را کمائی کرده است.

وسر انجام به این حرمت احترام وخدمت پدر ومادر خوشبختی وپیروزی دنیا وآخرت را نصیب حال خود گردانیده است پس خوش بحالی چنین اولاد وفرزندی که در همه حال در مُشکلاتِ زندگی خود کوشیده وتلاش کرده که رضایت پدر ومادر خویش را کسب نموده و بدست آرد.

خاطر نشان: اِطاعت وفرمان برداری وخدمت در صورتی بر پدر ومادر واجب است که آن پدر ومادر فرزندان خود را به گناه وراه خلاف شرعی وبیراهه دعوت نکنند، اگر پدر ومادر فَرزندان خود را خلاف شریعت به گناه وبه بیراهه دعوت نموده امر وفرمان میدهند چنین پذیرش امر ودستور پدر ومادر اصلًا قابل قبول نیست ودر چنین حالتی اِطاعت فَرزندان از اینگونه پدر ومادر وامر ودستور ایشان واجب نه، بلکه گناه است ومعصیت خالق یکتا!.

جایکه پیامبر معظم اسلام در مورد میفرماید:

لاطاعة المخلوق فی المعصیة الخالق. یعنی نیست طاعت کردن در معصیت ونافرمان خالق.

بدین معنی که اِطاعتِ مخلوقی که سبب معصیت ونافرمانی خداوند می گردد، اصلًا اینگونه اِطاعت کردن از چنین مخلوق که باعث نافرمانی خداوند است چه پدر ومادر وچه اَقارب وهرکسی که باشد درست نیست.

بـــود واجب خدمت پـدران و مادران　　چنین دستور شده از نــــزد یــزدان

که بود زیر قدم های پـدران و مادران جَنات　　بــــود اند رضای ایشان راضی آن قاضی الحاجات

گـــرشوند نا راض ز تو آن پدر ومادر

گـــردد و نا راض ز تو آن وقت خدای اکبر　　- (حمیدی)

۱ـ فرمان به نیکی با پدر ومادر؛ خدا به قصد ونیت افراد آگاه است، اگر مردم در آشکار ونهان از راه اخلاص فرمان پذیر باشند، سعاتمند می شوند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴).

۲ـ بیان حق والدین وحقوق الله؛ آدم سعادتمند آنست که شکر احسانات خداوندی که بروی و والدین او مبذول شده بپردازد؛ بیان حال اولاد نافرمان که به پدر ومادرشان اُف می گویند. (تفسیر کابلی: ج ۳، ص ۳۶۱ ـ ۳۶۳).

۳ـ بیان قسمتی دیگر از خیانتهای یهود نسبت به شریعت واحکام خداوند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۷).

راه رسیدن به بهشت:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِى شُغُلٍ فَاكِهُوْنَ. (۵۵) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِى ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَآئِکِ مُتَّكِئُوْنَ. (۵۶) لَهُمْ فِيْهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَّايَدَّعُوْنَ. (۵۷) سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ رَّبٍ رَّحِيْمٍ. (يٰس: ۵۵ ـ ۵۸).

ترجمه: همانا بهشتیان در چنین روزی در سرگرمی وَصف ناپذیری شیرین کام وخوش اند. (۵۵) آنان وهمسران شان در زیر سایه هایی [آرام بخش] بر تخت هایی [آراسته چون حِجله عروس [1]] تکیه میزنند. (۵۶) برای آنان در آنجا میوه های [عالی ومطبوع] آنچه دلشان بخواهد فراهم است. (۵۷) با سلامی [امنیت آور وسلامت بخش] که گفتاری از پروردگار مهربان است. (یاسین: ۵۵ ـ ۵۸).

تفسیر: در بهشت هرنوع اسباب عیش ونشاط موجود است، از مکروهات دنیا نجات یافته اند شغل ایشان همین است که ایشان وزنان ایشان در یک عالم محبت وسرور در زیر سایه های نهایت خوشگوارا بر تخت ها قرار یافته مصروف عیش وراحت می باشند، میوه وطعام های گوناگون برای ایشان موجود است، خلاصه کلام هر آرزوی بهشتیان فراهم وهر تمنای آنان بر آورده می شود وبگوهر مقصد نایل می شوند، این بود بیان لذایذ جسمانی بعد از این بنا بر ارشاد «**سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ رَّبٍ رَّحِيْمٍ**» یعنی، با سلامی [امنیت آور وسلامت بخش] که گفتاری از پروردگار مهربان است. (یاسین: ۵۸)...

بسوی نعمت های روحانی اشاره می شود؛ از طرف آن پروردگار مهربان به بهشتیان سلام گفته می شود، این سلام یا به ذریعهء فرشتگان گفته خواهد شد ویا قرار یک روایت (ابن ماجه) مستقیمًا خود رب رحیم به ایشان (سلام) خواهد گفت، درعزت ولذت آن وقت چه گفته می شود؟ (اللهم ارزقنا هذا النعمة العظمی بحرمت نبیک محمد المصطفٰی صلی الله عیله وسلم) یعنی، ای بار خدا یا! نصیب کن بر ما این نعمت بزرگ را به حرمت پیامبر خود محمد مصطفی صلی الله عیله وسلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۵۷ـ ۱۵۸).

---

۱) **حِجله:** گردک، عمارتی مدور مانند گنبد، خانهء آراسته بتخت وجامه وپرده برای عروس، اطاق وحجره ای آراسته وزینت شده جهت عروس وداماد. «لغت نامه دهخدا».

بیآمد سوی حِجلهء آرزوی   بدو گفت ای ماه آزاده خوی   (فردوسی)

بخیال و زلف و لب وحِجلهء عروس عرب   که سنگ و کعبه و حلقه ست و آستان حِجاب   (خاقانی)   «لغت نامه دهخدا».

اَللهُ الَّذِی خَلَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعدِ ضَعْفٍ قَوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعدِ قَوَّةٍ ضَعْفًا وَّشَیْبَةً یَخْلُقُ مَایَشَآءُ وَهُوالْعَلِیْمُ الْقَدِیْرُ. (الرُّومِ:۵۴)

ترجمه: خداست که شما را از نا توانی آفرید، سپس بعد از نا توانی نیرمندی داد، آن گاه بعد از نیرومندی، سستی وپیری قرارداد؛ هر چه بخواهد می آفریند و او دانا وتواناست. (روم: ۵۴).

تفسیر: طفل در آغاز پیدایش نهایت ضعیف وناتوان می باشد، سپس آهسته آهسته قوی می گردد وبالآخره در وقت جوانی قوت او به انتهای خود میرسد وتمام قوای او به جانی تعلق دارد پس عمر رو به زول می نهد وبعد از زور وقوت آثار ضعف وبیچارگی نمایان می گردد که منتهای آن پیری است، در آن هنگام تمام اعضا سست وقوا معطل می گردد، این همه افزایش وکاهش در قوت وضعف به دست خدا (ج) است، حق تعالی قدرت دارد هر طوریکه بخواهد چیزی را بسازد واز ادوار مختلفه قوت وضعف بگذارد، وهمان ذات متعال میداند کدام چیز را تا کدام وقت وبه کدام حالات نگهداشتن مناسب است، بر ما لازم است که سخنان خداوند (ج) وتلقینات پیامبران را گوش کنیم شاید هم بدین طرف هم اشاره فرمود که طوریکه بعد از ضعف شما را قوت بخشید به مسلمانان هم بعد از ضعف قوت خواهد داد ودینی که ظاهرًا در این وقت ضعیف به نظر می آید پس از چند روز قوت خواهد گرفت وبه شباب وعروج خود خواهد رسید، بعد از آن ممکن است که باز دورهء ضعف مسلمانان برسد لیکن بخاطر باید داشت که خدای قادر وتوانا هر وقت میتواند ضعف را به قوت تبدیل کند بلی اینگونه فعل صورتها واسباب خصوصی دارد، والله تعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۳۱).

وَبَشِرِالَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوْالصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَاالْأَ نْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوْامِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوْاهَاذَالَّذِی رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوْبِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِیْهَآ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ. (البَقَّرَةِ: ۲۵).

ترجمه: وکسانی را که ایمان آورده اند وکارهای شایسته [چون عبادت حق وخدمت به خلق] انجام داده اند، مژده ده که بهشت هایی ویژه ی آنان است که...

از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ هرگاه از آن بهشت ها میوه ی آماده به آنان دهند، گویند: این همان است که از پیش روزی ما نمودند، واز میوه های گوناگون که [در طعم وگوارایی وزیبایی] شبیه هم است نزد آنان آورند؛ در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه [از هر آلودگی] است؛ ودر آن بهشت ها جاودانه اند. (بقره: ۲۵).

تفسیر: میوه های بهشت در صورت شبیه میوه های دنیا است اما در لذت تفاوت از زمین تا آسمان است، یا میوه های بهشت در صورت باهم شبیهند ودر گوارائی متمایز، چون بهشتیان آن میوه ها را بینند گویند ما این میوه ها را در دنیا یا در بهشت دیده ایم وچون بچشند لذت آن جدا باشد.

زنان بهشت از نجاسات ظاهری وباطنی واخلاق رذیله پاک می باشند.

فائده: تا اینجا سه چیز ضروری بیان شد

۱ـ مبدأ که ما از کجا آمده ایم وچه بودیم.

۲ـ معاش که با چه تغذیه کنیم وکجا زندگانی نمائیم.

۳ـ ومَعاد که انجام ما چگونه خواهد بود. (تفسیرکابلی: ج۱ص۴۴).

وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ. (۳۴) إِنَّآ أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَآءً. (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. (۳۶) عُرُبًا أَتْرَابًا. (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِيْنِ. (۳۸) ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِيْنَ. (۳۹) وَثُلَّةٌ مِنَ الْأَخِرِيْنَ. (الوَاقِعَةِ : ۳۴ ـ ۴۰).

ترجمه: وهمسران بلند مرتبه. (۳۴) که ما آنان را به آفرینشی ویژه آفردیم. (۳۵) پس آنان را همواره دوشیزه قرارداده ایم. (۳۶) عشق ورز به شوهران، وهم سن وسال باهمسران. (۳۷).

[همه این نعمت ها] برای سعادتمندان [است،].(۳۸) گروهی بسیار از پیشینیان. (۳۹) وگروهی بسیار از پسینیان. (واقعه: ۳۴ـ۴۰).

تفسیر: چه از حیث ظاهر وچه از حیث رتبه بسیار بلند می باشد حورها وزنان دنیا که در جنت نصیب می شوند پیدائش ونش ونمای آنها به قدرت خداوند (ج) طوری می شود که همیشه خوبرو، خوشگل، خوش اندام وجوان می باشند وسخنان شیرین وناز وانداز دلربا وبی ساخته آنها نهایت جالب محبت است.

برعلاوه همگی هم عمر می باشند وباشوهران شان نیز تناسب عمر دائمًا نگهداشته می شود؛ اصحاب یمین در پیشینیان هم بسیارند ودر پسینیان هم بسیار می باشند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۸۰ـ ۴۸۱).

تبصره:

قال: رسول الله صلی الله علیه وسلم، اعدتُ لعباد الصالحین مالاعین رأت ولااذن لَسَمِعتَ ولاخَطَرَعلی قلب بشر. (متفق علیه).

ترجمه: آمده شده است برای بنده گان نیکو کار نعمت هایکه هیچ چشم بیننده یی آنها را ندیده وهیچ گوش شنونده یی آنها را نشنیده است ونه به قلب بشری تیرشده است. (بخاری ومسلم).

رسیدن به بهشت ومژدهء به آن مر کسانی راست که در برابر اوامر خداوندی اطاعت فرمان برداری کرده باشند، همواره در مشکلات وسختی ها به یاد او بوده وخاص از (اوتعالی) کمک ومددی خواسته باشند ودر راه خدا رنج مشقت ومشکلات را متقبل شده باشند، وعلاوه از این، اعمال صالحه وکارهای نیک وخوبی را برای خود وبرای اجتماعی انسانی انجام داده باشند، از ظلم ستم، قتل، خیانت، بربریت فحشاء فساد اخلاقی وآنچه که خلاف شریعت اسلامیست دوری ورزیده باشند، زیرا هیچ گنجی بدون رنج حاصل نمی شود از آنجایکه ما همه دنبال خوشی وخوشبختی می گردیم خوشی وخوشبختی تمام در دنیا حاصل نمی شود، بلی! خوشی وخوشبختی تمام که حاصل ونصیب ما می شود در بهشت است بهشتی که توصیفش در آیات وحدیث فوق ذکر شد با این همه وسعت فراخی، باغ های درهم پیچیده، نهرهای پر از شیر، عسل، شراب میوه های گوناگون با طعم ولذت متفاوت خانه های مطلا و(۷۲)[1] حوریان وزنان پاک از همه عیوب دنیایی هم سن وسال با تمامی نهایت زیبای وطنازی وعشوه ناز وخرامان پر از مهر محبت نسبت باشوهران شان بغیر از زنان دنیایی.

---

۱) **۷۲ حور برای آخرین بهشتی:** از حضرت ابو سعیدی خدری (رض) روایت شده که رسول الله (ص) فرمودند: برای آخرین (کمترین) بهشتی، هشتاد هزار خدمتگذار و(هفتاد دو ـ ۷۲) همسر خواهد بود، برای هر بهشتی گنبدی از مروارید ویاقوت وزُمرُد نصب کره می شود که دروازه اش از (منطقه جابیه تا صنعاء می باشد. متفق علیه، (حادی الارواح ص ۲٦۸) و رواه ترمذی، (الترغیب ج۴ ص ۳۰۵)، وهمچنان، در بهشت هیچ کسی بدون همسر باقی نمی ماند. ازکتاب: «حوران بهشتی وفرشتهء موت ص ۸۱ ـ ۸۲».

۲) البته ذکر زنان بهشتی به تعداد (۷۲) به این آدرس هم می باشد... (سنن ترمذی فی أبواب فضائل الجهاد، باب فی شهیدان، ص ۱۶۶۳ـ ۳۲۹۲).

ویک زندگی کاملًا با راحت وامن توأم باعیش وتَنعم، بهشتی که در آنجا نه رنج تکلیف است نه دشمنی بد بینی است، نه گرسنگی تشنگی است، نه پیری زبونی است، نه مرگ ومردن است، نه کار کسب است، نه نماز وضو است، نه روزه زکات است، نه موی ریش زیر ناف وبدن است بغیر موی ابرو وسر که به زیبای بهشتیان می افزاید وفقط در بهشت زیبایی است وبهشت مکان جاویدان پر از نوش نعمت خوشی وخوشبختی ونایل آمدن به تمام لذایذ.

وخواهش وآرزوهای در دل داشته، با دل پر از خوشی مسرت وبدور بودن از همه رنج مشقت تکلیف، دشمنی، بد بینی، بغض، کینه، حسد، قساوت قلبی وآنچه روشی که در دنیا رنج آور بوده ودر فرجام رسیدن به نعمت روحانی وخوشحالی تمام، میسر ونصیب شدن دیداری خالق متعال برای بهشتیان در بهشت می باشد، بلی! این همه چیزی های مذبور به سادگی وبه آسانی نصیب نمی گردد بلکه به انجام کاری نیک شایسته پرهیز ودوری نمودن ازهمه آنچه سبب نا خوشنودی خداوند است نصیب می شوند، ودر کل دخول بهشت همان رضا وخشنودی خداوند مهربان است که او خالق یکتا! زمانیکه راضی شود وبخواهد بندگان عاصی وگناهکارش داخل بهشت شوند دیگر از همه گناه هان شان صرف نظر نموده آنان را داخل بهشت موعد خود می سازد.

چنانچه که عمر خیام در مورد میگوید:

من بنده عاصیم رضای تو کجاست   تاریک دلم نور صفای تو کجاست

ما را تو بهشت اگر به طاعت بخشی   این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

ایضًا گوینده‌ء دیگری در مورد میگوید:

چو دریائی رحمتش تلاطم کند   گنه صاحبِ خویش را گم کند

دخول بهشت به رحمت خداست ولی انسان باید امر وشرایطی بندگی را اجراء وتکمیل کند وکوشش وزحمتی خویش را در زمینه نماید وبقیه را واگذار کند بر خداوند مهربان، چنانچه که ما در دنیا بخواهیم به یکی از آرزوها...

ومقصد مهم خود رسیم طبعًا برای رسیدن آن مقصد آرزو باید راه های صعب العبور پیچ وخم را طی کنیم ویاهم طورمثال اگر بخواهیم به نزدی پادشاهی در دنیا برسیم ومقرب او قرار گیریم وبرای اصول رضای او ورسیدن به نزدش معلوم است که یک سری مشکلات ورنج ها را تحمل نمایم تا رضایت او را کسب نموده وخود را مقربش قرار دهیم، بدون شک که وقیتکه ما میخواهیم بر بهشت جاویدان مکان همه نعمات خوشی ها، لذایذ ورسیدن به همه آرزوها جسمانی، مقصد اصلی ونعمت بزرگ روحانی که همانا دیداری خداوند در بهشت است رسیم، پس باید این همه رنج تکلیف مشقت را در دنیا تحمل ودور بودن از همه ظلم ستم وگناه ومطیع همه فرامین خالق خود باشیم درغیر آن راه رسیدن به بهشت مشکل خواهد بود.

راهی رسیدن بـــه بهشت جاویدان　　زحمت همی میخواهدُ بسی فـراوان

بی رنج و محنتی نیاید گنجی بدست　　تا این کـه کشیده نشود رنجی بدست

راهی بهشت راه خداوندی کبریاست

ترکِ لذایذُ خواهش نفسُ منع ریاست　　- (حمیدی)

۱- وضع بهشتیان ودوزخیان وسرزنش کافران وپرستندگان شیطان. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۵۷- ۱۵۸).

۲- بیان قسمتی از نعم الهی در جهان بازپسین برای مؤمنان. (تفسیرکابلی: ج۱ص۴۴).

۳- بیان اینکه پیامبر (ص) نمی تواند هرکس را بخواهد هدایت کند هر چند خودشان نخواهند. (تفسیرکابلی: ج۳ص۳۰- ۳۱).

۴- بیان اصحاب یمین واصحاب شمال وپاداش آنان در بهشت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۸۰-۴۸۱).

اهل دوزخ وبهشت:

لَایَسْتَوِیْ اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَةِ اَصْحابُ الْجَنَةِ هُمُ الْفَائِزُوْنَ. (۲۰) لَوْاَنْزَلْنَا هَاذَا الْقُرْءَانَ عَلَی جَبَلٍ لَّرَاَیْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِعًا مِنْ خَشْیَةِ اللهِ وَتَلْکَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَرُوْنَ. (۲۱).

هُوَاللهُ الَّذِیْ لَآ اِلَاهَ اِلَّا هُوَعَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَالرَّحمنُ الرَّحِیمُ. (۲۲) هُوَاللهُ الَّذِیْ لَآ اِلَاهَ اِلَّاهُوَالْمَلِکُ الْقُدُّوْسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیْزُالْجَّبَارُالْمُتَکَبِرُ سُبحانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ. (۲۳) هُوَاللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِرُلَهُ الْاَسمَآءُ الْحُسْنَى یُسَبِحُ لَهُ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَالْعَزِیْزُالْحَکِیْمُ. (الحشر: ۲۰ـ ۲۴).

ترجمه: دوزخیان وبهشتیان یکسان نیستند، بهشتیان همانا رستگارانند. (۲۰) اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعًا آن را از ترس خدا فروتن وازهم پاشیده می دیدی، واین مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند. (۲۱) اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، دانای نهان وآشکار است، او رحمان و رحیم است. (۲۲) اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هرعیب ونقص، ایمنی بخش، چیره، شکست ناپذیر، جبران کننده، شایسته ی بزرگی وعظمت، وخدا از آنچه شریک او قرار میدهند منزه است. (۲۳) اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه ی نام های نیکو وپژه ی اوست، آنچه در آسمان ها وزمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (حشر: ۲۰ ـ ۲۴).

تفسیر: شایسته انسان آن است که خود را مستحق بهشت گرداند وطریق حصول این است که به هدایات قرآن کریم اِطاعت وتسلیم محض نماید؛ چقدر جای تأسف است که بر دل انسان هیچ اثر قرآن نباشد حالانکه تاثیر قرآن آنقدر قوی است که اگر قرآن بر چیزی سختی مانند کوه فرو فرستاده می شد ودر آن کوه فهم ودانش می بود کوه هم در پیش عظمت وکبریائی متکلم (خدا جل جلاله) مرعوب می شد واز روی خوف پاره پاره می گردید.

حضرت شاه صاحب رحمه الله مینویسد: (دلهای کافران به قدر سخت است که با وجود شنیدن این کلام ایمان نمی آرند در حالیکه اگر کوه بفهمد آن هم مرعوب وخوف زده شود).

تنبیه: این بود ذکرعظمت کلام بعد از آن عظمت و رفعت متکلم بیان می شود.

از هرگونه نقائص وضعف پاک واز جمیع عیوب وآفات محفوظ وسالم است هیچ گونه بدی را نه ببارگاه او راه است ونه بدان جا تواند رسید؛ ترجمهء «**مؤمن**» را مترجم امان دهنده کرده است ونزد بعضی مفسرین به معنی (مُصدَق) است یعنی خود وپیامبران خود را قولًا وفعلًا تصدیق کننده ویا بر ایمان مؤمنین ثبت کننده‌ء مهر تصدیق؛ یعنی در ذات وصفات وافعال او کسی شریک شده نمی تواند؛ در تفسیر آیه‌ء سوره‌ء بنی اسرائیل = اسراء «**وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِىْ...**» یعنی، از تو در باره ی روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است... (أسرآء: ۸۵).

به فرق «**خالق**» و«**بارئ**» اشاره کرده ایم؛ چنانچه بر نطفه‌ء نا چیزی تصور انسان را رسم کرد؛ آن اسمائیکه بر خوبیها وکمالات اعلی دلالت می کند؛ یعنی به زبان حال یا زبان قال که ما آن را نمیدایم؛ مرجع تمام کمالات وصفات الهیه بسوی این دو صفت «**عزیز**» و«**حکیم**» است زیرا «**عزیز**» برکمالات قدرت و«**حکیم**» برکمال علم دلالت می کند وجمیع کمالات به یک طریق ویا طریق دیگر به علم وقدرت وابسته است، چون در روایات فضیلت این سه آیت سوره‌ء حشر از«**هُوَاللهُ الَّذِىْ لَآ اِلٰهَ اِلَّاهُوَ...**» یعنی، اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست... (حشر: ۲۲- ۲۳)...

خیلی زیاد آمده است مؤمن را باید که صبح وشام به تلاوت این آیات مواظبت داشته باشد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۲۶ ـ ۵۲۷).

تبصره:

دوزخیان وبهشتی یان یکسان نیستند، آنان که در دنیا گناه معصیت سرکشی ونافرمانی خدا را کردند وسر به فرامین الهی فرود نیاورده اند وازعذاب...

وعده الهی خود را در امنیت وایمن پنداشته اند وهیچگاهی به فکرعذاب سخت جهنم وروز رستاخیز نشدند واز سوال وارائهء جواب در نزد خداوندی ترس وهراس بر دل خود جای ندادند، وچقدر جای اسفباری است که از آموزه های قرآن چیزی برداشت نکرده اند وپند واندرزی نگرفته اند ودل وقلب های شان مائل ونرم به شنیدن واطاعت از فرمان الهی نشده است، وهیچگاهی قرآن وآموزه های آن به دل آنان اثری نگذاشته است، در حالیکه اگر قرآن را به چیزی سختی مثل سنگ وکوه نازل می شد واگر همان کوه دانش وفهمنش میداشت از ترس عظمت کبریایی پاره پاره می گردید که دل های اینان سختر از سنگ وکوه بوده است، اینگونه اشخاص وافراد متکبر سرکش ومذنب سزاوار جهنم ومستحق عذاب دزوخ را چطور می توان با اهل بهشت وکسانیکه برای رضا وخشنودی خدا از هرگونه ایثار وفداکاری وزحمت ورنج ومشقت در راه الهی متحمل ومتقبل شدند باهم برابر ویکسان قلمداد نمود؟.

نخیر!!! هرگز این دو فریقه (اهل دوزخ واهل بهشت) باهم یکسان وبرابر نیستند ودوزخیان می باید که مستحق عذاب دوزخ باشند وبه کیفر اعمال شوم وناميمون شان رسند، زیرا اینان در دینا از یاد خداوند متعال وخالق همهء مخلوقات غافل بودند وهمواره درعصیان وسرکشی وازدیادی گناه ومعصیت ونافرمانی (اوتعالی) به سر می بردند، با وجودی که آنچه در آسمانها (فرشتگان) وآنچه در زمین (جن انس و...) هستند همه خداوند را به پاکی یاد نموده وفرمان برداری اویند وهیچگاهی سر بندگی از فرمان (اوتعالی) بر نمی تابیندند وپیوسته خدا توانای شکست ناپذیر را به تقدس وپاکی یاد می کنند، پس اینان را چه شده که یکسره از فرمان الهی سر پیچی کردند واز اوامر (اوتعالی) کردن شخی نمودند وخود را مستحق عذاب جهنم کردند؟ بلی! اینان همان بندگان بی پاس نافرمان الهی اند که خود برجان خود به سبب نافرمانی وگناه ومعصیت ظلم وستم کرده اند وخویشتن را مستحق عذاب دوزخ نموده اند.

پس می باید که دوزخیان در دوزخ ازهرنوع عذاب الهی را در برابرعملکرد خود بچشند، زیرا دنیا جای امتحان و آخرت جای اهداء مکافات در مقابل فرمانبرداری الهی وکارهای نیک ومجازات در برابر نافرمانی خداوندی وارتکاب کارهای زشت می باشد، این عدالتی پادشاه همه پادشاهان است...

تا باشد که عدالتی او ذات عادل وتوانا تطبیق گردیده همه بندگان عاصی وسرکش ونافرمانش مورد عتاب وعذاب گردیده وسر انجام به عملکرد شان رسند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّاالذِيْنَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ فَذُوْقُوا الْعَذابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ. (آل عمران: ۱۰۶).

ترجمه: در روزی که چهره هایی سپید وچهره هایی سیاه شود، اما آنان که چهره هایشان سیاه شده [به آنان گویند:] آیا پس از ایمانتان کافرشدید؟ پس به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید. (آل عمران: ۱۰۶).

بلی! دوزخ و(جهنم) بدترین جای است که دوزخیان را در آنجا بد ترین وفزع ترین عذاب را برا ایشان می چشانند که ایشان همیشه در آن جا معذب اند وهیچگاهی از آنان به دستور قرآن عذاب تخفیف وکاسته نمی شود (پناه می بریم به خدا از آتش سوزان جهنم).

وبهشیان می باید که خود را امید وار به رسیدن بهرگونه نعمت های بهشتی ومستحق بهشت دانند واز هرنوع نعمت های خداوندی در بهشت خود را بر خوردار اِحساس کنند، زیرا برای بهشیان در بهشت نه غمی است نه دردی نه مشکلی است ونه مرگی، وبا زندگی جاویدانی با همه نوش ونعمت، ایشان همیشه مسرور خوشحال ودور از همه رنج درد مشکل وگزند روزگاری دنیایی اند؛ زن ومرد بهشتی همیشه جوان در حدود (۳۵) سالگی در بهترین شکل وصورت وبا آوازِ خوشی بهشتی وبالباس های فاخر در قصرهای مطلا وجواهر وبر خوردار از همهء نعمت های که هرگز گوشی آنها را نشنیده وچشمی آنها را ندیده است، وآنچه که خواست دل بهشتیان باشد در بهشت برآورده می شود وهمه آرزوهای ایشان تکمیل وپره می گردد وبزرگترین نعمت که از همه نعمت های دیگر در بهشت برای بهشتیان بهتر است او دیداری خداوند متعال می باشد که به مجرد دیدار بهشتیان خالق یکتا! را در بهشت از فرط خوشحالی نعمت های دیگری بهشت را از یاد می برند...

جایکه خداوند میفرمادید:

وَبَشِرِالْذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوْا هَذَا الَّذِىْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوْا بِهِ مَتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيْهَآ أَزْوَاجٌ مَّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ.[1] (البقرة: ٢٥)

ترجمه: وکسانی را که ایمان آورده اند وکارهای شایسته [چون عبادت حق وخدمت به خلق] انجام داده اند، مژده ده که بهشت هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ هرگاه از آن بهشت ها میوه ای آماده به آنان دهند، گویند: این همان است که از پیش روزی ما نمودند، واز میوه های گوناگون که [در طعم وگوارایی وزیبایی] شبیه هم است نزد آنان آورند؛ در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه [ازهر آلودگی] است؛ ودر بهشت ها جاویدانه اند. (بقرة: ٢٥)

آری! بهشت بهتر جای است که بهشتیان در آنجا همراه با همسران بهشتی خویش با همه مسرت وخوشحالی ودور از همه غم رنج درد وگزندی زندگی کاملًا در یک فضاء آرامش وامنیت تام وجاویدانه بسر می برند واز طرف خداوند متعال از همه نعمت های گوارا ولذلت بخش بهشت بر خور دار وخورانده می شوند.

دوزخیان با بهشتیان کی بود یکسان   فرقیست و بسی تفاوت میان ایشان
آنانیکه به کفرخویش خردیدندُ دوزخ را   در روز رستاخیز بسی هستندُ پریشان ـ(حمیدی)

---

١) این آیت (٢۵) سوره بقره قبلًا در صفحهء (١۴۶) ذکر گریده است اینجا به مناسبت بستگی اش به موضوع دو بار تذکر یافت.

١ـ اصحاب دوزخ واصحاب بهشت برابر نیستند؛ وامانتی که بر دوش انسان نهاده شده وکوه، قدرت حمل آن را نداشت؛ وذکر عظمت ورفعت ذات باری تعالی که قرآن را فرو فرستاده است. (تفسیرکابلی: ج٣، ص ۵٢۶ ـ ۵٢٧).

توکل به خدا:

... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمرِهِ قَدْجَعَلَ اللهُ لِكُلِ شَى ءٍ قَدرًا. (الطَّلَاقِ:٣).

ترجمه:... وکسیکه بر خدا توکل کند، خدا برایش بس است، یقینًا خداوند فرمان وخواسته اش را [به هرکس که بخواهد] می رساند؛ قطعًا برای هر چیزی اندازه یی قرارداده است. (طلاق:٣).

تفسیر: به خداوند (ج) توکل کنید، محض بر اسباب تکیه مکنید قدرت خدا مقید به این اسباب نیست به هرکاریکه ارادهء الله تعالی رفته باشد حتمًا تکمیل شدنی است، اسباب نیز تابع مشیت او تعالی اند، البته هر چیز در نزد اوتعالی اندازهء دارد وموافق آن بظهور میرسد بنا بر آن اگر در حصول کدام چیز دیر واقع شود متوکل نباید مضطرب وپریشان شود. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٥٦٣).

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِ ءٍ قَدِيْرٌ. (آلِ عِمرَانَ:٢٦).

ترجمه: بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هرکه خواهی حکومت میدهی واز هرکه خواهی حکومت را می ستانی، وهرکه را خواهی عزت می بخشی وهرکه را خواهی خوار وبی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقینًا تو بر هرکاری توانایی. (آل عمران:٢٦)

تفسیر: چنانچه پیشتر ذکر شد ابوحارثه رئیس وفد نجران گفته بود اگر به پیامبر ایمان بی آریم سلاطین روم بعد از این از اعزازیکه به ما می کنند ومالیکه به ما میدهند امتناع می ورزند شاید این جا در رنگ دعا ومناجات جواب وی داده شده باشد، یعنی شما بر احترام سلاطین وعطای آنان مفتون می شوید بدانیکه مالک اصلی همه عزت ها وسلطنتها خداست ودر قبضهء قدرت اوست هرکه را بخواهد می بخشد واز هرکه بخواهد می ستاند...

آیا ممکن نیست عزت وسلطنت پارس وروم از آنان اخذ وبه مسلمانان داده شود بلکه وعده میدهیم که ضرور داده می شود، امروز چون بی سامانی موجوده‌ء مسلمانان ونیروی دشمنان ایشان را می بینید (این) امر را فهمیده نمی توانید.

از این جهت یهود ومنافقان استهزاء می کردند این مسلمانان تصرف تخت وتاج قیصر وکسرٰی را خواب می بینند واز بیم هجوم قریش پیرامون مدینه خندق می کنند اما هنوز چند سال منقضی نشده بود که خداوند (ج) وعده‌ء خویش را آشکار ساخت وچگونه کلید خزاین روم وپارس را که به پیامبر خود وعده داده بود درعصر فاروق اعظم میان مسلمانان بخش کرد، اصل این است که سلطنت مادی ارزشی ندارد وقتیکه خدای حکیم توانا مقام اعلای عزت وسلطنت روحانی (مقام نبوت ورسالت) را از بنی اسرائیل به بنی اسماعیل منتقل کرد چه مُستبعد است که سلطنت ظاهری روم وعجم در تصرف خانه به دوشان عرب درآید، گویا این دعا یک نوع پیشینه گوئی بود عنقریب اقتدار دنیا در تبدل است قومیکه از مقتدران گیتی به انزوا می زیستند دارای عزاز وسلطنت خواهند شد وکسانیکه شکوه شاهی داشتند به اعمال بد خویش در حضیض خواری وپستی سرنگون خواهند گردید.

تنبیه: «... **بِيَدِكَ الْخَيْرُ...**» ... یعنی هرخیربه دست توست... (آل عمران:۲۶).

هر آئینه خیر وخوبی در ید خداست وپدید آوردن شر نیز به اعتبار آن خیرست زیرا به حیث عالَم اجتماعی هزاران حکمت در آن پوشیده است در حدیث صحیح آمده که: **(الخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک)**، یعنی خیر نیکوی همه به ید وقدرت خداست وشر بدی به جانب او نیست «بلکه به مَشیت وخواست او ست» والله اعلم. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۹۸ـ ۱۹۹).

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنْ الرَّحْمَانِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكرِ رَبِهِمْ مُّعْرِضُوْنَ. (الأَنبِيَآءِ:۴۲).

ترجمه: بگو: چه کسی شما را در شب وروز از [عذاب خدای] رحمان محافظت می کند؟ بلکه [حقیقت این است] آنان از یاد پروردگار شان روی گردانند. (انبیاء:۴۲).

تفسیر: کو ذات دیگری که این وقت شما را از قهر وعذاب رحمٰن نجات دهد ویا حفاظت کند، این هم محض رحمت واسعهء اوست که فورًا عذاب نازل نمی کند، باید آدمی با کمال عجز از قهر وغضب چنین رحیم، حلیم وقهار بترسد نعوذ باالله من غضب الحليم؛ آنها حفاظت الهی را هیچ اعتراف ندارند وحس نمی کنند عیش وتنعم وزندگی با راحت وامن اوشان را از یاد پروردگار حقیقی غافل ساخته است، از همین سبب اگر نصیحتی شنوند از آن رو می گردانند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۴۹۰).

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوْبِكُمْ مَّنْ إِلَاهٌ غَيْرُاللهِ يَأتِيْكُمْ بِهِ اُنْظُرْكَيْفَ نُصَرِفُ الْأَيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِ فُوْنَ. (الأنعامِ:۴۶).

ترجمه: [به آنانیکه برای خدا به خیال باطل شان شریکانی قرار داده اند] بگو: به من خبر دهید اگر خدا گوش ها وچشم هایتان را بگیرد، وبر دل های تان مهر [تیره بختی] نهد، کدام معبود جز خداست که آن ها را به شما باز دهد؟! با تامل بنگر چگونه آیات خود را به صورت های گوناگون [برای هدایت اینان] بیان می کنیم، سپس آنان روی می گردانند. (انعام:۴۶).

تفسیر: بگو(آیا دیدی) اگر گیرد خدا شنوائی شما را وچشم های شما را ومهر کند بر دلهای شما؛ حضرت شاه (رحمه الله) می گوید درنگ در توبه مکنید چشم وگوش ودلی که در این وقت موجود است شاید باز به دست نیاید وتوفیق توبه واستغفار نیابد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۱۵).

وَقَالَ مُوْسَى يَاقَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ أَمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوْا إِنْ كُنْتُمْ مُّسْلِمِيْنَ. (۸۴) فَقَالُوْا عَلَى اللهِ تَوْكَّنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ. (۸۵) وَنَجِنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَومِ الْكَافِرِيْنَ. (يُونُسَ:۸۴ ـ ۸۶).

ترجمه: وموسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده اید، پس بر او توکل کنید اگر تسلیم شدگان [در برابر فرمان های حق] هستید. (۸۴) گفتند: ما فقط بر خدا توکل کردیم، ای پروردگارمان، ما را دستخوش شکنجه وعذاب ستمگاران قرارمده. (۸۵) وما را به رحمتت از گروه کافران رهایی ده. (یونس: ۸۴ ـ ۸۶).

تفسیر: پریشان نشوید ومترسید وظیفهء مؤمن فرمانبردار اینست که تکیه بر قوت مالک خود داشته باشد، هرکه بر قوت وآمرزش بی پایان خدا یقین دارد درهر امور بر خدای توانا توکل می کند واثبات اعتماد آنگاه می شود که بنده خود را تمامًا به خداوند (ج) بسپارد، حکم الهی را متابعت نماید وبا تمام جد وجهد چشم امیدش تنها جانب او باشد.

در اثر نصیحت موسٰی (ع) اخلاص خویش را ظاهر کردند وگفتند بیشک توکل ما بر خداست، بحضوری او دعا می کنیم ما را تختهء مشق ستمگاران نگرداند تا به قوت خود همیشه بر ما ستم کنند وما در مقابل کاری کرده نتوانیم زیرا در این صورت دین ما در خطر می افتد، ستمگاران وآنانیکه ناظر این حالند لاف زنند وگویند اگر حق بطرف ما نمی بود چرا اینقدر تسلط وتفوق بر شما حاصل می کردیم وشما اینقدر ذلیل وپست می بودید این فکر در ضلالت گمراهان می افزاید و وجود ما از این جهت باعث فتنهء آنها خواهد گشت. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۶۲- ۶۳).

قُلْ هُوْالرَّحْمَانُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوْكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُوْنَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ. (المُلکِ: ۲۹).

ترجمه: بگو: اوست رحمان، به او ایمان آوردیم، وبر او توکل کردیم، پس به زودی خواهد دانست چه کسی در گمراهی آشکارا است. (ملک:۲۹).

تفسیر: چون به او ایمان داریم یقین است که به طفیل ایمان رستگار خواهیم شد وچون به معنی صحیح برهمان ذات توکل داریم کامیابی ما در مقاصد یقینی است، «... **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ...**» ... یعنی کسیکه بر خدا توکل کند، خدا برایش بس است، یقینًا خداوند فرمان وخواسته اش را [به هرکس که بخواهد] می رساند... (طلاق:۳).

هردو چیز در وجود شما موجود نیست نه ایمان ونه توکل، پس شما چطور بی فکر وبی غم هستید؛ یعنی ما، چنانکه شما گمان دارید ویا شما، چنانکه ماعقیده داریم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۸۴ ـ ۵۸۵).

الَّـذِيْنَ قَـالَ لَهُـمُ النَّـاسُ إِنَّ النَّـاسَ قَـدْ جَمَعُـوْا لَكُـمْ فَاخْشَـوْهُمْ فَـزَادَهُمْ إِيْمَانًـا وَقَالُوْا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ. (آلِ عِمرَانَ:١٧٣).

ترجمه: همانا کسانیکه مردم [منافق وعوام نفوذی دشمن] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد آمده اند بیایید از آنان بترسید، ولی [این تهدید] بر ایمان شان افزود، وگفتند: خدا ما را بس است، واو نیک کار گزاری است. (آل عمران: ١٧٣).

تفسیر: ابوسفیان را هنگام مراجعت از احد به مکه در راه اندیشه فرا گرفت که خطای بزرگ کردیم مسلمانان را مجروح وشکست خورده گذاشته وبرگشتیم مشوره شان بر آن قرار یافت که به مدینه باز گردند واین داستان را به پایان رسانند حضرت پیامبر(ص) شنید واعلان نمود هرکه دیروز در جنگ با ما بود امروز به تعقیب دشمن آماده باشد، مجاهدین اسلام با وجودیکه به تازگی جراحت برداشته بودند به نفی عام خداوند (ج) وپیامبر وی (ص) بلا وقفه بر آمد ند، پیامبر(ص) با جمعیت مجاهدین به مقام (حمراء الاسد) که هشت میلی مدینه طیبه واقع است رسید، ابوسفیان چون شنید که مسلمانان در تعقیب وی اند سخت رعب ودهشت بروی مستولی شد واراده حملهء دو باره را فسخ کرده سوی مکه شتاب در این اثنا کاروان تجارتی عبدالقیس به مدینه میرفت ابوسفیان به آنها مبلغی داده وادار نمود که چون به مدینه رسند اخباری شایع نمایند که مسلمانان از مشرکان مرعوب شوند، چون به مدینه رسیدند اشاعه نمودند که مکیان به غرض اِستیصال مسلمانان سپاه بزرگ با تجهیزات زیاد آماده کرده اند.

در دلهای مسلمانان به شیندن این سخنان عوض خوف نیروی ایمان به هیجان آمد مخصوصًا هنگامیکه از گرد آمدن کافران شنیدند بی اخیار گفتند «... **حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ**» یعنی ... گفتند: خدا ما را بس است و او نیک کار گزاری است. (آل عمران: ١٧٣).

در مقابل تمام جهان تنها خدای واحد لاشریک بما بسنده است، در این باره این آیت فرودآمد، بعضی گویند چون جنگ احد به پایان رسید ابوسفیان...

اعلان کرد سال آینده باز در بدر جنگ است حضرت پیامبر (ص) مبارزهٔ ابوسفیان را پذیرفت وچون سال دیگر فرا رسید به مسلمانان امر داد که (به جهاد بروید واگر کسی نمی رود رسول خدا تنها خواهد رفت) از آن طرف ابوسفیان با سپاه خویش از مکه بر آمد هنوز اندکی نرفته بود که کمری همتش بشکست وسخت در هراس افتاد وبه عذر قحط سالی خواست به مکه باز گردد اما به ترتیبی که الزام به مسلمانان باشد.

لهذا یکی را که عازم مدینه بود مبلغی وعده داد وگفت هنگامیکه به مدینه وارد شوی، سخنانی شایع کن که مسلمانان متوحش شوند وبه جنگ مبادرت نه ورزند وی به مدینه آمد وبه مردم گفت مکیان سپاه بزرگی فراهم کرده اند اگر جنگ نکنید بهتر است اما خداوند (ج) مسلمانان را نیرو واستقلال بخشید وگفتند خدا با ما کافیست عاقبت مسلمانان حسب وعدهٔ خویش به بدر آمدند در آن بازار کلانی تشکیل می شده سه روز تجارت کردند وبا مفاد زیاد به مدینه مراجعه نمودند این غزوه را (بدر صغرٰی نامند) کسانیکه در آن وقت همراهی وآمدگی نمودند این بشارت در بارهٔ آنهاست که با وجد زخم های در احد خودره ونقصان ها دیده چندان جرئت نمودند که مشرکان از جرئت وآمادگی ایشان از راه بر گشتند مکیان بدین مناسبت این لشکر کشی خویش را جیش السویق نامیدند یعنی این لشکر محض برای خوردن سَویق[1] رفته بودند آن را خودره باز گشتند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۸۷ـ ۲۸۸).

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللهُ لَآإِلَاهَ إِلَّا هُوَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رُبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ. (التَّوبَةِ: ۱۲۹).

ترجمه: پس اگر [منافقان] از حق روی گرداندند، بگو: خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز او نیست، فقط بر او توکل کردیم، و او پروردگارعرش بزرگ است. (توبه: ۱۲۹)...

---

۱) **سَویق:** تلخان و آنرا از هفت چیز کنند: گندم، جو، نَبق ـ (نَبق: آرد مانندی است شیرین که از تنهء خرما درخت بر آید آن را به دوشاب خرما آمیخته بکنی سازند)، سیب، کدو، حَب الرّمان ـ (دانهء انار) سنجد وهر یکی را بنام آن چیز خوانند. «لغت نامه دهخدا».

۱) **غزوالسَویق:** نام یکی از غزوات رسول خدا (ص) در این جنگ ابوسفیان واتباعش که جهت سبکباری انبانها از پشت انداخته بودند بر گرفتند. «لغت نامه دهخدا».

تفسیر: اگر مردم قدر شفقت وخیر خواهی ودلسوزی بیکران پیامبر را نشناسند باکی نیست باالفرض تمام دنیا از آنحضرت (ص) روگردان شوند، تنها خداوند (ج) به آنضرت (ص) کافی است، به جز خدای متعال دیگری لایقت پرستش وقابل اعتماد نیست، مالک سلطنت زمین آسمان و«عرش عظیم»، (تحت شهنشاهی) اوست نفع وضرر، هدایت وضلالت همه در قدرت وی می باشد.

فائده: در ابوداؤد از ابودرداء (رض) روایت است هرکس صبح وشام هفت، هفت مرتبه «... **حَسْبِيَ اللهُ لَآإِلَّاهَ إِلَّآ هُوَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ**» ... یعنی خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز او نیست، فقط بر او توکل کَردم، و او پروردگارعرش بزرگ است. (توبه: ۱۲۹)...

خواند حضرت احدیت همه هموم وغموم او را کفایت می کند، در بارهء عظمت عرش تفصیل در روح المعانی آیت حاضره ملاحظه شود. (تفیسرکابلی: ج۲، ص۲۴).

رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَآإِلَاهَ إِلَّاهُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيْلًا. (الْمُزَّمِلِ: ۹).

ترجمه: [همان که] پروردگار مشرق ومغرب [است]، هیچ معبودی جز او نیست، پس او را کار ساز خود انتخاب کن. (مزمل: ۹).

تفسیر: مشرق نشانی روز ومغرب علامهء شب است گویا اشاره کرد که روز وشب هردو را بیاد ورضا جوئی همان مالک مشرق ومغرب مصروف باید داشت؛ پرستش وعبادت بر وی وتوکل هم به وی باید کرد، چون او وکیل وکارساز است از دیگران مفارقت وقطع تعلق باید کرد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۶۲۸).

تبصره:

توکل به خدا! یعنی تکیه واعتماد نمودن ودر واقع کاری خود را واگذاشتن بر خداوند متعال است، خدای که خالق رازق، وکیل وکار سازی...

همه مخلوقات می باشد، خدای که اگر یک دست پای چشم گوش ودیگری اعضای ما را از ما بگیرد پس چه کسی میتواند آن اعضا را دوباره به همانگونه به ما باز گرداند؟ پس لازم و واجب برماست که در همه امور به خدا توکل کنیم وبه قدرت خالق خود تکیه زنیم زیرا او بهترین تکیه گاه ماست، وخاص به اسباب تیکه نزنیم برای اینکه قدرت خداوند مقید به وسیله واسباب نیست هرچه را که خداوند خواسته باشد او ضرور شدنی وبه انجام رسیدنی است، اگر خدا نخواسته باشد کسی ویا چیزی بر تو ضری رساند همه مخلوقات روی زمین اعم از انس وجن و... جمع شوند بر تو به اندازهء ذره ضرر وآسیبی رسانیده نمی توانند واگر خدا بخواهد که بر کسی روی گناه معصیت ومطابق عملکردش ضرر زیانی رسد همه مخلوقات دنیا برای مدد وهمکاری او اعم از آدمیان وجنیان وغیره جمع شوند ذرهء به آن شخص کمکی کرده نمی توانند، پس کسیکه بر خدا توکل داشته باشد بدون تردید خداوند او را بسنده وبهترین حامی، تکیه گاه، مُعتَمِد وکار ساز است.

آنانیکه به خدا مُتَوکل نیستند قلب ودل آرام نداشته ودر امنیتی درست بسر نمی برند، وهمانندی شخصی تنها در شبی تیره وتار در کوه بیابانی پر از حیوانات درنده ویا هم در جنگلی پر از شیر، پلنگ، گرگ وغیره با دل تَزلزل وخاطر نا آرام شب را سحر می کنند، این توکل واعتماد بر خدای خالق همه هستی است که در دل ما قوت آورده وآرامشی روحی وجسمانی به ما نصیب می شود درغیر آن ما چون درختی ریشه بر آمادهء لبی کمر در زندگی مان لرزانیم ومنتظری بادی اندکی هستیم که ما را با ریشه وساقه به عمق کمرعمیق برتاب نماید از این رو کافران که با خداوند مُتَوکل نیستند قطعًا با وجود همه پیشرفت امکانات تکنولوژی آرامشی قلبی، روحی وجسمانی ندارند، ودر یک فضای نا امنی نا آرامی تَزلزل، تشوش وشولیده و بدون اعتماد وداشتن یک تکیه گاه مقتدر بسر می برند،هر چند خداوند متعال حفاظت ونگهبانی همهء مخلوقات وانسانها را اعم از کفر مؤمن مسلمان در دنیا تادَم مرگ وبعد از آن به رسانیدن کیفر شان در روز بازپسین تضمین کرده است، اما چون اتکاءِ مسلمانان بر خالق متعال درهمه حال است بدون وسایل هم آرامشی قلبی، روحی وجسمانی کامل برای آنان حاصل است وچون دل کافران تهی از اتکاء بر خدا است با همه امکانات و وسایل دست داشتهء خود باز هم آرامشی روحی، جسمانی وقلبی خود را از دست داده اند.

ودر کل توکل بر خدا بدین معنی نیست که ما در اموری زندگی خود هیچکار وفعالیتی را انجام ندهیم، اشیای مضر وزیان آور را از خود دفع نکنیم، با دشمن هیبتی نشان ندهیم وبا مُشکلات وسختی های زندگی مبارزه ننمایم، با همه قوت توان واعضای سالم خویش خوابیده وهمه امور را بر خدا واگذارنمایم، چنین شیوهء زندگی را توکل بر خدا گفته نمی توانیم، توکل بر خدا آن است که ما تمام قوت وتوان خود را در کار انداخته کار مسؤولیت و وظیفهء ایمانی وجدانی وانسانی خود را انجام دهیم وبعد از انجام اینکارها امور خویشتن را بر خدا سپاریده وتوکل خود را به (اوتعالی) نمایم، زیرا عادت الله در دنیا این نیست که ما هیچکار وفعالیتی از خود انجام ندهیم وهمواره خوابیده باشیم وخداوند هم نان وآب را از آسمان توسط فرشتگانش در دهن ما سرازیر کند، خدای که دست، پا، چشم، گوش، عقل ادراک ودیگر اعضا را برای ما اعطا کرده است به همین سبب است که ما توسط این همه وسایل متصرف ودر اختیار داشتهء خود اولًا کار فعالیت نموده وبعدًا همه کار واموری خویش را بر خدا واگذاریم این است معنٰی اصلی وحقیقی توکل بر خدا.

گفت پیامبر بــــه آواز بلند　　کـن تـوکل پای اشتر را ببند

یعنی که اول پای اشتر خود را محکم ببند وباز توکلی خود را با خدا کن.

توکل از تزلزل ها خالی ست　　تـــوکل از تَشَوش ها عاری ست

توکل کارِ خویش اجراء نمودن　　محول دیگرش برذاتِ باری ست　- (حمیدی)

۱ـ بیان حکم زنهای نومید شده از حیض وعده آنها. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۶۳).

۲ـ عزت وذلت وتسلط افراد بشر به ارداه خداوند است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۹۸ـ ۱۹۹).

۳ـ گفتن کفار از روی استهزاء قیامت وجهنم را چرا فی الحال نمی آرید؟ (تفسیرکابلی: ج۲، ص۴۸۹ـ ۴۹۰).

۴ـ نعمت الهی از انسان سَلب شود راهی برای نجات او نیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۱۵).

۵ـ اشاره به بعضی پیامبران بعد از نوح تا زمان بعثت موسی (ع) ... وشرح قسمتی از حوادث وپیکار حضرت موسی با فرعون وپیروانش. (تفسرکابلی:ج ۲، ص۵۹ ـ ۶۳).

۶ـ ایمان وتوکل بر خدا و رد آرزوی کفار مبنی بر مردن پیامبر ویاران آنحضرت (ص) سورهء قلم وبیان اینکه مشرکین وکفار به پیامبر (ص) دیوانه می گفتند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۸۴ ـ ۵۸۵).

۷ـ شرح بَسیج شدن مسلمانان بعد از جنگ (احد) برای تعقیب لشکر قریش وقدردانی از این اخلاص وایمان آنها!. وکوشش وفعالیت کافران بر ضد اسلام به ضرر خود آنها است وصبر خدا در برابر کفر آنان آز مایش واتمام حجت است. (تفسیرکابلی:ج۱، ص ۲۸۶ـ ۲۸۸).

۸ـ پیامبر (ص) نسبت به مؤنان غمخوار ودلسوز ومهربان وهمیشه بر خداوند توکل مینماید. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۳ـ ۲۴).

۹ـ خداوند پروردگار شرق وغرب است، باید او را پرسید. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۶۲۸).

ترس از خداوند یکتا!

ثُمَ قَسَت قُلُوْبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْأَشَدُّ قَسوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُمِنهُ الْأَنَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَمَااللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ. (البَقَرَةِ: ٧۴).

ترجمه: سپس دل های شما بعد از آن [معجزه ی شگفت انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر؛ زیرا پاره ی از سنگ هاست که از آن ها نهرها می جوشد، وپاره ی از آن ها می شکافد وآب از آن بیرون میاید، وپاره ی از آن ها از ترس خدا [از بلندی] سقوط می کند؛ وخداوند از آنچه انجام میدهید بی خبر نیست. (بقره: ٧۴).

تفسیر: عامیل زنده شد، قدرت خدا مشاهده گردید اما دل های شما نرم نشد، بعضی از سنگ ها چنان می باشد که بیشتر سود می دهد وجوی ها از آن جاری می شود وآب فروان برون می آید واز بعضی نسبت به نوع اول کمتر آب می بر آید واندک منفعت میدهد از بعضی هیچ نفع نمیرسد اما یک نوع اثر وتأثر در آن موجود می باشد دلهای ایشان از این هرسه نوع سنگ سخت تر است نه از آنها مفادی میرسد ونه در آنها خیری پیداست، خداوند از اعمال شما هرگز بی خبر نیست. (تفسیرکابلی: ج١، ص۶۴- ۶۵).

أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَعَلَى نَورٍ مِنْ رَّبِهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ مِنْ ذِكرِاللهِ أُوْلَآئِكَ فِى ضَلاَلٍ مُّبِيْنٍ. (الزُّمَرِ: ٢٢).

ترجمه: آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام کشاده است، وبهرمند از نور از سوی پروردگار خویش است، [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر سنگ دلان در برابر ذکر خدا، [که اسلام وفرهنگ ملکوتی اوست]، اینان در گمراهی آشکار هستند. (زمر:٢٢).

تفسیر: این دو نفر چگونه برابر می شوند؟ یکی آنکه الله تعالی سینهء او را برای قبول اسلام فراخ گرداند، نه او در حقانیت اسلام شک وشبهه دارد ونه از تسلیم احکام در دلش اِنقباض پیدا می شود، حق سبحانه وتعالی یک روشنی عجیب توفیق وبصیرت را به اوعطا فرمود که در پرتو آن به کمال سکون واطمینان به راه پروردگار مهربان پویان وشتابان است، دوم آن بد بخت که دلش سنگ خاره باشد که نه پندی در آن اثر کند ونه قطرهء خیری در آن نفوذ یابد، برای یاد خدا گاهی توفیق نصیب او نشود ودر تاریکی های اوهام واهواء ورسوم وتقید آباء واجداد حیران وسرگردان بگردد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۲۲۱-۲۲۲).

لَوْأَنْزَلْنَاهَذَا الْقَرءَانَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْأَمَثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ. (الحَشرِ: ٢١).

ترجمه: اگر این قرآن را به کوهی نارل می کردیم، قطعًا آن را از ترس خدا فروتن واز هم پاشیده می دیدی، واین مثال ها را برای مردم میزنیم تا بیندیشند. (حشر: ۲۱).

تفسیر: چقدر جای تأسف است که بر دل انسان هیچ اثر قرآن نباشد حالانکه تاثیر قرآن آنقدر قوی است که اگر قرآن بر چیزی سختی مانند کوه فرو فرستاده می شد ودر آن کوه فهم ودانش می بود کوه هم در پیش عظمت وکبریائی متکلم (خداوند ج) مرعوب می شد واز روی خوف پاره پاره می گردید، حضرت شاه (رح) مینویسد: (دلهای کافران به قدری سخت است که با وجود شنیدن این کلام ایمان نمی آرند در حالیکه اگر کوه بفهمد آن هم مرعوب وخوف زده شود.

تنبیه: این بود ذکر عظمت کلام بعد از آن عظمت ورفعت متکلم بیان می شود. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۲۶).

يَـوْمَ يَقُـوْمُ الـرُّوْحُ وَالْمَلَآئِكَـةُ صَـفًّا لّايَتَكَلَّمُـوْنَ إِلَّامَـنْ أَذِنَ لَـهُ الرَّحْمَـانُ وَقَالَ صَوَابًا. (النَّبَإ: ٣٨).

ترجمه: روزیکه روح وفرشتگان در یک صف می ایستند وسخن نمی گویند مگر کسی که [خدا] رحمان به او اجازه دهد وسخن حق گوید. (النبإ: ٣٨).

تفسیر: مراد ذی روح است یا روح القدس یعنی جبرئیل (ع) ونزد بعضی مفسرین روح اعظم است که جمله روحها از آن منشعب گردیده والله تعالی اعلم (روح المعانی آورده که ملکی است نامش روح از هر نفسی که او می بر آرد در اجسام روح دمیده می شود) صفحه (٢٠) جزء (٣).

یعنی بی اجازهء الهی کسی عرضی کرده نمی تواند و در صورت اجازه هم عرض همان چیزها را کرده می تواند که درست ومعقول باشد مانند شفاعت کسانی را که در دنیا بصحیح ترین ودرست ترین سخن ها یعنی لااله الله تر زبان بودند. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٦٧١).

مَّنْ خَشِيَ الرَّحْمَانَ بِالْغَيْبِ وَجَآءَ بِقَلَبٍ مُّنِيْبٍ. (٣٣) أُدْخُلُوْهَا بِسَلٰمٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُوْدِ. (ق: ٣٣-٣۴).

ترجمه: همانا کسی که در نهان از [خدای] رحمان می ترسید ودلی بسیار رجوع کننده [به حق] وبه شدت متوجه او آورده است. (٣٣) به سلامت در آن وارد شوید، امروز روز جاودانگی است. (ق: ٣٣-٣۴).

تفسیر: کسانیکه در دنیا خدا را یاد کردند، از گناهان محفوظ بوده بسوی او رجوع نمودند وبدون مشاهده از قهر وجلال او ترسیدند وبا یک دل پاک ورجوع کننده بحضور او حاضر شدند وعدهء این جنت به همچو مردم داده شده بود، وقتی در رسیده که به سلامتی وعافیت در آن داخل گردند وفرشتگان به ایشان سلام گویند وسلام پروردگار را نیز به آنان رسانند. (تفسیرکابلی: ج٣، ص۴٢۴).

تبصره:

ترس وهراس از خداوند یکتا! نشانی سر سپردگی بندگی به خدا است بنده گان نیک خدا درغیاب، حضر، سفر، خانه، صحرا دشت بیابان ودر هر زمان ومکانی از خدا میترسند وخدا را در هرکار شان حاضر ناظر وعالِم الغیب میدانند زیرا خداوند در هرجای وجود دارد واست واین ترس هراس از خدا از یک طرف مانع گناه معصیت شان می شود از سوی هم سبب جلب رضایت وخوشنودی (اوتعالی) ازهمان بندگان خایِفش می گردد، چون ایشان خداوند را در هرجای حاضر وناظر بر اَعمال خود میدانند، واین گروه انسانهای خایِف از خدا در نزد (اوتعالی) مقام ودرجات عالی دارند وپیوسته به مقام ودرجاتشان از سوی خداوند متعال افزوده می شود ایشان در نعمت های عالی وخوشحالی تمام دور از همه غم درد اندوه بسر می برند ودر نتیجه ایشان از خدا راضی وخداوند مهربان از آنان راضی می باشد.

وانسانهای که خداوند را برعکس دستهء انسانهای اول درغیاب در سفر حضر بر اَعمالشان حاضر وناظر نمی دانند وترس بیمی از خدا وعاقبت اَعمال بدشان ندارند وهمواره در خدا ناترسی از خود جرأت نشان میدند وبی باکانه بر گناه معصیت اصرار می ورزند، این دسته از انسانها بدتر از حیوانات هستند وقلبهای ایشان سختر از سنگ ها وصخره های بیابانی می باشد، زیرا حیوانات نباتات سنگ وچوب وآنچه در آسمانها وزمین است خایِف از خدای یکتا! ومطیع فرمان (اوتعالی) اند وهمیشه در معرفت وبندگی خالق خود سر سپردگی نموده وبه پاکی خدا را به زبان قال وحال ذکر وتَسبیح می گویند هر چندیکه برخی از آنان مانند انسانها بر اینکار مکلفیت ومسئوولیتی ندارند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

سَبَّحَ لِلهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَالْعَزِیْزُالْحَکِیْمُ. (الحدید:۱).

ترجمه: آنچه در آسمانها وزمین است، خدا را [به پاک بودن از هرعیب ونقصی] می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (حدید: ۱).

تفسیر: یعنی به زبان قال ویا حال ویا هردو. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۸۹).

چون اینگونه انسانهای خدا ناترس قلب دلشان سخت ومحکمتر از پاره سنگ ها است زیرا پاره سنگ ها از ترس وهراس خالق خود از بلندی های کوه به پایان سقوط می کنند واز پارهء سنگهای دیگر از میان آنان نَهرها وچشمه ها جاری می گردد، اما انسانهای خدا ناترس هیچگاهی قلبشان مانندی این پارهء سنگ ها از ترس خداوند ذرهء به تکان ولَرزان نمی باید واز ایستادن در حضور خالق یکتا! وارائه پاسخ به کفر واعمال بد شان بیم خوف وخطری احساس نمی کنند.

این گروه انسانهای خدا ناترسِ مغرورِ خود بین کافر وآهریمن پیشه را خداوند در دنیا خوار زبول رسوا وبه رتبهء پسترین حیوانات قرار داده ودر آخرت عذاب سخت ودرد ناکی برای اینگونه انسانهای غافل از حق و دور از حقیقت وخود پسند شیطان صفت آمده کرده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِنَ الْجِنِ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّايَفْقَهُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ أَعيُنٌ لَّايُبْصِرُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّايَسْمَعُوْنَ بِهَآ أُوْلَآئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَآئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ. (الأعراف: ۱۷۹).

ترجمه: مسلمًا بسیاری از جنیان وآدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله ی آن [معارف الهی را] در نمی یابند، وچشمانی است که توسط آن [حقایق ونشانه های حق را] نمی بینند، وگوش هایی است که به وسیله ی آن [سخن خدا وپیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که غافل [از معارف وآیات خدای] اند. (اعراف: ۱۷۹).

جایکه ناصرخسرو در مورد خود پسندی وشیطان صفتی انسانها خودبین میگوید:

نمی بینی که ابلیس است خودبین   پدید آمد سزایش طرد و نفرین

ایضًا سنایی هم در مورد چنین گفته است:

هیچ خودبین خدای بین نبُوَد   مرد خود دیده مرد دین نبُوَد

جایکه فردوسی در مورد امید وترس از یزدان میگوید:

بیک روی برنام یزدان پاک   کزویست امید وهم ترس و باک

بندگی آنسکه زخدا خوفِ بردلش باشد   نه زبندهء ضعیف ترس زکمینش باشد

خوفُ رَجاء جز زخَلاقِ دوعالَم داشتن   بیم آن ذاتی مُصَوِر حَریمش باشد   - (حمیدی)

۱ـ بیان اینکه بعضی دلها افراد بشر از سنگ سخت تر است؛ وشرح بعضی از اخلاق ورفتار منافقان یهود وبیان خیانت آنها به کتابهای مذهبی خودشان. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۴ـ ۶۵).

۲ـ مقایسهء احوال پرهیزگاران مطیع خداوند وسخت دلان منکر قیامت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۲۲۰ـ ۲۲۲).

۳ـ امانتی که بردوش انسان نهاده شده وکوه، قدرت حمل آن را نداشت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۲۶).

۴ـ در روز قیامت از هیبت خداوندی کسی را توان سخن گفتن نیست. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۶۷۱).

۵ـ ذکر دوزخ، که برای کافران وبهشت برای متقیان. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۲۳ـ ۴۲۴).

فرضیت روزه:

يَـأَ يُّهَاالَّـذِيْنَ ءَامَنُـوْا كُتِـبَ عَلِـيْكُمُ الْصِـيَامُ كَمَـا كُتِـبَ عَلَـى الَّـذِيْنَ مِـنْ قَـبْلِكُمْ لَعَلَّـكُمْ تَتَّقُـوْنَ. (١٨٣) أَيَّامًـا مَّعْـدُوْدَاتٍ فَمَـنْ كَـانَ مِـنْكُمْ مَّرِضًـا أَوْعَلَـى سَـفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّـامٍ أُخَـرَ وَعَلَـى الَّـذِيْنَ يُطِقُوْنَـهُ فِدْيَـةٌ طَعَـامُ مِسْـكِيْنٍ فَمَـنْ تَطَـوَّعَ خَيْـرًا فَهُوَخَيْرٌلَّهُ وَأَنَّ تَصُوْمُوْا خَيْرٌلَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (١٨٤).

شَـهْرُ رَمَضَـانَ الَّـذِىْ أُنْـزِلَ فِيْـهِ الْقُـرآنُ هُـدًا لِلنَّـاسِ وَبَيِنَـاتٍ مِـنَ الْهُـدِى وَالْفُرْقَـانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّـهرَ فَلْيَصُـمْهُ وَمَنْ كَـانَ مَرِيْضًـا أَوْعَلَـى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّـامٍ أُخَرَ يُرِيْدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَايُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِرُوْا اللهَ عَلَى مَاهَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ. (البقرة: ١٨٣ـ ١٨٥).

ترجمه: ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر شده، همان گونـه کـه بـر پیشنیان شـما مقـرر شـد، تـا پرهیزگـار شـوید. (١٨٣) [در] روزهـایی چنـد [روزه بگیریـد]؛ پس هرکه از شما بیمار یا در سفر باشد [به تعداد روزهای قضاشده] از روزهـای دیگر[را روزه بگیرد]؛ وبر آنـان کـه روزه گرفتن طاقت فرساست، طعـام دادن به یک نیازمند[بـه جـای هرروز] کفاره ی آن است، وهرکـه بـه خواسـت خـودش افزون بـر کفاره ی واجب، بـر طعـام نیازمند بیفزاید، برایش بهتر است و رزه گـرفتن [هـر چنـد دشـوار باشـد] اگـر[فضـیلت وثـوابش را] بدانیـد بـرای شـما بهتر است. (١٨۴) [این است] ماه رمضان که قرآن در آن نـازل شـده، قرآنـی کـه سراسر هدایتگر مردم است ودارایی دلایلی روشن از هدایت مـی باشد، ومایـه ی جدایی [حق از باطـل] اسـت، پـس کسـی در ایـن مـاه [در وطـنش] حاضـر باشـد بایـد آن را روزه بـدارد، وآن کـه بیمـار یـا در سـفر اسـت، تعـداد از روزهـای غیـر مـاه رمضـان را [بـه تعـداد روزهـای قضـا شـده، روزه بـدارد]، خـدا آسـانی وراحت شما را مـی خواهـد نـه مشقت شما را، و[قضـای روزه] بـرای این است کـه: شـما روزه هـایی را [کـه بخاطرعذر شـرعی افطـار کـرده ایـد] کامـل کنیـد، وخـدا بـر ایـن کـه شـما را هـدایت فرمـوده بـزرگ شـمارید، ونیـز بـرای ایـن کـه سپاس گزاری کنید. (بقره: ١٨۴ـ ١٨٥).

تفسیر: این حکم در بارهء روزه است، روزه از ارکان اسلام می باشد، به مردم تن پرور که پیروان هوس وبندگان هوای نفس اند روزه دشوار می نماید از این جهت در بیان الفاظ آن تاکید واهتمام ذکر شد، حکم روزه از روزگار آدم (ع) تا این دم بلا انقاع جاری ونافذ است اگر چه در تعیین ایام آن اختلافی بوده باشد برای اینکه حکم صبر وشکیبائی که در اصول سابقه ذکر شد بدرستی نفاذ یابد، روزه را رکن مهم وعمل اساسی وبر طبق حدیث نیمه صبر قرار دادند.

به وسیله روزه نفس شما به ترک لذات وخواهشات خو می گیرد آنگاه شما می توانید از لذایذ وآرزوهای که شرعًا حرام است نفس های خود را باز دارید روزه از توانائی وشهوت نفس می کاهد شما را پارسا وپرهیزگار بار می آرد، در روزه گرفتن بزرگترین حکمت آنست که نفس سرکش اصلاح شود واجرای احکام شرع که بر نفس دشوار وگران می آید سهل گردد، تا شما پرهیزگار شوید، باید دانست که در ایام رمضان بر یهود ونصاری نیز روزه فرض شده بود چون بر رأی خود در آن تغیر وتبدیل نمودند «... **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ**» ... یعنی تا پرهیزگار شوید. (بقره: ۱۸۳)...

برایشان تَعریض است ومفهوم آن این است که ای مسلمانان از فرمان او سرباز متابید یعنی بسان یهود ونصاری در این حکم الهی خلل وارد منمائید؛ روزی چندی که بسیار نمی باشد رزوه گیرد، مراد ازماه، ماه رمضان است که در آیهء آینده ذکر می شود.

با وجود قلت ایام در آن سهولت ها نهاده شده، بیماریکه روزه بر آن دشوار باشد ویا مسافر به ناگرفتن روزه مختار است، روزهای که میخورد از روزهای رمضان به شمار آن در روزهای دیگرغیر از رمضان روزهء خود را تکمیل کند چه مسلسل باشد چه به تفاریق؛ مطلب این است که کسانیکه روزه گرفته می توانستند چون در اول عادی نبودند روزه مسلسل یک ماه بر آنها نهایت دشوار می آمد خداوند برای سهولت آنها فرموده اگر چه شما عذری مانندی بیماری وسفر ندارید بنا برعدم عادت روزه بر شما دشوار می آید مُخیرید که رزوه بگیرید یاعوض آن را دهید یعنی بجای یک روز یکی از مساکین...

محتاج را دو وقت از طعام سیر نمائید، بدین وسیله یکتن از شما که طعام یک روز خود را به دیگری می بخشد مانند آنست که یک روزی خویشتن را از خوراک باز داشته است وگویا فی الجمله با روزه مشابهتی بهم میرسد اما وقتیکه مردم به روزه عادت گرفتن این اجازه منسوخ شد.

در آیت آینده بیان می شود، بعضی از اکابر از طعام مسکین صدقه فطر را نیز مراد گرفته اند از این بر می آید کسانیکه بتوانند فدیه دهند آن ها باید مقدار خوراک یک مسکین را به او بدهند، مقدار آن شرعًا از گندم نیم صاع واز جو یک صاع[1] کامل می باشد، برطبق این استنباط حکم این آیت منسوخ نمی باشد اما کسانیکه می گویند مردمان در رمضان مجاز اند که روزه گیرند یا به فدیه اکتفا ورزند ورزه حکم قطعی نیست این کسان یا دین ندارند یا بی دانش اند.

اگر به یک مسکین از خوراک یک روزه بیشتر دهد یا چندین مسکین را خوب سیر نماید بهتر است وخیر بسیار در آن می باشد؛ اگر فضیلت روزه را بدانید وبر حکم ومنافع آن آگاه شوید به شما واضیح می شود گرفتن روزه نسبت به دادن فدیه بار بار بهتر است شما به روزه استوار باشید، ودر این امر فرخنده تقصیر مکنید؛ در حدیث وارد است که صحف ابراهیم، تورات، انجیل همه در ماه رمضان فرود آمده، قرآنکریم نیز مجموعًا در شب بیست وچهارم این ماه از لوح محفوظ به آسمان اول نازل گردیده از آن پس بر طبق کوائف اوضاع حوادث، اندک اندک به حضرت پیامبر اسلام (ص) فرود می آمد، در هر رمضان قرآن منزل را جبرئیل (ع) به حضرت محمد (ص) به تکرار می خواند، از تمام این حالات فضائل رمضان مناسبت وخصوصیت آن با قرآن نیک واضح شد، تراویح در این ماه مقرر شد تا در خدمت قرآن اهتمام والتزام شود، مردم از مطالعهء تمام کلام مقدس الهی راه اساسی وصحیح را در یابند وطُرق سودمند واصول روشن را تعقب کنند؛ هنگامیکه شما از فضائل عظیمی که در این ماه مبارک مخصوص گردیده آگاه شدید به ورود آن روزه ضرور بگیرید اجازهء موقتی فدیه که به غرض سهولت ابتداء شده بود موقوف قرارداده شده.

---

۱) **صاع:** یک صاع سه کیلوگرم، وبه وزن کابل افغانستان تقریبًا هفت ونیم پاو می شود.

۱) **صاع:** پیمانه ای است که بر آن احکام مسلمانان از کفاره وفطره دائر وجاری است، وآن چهار مُدّ است وهریک مُدّ یک رَطل و... «لغت نامه دهخدا».

در یوسفی زن که کنعان دل را ز صاع لئیمان عطائی نیابی (خاقانی)، «لغت نامه دهخدا».

از این حکم عام چنان بر می آید که شاید برای بیمار ومسافر نیز به افطار وقضاء اجازه باقی نمانده باشد یعنی مانند کسانی که می توانند روزه بگیرند واز افطار ممنوع شده اند بیمار ومسافر نیز از افطار ممنوع قرار داده شده باشند پس در باب بیمار ومسافر دو باره توضیح شد که ایشان به قرار سابق به افطار در ماه رمضان وقضای آن به روزهای دیگر مجاز اند.

در حکم گرفتن روزه در ماه رمضان، در اجازه افطار مریض ومسافر نسبت به عذر در وجوب تکمیل روزه های قضا شده به روزه های دیگر چه مسلسل چه متفرق در تمام این ها مطلب اول آن است که بر شما آسانی ورعایت باشد ودشواری رفع گردد، واین نیز منظور است که شما روزه های قضا شده را تکمیل کنید تا از ثواب محرم نمانید واین نیز در نظر است که شما به این راه خیر ورشد آگاه شوید وعظمت الهی را اظهار کنید ونیز شما در شکر این نعمت ها در جرگه شکر گذاران داخل شوید، چه عنایت ورحمی است از بارگاه خدا که چون روزه عبادت سودمندی را به ما فرض گردانید در آوان رنج مشقت آسایش وسهولت ما را در نظر داشت ودر هنگام فراغ طریق جبران وتلافی آن را به ما آموخت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۱۷- ۱۲۰).

تبصره:

فرضیت روزه نتها در امت پیامبر اسلام (ص) است بلکه این فریضه الهی از زمان آدم (ع) هم اکنون در میان مؤمنان ادامه دارد، هر چندیکه در تعداد روزها وشیوی آن در امم سابق کمی فرقیت وجود داشت، روزهء خالص انسان را از گناه آلودگی ها پاک نموده انسان را متقی وپرهیزگار وپارسا می سازد واز طرف دیگر روزه کَسر شهوت بوده وانسان را از شهوت رانی ومعصیت وآنچه مفاسد اخلاقی که است باز میدارد، واز سوی دیگر روزه امراض لاعلاج انسانهارا دارو وشِفا بخش است، زیرا این سخن در جهان از قرن ها بدینطرف به تجربه رسیده است که اکثر طبیبان حاذِق ودانشمندان علم پِزشک مریضان لاعلاج خود را که از تداوی آنان عاجز می مانند آنان را توصیه به روزه گرفتن می نمودند، برای اینکه هیچ امر ودستور خداوند یکتا! بدون حکمت وفایدهء نیست ضرور در آن حکمت وفایدهء نهفته است...

هر چندیکه ما درست به حکمت فلسفه وفایده آن دستورات الهی علم نداریم واما در اکثر موارد حکمت وفایدهء اوامر الهی را به تجربه ثابت نموده حس کرده ایم.

از جانب دیگرعلاوه از اینکه روزه من شما را از گناه معصیت شهوت رانی مفاسد اخلاقی و... دور نگه داشته پاک طینت می سازد، واز سوی دیگر مانع زشت زبانی، جنگ، بد اخلاقی، دُشنام، دزدی رهزنی، قهرغضب، وآنچه که خلاف شَرع وطَبیعت انسانی وغیره است می شود.

وهمچنان روزه در ماهِ است که در این ماه زیاد اسرار الهی نهفته است، از جمله نزول قرآن از آسمان اول به پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) ختم وتلاوت الفاظ قرآن وبیان معانی آن، نماز تَراویح، شب قدر، مَسدود وبند شدن دروازه های جهنم، بسته شدن شیاطین به زنجرها، باز بودن دروازه های رحمت الهی بروی روزه داران، وتائبانی از گناه، اعطاء اجر پاداش وثواب روزه داران توسط خداوند مهربان بدون واسطه فرشتگان، خلاصه ماه که روزه در آن قرار دارد اولش رحمت الهی، اوسطش مغفرت از گناه هان روزه داران وآخرش خلاصی ورهایی روزه داران از آتش جهنم می باشد.

وسخنی دیگر اینکه روزه یک امتحان وآزمون میان بندگان غنی وفقیر خداوند می باشد زمانیکه افراد اشخاصِ غَنی وثروتمند از صبح تا به شَبانگاه روزه می گیرند ایشان گرسنگی وتشنگی را حس می کنند در این وقت است که این افراد اشخاص از حالت فقراء با خبر شده وبفکر آنان می افتند وبه آنان شفقت دلسوزی کمک وهمکاری می نمایند اینجاست که افراد اشخاص غنی وثروتمند قدر نعمتهای الهی را پاس نموده وشکران آنها را بجا آورده تلاش می نمایند تا از امتحان وآزمون الهی کامیاب وموفق بدر آیند.

وبالاَخره ماهِ که روزه در آن قرادارد ماه خدایی، ماه قرآنی، ماه نیاز، ماه رحمت، ماه فیوضات الهی، ماه ذکر نماز، ماه طاعت عبادت، ماه قبولیت دعا، ماه صَفاء وصَمیمیت، ماه عشق محبت به خدا، ماه خُشنودی...

خداوند، ماه زود رسیدن به سر منزل مقصود وماه خلاصی از آتش جهنم می باشد.

جایکه جواجه شمس الدّین محمد حافظ شیرازی در مورد میگوید:

ماه رمضان شد می و میخانه بر افتاد　　عشق و طرب وباده به وقت سحر افتاد

افطار به می کرد برم پیر خرابات　　گفتم که تو را روزه به برگ وثمر افتاد

با باده وضو گیر که در مذهب رندان

در حضرت حق این عملت باور افتاد

وهمچنان شاعرِ دیگری در مورد میگوید:

این ماهِ سرا سر بودش ماه نیاز　　بردرگه آن کریم وهم بنده نواز

برخیزتوشبها و توبه خلوت بنشین　　با ذکر دعا و ختم قرآن و نماز

ماه رمضان ماه خدا می باشد　　سر تاسر آن نور ضیا می باشد

زنگار وجود را نماید صیقل

بنگرکه چگونه با صفا می باشد

فرض است و روزه ی ماه رمضان　　این ماهِ بسی رحمت و نزول قرآن

ای آنکه بود ماه مغفرتُ رهایی ازجنهم　　صیقل دل هاست مهمانی خدای مهربان　　- (حمیدی)

۱- بیان احکام روزه ماه رمضان. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۱۷- ۱۲۰).

فلسفهء نماز:

أُتْلُ مَـآ أُوْحِـیَ اِلَیْـکَ مِـنَ الْکِتَـابِ وَاَقِـمِ الصَّـلٰوةَ اِنَّ الصَّـلٰوةَ تَنْهَـی عَـنِ الْفَحْشَـآءِ وَالْمُنکَرِ وَلَذِکْرُاللهِ اَکْبَرُ وَاللهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُوْنَ[1]. (العنکبوت:۴۵).

ترجمه: آنچه از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان ونماز را بر پا دار؛ وهمانا ذکر خدا بزرگتر است، وخدا آنچه را انجام می دهد می داند. (عنکبوت: ۴۵).

تفسیر: قرآن را همیشه تلاوت کن تا دلت قوی واستوار گردد وعلاوه بر آن اجر وثواب تلاوت حاصل آید وانکشاف معارف وحقایق قرآن مترقی گردد ودیگر مردم نیز آن را بشنوند واز مواعظ وعلوم وبرکات آن منتفع شوند وبر اشخاصیکه قبول نکنند حجت خدای تعالی تمام شود و وظیفهء دعوت واصلاح به خوبی انجام یابد؛ باز داشتن ومنع کردن نماز از بدی ها میتوان به دو معنی گرفت.

۱ـ بطریق تسبب یعنی الله تعالی در نماز این خاصیت وتاثیرات را نهاده است که شخص نماز خوان را از گناه وبدی ها باز میدارد چنانکه استعمال یک دوا تب ودیگر امراض را باز میدارد، در اینصورت یاد باید داشت که فقط یک خوراک دوا برای باز داشتن مرض کافی نمی گردد، بعضی دوا بعد از آنکه به یک مقدار خاص ومداومت خورده شود تاثیر خود را ظاهر می سازد، بشرطیکه مریض دیگر چیزی را که منافی خاصیت آن دوا باشد استعمال نکند پس نماز هم با شک وشبهه دوائی است دارای اثر بزرگ که برای باز داشتن امراض روحانی حکم اکسیر[2] را دارد، البته ضرورت آنست که به صورت صحیح با احتیاط وهدایت مخصوصی که حکم روحانی تجویز کرده باشد تا یک مدتی کافی بر آن مواظبت به عمل آید، بعد از آن مریض خودش حس می کند که نماز چگونه امراض کهنه ومزمن ونا خوشی سالیان دراز او را دور می کند.

---

۱) این آیت (۴۵) سور عنکبوت، قبلًا در صفحه (۱۲) ذکر شده است اینجا جهت مناسبت موضوع دو باره ذکر گردید.

---

۱) **اکسیر:** دارویی که بدان مس و جزء آن به زر وسیم بدل کنند، کیمیا. «لغت نامه دهخدا».

۲ـ باز داشتن نماز از بدی ها شاید بطور اقتضاء باشد هر یک از هیئت نماز وهر یک از ذکر آن تقضائی دارد که انسانیکه فی الحال در بار گاه الهی بندگی، فرمان برداری، خضوع وتذلل خود را اظهار وبه ربوبیت والوهیت وحکومت وشهنشاهی حق تعالی اقرار کرده وچون ازعبادتگاه بیرون آید در خارج مسجد هم بد عهدی وشرارت نکند واز احکام آن شهنشاه مطلق منحرف نشود گویا هریک از هیئت وکیفیت نماز به نماز گزار پنچ وقت حکم میدهد که: (ای مدعی بندگی وغلامی! حقیقتًا مثل بندگان وغلامان باش) وبه زبان حال مطالبه می کند که: **(از بی حیائی وشرارت وسرکشی باز آی!)** کسی باز آید یا نیاید مگر نماز بدون شک وشبهه او را منع می کند چنانکه خود الله تعالی منع میفرماید.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدَلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيْتَآئِ ذِى الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُكَرِ وَالْبَغْىِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ. (النحل: ۹۰).

یعنی، به راستی خدا به عدالت واحسان وبخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، واز گناه آشکار وکار زشت وستم گری نهی می کند، شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا وآخرت شماست.] ([1]نحل: ۹۰).

پس بد بختانیکه به نهی خداوندی از بدی دست نمی بردارند با آنکه نماز آنها را منع می کند اگر آنها منع نمی شوند جای تعجب نیست، آری باید دانست که باز داشتن نماز از بدی ها وقتی می باشد که در ادای آن از یاد خدا غفلت به عمل نیاید زیرا مراد از نماز چند بار نشتن وبر خواستن نیست بلکه بزرگ تر ازهمه در آن یاد خدا است، نماز گزار در انثای ارکان صلاة ودر حالت قرأت قرآن ویا دعا وتسبیح هرقدر که عظمت وجلال خدای متعال را مستحضر ودل را با زبان موافق کند همان قدر بگوش دل آواز نماز را خواهد شنید که چسان نماز گزار را از فحشاء منع می کند؟

---

۱) جزء این آیت (۹۰) سوره نحل، قبلًا در صفحه (۱۳) ذکرش گذشته است اینجا جهت تناسب موضوع دو باره تذکر یافت.

ورنه نمازی که با قلب لاهی وغافل ادا شود با صلاة منافق مشابهت دارد، ودر باب آن حدیث فرموده: «**لایذکرالله فیها الاقلیلًا**» یعنی یاد نمی کنند خداوند را (در نماز شان) مگر کم (گاه گاهی).

ونیز در خصوص همین نماز وعید «**لم یزدوا بها من الله الاّ بعدًا**» یعنی به چنین عبادت ناخالصان بر خدا نزدیک نمی شوند برعکس چنین عبادت بی حضورشان آنان را از راه خدا دور تر می سازد.

چرا نماز انسان را از بدی ها باز ندارد در حالیکه برای یاد کردن خدای تعالی بهترین صورت است کماقال الله تعالی: «... وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِى» ... یعنی نماز را برای یاد من بر پا دار. (طه: ۱۴).

یاد خدا چیزیست بسیار بلند وبزرگ که می توان آن را روح نماز وجِهاد وغیره نامید اگر این نباشد دیگر چیست؟ یک جسد بی روح ولفظ بی معنی می باشد از مطالعه احادیث، ابو درداء وغیره علماء چنین فیصله کرده اند که هیچ عبادتی از ذکر خدا بلند تر نیست، فضیلت اصلی برای ذکر خدا حاصل است، واگرعمل به طورعارضی وموقتی بر ذکر الله سبقت کند چیزیست جداگانه، لیکن بعد ازغور ودقت باید تسلیم نمود که فضیلتی که در نماز آمده همه از برکت ذکر الله است، به هر حال (ذکرالله) نسبت به تمام اعمال افضل است وچون ذکر در ضمن نماز باشد هنوز افضل ترمی باشد.

بنا بر آن بنده را لازم است که هیچ وقت از ذکر خداوند (ج) غافل نباشد خصوصًا آنگاه که به کدام بدی میلان پیدا شود فورًا باید عظمت وجلال خداوند متعال را یاد کند واز آن بدی باز آید در قرآن وحدیث است که بنده چون الله تعالی را یاد می کند الله تعالی او را یاد میفرماید، بعضی سلف از این آیت این مطلب را گرفته اند که چون در نماز بنده ازینطرف خدا را یاد می کند لهذا نماز یک چیز بزرگ است لیکن چون از طرف دیگر در برابر آن الله تعالی بنده خود را یاد می کند این از همه بزرگتر است پس آن را به منتها درجه قدردانی باید نمود واز احساس این شرف وکرامت باید بسوی ذکرالله بیشتر راغب شد، شخصی به خدمت آنحضرت (ص) عرض نمود که احکام...

اسلام بسیار است به من یک چیزی جامع ومانع تلقین فرمائید، پیامبر (ص) فرمود: **«لایزال لسانک رطبًا من ذکرالله»**، (زبان توهمیشه باید از ذکر الله ترباشد) حضرت شاه (رح) می نویسد نماز خوان به همان اندازهء که وقتش در نماز می گذرد از گناه بر کنار می باشد، امید است که بعد از آن هم از گناه خود را نگاه کند ویاد خدا نسبت به نماز مؤثر تر است چه وسیلهء ذکرهم از گناه بر کنار میماند وهم به درجات عالی اعلی فایز می گردد، (موضح) این تفسیر بدیعی است برای «... **وَلَذِكْرُاللهِ اَكْبَرُ...**»... یعنی همانا ذکر خدا بزرگتر است... (عنکبوت: ۴۵).

هر کس هر قدر که خدا را یاد داشته باشد ویا نداشته باشد خدای تعالی همه را میداند لهذا با هر یکی از ذاکرین وغافلین معاملهء جداگانه خواهد شد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱-۳).

تبصره:

نماز پرستش عبادت وطاعَت نمودن خداوند منان وفرود آوردن سر تعظیم به آستان کردگار وفروتنی در برابر خالق هستی وکاینات واظهارعبودیت وبندگی با خداوند یکتا! می باشد، نمازعبادتی مخصوصی برای مسلمانان است که در پنجِ وقت معیین به طریقهء مخصوص اداء می گردد، نماز راز ونیاز مؤمنان وتَحکیم ارتباط با خداوند قدوس، نماز بهترین عبادت ودومین از ارکان اسلام محسوب می شود، نماز مانع وسِپَر مؤمنان از کارهای زشت بد، بشرطیکه نماز گزار نمازش را به همان طریقهء مسنونه ودرست اداء نماید، زیرا بسیاری از نماز گزاران را دیده شده که پنچ وقت نماز را به جماعت ویا بغیر از جماعت اداء کرده اند ولی در ضمن کارهای زشت ناپسند هم مرتکب شده اند که نماز شان آنان را از آن کار زشت بد منع نکرده است، در حالیکه در فرمودهء خداوند (معاذالله) هیچ شک وشبهء وجود ندارد گفته (او تعالی) راست ودرست است، لهذا این شخص نماز گزار در حقیقت نماز درست نخوانده است که نمازش این شخص نماز گزار را از کارهای زشب بد منع می کرد اگر نماز درست میخواند و ونمازش نماز می بود حتمن نماز او را از این کارهای نا مشروع وخلاف شرع منع می کرد، ممکن که تنش بر نماز بوده ولی دلش برای جای دیگری.

بگفتهء شاعری

گـــــرتنم پیش تــو باشد　　دل به جـــــای دیگر است

حقیقتًا چیزی که در نماز مهم واساسی وقابل ذکر تعمق وپر اهمیت وبایسته است او تنها ذکر خداوند متعال در نماز می باشد وگر نه نماز تنها یک حرکتِ مخصوص پایان شدن وبلند شدن بنام قیام، قعده، رکوع سُجود ودر نتیجه سلام گفتن وخارج شدن از این حرکات مخصوصه می باشد، اگر این ذکر ویاد خداوند منان شامل در این حرکات نباشد، اینگونه حرکات را میتوان تنها یک حرکاتِ ورزش اندام ویاهم یک حرکاتِ نماشی خواند.

جایکه خداوند بزرگ مفرماید:

«... وَلَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ...» ... یعنی همانا ذکر خدا بزرگتر است... (عنکبوت: ۴۵).

فلسفه نماز آغاز می شود از وضو گرفتن برای اداء نماز که وضو شرط ونماز مشروط واقع می شود تا که انسان مسلمان وضو در بودن آب صاف ویا هم درعدم آب صاف تَیمم نداشته باشد نمازش درست نمی شود، چون تا زمانیکه شرط موجود نشود مشروط هم به میان نمیاید، بناءً این وضو که شستن اندام های مخصوص است فلسفه وحکمت در شستن هر یکی از این اندام های مخصوص نهفته است، مثلًا آب در دهن در بینی کردن، شستن روی، شستن دستها، مسح سر وشستن پاها وهمچنان حرکاتی مخصوص در داخل نماز توأم با ذکر ویاد خداوند متعال درهر یکی از این افعال مخصوص در اجرای وضو واداء نماز فلسفه وحکمتی نهفته است که ذکر فلسفه وحکمتِ این افعال ویژه در اینجا گنجایش ندارد وکتاب مستقل ازخود میخواهد.

فلهذا هیچکار وفرمان خداوند متعال بدون فلسفه حکمت وفایدهء نمی باشد، حتمن در آن امر وفرمان الهی فلسفه حکمت وفایده های زیادی پنهان وپوشیده است که به انجام آن اعمال وافعالِ مامور بر آن ما فلسفه حکمت وفایده ی اش را بدون تردید حس ادراک ودر یافت می کنیم.

نماز راز و نیاز است با خداوند　　　نماز ذکر و اذکار است و پند

بود مملو حرکاتش به حکمت　　　به اداء اش شود انسان خرسند　- (حمیدی)

خاطرنشان: اگر چه ترجمه وتفسیر آیت (۴۵) سوره عنکبوت در صفحهء (۱۲) و ترجمه وتفسیر آیت (۹۰) سوره نحل در صفه (۱۳) قبلًا در بیان موضوع (پیدایش جنیات وانسانها برای عبادت خدا، ص ۹) ذکر اش گذشته است ولی اینجا جهت جدائی موضوع (فلسفهء نماز، ص ۱۷۶) با اضافت (تبصره) مطابق موضوع مذکور، این آیات فوق ذکر دوباره اینجا تذکر گردید.

۱ـ در بیان فلسفهء الهی نماز وفوائد اقامهء آن. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱ـ۲).

نماز جمعه:

يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا إِذَا نُوْدِىَ لِلصَّلَوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكرِاللهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَالِكُمْ خَيْرٌلَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (٩) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوةُ فَانْتَشِرُوْا فِى الْأَرْضِ وَابْتَغُوْا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوْا اللهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ. (١٠).

وَإِذَا رَأَوْ تِجَارَةً أَوْلَهْوًاانْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَآئِمًا قُلْ مَاعِنْدَ اللهِ خَيْرٌمِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِجَارَةِ وَاللهُ خَيْرُالرَّازِقِيْنَ. (الجُمُعَةِ: (٩- ١١).

ترجمه: ای مومنان! چون برای نماز روز جمعه ندا دهند، به سوی ذکر خدا بشتابید، وخرید وفروش را رها کنید، که این [اقامه نماز جمعه وترک خرید وفروش] برای شما بهتر است اگر [به پاداشش] معرفت داشتید. (٩).

چون نماز پایان گیرد، در زمین پراکنده شوید واز فضل [ورزق] خدا جویا شوید وخدا را بسیار یاد کنید تا بر موانع ومشکلات دنیا وآخرت پیروز شوید. (١٠) و [برخی از مردم] چون تجارت یا مایه ی سرگرمی ببینند [از صف یک پارچه نماز] به سوی آن پراکنده شوند وتو را در حالی که [بر خطبه نماز]ایستاده ی، رها کنند، بگو: پاداش وثوابی که نزد خداست از سر گرمی وتجارت بهتر است، وخدا بهترین روزی دهندگان است. (جُمُعه: (٩- ١١).

تفسیر: حضرت شاه صاحب رحمه الله می نویسد که: (در باب هر اذان این حکم نیست زیرا که آدم بار دیگرهم جماعت را یافته میتواند، وجمعه محض به یک موضع می شود اکر فوت شود باز یافت نمیشود) از یاد الله خطبه مراد است ونمازهم درعموم لفظ آن داخل است، یعنی در وقتِ برود که خطبه را گوش کند در آن وقت خرید وفروش حرام است، ومراد از (شتافتن) به کمال اهتمام ومستعدی[1] رفتن است دویدن نیست.

---

١) **مُستَعدی:** نعت فاعلی از استعداء، یاری خواهنده از کسی ودوانیدن اسب. «لغت نامه دهخدا».

تنبیه: در قرآن از «**نودی**» آن اذان مراد است که در وقت نزول این آیه بود یعنی اذانی که پیش روی امام گفته می شود زیرا اذان که قبل از آن گفته می شود پس از آن در عهد حضرت عثمان (رض) به اجماع صحابه مقرر شده است.

لیکن حکم این اذان هم در حرمت بیع مانند حکم اذان قدیم است زیرا از اشتراک درعلت اشتراک در حکم می شود، البته در اذان قدیم این حکم منصوصی وقطعی می باشد ودر اذان حادث این حکم مجتهد فیه وظنی است به این تقریر تمام اشکالات علمی رفع شد، نیز واضح باد که «**يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا**... الجُمُعَةِ:٩» در اینجا (عام مخصوص منه البعض) است زیرا بالاجماع بر بعضی مسلمانان (مثل مسافر ومریض وغیره) جمعه فرض نیست؛ ظاهر است که مقابل منافع آخرت فوائد دنیوی اهمیت ندادر؛ حضرت شاه صاحب رحمه الله می نویسد: (نزد یهود روز عبادت شنبه بود، در حق آنها تمام «همان» روز خرید وفروش منع بود بنا بر آن «خداوند» فرمود که شما بعد از نماز روزی را تلاش کنید اما در تلاش روزی یاد خدا را فرا موش مکنید.

یک مرتبه آنحضرت (ص) در جمعه خطبه میخواند در آن وقت یک قافلهء تجارتی بارهای غله را آورده داخل مدینه شد به غرض اعلان یک نقاره (طبل) هم می نواخت، پیشتر در شهر قلت غله بود مردم شتافتند که آن را از رفتن باز دارند (شاید آنها خیال کرده باشند که حکم خطبه مانند دیگر مواغظ عمومی است برای رفع احتیاج میتوانیم از آن بر خیزیم، برگشته نماز را خواهیم خواند ویا نماز خوانده شده بود چنانکه بعضی می گویند که در آن روزها نماز جمعه پیش از خطبه اداء می شد) «مثل نمازعیدین» به هرحال حکم خطبه برای مردم معلوم نبود چنانچه اکثر مردم رفتند وبه حضور آنحضرت (ص) فقط دوازده نفر(که از آن جمله خلفای راشدین هم بودند) باقی مانند، بنا بر آن این آیت نازل شد، یعنی سودا گری ولهو ولعب دنیا چه اهمیتی دارد، دولت ابدی را که پیش الله است ونیز در صحبت پیامبر ومجلس ذکر وعبادت بدست می آید حاصل کنید باقی ماند اندیشهء روزی از سبب قحط که از باعث آن از مجلس بر خواسته ورفتید، بدانید که روزی بدست الله بوده وهمان ذات بهترین روزی دهنده است، بندهء این چنین مالک...

نباید اندیشهء روزی را داشته باشد بعد از این تنبیه وتادیب صحابه رضی الله تعالی عنهم شانی داشتند که در سورهء نور مذکور است: «**رِجَالٌ لَّاتُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَابَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللهِ...**» یعنی مردانی که تجارت و داد وستد آنان را از یاد خدا وبر پا داشتن نماز وپرداخت زکات باز نمی دارد... (نور: ٣٧).

تنبیه: (لهو) چیزی را گویند که انسان را از یاد الله تعالی باز دار چون بازی وتماشا، شاید آواز آن نقاره را به (لهو) تعبیر فرموده باشد. (تفسیرکابلی: ج٣، ص ٥٤٧ ـ ٥٤٩).

تبصره:

در همه عبادات ودستورات (اوتعالی) تلاش برای انجام آنها نمایم، مخصوصًا در نمازهای پنچگانه وعلی الخصوص در نماز جمعه زیرا بر ادای همه عبادات ونمازها در قرآن تأکید شده وبخصوص به نماز جمعه در قرآن تأکیدی خاصی بدینگونه شده است «**يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا إِذَا نُوْدِىَ لِلصَّلَوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِاللهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ...**» یعنی ای مومنان! چون برای نماز روز جمعه ندا دهند، به سوی ذکر خدا بشتابید، وخرید وفروش را رها کنید، که این [اقامه نماز جمعه وترک خرید وفروش] برای شما بهتر است اگر [به پاداشش] معرفت داشتید[1]. (جمعه:٩).

این که عدهء از بندگان خدا بدین باورند که شاید به عبادت ونماز مصروف شوم ممکن روزی از دست مان برود یاهم محتاج وگرسنه بمانم واین مصروفیت عبادت مانع کسب رزق و روزی ما شود این سخنی نادرستی است زیرا عبادت خدا ونمازها ومخصوص نماز جمعه مانع رزق و روزی شما نیست رزق و رزی شما را خداوند ضامن است هرجایکه باشید ودر هرحالیکه بسر می برید همچنانکه مرگ بسراغ شما میاید وشما درهرجایکه باشید شما را پیدا نموده ملاقاتتان می کند رزق و روزی شماهم همین سان است درهرجایکه هستید روزی به سراغ شما میاید وآن را در هرگوشه واکناف زمین که پراکنده است جمع کرده و تناول می نماید...

---

١) این آیت (٩) سوره جمعه ذکرش قبلًا در صفحه (١٨١) گذشته است اینجا جهت تناسب موضوع دوباره ذگر شده است.

چون در فکر وتلاش اصول رزق همه اوقات بودن ما ویا اصول رزق و روزی که مانع عبادت وبندگی ما شود اینگونه طرز تفکر بدین معناست که (العیاذ بالله) ما از صفت رازق بودن خداوند بزرگ بعد از تلاش برای اصول رزق باورمندی درست نداریم، زیرا (او) خدای که مرغان هوا صبح شکم گرسنه از لانه های شان بیرون می شوند وشبانگاه به شکم پر پس می گردند روزی میدهد وهمچنان همهء مخلوقات را روزی رسانشان خداوند رازق است، لهذا خداوند متعال رازق وذات بهترین روزی دهنده وروزی رسان جَمیع مخلوقاتش می باشد.

و در عموم بر ادای همه عبادات ومخصوصًا به نماز وعبادت روزی جمعه تأکیدی بیشتری شده است در این حکمت واسراری الهی نهفته است از جمله در حدیثی میاید: (در روزی جمعه یک ساعت وقت برای قبولیت دعا وجود دارد که اگر دعای بندگان در آن ساعت همخانی کند قبولیت دعای بندگان حتمی است)، دیگر اینکه روزی قیامت هم در روزی جمعه بر پا خواهد شد و از سوی دیگر نماز روزی جمعه در طول یک هفته یک روز است که در آن اجرای خطبه تبلیغ وعظ ونصحت وغیره مشمول است وبه همین ترتیب اسرار ورازهای دیگری الهی در این روزی جُمُعه نهفته است که از عبادت روزهای دیگر این روز را بیشتر ارزش واهمیتش را بالا برده وبرایش امتیازی خاصی قایل شده است.

تأکیدی بر ادای نماز جُمُعه در روزی مخصوص ودیگر عبادات وانجام دستورات الهی بدین معنی نیست که بندگان او همیشه در عبادت خدا اوقات خود را صرف کنند وبرای روند زندگی واصول رزق حلال هیچ کار وتلاشی در این زمینه انجام ندهند نخیر چنین نیست بلکه متعاقبًا بعد از اداء وفراغت از نماز جمعه ودیگرعباداتش خداوند بندگان خود را دستور نموده تا در روی زمین برای اصول رزق حلال پراکنده شده واز فضل واعطاء (اوتعالی) روزی طلب نمایند، زیرا روزی نصیب وبهری که به انسانها ودیگر مخلوقات از جانب خالقشان مقرر است خودش بر دهن آنان نمی افتد، بلکه برای اصول آن بعد از فراغت عبادت واجرای بندگی واِطاعت وسر سپردگی به آستان خداوند رازق توانا باید در روی زمین پراکنده شده در تلاش وتکاپوی اصول رزق و روزی حلال شد، چون شیوهء زندگی دنیا همین را میخواهد که بعد از ادای عبادت خداوند بزرگ در پی وجستجوی رزق و روزی حلال باید شد وبرای اِمرار زندگی وآسودگی خود وعیال خود تلاش نموده روزی حلالی کمایی وبدست آورد، تا محتاج به دیگران وباری دوش جامعه نگردیده ویک زندگی خالی از بردگی بردگان ـ بندگی بندگان با عزت سر بلندی دور از فقر بیچارگی وناچاری داشته وزندگی خود را سرشار از عبادت بندگی الهی ودور از محتاجی تهیدستی ودرماندگی وبه شادی ومسرت سپری نمود.

زندگی بــا طاعت و با بندگی　　　می زیبد مـــا را این سازندگی

بـــعدی تَعَبُدی خـــداوند کریم　　　حـاصلی رزقی حلالی زندگی　　　ـ (حمیدی)

۱ـ اگر یهود می گویند دوستان خدایند آرزوی مرگ نمایند؛ وهمچنان بیان احکام اذان اول ودم وخطبه جمعه. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۴۶ ـ ۵۴۹).

عید قربان (عید اضحی)

رَبِ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِیْنَ. (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیْم. (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَابُنَیَّ إِنِی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِی أَذبَحُکَ فَانْظُرْمَاذَا تَرَی قَالَ یَأَبَتِ افْعَلْ مَاتُؤْمَرُسَتَجِدُنِی إِنْ شَآءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِیْنَ. (۱۰۲).

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِیْنِ. (۱۰۳) وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَّاإِبْرَاهِیْمُ. (۱۰۴) قَدْصَدَّتَ الرُّءْیَآ إِنَّاکَذَالِکَ نَجْزِالْمُحْسِنِیْنَ. (۱۰۵) إِنَّ هَاذَا لَهُوَا الْبَلَاؤُا الْمُبِیْنُ. (۱۰۶) وَفَدَیْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیْم. (۱۰۷) وَتَرَکْنَاعَلَیْهِ فِی الْأَخِرِیْنَ. (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیْمَ. (۱۰۹) کَذَالِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ. (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ. (الصافات: ۱۰۰ـ ۱۱۱).

ترجمه: ای پروردگار من مرا فرزندی که از صالحان باشد عطاکن. (۱۰۰) ماهم او را به پسری برد بار مژده دادیم. (۱۰۱) هنگامیکه با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب دیدم تو را ذبح می کنم، پس با تامل بنگر رای تو چیست؟ گفت پدرم آنچه به آن مامور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت. (۱۰۲) چون آن دو تسلیم [خواسته خدا] شدند ابراهیم، پیشانی او را به زمین نهاد [تا ذبحش کند]. (۱۰۳) او را ندا دادیم ای ابراهیم!. (۱۰۴) خوابت را تحقق دادی[وفرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران این گونه پاداش میدهیم [که نیت پاک وخالصشان را به جای عمل می پذیریم. (۱۰۵) به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶) ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی[از ذبح شدن] رهانیدیم. (۱۰۷) ودر میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸) سلام بر ابراهیم. (۱۰۹).

ما نیکوکاران را این گونه پاداش میدهیم. (۱۱۰) بی تردید او از بندگان مومن ما بود. (صافات: ۱۰۰ـ۱۱۱).

تفسیر: چون قوم، خاندان و وطن از دست رفت اولاد صالح به من ارزانی کن که در کاری دینی به من کمک نماید واین سلسله را دوام بدهد؛ از این معلوم شد دعای حضرت ابراهیم (ع) برای اولاد بود وخدا آن را پذیرفت وهمان پسر...

به قربانگاه تقدیم گردید، از تورات موجوده ثابت می شود که پسری که به دعای حضـرت ابـراهیم (ع) پیـدا شـد عبـارت از اسـماعیل (ع) بـود و ازهمـین سـبب نام او (اسماعیل) نهاده شد.

زیرا (اسماعیل) از دو لفظ مرکب است و(ایل)، (سمع) بـه معنـی شنیدن و(ایل) به معنی خداست، یعنی خدا دعای حضرت ابراهیم را شنید، در (توراة) است که خدا به حضرت ابراهیم گفت که در باره اسماعیل دعایت شنیدم بنـا بر این دلیل شخصیکه ذکـرش در ایـن آیت است اسـماعیل مـی باشـد نـه حضـرت اسـحاق، بـرعلاوه بعد از ختم قصـهء ذبح وغیره در بـاب تولـد حضـرت اسحاق بشـارت جدا گانه داده شد چنانکه آینده می آید «**وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِيْنَ.**» یعنـی، مـا او را بـه اسـحاق کـه پیـامبری از شایسـتگان بـود مـژده دادیـم. (صافات: ١١٢).

از ایـن معلـوم شـد کـه در «**فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ.**» یعنـی، مـاهم او را بـه پسری برد بار مژده دادیم. (صافات: ١٠١)...

علاوه بـر اسـماعیل بشـارت فرزنـدی دیگـر مـذکور نیسـت، نیـز وقتیکـه بشـارت اسـحاق داده شـد مـژدهء پیـامبر بـودن او هـم ابـلاغ گردیـد ودر سـورهء (هـود) بـه همـراه او مژده تولـد حضـرت یعقوب هم داده شد که پسـر حضـرت اسحاق مـی باشـد «... **وَمِنْ وَرَآءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوْبَ.**» ... یعنـی پـس او را بـه اسـحاق وبعد از اسحاق به یعقوب مژده دادیم. (هود: ٧١).

پس چگونـه میتـوان گمـان نمـود کـه حضـرت اسـحاق (ع) ذبـیح باشـد گویـا پیش از آنکـه بطـور نبـی مبعـوث شـود وبـه او اولاد داده شـود ذبـح کـرده شـود لا محالته باید قبول نمود که ذبیح الله فقط حضرت اسماعیل (ع) است کـه در بـاب او بـه هنگـام بشـارت ولادت هیچ وعده داده نشـده کـه بـه نبـوت اعطـاء مـی شـد ویـا اولاد مـی یابـد همین باعـث است کـه یـاد گـار قربـانی ورسـوم متعلقـهء آن بین بنـی اسماعیل بـه طـور وراثت پیهم انتقال یافتـه آمده است، وامروزهم فقط اولاد روحانی اسماعیل (ع) (که آنها را مسلمان گویند) حامل آن یادگاری مقدس است، در تـورات موجوده تصـریح است کـه مقام قربـانی (مورا) ویـا (مریـا)...

نام داشت، یهود ونصاری برای تعیین این مقام از احتمالاتیکه از اصول مطلب خیلی دور است کار گرفته اند حال آنکه سخن اقرب وبی تکلیف این است که آن مقام (مروه) است که پیشروی کعبه واقع است وجای است که معتمرین بعد از ختم سعی بین الصفا والمروه در آنجا از احرام فارغ می شوند وامکان دارد در «**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ...**» یعنی، هنگامیکه با او به [مقام] سعی رسید... (صافات: ۱۰۲)؛ بسوی همین سعی اشاره شده باشد.

در یک روایت موطای امام مالک آمده که آنحضرت (ص) بسوی (مروه) اشاره فرمود گفت که (قربانگاه این است) غالبًا بطرف همین قربانگاه ابراهیم واسماعیل اشاره خواهد بود ورنه درعصر آنحضرت (ص) مردم عمومًا به مسافهء دو کروه از مکه در (منی) قربانی می کردند چنانچه تا امروز به عمل می آید از این معلوم می شود که قربانگاه اصلی ابراهیم (ع) (مروه) بود سپس چون کثرت تعداد حجاج وذبائح دیده شد تا (منی) وسعت داده شد، در قرآنکریم هم «... **هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ...**» یعنی، به عنوان قربانی به [حریم] کعبه رسد... (مائده: ۹۵)...

و«... **ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيْقِ**»... یعنی سپس جایگاه [فرود آمدنش برای قربانی] به سوی خانه ی کهن [یعنی خانه ی کعبه] است. (حج: ۳۳)...

فرموده است که از آن فرمایش الهی قرب مکه ظاهر می شود، والله اعلم.

بهرحال قرائن وآثار همین را نشان میدهد که (ذبیح الله) فقط حضرت اسماعیل (ع) بود که در مکه طرح اقامت افگند ونسل او در آنجا منتشر شد، نیز در تورات تصریح شده که به حضرت ابراهیم (ع) حکم داده شد که همان یک پسریکه دارد ذبح کند، واین امر مسلم است که حضرت اسماعیل نسبت به حضرت اسحاق (ع) درعمر کلانتر بود پس حضرت اسحاق (ع) در صورتیکه حضرت اسماعیل (ع) موجود باشد چطور یک پسر شده میتواند بهترین استدال در ین موقع آنست که در اثر دعای حضرت ابراهیم (ع) پسری که به او داده شده آن را (**غلام حلیم**) خوانده است لیکن وقتیکه فرشتگان ابتداءً از طرف خدا در باب حضرت اسحاق (ع)...

بشارت دادند او را به (**غلام علیم**) تعبیر کردند از طرف حق تعالی کلمهء (**حلیم**) بر اسحاق ویا بر پیامبر دیگر درهیچ جای قرآن اطلاق نشده فقط به این فرزندیکه مژده اش در این موقع داده شد ونیز به پدرش ابراهیم (ع) این لقب عطاء گردید «**اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ لَحَلِیْمٌ اَوَّاهٌ مُّنِیْبٌ.**» یعنی، به راستی ابراهیم بسیار برد بار ودلسوز وروی آورنده [به سوی خدا] بود. (هود: ۷۵).

«... **اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ لَاَوَّاهٌ حَلِیْمٌ**» ... یعنی یقینًا ابراهیم بسیار مهربان وبرد بار بود. (توبه: ۱۱۴).

ازاین بر می آید که این لقب از جانب خداوند (ج) مخصوص همین پدر وپسر است وبس، مفهوم (**حلیم**) و(**صابر**) باهم نز دیک است چنانچه از زبان همین (**غلام حلیم**) در اینجا نقل شده «... **سَتَجِدُنِی إِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِیْنَ.**»... یعنی، اگر خدا بخواهد مرا از شکیبابان خواهی یافت. (صافات:۱۰۲)

در موقع دیگر وضاحتًا فرموده «**وَاِسْمَاعِیْلَ وَاِدْرِیْسَ وَذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِیْنَ.**» یعنی، اسماعیل وادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند. (انبیآء: ۸۵).

شاید از همین سبب در سورهء مریم حضرت اسماعیل را «.. **صَادِقَ الْوَعْدِ...**» ... یعنی اسماعیل را یاد کن، که او وفاکننده ی به عهد وفرستاده ای پیامبر (ص) بود. (مریم: ۵۴).

فرمود که وعده «... **سَتَجِدُنِی إِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِیْنَ.**»... (صافات:۱۰۲).

را چه خوب به راستی عملی نمود، به هرحال مصداق القاب (**حلیم**)، (**صابر**) و«**صَادِقَ الْوَعْدِ**»... (مریم: ٥٤)

فقط یک نفر معلوم می شود یعنی حضرت اسماعیل (ع) «... **وَکَانَ عِنْدَ رَبِهِ مَرْضِیًّا.**» ... یعنی نزد پروردگارش پسندیده بود. (مریم: ۵۵).

درسورهء (بقره) به وقت تعمیر کعبه دعائیکه از بان حضرت ابراهیم واسماعیل (ع) نقل فرموده است این کلمات را نیز شامل است.

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِيَّتِنَآ اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ...» یعنی، ای پروردگار ما! ما را [باهمه ی وجود] تسلیم خود قرار ده، ونیز از دود مان ما امتی تسلیم تو باشند پدید آور... (بقره:١٢٨).

عینًا تثنیه همان (مسلم) را در ذکر قربانی در این موقع به کلمات «**فَلَمَّآ أَسْلَمَا...**» یعنی، چون آن دوتسلیم [خواسته خدا] شدند... (صافات:١٠٣)...

ادا نموده ومخصوصًا ذریت همین دو پیامبر را به لقب (مسلم) خوانده از این زیاده تر اسلام، از خود گذشتن وصبر وتحمل چه باشد که پدر وپسر در ذبح کردن وذبح شدن نشان دادند؟ این است صله ومکافات «**أَسْلَمَا**»... (صافات:١٠٣)...

که الله ذریت هردو پیامبر را «...**اُمَّةً مُّسلِمَةً لَّكَ...**»... (بقره:١٢٨)...

گردانیده، فللک الحمد علی ذالک.

هنگامیکه اسماعیل (ع) کلان شده دارای قوت وتوان گردید با پدر خویش سعی وکار کرده بتواند در آن هنگام ابراهیم (ع) خواب خود را به فرزند خویش بیان کرد تا رأی او را معلوم کند که آیا به خوشی به اجرای آن آماده می شود ویا به اجبار ضرورت می افتد، می گویند که تا سه شب مسلسل همین خواب را دید، به روز سوم به پسر خود اخبار نمود، پسرش بدون توقف وتأمل پذیرفت وگفت (پدرجان! تاخیر مکن! وحکم مالک را فورًا بجا آر! در چنین کار حاجت به مشوره نیست، مبادا در امتثال امر الهی شفقت پدری مانع آید من در پیروی فرمان الهی (ج) کمال اِطاعت دارم وان شاء الله تعالی می بینی که بچه صبر وتحمل حکم خدای تعالی را تحمیل می کنم) هزاران درود ورحمت باد بر چنین پدر وپسر.

تا چهرهء پسر پیش روی نباشد مبادا محبت پدری به جوش آید، می گویند که این تجویزرا پسر به پدر آموخت بعد از این الله تعالی ماجرا را بیان نفرموده یعنی حالیکه بر سر او وفرشتگان گذشت خارج از بیان است؛ بس است تو خواب خود را راست نمودی مقصود ذبح کردن پسرت نبود بلکه منظور امتحان تو بود که آن را به نیکوترین صورت انجام دادی؛ بندگان خود را به اصدار چنین حکم سخت می آزمائیم سپس آنها را ثابت قدم نگه میداریم وپس از آزمایش درجات بلند می بخشیم، در تورات است که چون ابراهیم (ع) خواست پسر خود را قربانی کند وفرشته ندا کرد که دست خود را باز دار کلمات فرشته چنین بود:

خدا می گوید چون این کار را اجرا کردی وهمان یک پسرت را از قربانی باز نداشتی ترا برکت میدهیم ونسل ترا مانند ستارگان آسمان وریگ های ساحل بحر منتشر می کنیم (تورات تکوین، اصحاح، ۲۲، آیت ۱۵)؛ جانور قابل ذبح بزرگ که از بهشت آورده شده بود ویا خیلی قیمت دار ویا فربه وچاق بود بعد از آن این رسم قربانی را به یادگار قربانی عظیم الشان اسماعیل (ع) برای همیشه بر پاداشت؛ دنیا تا به امروز ابراهیم (ع) را به نیکی وبزرگی یاد می کنند، علی نبینا وعلیه الف الف سلام وتحیة؛ از جملهء بندگان ایمان دار درجهء اعلای ماست. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۷۸ـ ۱۸۱).

لَنْ يَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَاكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَالِكَ سَخَرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِرُوْا اللهَ عَلَى مَا هَدَا كُمْ وَبَشِرِالْمُحْسِنِيْنَ. (۳۷) إِنَّ اللهَ يُدَا فِعُ عَنِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا إِنَّ اَللهَ لَايُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُوْرٍ. (الحج:۳۷ـ ۳۸).

ترجمه: هرگز گوشت هایشان وخون هایشان به خدا نمی رسد، بلکه تقوی شما به او می رسد، این گونه آن ها را برای شما مسخر کرد تا خدا را به [شکرانه] این که هدایتتان کرد به بزرگی یاد کنید؛ ونیکوکاران را [به لطف ورحمت خدا] مژده ده. (۳۷) مسلمًا خدا از مومنان دفاع می کند، قطعًا خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. (حج: ۳۷ـ ۳۸).

تفسیر: در این آیت اصل فلسفهء قربانی بیان شده یعنی محض از ذبح کردن جانور وگوشت خوردن وخورانیدن یا خون ریختاندن گاهی رضای الهی را حاصل کرده نمیتوانید ونه این گوشت وخون بر خواسته به درگاه الهی رسیده می توانند بلکه تقوی وادب دل شما بحضور اوتعالی میرسد که چگونه با صمیمیت واخلاص ورغبت تمام یک چیز قیمت دار را به اجازهء او وبه نام او به بیت الله برده ذبح می نمائید، گویا به ذریعهء این قربانی ظاهرکرد که خود ماهم در راه رضای تو برای قربانی دادن حاضریم این همان تقوی است که در آیهء «**ذَالِکَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَاللهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ.**» یعنی، این است [بر نامه های حج وحدود ومقررات خدا] وهر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست. (حج: ۳۲)...

ذکر شده که عاشق خدا به طفیل آن رضای محبوب حقیقی خود را حاصل میتواند؛ در وقت ذبح کلمهء (**بسم الله، الله اکبر، الهم لک ومنک**) را بر زبان رانده وذبح کنید وشکر خدای تعالی را بجا آرید که برای اظهار محبت وپرستش خود چه راه خوبی را نشان داده وقربانی یک حیوان را در راه رضای خویش گویا قائیم مقام قربانی وجود انسانها قرارداده است. درآیهء «**اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...**» یعنی، مسلمًا کسانی که کافرند و از راه خدا و [ورود مومنان به] مسجد الحرام که آن را برای همه ی مردم چه مقیم وچه مسافر، یکسان قرار داده ایم جلوگیری می کنند... (حج: ۲۵)...

ذکر آن کفاری بود که مسلمانان را از زیارت حرم شریف وحج وعمره وغیره باز میداشتند در ضمن این مسئله راجع به مسجد حرام وتعظیم واحترام متعلقات آن احکام بیان فرمود، واکنون باز به مضمون سابق رجوع نمود یعنی مسلمانان مطمئن آسوده خاطر باشند که الله تعالی عنقریب راه آنها را از دشمنان پاک خواهد نمود وبه مسجد حرام ایشان را میرساند ودر تعمیل احکام متعلقهء آن هیچ ممانعت ومخالفت باقی نماند بی خوف وخطر حج وعمره را ادا کرده توانند گویا یک قسمت از بشارتی که در آیت «**... وَبَشِّرِالْمُحْسِنِيْنَ.**» ... یعنی نیکوکاران را [به لطف ورحمت خدا] مژده ده. (حج:۳۷)؛ است همین مژده می باشد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۵۳۰).

تبصره:

عیـد اضــحی یاعیـد قربــان کــه در ایــن روز خجســته مسـلمانان ســنت حضـرت ابـراهیم (ع) و پسـرش حضـرت اسـماعیل (ع) را بـه جهـت اداء شیوه وسنت ایـن دو پیـامبر الهـی در هرگوشـه واکنـاف دنیـای اسـلام بخـاطر قُرب الهی اجراء می کنند عید فربان (عید اضحی) گفته می شود، این سنت و روش دیرینــهء حضـرت ابـراهیم وپسـرش حضـرت اسـماعیل (ع) مـی باشـد خداونـد یکتـا! حضـرت ابراهیم پیـامبر اولـوالعزم خـود را کـه در آن زمـان تنهـا یــک پســر حضــرت اســماعیل را داشــت جهــت امتحــان وآزمــون بــزرگ ایــن دو پیــامبرش، حضــرت ابــراهیم (ع) را در خــواب و رویــای صــادقانه دستور داد تا پسر یگانه اش را به قربانگاه برده ذبح وقربانی کند، تا دیده شود کـه ایـن دو پیـامبر الهـی در برابـر امـر خالقشـان چقـدر تـابع وفرمـان بـردار وبه امر خداوند چه اندازه ارزش وارجی قایل هستند همان بود کـه ابراهیم (ع) برای اجراء وانجام امر خداوند راضی شده وپسرش حضرت اسماعیل (ع) را از این موضوع خبردار نمود وتا رای او را در مورد رضایت وعدم رضایتش در این کار وامتحان بزرگ کسب کند وبعد تصمیم گیرد.

اسماعیل (ع) بـه مجرد شنیدن این سخن بدون درنـگ وتوقفی گفت: پدرم! آنچه به آن از جانب خداوند بزرگ مامور شده ای انجام ده وان شاء الله من را از جملـه صبر کننـدگان خـواهی یافت وقتیکـه هردو (پدر وپسر) آمادهء انجام دستور خداوند شدند، هردو بسوی قربانگاه بـه راه افتادند، زمانیکه ابراهیم (ع) اسماعیل (علیه سلام) را به قربانگاه برد او را بر زمین خوابانید تا او را ذبح وقربانی راه خدا کند، چون خداوند نمیخواست کـه ابراهیم پسرش اسماعیل را قربانی کند بناءً هرقدر که کارد را به گلویش کشید کارد گلوی حضرت اسماعیل را بریده نتوانست در این هنگام بود که خداوند ندای بسوی ابراهیم کرد وفرمود: ای ابــراهیم! تــو خوابــت را راســت کــردی وفرمــان خــدایت را بجــا آوردی ومـا نیکوکـاران اینگونـه پـاداش میـدهیم، مقصـد مـا ذبـح پسـرت اسـماعیل نبـود بلکـه یـک امتحـان بـود تـا تـو وپسـرت را بیازمـایم کـه شـما چقـدر در مقابـل امر مـا راضـی واز دل جـان تـابع واخلاص مندی نشـان میدهید، پس هنگامیکـه ابـراهیم وپسـرش اسـماعیل (علـیهم السـلام) در ایـن آزمـون بـزرگ الهـی...

موفق پیروز بدر آمدند و وقیتکه خداوند مهربان اسماعیل (ع) را از این قربانی وآزمون بزرگ خلاص نمود خداوند منان سلام فرستاد بر ابراهیم واین فداکاری بینظر وبی سابقهء ابراهیم وپسرش حضرت اسماعیل را در جهان در میان دیگر انسانها و (مسلمانان) تا روز قیامت برای نام نیکی حضرت ابراهیم (ع) ومخصوصًا پسرش حضرت اسماعیل (ع) به یادگار گذاشت، تا نام نیک فداکاری، قربانی، شهامت شجاعت صبر برد باری تحمل در برابر آزمون بزرگ الهی، تسلیم در برابرِ امر خالق یکتا! نشان دادن خلوص ایمان وبندگی با خدا، الگو نمونه برای امتَ وپیروانشان باقی بماند.

بلی! اینگونه خداوند مهربان! بعد از آزمون سخت بندگان نیکوکار خود را اجر وپاداش میدهد، زیرا خدای یکتا! نهایت مهربان وبی اندازه با رحم است اگر چنین لطف کرم خداوندی مهربان نمی بود ابراهیم (ع) پسرش اسماعیل (ع) را ذبح وقربانی می کرد، حالا امت وپیروانش مجبور بودند که سنت وروش آباء پیامبرشان (محمد ص) ابراهیم واسماعیل (علیهم السلام) را تا روز قیامت اجراء وادامه میدانند که خداوند مهربان به مهربانی خود چنین امتحان بزرگ ومشکل کلان وسختی چون کوه بزرگی را بر بندگانش نخواست، زیرا خدای مهربان ذاتسیکه که همیشه برای خوبی عزت، عفت، سر بلندی، وقار، نام نیکی پیروزی سعادت کامیابی دنیا وآخرت ما (بندگان) به علم قدیم خود می اندیشد، ومن شماها هستیم که یا از روی جهل نافهمی، کبرغرور، کجروی، نا فرمانی، بی اِطاعتی، گناه معصیت، بد اخلاقی، فساد در روی زمین وغیره خود را بدست خود به سختی، عذاب وبه چاهی هلاک می اندازیم.

آن خداوندی نِهایت مهربان کرد ابراهیم اسماعیل را بسیُ امتحان

هردو در امری خداوند کریم پیروزی از آن خود کردند چنان - (حمیدی)

۱ـ تفصیل داستان بردن حضرت ابراهیم (ع) اسماعیل (ع) را به قربانگاه. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱).

۲ـ تعظیم شعائر الله در شرک داخل نیست؛ وبیان اینکه باید نام الله را در ذبح ونحر شتران وغیره جانوران قربانی بر زبان راند؛ وهمچنان بیان فلسفهء قربانی. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۵۲۸ ـ ۵۳۰).

فصل سوم:

جِهاد در راه خدا!

وَقَـاتِلُوْا فِـیْ سَـبِیْلِ اللهِ الَّـذِیْنَ یُقَـاتِلُوْنَـکُمْ وَلاَتَعْتَـدُوْإِنَّ اللهَ لاَیُحِـبُّ الْمُعْتَـدِیْنَ. (۱۹۰) وَاقْتُلُوْهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَأَخْرِجُوْهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوْکُمْ وَالْفِتْنَـةُ أَشَـدُّ مِـنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوْهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّـی یُقَاتِلُوْکُمْ فِیْـهِ فَإِنْ قَاتَلُوْکُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ کَذَالِکَ جَزَآءُ الْکَافِرِیْنَ. (۱۹۱) فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ. (۱۹۲).

وَقَـاتِلُوْهُمْ حَتَّـی لَاتَکُـوْنَ فِتْنَـةٌ وَیَکُـوْنَ الـدِیْنُ لِلهِ فَـإِنِ انْتَهَـوْا فَلَاعُـدْوَانَ إِلَّاعَلَی الظَّالِمِیْنَ. (البقرة: ۱۹۰ـ ۱۹۳).

ترجمـه: ودر راه خدا بـا کسـانیکه بـا شـما مـی جنگنـد بجنگیـد، و[هنگـام جنـگ از حـدود الهـی] تجـاوز نکنیـد، کـه خدا تجـاوز کـاران را دوسـت نـدارد. (۱۹۰) وآنان را [که از شرک وکفر از هیچ ستمی باز نمی ایستند]هر کجا یافتید، بـه قتل برسـانید واز جـایی کـه شـما را بیـرون کردنـد بیرونشـان کنیـد وفتنـه [کـه شـرک، بـت پرسـتی، بیـرون کـردن مـردم از کاشـانه و وطنشـان باشـد] از قتل وکشتار بدتر است وکنار مسجد الحرام با آنان نجنگید مگر آن که در آنجا باشـما بجنگنـد؛ پـس اگـر بـا شـما جنگیدنـد، آنـان را بـه قتـل برسـانید کـه پـاداش وکیفر کافران همین است. (۱۹۱).

اگـر از فتنـه گـری وجنـگ بـاز ایسـتند، یقینًـا خـدا بسـیار آمرزنـده ومهربـان اسـت. (۱۹۲) وبـا آنـان بجنگیـد تافتنـه ی [چـون شـرک، بـت پرسـتی وحاکمیت کفـار] بـر جـای نمانـد ودیـن فقـط ویـژه خـدا باشـد، پـس اگربـا ایسـتند [بـه جنـگ بـه آنـان پایـان دهیـد واز آن پـس]تجـاوز جـز بـر ضـد سـتمکاران جایز نیست. (بقره: ۱۹۰ـ ۱۹۳).

تفسیر: کعبهء معظمه از روزگار حضرت ابراهیم (ع) دارالامن بود اگر کسی در آنجا با دشمن خویش روبرو می شد مزاحم نمی گردید هم چنان چهار ماه: ذی القعده، ذالحجـه، محـرم، رجـب مـاه هـای حـرام وشـهور امـن وسـلام بـود در این ماه ها در سر تاسر مملکت عرب جنگ خاموش می گردید ومردم بـه...

همدیگر تعرض نمی کردند، در ذیقعده سال ششم هجرت حضرت پیامبر(ص) با جماعتی از اصحاب به قصد عمره عازم خانهء کعبه گردید، چون به کعبه نزدیک شد مشرکان مکه سپاهی خود را تهیه کردند وآمادهء پیکار شده مسلمانان را از زیارت خانهء خدا مانع آمدند بالاخره قرار به صلح دادند به این صورت که امسال مسلمانان بدون زیارت باز گردند وسال آینده آمده عمره کنند وسه روز به فراغت واطمینان در کعبه باشند وبعد از آن مراجعه کنند، چون در ذیقعده سال هفتم هجرت حضرت پیامبر (ص) عزم کعبه نمود اصحاب اندیشه ناک شدند که اگر مکیان پیمان خویش را نقص نمایند وبر سر پیکار شوند چه باید کرد اگر بجنگیم شهر حرام است و(حالت احرام) وحرم مکه واگر نجنگیم عمره چگونه اداء شود پس حکم خدا نازل شد اگر آنها بر خلاف عهد خویش در این ماه جنگ کنند شما نیز بدون تأمل آنان را بسنان وتیغ پاسخ دهید اما از طرف شما به جنگ ابتداء نشود وزیادت وتجاوز واقع نگردد، در ذیل احکام حج به مناسبت عمره حدیبیه قتال با کافران ذکرشد بناءً بعضی احکام وآداب جهاد که مناسب موقع است توضیح می گردد، پس از آن باز احکام حج بیان می شود؛ معنای تعدی وزیادت این است که در جنگ کودکان، زنان وپیران قصدًا کشته نشوند ونه شما در داخل حرم آغاز جنگ نمائید.

هرجایکه مشرکان را بیابید بکشید چه در حرم باشند وچه درغیر حرم بر آرید آنها را از آن جایکه شما را خارج کرده بودند از(مکه)؛ گناه از دین برگشتن یا دیگری را از دین بر گردانیدن بار بار از قتال در ماه حرم شدید تر است، اصل مطلب این است: گناه کسی که در حرم مکه شرک می آرد یا دیگری را مشرک می گرداند نسبت به جنگ وقتال در خانهء کعبه زشت تر است، ای مؤمنان! اندیشه منمائید بدون تأمل در جواب تعرض مشرکان از شمشیرهای تیز وبرندهء خود کار بگیرید وجواب ترکی را به ترکی دهید؛ مکهء مکرمه بدون شک محل امن است ولی آنها خود به جنگ آغاز کردند، به شما ستم نمودند، با شما در اثر ایمان آوردن شما کینه ورزیدند ودشمنی پیش گرفتند (البته این چیزها از کشتن دشوار تر است) آنها مستحق امن نمی باشند هرجا بیابید بکشید چنانچه موقع فتح مکه حضرت پیامبر (ص) امرداد:...

هرکه مقابل شما اسلحه بردارد در قتل او مضائقه نکنید ودیگر همه را امان داد با وجود تمام این چیزها اگر مسلمان شوند واز شرک باز آیند توبهء ایشان پذیرفته می شود؛ غرض از جنگ با کافران آنست که خاص احکام وقوانین الهی در دنیا نافذ باشد ستمگاری وبی انصافی از صفحهء گیتی محو گردد، کسی را از دین (شاهراه حق وعدالت) گم نکنند وقتیکه آنها از شرک باز آیند جز به ستمگران به دیگری تعرض نشود، کسانیکه از بدی دست برداشتند آنها ظالم نمی باشند پس شما حق ندارید که به آنها مزاحمت کنید البته آنانکه از فتنه باز نیایند این چنین مردم را بدون اندیشه قتل کنید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۲۴- ۱۲۶).

إِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا فِی سَبِيلِ اللهِ أُوْلَآئِکَ يَرْجُوْنَ رَحمَتَ اللهِ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (البقرة:۲۱۸).

ترجمه: یقینًا کسانی که ایمان آورده، وآنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد بر خواستند، به رحمت خدا امید دارند، وخدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (بقره:۲۱۸).

تفسیر: از آیه سابق به جماعت اصحاب مذکوره معلوم شد که در بارهء ما هیچ مواخذتی نمی باشد اما آنان متردد بودند که آیا به ثواب این جهاد نایل می گردند؟ این آیت برای تسلیت ایشان فرود آمد که آن کسانی که ایمان آوردند ودر راه رضای الهی مهاجرت کردند وبا دشمنان خدا مقابله نمودند ودر این قتال جز تحصیل خرسندی خدا مطلوبی نداشتند آنها بدون شبهه امید وار رحمت الهی وشائسته آنند، خداوند که خطا بخش بندگان خویش است آنان را مورد انعام قرار میدهد چنین بندگان فرمانبر واطاعت کار خود را بی بهره نمی گذارد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۴۱).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الّذِيْنَ ءَامَنُوْا بِاللهِ وَرَسُوْلِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا وَجَاهَدُوْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِيْلِ اللهِ أُوْلَآئِکَ هُمُ الصَّادِقُوْنَ. (الحُجراتِ:۱۵).

ترجمه: مومنان فقط کسانی اند که به خداوند وپیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده وبه اموال وجان هایشان...

در راه خـــدا جهـــاد کـــرده انـــد؛ اینـــان [در گفتـــار وکـــردار] اهل درستی وراستی اند. (حجرات:۱۵).

تفسیر: صفت مؤمن صادق اینست که به خدا ورسول اعتقاد کامل بدارد ودر راه آنهـا در هـر وقـت ودر هـر حالـت بـه فـدای جـان ومـال خـود آمـاده باشـد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۱۶).

وَإِنْ نَّكَثُوْا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوْا فِي دِيْنِكُمْ فَقَاتِلُوْا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَاَ أَيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ. (۱۲) أَلَا تُقَاتِلُوْنَ قَوْمًا نَّكَثُوْا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوْا بِأِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ وَهُمْ بَدَءُوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ. (۱۳).

قَاتِلُوْهُمْ يُعَذِبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَقَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ. (۱۴) وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوْبِهِمْ وَيَتُوْبُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ. (التوبة: ۱۲ـ ۱۵).

ترجمـه: واگر پیمان هایشـان را پس از تعهد شـان شکستند ودر دین شما زبـان بـه عیب جویی گشودند، در این صـورت بـا پیشـوایان کفر بجنگید کـه آنـان را [نسبت بـه پیمان هایشـان] هیچ تعهدی نیست، بجنگید تـا [ازعیب جویی وپیمـان شـکنی] بـاز ایسـتند. (۱۲) چـرا وبـرای چـه نمـی جنگیـد؟ آن هم بـا گروهـی کـه پیمـان هـای خـود را شکسـتند، وعـزم شـان را بیـرون کردنـد پیـامبر (ص) را از وطـنش جـزم کردنـد[1] وهـم آنـان بودنـد کـه نخسـتین بـار بـا شـما جنگیدنـد، آیا از آنان می ترسید؟! در صورتی که اگر مومن هستید، خدا سزا وار تر است که از او بترسید. (۱۳).

بـا آنـان بجنگید تـا خدا آنـان را بـه دست شما عذاب کند ورسوایشـان نماید وشما را بر آنـان پیروزی دهد وسینه های [پر سوز وغم] مردم مومن را شِفا بخشید. (۱۴) وخشم دل هایشـان را از میـان ببـرد؛ وخـدا توبـه ی هـرکس را بخواهـد مـی پـذیرد؛ وخـدا دانـا وحکـیم اسـت. (توبه: ۱۲ـ ۱۵).

---

۱) **جَزم کردن:** قطع کردن. «لغت نامه دهخدا».

تفسیر: اگرعهد را شکستند (طوریکه بنی بکر بر خلاف عهد بر خزاعه حمله کرد وقریش به حمله آوران مدد نمود) واز کفر باز نیامدند وهمواره به دین حق طعن زدند وعیب جستند بدانید که هر گروهی چنین (پیشوایان کفر) أئمه کفرند، زیرا احمقان حرکات واعمال ایشان را دیده، سخنان شان را شنیده در پی ایشان میروند پس با چنین پیشوایان گمراه که هیچگونه قول وقسم وپیمان با ایشان در میان نمانده طوریکه شاید وباید مقابله کنید تا به سرزنش از سرکشی وشرارت دست بگیرند؛ قریش قسم ها وپیمان ها را شکسته بودند زیرا خلاف عهد برعلیه خزاعه با بنوبکر مدد کردند وپیش ازهجرت برای اخراج رسول الله (ص) از وطن مقدس او (مکهء معظمه) تجاوز طرح وبالآخره سبب اخراج وی صلی الله علیه وسلم شدند «**... اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِىَ اثْنَيْنِ...**» ... یعنی هنگامیکه کافران از مکه بیرونش کردند در حالی که یکی از دو تن بود، آن زمان هردو درغار [ثور نزدیک مکه] بودند... (توبه: ۴۰).

در مکه بر مسلمین بی گناه بدون سبب ظلم آغاز کردند، اگرچه قافلهء تجارت ابوسفیان از خطر نجات یافت محض از روی نَخوت ورُعونَت بمقابل مسلمین به میدان (بدر) رفتند وبنای جنگ نهادند وبعد از (صلح حدیبیه) ابتداء خود پیمان را شکستند ودر مقابل خلفای مسلمین یعنی خزاعه بنوبکر را تشجیع وتحریک نموده با ایشان مدد اسلحه ولوازم دیگر را دوام دادند تا آنکه مسلمانان برایشان حمله کردند ومکهء معظمه را از وجود مشرکین پاک نمودند، «**أَلَا تُقَاتِلُوْنَ قَوْمًا...**» یعنی، چرا وبرای چه نمی جنگید؟ آن هم با گروهی که پیمان های خود را شکستند... (تویه: ۱۳).

چنان معلوم می شود که هر قومی را که چنین وضع ورفتار باشد مسلمین در قتال آنها هیچگاه تقصیر نکنند، اگر مؤمنین را از قوت وجمعیت وساز وبرگ کفار هراسی در دل پدید آید باید خوف خداوند (ج) در دلهای شان بیشتر باشد، نیک بدانید که چون خوف خدا در دل جا کند دیگر خوف ها فرار کند، تقاضای ایمان آنست که بنده از فرمانی خداوند (ج) وقهر وی درهراس باشد زیرا نفع وضرر همگان در قدرت اوتعالی است وهیچ مخلوق بی مشیت اوتعالی بر کوچکترین نفع وضرر توانا نباشد.

در این آیه حکمت اصلی (**مشروعیت جِهاد**) توضح شده از قصص اقوام گذشته که در قرآن آمده ظاهر است که اگر قومی در کفر وکردار زشت وتکذیب وعداوت انبیاء علیهم السلام افزونی می کرد قدرت الهی عذاب تباه کن آسمانی را بر آن فرود می آورد وافعال کفر ومظالم آن قوم را دفعتًا خاتمه میداد، «**فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَاكِنْ كَانُوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ.**» یعنی، بعضی را فریاد مرگبار گرفت، وبرخی را به زمین فرو بردیم، وبعضی را غرق کردیم؛ و خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که به خودشان ستم کردند. (عنکبوت: ۴۰).

شک نیست که این عذاب های گوناگون نهایت مهلک وبرای نسلهای آینده آئینهء عبرت بود ولی در اینصورت معذبین در دنیا نمیماندند که ذلت ورسوائی خود را نظاره می کردند ونه برای آینده امکان توبه ورجوع باقی می ماند، غایهء اصلی مشروعیت جهاد این است که خداوند (ج) به جای آنکه مکذبین ومعاندین را خود مستقیمًا عذاب کند برای ایشان از دست بندگان مخلص خود جزا روا دارد ودر آن تذلیل وسر زنش مجرمین وقدرت وتمجید مخلصین بیشتر آشکار شود ونصرت وپیروزی بندگان وفا کیش نیکوتر ظاهر گردد، چون چشم شان بدین منظور بیفتد دلهای شان شاد شود وبنگرند آنانیکه ایشان را زبون وناتوان می شمردند وتختهء مشق ظلم واستهزاء قرارداده بودند، امروز به تائید ورحمت الهی بر آنها غالب وآنها به رَحم وکرم وعدل وانصاف ایشان گذاشته شده اند اهل حق که از شوکت شرک وکفر وباطل مُنزجر ومتأثر می بودند مسلمانان ضعیف ومظلومیکه ازناتوانی از انتقام از مظالم کفارعاجز وغمین بوده خاموش می نشستند به جهاد فی سبیل الله دلهای شان تسکین می یافت در نتیجه اگر دقت شود این طریق در حق مجرمین نیز سزای نافع تر است چه بعد از سزا درِ توبه ورجوع بر روی ایشان باز است، بسا که از آن حالت عبرت انگیز مجرمین را توبه نصیب گردد چنانچه درعصر لامع النور انحضرت صلی الله علیه وسلم چنین شده ودر روزی چند، عرب همگان حلقهء دین الهی را به گوش آویختند؛ اوتعالی احوال هریکی را دانسته بر طبق حکمت درهر زمان احکام مناسب میفرستد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۷۰۸- ۷۱۰).

اَلَّـذِيْنَ ءَامَنُـوْا وَهَـاجَرُوْا وَجَاهَـدُوْا فِـىْ سَـبِيْلِ اللهِ بِـأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ أَعْظَـمُ دَرَجَـةً عِنْدَ اللهِ وَأُوْلَآئِکَ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ. (۲۰) يُبَشِرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَـةٍ مِنْـهُ وَرِضْـوَانٍ وَجَنَّـاتٍ لَّهُمْ فِيْهَا نَعِيْمٌ مُّقِيْمٌ. (۲۱) خَالِدِيْنَ فِيْهَآ أَبَدًا إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌعَظِيْمٌ. (۲۲).

يَأَيُّهَـا الَّـذِيْنَ ءَامَنُـوْا لَاتَتَّخِـذُوْا ءَابَـآ أَکُـمْ وَإِخْـوَانَکُمْ أَوْلِيَـآءَ إِنِ اسْـتَحَبُّوا الْکُفْـرَ عَلَى الْإِيْمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْهُمْ فَأُوْلَآئِکَ هُمُ الظَّـالِمُوْنَ. (۲۳) قُلْ إِنْ کَـانَ ءَابَآؤُکُمْ وَأَبْنَـآؤُکُمْ وَإِخْـوَانُکُمْ وَأَزْوَاجُـکُمْ وَعَشِـيْرَتُکُمْ وَأَمْـوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوْهَـا وَتِجَـارَةٌ تَخْشَـوْنَ کَسَادَهَا وَمَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحْبَّ إِلَيْکَ مِنْ اللهِ وَرَسُوْلِهِ وَجِهَادٍ فِىْ سَبِيْلِهِ فَتَرَبَّصُـوْا حَتَّى يَأتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ. (۲۴).

لَقَدْنَصَرَکُمُ اللهُ فِى مَوَاطِنَ کَثِيْرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْکُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُّدْبِرِيْنَ. (۲۵).

ثُمَ أَنْزَلَ اللهُ سَکِنَتَهُ عَلَى رَسُوْلِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَاعَذَّبَ الَّذِيْنَ کَفَرُوْا وَذَالِکَ جَزَاءُ الْکَافِرِيْنَ. (التَّوبَةِ: ۲۰ـ ۲۶)

ترجمه: آنان که ایمان آورده اند وهجرت کردند با اموال وجان هایشان در راه خدا به جهاد بر خواستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ تر وبرتر است، وفقط ایناننـد که کامیابند. (۲۰) پروردگاشان آنان را نزد خود به رحمت وخوشنودی وبهشت هایی که برای آنان در آن ها نعمت های پایدار است مژده می دهد. (۲۱).

همواره در آنجا جاویدانه اند؛ مسلمًا نزد خدا پاداشی بزرگ است. (۲۲) ای اهل ایمان! اگر پدرانتان وبرادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان وسر پرستان خود مگیرید؛ وکسانی از شما که آنان را دوست وسر پرست خود گیرند، اینان هستند که ستمگارند. (۲۳) بگو: اگر پدرانتان فرزندانتان وبرادرانتان وهمسرانتان وخویشانتان واموال که فراهم آورده اید وتجارت که از کسادی اش می ترسید وخانه هایی که به آن ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا وپیامبرش وجهاد در راهش محبوبترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ وخدا گروه بدکار نافرمان را هدایت نمی کند. (۲۴)...

بـی تردید خدا شـما را در جبهـه هـای زیـاد وعرصـه هـای بسـیار یـاری کـرد و[بـه ویـژه] روز [نبـرد] حنـین، آن زمـان کـه فزونـی افرادتـان شـما را مغـرور وشگفت زده کرد، ولی [فزونی عدد] چیزی از خطر را از شما بر طرف نکرد، وزمین بـا همـه ی وسعت وفراخـی اش بـر شما تنـگ شد، سپس پشت بـه دشـمن ازعرصه ی نبرد گریختید. (۲۵).

آن گـاه خـدا آرامـش خـود را [کـه حالـت طمانینـه ی قلبـی اسـت] بـر پیـامبرش ومومنـان نـازل کـرد، ولشـکریان کـه آنـان را نمـی دیدیـد [بـرای یـاری مومنـان] فرود آورد، وکسانی را کـه کفر مـی ورزیدنـد، بـه عذاب سختی مجازات کـرد؛ واین است کیفر کفر پیشگان. (توبه: ۲۰- ۲۶).

تفسیر: ثـواب ودرجـات نـزد اوتعـالی فـراوان اسـت هرکـه را بـه قدریکـه خواهد ارزانی میدارد، در آیت ما قبل ذکر سه چیز آمده است:

۱- ایمان ۲- هجرت ۳- وجِهاد.

این سه را بر سه نِعمت بشارت آمده است:

۱- رحمت ۲ رضوان ۳- و خلود فی الجنة.

ابوحیان مینویسد: رحمت بر ایمان مرتب است، آنکه ایمان ندارد از رحمت الهی محـروم اسـت، رضـوان (کـه بلنـد تـرین مقامـات اسـت) صـلهء جِهـاد فـی سـبیل الله مـی باشـد زیـرا مجاهـد فـی سـبیل الله جمیـع لـذات نفسـانی وتعلقـات شخصـی را تـرک کـرده جـان ومـال خـود را در راه خـدا نثـار مـی کنـد وبـرای خشـنودی حضرت وی تقدس وتعالی قربانی آخرین خود را هدیـه مـی کنـد، پس عـوض آن هم باید نهائی باشـد وآن مقـام رضـای بـاری تعـالی اسـت، هجـرت تـرک وطـن مـألوف وگذاشـتن خانـه ومتـاع را در راه خـدا گوینـد وایـن بـس عزیـز مـی باشـد پس مهاجر مژده داده شده است که بهترین از وطنت وطن ونیکوتر از خانـه ات خانـه دریـابی وجاویـدان در آنجایکـه بـه کمـال آسـایش واطمینـان زنـدگی کنـی وهرگز از آنجا به هجرت مجبور نگردی.

در آیات گذشته واضیح شده بود که اعظم وافضل اعمال جِهاد وهجرت است بسا با شد که علاقه به عایله واقارب، قبیله وبرادران مانع این عمل گردد بنا بر آن گفته شد آنانیکه کفر را برای ایمان ترجیح میدهند نزد مؤمنان قدر ومنزلتی ندارند اگر با ایشان قوم باشند، شان مسلمان نیست که با آنها رفاقت ودوستی گزیند چه جای آنکه این علایق در راه هجرت وجِهاد مانع شود، مرتکبین گنهگارند وبر خود ظلم می کنند؛ اگر تصور فراق خاندان وبرادران، تلف شدن اموال، کساد یا سقوط تجارت، سلب آرامش، دوری از منزل ورنج وزحمت مانع اِطاعت احکام خدا ورسول واعمال جِهاد وهجرت گردد پس آنگه از جانب اوتعالی منتظر حکم سزا باشید، سزائیکه از طلب دنیا وتن پروری شما هرآئینه آمدنیست، کسانیکه به موالات مشرکین یا خواهش های دنیوی گرفتار آمده وبه احکام الهی نپردازند به کامیابی حقیقی نائل نمی شوند در حدیث آمده: (هنگامیکه دُم نر گاو را گرفته به کُستکاری راضی می شوید وجِهاد را میگذارید خداوند (ج) بر شما ذلت را مسلط خواهد کرد هرگز از آن نجات نخواهید یافت مگر این که بسوی دین خود ـ جِهاد فی سبیل الله باز گردید).

در آیت گذشته تنبیه شده بود که در وقت (جِهاد فی سبیل الله) مؤمنین نباید خاندان، اخوت، مال واملاک وغیره را در نظر بگیرند، در اینجا فرموده که مجاهدین را نشاید که بر کثرت سپاه وسامان کبر وغرور بخود راه دهند، نصرت وکامیابی تنها به مدد خدای یگانه است وشما این را نیز در چندین میدان به تجربه دانسته اید، نتایج بدر قریظه، نضیر، حدیبیه وغیره محصول مدد الهی وتائید غیبی ربانی بود، هم اکنون واقعهء غزوه حنین چنان آیت صریح وعجیب نصرت الهی است که اشد اعدا به آن اقرار می کنند، پس از فتح مکه آنحضرت (ص) آگاه شدند که هوازن وثقیف وبسی از دیگر قبایل عرب باسپاه جرار وتجهیزات زیاد اراده دارند بر مسلمانان حمله کنند، آنحضرت (ص) به زودی فوجی را به شماره (ده) هزار تن از مهاجرین وانصار که برای فتح مکه از مدینه آورده بودند بسوی طایف فرستادند، دو هزار تن از طلقاء نیز که در فتح مکه اسلام آورده بودند جزء این لشکر بودند این نخستین بار بود که...

فوج و «ارتشی» بزرگ به شماره دوازده هزار تن مسلح ومجهز به میدان جِهاد برآمد، برخی از اصحاب چون این منظره را دیدند بی اختیار گفتند:

وقتیکه خیلی اندک بودیم همواره فاتح بودیم، امروز این قدر زیادیم چگونه مغلوب خواهیم شد، این گفته از زبان مردان توحید در بارگاه احدیت ناپسدیده آمد.

هنوز از مکه دور نشده بودند که دو لشکر باهم رو برو گردید، فوج مقابل بر چهار هزارتن بالغ بود که کفن ها را بر بسته زنان واطفال را نیز با خود آورده بودند به غرض جنگ فیصله کننده با تجهیزات کامل واشتر واسپ ومواشی وامتعه اندوختهء خویش آمده بودند قبیله هوازن در قبایل عرب به تیراندازی شهرت تام داشت، یکدسته از این تیر اندازان ماهر در کوه های وادی حنین در کمین بود، براء ابن عازب در صحیحین روایت می کند که در معرکه نخست کفار شکست خوردند ومال فروان از ایشان در میدان ماند چون مسلمانان به گرد آوردن غنایم پرداختند تیراندازان هوازن از کمین جسته هجوم آوردند واز چهار جانب چنان تیر انداختند که مسلمانان را تاب مقاومت باقی نماند، نخست طلقاء وپس از آن دیگران گریختند.

پهنای زمین بر مسلمین تنگ شد چنانکه جائی برای پناه نمی یافتند حضور لامع النور آنحضرت با چند تن از اصحاب یعنی ابوبکر، عمر، عباس، علی، عبدالله ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم وقریب هشتاد یا صد تن از اصحاب بلکه از روی تصریح برخی اهل سیر صرف ده تن قدیسه (عشرهء کامله) در میدان ماندند که از کوه استوارتر می نمودند، در این موقع خاص دنیا منظرعجیب وحیران کننده صداقت وتوکل پیامبری وشجاعت نبوی را نگیرست، آنحضرت (ص) بر قاطری سفیدی سوار بود که یک رکابش را عباس ورکاب دیگر را ابوسفیان ابن الحارث گرفته بود، چهار هزار لشکر مسلح وجرار دشمن به حرارت انتقام بر این گروه کوچک حمله کرد، از هر طرف تیر چون باران فرود می آمد، رفیقان شکسته وپراگنده بودند ولی رفیق اعلای آنحضرت که از او جدایی نداشت وباران غیر مرئی تائید ربانی وسکینهء آسمانی بر حضرت پیامبر وچند تن معدود همراهان وی...

مـــی باریـــد، آنانیکـــه گریختـــه بودنـــد نیـــز زیـــر اثـــر در آمـــده بودنـــد، روی حضرت پیامبر بسوئی بود که از آن سو سیلاب هوازن وسقیف می آمد.

پیامبر قاطر را مهمیز «میخ» کرد در دل سلیم وی عشق خدائی بود وبا استغناء واطمینـان مـی گفت: (**انـا النبی لاکـذب انـا ابن عبدالمطلب**)، (یعنـی من بیشـک پیـامبر راسـتین واز اولاد عبـدالمطلب ام)، در آن حـال اصـحاب را صـدا زد: (**الـیّ عبـادالله، انّـی رسول الله**)، (یعنـی بشـتابید ای بندگان خدا وسوی من بیائید مـن فرسـتادهء خـدایم)، حضـرت عبـاس کـه صـدای بلنـد داشـت بـه فرمـودهء پیـامبر (ص) اصـحاب سمرة را (کسـانیکه در تـهء درخـت بـه آنحضـرت بیعت کرده بودند) خواند، چون صدا بگوشی این مجاهدین رسید عنان بسوی میدان گردانیدند، اگر شتری در باز گشتن تاخیر کردی سوار زره پوشیده مرکب را ترک نمودی وجانب پیامبر (ص) شتافتی، آنحضـرت مشتی از خـاک وسنگریزه بسـوی کفـار پاشـید کـه قـدرت خداونـدیش بـه چشـم وروی هریکـی از کـافران حوالـه کـرد، خـدای بـزرگ فـوج نـامرئی فرشـتگان را از آسـمان فرسـتاد کـه مسـلمانان را قـوت وهمـت داده وکـافران را بـه دهشـت انـدر سـاخت، کـافران به مالیدن چشم پرداختند ومسلمانان که نزدیـک بودند باز گشته بر ایشان تاختند آنافانا «پشت سرهم» مطلع از دشمنان صاف گردید تا مسلمانان دیگر به نزدیـک پیامبر (ص) میرسیدند معرکه پایان یافته بود، هزاران تن اسیر شده بود غنیمت زیـادی بـه دسـت مسـلمین در آمـده بـود، (**فسبحان من بیده ملکوت کل شیئ**) یعنی پاکی است او ذات را کـه (پادشـاهی) ملکوت ـ آسمانها زمین وتمام هستی به ید وقدرت اوست.

کافران بدین منوال در دنیا سرزنش شدند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۷۱۳ـ ۷۱۶).

قَـاتِلُوْا الَّـذِیْنَ لَایُؤْمِنُـوْنَ بِـااللهِ وَلَابِـالْیَوْمِ الْأَخِـرِ وَلَا یُحَرِمُـوْنَ مَـاحَرَّمَ اللهُ وَرَسُـوْلُهُ وَلَایَـدِنُوْنَ دِیْـنَ الْحَـقِ مِـنَ الَّـذِیْنَ أُوْتُـوا الْکِتَـابَ حَتَّـی یُعْطُـوا الْجِزْیَـةَ عَـنْ یَـدٍ وَهُمْ صَاغِرُوْنَ. (التوبة:۲۹)

ترجمـه: بـا کسـانیکه از اهـل کتـاب کـه بـه خـدا و روز قیامت ایمـان نمـی آورنـد، وآنچـه را خـدا وپیـامبرش حـرام کـرده انـد، حـرام نمـی شـمارند، ودیـن حق را...

نمی پذیرند، بجنگید تا به اختیار در حالی که [نسبت با احکام دولت اسلامی] متوضع وفروتن اند، جزیه بپردازند. (توبه:۲۹).

تفسیر: چون فتنهء مشرکین خوابید واختلال از کشور رخت بست حکم آمد که (قوت وشوکت اهل کتاب ـ یهود ونصاری را درهم شکنید) مقصود نخست آن بود که دیارعرب از مشرکین پاک شود اما در باره یهود ونصاری در آن هنگام محض همینقدر منظور بود که در برابر اسلام قوت نیگرند ونیروشان در راه اشاعت ترقی اسلام نایستد پس جائز شد که اگر این گروه مانند سایر رعایا جزیه را بپذرند بپذیرید ومضایقه نکنید در این حال حکومت اسلامی ذمهء حفظ جان ومال ایشان را خواهد داشت ورنه علاج ایشان به همان معامله (قتال مجاهدانه) خواهد شد که با مشرکین شد زیرا این مردم نیز چنان که می شاید به خدا و روز آخرت ایمان ندارند، احکام خدا ورسول را اهمیتی نمیدهند، نه تنها پیروی رسول کریم را نمی کنند بلکه در پی پیامبری که به او تسلیم شده بودند (حضرت مسیح) نیز به درستی نمی روند جز متابعت هوا وآرای خود کاری ندارند، نه به دین که سابق آمده یعنی درعصر مسیح وسایر انبیاء پیروند ونه دین پیامبر آخرالزمان را می پذیرند، در صدد آنند که چراغی را که خداوند افروخته است خاموش کنند پس (چنانکه این مضمون عنقریب مذکور شود) اگر گروهی چنین ناهنجار که باطن زشت دارند به میل خود واگذاشته شوند در ملک آتش فتنه وفساد، تمرد وکفر همواره فروزان می ماند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۱۸).

يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَالَكُمْ إِذَا قِيْلَ لَكُمُ انْفِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرضِ أَرَضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِيْ الْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيْلٌ. (۳۸) إِلَّاتَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيْمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًاغَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوْهُ شَيْئًا وَاللهُ عَلَى كُلِ شَيءٍ قَدِيْرٌ. (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذأَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِى الْغَارِ إِذ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهِ لَاتَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِنَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُوْدٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللهُ عَزِيْزٌحَكِيْمٌ. (التوبة:۳۸ـ ۴۰).

ترجمه: ای اهل ایمان! شما را چه عذر وبهانه ای است هنگامی که به شما گویند؛ برای نبرد در راه خدا با شتاب [از شهر ودیارتان] بیرون روید؛ به سستی وکاهلی می گرایید [وبه دنیا وبه شهواتش میل می کنید؟!]...

آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل خوش شده اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت جز کالایی اندکی نیست. (۳۸) اگر با شتاب بیرون نروید، خدا شما را به عذابی دردناک عذاب می کند وگروه دیگری را بر جای شما می آورد؛ وشما [با نفرفتن به میدان نبرد] هیچ زیانی به خدا نمی رسانید؛ وخدا به هرکاری تواناست. (۳۹) اگر پیامیر (ص) را یاری ندهید، یقیناً خدا او را یاری میدهد؛ چنان که او را یاری داد هنگامیکه کافران از مکه بیرونش کردند در حالی که یکی از دوتن بود، آن زمان هردو درغار [ثور نزدیک مکه] بودند، همان زمانیکه به همراهش گفت: اندوه به خود راه مده خدا با ماست، پس خدا آرامش خود را [که حالت طمانینه ی قلبی است [به پیامبر (ص) نازل کرد، واو را با لشکریان که شما ندیدید نیرومند ساخت، وشعار کافران را پست تر قرارداد، وشعار خدا که شعار والاتر وبر تر است؛ وخدا توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (توبه:۳۸ـ ۴۰).

تفسیر: از اینجا مؤمنین به غزوهء تبوک تشویق می شوند، در رکوع ما قبل رکوع گذشته به «**قَاتِلُوْا الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَابِالْيَوْمِ الْأَخِرِ...**» یعنی، با کسانیکه از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند، وآنچه را خدا وپیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، ودین حق را نمی پذیرند، بجنگید... (توبه:۲۹)...

ترغیب جِهاد مقابل اهل کتاب بود در میان هردو ربط مضامین ضمنی را در موقع آن روشن کردیم چنانکه آن همه تَمهید این رکوع است واین رکوع تَمهید چگونگی غزوهء تبوک با شد، پس از فتح مکه وغزوهء حنین در سال نهم هجری به رسول کریم (ص) معلوم گردید که پادشاه نصرانی شام (ملک غسان) میخواهد به مدد قیصر روم بر مدینه حمله آورد، نبی کریم (ص) مناسب دید که مسلمین به حدود شام اقدام کنند وبه جواب آن بپردازند، حکم عمومی تهیه جِهاد داده شد.

هوا سخت گرم بود، قحط پهن وبها بلند شده بود وخرما در رسیده وسایهء درختان گوا را بود، راه دور، تنها ملک غسان نبود بلکه لشکر مسلح وآموزنده قیصر روم با او همراهی می کرد، پس پیکاری چنین نه کاری بود خرد...

ودر خور مؤمنینی بود جانباز وفداکار که دل توانا داشتند، منافقین حیله پیش آوردند، بهانه کردند وکنار جستند گروهی از مسلمین نیز از میدان آزمون هراس داشت وتوان پیمودن آن همه راه سخت ودور را در خود نمی دید، اما زیاده از ایشان میان بستند آنانیکه از فخرعظیم محروم مانند شمار ایشان اندک بود، رسول خدا (ص) با سی هزار سر باز به مرز شام رسید ودر تبوک خیمه افراشت، نخست به قیصر روم نامه نبشت واو را به قبول اسلام بخواند آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قومش با او موافق نشد وبدینگونه از شرف اسلام محروم بماند، هنگامیکه شامیان ازعزم پیامبر (ص) آگاه شدند «خود را» به قیصر رسانیدند قیصر به ایشان مدد نبخشید، ناچار مطیع شدند ولی اسلام نیاوردند، مدتی گذشت ورسول خدا به رحمت الهی پیوست در خلافت فاروق اعظم شام همگان کشوده شد، چون پیامبر از تبوک پیروز باز گذشت وخدای توانا پادشاه های بزرگ را به اِطاعت اسلام وا داشت منافقان مدینه بی حد خجل ورسوا شدند، چند تن مسلمانان صادقیکه کسالت ایشان را از همراهی پیامبر باز داشته بود سخت پشیمان بودند، از آغاز این رکوع تا جای زیادی این وقایع مذکور است ولی دسیسه های منافقان بیشتر بیان شده است، در برخی مواقع به مسلمانان خطاب وبه حال آنها تعرض شده.

در این آیت مسلمین به شدت سوی جِهاد تحریض می شوند وآنچه در این امر بزرگ است بر ایشان آشکار می گردد وآن اینست که گرائیدن به عشرت آنی وآرامش فانی وترک جِهاد چنانست که کسی از اوج به حضیض بیفتد در نظر مؤمن صادق که خیر جاوید آخرت را به عشرت وآرامش گذرنده دنیا بستاند، در حدیث آمده است که اگر دنیا را در نزد خالق اعتبار یک بال پشه می بود خداوند (ج) جرعهء آب به کافران نمیداد.

کار خدا بسته به شما نیست اگر شما تن پرور وکناره جوئید اوتعالی به قدرت کامل خویش قوم دیگری را برای خدمت دین حق مُستعد «آماده» واستوار خواهد کرد وشما از این سعادت محروم خواهید شد وبلا شک زیان مر شما راست.

منت منه که خدمت سلطان همینکی منت شناس ازو که به خدمت گذاشتت

گیرید که با رسول خدا مدد نکردید باکی نیست زیرا پیروزی او موقوف به شما نیست، پیش از این بر او وقتی آمده است که جز یک تن (یارغار) رفیق نداشت در پی آنکه مسلمانانی چند از ستم مردم مکه هجرت کردند، عاقبت آنحضرت (ص) نیز به هجرت مامور شد مشرکین قرار دادند که از هر قبیله جوانی حاضر شود تا به یک باره بر رسول خدا شمشیر حواله کنند وبر پیکر پاک او زخم زنند اگر به خون بها مجبور شوند همه قبایل آن را بپردازند وبدینگونه بنی هاشم جرئت نکند که از همه قبایل عرب انتقام کشد وجنگ نمایند، شبیکه این کار می شد پیامبر (ص) حضرت علی (رض) را فرمود: تا در بستر وی بخوابد وفرمود از هیچ گزندی سر موئی آسیب نخواهد دید تا پس از رفتن پیامبر امانت های مردم را به ایشان بسپارد، وخود از میان ستمگاران بد کردار (شاهت الوجوه) گویان در چشم شان خاک پاشید وبیرون شد، ابوبکر صدیق (رض) با او همراه بود، از مکه رفتند ودرغار ثور مسکن گزیدند.

این غار چند میل دور از مکه وصخرهء بود میان تهی در کمر کوه بلندی که راه تنگ داشت وجز به خیزیدن کسی در آن داخل شده نمی توانست، نخست ابوبکر رفت، غار را رفت وسوراخها را به پارچه های جامه بست تا از گزند گزندگان مأمون باشد، مگر یک سوراخ باقی ماند آنگاه به روی آن پاگذاشت وآنحضرت را بدرون خواند پیامبر (ص) سرش را بر زانوی صدیق گذاشت وآرام کرد، ماری پای صدیق را (رض) گزید اما صدیق نجنبید تا آرامش پیامبر را خلل نرساند چون پیامبر (ص) چشم کشود وآگاه گردید از رطوبت دهن بر محل گزیدگی نثار کرد در حال درد رفع وشِفا حاصل شد، کافران قایِف (پی شناس) معروفی را گماشتند وبه جستجوی پیامبر پرداختند، قایف به غار ثور پی برد قدرت خداوند (ج) به حمایت رسول پرداخت عنکبوتی در مدخل غار تاری تنید، کبوتر صحرائی آشیان بست وبیضه گذاشت، چون مردم آن را دیدند قایف را دروغگو خواندند وگفتند این خانهء عنکبوت چنان می نماید که پیش از پیدایش محمد (ص) آن را تنیده با شد اگر کسی درغار داخل می شد نه تار ونه تخمی بر جا می ماند.

حضرت ابوبکر (رض) از درون بیرون را می نگریست وپاهای کافران را میدید، اندیشناک بود که مبادا ذات پیامبر (ص) را که از جان محبوب تر میدانست وهر چیز را فدای او کرده بود در یابند، هراسید وگفت: (یارسول الله! اگر این مردم اندکی خم شوند وبه پای خود نگرند ما را خواهند دید) آنحضرت (ص) فرمود: (ای ابوبکر! در بارهء آن دوتن که سوم شان الله است چه می اندیشی چون خدا با ما باشد از کِه بهراسیم)، خداوند (ج) سکون واطمینان خاص بدل پیامبر بخشوده بود وپیامبر بدان قلب سلیم ابوبکر (رض) را آرام ساخت خداوند لشکر فرشتگان را به حمایت آنان گماشته بود این عنایت تائید غیبی بود که خانه عنکبوت را که «... **وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوْتِ لَبَيْتُ الْعَكَبُوْتِ...**» ... یعنی بی تردید سست ترین خانه ها خانه ی عنکبوت است... (عنکبوت: ۴۱)...

گفته اند بیشتر از قِلاع محکم سبب حفظ وامن گردانید، خداوند (ج) تجویز کافران را برهم زد وتدبیر شان را به خاک یکسان گردانید، ورسول خدا (ص) سه روز درغار ثور گذرانید وآنگاه آهنگ مدینه کرد وسلامت بدانجا رسید بلا شک بلندی وعُلی مر خدای راست که برهمه غالب است وهیچ کارش از حکمت خالی نیست.

تنبیه: برخی از«... **وَاَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا...**» ... یعنی او را با لشکریانی که شما ندیدید نیرومند ساخت... (توبه: ۴۰)...

نزول فرشتگان را در بدر وحنین وغیره مراد گرفته اند مگر ظاهر همان است که بیان کردیم، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۲۴ـ ۷۲۷).

إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتَلُونَ وَعدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّورَاةِ وَالْإِنْجِيْلِ وَالْقُرءَانِ وَمَن أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَيْعِكُمُ الَّذِىْ بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَالِكَ هُوَالْفَوزُالْعَظِيْمُ. (التوبة: ۱۱۱).

ترجمه: یقینًا خدا از میان مومنان جان ها واموال شان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده؛ همان کسانیکه در راه خدا پیکار می کنند، پس [دشمن را] می کشند و[خود در راه خدا] کشته می شوند [خدا آنان را]...

برعهده ی خود در تورات وانجیل وقرآن [وعده ای بهشت داده است] وعده ی حق؛ وچه کسی به عهد وپیمانش از خدا وفادار تر است؟ پس [ای مومنان!] به این داد وستدی که انجام داده اید، خوشحال باشید؛ واین است کامیابی بزرگ. (توبه: ۱۱۱).

تفسیر: کدام تجارتی نافع تر وفلاحی بزرک تر از این است که خریداری هستی نا چیز ودارائی فنا پذیر ما حضرت مَلیک متعال شود، جان ومال را که در حقیقت مملوک وآفریدهء اوست به ادنی ملابست بسوی مامنسوب داشته (مبیع) که در (عقد بیع) مقصود بالذات می باشد قرار داده است وبهشت یعنی برترین مقامات را (ثمن) آن گردانیده که وسیلهء رسیدن به (مبیع) می باشد، رسول کریم (ص) فرموده، در (جنت) نعمائی است که چشمها ندیده وگوشها نشنیده ودر قلب بشر کیفیات آنها خطور نکرد اکنون فکر کنید جان ومال که محض به نام از ما شمرده می شوند بهای جنت نساخت وچنین نگفت که الله تعالی بائع است وشما مشتری، چه مهربان ونوازش بی قیاس است که در معاوضهء این چیز کوچک (حالانیکه او نیز فی الحقیقت از حضرت اوست) مانند بهشت نعمت قیمت دار وجاوید را مخصوص گردانید چنانکه از«... **بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**...» ... یعنی یقینًا خدا از میان مومنان جان ها واموال شان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده... (توبه: ۱۱۱)...

بجای (بالجنة) واضح می شود.

نیم جان بستاند وصد جان دهد   آنــچه در وهمت نیاید آن دهد

وچنین نیست که جان ومال همین که خریده شد، از تصرف ما بر آورده می شود، بلکه محض این قدر مطلوب است که در موقع ضرورت به تقدیم جان ومال در راه خدا آماده باشیم، اگر بپذیرد ویا نپذیرد از نثار آن دریغ نکنیم وبه جناب کبریائی عرضه داریم، از اینجاست که خداوند فرمود: «... **يُقَاتِلُوْنَ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَيُقْتُلُوْنَ**...» ... یعنی همان کسانیکه در راه خدا پیکار می کنند، پس [دشمن را] می کشند و[خود در راه خدا] کشته می شوند... (توبه: ۱۱۱).

یعنـی مقصـود عـرض هسـتی ودارائـی در راه خداسـت، بعـد از آن اگـر بکشـیم یـا کشـته شـویم، درهـر دوصـورت عقـد بیـع پـوره شـده وبطـور یقینـی مسـتحق ثمن گردیده ایم، شاید وسوسه پیدا شود که در این سودا نفع است اما بها به نقد نیســـت جـــواب آنســـت کـــه خداونـــد (ج) مـــی فرمایـــد: «... **وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّورَاةِ وَالْإِنْجِيْلِ وَالْقُرْءَانِ...**» ... یعنـی [خدا آنـان را] برعهده ی خود در تورات وانجیل وقرآن [وعده ای بهشت داده است] وعده ی حق؛ وچه کسی به عهد وپیمانش از خدا وفادار تر است؟... (توبه: ۱۱۱)...

یعنی هرگز بهـای آن ضـایع نمـی شود خدای قدیر متعـال بـه تاکید واهتمام تمام دست آویز مستند داده است ممکن خلاف آن به وقوع آید کیست که بیشتر از خدا صـادق القول، راست بـاز وراسخ الوعده شده تواند؟ پس قرض وی نیز از نقد دیگـران هـزار مرتبـه اسـتوار تـر وبهتـر اسـت مؤمنـان را بهتـر از ایـن وقـت کدام است کـه شـاد شـوند وبـه قسمت خـود بنازنـد زیرا رب العزة بـه شـان متعـال خـویش خریـدار آنهـا مـی گـردد، عبـدالله بـن رواحـه (رض) چـه نکـو گفتـه کـه این بیعـی است کـه بـه اقالـه موقـع نمـی مانـد، خداونـدا! بـه عنایت خـاص خـویش مـا بنـدگان نـاتوان را نیـز در زمـرهء ایـن مؤمنـان محشـور دار، آمـین ثـم آمـین یا ارحم الراحمین. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۱۲ـ ۱۳).

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَمِنْ كُلِ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوْا فِى الدِيْنِ وَلِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ. (التَّوبة:۱۲۲).

ترجمـــه: ومونـــان را نســـزد کـــه همگـــی [بـــه ســـوی جِهـــاد] بیـــرون رونـــد؛ چرا از هر جمیعتـی گروهـی [بـه سوی پیامبر ص] کـوچ نمـی کننـد تـا در دیـن آگـاهی یابنـد وقـوم خـود را هنگـامی کـه بـه سـوی آنـان بـاز گذشـتند، بـیم دهنـد، برای این که [از مخالفت با خدا وعذاب او] بپرهیزند. (توبه: ۱۲۲).

تفسیر: در رکوعـات گذشته فضیلت کسـانیکه بـه جِهاد بر آمده بودند وملامت آنانیکه به جِهاد نرفته بودند ذکر شد ممکن بود بعضـی از آن تصور مـی کردند که به جِهاد رفتن همیشه بر تمام مسلمانان فرض عین است، در این آیت توضیح است که همیشه رفتن به جِهاد ضرور نمی باشد وهم چنین مصلحت نیست کـه...

تمام مسلمانان یکبارگی به جِهاد بر آیند سزاوار آنست که از همه قبایل واقوام یک جماعت به جِهاد برآید ودیگران به انجام ضروریات خویش مشغول باشند، در این صورت اگر رسول اکرم (ص) می خواهد به نفس نفیس خویش به جِهاد تشریف برد کسانیکه از میان هرقوم در رکاب حضرت می بر آیند از صحبت آنحضرت (ص) مستفید می شوند، گداز حوادث و واقعات را می بینند وتعلیمات دینی را خوب تر میدانند وپس از مراجعت بقیهء قوم را به مزید تعلیم وتجربت خویش از خیر وشر آگاه می سازند واگر آنحضرت تشریف نبرند ورونق افزای مدینهء منوره باشند کسانیکه به جِهاد نرفته اند از خدمت آنحضرت (ص) مستفیض شده امور دین را یاد می گرند معارف واخبار وحی را که پیامبر (ص) درغیاب آنها شندیده اند به مجاهدان بعد از مراجعت شان تعلیم میدهند در این آیه به اعتبار ترکیب عربی هردو احتمال موجود است (کما فی روح المعانی وغیره).

حضرت شاه رحمه الله مینویسد: (باید از هر قوم جماعتی در صحبت حضرت پیامبر (ص) باشد، تا علم دین بیاموزند ودیگران را تعلیم دهند اکنون دنیا از وجود فرخندهء حضرت پیامبر (ص) تهیست لیکن علم دین وعلماء موجود اند طلب علم وجِهاد هرد فرض کفایه می باشد، البته اگر وقتی امام مسلمانان نفیرعام «قیام عامه» دهد جِهاد (فرض عین) می گردد ودر تبوک چنین بود که از متخلفان باز پرس شد، والله اعلم، نزد ابوحیان این آیت راجع به طلب علم است نه جِهاد مناسبت در آیات نسبت به جِهاد وطلب علم اینست که هردو، خروج فی سبیل الله، غرض از آنها احیاء واعلای دین اسلام است، یکی با شمشیر ودیگر با زبان وقلم وغیره. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۱).

وَأَعِدُّوْا لَهُمْ مَّااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُوْنَ بِهِ عَدُوَّاللهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِيْنَ مِنْ دُوْنِهِمْ لَاتَعَلَمُوْنَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَيءٍ فِي سَبِيْلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَاتُظْلَمُوْنَ. (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوْا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَالسَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ. (الأنفال: ۶۰- ۶۱).

ترجمه: ودر برابر آنان آنچه در قدرت وتوان دارید از نیرو [ونفرات وساز وبرگی جنگی] واسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید...

تا به وسیله ی آن ها دشمن خدا ودشمن خود تان ودشمنانی غیر ایشان را که نمی شناسید، ولی خدا آنان را می شناسد بترسانید، وهرچه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده می شود، ومورد ستم قرار نخواهید گرفت. (۶۰) واگر دشمنان به صلح گرایند، توهم به صلح گرای، وبر خدا توکل کن، که یقیناً او شنوا وداناست. (الأنفال: ۶۰- ۶۱).

تفسیر: معنی توکل نمودن به خدا این نیست که ضروری ومشروع ترک شود بلکه بر مسلمانان فرض است که حتی الوسع وسایل جِهاد را فراهم نمایند، درعهد فرخندهء نبوی (ص) مشق اسپ سواری شمشیر زدن، تیرانداختن داخل اسباب جِهاد بود، امروز ساختن واستعمال نمودن توپ، تفنگ، طیاره، کشتی های تحت البحری، تانگ: آموختن فنون جنگ، ورزش وسایر تمرینات بدنی همه وسایل جِهاد است همچنین اسلحه وآلات حربی که برای آینده آماده می شود، ان شاء الله تعالی همه در این آیت داخل می باشد، راجع به اسپ حضرت پیامبر گفته است: **(الخیل معقود فی نواصبها الخیر الی یوم القیامة)**

یعنی خداوند (ج) خیر را تا قیامت در پیشانی اسپ گذاشته.

ودر دیگر احادیث است هر که اسپ را به نیت جِهاد تربیه کند در خوردن ونوشیدن بل در هر قدمی که می گذارد اجر می یابد وروز قیامت خوراک ودیگر چیزی های آن در میزان حسناتش وزن می شود؛ این تجهیزات همه یک سبب ظاهریست که رعب وسَطوت «حمله بردن» مسلمانان نمایش داده می شود.

سبب اصلی پیروزی مدد پروردگار است پیشتر بیان شده کسانی را که شما به طور معین نمی شناسید منافقانند که در پردهء مسلمانی مستورند یا یهود بنی قریظه و روم وفارس ودیگر تمام آن اقوامیکه در آینده بر آنها داخل پیکار می شوید؛ به جِهاد مالی اشارت است یعنی هرقدر مالیکه برای آمادگی جِهاد صرف می نمائید پاداش آن کامل داده می شود یعنی نیز در پاداش آن افزوده می شود؛ ممکن است کفار هنگامیکه آمادگی مسلمانان وقربانی های مجاهدانه آنها را مشاهده کنند مرعوب شوند وخواستار...

صلح گردن به پیامبر (ص) ارشاد می شود که او نیز بر وفق مصلحت دست آشتی دراز نماید زیرا مقصد از جِهاد اعلای کلمة الله ودفع فتنه می باشد نـه خون ریزی، اگر مطلب بدون آن به دست آید چه حاجت است که خونها ریخته شود اگر بیم آن است که کافران میخواهند شما را در پردهء صلح بفریبند هیچ اعتنای به آن مکنید بر خداوند (ج) اعتماد داشته باشید، ثبات آنها را میداند ومشوره های نهانی شان را می شنود در مقابل حمایت الهی نیت بد آنها کاری پیش برده نمیتوانند پیامبر نیت خویش را پاک نگهدارد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۹۲ـ ۶۹۳).

يَأَيُّهَا النَّبِيُ حَرِضِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُن مِنْكُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُن مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوْا أَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّايَفْقَهُوْنَ. (۶۵).

اَلْأَنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُن مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُن مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوْا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِيْنَ. (الأنفال: ۶۵ـ ۶۶).

ترجمه: ای پیامبر! مومنان را به جنگ بر انگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دو صد نفر چیره می شوند، واگر از شما صد نفر[صابر] باشند برهزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروه هستند [که حقایق توحید وقدرت خدا را] نمی فهمند. (۶۵) اکنون خدا به شما تخفیف داد ومعلوم داشت که در شما ضعفی هست؛ بنا بنا بر این اگر از شما صد نفر صابر باشد بردو صد نفر چیره می شوند؛ واگر هزار نفر [صابر] باشند به فرمان خدا بر دو هزار نفر چیره می شوند؛ وخدا با صابران است. (الأنفال:۶۵ـ ۶۶).

تفسیر: در این آیت به مسلمانان ترغیب جِهاد است یعنی اگر چه اندک باشند دل از دست ندهند برعنایت الهی بر دشمنی که ده برابر شان باشد نیزغالب می شوند، زیرا مسلمانان خاص در راه خداوند (ج) می جنگند وجز رضای وی طلب ندارند مردن را در راه خداوند (ج) اصل زندگی دانسته وبجنگ حاضر می شوند، در حال فتح وشکست یقین دارند که زینهار به نتیجه قربانی های خویش در آخرت فایز می گردند ودر اثر رنجهایکه در راه اعلای کلمة الله می کشند به مسرت ابدی هم آغوش می شوند وآن گاه که به این نیت جِهاد کنند تائیدات ربانی مدد می کند واندوه مرگ بر کنار می گردد واز این رو با کمال شجاعت جنگ می نمایند کافر چون این حقیقت را نمیداند برای اغراض فانی وحقیر مانند بهایم می جنگد واز قوت قلب ونصرت غیب محروم می ماند، بناءً بطور اخبار وبشارت حکم شد که مسلمانان در جنگ ثابت قدم باشند اگر چه دشمن ده چند آنها باشد، بیست مسلمان از مقابله دو صد کافر وصد مسلمان از هزار کافر روی نگرداند.

تنبیه: ذکر اعداد ۲۰ و۱۰۰ ممکن است بدین جهت باشد که در آن وقت تعداد مسلمانان در سریه اقلاً بیست ودر جیش صد نفر بود، وآیت آینده بعد از مدتی فرو آمد که در تعداد

مسلمانان افزوده بود سریه صد نفر وجیش هزار نفر می بوده این دو آیت در موقع آن نسبت تفاوت اعداد را بیان می کند وهنگام نزول آیت آینده شمار مسلمانان بیشتر شده بود.

از ابن عباس (ر ض) در بخاری منقول است: حکمی که در آیت گذشته شده بود که مسلمانان در مقابل کفار پافشاری نمایند اگر چه درعدد ده برابر شان باشند بر مسلمانان گران آمد، این آیت نازل گردید «**اَلْأَنَ خَفَّفَ اللهُ**...» یعنی، اکنون خدا به شما تخفیف داد... (أنفال: ۶۶).

یعنی خداوند ضعف شما را دیده حکم اول را تخفیف نمود اکنون به مسلمانان حکم می شود که اگر دشمن دو چند آنها باشد اثبات قدم فرض وگریختن حرام می باشد این ضعف مسلمانان که باعث تخفیف حکم شد چند چیز بود در آغاز هجرت مسلمانان اندک، قوت وجَلادت شان را معلوم بود، پس از چندی اکثر پیر وناتوان گشتند ونسل جدید مانند مهاجرین وانصار پیشین دارای بصیرت واستقامت وتسلیم نبود وچون در تعدادشان بیفزود شاید این فزونی مایهء فتور آنها در توکل علی الله شده باشد، خاصهء بشر است چون کار دشوار بر مردم کم تحمیل شود بشطارت آن را انجام میدهند، وهر که بیش از نیروی خویش بذل همت نماید واگر به انجام آن جمعیت بزرگی موظف شوند یکی نگران دیگر می باشد وپندارد که تنها شخص وی مسؤل انجام آن نیست واز این رو بشطارت «چالاکی» وهمت آنها کم شود حضرت شاه (رح) می فرماید: چون یقین مسلمانان نخست کامل تر بود به آنها امر شد که اگر کافران ده برابر شان باشند نیز جِهاد کنند مسلمانان ما بعد قدمی عقب تر بودند حکم شد که با دو چند خویش جهاد نمایند تا اکنون نیز این حکم نافذ است اما اگر برزاید از دو برابر خویش حمله نمایند اجر شان بیشتر باشد در روزگار فرخندهء پیامبر (ص) هزار مسلمان با هشتاد هزار کافر جنگ کرد، درغزای (موته) سه هزار مسلمان در مقابل دو صد هزار کافر استقامت ورزید بحمدالله تاریخ درخشان اسلام از چنین وقایع مملو است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۹۴ـ ۶۹۶).

تبصره:

تعریف جِهاد[۱]: جِهاد در لغت؛ کوشش، جهد ـ مشقت، طاقَت توان و قصد را گویند، جِهاد در اصطلاح؛ مبارزه ومُحاربه با کفار مُتَجاوِز، نصرت اسلام واِعلاء کلمة الله بوده است، هدف جِهاد؛ اعزاز دین اسلام، دفع فتنه وشکست شأن شَوکت وقدرت کفار می باشد. تعریف مجاهد به قول رسول خدا (ص) «**المجاهد من جاهد النفسه فی سبیل الله والمهاجر من هاجر ما نهی الله عنه**». (رواه احمد).

یعنی، مجاهد کسی است که با نفس خویش در راه خدا جِهاد کند ومهاجر کسی است که ترک کند آنچه را که خداوند او را از آنچیز منع کرده است. (احمد).

---

۱) **جِهاد:** قصد که بسوی دشمن کنند بحرب؛ کار زار کردن با دشمنان در را خدا؛ جنگیدن در راه حق، خواندن بسوی دین حق؛ جنگی دینی، غزوه مسلمانان با کافران؛ بخشایش آنچه در حیطهء توانائی آدمی است از گفتار وکردار؛ علم جِهاد، علمی است که در آن از احوال جنگ وچگونگی ترتیب سپاه وبکار بردن سِلاح جنگی و امثال اینها بحث می کنند، جِهاد یکی از ابواب فقه بشمار میرود که در آن احکام شرعی ومسائل آن گفته می شود و گاه احوال عادی وقواعد حکمی آنرا در ضمن علومی از قبیل علم لشکر کشی (ترتیب عسکر) وعلم تجهیزات جنگی (آلات حرب) مورد بحث قرار میدهند ولی بهتر است که در مبحث جِهاد از همهء این مسائل بحث شود. «لغت نامه دهخدا».

مراحل جِهاد:

۱ـ باز نا ایستادن از تبلیغ واجرای فرمان الهی تا سرحد مرگ و اِعراض از کفار ومشرکین مکه به اساس آیت ذیل: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشرِكِيْنَ. (الحِجر: ۹۴).

ترجمه: پس آنچه را به آن ماموری اظهار کن واز مشرکان روی گردان. (حجر: ۹۴).

۲ـ صبر واستقامت مسلمانان در مقابل فشار وسختی وایذای کفار ومشرکین مکه در مدت (۱۳) سال در مکه و اِجازه جِهاد بر مسلمانان مظلوم که تحت اذیت ومنازعهء کفار قرار یافته بودن بعد از قرار گرفتن مدینه به «دارالاسلام» وتجمع مسلمانان قلیل و آشفته به یک مرکز مستقل به اساس آیت ذیل: أُذِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتَلُوْنَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوْا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ. (الحج: ۳۹).

ترجمه: به کسانی که [ستمگارانه] مورد جنگ وهجوم قرار می گیرند، چون به آنان ستم شده اذن جنگ داده شده، مسلمًا خدا بر یاری دادن آنان تواناست. (حج: ۳۹).

۳ـ فرمان جِهاد با مشرکان بدون توجه به جای سکونت آنها، در صورت عهد شکنی مشرکان وآغاز جنگ از طرف آنان به اساس آیت ذیل:

وَقَاتِلُوا فِى سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُم وَلَاتَعتَدَوا إنَّ اللهَ لَايُحِبُّ المُعتَدِينَ. (البقرة: ۱۹۰).

ترجمه: و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجگنید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید، که خدا تجاوز کاران را دوست ندارد. (بقره: ۱۹۰).

۴ـ فرمان جِهاد برای آشکار نمودن قدرت اسلام ومسلمانان علیه کفار ومشرکین مُتجاوِز وشکست شأن وشوکت کفاری که اول به جنگ آغاز کردند وبه مسلمانان ظلم نمودند وبه سبب ایمان آوردنشان به مومنان کینه و دشمنی ورزیدند وآنان را از خانه وکاشانه های شان از مکه خارج کردند وهمچنان به جهت پرداخت جِزیَه از سوی کفار به اساس آیت ذیل:

وَاقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَأَخْرِجُوْهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوْكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ... (البقره:۱۹۱).

ترجمه: وآنان را [که از شرک وکفر وهیچ ستمی باز نمی ایستند]هر کجا یافتید، به قتل برسانید واز جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید وفتنه [که شرک، بت پرستی، بیرون کردن مردم از کاشانه و وطنشان باشد] از قتل وکشتار بد تر است... (بقره:۱۹۱).

این چهار مرحلهء فوق ذکر جِهاد از دعوت مخفی سپس دعوت علنی پیامبر بزرگ اسلام (ص) و هجرت برخی مسلمانان به حبشه ومدینه و«دارالاسلام» قرار گرفتن مدینه منوره وتشکیل نظام مقتدر اسلامی در آنجا به قیادَت پیامبر معظم اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) وغزوات رسول خدا الی فتح مکه مکرمه و... را شامل می شود.

و در طول تاریخ غزوات جِهاد وجنگ های زمان پیامبر معظم اسلام در اکثر مَوارِد تدافعی برای سرکوب نمودن دشمنان دسیسه گر وسرکشی اسلام ومسلمانان بوده است نـه تـهاجمی آنگونه که مشرکین، ملحدین وجَمیع کفره برعکس قلمداد می کنند چنین نبوده است، دشمنان اسلام برای درهم کوبیدن اسلام جنگهای زیادی را بر مسلمانان تحمیل کرده اند که به دوگونه می باشد.

۱ـ جنگهایکه رسول خدا (ص) در آن شرکت داشت وفرماندهی می کرد به غزوه معروفند.

۲ـ جنگهایکه رسول خدا در آنها شرکت نداشت به سریه معروفند، از مهم ترین ومشهورترین غزوات این دوران میتوان به غزوات ذیل اشاره کرد...

۱ـ **غزوه بدر:** «بیش از هشت ماه اقامت پیامبر (ص) در مدینه نگذشته بود که کفار قریش مسلمانان را در محاصرهء اقتصادی شدیدی قرار دادند وابوجهل نیز طی نامه اعلان جنگ کرد، از این رو رسول خدا برای حفظ اسلام ودفاع از حقوق مسلمانان به پا خواست وسر انجام در بدر با لکشریان کفا رو بروشده وبانیروی ایمان ویاری خدا آنان را شکست دادند.

۲ـ **غزوهء احد:** چون عدهء از کفار در بدر کشته شده بودند قریش دوباره تصمیم به جنگ وانتقام گرفتن در سال سوم هجری رهسپاری مدینه شدند ودر (احد) با لکشر اسلام رو برو شدند، در این جنگ چون بعضی از مسلمانان به توصیه های پیامبر (ص) عمل نکردند در این جنگ شکست خوردند.

۳ـ **غزوهء احزاب:** (خندق) در سال پنچم هجری، گروه از یهودیان بنی نضیر به مکه رفته وقریش را بر ضد اسلام ومسلمانان تحریک کردند، قریش نیز با لشکری انبوهی بسوی مدینه روانـه شـدند، مسـلمانان بـرای حفـظ مرکـز اسـلام دور شـهر خنـدق مـی کنندنـد وحضرت علی (رض) سردار دشمن را از پا در آورد وسر انجام مسلمانان پیروز شدند.

۴ـ **غزوهء بنی قریظه:** بنی قریظه که با پیامبر (ص) پیام صلح بسته بودند، در جنگ خندق پیمان شکنی کردند از این رو پیامبر (ص) دستور داد لکشر اسلام بسوی آنان حرکت کند، آنها بیست وپنچ روز در محاصره بودند وسر انجام تسلیم شدند.

۵ـ **غزوهء بنی المصطلق:** بنی المصطلق گروهی از قبیله خزاعه بودند که در سال ششم هجری بر ضد مسلمانان اقدام کردند، پیامبر (ص) از توطئه آنان باخبر شد وبا لکشری بسوی آنها حرکت کرد ودر محل به نام مُریسیع با آنان جنگید ومسلمانان پیروز شدند.

۶ـ **غزوهء خیبر:** گروهی از یهودیان در قلعه های خیبر زندگی می کردند که روابط نظامی واقتصادی با مشرکین داشتند وامنیت مسلمانان را تهدید می کردند، مسلمانان در سال هفتم هجری به خیبر حرکت کردند وپس از محاصره وجنگ، یهودیان تسلیم شدند.

۷ـــــ **غـــــزوه موتـــــه:** و(تبـــوک) در ســـــال هشـــــتم هجـــری پیـــــامبر (ص) حارث بن عمیرا را با نامه ی بسوی پادشاه بصرا فرستاد ولی هنگام که حارث به موته رسید، او را به شهادت رسانیدند، به دستور پیامبر (ص) مسلمانان به طرف دشمن حرکت کرده ودر موته با لکشر هِرقَل پادشاه روم رو برو شدند.

رسول خدا (ص) با سی هزار سر باز به مرز شام رسید ودر تبوک خیمه افراشت، نخست به قَیصر [هِرقَل] روم نامه نبشت واو را به قبول اسلام بخواند آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قومش با او موافق نشد وبدینگونه از شرف اسلام محروم بماند، هنگامیکه شامیان ازعزم پیامبر (ص) آگاه شدند [خود را] به قیصر رسانیدند قیصر به ایشان مدد نبخشید، ناچار مطیع شدند ولی اسلام نیاوردند». (تفسیر کابلی: ج۱، ص ۷۲۴ـ ۷۲۷)، و از صفحه (۲۰۷) همین کِتاب (پَیام قرآنی).

«رسول خدا (ص) روز پنج شنبه با سی هزار جنگاور به عزم تبوک بجانب شمال در حرکت افتاد، سپاه اسلام به حرکتش ادامه داد واز منقطه [حجر] (وادی القری ـ سرزمین قوم ثمود) گذشت وسر انجام در تبوک فرود آمد، وبرای رویا روئی دشمن آماده شدن از آن سو رومیان وهم پیمانان شان با شنیدن خبرِ نزدیک شدن سپاه پیامبر (ص) بیم وهراس بر آنان چیره شد وجرئت پیشروی وررویا روئی را نیافته ودر شهرهای مرزی خود پراکنده شدند، خود داری رومیان از درگیری با مسلمانان در سراسر جریرة العرب تا دور دست ترین نقاط این سر زمین تأثیر به سزا بر شهرت واعتبار نظامی مسلمین بر جا نهاد، مسلمانان دست آوردهای سیاسی سُترگی کسب کردند که چه بسا در صورتی درگیری دو سپاه بدست نمی آمد، رسول خدا (ص) پس از عقد پیمان وصلح با بعضی فرمان روایان وقبایل، بعد از سپری نمودن پنجاه روز در ماه رجب، پیروزمند بدون جنگ به مدینه باز گشت». (درسهای هفته گی از سیرهء نبوی: ص ۱۰۹).

۸ـ **فتح مکه:** در پیمان صلح حدیبیه، قریش با پیامبر (ص) قرار گذاشتند، اما پیمان خود را شکستند، پیامبر (ص) برای جلوگیری از تجاوز آنان بی خبر به طرف مکه حرکت کرد وبا تدبیر صحیحی شهر مکه را فتح نمود.

۹ـ **غزوهء حنین:** و(طائف) قبیله هوازن لشکری تشکیل دادند، پیامبر (ص) از موضوع آگاه شد وبا دوازده هزار نفر بسوی آنان حرکت کرد، در وادی حنین جنگ آغاز شد وکفار شکست خوردند، پس از این جنگ حضرت پیامبر بسوی طائف حرکت کرد تا قَبیله ثقیف را که با هوازن همدست شده بودند سرکوب نماید، ولی پس از مدتی محاصره از فتح طائف صرف نظرکرده به مکه باز گذشت.

ـ پیامبر معظم اسلام (ص) ده سال در مدینه به ترویج وتبلیغ دین اسلام پرداختند، درطی این مدت هدف پیامبر (ص) تنها ترویج دین اسلام در سرزمین عربستان نبود بلکه مأمور بود که رسالت خود را بر تمام جهانیان برساند ودر جهت انجام این رسالت عظیم نمایندگان خود را به سوی زمامداران عالم می فرستاد وبا نوشتن نامه هایی به آنان به اسلام دعوتشان می نمود».

زمانیکه مردم به دعوت مخفی وسپس به دعوت علنی پیامبر معظم اسلام به اسلام گرویدند وگروهی مسلمانان زیاد شد وآهسته آهسته از شهر مکه معظمه به سبب ظلم ستم مشرکین به امر خداوند همه مسلمانان به مدینه منوره هجرت کرده اند ودر آنجا به قیادت وفرماندهی رسول معظم اسلام (ص) نظام ودولت مستقل اسلامی را تشکیل نمودند ومدینه منوره را منحیث مرکز بزرگ اسلام قراردادند که دیگر چشم کفار ومشرکین مکه ومنافیقانیکه در میان مهاجرین وانصار در مدینه بودند طاقت دیدن چنین عزت شأن وشوکت واقتدار مسلمانان را نداشتند از این جهت هر آنچه در توان داشتند شروع کردند به دسیسه های گوناگون از قبیل تخریب، منافیقت رذالت، تحریم اقتصادی، عهد شکنی، تجاوز، تعرض واقدام جنگ علیه مسلمانان وانواع واقسام حیله ونیرنگ ها را بر ضد اسلام ومسلمانان به راه انداختند، آمدن کفار ومُشرکین از مکه به میدان (بدر) واعلان جنگ علیه مسلمانان بی گناه بدون سبب عهد شکنی شان در صلح (حدیبیه)، همه همدستی کفار در حیله وپروپاگاند در بیرون از اسلام، علیه اسلام ومسلمین این ها ودیگر مکر نیرنگ کفار ومُشرکین همه بر ضد اسلام ومسلمانان برای نا بودی اسلام، پیامیر ومسلمانان به راه انداخته بودند تا فروغ تجلی اسلام را خاموش کنند، پیامبر (ص) ومسلمانان را از بین ببرند که دیگر کسی نتواند نامی از اسلام ببرد، غافل از آنکه خداوند بزرگ توانا دین وآیین بر حق خود را توسط پیامبرش (محمد ص) ویاران (او) ومسلمانان در تمام جهان نافذ وچراغ عالَم تابش را روشن ودین اسلام را حاکم می سازد هر چند که کفار ومُشرکین وملحدین و... این روند را خوش نداشته باشند وبد برند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُورَاللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْكَرِهَ الْكَافِرُوْنَ. (الصف:۸).

ترجمه: می خواهند نور خدا را با دهان یشان خاموش کنند در حالیکه خدا کامل کننده نور خود است، گر چه کافران خوش نداشته باشند. (صف: ۸).

دسیسه های کُفار ومُشرکین یهود ونصاری ودشمنی آنان از زمان پیامبر اسلام (ص) تا روز قیامت علیه اسلام ومسلمانان ادامه دارد دشمنی را که خداوند دشمنی (او) را خودش در کتابش قلمداد کرده باشد او چطور میتوان دوست شود؟ بلی! دشمنان اسلام ومسلمانان تا زمانیکه به مقصد وهدف شوم خود که همانا گمراه کردن مسلمانان واز بین بردن اسلام است نرسند تا آن وقت دست از مکر دسیسه خصومت دشمنی بر نداشته وبه شما دوست شده نمیتوانند واهل ایمان هم نباید طمعهء دوستی (صمیمی) را از کفار داشته باشند. (بجز آنعده ی که خدا خواسته باشد وبه اسلام گرائیند).

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَنْ تَرْضَی عَنْکَ الْیَهُودُ وَلَا النَّصَارَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللهِ هُوَالْهُدَی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَآءَ هُمْ بَعْدَ الَّذِیْ جَآءَکَ مِنَ الْعِلمِ مَالَکَ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِیٍ وَلَانَصِیْرٍ. (القبرة:۱۲۰).

ترجمه: یهود ونصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آن که از آیینشان پیروری کنی، بگو: مسلمًا هدایت خدا فقط هدایت [واقعی] است واگر پس از دانشی که [چون قرآن] برایت آمده از خواسته های نا مشروع آنان پیروی کنی، از سوی خدا هیچ یاری برای تو نخواهد بود. (بقره:۱۲۰).

کُفر[۱] در عموم از قبیل یهود[۲]، نصاری[۳]، مُشرکین[۴]، مُلحدین[۵]، دهری[۶] وبه باروهای کمونیسم[۷]، سکولاریسم[۸]، سوسیالیسم[۹]، امپریالیسم.[۱۰] وغیره همه متحد القول (بجزعدهء قلیلی آنان) دیگر همه بر ضد وعلیه مسلمانان هستند ودر طول تاریخ کوشیدن تا اسلام ومسلمانان را به دسیسه های گوناگون ونیرنگ های مختلف از میان بردارند که نتوانستند چراغ افروختهء الهی را به حیله ها وتارهای تَنیدهء عنکبوت گونهء خود خاموش بسازند، وامروزه ما خوب به چِشم سر خود مظالم ستم، شکنجه، وقتل بی رحمانهء مسلمانان را توسط کُفار نابکاردر فسلطین، میانمار, برما، اویغور چین، سوریه، عراق، یمن، افغانستان ودر سایر بلادی کُفری وبلادی مسلمین می بینیم واینگونه ظلم ستم وقتل بی رحمانهء کفاران مسلمانان را به بهانه های گوناگون تا اکنون ادامه دارد وهیچگاهی هم حقوق بشری دروغین ساختگی وبافتگی خودی همین کُفار صدای مظلومیت این مسلمانان ستم دیده جهان را نشنید واز حقوق برحق بشری شان به اساس عدالت محوری منحیث بشر وهمنوع بودنشان ذرهء دفاع نکرد.

پس مطلب مقصد وهدف جِهاد در راه خداوند (ج) تنها جنگ کشتار خوریزی انسانها نیست بلکه مقصد از جِهاد در راه خداوند بزرگ اعلای کلمة الله اعزاز دین اسلام دفع فتنه وظلم وضرر کُفار دفاع از دین اسلام ومسلمانان ستم دیده، حاکمیت دین بر حق خدا در سر زمین خداوند یکتا! اقتداری مسلمانان وشکست شان شوکت کُفار ومغلوب نمودن آنان در سراسر جهان می باشد، اگر این مقصد بدون خون ریزی بَشریت بدست آید ضرورتی به قتل وخون ریزی انسانهای جهان احساس نمی شود، به همین خاطر جِهاد خاص به راه خدا وعلاء کلمة الله حاکمیت اسلام در سراسر جهان، دفع فتنه وضرر وشکست اقتدار کُفار بوده که در چندین جزء از کتابی خداوند متعال (قرآن) تذکر یافته است...

۱ـ **کُفر:** بی دینی ناسپاسی.

۲ـ **یهود:** بنی اسرائیل پیروان حضرت موسی (علیه السلام).

۳ـ **نصاری:** مسیحی ها پیروان حضرت عیسی (علیه السلام).

۴ـ **مُشرک:** کسی که برای خداوند شریک فرض کند کسی که به خدایان متعدد عقیده داشته باشد.

۵ـ **مُلحد:** کافر بی دین منکر خداوند.

۶ـ **دهری:** کسی که زمان را ازلی وابدی می داند وهمه حوادث را ناشی از زمان می داند، ملحد، طبیعی.

۷ـ **کمونیسم:** مکتبی است که از نظر فلسفی واقتصادی بر مالکیت عمومی وسایل تولید تکیه میکند معتقد به حذف فعالیت بخش خصوصی است، مکتب اشراکی.

۸ـ **سکولاریسم:** نظریه ای مبتنی بر جدایی سیاست از دین.

۹ـ **سوسیالیسم:** سیاستی است که بر اساس تقدم جامعه بر فرد و اولویت منافع ومصالح اجتماعی بر منافع فردی قرار گرفته است.

۱۰ـ **امپریالیسم:** طرفداری از حکومت امپراطوری، سیاستی که بنایش بر تسلط یک کشور بر کشور های دیگر باشد، نظام سرمایه داری پیشرفته برنفوذ وسلطه کشوری بر کشور های دیگر. «فرهنگ فارسی معین».

در چنین شرایطی که همه کفار متحدانه دسیسه های گوناگون را برای برهم زدن اسلام ومسلمانان وتهاجم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فکری، دینی وبه راه انداخته اند فرض کفایه ودر بعضی موارد (تجاوز کفار به سرزمین های اسلامی واعلان جِهاد توسط خلیفه امیر امام وفرماندهی مسلمانان) فرض عین می باشد، تا باشد که دین خدا در روی زمین خدا خاص برای خدا وحاکمیت اسلام واقتدار مسلمانان درسراسر جهان شکست کفار ومغلوب نمودن آنان در تمام جهان بوده باشد، تا دیگر کفار نتوانند که به چنین وحشت دهشت قتل کشتار بی رحمانهء تجاوز واشغال بر سر زمین های مسلمانان ودر مجموع انسانهای بی گاه در جهان وبه هدف برهم زدن اسلام ومسلمانان دست یازند.

امروه در جهان اسلام مجاهدین واقعی بسیار به نُدرت دیده می شود اکثر گروه های افراطی دین ستیز به نام اسلام وجِهاد ودر واقع بر ضد اسلام وجِهاد وقتل وخرابی اماکن وعقبمانی مسلمانان در جهان قلد علم کرده ودر حقیقت اسلام جِهاد ومسلمانان را بد نام کرده اند واسلام را در انظار ملت های کفری در جهان یک دین وحشت دهشت قتل کشتار انسانی بی عدالتی بی انصافی عقبماندگی نشان داده وبه معرفی گرفته اند در حالیکه هرگز چنین نیست، اسلام دین مشمول تمام خوبی ها ترقی ها وسعادتی ابدیست، و از طرف دیگرعدهء مسلمانان ضعیف الایمان آیاتِ جِهاد ومقاومت در راه خدا را به گونهء متروک گرفته تأویلات بیجا وتوجیه هات بی معنی نموده وراحت از کنارش تیر شده اند وعدهء دیگری جای جِهاد ومقاومت را سخنان پوچ وبی معنی ودلائل های بی اساس شان گرفته است که هیچ جای برای جِهاد در سخنان پوچ بیهوده وبی ارزششان باقی نمانده است، نه چنان است که برخی از مسلمانانِ کنونی فکر می کنند، بلکه جِهاد واقعی (برای اعلای کلمة الله وشکست شَوکت کفار و اِعزاز دین مبین اسلام) تا روز قیامت بالای مسلمانان فرضِ لا انقطاعست.

«جِهاد در راه خداوند وقربانی در راه هدف وآرمان اسلامی، یک پدیدهء موسمی ویک عمل آنی وزود گذر نیست؛ جِهاد سنّت لایزال الهی است که تا زمین وزمان باقی است، این سنّت ادامه دارد، با شکست یک تهاجم وپیروزی در یک ویا چند نبرد، نه مسلمانان سِلاح بر زمین می گذارد ونه هم خطر دشمن اسلام دفع می گردد، پس سنگر نشینانِ همیشه در سنگر اسلام به حال آماده باش باقی خواهند ماند؛ به اساس این حدیث نبوی ص: **«اَلْجِهَادُ مَاضٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»**. یعنی جِهاد تا روز قیامت ادامه دارد. (ابوداود، ج۳, ص ۱۸، ش: ۲۵۳۲). «پیغام رهبر، ج ۴, ص ۹۶».

جِهاد جانی، جِهاد مالی، جِهاد زبانی، جِهاد قلمی و... می باشد، پس برای مسلمانان واهل ایمان در شرایطی کنونی در قدم اول واجب اتحاد اتفاق شان به اساس این آیت **«وَاعْتَصِمُوْابِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَّقُوْا...»** یعنی، همگی به ریسمان خدا [قرآن] چنگ زنید، وپراکنده وگروه گروه نشوید... (آل عمران:۱۰۳)... می باشد.

ودر قـدم دوم رشـد ترقـی اقتـدار مجهـز وداشـتن سـاز بـرگ نظـامی شـان بـه اسـاس ایـن آیـت «**وَأَعِدُّوْا لَهُمْ مَّااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ...**» یعنی، در برابر آنان آنچه در قدرت وتوان دارید از نیرو [ونفرات وساز وبرگی جنگی] واسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید... (انفال:۶۰)... می باشد.

مسلمانان جهان باید در شرایطی کنونی که کُفار سلطه ی خود را به اکثر سر زمین های اسلامی پهن نموده واز نگاه اقتصاد امکانات نظامی وتجهیزات جنگی خود را پوره کرده اند مُدَبرانه وزیرکانه عمل کرده خود را خوب مقتدر وخود کفا از نظـر اقتصـاد، امکانـات تجهیـزات واز هـر گونـه سـاز وبـرگ نظـامی نمـوده و بعـد بـرای جِهـادی (فـی سـبیل الله) وبر تَحکیم نمودن دین اسلام وحاکمیت مسلمانان در جهان ومغلوب نمودن جمیع کفره مُتَجاوِز اقدام نمایند، زیرا در همه آیاتی که در فوق در مورد جِهاد آمده است، جِهاد در راه خدا ودر مقابل کفار مُتَجاوِز گفته شده است، نـه در مقابل مسلمانان، مسـلمانان بایـد وَحـدَت و یـک پـارچگی خـود را حفـظ نمـوده همـه متحدانـه جِهـاد را خـاص بـرای خـدا، در راه خـدا، وعلیـه کفـار مُتَجـاوِز جهتـی بـرهم زدن شَـوکت کفـار و اعـلای کلمـة الله و اعـزاز دیـن اسـلام نماینـد، نـه علیـه مسـلمانان وبرادران دینی خود، لذا جِهاد را علیه کفار مُتَجاوِز بدلیلِ آیاتی فوق ذکر واحادیث نبوی و رای جمهور فُقَهاء گفته شده است، نه علیه مسلمانان وقتل وکشتاری آنان، چون «... **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُ مِنَ الْقَتْلِ...**» یعنی فتنه وفساد که از قتل وکشتار بد تر است، در آیت (۱۹۱) سوره بقره آمده است، فتنه را (شرک، بت پرستی بیرون کردن مسلمانان ومردم از خانه کاشانَه و وطنشان) ترجمه شده است که آن هم (یعنی شرک، بت پرستی و...) صف کفار مُتَجاوِز است نه از مسلمانان وجَمیع از انسانان.

جـــــهدُ پیکاری نمودن انـــــــدر راه خدا　　این بود دستور قــــــرآنُ حکم دین ما

جِهاد شکستِ شوکتِ کُفر استُ اِعزاز اسلام　　به اجـراء اش شود دین مبین اسلام عُلیا　　ـ (حمیدی)

۱ـ فرمان جنگ با مُشرکان بدون تَوجه به جای سکونت آنها؛ وبیان احکام فریضه عمره حج اسلام. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۶).

۲ـ بیـان اینکـه مهـاجرینی کـه در راه خـدا هجـرت نمودنـد وبـا دشـمنان خـدا مقابلـه کردنـد خداونـد آنـان را از ثـواب جِهـاد بهرمنـد نمـوده ومـورد انعـام خـویش قرار میدهد؛ وتنها مؤمنان مخلص در جهان بازپستن امیدوار رحت خداوند خواهند بود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۴۱).

۳ـ بیان صفت مؤمن. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۶).

۴ـ تشـویق وترغیـب مسـلمانان بـه جنـگ بـا مُشـرکان ودلایـل لـزوم جنـگ بـا آنهـا؛ وخداونـد بـه وسـیله احکـام واوامـر مسـلمانان را آزمـایش مـی نمایـد تا خائن ونادرست آشکار گردد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۹۸ ـ ۷۱۰).

۵ـ دوسـتی بـا خویشـان کـافر حتـی پـدر ومـادر در صـورتی کـه بـه زیـان اسـلام باشد ممنـوع اسـت؛ واخـلاص مسـلمانان در جنـگ (بـدر) باعـث پیـروزی شـد ولی در جنگ (حنین) چون به انبوه لشکر اسلام بالیدند شکست خوردند؛ ومُشرکان پلیدند نباید به مسجد الحرام وارد شوند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۱۳ ـ ۷۱۶).

۶ـ عقیده بی اساس یهودیان ومسیحیان در باره‌ء عزیر وحضرت مسیح علیهما السلام مبنی بر عقیده بت پرستان قدیم است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۱۸).

۷ـ کشف حیله بازی ودرغگوئی منافقان هنگام بسیج برای جنگ (تبوک) وعذر تراشی آنها؛ وخداوند همیشه یار ویاور پیامبر است حتی آنجا کـه بـا یـارانش تنها وبی کس شده باشند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۲۴ ـ ۷۲۷).

۸ـ جِهـاد وپیکـار در راه خـدا درسـت ماننـد یـک قـرار داد تجـارتی اسـت کـه خریـدار خـدا وفرشـنده مجاهـدان انـد؛ وبیـان صـفات مؤمنـان. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۱۲ـ ۱۳).

۹ـ بیان نحوه جِهاد وپیکار با کافران به ترتیب ودر حد مسؤلیت. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۱).

۱۰ـ تهیـه وسـایل جنـگ از واجبـات دین وفرایض اسلام است؛ واگر کـافران صلح را پیشنهاد کنند بر مسلمانان لازم است قبول نمایند ونیز در برابر خیانت احتمالی آنها به خداوند توکل کنند و... (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۹۱ ـ ۶۹۳).

۱۱ـ تشویق وترغیب مسلمانان به جِهاد با دشمن و... (تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۹۵ـ ۶۹۶).

مقام شهید:

اَلَّذِيْنَ قَالُوْا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوْا لَوأَطَاعُوْنَا مَاقَتِلُوْا قُلْ فَادْرَءُوْا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ. (۱۶۸) وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ أَمْوَتًا بَلْ أَحْيَآءٌ عِنْدَ رَبِهِمْ يُرْزَقُوْنَ. (۱۶۹) فَرِحِيْنَ بِمَآءَاتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُوْنَ بِاالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ. (۱۷۰).

يَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةٍ مِنْ اللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَايُضِيْعُ أَجْرَالْمُؤْمِنِيْنَ. (۱۷۱) الَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِلهِ وَالرَّسُوْلِ مِنْ بَعْدِ مَآأَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِيْنَ أَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَتَّقَوْا أَجْرٌعَظِيْمٌ. (۱۷۲) الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْجَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيْمَنًا وَقَالُوْا حَسبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ. (۱۷۳).

فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ وَاتَّبَعُوْا رِضْوَنَ اللهِ وَاللهُ ذُوْفَضْلٍ عَظِيْمٍ. (۱۷۴) إِنَّمَا ذَالِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوْهُمْ وَخَافُوْنِ إِنْ كُنْتُمْ مُّوْمِنِيْنَ. (آل عمران:۱۶۸ـ۱۷۵).

ترجمه: همان کسانیکه [از جنگ کناره گرفتند]، ودر خانه های خود نشستند، ودر باره ی برادرشان گفتند: اگر از ما فرمان می بردند کشته نمی شدند، بگو: [چنانچه اختیار مرگ در دست شماست] پس مرگ را از خود دفع کنید اگر راستگویید. (۱۶۸) هرگز گمان مبر آنانیکه در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه زنده اند ونزد پروردگارشان روزی داده می شوند. (۱۶۹).

در حالی که خدا به آنچه از بخشش واحسان خود به آنها عطا کرده شاد مانند، وبرای کسانیکه از پی ایشانند وهنوز به آنان نپیوسته اند [وسر انجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند، نه بیمی بر آنان است ونه اندوهگین می شوند. (۱۷۰) [شهیدان] به نعمت وفضلی از سوی خدا واین که خدا پاداش مومنان را تباه نمی کند، شاد مان ومسرورند. (۱۷۱) برای نیکوکاران وتقوا پیشگان از کسانیکه خدا ورسول را پس از آن که زخم وجراحت به آنان رسیده بود [برای جنگی دیگر بعد از جنگ احد] اجابت کردند، پاداش بزرگ است. (۱۷۲)...

همان کسانیکه مردم [منافق وعوام نفوذی دشمن] به آنان گفتند: لشکر انبوه از مردم [مکه] برای جنگ شما گرد آمده اند بیایید از آنان بترسید، ولی [این تهدید] بر ایمان شان افزود، وگفتند: خدا ما را بس است، واو نیکو کار گزاری است. (۱۷۳) پس با نعمت وبخششی از سوی خدا [از میدان جنگ] باز گشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، واز خشنودی خدا پیروی کردند؛ وخدا دارای فضلی بزرگ است. (۱۷۴).

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی وگفتار وحشت زا، از رفتن به جِهاد] می ترساند؛ پس اگر مومن هستید از آنان نترسید واز من بترسید. (آل عمران:۱۶۸ـ۱۷۵).

تفسیر: خود نامرد شدند ومطمئن نشستند ودر بارهء برادران قوم وقبیلهء خود (انصار مدینه) می گویند اگر سخنی ما را پذیرفته مثل ما از جنگ تقاعد مینودند کشته نمی شدند؛ هرگاه نشستن به خانه مایهء نجات از مرگ است ببینیم که چگونه مرگ را از خانه های خود دفع ومنع میتوانند ودر صورت که از نشستن در آنجا مرگ جلوگیری نمی شود چرا مانند دلاوران در میدان کار زار مرگ با شرف وعزت ترجیح نمیدهند؛ از خانه نشستن مرگ را از خویشتن باز نمیتوان داشت بلکه انسان از آن مرگ بی بهره می شود که آن را حیات جاویدان باید نامید، شهداء بعد از مرگ به چنان حیات ممتاز نائل می شوند که دیگر اموات را از آن نصیبی نیست.

به شرف تقرب ممتاز الهی سرافراز می گردند وبه مراتب عالی ومقام بلند فایز می شوند رزق بهشت به آزادی، وسهولت به ایشان میرسد، چنانکه ما در این جهان به هوا پیما نشسته در فرصت اندک هرجا بخواهیم میتوانیم پرواز کنیم، ارواح شهیدان در (حواصل طیور خضر) می در آیند وبه سیر بهشت برین می پردازند، چگونگی وبزرگی این طیور خضر(سبز) خاص به خدا معلوم است خیال وقیاس نمیتواند چیزی آنها را احاطه کند، آنگاه شهداء بسیار شادان ومسرور می شوند که خداوند (ج) به کرم خویش آنهارا دولت شهادت بخشید، وبه نعمت های عظیم خود نوازش فرمود وبه فضل خدا چندین نعمت متزاید را برآن بیفزود وچون می بینند وعده های را...

خداوند متعال در بارهء (شهید) به زبان پیامبر خود فرموده بود یک یک انجام یافته بی حد مسرور می شوند ومشاهده می کنند که در بارگاه احدیت محنت مؤمنان ضایع نمی شود بلکه چندان عوض ارزانی می کند که فراتر از خیال وگمان باشد، تنها به حال خویش شاد نمی شوند بلکه از تصور برادران مسلمان خویش نیز مسرت خاصی به آنها دست میدهد که ایشان را بعد از خود در جِهاد فی سبیل الله ودیگر امور خیریه مصروف گذاشته بودند وتصور می کنند که اگر آنان چون ما در راه خدا کشته شوند یا اقلاً با ایمان بروند هریک به قدر مرتبت خود از این زندگانی پرکیف لطیف واز این حیات مأمون بهره می برند از آینده اندیشناک واز گذشته مغموم نمی گردند، به اطمینان وامن در رحمت الهی سر راست داخل می شوند.

در بعضی روایات آمده چون شهداء احد یا شهداء (بئره معونه) به بارگاه الهی رسیدند تمناکردند (ای کاش خبر این عیش وتعنم مارا به برادران ما میرسانیدند تا آنها نیز بسوی این حیات ابدی بشتابند واز جِهاد اندیشه نکنند) خداوند به جواب آرزوی شان فرمود (من میرسانم) چنانچه این آیات فرود آمد وبه این ها خبرداده شد ما بر طبق آرزوی شما خبردادیم از این اطلاع شهداء مذکور را بیشتر شادمانی دست داد؛ ابوسفیان را هنگام مراجعت از احد به مکه در راه اندیشه فرا گرفت که خطای بزرگ کردیم که مسلمانان را مجروح وشکست خورده گذاشته وبرگشتیم، مشورت شان بران قرار یافت که به مدینه باز گردند واین داستان را به پایان رسانند حضرت پیامبر (ص) شنید واعلان نمود هرکه دیروز در جنگ با ما بود امروز به تعقیب دشمن آماده باشد، مجاهدین اسلام با وجودیکه به تازگی جراحت بر داشته بودند به نفیر عام خداوند (ج) وپیامبرش بلا وقفه بر آمدند.

پیامبر (ص) با جمعیت مجاهدین به مقام (حمراء الاسد) که در هشت میلی مدینه طیبه واقع است رسید، ابوسفیان چون شنید که مسلمانان در تعقیب وی اند سخت رعب ودهشت بر وی مستولی شد وارادهء حملهء دوباره را فسخ کرد سوی مکه شتافت، در این اثنای کار وانی تجارتی عبدالقیس به مدینه میرفت، ابوسفیان به آنها مبلغی داده وادار نمود که چون به مدینه رسند اخباری شایع نمایند که مسلمانان از مشرکان مرعوب شوند، چون به مدینه رسیدند اشاعه...

نمودند که مکیان به غرض استیصال مسلمانان سپاه بزرگ با تجهیزات زیاد آماده کرده اند، در دلهای مسلمانان به شنیدن این سخنان عوض خوف نیروی امان به هیجان آمد مخصوصًا هنگامیکه از گرد آمدن کافران شنیدند بی اختیارگفتند «... **حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ.**» ... یعنی گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو کار گزاری است. (آل عمران:۱۷۳).

در مقابل تمام جهان تنها خدای واحد لاشریک بما بسنده است، در این باره این آیت فرود آمد، بعضی گویند چون جنگ احد به پایان رسید ابوسفیان اعلان کرد که سال آینده باز در بدر جنگ است حضرت پیامبر (ص) مبارزهء ابوسفیان را پذیرفت وچون سال دیگر فرا رسید به مسلمانان امر داد که (به جِهاد بروید واگر کسی نمیرود رسول خدا تنها خواهد رفت) از آن طرف ابوسفیان با سپاه خویش از مکه بر آمده هنوز اندکی نرفته بود که کمرهمتش بشکست وسخت درهراس افتاد وبه عذر قحط سالی خواست به مکه باز گردد اما به ترتیبی که الزام بر مسلمانان باشد لهذا یکی را عازم مدینه بود مبلغی وعده داد وگفت هنگامیکه به مدینه وارد شوی، سخنانی شایع کن که مسلمانان متوحش شوند وبه جنگ مبادرت نورزند وی به مدینه آمد وبه مردم گفت مکیان سپاه بزرگی فراهم کرده اند اگر جنگ نکنید بهتر است اما خدای جل جلاله مسلمانان را نیروی استقلال بخشید وگفتند خدا به ما کافیست عاقبت مسلمانان حسب وعدهء خویش به بدر آمدند.

در آن جا بازار کلانی تشکیل می شده سه روز تجارت کردند وبا مفاد زیاد به مدینه مراجعت نمودند این غزوه را (بدر صغرا نامند) کسانیکه در آن وقت همراهی وآمادگی نمودند این بشارت در بارهء آنهاست که با وجود زخم های که در احد خورده ونقصان ها دیده بودند چندان جرئت نمودند که مشرکان از جرئت وآمادگی ایشان از راه برگشتند مکیان بدین مناسبت این لشکر کشی خویش را جیش السویق نامیدند یعنی این لشکر محض برای خوردن سویق

«تلخان ـ تلقان» رفته بودند آن را خودره باز گشتند.

تنبیــــه: «**... لِلَّــذِيْنَ أَحْسَــنُوْا مِــنْهُمْ وَتَّقَــوْا...**» یعنــی، بــرای نیکوکــاران وتقوا پیشگان از کسانیکه خدا ورسول را پس از آن که زخم وجراحت بـه آنـان رسـیده بـود [بـرای جنـگ دیگـر بعـد از جنـگ احـد] اجابـت کردنـد، پاداش بزرگ است. (آل عمران: ۱۷۲).

برای تمجید وتنویه شان آنهاست ورنه همه چنین بودند، عنایت الهی را مشاهده کنید! بدون آنکه جنگی به وقوع آید یا خاری به پای شما خلد (خُرد) رایگان ثواب حاصل کردید ودر تجارت نفع نمودید، دشمنان را خوار وخجل ساختید بهتر ازهمه رضای خدا را حاصل نمودید وسالمًا به خانه های خویش باز گشتید.

تنبیــه: درغـزوهء حمـراء الاسـد نیـز ماننـدی غـزوهء بـدر صـغری مسـلمانان بـا یـک قافلـهء تجارتی خرید وفروش کرده منفعت زیاد بـه دست آورده بودند غالبًا مراد «**... وَفَضْلٍ...** آل عمران: ۱۷۱» همین منفعت مالی است.

هرکـه از آن سـو میآیـد وبـه نشـر اخبـار مـدهش مـی پـردازد او شیطانسـت یا به اغوای شیطان چنین می کند غرض او آنست که رعب ارادتمندان واقارب خود را به شما القا کند وشما را به وحشت وهراس افگند اگر شما ایمان دارید (وضـرور داریـد کـه آن را عمـلًا بـه اثبـات رسـانیده ایـد) از ایـن شـیاطین اصلًا نترسیده تنها از من بترسید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۸).

تبصره:

در این شـکی وجـود نـدارد کـه شـهید در نـزد خداونـد متعـال مقـام ومنزلتـی برتـر شـامخ وبلنـد تـری نسـبت بـه دیگـران دارد، شخصـی کـه خـود را قربـانی راه خداوند بزرگ می کند وآنچه شیرین تر وبهتر در زندگی خود دارد جان وروح او است وآن را برای دین ارزشهای اسلامی ودفاع از سر زمین های سلامی ومسلمانان وبه خاطری اعلای کلمهء الله ودر نهایت برای جلب رضا وخشنودی خالق خود فدا مـی نماید، نـه برای اغراض دنیایی وماديات وقدرت وجاه طلبی وکسب شهرت ونام ونشان، زیرا چنین شخص شهید راستین وحقیقی است ومقام ومنزلتش در نزد پروردگار نزدیک ترِ مقام وجایگاه پیامبران الهی می باشد...

چنانچه که این مطلب را قرآن چنین تصریح نموده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

اِهْدِنَاالصِرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ. (۶) صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ...

ترجمه: بنما ما را راه راست. (۶) راه کسانیکه انعام کرده ای بر ایشان... (فاتحه: ٦ـ ٧).

در تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۳۴)؛ جزء آیت «**اَنعَمْتَ عَلَیْهِمْ**» را چنین تفسیر می کند: (کسانیکه به نعمت پروردگار نایل شده اند چار طبقه می باشند: پیامبران، صدیقین، شهداء، صالحین، این اقسام در قرآن دیگر جا تصریح شده...

وهمچنان در حدیثی به روایت مسروق چنین آمده است:

«از مسروق (رض) روایت است، وی می گوید که عبدالله بن مسعود (رض) را در مورد تفسیر این آیه پرسیدم که «**وَلَاتَحْسَبَنَّ...**» یعنی هرگز گمان مبر آنانیکه در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه زنده اند ونزد پروردگار شان روزی داده می شوند. (آل عمران: ۱۶۹)...

گفت: ما در این مورد از رسول الله (ص) پرسیدیم، او فرمود: اوراح شهیدان در درون پرندگان سبز است که آن پرندگان را قنادیلها است که به عرش آویخته شده اند در بهشت می چرند هرجائیکه خواهند وپستر به همان قنادیلها بر می گردند، خداوند (ج) به ایشان برحمت وتوجه عنایت خود مطلع گردیده فرمود: آیا خواهی دارید؟ گفتند: چه چیز بخواهیم وخواهش کنیم در حالیکه ما در جنت هرجائیکه خواسته باشیم می چریم، خداوند (ج) سه بار از ایشان اینطور پرسان کرد، پس چون دیدند ودانستند که جز خواستن گذاشتن نمی شوند می گوید: پروردگارا می خواهیم ارواح ما را به اجساد ما برگردانی (وما را به دنیا بفرستی) تاکه بار دیگر در راه تو کشته شویم...

چـون دیـده شـد کـه ایشـان هـیچ حـاجتی ندارنـد گذاشـته مـی شـوند».
(مسـلم: حـدیث شـماره ۳۶۲۷، مشـکاة فارسـی: ج۲، ص ۱۳۰ــ ۱۳۱).
مترجم: عبدالحمید وردگ).

یعنـی نَعمـت وانعـامِ کـه شـامل حـال پیـامبران الهـی در روز قیامـت مـی باشـد آن نَعمت نصیب شـهداء هم است زیرا این یـک عزت واکرام خاص خداوندی بـرای شـهداء در روز رستاخیز مـی باشد وتنهـا شـامل ایـن انعـام اکـرام واعـزاز خــاص چهــار طبقــه اشــخاص انــد، پیــامبران، صــدیقین، شــهداء وصــالحین، این اکرام عزت در صورت شامل شهداء می شود که جِهاد شان فی سبیل الله وبـرای اعـلای کلمـهء الله باشـد، نـه بـرای خواسـت هـا وهـدف هـای دنیـوی نــام وشــهرت، اگــر چنــین باشــد تنهــا بــر ایشــان همــان نــام گفــتن مجاهــد باقی می ماند وبس.

چنانکــه در حــدیثی میایــد کــه خداونــد از چنــد نفــر در روز قیامــت پرســان می کند، از شخص جوان که جوانی را در کدام راه صرف نمودی، از ثروتمند کـه ثروتـت را در کجـا مصـرت کـردی، ازعـالِم کـه علـم را در چـه راهـی تبلیـغ نمودی، از مجاهد کـه بـرای چـه جنگیدی؟ اگـر جِهادش بـرای اعـلای کلمـهء الله اعزاز دین اسلام وشکست شأن وشوکت کُفار باشد همان است کـه سوال خداونـد را جـواب داده شـامل ایـن انعـام واکـرام مـی شـود درغیـر آن دروغگـوی وفقـط نام گفتن مجاهد از روی ریـا وخواست شهرت از سوی خداوند برویش کشانیده می شود که نخیر، تو براه خدا جِهاد نکری وبخـاطر این جِهاد کـردی کـه تو را مجاهد بگوید پس برایت مجاهد گفتـه شد وهمـان مجاهد گفتن برایت بس است دیگر نزد ما مقام ومنزلتی نداری.

این در حـال است کـه خداونـد متعـال ازعمـر مـا، جوانـی مـا، ثـروت دارایـی مـا، علم ما، جِهاد ما و... از مـا پرسـان مـی کنـد اگـر ایـن همـه را مـا خـاص بـراه خـدا وبـرای خشـنودی (اوتعـالی) مصـرف کـرده باشـیم در امتحـان خداونـدی کامیـان وسـر بلنـد بـدر میـایم واگـر ایـن همـه وسـایل را در راه ریـا خـود نمـایی وکسـب شــهرت واغــراض دیگــری اســتعمال وصــرف نمــوده باشــیم همــان اســت کــه...

در امتحان الهی ناکام واین همه کار وفعالیت مان جز زیان هیچ سودی برای ما نخواهد بخشید ومقبول درگاه حق هم نخواهد گردید.

پس می باید هرکاری را که در زندگی خویش انجام میدهیم باید خاص برای رضای خداوند ودور از همه تَظاهر ریا خود نمایی وکسب شهرت وجاه طلبی باشد، تا خدای مهربانی عملکرد مان را قبول درگاه اش قرار داده واز گناه هان مان درگذرد وما را مورد عفو وبخشش خود قرار دهد، تا مقام مرتبه مان را در دنیا وهم در آخرت بلند نماید، زیرا در شرایطی کنونی مؤمن کامل ومجاهدین راستین در دنیا بسیار شاذ وبه ندرت دیده می شود اگر چنین نمی بود حالا باید مجاهدین راه اسلام دنیا را تسخیر می کردند واحکام خدا را در سر زمین خدا به صورت کامل ودرست نافذ وتطبیق می نمودند وبنا بر وعده های قرآن امروز باید مسلمانان حرف اول را در جهان می زدند نه کُفار نابکار، امروز قضیه برعکس است علتش این است نه کار مان اصلی کار مؤمن ومسلمان بودن است ونه هم جِهاد مان جِهاد فی سبیل الله ونه هم مجاهد مان، مجاهد راستین است، ودر کل ما بنام مؤمن مسلمان ومجاهدیم، کارعملکرد مان همه روی اغراض دنیوی، کسب قدرت وجاه طلبیست.

ودر نتیجه ثمرهء ازعملکرد وجِهاد ما جز قتل مسلمانان ظلم ستم بربریت و ویرانگری مواطن وامکان آنان می باشد، این ها همه عللیست که ما وعده های قرآن را نادیده گرفته خود قضیه را معکوس نموده برجای اینکه در راه عُلاء کلمة الله وعزاز دین مقدس اسلام وشکست شأن شوکت کفار بجنگیم، بدبختانه این همه قوتی جسمی نیروی رزمی وفکری خود را در بیراهه بدون کدام هدف مقصد شرعی جهت تضعیف نمودن قوت مسلمانان وشکست هیبت شکوه وعظمت آنان بکار بردن، مخالفت دشمنی وبد بینی را در میان برادران دینی خود ایجاد نمودن وبالآخره این همه جنگ های ذات البینی قتل وکشتار مسلمانان نفاق شقاق انداختن میان آنان جز آب ریزانیدن در آسیاب دشمن چیزی دیگری نیمتوان باشد؛ وعده هایکه در قرآن در خصوصی پیروزی وبرتری مسلمانان گفته شده است اگر ما به آن وعده ها وفرمان های حق به اساس مؤمن بودن کامل ومجاهد بودن راستین سستی تنبلی را...

عادت خود قرارنداده وترس بزدلی، حب دنیا وکراهیت موت را در دل خود راه نداده درست عمل می کردیم بدون تردید حالا ما امت وملت بودیم که حرف اول را در جهان می گفتیم وجهان با این همه پهناوری اش به کام ما میچرخید.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ. (آلِ عمران: ۱۳۹).

ترجمه: و[در انجام فرمان های حق ودر جِهاد با دشمن] سستی نکنید و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (آل عمران:۱۳۹).

زیرا شرط پیروزی وتسلط جهانی مسلمانان فعلی منوط است بر مؤمن ومسلمانان بودن کامل وعامل تام بودن آنان به همه قوانین واحکامی الهی، درغیر آن این خود فریبیست ونارسیدن به سر منزل مقصود.

مقام شهدای راستین بسی استُ بالا   بود مأوا و مقامی ایشان عِلیون عُلیا
شهیدان راه حق زنده اند نزد خداوند   که اعمال کارشان بس گردیده پسند
نمودند جان خود اندر راه خدا قربان   در این راه عمری خود دادند و پایان
به همه آرزوهای خود رسیدند   که در دنیا بر این مَقصد دویدند
خدا را بسکه کردند از خود راضی
ز دنیا نزدی او رفتند و غازی   ـ (حمیدی)

۱ــ ارواح شهیدان راه حق همیشه از نَعم الهی بر خوردارند وشهیدان زند هستند. وشرح بَسیج شدن مسلمانان بعد از جنگ (احد) برای تعقیب لشکر قریش وقدردانی از این اخلاص وایمان آنها!؛ و کوشش وفعالیت کافران بر ضد اسلام به ضرر آنهاست وصبر خداوند در برابر کُفر آنان آزمایش واتمام حجت است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۸).

خرج وانفاق در راه خداوند متعال:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَالْمَلَٰئِكَةِ وَالْكِتَٰبِ وَالنَّبِيْئِنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِهِ ذَوِى الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَٰمَىٰ وَالْمَسَٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِى الرِقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَءَاتَى الزَّكَوٰةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ إِذَاعَٰهَدُوْا وَالصَّٰبِرِيْنَ فِى الْبَأْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَأْسِ أُوْلَٰئِكَ الْذِيْنَ صَدَقُوْا وَأُوْلَٰئِكَ هُمُ الْمُتَقُوْنَ. (الْبَقَرَةِ:١٧٧).

ترجمه: نیکی این نیست که روی خود را به مشرق ومغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی وکامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک قرار گیرد، منش ورفتار] کسانی است که به خدا وروز قیامت وفرشتگان وکتاب آسمانی وپیامبران ایمان آورده اند، وثروت شان را به آن که دوست دارند به خویشان ویتیمان ودرماندگان ودر راه ماندگان ونیازمندان و[در راه آزادی] بردگان می دهند، ونماز را [باهمه شرایطش] بر پا می دارند، وزکات می پردازند، وچون پیمان بندند به پیمان خویش وفادارند، ودر تنگدستی وتهی دستی ورنج وبیماری وهنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین داری وپیروی از حق] راست گفتند، واینانند که پرهیزگارند. (بقره: ١٧٧).

تفسیر: هنگامیکه یهود ونصاری آیات سابق در نکوهش خویش شنیدند گفتند، چندین اسباب هدایت وآثار مغفرت در خویش داریم، ما بسوی قبله روی می آوریم، قبلهء که به توجه آن ماموریم بر طبق حکم خدا بسوی آن نماز میخوانیم، نماز که بهترین عبادت ها است با این همه چگونه سزاوار عذاب باشیم؟ خداوند اندیشهء ایشان را چنین تردید می نماید: آن خیرعظیم که مایهء هدایت ومغفرت می باشد این نیست که تنها شما هنگام نماز سوی مشرق ومغرب روی گردانید وبدیگر اعتقادات واعمالیکه لازم است اعتنائی نداشته باشید؛ خیریکه سرمایه هدایت ومغفرت شود آنست که انسان به خدا وروز قیامت وبه تمام فرشتگان وکتب آسمانی وپیامبران از دل ایمان بیاورد وبه ایشان یقین کند وبا وجود محبت ومیلی که به مال دارد آن را علاوه از زکاة به خویشاوندان وکودکان پدر مرده، به بینوایان ومسافران وسایلان نیازمندان وبیچاره بدهد...

در رهانیدن گردن ها یعنی در راه نجات مسلمانانیکه کافران آن ها را بظلم محبوس کرده باشند ویا برای تخلیص مقروض از چنگ قرضدار یا به غرض آزادی غلام وتخلیص مکاتب صرف کند، نماز را به خشوع ونیاز برپا دارد، از نقره وطلاء وهرنوع متاع بازرگانی زکاة بدهد، به عهد خود استوار باشد.

چون بی نوائی وتهیدستی روی آرد وهنگامیکه بیماری ومصیبت طاری شود، در وقت خوف وآنگاه که آتش جنگ مشعل شود خویشتن را نبازد، ثبات واستقلال را از دست ندهد، چون یهود ونصاری (چنانکه در آیات قرآن ذکرشد) از این عقاید وکردار واخلاق اساسی تقصیر می ورزیدند وناقص بودند ودر آن هرنوع اخلال می نمودند بنا بر این افتخار شان برینکه تنها جانب قبله توجه دارند وخویشتن را برهدایت مستقیم می پندارند وشایسته آمرزش می شمارند افتخار بیجا وبیهوده است، اگر آنها بر اعتقادات واخلاق واعمالیکه در این آیت به تفصیل ذکر یافته، استوار نگردند، تنها به اسقبال قبله هدایت نمی شوند وازعذاب الهی رستگاری نمی یابند.

کسانیکه به این عقیده واعمال واخلاق موصوف اند، این اشخاص در اعتقاد وایمان ودین خویش صادق ودر قول وپیمان خود مستحکم و در اخلاق واعمال، پارسا وپرهیزگارند، یا از جرایم وچیزهای بد محترز اند، یا ازعذاب خدا بر کنار می مانند، آنچه اهل کتاب در بارهء خویش گمان دارند چگونه درست شود در حالیکه هیچ یک از این صفات در ایشان پدید نمی باشد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۱۱ـ ۱۱۲).

... وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَايُنْفِقُوْنَهَا فِی سَبِيْلِ اللهِ فَبَشِرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ. (التوبه: ۳۴).

ترجمه: ... وکسانی را که طلا ونقره می اندوزند وآن را در راه خدا هزینه نمی کنند به عذاب دردناک خبر ده. (توبه: ۳۴).

تفسیر: کسانیکه ولو از راه حلال باشد ثروت فراهم آورند وآن را به راه خداوند یکتا**!** صرف نکنند (مثلاً زکاة ندهند وحقوق واجبه را ادا‌ء ننمایند)...

مورد این جزا واقع شوند، عاقبت آن احبار ورهبان را از این قیاس کنید که حق را می پوشند تا پول بستانند ویا برای قیام ریاست عوام را از راه خداوند یکتا! باز میدارند، آن ثروت نیکوست که وبال آخرت نباشد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۲۱).

... وَتَعَاوَنُوْاعَلَی الْبِیْرِ وَالتَّقْوَی وَلاَتَعَاوَنُوْاعَلَی الْاِ ثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَالتَّقُوْاللهَ اِنَ اللهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ. (المایده:۲).

ترجمه:... ویکدیگر را بر انجام کارهای خیر وپرهیزگاری یاری نماید، ویکدیگر را بر گناه وتجاوز یاری نکنید؛ واز خدا پرواکنید که خدا سخت کیفر است. (مایده:۲).

تفسیر: بالفرض اگر شخص در حال جوش انتقام بخواهد از حد انصاف بگذرد طریق جلوگیری او آنست که مسلمانان در ظلم وعداوان با او مدد نکنند بلکه همه متفق شده به نیکی وپرهیرگاری مظاهره کنند واو را از بی اعتدالی باز دارند؛ ترسیدن از خدا مایهء حق پسندی وعدل وانصاف ودیگر اخلاق حمیده است اگر از خداوند (ج) نترسند وبه نیکی تعاون وبه بدی ترک تعاون نکنند بیم عذاب عمومی است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۰۲).

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حتَی تُنْفِقُوْ مِمَّا تُحِبُوْنَ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَیءٍ فَاِنَ اللهَ بهٖ عَلِیْمٌ. (آل عمران:۹۲).

ترجمه: هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید؛ وآنچه از هرچیزی انفاق می کنید [خوب یا بد، کم یا زیاد، به اخلاص یا ریا] یقینًا خدا به آن داناست. (آل عمران: ۹۲).

تفسیر: به حضرت الهی (ج) معلوم است که چه وبرای کِه و در کجا صرف نموده ؟ اشیای محبوب ودلخواه را به هر طریقی که صرف مینمائید به همان اندازه در آن اخلاص وحسن نیت دارید موافق آن از خداوند (ج) امید وار باشید، اگر میخواهید به کمال خیر نایل گردید آنچه را دوست میدارید وبسیار عزیز می پندارید در راه الهی صرف نمائید حضرت شاه (رح)...

می نگارد در صرف نمودن هر چیز مطلق ثواب است وهر چه مایهء دلبستگی است صرف نمودن آن بسیار تر مرتبت دارد ودر ضمن ذکر یهود ونصاری نزول این آیه شاید از این جهت باشد که آنان ریاست خویش را بس عزیز میداشتند چندانکه برای حفظ آن پیامبران را متابعت نمی کردند پس تا آن را در راه خداوند (ج) ترک نکنند به شرف ایمان نایل نمی شوند ومناسبت آن با آیت سابق این است که در آن آیت ذکر شده بود که اگر کافران مال خویش را صرف کنند هیچ فایده ندارد اکنون مقابل آن توضیح شد مسلمان هر چه صرف می کند از آن خیر کامل حاصل می شود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۳۷).

وَاَمَّاالسَّائِلَ فَلَاتَنْهَرْ. (الضحی: ۱۰).

ترجمه: وتهی دست حاجت خواه را [به بانگ زدن] از خود مران. (ضحی: ۱۰).

تفسیر: یعنی هنگامیکه تو نا دار بودی خداوند تو را توانگر ساخت باید حوصلهء بنده سپاسگزار چنان وسیع باشد که از سائلین دلگیر نشود ودر خواست حاجتمندان او را ملول نگرداند وسائل را توبیخ نکند وبا وی با دل فراخ واخلاق خوش وجبین کشاده رفتار کند، وسعت اخلاق وحسن معاملهء حضرت پیامبر (ص) را در بارهء سائلین در کتب احادیث مفصلاً ذکر شده وحضرت وی را در این شیوهء مرضیه مقامی است که مخالفین بزرگ را گرویدهء اخلاق ستودهء وی گردانیده.

تنبیه: صاحب روح المعانی مینویسد ممانعت زجر سائل در حالی است که اِلحاح واصرار زیاد نکند اما اگر اِلحاح «ستیزه» کند وبه هیچ صورت نگذارد ز جر جایز است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۷۳۲).

تبصره:

بندگی ما با خداوند تنها این نیست که ما روی وچهره های خود را جهت عبادت جانب مشرق ومغرب گردانیم وبس، بلکه حقیقت بندگی ما این است که اول...

ما به خدا، فرشتگان، کِتاب ها، پیامبران، روز آخرت، زنده شدن بعد از مرگ وبه تمام احکام الهی با اعتقاد راسخ ایمان وباور داشته باشیم، تا که انسانها عقیده وباور استوار به مطالب فوق ذکر نداشته باشند هر آنچه را که جهت ثواب مصرف می نمایند آن مصارفِ ایشان هیچ سودی در آخرت برای شان نمی بخشد وبعد از باور داشتن به مطالب فوق ذکر آنچه را که از طلا نقره وسرمایهء که از راه حلال بدست آورده اند به عنوان زکات وکمک همکاری در راه خداوند به فقرا، مساکن، بی نوایان ویتیمان مصرف نمایند، ومال وسرمایه را که در راه خدا به مصرف می رسانند باید از بهترین مال دارایی وسرمایهء ایشان باشد واین نمونه انفاق در راه خداوند متعال چنین انسانهای مطیع وفرمانبردار را به حقیقت نیکی ها وخوبی ها از جانب خداوند میرساند، وعلاوه از انجام کار های فوق ذکر انسانها و(مسلمانان) مکلف اند که همدیگر را به انجام کار نیک وپرهیزکاری کمک کنند نه به کار زشت وبد و راه خراب ونا مشروع.

زیرا رسول خدا (ص) میفرماید: (مؤمن آئینهء مؤمن است)، آنچه عَیب ونقصی را که درعملکرد برادر مؤمن خود می بیند منحیث مؤمن ومسلمان در برابر برادر وخواهر مؤمن ومسلمان خود مسؤولیت ایمانی وانسانی دارید که همانندی آئینه گناه ونواقص آن را نشان داده وبا خبرش نماید وآن را به راه نیک پرهیزکاری وپارسایی کمک کنید، وهمچنان سائلان وفقرایکه جهت سوال وکمک بسوی برادران مؤمن ومسلمان شان دست همکاری دراز می کنند باید کوشش شود که آنان را به حرفهای زشت سروصدا از خودتان دور نکنید اگر کمک کرده توانستید کمکشان کنید واگر نمی نتوانستید بَبسیار نرم زبانی وحرفهای خوب واخلاق پسندیده از خود تان دور شان نماید واینگونه شیوه نیک رفتاری در مورد تهیدستان کمال دلسوزی وبیانگری ایمان داری ومؤمن واقعی بودن را در واقع نشان میدهد.

بهر حال اینکه خداوند متعال یکی را غنی ودیگر را فقیر وتهیدست نموده است این همه روی حکمت آزمون وامتحان خداوند میان فقراء واغنیاء است، تا دیده شود که چه کسی برای خدا از مال دارایی وثرت خود برای بی نوایان وتهیدستان انفاق وکمک می کند ودر این آزمون وامتحان الهی خود را...

موفق وکامیاب بیرون می کند وچه کسی با این دارایی وثروت خدا داد منع کمک، صَدَقه وزکات، کبرغرور، ناسپاسی، ظلم ستم، قتل ومرتکب گناه ومعصیتِ دیگری می گردد واینکه خداوند یکتا! پنج انگشتان ما را برادر نموده وبرابر ننموده این همه به اساس حکمت وعلم ازلی (اوتعالی) است که یکی را ثروتمند توانمند، دیگری تهیدست بی نوا، یکی ضعیف ناتوان، ودیگری را قوی هیکَل تنومند نیرومند و... ساخته است واین همه را خداوند روی حکمت خودش سازماندهی کرده وبندگان خود را میان این همه چیزی های مَزبور می آزماید که چه کسی در برابر این امتحان واداى شکر نِعمات (اوتعالی) از این آزمون کامیاب بدر می آید وچه کسی ناکام، واگر ما از مال دارایی خود در راه خداوند یکتا! به تهیدستان کمک نمودیم پاس وشکر نِعمات الهی را بجای آوردیم همان است که ما در این امتحان خداوندی موفق شده ایم وگرنه درعدم این کار ما در برابر مال دارایی ثروت ودیگر نِعمات الهی روز قیامت در پیشگاهِ خداوند بزرگ سخت جواب گوی خواهیم بود.

آنکسکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد　　انفاق زثروتی دوستدارش به فقیران دارد

خویشانی نیازمند و یتیمان و درماندگان　　امید وار اندُ به کمکی اغنیاءُ ثروتمندان

گر دهند و اغنیاء زکاتشان را بر فقرا　　در جهان فقیر و مسکینی نماند هیچ جا

کمکی فقیر و مسکینان بود بر اغنیاء

لازم آمده به حکمی آن خدای کبریاء　　ـ (حمیدی)

۱ـ دین فروشان نزد خدا به بدترین عذاب گرفتار خواهند بود ومجرد بجای آوردن بعضی حرکات واعمال شرعی برای ایمان ومسلمانان کافی نیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۱۱ـ۱۱۲).

۲ـ جزای کسیکه زکات را نمی دهد عذاب جهنم است، هر سال دوازده ماه دارد که فقط در چهار ماه آن جنگ حرام است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۲۱).

۳ـ عداوت وخشم نباید باعث ستم به دیگران شود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۴۰۲).

۴ـ همه غذاهای پاک مفید مخصوصًا (شیر وگوشت شتر) در شریعت ابراهیم حلال بوده. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۳۷).

۵ـ سوره ضُحی وآنچه که خداوند به پیامبر (ص) ارزانی داشته است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۲۹

ارزش آزادی:

الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ فَإِ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللهِ قَالُوْا أَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِيْنَ نَصِيْبٌ قَالُوْا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا. (١۴١).

إِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُوْنَ اللهَ وَهُوَخَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوْا إِلَى الصَّلَواةِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآءُوْنَ النَّاسَ وَلَايَذْكُرُوْنَ اللهَ إِلَّآ قَلِيْلًا. (١۴٢) مُّذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذَالِكَ لَآإِلَى هَآؤُلَآءِ وَلَآإِلَى هَآؤُلَآءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا. (١۴٣) يَأَيُّهَاالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَاتَتَّخِذُوْا الْكَافِرِيْنَ أَولِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ أَتُرِيْدُوْنَ أَنْ تَجْعَلُوْا لِلهِ عَلَيْكُمْ سُلطَانًا مُّبِنًا. (١۴۴).

إِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ فِى الدَّركِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا. (١۴۵) إِلَّاالَّذِيْنَ تَابُوْ وَأَصْلَحُوْا وَاعْتَصَمُوْا بِاللهِ وَأَخْلَصُوْا دِيْنَهُمْ لِلهِ فَأُوْلَآئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسَوْفَ يُؤتِ اللهُ الْمُؤْمِنِيْنَ أَجْرًاعَظِيْمًا. (١۴۶) مَّا يَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللهُ شَاكِرًا عَلِيْمًا. (النِسآء: ١۴١- ١۴٧).

ترجمه: آنانی که همواره حوادثی را برای شما انتظار می برند، اگر از سوی خدا برایتان پیروزی رسد، می گویند: مگر باشما [در میدان جنگ] نبودیم؟ [پس سهم مارا از غنایم جنگی بپردازید،] واگر برای کافران بهره ای اندک [از پیروزی] باشد، به آنان می گویند: آیا [ما که در میان ارتش اسلام بودیم] بر شما چیره ومسلط نبودیم؟ [ولی دیدید که از ضربه زدن به شما خود داری کردیم] وشما را [از آسیب وزیان مومنان] مانع می شدیم [پس سهم غنیمت ما را بدهید،] خدا روز قیامت میان شما داوری می کند؛ وخدا هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مومنان قرار نداده است. (١۴١).

منافقان همواره با خدا نیرنگ می کنند، وحال آنکه خدا کیفر دهنده ی نیرنگ آنان است، وهنگامیکه به نماز می ایستند، با کسالت می ایستند، وهمواره در برابر مردم ریا کاری می کنند؛ وخدا را جز به مقدار کمی یاد نمی کنند. (١۴٢) منافقان میان کفر وایمان متحیر وسرگردانند، نه [با تمام وجود] با مومنانند ونه باکافران؛ وهرکه را خدا...

[به کیفر اعمال زشتش] گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت. (۱۴۳) ای اهل ایمان! کافران را بجای مومنان، سرپرست ویار خود مگیرید، آیا میخواهید برای خدا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذاب تان در دنیا وآخرت] قرار دهید؟!. (۱۴۴).

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند، وهزگز برای آنان یاوری نخواهی یافت. (۱۴۵) مگر کسانیکه [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، و[مفاسد خود را] اصلاح نمودند، وبه خدا تمسک جستند، وعبادت شان را برای خدا خالص ساختند؛ پس آنان در زمره ی مومنان اند، وخدا بر مومنان پاداشی بزرگ خواهد داد. (۱۴۶) اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید وایمان آورید، خدا را باعذاب شما چه کار؟ خدا همواره پادش دهنده وداناست. (نساء: ۱۴۱ـ ۱۴۷).

تفسیر: منافقین آنانند که دایم در کمین شما می باشند وانتظار می برند اگر شما را پیروزی نصیب گردد می گویند آیا ما با شما نبودیم ما را نیز درغنیمت انباز گردانید اگر کافران را در جنگ نصیبی رسد یعنی غالب شوند به کافران می گویند آیا ما نبودیم که دَور شما را گرفته وبه حراست شما پرداختیم وشما را از آسیب مسلمانان نجات دادیم در مال تاراج ما را نیز سهم دهید.

فایده: از این معلوم گردید که بر دین حق بودن وبا گمراهان ساختن نیز نوعی از نفاق است.

خداوند (ج) در میان شما وآنها حکم فیصل میدهد شما را به بهشت جاویدان می برد آنها را در دوزخ می افگند در دنیا هر چه بتوانند انجام میدهند اما چنانچه آرزوی قبلی آنهاست مسلمانان را مستأصل «ازبیخ برکنده» ساخته نمی توانند.

در دل کافرند ودر ظاهر مسلمان تا از مضرت وایذای جانبین محفوظ بمانند واز هردو طرف مستفید گردند، خداوند (ج) سزای این دغل وفریب شان را داد که شرارت وخیانت های نهانی شان را به پیامبر خویش ظاهرکرد...

وآنها را چنان ذلیل گردانید که قابلیت اعتیار از ایشان به کلی سلب گردید وهمه فریب های شان بر مسلمانان منکشف شد وسزای را که در آخرت به آنها داده می شود نیز ظاهر فرمود چنانچه در آیات آینده ذکر می شود خلاصه از فریب آنها چیزی ساخته نشد خدا خودشان را در فریب افگند که دنیا آخرت شان به غارت رفت؛ نماز که امر بس ضروری وعبادت خالص است ودر ادای آن کوچکترین زیان مالی وجانی مُتَصَور نیست منافقان در آن نیز تنبلی می کنند وآن را به غرض ریا وفریفتن مردم به کره می خوانند تا به کفرشان کسی آگاه نشود ومسلمان شمرده شوند، پس از اینگونه اشخاص چه توقعی توان کرد وآنها را چگونه مسلمان توان گفت.

منافقان بالکل در تردد وحیرت گرفتارند نه به اسلام اطمینان دارند ونه به کفر، در سخت پریشانی مبتلا می باشند گاهی به یک جانب می گرایند وگاهی به دیگر جانب، کسی را که خدا بخواهد گمراه کند چسان نجات یابد؟.

مسلمانان را ترک نمودن وبه کافران دوست شدن چنانکه منافقان می کنند دلیل نفاق است، پس ای مسلمانان! شما هرگز چنین مکنید ورنه الزام صریح وحجت کاملی الهی بر منافقت شما استوار می شود که برای منافق فروترین طبقات دوزخ مقرر شده هیچ مددگاری ندارند که بتوانند آنها را از آن طبقه برون آرد ودرعذاب شان تخفیفی وارد کند مسلمانان از چنین کار باید کناره گیرند.

منافق هم از نفاق توبه کند واعمال خود را اصلاح کند ودین پسندیدهء خدا را استوار گیرد وبه خداوند (ج) توکل کند ودین خود را از ریا وسائر مفاسد پاک نگهدارد مسلمان خالص است در دین ودنیا با مؤمنان خواهد بود وثواب بزرگی را که مؤمنان می یابند او نیز می یابد به شرطیکه از نفاق به راستی توبه کند؛ خداوند (ج) اعمال حسنه را قدر می کند وهمه سخنان بندگان را به خوبی میداند کسی که احکام وی را به امتنان وسپاس گزاری تسلیم می کند وبر حضرت وی یقین میداشته باشد خدای عادل رحیم نمیخواهد چنین شخص را مورد عذاب قراردهد عذاب وی مخصوص سرکشان ومتمردان است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۳۸۱ـ ۳۸۳).

تبصره:

مسلمانان در صورتی لذت آزادی را می چشند وارزش آزادی را می بینند که منافقان وکافران را خوب شناسائی وآنان را بجای اهل ایمان دوست صمیمی نگیرند، زیرا در طول تاریخ همین منافقان بودند که همیشه در کمین مسلمانان بوده وانتظاری شکست آسیب ایشان را می کشیدند، ودر حین حال با خداوند مکر حیله ونیرنگ می کردند، چون ایشان میان کفر وایمان متحیر وحیران بودند، وبا این حال جا ومکان منافقان در انتها وپایانترین طبقهء جهنم می باشد، مگر کسانیکه از کُفر مُنافقت نِفاق وگناه بزرگ شان توبه کنند واز کِردارها وکارهای بد شان پشیمان شده با خُلوص نیت ایمان بیاورند در اینصورت خدا را هیچ حاجتی نیست که بندگان خود را غذاب دهد.

منافقان بدترین کافران روی زمین هستند چون ایشان ظاهرًا مسلمان وباطنًا کافرند زیرا چنین کُفرِ پنهانی وپوشیدگی که نه کافر بودن ونه هم مؤمن بودنش هویدا باشد بدترین کُفر محسوب می شود به همین سبب خداوند پیامبرش را از کُفر نِفاق مُنافقان با خبر نمود، که به افشاء شدن کُفر پنهانی حیله ونیرنگ شان دیگر هیچ قدر وارزشی برای مُنافقان باقی نماند وایشان روسیاه دنیا وشرمنده ی قیامت شدند، به همین اساس خداوند یکتا! بر مسلمانان چنین خطاب نموده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

يَأَيُّهَاالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَاتَتَّخِذُوْا الْكَافِرِيْنَ أَولِيَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ... (النسآء: ۱۴۴).

ای اهل ایمان! کافران را بجای مومنان، سرپرست ویار خود مگیرید، آیا میخواهید برای خدا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذاب تان در دنیا وآخرت] قرار دهید؟!. (نساء: ۱۴۴).

زیرا مَنافقان که در حقیقت بدترین کفافران هستند دشمنی شان با شما در خفاء است وکافران که علنًا در جنگ در تَقابُل با شما اند دشمنی آنان در ظاهر با شما می باشد، چون ضرری کافران مُنافق، بمراتب بیشتر...

از کافران علنی نسبت با شما می باشد، البته ذکر مُنافقین که در اینجا به میان آمده است مراد مُنافقین عقیدتی زمان پیامبر اسلام (ص) هستند در این زمان وشرایطی کنونی مُنافقان عقیدتی وجود ندارند.

(اما عَلامَت ونشانه های از مُنافق فعلاً هم موجود است) در این کرهء خاکی هم اکنون یا کُفر است یا مسلمان همین دو فرقه می باشد که یکی بر حق دیگری بر باطل وهمین مقابله حق علیه باطل تا روز قیامت ادامه دارد ودر آخر حق علیه باطل پیروز است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا. (الإسرآء: ٨١).

ترجمه: وبگو: حق آمد وباطل نابود شد؛ بی تردید باطل نابود شدنی است. (اسرآء:٨١).

در این شک وتردیدی وجود ندارد که اسلام دین کامل بر حق ومسلمانان بر حق اند وزمانیکه حق به میان بیاید باطل وناحق خود بخود گم شدنی است وپیروزی حق همیشه بربا طل ظاهر وهویدا خواهد بود، اینکه امروزه قَضیه برعکس شده است وعدهء مسلمانان در هرگوشه واکناف دنیا با وجودی بر حق بودنشان مَغلوب ومَظلوم قرار گرفته اند کُفار ومشرکین غالب وسلطه بر بالای مسلمانان نموده اند (آزادی) استقلال، خود کفایی، امنیت استقرار، اِقتصاد، شأن شوکت، اِقتدار، اِختیار و اَرزشهای آزادی واستقلال را از برخی کشور های اسلامی ومسلمانان گرفته اند ومسلمانان را در یک تنگناه فقر بیچارگی، عقبماندگی دور از پیشرفت تَمَدُن نگاه داشته اند وهر روز غلبه وسلطهء کفافران علیه مسلمانان جهان بیشتر زیاتر شدید تر وتَسریع تر می شود وامروزه کُفار با وجود باطل بودن وبه ناحق بودنشان تسلط کامل بالای برخی مسلمانان جهان دارند ید طویل ودستی بالای در قتل، ظلم ستم، اهل ایمان دارند وامروز کُفافران حرف اول را در جهان می زنند علت اساسی این همه غلبه تسلط و... کُفار باطل علیه مسلمانان بر حق چیست؟...

با وجودیکه خداوند متعال خود فرموده است که هیچ راه سلطه ای قدرت وغلبهء کُفار به نفع کافران بر ضد مسلمانان نمی باشد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

... وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا. (النِسآء: ١۴١).

ترجمه: ... وخدا هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مومنان قرارنداده است. (نساء: ١۴١).

(معاذالله) در قول وگفتارِ خداوند متعال شک ودروغی نیست، بلی! پاسخ این همه سوالات فوق ذکر این است که ما منحیث مؤمن مسلمان وبر حق بودن مان، در واقع راه خدا را گذاشته از جانب وکنار حق فاصله های زیادی گرفته ایم وحتی حق را ترک گفته دنبالهء باطل روانیم اینکه ما حق را ترک کرده رو بر باطل نموده ایم این سخن هویداست که (حق) هم از جهت بی مهری وحق ناشنای ما از ما فاصله گرفته است که امروزه من شما مسلمانان در مقابل کُفار متجاوز مَغلوب ومورد هرگونه تسلط اقتدار، وقتل ویرانگری اماکن ومواطن مان، ظلم ستم وبربریت و... کُفار باطل نابکار قرار گرفته ایم، هرگاه که ما بخود آمدیم از این همه دوری وفاصله گرفتنی ها از حق بر حق نزدیک شده واین فاصله ها را از میان دور کردیم، اتحاد اتفاق، اخوت، صمیمیت را بر جای جنگ، دشمنی، بد بینی، قتل کشتار برادران مسلمان مان بنام این وآن جای گزین نودیم، ویک وحدت ویگانگی اسلامی سراسری جهانی را در میان خود تَحکیم بخشیدیم، پس در آن وقت است که ما بر حق وکفار مشرکین نابکار بر باطل وبر حق بودن مان در آن وقت حتمی وضروری بر باطل بودن کُفار بدون کدام تردیدی پیروز خواهیم بود، درغیر آن اگر ما با این همه حالتی فلاکت باری، دوری از حق، انجام گناه معصیت خود را به حق نزیک ودوری از گناه معصیت، ورجوع به عزتِ از دست رفته، شأن شکوه قدرت عظمت سابق، کسب آزادی واستقلال کامل، برون رفتن از زیر سلطهء کُفار، وآوردن یک وحدتی اسلامی قطع نظر از همه قوم، نژاد، حزب، سمت منطقه، مذهب مشرب وغیره در سراسر جهان نباشیم...

وتغیر در نفسهای خود ندهیم همینکه هستیم وخواهیم بود واگر در این حالت فعلی مان انقلابی را به وجود نیاوریم واز خود آزادی کامل اِستقلال اقتدار وخود کفا نباشیم، ودایم بر قصد اضرار زیان وتخریب برادران مسلمان خود بوده وبه نفع کُفار، کار وفعالیت کنیم وچنین باشیم که هم اکنون هستیم، پس معلوم است که اختیار ونبشتن ورقم زدن سرنوشت ما ملت مسلمان دایم بدست کُفار نابکار خواهد بود، پس در چنین وضعیتی هرگز راه پیروزی را نیافته وسروری بر جهان را نخواهیم دید.

جایکه علامه محمد اقبال لاهوری در مورد میگوید:

خدا آن ملتی را ســـــروری داد   که تقدیرش بدست خویش بنوِشت
بدان ملت سرو کـــــاری ندارد   کــه دهقانش برای دیگران کِشت

خدا مــــا را چنان آزاده آفریده   زقید بندگی بنده گـــان رَهانده
بیا کـــه من تـــو آزاده باشیم   بـــه درباری خدا افتاده باشیم
زقیدی بندگان بـــی مُـــرُوَت   کنیم دوری بـــاشیمُ مَـــسرت
نه کافری مسلط است به مایان   بـــه گفته ی خداوندی رحمان
چـرا آزادی را مسلوب سازیم   خوده پستُ بسی مَغلوب سازیم
بیا باشیم و مـــا آزاده خـاطر
رَها از بندی قیدی جمله کــافر   ـ (حمیدی)

۱ـ صفات افراد منافق (نام خداوند را کم می برند) نماز را با بی میلی می خوانند، وزمانه سازی می کنند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۸۱ ـ ۳۸۳).

اتحاد مسلمین:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوْا بَيْنَ أَخَوَيْكُم وَاتَّقُوْا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ. (الحُجُرات:١٠).

ترجمه: جز این نیست که همه مومنان باهم برادرند؛ بنا بر این [درهمه نزاع ها واختلافات] میان برادرانتان آشتی بر قرار کنید، واز خدا پروا نمایید تا مورد رحمت قرار گیرید. (حجرات: ١٠)

تفسیر: در هر یک حالات صلح وجنگ باید ملحوظ باشد که جنگ بین دو برادر مؤمن ویا مصالحت در میان دو برادر است مانند دشمنان وکافران نباید با آنها سلوک شود برعلاوه وقتیکه دو برادر با یکدیگر تصادم کنند همانطور ایشان را به حال خودشان مگذارید بلکه برای اصلاح جانبین کوشش انتهائی نمائید ودر حین اجرای چنین کوشش از خدا خائف وترسان باشید تا به هیچ صورت طرفدار ناحق یکی از جانبین نشوید ویا حس انقام شما بکار نیفتد. (تفسیرکابلی: ج٣، ص٤١٢).

يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا إِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوْا وَاذْكُرُوْا اللهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ. (٤٥) وَأَطِيْعُوْا اللهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَا تَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَتَذْهَبَ رِيْحُكُمْ وَاصْبِرُوْا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِيْنَ. (٤٦) وَلَاتَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِيَآ ءَالنَّاسِ وَيَصُدُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللهِ وَاللهُ بِمَا يَعْمِلُوْنَ مُحِيْطٌ. (الأنفال: ٤٥- ٤٧).

ترجمه: ای اهل ایمان! هنگامیکه که [در میدان نبرد] با گروهی [از مشرکان وکافران] بر خورد کردید، ایستادگی نمایید وخدا را بسیار یاد کنید تا [بر دشمن] پیروز شوید. (٤٥) واز خدا وپیامبرش فرمان برید، وبا یکدیگر نزاع واختلاف مکنید، که سست وبد دل می شوید، وقدرت وشوکتتان از میان میرود؛ وشکیبایی ورزید؛ زیرا خدا با شکیبایان است. (٤٦) ومانند کسانی مباشید که از خانه هایشان از روی مستی وغرور، وبرای خود نمایی بیرون آمدند ومردم را از راه خدا باز می داشتند [ولی سر انجام دچار شکست ذلت باری شدند]؛ وخدا به آنچه انجام میدهند، احاطه دارد. (أنفال:٤٥- ٤٧).

تفسیر: این آیت مشتمل است بر نماز، دعا، تکبیر وانواع ذکر الهی (ذکر خدا) دل ذاکر را قوت می بخشد واطمینان میدهد والبته این امر در جِهاد از همه ضرورتر می باشد بزرگترین اسلحهء صابه (رض) این بود **«اَلَّذِینَ ءَامَنُوْا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكرِاللهِ اَلَابِذِكْرِاللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ.»** یعنی، باز گشتگان به سوی خدا کسانی [هستند] که ایمان آوردند ودل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد. (رعد: ۲۸).

چون وقار شما از میان رفت شکوه شما کاسته می شود بعد از زایل گردیدن هیبت به فتح وظفر چسان نائل می شوید؟

زحمات وشدایدیکه در موقع جِهاد پیش می آید به کمال صبر وثبات، تحمل کنید ودل از دست میدهید مثل است که (خدا حامی ومدد گار همت است) در این آیه به مسلمانان توضیح شده که کلید کامیابی چیست؟ واضح گردید که کثرت، ثروت سپاه، سِلاح فتح ونصرت به دست نمی آید بلکه از ثبات قدم صبر واستقلال، قوت واطمینان خاطر، یاد الهی، اِطاعت خدا ورسول وجانشینان بر حق آنها وبه اتحاد واتفاق حاصل می شود...

ابوجهل سپاه خود را با طَنطَنه «آواز طَنبور» زیاد ونواختن ساز وسرود سوق داده تا مسلمانان مرعوب شوند وبر سایر قبایل عرب هیبت مشرکان استوار شود در راه پیام ابوسفیان به او رسید که قافله از خطر شدید نجات یافته است باید به مکه برگردی، ابوجهل به نهایت غرور ونخوتی که داشت گفت وقتی باز خواهیم گذشت که پیرامون چشمهء (بدر) انجمن نشاط منعقد کنیم، زنان نواگر ما ازسرور وکامیابی نغمه کنند، شراب بنوشیم وحَظ «بَهرَه» ببریم وتا سه روز شترها ذبح وقبایل را ضیافت نمائیم تا در میان عرب این روز برای همیشه یاد گار ما باشد ورعب ما در دل مسلمانان که عدهء قلیل اند جاگزین گردد تا در آینده به مقابله ما جرئت نکنند، مگرغافل از این که تدابیر وتَجاوزیکه کُفار می سنجند وقوع وعدم وقوعش در اختیار خداست که آنها را روی کار بیارد یانه؟ بلکه اگر اوتعالی بخواهد برعکس اثر تدبیر ونیات بدشان را بخود شان بر می گرداند وچنین شد که در بدل آب (بدر)...

وساغر شراب بنوشیدن جام مرگ مجبور شدند به جای محفل سرور ونشاط از(بدر) تا (مکه) گلیم ماتم هموار گردید، مالی که میخواستند به تفاخر ونمایش خرج کنند به غنیمت مسلمانان رفت واساس دوام غلبهء ایمان وتوحید در میدان (بدر) نهاده شد، گویا خدای تعالی در این زمین کوچک قسمت های ملل واقوام جهان را به یک طریق فیصله فرمود به هر حال در این آیت مسلمانان را آگاهیست که جِهاد تنها کشتن وخون ریختن نیست بلکه عبادتیست عظیم الشان، عبادتی که به غرض افتخار وریا باشد پذیرفته نمی شود لهذا از فخر وغرور، از نمایش وریا پرهیز نمائید وشیوهء کافران را اختیار مکنید. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص۶۸۶ـ ۶۸۷).

قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيْرُوْا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِبِيْنَ. (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِيْنَ. (۱۳۸) وَلَاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ. (آل عمران:۱۳۷ـ ۱۳۹).

ترجمه: قطعًا پیش از شما روش هایی [در میان ملل وجوامع بوده که از میان رفته است]، پس در زمین گردش کنید وبا دقت وتامل بنگرید که سر انجام تکذیب کنند گان [حقایق] چگونه بود. (۱۳۷) این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعات] وبرای پرهیزگاران، سراسر هدایت واندرز است. (۱۳۸) و[در انجام فرمان های حق ودر جِهاد با دشمن] سستی نکنید و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (آل عمران:۱۳۷ـ ۱۳۹).

تفسیر: پیش از شما ملل متعدد واقوام بسیار گذشته اند و واقعات عظیم پدید آمده عادت الهی بار بار آشکار شده است از آنها کسانیکه با پیامبران خدا دشمنی ورزیدند وبه تکذیب برخاسته از تصدیق واِطاعت خدا و رسول اعراض نمودند به عصیان وستم وحرام خواری اصرار کردند انجام آنها چه سان بد شد، در زمین سیر کنید و در نتایج اِستیصال «از، بیخ بر آوردن» آثار ایشان نگاه کنید که این آثار تا هنوز نزدیک وطن شما پدیدار است سزاوار آنست که هردو حریف نبرد (احد) از دقت به این وقعات عبرت گیرند یعنی مشرکان که در راه عداوت پیامبر (ص)...

به پا مال نمودن حق بر خواستند به موفقیت اندک وعارضی خویش مغرور نشود که عاقبت ایشان جز هلاک وبر بادی چیزی نیست مسلمانان نیز از شداید وتطاولات وحشت انگیز کافران وهزیمت موقتی وآنی خویش ملول ونا امید نگردند زیرا عاقبت حق غالب وپیرزو می گردد از قدیم سنت خداوند (ج) چنین است وسنت الهی تبدیل نمی شود؛ در قرآن کریم این مضامین برای تنبیه عامهء مردم بیان می گردد که همه آن را بشنوند کسانیکه ازخدا میترسند از آن هدایت وپند می گیرند اما کسانیکه در دلهای شان ترس الهی نباشد از تنبیهات ناصحانه چه بهره می یابند.

این آیات راجع به غزوهء احد فرود آمده آنگاه مجاهدان اسلام از جراحات خسته شده بودند، آنگاه که نَعش «جَنازه» جنگجویان نامورشان روی به روی آنها مُثلَه «گوش وبینی بریده» شده افتاده بود وشقاوت پیشه گان بد بخت خود پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) را نیز مجروح گردانیده بودند وظاهرًا هرگونه اسباب هزیمَت به نظر می آمد در هجوم این شداید ویأس ندای خدای متعال شنیده شد که «**وَلَاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْ مِنِيْنَ**» یعنی [در انجام فرمان های حق ودر جِهاد با دشمن] سستی نکنید و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (آل عمران: ۱۳۹).

ببینید از شداید هراسان نشوید ودر مقابل دشمنان خدا سستی ونامردی را بخویش راه مدهید شیوهء مؤمنان نیست که در حوادث ومصائب مغموم نشینند، امروز نیز شما معزز وسر بلندید که در راه حمایت حق متحمل رنج وتکلیف می شوید، ودر انجام کار نیز یقینًا فتح از شماست وشما پیروز می شوید اگر بر ایمان وایقان «یقین» استوار باشید وبه پَیام خداوند (ج) اعتماد کامل داشته از اِطاعت پیامبر (ص) وجِهاد فی سبیل الله قدم باز مدارید، آن ندای الهی (ج) دلهای شکسته را پیوند نمود ودر اجسام پژمرده زندگانی تازه بخشید آخر نتیجه این شد که کفاریکه ظاهرًا ظفر یافته بودند به حملهء جوابی مجاهدین مجروح گریده تاب آورده نتوانستند وسر افگنده از میدان گریختند. (تفسیرکابلی:ج۱، ص۲۶۱ـ۲۶۲).

تبصره:

در این شکی وجوندارد که همه مؤمنان باهم برادر وخواهر دینی هستند، پس همه تفرقه، بد بینی، جنگ، خشونت، بد رفتاری و... را در قِبال برادران وخوهرانتان کنار گذاشته همانندی برادر وخواهروارِ (دینی) زندگی کنید زیرا هیچگاهی نمی شود که دشمنی برادری وخواهری روی جنگ وخشونتی همیشه ودایمی باشد واگر احیانًا روی کدام مسائل شخصی ملی وعمومی وبین مللی وخواسته ها وخواهشاتِ طبیعتِ بشری جنگ خشونتی میان برادران وخواهرانی دینی تان رونما می شود باید برادران دیگر تان این موضوع جنگ وبد بینی را هر چه زود تر راه حلی برایش پیدا نموده تا دامنه اش به درازها نکشانده واین جنگ...

دشمنی آنی را به صلح دایمی اتحاد اخوت ودوستی مبدل نمایند ومسلمانان هیچگاهی نباید روی مسائل شخصی ملی وعمومی وبین مللی اتحاد همآهنگی اخوت وبرادری خود را از دست داده واین برادری وخواهری دینی را به یک دشمنی تبدیل کنند وبه همین ترتیب اهل ایمان هنگامیکه در میدان نمبرد با مشرکان وکافران بر خورد ورو برو می شوند باید در مقابل آنان همه متحدانه با قوی ایمانی ایستادگی نموده ودر حَین حال خدا را ز یاد، یاد کنند زیرا رمز موفقیت وپیروزی اهل ایمان همین اتفاق اتحاد وبا کثرت یاد کرن خداوند در هر موقع وعلی الخصوص درهنگام نبرد با دشمنان اسلام می باشد، چون ذکر ویاد خداوند در این هنگام دل های مسلمانان را آرام وبه آنان اطمینان خاطر بخشیده واز تزلزل بی اتحادی نجات شان داده رُعب وترس را در دل دشمنان جاگزین می کند ودر فرجام با اداء این شیوه وروشی قرآنی پیروزی را از آن خود می نمایند؛ لهذا قرآن به مسلمانان باری اول این دستور را میدهد که، (ای اهل ایمان فرمان برداری خدا ورسول او را نماید وباهمدیگر جنگ نزاع، اختلاف بی اتحادی، خشونوت بد بینی نکنید که به اثر این جنگ نِزاع واختلافی میان خود تان شما سست می شوید قوت نیرو، شأن شَوکت هیبت و وقار از شما دور می شود) ودر این هنگام دشمنان از این ناحیهء خالی گاهی شما سوی استفاده کرده شما را به شکست فاحش مقابل نموده وبه لَجن زار نا کامی مواجه می سازد این اتحاد واتفاق است شما را قوت بخشیده ودر مقابل دشمنان نیرومندی نشان داده ودر دل دشمنان ترس هراس انداخته ودر نتیجه پیروزی را نصیب حال شما می گرداند، چون یکی ازعامل شکست نا کامی کبر وغرور وخود نمایی است چنانچه که قرآن بر مسلمانان چنین دستور میدهد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

«**وَلَاتَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِيَآ ءَالنَّاسِ...**» یعنی، مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان از روی مستی وغرور، وبرای خود نمایی بیرون آمدند ومردم را از راه خدا باز می داشتند [ولی سر انجام دچار شکست ذلت باری شدند]؛ وخدا به آنچه انجام میدهند، احاطه دارد. (أنفال: ۴۷).

فلهذا پیش از شما روشهای در میان ملل سابق به خاطری هلاکتی وتباهی آنان به سبب کبر وخود بینی شان گذشته واز میان رفته است شما میتوانید بخاطر پند عبرت گرفتن در زمین خدا سیر کنید تا ببینید وبدانید که خداوند با کافران متکبر نا بکار چه معاملهء را در برابر کُفر واعمال ناشایسته آنان با ایشان انجام داده است، چون عادَتِ خداوند بار بار برای نا بودی چنین بندگان کافر ونافرمان ناسپاس متکبر تکرار ومعلوم شده وقرآن هم از آن واقعات وحوادث ملل سابق بیان ویاد آوری کرده ودر حَین حال قرآن بیانگر واقعات وحوادث گذشته گان وسراسر هدایت رهنمایی درعموم برای بشریت وعلی الخصوص برای مؤمنان مسلمانان وپرهیزکاران است؛ واز طرف دیگر از فرامین خداوند در جِهاد...

علیه دشمنان اسلام سستی وبزدلی نکنید واز مشکلات وسختی های که از این ناحیه به شما میرسد غمگین ومأیوس نشوید که اگر واقعا شما مؤمن کامل ومسلمان راستین باشید در فرجام پیرزوی کامیابی وسعادتی دارین نصیب حال شماست زیرا این وعده خداوند بر مؤمنان ومسلمانان راستین الایمان است وخداوند متعال به وعدهء خود استوار و وفا کننده است؛ ودر کل زمانیکه قرآن ما مؤمنان ومسلمانان را برادر وخواهری دینی خطاب نموده است پس برادر وار وخوهروار دینی همه ومتحدانه در مِحوَری این فرمان الهی «**وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَا تَفَرَّقُوْا**... یعنی، همگی به ریسمان خدا [قرآن] چنگ زنید وپراکنده وگروه وگروه نشوید. (آل عمران:۱۰۳)...

بچرخیم واین همه ناهمآهنگی ها، تفرقه ها، بی اتحادی ها را به اساس تمیز رنگ، سمتی، نژادی، مذهبی، قومی، منطقه ی و... را کنار گذاشته وفقط اخوت وبرادری عدالت وبرابری را در پیشرو گرفته، برادر وار با اتفاق همدیگر ودر خط مشی قرآنی رفتار نمایم پس در این وقت است که ما ملت پیروز سر بلند، نیرومند وسعادتمندی دنیا وآخرت خواهیم بود.

جایکه علامه محمد اقبال لاهوری در مورد میگوید:

نه افغان و نه ترک و نه تا تاریم   چمن زادیم و از یک ساخساریم
تمیز و رنگ بو برما حرام است   که ما پروردهء یک نو بهاریم

اتحاد مسلمین یک سِپَر است   در نظر کافران یک خَنجر است
مؤمنان باید همه یک سر شوند   ز تَزویر دشمن مکاره خبر شوند
قوت نیرو بود در وحدتی   حاصل آید ز این تَجَمُع شوکتی
آن که باشد و پراگنده چنان
گرگ خرد گوسفندِ تنها همزمان   - (حمیدی)

۱ـ مسلمانان باهم برادرند وذکر اینکه نباید قومی دیگری را به مسخره گیرد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۱۲).

۲ـ بیان اینکه، از خدا وپیامبرش فرمان برید، وبا یکدیگر نِزاع واختلاف مکنید، که سست وبد دل می شوید، وقدرت وشوکتتان از میان میرود...؛ ونهی مسلمانان از ریا وکبر واشاره به نخوت وکبر وخود بینی کافران درجنگ بدر. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۸۶ ـ ۶۸۷).

۳ـ تاکید اینکه این سرگذشتها از وحی خداوند است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۶۱ـ ۲۶۲).

مرد وزن در تقوی از نظر اسلام مساوی اند:

يَأَيُّهَاالنَّـاسُ إِنَّـا خَلَقْنَـاكُمْ مِـنْ ذَكَـرٍ وَأُنْثَـى وَجَعَلْنَـاكُمْ شُـعُوْبًا وَقَبآئِـلَ لِتَعَـارَفُوْا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ. (الحُجُرَات: ١٣).

ترجمه: ای مردم! ما شما را از یک مرد وزن آفریدیم وملت ها وقبیله ها قرار دادیم تا یگدیگر را بشاسید، بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکار ترین شماست، یقینًا خدا دانا وآگاه است. (حُجُرات: ١٣).

تفسیر: منشأ غیبت، طعن وتَشنیع وعیب جوئی اکثر کبر وخود خواهی است چه وقتیکه انسان خود را بزرگ ودیگران را حقیر می شمارد به چنان اقوال اقدام می کند بنا بر آن این نکته را خاطر نشان میفرماید که کوچک وبزرگ، معزز ویا حقیر بودن انسان در حقیقت با خاندان ونسب تعلق ندارد بلکه شخصیکه هر قدر نیک خصلت، مؤدب وپرهیزکار باشد همانقدر نزد پروردگار معزز ومکرم است، حقیقت اینست که کلی بنی نوع انسان اولاد یک مرد ویک زن یعنی (آدم وحوا) اند شیخ، سید، مُغول، افغان، صدیقی، فاروقی، عثمانی، وانصاری هرکه باشد سلسلهء نسب همگان به (آدم وحوا) منتهی می شود این نژاد ها وخاندانها را خداوند تنها برای شناسائی مقرر فرموده است اما کسی را که حق تعالی در یک خاندان شریف، بزرگ ومعزز پیدا کند آن یک شرف موهوب او است مثلًا شخصی که خوبرو وخوش اندام آفریده شود این چیزی نیست که بر آن فخر ومباهت کند، آن را معیار کمال وفضیلت گرداند ودیگران را حقیر شمارد بلکه باید شکر بجا آورد که خداوند بدون اختیار وکسب ما این نعمت را به ما ارزانی فرمود این چیز هم داخل شکر است که ازغرور وتفاخر دست بکشد واین نعمت موهوبه را از اخلاق پست وخصائل زشت خراب نسازد، به هر حال معیار اصلی مجد وشرف، فضیلت وعزت نسب نیست بلکه تقوی وطهارت است پس آدم متقی دیگران را حقیر نخواهد شمرد. (تفسیرکابلی: ج٣، ص ٤١٤- ٤١٥).

اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِيْنَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِيْنَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِيْنَ وَالصَّابِراتِ وَالْخَاشِعِيْنَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّيْنَ وَالْمُتصَدِقَاتِ وَالصَّآئِمِيْنَ وَالصَّآئِمَاتِ وَالْحَافِظِيْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّا كِرِيْنَ اللهَ كَثِيْرًا وَّالذَّا كِراتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَّاَجْرًا عَظِيْمًا. (٣٥).

وَمَاكَانَ لِمُؤْمِنٍ وَّلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُوْلُهُ اَمرًا اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ يَّعْصِ اللهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًامُّبِيْنًا. (٣۶) وَاِذْتَقُوْلُ لِلَّذِىْ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَاَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِکْ عَلَيْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِکَ مَا اللهُ مُبدِيْهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللهَ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَىْ لَايَكُوْنَ عَلَى الْمُؤمِنِيْنَ حَرَجٌ فِىْ اَزوَاجِ اَدْعِيآئِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُوْلًا. (٣٧).

مَاكَانَ عَلَى النَّبِىِ مِنْ حَرَجٍ فِيْمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ سُنَّةَ اللهِ فِى الّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ اَمْرُاللهِ قَدَرًا مَّقْدُوْرًا. (٣٨) اَلَّذِيْنَ يُبَلِغُوْنَ رِسَالَاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّااللهَ وَكَفَى بَاللهِ حَسِيْبًا. (الاحزاب:٣۵- ٣٩).

ترجمه: مسلمًا خدا برای مردان وزنان مسلمان ومردان وزنان با ایمان، ومردان وزنان عبادت پیشه، ومردان وزنان راستگو ومردان وزنان شکیبا، ومردان وزنان فروتن، ومردان وزنان صدقه دهنده، ومردان وزنان روزه دار، ومردان وزنان حفظ کننده ی خود از پلیدی های جنسی، ومردان وزنان که بسیار یاد حدا می کنند، آمرزش وپاداش بزرگ آماده کرده است. (٣۵).

وهیچ زن ومرد مومنی را نرسد هنگامی که خدا وپامیرش (ص) کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ وهرکس خدا وپیامبرش را نافرمانی کند یقینًا به صورت آشکار گمراه شده است. (٣۶) [یاد کن] زمانی که به آن شخص که خدا به او نعمت [اسلام] بخشیده بود، وتوهم [به آزاد کردنش از طوق بردگی] به او احسان کرده بودی، می گفتی؛ همسرت را برای خودت نگه دار واز خدا پرواکن وتو در باطن خود چیزی را [چون فرمان خدا به ازدواج با مطله ی او] پنهان می داشتی که خدا آشکار کننده ی آن بود [تا برای مردم ازدواج مطلقه ی پسر خوانده هایشان ممنوعیت ومشکلی نباشد]

و[برای فرمان خدا نسبت به مشروعیت ازدواج مطلقه پسر خوانده] از مردم ترسیدی در حالی که خدا سزاوار تر بود که از او بترسی، پس هنگامیکه «زید» نیاز خود را از همسرش به پایان برد [واو را طلاق داد] وی را به همسری تو در آوردیم تا برای مومنان نسبت به ازدواج پسر خوانده هایشان زمانی که نیاز شان را از آنان به پایان برده باشند مشقتی نباشد؛ وهمواره فرمان خدا شدنی است. (۳۷) بر پیامبر (ص) در آنچه خدا بر او واجب کرده منعی نیست، خدا این روش را در باره ی کسانی [از پیامبران] که پیش از این گذشته اند مقرر داشته است وهمواره فرمان خدا نافذ واندازه گیری شده است. (۳۸) آری این روش خداست در باره [آنان که همواره پیامهای خدا را به مردم می رسانند واز[عظمت ومقام] او می ترسند واز هیچ کس جز او واهمه ندارند وبرای حسابری [کار با ارزش اینان] خدا بس است. (احزاب: ۳۵ـ ۳۹).

تفسیر: بعض ازواج مطهرات گفته بودند که در قرآن ذکر مردها در اکثر مواضع است وذکر زنان درهیچ جای نیست وبه ذهن بعضی زنان خوش عقیدهء خطور کرد که در آیات سابقه از ازواج پیامبر ذکر آمد لیکن ازعموم زنان هیچ چیزی بیان نشده بنا بر آن این آیت نازل شد تا تسلی وتشفی شان شود زن باشد یا مرد زحمت وسعی وجانکنی هیچکسی نزد خدا ریگان نمی رود وچنان که برای مردان ذرایع حصول ترقی روحانی واخلاق حاصل است، برای زنان هم بدون موانع این دَر کشوده است، بدین وسیله برای تسلی طبقهء اناثیه تصریح فرمود ورنه احکامیکه در باب مردان در قرآن وارد شده عمومًا بر زنان هم عائد وتطبیق می شود، ضرورتی نیست که نام آنها جداگانه برده شود، البته احکام خصوصی آنها جدا بیان کرده شده.

حضرت زینب (رض) دختر أمیمه بنت عبدالمطلب یعنی عمه زادهء رسول کریم (ص) از خاندان اعلای قریش بود آنحضرت (ص) خواست او را با زید بن حارثه تزوج فرماید، هر چند زید اصلاً ونژادًا عرب شریف بود لیکن ظالمی او را در طفلولیت اسیر گرفته ودر بازار مکه بطورغلام فروخت، حضرت خدیجه (رض) او را خرید وچند روز بعد به آنحضرت (ص) هبه کرد نامبرده چون هوشیار شد هنگامیکه در سفری به منظور بازرگانی ازنزدیک...

وطن خود می گذشت خویشاوندانش سراغ او را یافتند بالآخره عم پدرش وبرادر او به خدمت آنحضرت (ص) رسید، عرض کردند که معاوضه بگیرید وزید را با ما بسپارید، رسول کریم (ص) فرمود: (ضرورت معاوضه نیست اگر به خوشی ورضای خود میخواهد با شما برود) چون آنها به حضرت زید مراجعه کردند حضرت زید گفت: (نمی خواهم که از حضور آن حضرت جدا شوم چه او مرا نسبت به اولاد هم عزیزتر نگهداشته است ونسبت به مادر وپدرم مرا دوست میدارد)، آنحضرت (ص) نامبرده را پسر خوانده آزاد نمود چنانچه مردم قریش رسم ورواج آن عصر او را به نام:

(زید بن محمد ص) می خواندند تا آنکه آیت «**أُدْعُوْهُمْ لِأَبَآئِهِمْ هُوْ اَقْسَطُ عِنْدَاللّٰهِ**...» یعنی، پسر خواندگانتان را به نام پدران شان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است... (احزاب: ۵)...

نازل شد، بعد از آن به جای: (زید بن محمد) او را به نام پدرش زید بن حارثه می خواندند، چون مطابق حکم قرآن از نام وی شرف این نسبت برداشته شد شاید برای تَلافی آن از بین جمعی سائر صاحبه (رض) این شرف مخصوص به او بخشیده شد که نامش در قرآن تصریحًا مذکور شد چنانکه در آتی می آید: «... **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا**...» ... یعنی پس هنگامیکه «زید» نیاز خود را از همسرش به پایان برد [واو را طلاق داد] وی را به همسری تو در آوردیم... (احزاب:۳۷).

به هر حال چون حیثیت خاندان حضرت زینب بسیار بلند بود وزید بن حارثه ظاهرًا داغ غلامی را برداشته آزاد شده بود لهذا خود او ونیز برادر او رضای مناکحت را با زید نداشت لیکن منظور خدا ورسول این بود که همچه تفریقات وامتیازات موهوم «تصورشده» در راه نکاح قطعًا حایل نشود، بنا بر آن آنحضرت (ص) زینب وبرادرش را مجبور کرد که این مناکحت را قبول کنند، آن وقت این آیت نازل شد وایشان رضای خود را قربان رضای خدا ورسول کردند ونکاح زینب با زید بن حارثه منقعد گردید؛ یعنی زید طلاق داد وعدت هم گذشت وبا زینب هیچ مقصد او باقی نماند؛ چون حضرت زینب به نکاح زید در آمد زید در نظر زینب حقیر معلوم می شد از آنجا که موافقت مزاج نبود...

هرگاه که بین شان باهم جنگ واقع می شد زید به خدمت آنحضرت (ص) آمده از او شکایت می کرد ومی گفت: (من او را طلاق میدهم) آنحضرت (ص) منع می فرمود که: (او به لحاظ من وبه حکم خداوند (ج) ورسول (ص) برخلاف آرزوی خود ترا قبول کرده است اکنون اگر او را طلاق دهی او وخویشاوندان او این کار را ذلت خواهند دانست.

لهذا از خدا بترس وسخنان کوچک را اهمیت نداده وحتی المقدرو به مدا را ومعاشرت کوشش کن) چون به هیچ صورت در بین شان موافقت حاصل نشد وبارها جنگ ومجادله پیش آمد شاید به دل آنحضرت (ص) خطور کرده باشد که اگر احیانًا زید او را طلاق بدهد دلجوئی زینب بدون این ممکن نیست که او را به نکاح خود بیاورم، لیکن از بد گوئی جاهلان ومنافقان اندیشه داشت که خواهند گفت اینکه زوجهء پسر خود را به نکاح خود آورده است اگر چه پیشتر در این سوره واضح کرده است که (پسر خوانده) نزد الله تعالی در هیچ چیزی حکم پسر را ندارد از طرف دیگر منظور خداوند (ج) این بود که بطلان آن خیال جاهلانه را به ذریعهء پیامبر خود عملًا نشان دهد تا مسلمانان در آینده از این مسئله هیچگونه توحش واستنکاف «ننگ» نداشته باشند او تعالی به پیامبر (ص) خبرداد که زینب را به نکاح تو دادنی هستم، وسبب آن را آیت کریمه «... **لِكَیْ لَایَكُوْنَ عَلَی الْمُوْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ اَزوَاجِ اَدْعِیَآئِهِمْ...**» ... یعنی تا برای مومنان نسبت به ازدواج پسر خوانده هایشان زمانی که نیاز شان را از آنان به پایان برده باشند مشقتی نباشد. (احزاب: ۳۷)...

به کلی روشن می سازد، یعنی غرض از تزوج زینب با آنحضرت (ص) این است که این خیال باطل جاهلیت از دلها به کلی قَلعُ وقَمع «ریشه کن» گردد ودر آینده در این معامله هیچگونه تنگی ومانع باقی نماند وشاید در این ماجرا که در ابتدا حضرت زینب به نکاح با زید راضی نبود همین حکمت پوشیده باشد زیرا خدای تعالی نیک میدانست که این نکاح مدت زیاد دوام نمی کند وچند مصلحت مهمه وابسته به این عقد بود، خلاصه اینکه خود آنحضرت (ص) به سبب طعن وتشنیع عوام از اظهار این خیال شخصی وابراز این پیشگوئی آسمانی می شرمید ونیز حیا مانع بود که به زید مشورهء طلاق بدهد، لیکن بایستی خبر خداوند (ج) حتمًا راست بر آمد وحکمی تکوینی وتشریعی...

اوتعالی ضرور تنفیذ یابد بالآخره زید زینب را طلاق داد وبعد از انقضای عدت الله تعالی زینب را به آنحضرت (ص) تزوج نمود، از این تقریر روشن گردید که آنچه آنحضرت (ص) در دل خود پنهان میداشت همین پیشگوئی نکاح وخیال آن بود واندیشه می کرد که مبادا بعضی مردم برین واقعه بدگوی وبدگمانی کرده عاقبت خود را خراب کنند ویا در گمراهی خود بیفتند، پس او تعالی آن را به ذریعهء «... **زَوَّجْنَاكَهَا**... احزاب:۳۷»، ظاهر وآشکار فرمود، چون در مقابل مصالح مهمهء شرعیه اینگونه استنکاف «ننگ» از شان رفیع پیامبر نازل می باشد لهذا خدای تعالی قرار قاعده «**حسنات الابرار سیئات المقربین**[۱] » یعنی، حسنات نیکان گناه مقربان است...

«بدین توجیه که کارِ ثواب نیکان وخطای مقربینی[۱]به خدا مساوی اند»...

آن را به لهجهء عتاب آمیز ظاهر فرمود چنانکه عمومًا در اثنای ذکر زلات انبیاء علیهم السلام به وقوع پیوسته است.

تنبیه: راجع به این تحریر که الله خبر نکاح را به آنحضرت (ص) پیشتر داده بود روایاتی راجع به تفسیر سورة الاحزاب در (فتح الباری) موجود است، باقی در باب قصه های بیهوده وبی اساس که در این مقام مفسرین ومؤرخین حاطب اللیل درج کرده اند حافظ ابن حجر (رح) می نویسد: «**لاینبغی التشاغل بها**» یعنی مناسب نیست که (مسلمانان) در مورد نکاح حضرت زینب با پیامبر (ص) به قصه های بیهوده وحرفهای بی اساس پرداخته وخود را در این مورد مصروف سازنند.

وابن کثیر (رح) می نگارد «**احببنا ان نضرب عنها صفحًا لعدم صحتها فلا نوردها**».

یعنی حکم خداوند (ج) مانع ندارد هر آن چیزیکه به حضور او تعالی مقدر شده است حتمًا وقوع می پذیرد پس به عمل آوردن چیزی که در شریعت روا شد برای پیامبر حرج ومضائقه ندارد؛ انبیاء (علیهم السلام) در تبلغ پیغامات الهی بدون از او تعالی از دیگری خوف واندیشه نکردند، (چنانچه آنحضرت (ص) هم در رسانیدن پیغام باری تعالی تا به امروز پروای هیچ ملامت وزحمت را نکرده ونه از طعن وتشنیع کسی متأثیر شده) پس در معاملهء این نکاح چرا خود داری واستنکاف نماید؟ تعداد زوجات حضرت داؤد (ع) به صد نفر بالغ می شد همچنین کثرت ازدواج حضرت سلیمان (ع) مشهور است...

---

۱) یعنی هر ثواب واعمال خیری که انسانهای نیکوکار انجام دهند به خطای مقربینی به خدا که پیامبران الهی هستند مساوی اند.

اَلزامیکه سُفهاء بر ذات آنحضرت (ص) عائد می کنند در حیات انبیای سابقین نظیرهای بلند تر از آن موجود است.

لهذا از اینگونه انتقادات سفیهانه وجاهلانه صرف نظر باید نمود، در آتی وانمود کرده است که زید بن حارثه که آنحضرت (ص) او را پسر خود خوانده بودند پسر واقعی آنحضرت نبود که پیامبر (ص) با مطلقهء او نکاح کرده نتواند، نه تنها از (زید) بلکه آنحضرت پدر هیچ یکی از مردان نیست زیرا که اولاد آنحضرت یا پسرهائی بودند که در طفولیت گذشتند وبعضی به وقت نزول این آیت هنوز پیدا نشده بودند ویاهم دختران بودند که از آن جمله ذریت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله تعالی عنها) در دنیا منتشر شد.

«مَّاكَانَ مُحَمَّدٌ أَبَـآ اَحَـدٍ مِـنْ رِجَـالِكُمْ وَلاكِـنْ رَّسُـوْلَ اللهِ وَخَـاتَمَ النَّبِـينَ...» یعنی، محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا وخاتم پیامبران است... (احزاب: ٤٠).

یعنی کسی را پسر او ندانید، آری از نُقطهء نظر اینکه رسول خداست تمام امت او فرزندان روحانیش می باشند چنانکه در فایدهء **«اَلنَّبِیُّ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَا جُهُ اُمَّهَاتُمْ...»** یعنی، پیامبر (ص) نسبت به مومنان از خود شان اولی وسزاوار تر است وهمسرانش مادران آنانند... (احزاب: ۶)، نگاشته ایم، (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۸ـ ۸۱).

تبصره:

مرد وزن مسلمان از نظر اسلام در تقوی برابرند خداوند متعال هیچ پاداش کاری نیک وخوبی را نه از مرد مسلمان ونه هم از زن مسلمان ضایع نمی کند پاداش پوره در مقابل انجام کار نیک شان میدهد بلکه در برابر هرکار نیک مسلمانان خداوند مهربان ده چند پاداش را وعده کرده است وبرعکس در مقابل هر یک گناه وکار بد همان یک گناه نوشته می شود این در نهایت مهربانی خداوند را نسبت به بندگانش نشان میدهد، واینکه بندگان برعکس در زندگی دنیایی خویش این قدر مهربانی رحمت واحسان الهی را نادیده گرفته بیشتر کارهای ناصَواب ونادرست انجام میدهند این دال بر بسی ناسپاسی آنان...

در مقابل این همه رحمت عنایت ومهربانی خداوند متعال می باشد، آن خدایی مهربانی که همیشه در مهربانی وعِنایت بندگانش است وبرای خوبی ومصلحت ورهنمایی ونجات از همه مصایب بندگانش، کتب آسمانی فرو فرستاده است وپیامبرانی از نوع همین بشر برای تبلیغ وهدایتگرِ راه نجات وانجام بهتر آنان مبعوث نموده است، وچه بسا ناسپاسی که با وجود این همه اِلطاف واِکرام او ذاتی در نهایت مهربان باز ما نا فرمانی زیاد وسرکشی بی حدی نموده، تقوی پاکی طهارت از گناه وخدا ترسی را کنار گذاریم وگناهی بیشتری را در مقابل این همه اِنعام واِکرام خداوندی مرکتب شویم؟ من فکر نمی کنم بیشتر از این کار ناسپاسی دیگرِ باشد که نیست.!!!

هرچندیکه مرد وزن از دیدگاه اسلام در تقوی وبندگی با خدا یکسان وبرابرند ولی «مرتبهء مرد نسبت به زن بلند تر است بنابرهمین تفاوت مَدارِج احکام آنها نیز متفاوت ومبنی بر حکمت وقابل رعایت می باشد زن ومرد به قانون حکمت هرگز باهم مساوی شده نمی توانند.». (تفسیرکابلی:ج ۱، ص ۳۲۹ـ ۳۳۱).

وهمچنان تفاوت مرد با زن در جهتِ حقوق و وجایب صلاحیت ازهم مُتَفاوت اند برخلاف قانون دِمُوکراسی غربی وکُفری، زیرا مردان از نگاه قدرت جسمی فکری وروحی نسبت بر زنان مُتَفاوت وبرترند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

اَلرِجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَى النِسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَآ اَنفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهُمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ [1]... (النسآء: ۳۴).

ترجمه: مردان، کار گزاران وتدبیر کنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خدا مردان را [از جهت توان جسمی وتحمل مشکلات وقدرت روحی وفکری] بر زنان برتری داده، وبه خاطر آن که [مردان] از اموال شان هزینه ی زندگی زنان را [به عنوان حق واجب] می پر دازند؛ پس زنان شایسته ودرست کار [با رعایت قوانین حق] فرمان بردار [ومطیع شوهرند] [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان برعهده ی شوهران شان] نهاده است، درغیاب شوهر [حقوق واسرار واموال او را] حفظ می کنند... (نساء: ۳۴).

---

۱) این آیت (۳۴) سوره نساء قبلًا در صفحه (۱۲۹) ذکرش گذشته است اینجا نسبت مناسبتش به موضوع دو باره تذکر یافته است.

چنانچه که از دید شیوه وقانون دِمُکراسی[1] غربی وکُفری زنان ومردان از هم هیچگونه تَفاوت وبرتری ندارند زیرا از نظر دِمُوکراسی غربی وقانون کُفری زنان ومردان را تنها از دید انسان بودن نگاه می کند که زن هم یک انسان است ومرد هم وتفاوتهای میان مرد وزن را در جنسیت در حقوق و وجایب قوت جسمی فکری و روحی وغیره میان این دو قایل نیست، این دید کاملًا مُخالف ومُغایر با دیدگاه اسلام است، از دید دِمُوکراسی غربی وکُفری آزادی نا مَحدود برای زنان ومردان داده شده است، مثلًا همجنسگرایی میان مردان وزنان، و ازدواج با همجنس (زن با زن ومرد با مرد) وازدواج زنان ومردان با حیوانات از قبیل خر، اسب، شادی وحتی سگ و... این دید دِمُوکراسی غربی در واقع نه مساوی بودن مرد وزن می باشد بلکه در حقیقت یک خیانت وجنایت وحق طلفی بر مردان وعلی الخصوص بر طبقهء زنان و هَتک حُرمت انسان بودن آنان است، این ها همه ارزشهای دِمُوکراسی غربی وکُفری است، هر چندی که دِمُوکراتان این ارزشهای دِمُوکراسی غربی وکُفری را بگونه دیگری توجیه می کنند، مثلًا از دید دِمُوکراسی غربی ـ کُفری واین چنین آزادی نا مَحدود، بی حیایی، بد اخلاقی، فحشا آفرینی، فساد اخلاقی وغیره را پیشرفت در زمینه رشد اقتصادی واِستعلاء فکری و... قلمداد می کنند که اساسًا وطبیعتًا نمی توان این گونه آزادی نا مَحدود، همجنسگرایی، فساد اخلاقی وازدواج مرد وزن را با حیوانات که مایه شرم انسانی وحتی طبیعت انسانی این کار را تقضا نمی کند پیشرت ورشد اقتصادی واِستعلاء فکری وغیره نامید، در واقع این کار نه پیشرفت است نه هم رشد اقتصادی و... ونه از خواص وخاصیتی انسانی، آنانی که معتقد به این اندیشه دِمُوکراسی غربی ـ کُفری وتفکر پلید وناپاک غیری اخلاقی وغیر انسانی هستند در حقیقت بد تر از حیوانات چهار پای هستند، که نام انسانیت را بالای چنین موجوداتی گذاشتن خلاف عقل منطق، ادب وباورهای انسانی است.

بـــه تقوی مردُ زن یک سان   بود این رحمت خالق یزدان
ولکین در تحمل کاری مشکل   بسی گفته شده برتر مردان   ـ (حمیدی)

---

۱) **دِمُکراسی:** (حکومت مردم بر مردم) دِمُوکراسی یعنی روش حکومت داری که فَلاسِفهء یونان چون سُقراط واَفلاطون دِمُوکراسی واین گونه روش حکومت داری را نقد کرده اند واین نقد تا امروز ادامه دارد، دِمُوکراسی ممکن در چوکات خود به باور دِمُکرتان خوب باشد وفایده ی داشته باشد، چنانچه برخی آنان از دِمُکراسی تعبیر وتوجیهاتی دارند مانندِ شیوهء انتخاب رئیس دولت (رئیس جمهور یک کشور) ونمایدگان مجلس (پارلمان) را به اساس رای مردم از شیوهء دِمُکراسی می دانند با وجودیکه این شیوه انتخاب رئیس دولت وحکومت عامه به اساس آراء مردم از زمان خلفاء راشدین بدینسو مُروج است، از نُقطهء نظر من آزادی بدون قید وشرط را به زبان فرانسوی دِمُکراسی گویند وآزادی مَحدود در چهار چوب وچوکات را از دید اسلامی حُریت گویند، بهر حال آسیب وضرری دِمُوکراسی از خوبی وفایده اش به مراتب بیشتر است. «حمیدی».

۱ـ بیان خلقت انسان از یک مرد واز یک زن واینکه مردمان قبیله ها ونژادها اند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۴ـ ۴۱۵).

۲ـــ مرد وزن از نظر اسلام وایمان وصدق واخلاص وصبر وصیام وغیره باهم فرقی ندارند؛ وداستان زید پسر خواندهء حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم وازدواج آنحضرت با همسر مطلقهء حضرت زید رضی الله تعالی عنه. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۷۷ـ ۸۱).

غِناء (موسیقی)

الم. (١) تِلْکَ ءَایَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیْمِ. (٢) هُدًی وَّرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِیْنَ. (٣) الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوْقِنُوْنَ. (۴). أُوْلٰٓئِکَ عَلٰی هُدًی مِنْ رَّبِّهِمْ وأُوْلٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنُ. (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِیْ لَهْوَالْحَدِیْثِ لِیُضِلَّ عَنْ سُبِیْلِ اللهِ بِغَیْرِعِلمٍ وَّیَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ. (لُقمان: ١ـ ۶).

ترجمه: الم. (١) این آیات [باعظمت] کِتاب استوار است. (٢) که سراسر هدایت و رحمت برای نیکوکاران است. (٣) آنان که نماز را بر پا می دارند وزکات می دهند وبه آخرت یقین دارند. (۴) اینان از سوی پروردگارشان بر بلندای هدایتند، واینانند [بر موانع راه سعادت] که پیروزند. (۵) برخی از مردم اند که سخنان باطل وسرگرم کننده را می خرند تا از روی نادانی [مردم را] از راه خدا گمراه کنند و آن را به مسخره بگیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود. (لُقمان: ١ـ ۶).

تفسیر: این کِتاب مخصوصًا برای نیکوکاران سرمایهء رحمت وهدایت است چه محض همین مردم از آن استفاده می کنند وانتفاع می گیرند ورنه نظر به نفس نصیحت وتفهیم، در حق تمام انس وجن رحمت وهدایت است؛ در ابتدای سوره (بقره) چنین آیات گذشته است فواید آنجائی را مطالعه فرمائید.

در مقابل رستگاران نیک بخت این ذکر همان اشقیایی است که از جهالت وناعاقبت اندیشی قرآن کریم را ترک داده در رقص وسرور، لهو ولعب ویا دیگر خرافات مستغرق اند ومی خواهند که دیگران را هم در این مشاغل بیهوده آغشته نموده از دین خدا ویاد او منحرف سازند وبر سخنان دین تمسخر وریشخندی می نمایند، حضرت حسن (رضی الله تعالی عنه) راجع به «... **لَهْوَالْحَدِیْثِ**... (لُقمان: ۶)، می فرماید: (**کل ما شغلک عن عبادة الله وذکره من السمر والاضاحیک والخرافات والغِناء ونحوها**)، (لهوالحدیث آن است که ترا ازعبادت ویاد خداوند باز دارد از قبیل افسانه، سخنان ریشخندی تمسخر، مشاغل واهیه وساز وسرود وغیره)، (روح المعانی).

در روایات است که نضر ابن الحارث که از رؤسای کُفار بود به غرض تجارت به فارس می رفت از آنجا قصص وتواریخ شاهان عجم را خریده همراه خود می آورد وبه قریش می گفت: (محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ به شما قصهء عاد وثمود می گوید بیائید من قصه های رستم[١]واسفندیار[٢]وشاهان ایران را بیان می کنم)، بعضی مردم با دلچسپی بدان طرف متوجه می شدند برعلاوه نامبرده یک کنیز مغنیه خریده بود وچون کسی را میدید که دلش نرم وبه سوی اسلام مایل شده کنیز مَذکوره را پیش وی می برد تا او را به سرود خود مشغول سازد باز آن شخص را می گفت که (ببین که این بهتر است یا دعوت محمد ـ ص ـ که می گوید نماز بخوانید، روزه بگیرید وزحمت بکشید) بنا بر آن این آیات نازل شد.

تنبیه: اگر چه شان نزول خاص باشد مگر از سبب عام بودن الفاظ حکم آن عام می باشد لهو یا شغلی که موجب برگشتن ویا گردانیدن از دین اسلام گردد حرام بلکه کُفر است وچیزهائیکه انسان را از احکام شرعیهء ضروریه باز دارد ویا سبب معصیت گردد معصیت است، بلی لهوی که سبب فوت کدام امر واجب نگردد ونیز کدام غرض ومصلحت شرعی در آن نباشد مباح است، اما چون چیزیست بیهوده وبی معنی لهذا دوری جستن از آن اولی است، مسابقه اسپ دوانی یا تیر اندازی ونشان زدن ویا ملاعبت زوجین که (در حد شریعت باشد) چون مشتمل چندین اغراض ومصالح شریعه است از لهو باطل مستثنی قرار داده شده، باقی در باب مسئله غِناء[٣] وسماع به کتب فقه وغیره باید رجوع نمود، در صحیح بخاری راجع به حرام بودن مزامیر[۴] وملاهی[۵] حدیثی موجود است، البته نفس غِناء را تا یک اندازه مباح می نویسند قیود وشروط آن در کتابها مطالعه شود، صاحب روح المعانی مسئلهء غِناء وسماع را به شرح وبسط زیاد تحقیق نموده است به آنجا رجوع شود. (تفسیرکابلی: ج٣، ص ٣۴ـ ٣۵).

---

١) رُستم: پسر زال پهلوانی مشهور از اهالی زابلستان، نام پهلوان داستانی «خراسانی» وایرانی، که جنگها ودلاوریهای او در شاهنامه «فردوسی» آمده است و او را رُستم دستان ورُستم زال نیز گویند... «لغت نامه دهخدا».

٢) ... اِسفَندیار: نام پادشاه که نهایت بهادر وپهلوان بود، رُستم او را بتیر دوشاخه ای کور کرده کشت ونام پدر او گشتاسب بود... «لغت نامه دهخدا».

٣) غِناء: آواز خوش که طرب انگیزد، سرود، نغمه وسرود خوانی... «لغت نامه دهخدا».

۴) مَزامیر: نای ها ودَف ها یا سرود و آواز نیکو، نی ها که آن را می نوازند، درعرف جمع ساز مطربان را گویند. «لغت نامه دهخدا».

به نَغمه های مَزامیر عشق او مستم شراب وصلت دایم مرا شده ست حلال (سنایی)، «لغت نامه دهخدا».

۵) مَلاهی: آلات بازی، مِلهی ومِلهات، آلات وادوات لهو ولعب... «لغت نامه دهخدا».

تبصره:

موسیقی را اهل لغت چنین تعریف کرده اند، «علم تألیف اِلحان [لحن ها] آوازها وصدا های خوش وموزون را موسیقی[1] گویند»، برابر است که این صداهای خوش وموزون از حَنجره (حُلقوم) انسانها خارج شود یا از حنجره حیوانات و حنجرهء پرندگان ونای ویا هم به وسیلهء اُوتار وتارهای گوناگونی که به سبب تَکان حَرکت دادن ونواختن آنها بیرون آید ونیز «دانش وفنِ آواز خواندن ونواختنِ سازها را موسیقی می نامند»، وهمچنان در کتاب (رسائل اخوان الصفاء) آمده: «ان الموسیقی هی الغُناء، والغُناء هو الحان...». (یعنی، موسیقی آن غُناء است وغُناء همان آواز خوش وطرب انگیز می باشد) و سازهای موسیقی را به سه طبقه تقسیم نموده اند: طبقه زِهی ـ سیمی؛ ساز های زِهی پستی وبلندی وهمچنین نوع صوتی که از یک سیم، یا زِه بر می خیزد که به بلندی، و وزن و ضَخامَت آن سیم بستگی دارد، بادی؛ ساز های بادی قسمت اصلی واساسی هر سازی بادی لوله ای است چون در آن دمند ستون هوای موجودَ در داخل آن به نوسازی در می آید وصوتی پدید می آورد هرقدر ستون هوا کوتاه تر باشد صدائی که میخیزد زیرتر است، ساز های بادی را به دو طبقهٔ اصلی تقسیم کرده اند: سازهای بادی چوبیِ چون سورنای، شَبابَه، نی... وساز های بادی فلزی چون بوق، نَفیر... ضربی؛ این آلات بطور کلی عبارت است از یک یا دو پارچه پوست که در یک یا هردو سمت بدنه ای به شکل اُستوانه که از چوب یا فلز یا سفال ساخته شده باشد کشیده با شند، بنابرین تعریف، آلات ضربی را می توان به سه نوع متمایز تقسیم کرد: اول یک پارچه پوست که در یک طرف بدنه ای به شکل اُستوانه کشیده شده باشد وطرف دیگر اُستوانه باز باشد مثل دمبک ودایره، دوم یک پارچه وپوست که بروی دهانه بدنه ای به شکل یک کاسهء بزرگ کشیده شده باشد یعنی طرف دیگر آن بکلی مسدود است مثل کَوس و دَمامَه، سوم دو پارچه پوست که در دو طرف بدنه ای به شکل اُستوانه کشیده شده باشد مثل دُهل وطَبل، از لحاظ شکلی نیز ساز های ضربی را به دو نوع تقسیم توان کرد: اول آنهائی که بدنهء کوتاه دارند مثل دَف دوم آنهائی که داری بدنهء بلند هستند مثل دمبک وساز های ضربی از لحاظ موارد استعمال نیز به دو نوع تقسیم می کنند: آلات ضربی رزمی چون کَوس وطبل وآلات ضربی بزمی چون دَف ودمبک. کلمه ساز ـ «لغت نامه دهخدا».

ساز سرود ونَغمه حالتی هستند که طبیعت هر انسان را به طربِ شادمانی در می آورند، وهمچنان بعضی از مَرثیَه ها حالت وطبیعت انسان را مَحزون ـ مَغموم ودیگر گون می کند، لذا اکثر شُعراء معروف جهان اسلام از موسیقی وساز، ونی، طَرب ومُطرب و... در اشعار شان نام برده اند از جمله، جایکه محمد حافظ شیرازی میگوید:

سخن از مُطربُ مَی گـــــو راز دهر کمتر جو   که کس نکشود نکشاید به حکمت این مُعما را

جایکه مولانا جلال الدین محمد بلخی میگوید:

بشنو این نی چـــــون حکایت می کند   از جــــدایی هـــــا شکایت می کند

از این رو در بعضی کشور ها از جمله در کشور ترکیه اشخاص افرادِ از صوفی یان آن کشور ذکر را با سرودن اشعار (مولانا جلال الدین محمد بلخی) با یک نوع موسیقی ـ آواز وساز و آلات ضربی رزمی چون (طبل ـ دُهل و...) از قدیم الایام تا این دم اجراء می کنند، و گویند در برخی از پیکار وجنگ های سابق مسلمین در مقابله با مخالف ودشمن ساز ـ طَبل ـ نَقاره ودُهل جنگ را برای خبرداری وآمادگی لشکر به طرف جنگ و نبرد با دشمن می نواختند، و به همین ترتیب زمانی که افسری بلند رتبهء نظامیِ وارتش کشور های اسلامی به غَرَض دفاع از ارزشهای اسلامی تمامیت ارضی وحاکمیت مِلی آن کشور وفات و یا کشته شود دولت وحکومت آن کشور از قَدیم الایام در بَدرقه تَشییع جنازه آن یک گونه موسیقی و ساز چون (طَبل و نَقاره ...) غمگینی را می نوازند که انسان را به یاد مرگ در می آورد؛ و نواختن آلاتِ موسیقی از قبیل دَف ـ طَبل ـ نَقاره و چنگ وشَبابَه ـ شَیپور ـ نی و... از قدیم الایام در میان مؤمنین ومسلمین وغیر مؤمنین ومسلمین رواج داشته ومردم این آلاتِ موسیقی را برای اجرایِ محافل عروسی، جشن ها وجهت طرب شادمانیِ خویش می نواختند؛ وموسیقی را موسیقی دانان وفلاسفهء اسلامی وغیر اسلامی نیز یک قسمت از اقسام چهار گانه علوم ریاضی قُدما قلمداد می کنند، که علوم ریاضی در نزد قُدما از این قرار بوده است: حساب، هندسه، جَبر، مُقاله و موسیقی.

ـ دَف؛ دائره چنبری، دائره زنگی «نوعیِ از مَزامیر چنبردار ونام ساز معروف» [وبر طبق روایات نخست در شب زفاف حضرت سلیمان وبلقیس دف نواخته شد] [ودر هنر سامی قدیم دَف با قاب مُستَطیل ومُستَدیر هر دو دیده می شود] و دَف یکی از سازهای ضربی بزمی که این را هم موسیقی نوازان در جمع از آلاتِ موسیقی از قَدیم الایام در محافل عروسی طرب وخوشحالی بکار می برند، که در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) به روایت حضرت عائشه (رض) اینگونه از (دُف) در محافل عروسی امر شده است: «... واضربوا علیه بالدُفوف[2] ...». (أخرجه الترمذی والبیهقی). [یعنی، شما در مَحافل عروسی خود (دُف) بزنید...] (ترمذی وبیهقی).

و همچنان جائز است که در مَحافِل عروسی زنانه، زنان و دختران، ودر مَحافل عروسی مردانه مردان آواز خوانی کنند وخوشی وشاد مانی نمایند تا اینکه مَحافِل عروسی از تشییع جنازه فرق شود.

ـــ مَزامیر ـ مِزمار؛ نای ها و دَف ها یا سرود وآواز نیکو، نی ها که آن را نوازند، در عرف جمع ساز مُطربان را گویند. (آنندراج)، و مُزمار یا مَزمور انواع دعا مزامیر حضرت داؤد، آنچه از کتاب زبور می سرئیدند آن را، مزامیر حضرت داؤد همان زبور است. (منتهی الارب) و (ابن الندیم). کلمهء مَزامیر ـ «لغت نامه دهخدا». همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است همه دانند مَزامیر نه همچون داود «سعدی»

---

۱) **موسیقی:** علم تألف لحون، فن تألف اِلحان، (آوازها) علم ادوار، علم نَغمات، علمی است که بدان احوال نَغمات وازمنهء آن توان دانست، به عبارت دیگر، موسیقی دو فن است فن اول از او ملایمت نَغمات معلوم شود وآن را اِلحان گویند واز فن دوم اوزان ازمنه معلوم گردد وآن را فن ایقاع خوانند، موسیقی از ایران به عرب واز آنجا به زمانِ حَکم بن هشام به توسط زرقون [زرگون] وعیون به اندلس واز اندلس به دیگر قسمتهای اروپا نقل شد، صنعت آهنگها ونَغمات، دانش سازها و آوازها، غِنا، خُنیا، ترکیب اصوات به صورت گوشنواز، علم اِلحان وآن یک قسمت از اقسام چهارگانه علوم ریاضی قدماست، اَرسطو موسیقی را یکی از شعب ریاضی بر شمرده وفلاسفهء اسلامی نیز رای او را پذیرفته اند؛ ولی از جهت مسلم وتغییر ناپذیر نبودن همهء قواعد واصول آن مانند علوم ریاضی، آن را هنر نیز محسوب داشته اند... «لغت نامه دهخدا».

۲) **ولفظ حدیث** ــ فوق ذکر به روایت حضرت عائشه (رض) این است: وعن عائشة (رض) قالت: قال: رسول الله (ص) (اعلنوا هذا النكاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه بالدُفوف ولیُولَم احد كم ولو بشاة. (أخرجه الترمذی والبیهقی)، یعنی از حضرت عائشه (رض) روایت است فرمود رسول الله (ص) نکاح را اعلان نماید ومَحفل عقد نکاح مسجد را قرار دهید ودایره (دُف) بزنید ومهمانی بدهید اگر چه یک (عروسی) گوسفندی باشد. «ترمذی وبیهقی». وهمچنان در روایتی دیگری چنین آمده است: استحب جمهور الفقهاء عقد النكاح فی المسجد؛ للبركة، ولأجل شهرته، فعن عائشة (رض) قالت: قال رسول الله (ص) [أعلنوا هذا النكاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه بالدُفوف...]. «فی الموسوعة الفقهیة» ـــ (۳۷ / ۲۱۴)، «الترمذی» ـــ (۱۰۸۹)، وهمچنان به روایتِ حضرت عایشه (رض) حدیث سنن ابن ماجه ـ علامه آلبانی (۱۵۴۰)، و حدیثِ ترمذی وابن ماجة، در مورد امر نمودن رسول خدا به دَف زدن در مراسم عروسی و روز های عید و... را مطالعه نماید. وهمچنان «فَتاوی اهل سنت وجماعت». «سایت جامع فَتاوای اهل سنت وجماعت». (Islampp.com). در مورد استعمال دف در عروسی ها وحکم موسیقی دیده شود. و در حدیثِ بخاری باب چگونگی آغاز وحی به رسول خدا (ص) به روایت حضرت عایشه (رض) از زنگ وصدای آن اینگونه ذکر شده است که حارث ابن هشام از رسول خدا پرسید وگفت یا رسول الله! وحی چگونه نازل می شود؟ رسول الله (ص) فرمود: «گاهی مانند صدای زنگ» نازل می شود واین، سخت ترین نوع آنست. وجزء حدیثِ فوق ذکر این است **«أَحْيَانًا يَأْتِيْنِی مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ...»**. (بخاری:۲).

انــــواع موســــیقی؛ در کُــل موســـیقی ـــ آواز و ســـاز بـــر (دو نـــوع اســـت) کـــه بـــه ســـراییدن ونـــواختن **نوع اول**؛ آن، انسان را نرم دل نموده وحتی به گریه در میاورد وعملًا به یاد مرگ وبه ترک خواهشات نفسانی منجر می کند که این نوع موسیقی، آواز وساز با این خُصوصیات را در اکثر کشورهای اسلامی در هنگام فوت رهبران وشخصیت های علمی، سیاسی، ادبی معروف وافسران عالی رتبه در ارتش آن کشورها در بَدرقه تَشییع جنازهء آنان می نوازند که عملًا به شنیدنش هر انسان سنگ دل به گریه میاید که در این نوع موسیقی ـ آواز نیکو وسرود با نواختن آلات موسیقی چون (طَبل ـ کَوس ـ دُهل ونَقاره ...) و سرودن اشعار حماسی، ترانه ها، ومراثی شامل است، و خواندن وسرودن شعر های حَماسی وتَرانه های میهنی ومذهبی ونَعت نبوی را به خوش آوازی نیز موسیقی گویند، این نوع موسیقی چیزیست که طبیعتًا فکر، ذهنیت وحالتی انسان را به اندیشیدن سوق نموده وچشم آدمی را به گریه[1] در آورده و انسان را به یاد مرگ میاورد، و اینگونه موسیقی (خُنیا) سُرود واشعار وترانه ها، قَصص، حِکایات ـ داستان وافسانه های که سبب (فوت وترک کدام امر واجب نباشد وهمچنان در آن غرض ومصلحت شرعی دیده نشود را) شامل می شود، و قرآن مجید هم انسان را زیاد تر به گریه[1] کردن امر کرده است که شما زیاد گریه کنید وکم بخندید.

جایکه خداوند متعال مفرماید:

فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا وَلْيَبْكُوْا كَثِيْرًا جَزَآءً بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ. (التوبه: ٨٢).

ترجمه: پس به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می شدند باید کمتر بخندند وبسیار بگریند. (توبه:۸۲).

در (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۴ـ ۳۵)، که قبلًا در صفحه (۲۶۱) نفس غِناء وموسیقی را تا یک اندازه (مباح) گفته شده با ملاحظه قیود وشروط آن، با این گونه عبارت ـ «البته نفس غِناء را تا یک اندازه مباح می نویسند»، ممکن مراد همین نوع اولی غِناء وموسیقی باشد.

نوع دوم؛ از موسیقی که با ساز چون چنگ چغانه وعود وبربط و طنبور و قیچک ـ غجک و دوتار و سرود وآواز خوانی همرای زنان ودختران مُغنیات ونَغمه سرا ورقاصه های بَرهَنه وبچه بازی و رقصاندن آنان با زنگ جامه نواخته می شود وانسان را چنان به طرب شادمانی در میاورد که حتی بی اختیار هر انسانی موجود در آن مَحافل طَرب، ویا هم سامع آن به رقص وپایکوبی در میاید و این نوع غِناء وموسیقی آواز و ساز که با اینگونه مردان آواز خوان و زنان مُغنیات ونغمه سرا و رقاصه های دلفریب شوخ ـ شَنگ، طَناز وتن بَرهنه وپایکوب اجرا می شود، بدون تردید نا جائز بوده وناظِر و سامِع آن گناهکار شمرده می شود؛ چون این نوع دوم از غِناء وموسیقی مخصوص بجایی است که مجتمع با حرام دیگر می باشد، از این جهت ناجائز محسوب می شود؛ و ممکن حدیثی که در صحیح بخاری راجع به حرام ونا جائز بودن مَزامیر ومَلاهی موجود است، از همین قبیل غِناء وموسیقی باشد، چون در جزء آیت (۶) سوره لُقمان «**لَهْوَالْحَدِيْثِ**»، تنها در مورد غِناء و موسیقی نیست، بلکه جزء آیت (۶) سوره لُقمان (**لَهْوَالْحَدِيْثِ**) چنانچه که حضرت حسن (رضی الله تعالی عنه) راجع به «**لهوالحدیث**» می فرماید: (**کل ما شغلک عن عبادة الله وذکره من السمر والاضاحیک والخرافات والغِناء ونحوها**).

(لهوالحدیث آن است که ترا ازعبادت ویاد خداوند باز دارد از قبیل افسانه، سخنان ریشخندی تمسخر، مشاغل واهیه وساز وسرود وغیره) (روح المعانی)، (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۴ـ ۳۵).

سماع موسیقی؛ در مجموع در دنیای کُفر واسلام هیچ صوفی، زاهد، شیخ، مُلا، عالِم، دانشمند، شاه، گدا،عوام وخَواص، زن ومرد، پیر وجوان، خرد وکلان را کمتر سراغ داریم که موسیقی آواز وساز را نشنیده باشند ویا هم نشنود حتمن قصدًا ویا غیر قصدًا شنیده و می شنود، چون حالا مُخابرات ـ تِلِفُن ها ومبایل های که هر شاه، گدا، شیخ صوفی، مُلا، عالِم وغیره امروزه در نزد خود برای استفادهء شخصی دارند اگر از جای دیگری برایش خبری به وسیلهء آن مُخابره ـ مبایل آید می گویند (زنگ آمد) زنگ که یکی از آلاتِ موسیقی محسوب می شود در جیب هر یکی از مُلا، شَیخ، صوفی، زاهد، شاه، گدا عَوام وخَواص امروزی وجود دارد وصدای آن زنگ مبایل را در هنگام اداء نماز ودیگر عبادات وجا های دیگر اِستِماع می کنند، یعنی که (زنگ آمد) وهمین شَنیدن زنگ به وسیله مبایل همراه هر انسان، زبان زد عام وخاص انسان های امروزه در دنیای کُفر واسلام می باشد، زیرا مسئلهء سماع موسیقی آواز وساز آن، درعصر حاضر و امروزه در میان انسانهای جهان یک عمومیت بَلْوا قرار گرفته است که در تمام خانه ها، مَحافل، هوتل ها، دفاتر، موتر، هواپیما و... چوپانان در بیابان ها، ودهاقین در مَزرعه ها، دکان داران در فروشگاه ها وکسبه کاران در شهر ها، مسافرین در سفرها موسیقی آواز وساز را به وسیلهء رادیو، ضبط ـ تیپ، تلویزیون، کامپیوتر، مبایل همراه وغیره شنوا هستند، بناءً پرهیز از شنیدن موسیقی آواز وساز در شرایطی کنونی یک کاری بس دشوار ومشکل شده است، چون قصدًا ویا غیر قصدًا در شرایط فعلی موسیقی آواز و ساز را انسانها به آسانی وسادگی شنیده می توانند، و در (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۴ـ ۳۵)، به اساس ملحوظات ومُلاحظات ذیل نفس غِناء و موسیقی را مباح گفته شده است، بشرح ذیل.

«لهویکه سبب فوت کدام امر واجب نگردد ونیز کدام غرض ومصلحت شرعی در آن نباشد مباح است»، «البته نفس غِناء [موسیقی، سرود، نَغمَه وآواز] را تا یک اندازه مباح می نویسند»، (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۴ـ ۳۵).

ــ پس خلاصهء این تبصره وتَشریح فوق ذکر در مورد موسیقی، آواز و ساز این است که موسیقی بر (دو نوع) است یکی همان موسیقی ــ آواز وسازی از قَبیل (دَف) زدن زنان ودختران وآواز خوانی آنان در عروسی و مَحافل زنان، و آواز خواندن مردان وخوشحالی کردن آنان در مَراسم ومَحافل عروسی و اَعیاد، و جَشن های مردان و تَرَنم نمودن وسرِودن شعر های حماسی، نعتیات، ترانه های میهنی ومذهبی همراه با موسیقی ـ آواز و سازی که به انسان اندیشیدن می آفریند چون (دَف ـ طَبل ـ نَقاره ...) که در آن (فوت کدام امر واجب نبوده و نیز غرض و مصلحتِ شرعی هم در آن نباشد) شاید هم غَرَض صاحب تفسیرکابلی که در (تفسیرش: ج۳، ص۳۴ـ ۳۵) نفس غِناء و موسیقی را با قیود وشروط آن مباح نوشته است همان نوع اولی غِناء و موسیقی باشد که ذکرش قبلًا گذشت.

ـ و نوع دومی؛ از موسیقی ـ آواز با سازی که همراه با زنان ودختران بَرهَنهء آواز خوان طَناز ومردان وبا رقص پایکوی وبچه بازی با نواختن آلات موسیقی از قبیل عود، بربط، طنبور ــ رباب، گیتار... و سردون اشعار شهوت انگیز و بر انگیزۂ غرائز جنسی و... اجرا می شود بدون شک این نوعی دومی از این غِناء و موسیقی ــ آواز وساز گناه است ونا جائز؛ زیرا این نوع غِناء وموسیقی مخصوص بجایی است که با حرام دیگر مجتمع می باشد.

حکم وتعریف موسیقی از نظر اسلام؛ تعریف وحکم موسیقی از نظر اسلام چیست؟ آیا موسیقی مطلقًا حرام است؟ یا پهلوهای استثنائی دارد؟ مثل سرودن اشعار، نعیتات، ترانه های مذهبی، میهنی حماسی و... ۱ـ **تحقیق لغوی؛** در عرف وجوامع اهل علم موسیقی عبارت از آن اصول وظوابطی است که در آن آلات و اسباب بکار برده شود که در نتیجه استعمال آنها وُجد وعُدول از حد اعتدال و مستی وسرور ظاهر گردد، مثل رباب، نی، و سورنای، دمبوره (دوتار) نغمه وساز های بیرون از چوکات دین. «المعجم الوسیط، معجم الغنی: ۲ / ۸۹۱».۲ـ **حکم موسیقی از نظر اسلام؛** استفاده واستعمال آلاتیکه بذات خود ومستقل سرور ونشاط آور باشد ونیز برای لهو ولعب ساخته شده باشد استعمال آنها نادرست است. ۳ـ آن اسباب و آلاتیکه در نفس الامر برای لهو ولعب ساخته نشده باشد و نیز مختص برای این کار نباشد بلکه برای اعلانات ویا زنگهای تنبیهی وغیره باشد استعمال آنها برای لهو ولعب مکروه است. ۴ـ اگر بر سبیل لهو ولعب استعمال کرده نشود بلکه برای مقصود اصلی که همان اعلانات ویا زنگ زدن باشد جائز است وهیچ گراهَتی در او وجود ندارد. ۵ ـ در مورد دَف مشروط بر اینکه در آن زنگ زَنگولَه وجَرَس نباشد وبرای اعلان نکاح باشد جائز است. ۶ـ در مورد نَعت، شعر، نظم، رباعی، دوبیتی، ترانه وغیره طبق سبک وطرز شعری یا تَرَنم خوانده شود، شرعًا؛ خواندن وشنیدن آن درست است، مشروط به اینکه شرائط ذیل مراعات گردد. ـ آلات موسیقی استعمال نشود، هدف لهو ولعب نباشد، بلکه مقصود دینی ویا دنیوی در آن نهفته باشد: مثل دفع وحشت، ترس، «دلتنگی غمگینی» قطع مسافت (فاصله طولانی) ویا سرگرمی های مشروع وغیره. ۷ـ مضامین اشعار وسرود ها شرکی، ومبالغه آمیز، و همگام با دوره های جاهلیت، هَجویات، فتنه انگیز نباشد. ۸ ـ اشعار شهوت انگیز و بر انگیزۂ غرائز نباشد، ۹ـ اشعار سبب غفلت از فرائض، وترک واجبات وبی پروائی از آموزانه های دینی و ارتکاب حرام نباشد. «مستفاد از اسلام وموسیقی: ص ۳۳۹»، قرآن کریم: سوره لقمان آیت ۶»، «الدر المختار وحاشیه ابن عابدین: ۴ / ۵۵»، شرح فتح قدیر: ۷ / ۴۱۰»، «احکام ـ للمفتی شفیع: ۳ / ۲۵۱»، «الفتح الملهم: ۴ /۴۲۱».

و همچنان در کِتاب (معالم القربة فی احکام الحسبة ص ۲۱۲) سماع عود وچنگ وطنبور ومِزمار وآنچه بشادی بنوازند حرام گفته است، امّا سماع دَف اگر چه جَلجَل نداشته باشد مباح است وطَبل با همۂ انواع آن در حکم دَف است جز کوبه و آن طبل درازی است که وسط آن تنگ ودو طرف آن پهن ومعروف به طبل سودان است. و سماع شَبابَه ـ نی مکروه است و سماع غِناء ـ موسیقی در آن اختلاف کرده اند: اهل حجاز آن را مباح میدانند، و از شافعی و مالک وابو حنیفه کراهیت آن نقل شده، واینان آن را مباح علی الاطلاق یا حرام علی الاطلاق نمی شمارند، بلکه حد متوسط را بر گزیده مکروه دانسته اند، دلیل کسانی که به اباحت معتقدند حدیث مروی از رسول خداست که: بر کنیزی از آنِ حسان بن ثابت گذشت واین کنیز آواز میخواند، گفت: آیا بر من حرجی است اگر به لهو مشغول باشم؟ رسول خدا فرمود: حرجی نیست ان شاء الله. و حضرت عمر بن خطاب گفت: غِناء توشهء شخص مشتاق است، و وی بهنگام خلوت در خانهء خود تَرَنم میکرد. حضرت عثمان دو کنیز داشت که هنگام شب برای او آواز میخوانند، چون وقت استغفار میرسید به آنان میگفت: خاموش باشید. واینها همه بشرطی است که زیاده روی و مداومت نکنند. معتقدان به حرمت از آیهء: «**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِىْ لَهْوَالْحَدِيْثِ لِيُضِلَّ عَنْ سُبِيْلِ اللهِ بِغَيْرِعِلمٍ وَّيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلآئِـكَ لَهُمْ عَـذَابٌ مُّهِيْنٌ**». (لُقمان: ۶)، (یعنی، برخی ازمردم اند که سخنان باطل وسرگرم کننده را می خرند تا از روی نادانی [مردم را] از راه خدا گمراه کنند وآن را به مسخره بگیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود). بقول لهو حدیث همان غِناء وبقول دیگر فروش زنان آواز خوان است، و اما حکم کسی که به غِناء گوش دهد هرگاه دأب (خود نمائی) وی باشد وبدان مشهور گردد و در بازار ها و راهها بدان استماع کند شهادت وی پذیرفته نیست و اگر در خلوت برای تَفَرج (خوشحالی) خاطر آن را بشنود، عادل است وشهادتش پذیرفته میشود، واگر کنیزانی آواز خوان خریداری کند در صورتی که زیاده روی وتَجاهُر (تَظاهُر) نکند مانعی نیست وهرگاه این کار را بمقصد کسب انجام دهد ومردم آن کنیز کان را بخانه های خود بخوانند وی مردودالشهادت است، واین عمل گناه صغیره است نه کبیره. پایان. کلمهء **غِناء** ـ «لغت نامه دهخدا».

در (کتاب فقه وتجارت) تألیف ذوالمجدین ص ۴۶ ــ ۴۹ چنین آمده: فقها در تعریف غِناء گفته اند: «**انه الصوت المشتمل على الترجيع المطرب**» (یعنی، طرب نوعی خفت وسبکی در نفس است که از شدت شادی یا غم پیدا میشود، وصوت مطرب آن است که این حال را در انسان پدید می آورد)، به این معنی که مقتضی حدوث خفت است ولو فعلًا بجهتی موجب سبکی نباشد ومراد از تَرجیع، تردد صوت است در حلق و دهان با وزنهای مخصوص، خلاصه آنکه غِناء (موسیقی) مناسب به آلات لهو وضرب و رقص است، اما حکم آن حرمت است اعم از اینکه کلام وشعری که به آن تَغَنی میکنند متضمن معنای حق باشد یا با طل، دلیل حرمت قسم دوم (متضمن معنای با طل) وجود اخبار کثیر و بر حسب ادعای بعضی، اخبار متواتر است، از آن جمله اخباری است که در تفسیر قول زور در آیه: «... **وَاجْتَنِبُوْا قَوْلَ الزُّوْرِ**». (الحَج: ۳۰)، (... یعنی، از گفتار باطل [چون دروغ، افترا، غیبت وشهادت ناحق] دوری گزینید.). و آیه: «**وَالَّذِيْنَ لَايَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ** ...». (الفُرقان: ۷۲)، (یعنَی، آنان که تن به شهادت ناحق نمی دهند و در مجالس باطل حاضر نمی شوند...)، آمده است ودلیل حرمت قسم اول (تَغَنی به کلام وشعر متضمن معنای حق) نیز اخباری است از قبیل خبر عبدالاعلی، قال: **سألت ابا عبدالله انهم يزعمون ان رسول الله رخص فى أن يقال: [جئناكم جئناكم، حيونا حيونا نحيكم، فقال: كذبوا]**. (... یعنی، آمدیم نزد شما! آمدیم نزد شما! برما مبارکباد! برما مبارکباد! وشما را تبریک باد می گوئیم! پس گفت که دروغ گفته اند). ودر باقی روایت آن حضرت، ترخیص رسول خدا را در سرودن کلام مزبور بسختی انکار کرده است ومعلوم است که این کلام متضمن باطلی نیست بنا برین وجهی برای انکار مُشَدد حضرت نیست، مگر از جهت کیفیت صوت در این کلام. و همچنین اخبار بسیاری نیز بر حرمت قسم دوم دلالت میکنند و وجه حرمت این است که آن را جزء لهو وبا طل شمرده اند، مورد استناد اخبار مزبور آیه: «**وَالَّذِيْنَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ.**»، (المُؤمِنُون: ۳)، (یعنی، آنان که از [هر گفتار وکردار] بیهوده روی گردانند). و آیه: «**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِىْ لَهْوَالْحَدِيْثِ...**» (لقمان:۶) می باشد.

ـ نتیجهء بحث این است که در حرمت غِناء فرقی میان سخن حق وبا طل واینکه ایجاد این کیفیت در قرائت قرآن یا خواندن مَراثی باشد نیست، ولی بعضی غِناء در مَراثی را روا داشته اند، ویا چنین پنداشته اند که غِناء بر مَراثی صدق نمیکند واین مردود است ودلیل آن در ضمن مطالب گذشته بیان شد، وبعضی گفته اند: ادلهء حرمت غِناء با ادلهء استحباب اِبکاء (گریه) و ذکر مَراثی (مرثیه) تخصیص یافته است؛ این نیز مردود است بجهت عدم مقاومت ادلهء مستحبات با ادلهء محرمات، حضوصًا محرمی که مقدمهء فعل مستحبی باشد، زیرا کسی عمل زنا را از لحاظ اینکه مقدمهء ادخال سرور در دل مؤمن است جایز نمیشارند. بعضی فقهای بزرگ در حرمت غِناء (موسیقی) اختلاف کرده اند، از جمله (صاحب کفایه) و (فیض کاشانی ـ محدث کاشانی) را رأی دیگر است و آن اینکه حرمت غِناء مخصوص است بجایی که با حرام دیگر مجتمع باشد، مثل زدن تار و رقص و وارد شدن مردان بر زنان و مانند آن، ومرجع این قول، قولِ به عدم حرمت غِناء است من حیث هو. خلاصهء دلیل اینان آن است که قدر متیقن از ادلهء حرمت غِناء، غِناء متعارف در زمان خلفای عباسی است وتَغَنی آنان بنحوی بود که به آن اشاره شد، واینکه ادلهء حرمت غیر این نحو را شامل باشد مشکوک است ومقتضای اصل اباحت است. از جملهء روایاتی که بدانها استشهاد کرده اند روایت ابی بصیر است که گوید: «**سألت ابا عبدالله من کسب المغنیات، فقال: التی تدخل علیها الرجال حرام، والتی تدعی الی الاعراس لابأس به**[1]، وهو قول حق تعالی: «**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِىْ لَهْوَالْحَدِيْثِ لِيُضِلَّ عَنْ سُبِيْلِ اللهِ**... (لقمان: ۶). (یعنی، از ابا عبدالله در متعلق کسب وکمائی زنان آوازخوان پرسان کردم گفت: آن زنان آواز خوانیکه در محافل آنها مرد ها شریک می شوند وبه نزد آنها آمد و رفت دارند کمائی آنها حرام است، و آن زنانیکه در عروسیها آواز خوانی می کنند مشکل ندارد). وهمچنین روایت منقول از ابی عبدالله و روایت علی بن جعفر از برادرش بدین مضمون: **قال سألته عن الغناء فی الفطر والاضحی والفرح، قال لابأس به ما لم یعص به**». (از علی پسر جعفر نقل است که من از برادرم سوال کردم در باره آواز خوانی در عیدها وخوشیها گفت: کدام مانعی نیست تا وقتیکه نافرمانی وگناه نباشد). و صاحب کفایه در مقام استدال بر مدعای خود گوید: عده ای از اخبار بر جواز تَغَنی به قرآن دلالت دارند، وجمع بین این اخبار واخبار داله بر حرمت مطلق به دو طریق متصور است: اول اینکه ادلهء حرمت را بغیر قرآن تخصیص دهیم وبه اخبار مجوز در بارهء قرآن عمل کنیم وبعضی از اخبار دیگر را که از تَغَنی در قرآن نهی کرده اند بر قرآن خواندن فاسقان حمل نماییم که بر سبیل لهو ومناسب با ضرب میخوانند، چنانکه در روایت ابن سنان آمده: «**اقْرَؤوا القرآنَ بألحانِ العَرَبِ وأصواتِها وإيّاكُم ولُحونَ أهلِ الفِسقِ و أهلِ الكبائرِ**...». (یعنی، قرآن را با لحنها وآوازهای عرب بخوانید واز [به کار بردن] لحنهای فاسقان وگنهکاران دوری کنید...). دوم آنکه اخبار دال بر حرمت را بر غِناء شایع در زمان خلفاء که حمل مُفرد مُعرف (الغِناء) است بر فرد شایع، حمل کنیم. شیخ انصاری در پاسخ این دو دانشمند مطلبی گفته است از جمله گوید: روایاتی که دال بر جواز هستند ضعیف الدلاله اند وبعلاوه سند بعضی از آنها ضعیف است، سپس وی ضعف دلالت هر یکی را بیان کرده است، ولی بنظر میرسد که در مقام بیان وجه ضعف، راه تأویل را پیموده است ومیتوان گفت اصلاً ضعف ندارد، چنانکه گفته شد قول مشهور آن است که غِناء مطلقًا حرام است ولی قایلین به حرمت در دو مورد استثنا قائل شده اند: اول حدی که صوتی است با تَرجیع، و آن برای سیر و راه رفتن شتر میخوانند، دوم غِناء مغنیه در عروسی هاست، ودلیل جواز اخبار است که بعضی از آنها یاد شد، و در بعضی دیگر از آنها به حلال بودن اجر مغنیه حکم شده است وحلال بودن اجر ومزد دلیل حلیت و جواز فعل است، پایان. رجوع به (سماع وتاریخ تصوف در اسلام ج ۲، ص ۳۸۸) شود. کلمهء **غِناء** ـ «لغت نامه دهخدا».

ـ خلاصه وفَشرده بحث فوق ذکر این است که حرمت غِناء مخصوص بجایی میشود که غِناء «با حرام دیگر مجتمع باشد مثل زدن تار چون طنبور، رباب، دو تار، غجک ... و رقص پایکوبی و وارد شدن مردان بر زنان و مانند آن، اگر چنین نباشد، [یعنی غِناء با حرام دیگر مجتمع نباشد] و (تنها غِناء مغنیه ـ (زن آواز خوان) در عروسی ها و در مَحافل زنان با استعمال دَف دمبک باشد. وغِناء مُغَنی (آواز خوان مرد) با سرودن اشعار وتَرَنم با استعمال طَبل ودُهل در عروسی ها ومَحافل مردان وغیری عروسی ها جهت تَفرج وخوشحالی خاطر باشد) این نمونه غِناء وموسیقی را [مباح گفته اند] که صاحب تفسیر کابلی در (تفسیرش: ج۳، ص ۳۴ــ ۳۵) که قبلًا ذکرش در چند جای گذشت نفس غِناء و موسیقی را مباح نبشته است. ونیز رساله ها وکتاب های زیادی در مورد غِناء و موسیقی نوشته شده است که برخی به تحریم وگروهی به تحلیل غُناء و موسیقی معتقدند. بهر صورت بنده (**مؤلف: پیام قرآنی) اقوال ونظریات برخی علماء ودانشمندان اهل تَسَنُن وغیر تَسَنُن را در رابطه به تحریم وتحلیل و اباحت وانواع وتقسیم، وشیوه وچگونگی وسماع غِناء وموسیقی از صفحه (۲۶۲) تا بدینجا با آدرس جلد وصفحات کتابهای شان ذکر کردم، پس تَحقیق ـ تَدقیق وسنجیده شود که هر یک از این روایات، اقوال ونَظریاتِ فوق ذکر رابطه به تحریم وتحلیل و اِباحت غِناء وموسیقی ـ بر وَفق قرآن، حدیث صَحیح وشَریعت محمدی (ص) برابر باشد همان قابل قبول ومورد تائید است، نه هر روایات ونظریاتی.**

ـ بهر حال در اسلام همه چیز موجود است؛ سُرود، سرور شادی ـ مسرت خوشحالی، نَشاط، تفریح سرگرمی، بازی، سَیر وسیاحَت، جَشن، مَجالِس وسُرودن اشعار نعتیات وترانه ها به خوش آوازی وغیره مشروط به اینکه این همه در داخل چهار چوب وچوکات شریعت محمدی (صلی الله علیه وسلم) باشند، زیرا دین اسلام دینست میان افراط وتفریط، نه کاری از حد واندازه گذشتن را قبول دارد ونه هم کاری از حد واندازه کمی وکوتاهی در آن را می پذیرد، یعنی در همه ی اُموری حد اوسط ومیانه رَوی را دستور داده است.

ـ بناءً حلال وحرام ، جائز ونا جائز قَطعی را تنها خداوند خالق همهء هستی به ما تعیین نموده است این حدود الله است، بندگانِ خدا این حق را ندارند که حرام را حلال وحلال را حرام وناجائز را جائز وجائز را ناجائز تعیین کنند، این صلاحیت را بندگان خدا! ندارند، بلکه این صلاحیت را خداوند خالق همهء هستی دارد، وبندگان (اوتعالی) می باید که از حدود الله تجاوز نکنند و روی همان خط مشی که از سوی شریعت الهی برای ایشان تعیین ومُقرر کرده شده است به روی همان خط مشی الهی وشریعت محمدی رفتار نموده وزندگی خویش را به خوبی و شادمانی، به پیش برده سپری نمایند، زیرا اوامر قَطعی الهی ودستورات شریعتی محمدی که همه روی حکمت ومصلحت بندگان است، در آن از سوی بندگان خدا دیگر چون وچرائی در کار نیست.

جایکه خداوند متعال میفرماید: وَلَا تَقُوْلُوْا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَاذَا حَلَالٌ وَهَاذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوْا عَلَى اللهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لَايُفْلِحُوْنَ. (النَّحل: ۱۱۶).

ترجمه: و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است واین حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید [که این حلال وحرام حکم خداست]؛ مسلمًا کسانی که به خدا دروغ می بندند، در هیچ کاری پیروز نخواهند شد. (نحل: ۱۱۶).

موسیقی و ساز را شنوا امـــــروز اندر جهان　　مُلا و صـــــوفی شیخ و عمومی مــــــردمان

موسیقی و ساز در کل بـــه دو نوع است و بس　　یکی گریهٔ اندیشیدن آرد دیگرش طرب و خندان ـ (حمیدی)

۱ـ شروع سورهء لُقمان وبیان حال دو گروه محسنین ومضلین در جامعه انسانی؛ ومعنای (لهوالحدیث) که ابزار کار وکالای فریب گمراه کنندگان است؛ وخصوصیات مضلین وبی اعتنائی آنان به آیات خداوند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۴ـ ۳۵).

عزت دهنده وذلت دهنده خداوند است:

قُلِ الّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِى الْمُلْکَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّمَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ بِيَدِکَ الْخَيْرُ إِنَّکَ عَلَى كُلِ شَیءٍ قَدِيْرٌ. (٢۶).

تُوْلِجُ الَّيْلَ فَى النَّهَارِ وَتُوْلِجُ النَّهَارَ فِى الَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيتِ وَتُخْرِجُ الْمَيتَ مِنَ الْحَىِ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (٢٧).

لَّايَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْكَافِرِيْنَ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَالِکَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِى شَىءٍ إِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيْرُ. (آلِ عمران: ۲۶ـ ۲۸).

ترجمه: بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هرکه خواهی حکومت میدهی واز هر که خواهی حکومت را می ستانی، وهر که را خواهی عزت می بخشی وهر که را خواهی خوار وبی مقدار می کنی، هر خیر بدست توست، یقینًا تو به هر کاری توانایی. (۲۶) شب را در روز و روز در شب در می آوری، وزنده را از مرده ومرده را از زنده بیرون می آوری؛ وهرکه را بخواهی بی حساب روزی می دهی. (۲۷) مومنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست ودوست بگیرند؛ وهر که چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای خدا نیست، مگر آنکه بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید؛ خدا شما را از [ازعذاب] خود بر حذر می دارد، وبازگشت [همه] به سوی خداست. (آل عمران: ۲۶ـ ۲۸).

تفسیر: چنانچه پیشتر ذکر شد ابوحارثه بن علقمه رئیس وفد نجران گفته بود که اگر به پیامبر ایمان آریم سلاطین روم بعد از این از اعزازیکه از ما می کنند ومالیکه به ما میدهند امتناع می ورزند شاید اینجا در رنگ دعا ومناجات جواب وی داده شده باشد، یعنی شما که بر احترام سلاطین وعطای آنان مفتون می شوید بدانید که مالک اصلی همه عزت ها وسلطنتها خداست ودر قبضهء قدرت اوست هرکه را خواهد می بخشد واز هر که خواهد می ستاند آیا ممکن نیست عزت وسلطنت پارس وروم از آنان اخذ وبه مسلمانان داده شود...

بلکه وعده میدهیم که ضرور داده می شود، امروز چون بی سر وسامانی موجودهء مسلمانان ونیروی دشمنان ایشان را می بینند (این) امر را فهمیده نمی توانید، از این جهت یهود ومنافقان اسهتزاء می کردند که این مسلمانان تصرف تخت وتاج قیصر وکسری را خواب می بینند واز بیم هجوم قریش پیرامون مدینه خندق می کنند اما هنوز چند سال منقضی نشده بود که خداوند (ج) وعدهء خویش را آشکار ساخت وچگونه کلید خزاین روم وپارس را که به پیامبر خود وعده داده بود درعصر فاروق اعظم (حضرت عمرر ض) میان مسلمانان بخش کرد، اصل این است که سلطنت مادی ارزشی ندارد وقتیکه خدای حکیم توانا مقام اعلای عزت وسلطنت روحانی (مقام نبوت ورسالت) را از بنی اسرائیل به بنی اسماعیل منتقل کرد چه مُستَبعد است که سلطنت ظاهری روم وعجم در تصرف خانه بدوشان عرب در آید، گویا این دعا یک نوع پیشینه گوئی بود که عنقریب اقتدار دنیا در تبدیل است قومیکه از مقتدران گیتی به انزوا می زیستند دارای اعزاز وسلطنت خواهند شد وکسانیکه شکوه شاهی داشتند به اعمال بد خویش در حضیض خواری وپستی سرنگون خواهند گردید.

تنبیه: «... **بِيَدِكَ الخَيرُ...**» ... یعنی هرخیر بدست توست... (آل عمران:۲۶).

وپدید آوردن شر نیز به اعتبار آن خیرست زیرا به حیث عالَم اجتماعی هزاران حکمت در آن پوشیده است در حدیث صحیح آمده که: (**الخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک**). یعنی خیر نیکویی همه اش به ید وقدرت خداوند است وشر نسبتش بسوی خداوند وبه رضای (اوتعالی) نیست؛ البته به مشیت خداست.

گاهی از شب می کاهد وبه روز می افزاید وگاهی عکس آن می نماید مثلًا در یک موسم شب چهارده ساعت و روز ده ساعت می باشد وچند ماه بعد چهار ساعت شب در امتداد روز می افزاید، این اختلافات همه در قدرت تست، تمام سیارات، خورشید وماه وامثال آن جز فرمان تو حرکتی نتوانند، خلاصه گاهی روز می فزاید وگاهی شب امتداد می یابد.

پدید آوردن تخم از ماکیان وماکیان از تخم، انسان از نطفه ونطفه از انسان، جاهل ازعالم ودانا از نادان، کامل از ناقص ونا قص از کامل خاص قدرت تست، حضرت شاه صاحب می نگارد، یهود می پنداشتند که بزرگی سابق در ایشان جاوید خواهد بود، آنان از قدرت خدا بی خبرانند، خداوند (ج) کسی را که خواهد عزت دهد وسلطنت بخشد واز هر که خواهد باز ستاند وذلیل گرداند از میان جاهلان کاملی پدید آرد چنانکه پیامبر (ص) را از میان امیان عرب برگزید، از کاملان جاهلان پیدا کند چنانکه در بنی اسرائیل به عمل آمد، وی هر کِه را خواهد روزی بی حساب حسی ومعنوی کرامت کند.

چون زمان حکمرانی وشهر یاری، عزت وجاه وهرگونه تحول وتصرف تنها در قدرت خدای پاک است به مسلمانانیکه این امر را بخوبی میدانند شایسته نیست که به دوستی دوستان واخوت برادران مسلمان خود اکتفا نورزیده حتمًا با دشمنان خدا دوستی ومدارا نمایند، دشمنِ با خدا وپیامبر وی هرگز با مسلمانان دوست نمی شود کسیکه به چنین خَبطی گرفتار شد یقینًا با محبت وموالات الهی سروکاری ندارد، امیدها وبیم ها فرد مسلمان باید خاص به حضرت ایزد متعال مربوط باشد کسانیکه با خداوند (ج) چنین تعلقات دارند فقط آنان شایسته امداد واعتماد ومحبت و وثوق مسلمانانند، البته برای دفع ضرر بزرگ کُفار وحفاظت خویش طریقهء معقول ومشروع را از روی تدبیر وانتظام اختیار کردن به صورت لابدی از حکم ترک موالات مستثنی می باشد چنانچه در سورهء انفال از«**وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّزًا اِلَى فِئَةٍ...**» یعنی، هرکس در آن موقعیت به آنان پشت کند [وبگریزد] بسبب خشم خدا دچار سقوط معنوی شود وجایگاهش دوزخ است ودوزخ عاقبت بدی است مگر [این که گریزش برای انتخاب محلی دیگر] جهت ادامه نبرد با دشمن، یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد. (انفال: ۱۶)...

مستثنی کرده شده وچنانکه در حال تَحرف وتَحَیز بصورت حقیقی فورًا من الزحف نیست بلکه محض به صورت ظَاهر می باشد این جا نیز مراد...

ازفرموده‌ء «... **إِلَّآ اَنْ تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً...**» ... یعنی، مگر آنکه بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید... (آلِ عمران: ۲۸).

حقیقة موالات نیست بلکه خاص صورت موالات می باشد که آن را مدارات می نامیم، تفصیل این مسئله را در سوره‌ء مائده در فوائد آیت «... **لَاتَتَّخِذُوْا الْيَهُوْدَ وَالنَّصَارَى اَوْلِيَآءَ...**» یعنی، ای اهل ایمان! یهود ونصاری را سر پرستان ودوستان خود مگرید... (مائده: ۵۱)، مطالعه کنید. تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۹۸-۲۰۰).

تبصره:

عزت دهنده وذلت دهنده خداوند است، او خالق ومالک همه‌ء موجودات چه در زمین چه در زیر اَبحُر دریا ها وچه در آسمانهاست می باشد، کسی را بخواهد عزت پادشاهی سلطنت می بخشد وکسی را نخواهد از اوعزت سلطنت وهمه را می گیرد زیرا (اوتعالی) ذات قادر مطلق است پادشاهی اقتدار واختیار همه‌ء چیزی به ید وقدرت اوست هر کاری که انجام دهد کسی نمی تواند مانع انجام کار (اوتعالی) شود هر چیزی را خواسته باشد در آن واحد بدون کدام مشکل تأخیری آنچیز به زود ترین فرصت انجام میابد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

بَدِيْعُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ. (البقرة: ۱۱۷).

ترجمه: [بی سابقه ی ماده ومدت ونقشه] پدید آورنده ی آسمان ها وزمین است، وهنگامیکه فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید «**باش**»، پس بی درنگ می باشد. (بقره: ۱۱۷).

(اوتعالی) در ابداع وانجام این همه چیزها از هیچکس کمک ومددی نمی خواهد به اِبداع وانجام هر چیز بدون کدام تکلیف ومشقت قادر وتواناست او ذات توانای قادریست که کاری (اوتعالی) را هیچکسی کرده نمی تواند...

شب را در روز و روز را در شب در میاورد (گاهی شب را دراز روز را کوتا وبرعکس) وشب را می برد روز را میاورد و روز را می برد وشب را میاورد، گردش خورشید ماه افلاک کهکشانها وستارگان همه به اختیار وقدرت اوست، اوذاتیست که زنده را از مرده (ماکیان را از تخم) ومرده را از زنده (وتخم را از ماکیان) (انسان را از نطفه) که انسان موجود جاندار وزنده است (ونطفه را از انسان) که نطفه وماده بی جان می باشد و... پیدا می کند، مَبدع هرچیز بدست اوست هر آن چیزی را که بخواهد پدید می یاورد وآنچه را نخواهد نیست ونا پدیدش می کند خواست وتصمیمی (اوتعالی) را احدی نمی تواند که وپس کند (اوتعالی) قادر مطلق وخالق همهء هستی کائنات دنیا وآخرت است، کلید همه خزاین بدست اوست کسی را خواسته باشد مال ثروت دارای سلطنت وشاهی میدهد وکسی را نخواهد مال دارای وسلطنت را از او به سبب گناه نافرمانی وناشکری اش می گیرد، عزت دهنده وذلت دهند خدا است، خیر وخوبی، مسرت شادی، درد رنج، مشقت تکلیف به ید اوست که روی حکمت خود برای امتحان بر بندگانش میاورد تابندگانش را بدین وسیله بیاز ماید.

یکی از اسباب ذلت وزبونی مسلمانان کنونی اینسکه که کافران را بدون کدام تَکلیف وضرورت شرعی، تقیه ـ «خود داری از آشکار کردن دین ومذهب خویش برای حفظ جان»، وحفظ مال و... بر جای اهل ایمان وبه ضرر مسلمانان دوست صمیمی وسرپرست می گیرند، کسیکه چنین کاری می کند خداوند متعال در موردش چنین فرموده است: ... **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَالِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِىْ شَىْءٍ...»** ... یعنی هرکه چنین کند درهیچ پیوند ورابطه ای خدا نیست... (آل عمران: ۲۸).

باید امید آرزوها، مطالب مقاصد، بیم خوف هراس وغیره خاص از خالق یکتا**!** باشد نه از بندگان ضعیف ناتوان، زیرا در شرایطِ کنونی زَرق وبرق دنیای کُفری دل اکثر مسلمانان را فریبیده و فُروغ چشمان اکثر آنان را تیره کرده است وبر جای دوستی بر خدا ورسول او ومسلمانان حالا دوستی صمیمی وتعلقات خود را بر کافران بسته اند وبر جای مدد کمک از خدا وتلاش برای روند زندگی خود از کافران کمک وهمکاری می طلبند وبه این فکر هستند که شاید همه عزت ثروت ومسرت را در دوستی با کافران می توان پیدا نمود در حالیکه چنین نیست.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

... وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلاَكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لاَيَعْلَمُوْنَ. (المنافقون:۸).

ترجمه: ... در حالیکه نیرومندی واقتدار برای خداوند وپیامبر او ومومنان است، ولی منافقان (به این حقیقت) آگاهی ندارند. (منافقون:۸).

وکافرانی که با این همه ساز برگ نظامی وکثرت شان که در واقع کف روی آب هستند شکست ناپذیر می دانند در حالیکه خداوند وعده کمک ویاری وپیروزی را برای مؤمنان مخلص داده است هر چند که مؤمنان هم کم باشند وساز برگ وتجهیزات نظامی شان هم نسبت به کافران نا برابر بوده باشد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

... قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ أَنَّهُمْ مُّلَاقُوْا اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيْرَةً بِإِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِيْنَ. (القبرة: ۲۴۹).

ترجمه: ... ولی کسانی که یقین داشتند ملاقات کنندهء خدا هستند، گفتند: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، وخدا با شکیبایان است. (بقره: ۲۴۹).

هر چندیکه مسلمانان کنونی هم کم نیستند علاوه از کشورهای مستقل اسلامی میلیُونها مسلمان در کشورهای کُفری شرق وغرب زندگی می کنند اما به علت ناسازگاری، ناهماهنگی، بی اتحادی، بی خبری ازهمدیگر، بی رابطه گی ها، بی باورها، تعصب، دشمنی به اساس قوم، نژاد، مذهب مشرب، فرقه، حزب، سمت منطقه وغیره ازهمدیگر جدا شده گروه گروه فرقه فرقه، تکه وپارچه گردیده ومرزهای محکمِ دشمنی کینه بد بینی بی اتحادی وغیره در میان خود ایجاد کرده اند وکافرانِ نابکارِ استفَاده جوی هم از این بی اتحادی مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده آتش دشمنی بد بینی را در میان مسلمانان شعله ورتر ساخته وفاصله ها را میان مسلمانان جهان زیاد نموده سَدی سخت ومحکمی بروی مسلمانان شرق وغرب ایجاد کرده اند، به امید روزیکه مسلمانان بخود آیند واین همه تفرقه ها، بی اتحادی ها، دشنی ها، بد بینی ها وغیره را کنار گذاشته وفاصله های ایجاد شده را با یک پارچگی تام واتحاد سراسری اخوت برادری وبرابری از میان برده غزت شرف، شأن شکوه، اقتداری از دست رفتهء خویش را بدست آرند، زیرا اگر مسلمانان قطع نظر از این همه خرده گیری های مذهبی، قومی، نژادی، سمتی منطقه ی و... هرچه زوتر باهم متحد شوند خداوند یکتا! وعدهء پیروزی وتسلط جهانی که در آخرهم برای مسلمانان جهان داده است تحقق خواهد بخشید، بدون شک وعدهء خداوند متعال حق و راست وتحقق پذیر می باشد.

بیا باهم شویم دوست و برادر همهء مسلمین یک سر برابر

گذاریم کینه و بغض و تعصب به وعدهء خداهستیم و سرور ـ (حمیدی)

۱ـ عزت وذلت وتسلط افراد بشر به اراده خداوند است؛ وشخص مؤمن حق ندارد با کافران برعلیه مؤمنان روابط دوستانه بر قرار نماید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۹۸ ـ ۲۰۰).

دوستی باکُفار:

يَأَيُّهَاالَّـذِيْنَ ءَامَنُـوْا لَا تَتَّخِـذُوا الْيَهُـوْدَ والنَّصـارَى اَوْلِيـآءَ بَعْضُـهُمْ اَوْلِيـآءُ بَعْـضٍ وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللهَ لَايَهْدِى الْقَومَ الظَّالِمِيْنَ. (المائده: ۵۱).

ترجمه: ای اهل ایمان! یهود ونصاری را سر پرستان ودوستان خود مگیرید، [وتنها به روابط میان خود وفا دارند] وهرکس از شما، یهود ونصاری را سر پرست ودوست خود گیرد از زمره ی آنان است؛ بی تردید خدا گروه ستمکا ران را هدایت نمی کند. (مائده: ۵۱).

تفسیر: اولیاء جمع ولی می باشد و ولی هم به دوست اطلاق می شود وهم به قریب وهم به مدد گار، غرض مسلمانان با یَهود ونصاری بلکه با تمام کُفار علایق دوستانه بر قرار ندارند (چنانکه در سورهء نساء تصریح شده) در این موقع باید این را ملحوظ داشته باشد مُوالات مروت وحسن سلوک مصالحت و روا داری، عدل وانصاف این همه جدا، جدا چیزی ها می باشد، اهل اسلام اگر مصلحت بدانند می توانند باهر کافری صلح وعهد نمایند بشرطیکه این صلح وعهد به طریق مشروع باشد **«وَاِنْ جَنَحُوْا لِلْسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّهُ هُوَالسَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.»** یعنی، اگر دشمنان به صلح گرایند، توهم به صلح گرای، وبر خدا توکل کن، که یقینًا او شنوا وداناست. (انفال: ۶۱).

حکم عدل وانصاف چنانکه از آیات گذشته معلوم گردید در بارهء کافر ومسلمان یعنی در حق هر فرد بشر مروت (حسن سلوک) روا داری با آن کافران شده می تواند که در مقابل جامعهء اسلامی به دشمنی وعناد مظاهره نکنند ونکرده باشند چنانکه در آیت (۸) سورهء ممتحنه به تصریح مذکور است، اما هیچ مسلمان حق ندارد که (مُوالات) یعنی اعتماد دوستانه ومُعاونت برادرانه باهیچ کافری نماید، البته مُوالات ظاهری در تحت «... **اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقَاةً...**» ... یعنی مگر آن که بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه[1] کنید... (آل عمران: ۲۸)... داخل می باشد...

---

۱) **تقیه:** پرهیز کردن، خوداری از آشکار کردن مذهب (آیین) خویش برای حفظ جان، (مال وآبرو). «فرهنگ فارسی معین».

وتعاون عادی که در وضعیت اسلام ومسلمانان جزئی ترین تاثیر بدی نداشته باشد اجازت است بعضی خلفای راشدین که در این باره تشدید وتضییق غیرعادی منقول است بایست آن را مبنی بر سد ذرایع ومزید احتیاط دانست؛ با وجود تفرقه های مذهبی وبغض وعداوت نهانی که باهم دارند علایق دوستانه با یکدیگر میداشته باشند یَهود با یَهود ونصاری با نصرانی دوست شده می تواند در مقابل اسلام کافران معاون یکدیگر می شوند، (**الکفر ملة واحدة**)...

یعنی در زمرهء آنها شامل است، این آیت در باب رئیس منافقان عبدالله ابن اُبی فرود آمده بود، وی با یَهود سخت دوست بود گمان می کرد که اگر مسلمانان بر افتند وجمعیت پیامبر (ص) مغلوب شوند این دوستی ما با یَهود کار می آید در آیت آینده به این واقعه اشاره می شود، در حقیقت منشأ اصلی مُوالات منافقان با یَهود این بود که یَهود مقابل مسلمانان وبد ترین دشمنان دین اسلام بود، ظاهر است کسی با یَهود ونصاری یا دیگر کُفار به این نیت وحیثیت مُوالات می نماید که آنها دشمن اسلام اند در کُفر او هیچ شبهه باقی نمی ماند، در منافقان کسانی هم بودند که چون دیدند در جنگ احد معیار جنگ عوض شد شروع کردند به گفتن این که ما اکنون با فلان یَهود وبا فلان نصاری دوستی می کنیم وهنگام ضرورت مذهب آنها را می پذیریم، در باب این اشخاص هم مدلول ظاهری «... **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**...» ... یعنی، هر کس از شما، یَهود ونصاری را سر پرست ودوست خود گیرد از زمره ی آنان است... (مائده: ۵۱)... علانیه صادق است.

ماند مسلمانیکه از آن نیت ومنشأ خالی الذهن بوده با یَهود ونصاری علایق دوستانه بر پا می کنند چون خطره قوی است که آنها از مجالست واختلاط با کُفار متأثر می شوند ومبادا آهسته، آهسته به دین نصاری گرایند یا کم از کم کره ونفرت آنها از شعایر کُفر و رسوم شرک باقی نماند به این اعتبار «... **فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**... مائده: ۵۱»، را در بارهء آنها نیز می توان اطلاق نمود چنانچه حدیث (**المرء من احب**[1]) به این جانب متوجه می گرداند.

---

۱) **المرء: ...** شخص همراه کسی (در دنیا وآخرت) می باشد که او را دوست داشته باشد.

۲) گفت پیغمبر به تمییز کسان مرء مخفی لدی طی اللسان. (مولوی) «لغت نامه دهخدا».

کسانیکه با دشمنان اسلام مُوالات مینمایند هم بر خود وهم بر مسلمانان ستم می کنند مقهوریت ومغلوبیت جامعهء اسلام را انتظار می برند از چنین قوم بدبخت ومعاند ودغاباز توقع نمیرود که گاهی هم به را هدایت آیند. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۴۴۹- ۴۵۰).

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُوْدُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قَلْ اِنَّ هُدَى اللهِ هَوَ الْهُدَاى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهوَآءَهُمْ بَعْدَ الَّذِىْ جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَّلِىٍ وَّلَا نَصِيْرٍ. (۱۲۰) الَّذِيْنَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتابَ يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ اُوْلَآئِكَ يُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَاُوْلَآئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ. (القره: ۱۲۰- ۱۲۱).

ترجمه: یَهود ونصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آن که از آیینشان پیروی کنی، بگو: مسلمًا هدایت خدا هدایت [واقعی] است، واگر پس ازدانشی که [چون قرآن] برایت آمده از خواسته های نا مشروع آنان پیرونی کنی، از سوی خدا هیچ یاوری برای تو نخواهد بود. (۱۲۰) کسانی که کتاب آسمانی به آنان عطا کرده ایم، آن را بطوری که شایسته ی آن است قرائت می کنند [وآن قرائت نمودن با تدبیر وبه قصد عمل است] اهل ایمان به آن [کتاب] هستند وکسانی که به آن کفر می ورزند فقط آنان زیانکاراند. (بقره: ۱۲۰- ۱۲۱).

تفسیر: یَهود ونصاری با امر حق ار تباطی ندارند آنها به عناد خویش اسوارند وهیچگاه دین ترا نمی پذیرند بالفرض اگر تو به دین ایشان متابعت کنی خورسند می گردند چون این ممکن نیست از آنها توقع موافقت نباید کرد؛ درهر وقتی آن هدایت شائسته اعتماد است که از طرف پیامبرآن وقت تبلیغ شده باشد بنا بر این دین مبارک اسلام شائستهء اعتماد است نه طریق یهود ونصاری؛ این سخن به طریق فرض است یعنی بالفرض اگر حضرت پیامبر (ص) چنین اقدامی نماید هیچ کسی نباشد که از خشم الهی او را نجات داده بتواند، یا تنبیه امت در نظر است، مثلًا هر کِه ایمان آرد واز قرآن آگاه شود بعد از آن از اسلام باز گردد کسی نتواند که او را ازعذاب الهی رستگار سازد؛ در یهود نیز یکدسته مردم مختصر بودند که انصاف داشتند وتورات را به دقت و اِمعان نظر تلاوت کرده به قرآن ایمان آوردند مانند عبدالله ابن سلام و رفقای او (رضی الله تعالی عنهم)، این آیت در شان ایشان است که تورات را...

به دقت مطالعه کردند وبه مَوهبت ایمان نائل شدند کسی که از کتاب انکار ورزید یعنی در آن تحریف کرد خایب وخاسر شد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۸۰ ـ ۸۱).

لَّايَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَالِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِيْ شَيْءٍ اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاِلَى اللهِ الْمَصِيْرُ.[1] (آل عمران: ۲۸).

ترجمه: مومنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست ودوست بگیرند؛ وهرکس چنین کند در هیچ پیوند ورابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید؛ خدا شما را از [عذاب] خود پرحذر می دارد، وباز گشت [همه] به سوی خداست. (آل عمران: ۲۸).

تفسیر: چون زمان حکمرانی وشهریاری، عزت وجاه وهرگونه تحول وتصرف تنها در قدرت خدای پاک است به مسلمانیکه این امر را بخوبی میدانند شایسته نیست که به دوستی دوستان واخوت برادران مسلمان خود اکتفا نورزیده حتمًا با دشمنان خداوند جل جلاله دوستی ومدارا نمایند، دشمن با خدا وپیامبر وی هرگز با مسلمان دوست نمی شود کسیکه به چنین خَبطی گرفتار شود یقینًا با محبت ومُوالات الهی سرو کاری ندارد، امیدها وبیم های فرد مسلمان باید خاص به حضرت ایزد متعال مربوط باشد کسانیکه با خداوند (ج) چنین تعلقات دارند فقط آنها شایستهء امداد واعتماد ومحبت و وُثوق مسلمانند، البته برای دفع ضرر بزرگ کُفار وحفاظت خویش طریقهء معقول ومشروع را از روی تدبیر وانتظام اختیار کردن به صورت لابدی از حکم ترک مُوالات مستثنی می باشد چنانچه در سوره انفال از«**وَمَنْ يُوَلِهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلَّا مُتَحَرِفًا لِقِتَالِ اَوْ مُتَحَيزًا اِلَى فِئَةٍ** ...» یعنی، هرکس در آن موقعیت به آنان پشت کند [وبگریزد] بسبب خشم خدا دچار سقوط معنوی شود وجایگاهش دوزخ است ودوزخ عاقبت بدی است مگر[این که گریزش برای انتخاب محلی دیگر] جهت ادامه نبرد با دشمن، یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد. (انفال: ۱۶)...

---

[1] این آیت (۲۸) سوره آلِ عمران، قبلًا در صفحه (۲۶۶) تذکر یافته است اینجا جهت تناسب موضوع دو باره ذکر گردید.

مستثنی کرده شده وچنانچه در حال تَحَرف (برگشتن) وتَحیز (رسیدن در مکان) بصورت حقیقی فرارًا من الزحف نیست بلکه محض به صورت ظاهر می باشد این جا نیز مراد فرمودهء «... **اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً...** آل عمران: ۲۸»، حقیقة مُوالات نیست بلکه خاص صورت مُوالات می باشد که آن را مدارات می نامیم، تفصیل این مسئله را در سورهء مائده آیت «...**لَاتَتَّخِذُوا الْیَهُوْدَ وَالنَّصَارٰی اَوْلِیَآءَ...**» ... یعنی یهود ونصاری را سر پرستان ودوستان خود مگیرید... (مآئدة: ۵۱)، مطالعه نمائید.

یعنی در دل مسلمان خوف اصلی خداوند (ج) باشد وکاری نکند که مخالف رضای الهی واقع گردد مثلًا از جماعت اسلام گذشته بدون ضرورت ظارًا یا خفیةً با کُفار مُوالات نماید یا در وقت ضرورت در اختیار نمودن صورت مُوالات از حدود شرعی تجاوز کند یا خطرات مَوهم وحقیر را یقینی ومهم ثابت کند واین چنین مستثنیات یا رخصت های شرعی را آلهء خواهشات نفسانی گرداند به آنها باید تذکر داد که تمامًا در محضرعدالت عالیه خداوند حاضر می شوند، در آنجا حیله وحواله دروغ، کاری از پیش برده نمی تواند مسلمان نیرومند باید از حد رخصت صرف نظر نماید وبرعَزیمَت عمل کند واز خدا نسبت به مخلوق بیشتر بتر سد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱).

تبصره:

دوستی با کُفارـ دوست صمیمی وسرپرست گرفتن کافران را بجای مسلمانان اصلًا درست نیست ویک جفا در حق مسلمانان محسوب شده وخلاف دستوری قرآنی است که قرآن در چندین جاها تأکید بر این می کند که شما کافران را برجای مؤمنان دوست وسرپرست نگیرید، چنانچه که در این اواخر دیده می شود که اکثر مسلمانان دوست کُفار شده اند وهمواره دست بر دامن کُفار زده اند وهمه خوبی، عزت سر بلندی، سعادت کامیابی، عدالت، صلح ثبات، آسایش وغیره را در وجود کُفار مُتَجاوِز مشاهده می کنند، در حالیکه چنین روش خلاف باورهای اسلامی وعقیده مسلمانی است، دوست وسرپرست گرفتن کُفار بر جای مسلمانان وعزت سر بلندی، سعادت وپیروزی خود را در وجود کُفار دیدن بَس اشتباه است، چون کسی را که خداوند دشمن خطاب کرده باشد او به هیچ وجه دوست شده نمی تواند پس مسلمانان به کدام دلیل کُفار را دوست صمیمی خود خطاب نموده وهمه عزت وسر بلندی وغیره را در جود کُفار حس می کنند؟ بلی! عزت سر بلندی سعادت دارین در اِجرای فرامین خداوندی وپایبندی به شریعت اسلامی وخشنودی الهی و رهنمودهای پیامبرش است...

مسلمانان می باید خوف رَجاء پیروزی عزت سر بلندی وهمه را در رضا وخوشنودی خدا وپیامبرش ودوستی با مسلمانان که همه باهم برادری دینی هستند حس وجستجو کنند نه برعکس، ولیکن یک دوستی صمیمی وقلبی با کُفار است ودیگر دوستی بشر دوستانه که شامل اخلاق، سلوک نیک روا داری عدل وانصاف منحیث همنوع بودن که همه مسلمانان وکافران قطع نظر از دین آیین شان انسان وهمنوع اند بوده که این دو موضوع از هم تَفاوت دارد، وهمچنان جزء آیت (۵۱) سوره مائده «**اَوْلِيَـآءَ**» که در مورد اتخاذ دوستی با کُفار آمده است، اولیاء جمع ولی و ولی هم به دوست اطلاق می شود هم به قریب وهم به مددگار، اگر غرض از رابطهء مسلمانان و (بشر دوستی) آنان با کُفار همین مدد همکاری ارتباط استراتِژی، اقتصادی، ـ سیاسی بین دول بین المللی بدون ضرر به اسلام واهل آن باشد این جدا از مسئله دوستی با کُفار است.

۱ـ دوستی صمیمی وقلبی با کُفار به دلیل نَص صَریح قرآن مردود خوانده شده است وجایز نیست که مسلمانان بر جای مسلمانان دیگر کافران را دوست وسرپرست خود بگیرند؛ وهمه خوبی ها را در دوستی با کُفار مشاهده کنند این یک فکر غلط واندیشه اشتباه ودر تضاد با نَص صَریح قرآن می باشد؛ همچنانیکه قرآن جای دیگری در مورد اینکه کافران هیچ نوع راه تسلط سرپرستی، قدرت وفرمانروایی به سود خود علیه مسلمانان ندارند واضح ساخته است.

جایکه خداوند بزرگ میرماید:

... وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا. (النِساَء: ۱۴۱).

ترجمه: ... وخدا هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است. (نسآء: ۱۴۱).

۲ـ دوستی بشر دوستانه (یعنی همان اخلاق خوب، سلوک نیک، روا داری عدل وانصاف کمک با همدیگر، صلح وعهد بستن با کفار، بطور مشروع وهمثال اینها بوده است) که انسانها قطع نظر ازعقیده باور شان منحیث همنوع بودن شان باید در میان همدیگر نیکی ـ خوبی، کمک همکاری و رَوابط حسنه بشر دوستانه داشته باشند، زیرا انسانها در کل همه موجودی اجتماعی هستند که با همکاری همدیکر در امور ومُعامَلات داد وستد دنیایی اشد با همدیگر ضرورت دارند، لذا رَوابط شان باید در امور دنیایی وهمکاری با همدیگر منحیث انسان بودشان کاملًا حسنه باشد واین رَوابط انسانها در دنیا با همدیگر شان از ضروریات مُبرَم انسانها منحیث موجودی اجتماعی دور از کینه بد بینی، نفرت دشمنی محسوب می شود، چنانکه خداوند در قرآن رابطه به رَوابط، حسن سلوک، نیکی کردن، اخلاق نیک، و روا داری عدل وانصاف نسبت به کُفار میان مسلمانان وکافران چنین دستور داده است:

لَّايَنْهَـاكُمْ اللهُ عَـنِ الَّـذِيْنَ لَـمْ يُقَـاتِلُوْكُمْ فِـىْ الـدِيْنِ وَلَـمْ يُخْرِجُـوْكُمْ مِـنْ دِيَـارِكُمْ أَنْ تَبَـرُّوْهُمْ وَتُقْسِـطُوْا إِلَـيْهِمْ إِنَّ اللهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ. (المُمتَحَنَة: ۸).

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن وعدالت نسبت به کسانی که در کار دین با شما نجنگیدند وشما را از دیارتان بیرون نکردند باز نمی دارد؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ۸).

لذا شریعت اسلام چندین چیز را با کُفار روا وجایز دانسته است که مسلمانان می توانند با کُفار ودر مجموع با تمام انسانهای دنیا قطع نظر از دین آیین وعقیدهء شان اخلاق نیک رَوابط خوب و رویه بشر دوستانه با در نَظر داشت قُیود وشرایط ومَلحوظات قوانین شریعت اسلام داشته باشند از جمله در:

۱ـ مُعامَلات: داد ستد، خرید فروش با همدیکر، کار کردن وقرارداد کار وغیره را مسلمانان با کافران بستن جایز و روا است؛ چنانچه که این مورد هم در (تفسیرمعارف القرآن) چنین آمده است: «مُعاشَرت ظاهری در حدود مُعاملات اگر چه جایز است». (تفسیرمعارف القرآن: ج۲، ص۲۹)، **همچنان خداوند بزرگ در قرآن رَوابط خوب و ازدواج مسلمانان با زنان اهل کتاب وخوردن طعام آنان را به مسلمانان و طعام مسلمانان را به اهل کتاب رَوا وجائز نموده چنین دستوده میدهد:**

اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِيْنَ أُوْا تُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوْهُنَّ أُجُوْرَهُنَّ... (المَآئدَة: ۵).

ترجمه: امروز همه ی زرق های پاکیزه [خدا] برای شما حلال شد، وطعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام ونجس نیست] بر شما حلال وطعام شما هم بر آنان حلال است، و زنان پاکدام مومن، و زنان پاکدامن از هل کتاب [از طریق ازدواج شرعی] در صورت که مهریه ی آنان را بپردازید بر شما حلال است... (مانده: ۵).

۲ـ مُواسات: یاری همکاری استراتِژی، نظامی، اقتصادی وکمک رسانیدن انسانها منحیث انسان بودن شان چه کُفار وچه مسلمان به همدیگر شان جایز و روا بوده است؛ زیرا اکثر اختراعات واکتشافات امروزی از هواپیما[۱] گرفته تا کشتی، کامره[۲]، ساعت[۳]، ماشین آلات دیگر وغیره از مسلمانان بودند که تا حالا غیر مسلمانان هم از این اِختِراعات اِکتشافات فن وپیشه ی مسلمانان تا امروز استفاده می کنند وهمچنان مسلمانان از اِختِراعات واِکتشافات غیر مسلمانان تا امروز استفاده می نمایند، چون انسانها قطع نظر از دین آیین وباورهایشان مکمل همدیگر منحیث انسان وموجودی اجتماعی بودنشان به کمک یاری همدیگر در این کره خاکی نیازمند هستند.

۳ـ مُدارات: اخلاق خوب، سُلوک نیک مسلمانان با کُفار منحیث همنوع بودنشان؛ بگفته ی سعدی شیرازی

بنی آدم اعضای همدیــــگراند   که در آفرینش زیک گوهر ند

زیرا اینگونه اخلاق ونیکی، حسن سلوک روا داری عدل وانصاف و... مسلمانان با کُفار جایز بوده از جهت این که کُفار اخلاق نیک وحسن سلوکِ مسلمانان را دیده امید می رود که به دین اسلام گرایند، چون اکثر کفاری که به اسلام گرایندند اخلاق نیک پیامبر بزرگ اسلام (ص) را دیده مسلمان شدند.

---

۱) **اولین مخترع طیاره وپرواز آن:** عباس ابن فرناس اندلسی یکی از علمای معروف بزرگ مسلمان بود که تهداب واختراع طیارهای مدرن امروزی را در جهان گذاشت، وبرای اولین بار در فضا پرواز کرد او این کار را در سال (۸۷۵) میلادی در شهر پرتبهء اندلس (اسپانیا) انجام داد، اهتمام وی بیشتر در بخش رضیات، کیمیا، فلکیات وفزیک بود، اما آنچه که او را به حدی کافی به شهرت رساند که تا اکنون از وی به عنوان یک دانشمندی جهانی یاد می شود عبارت از کار نامه وی در راستای پرواز نمودن به فضا بود، از این رو نامش در تاریخ به عنوان نخستین مخترع طیاه ثبت گردیده است وی کسی بود که برای اولین بار فکر پرواز نمودن به فضا را برای بشر آموختاند، او از پارچه ابریشم وچوب ها به خود بال های بزرگی ساخت وبعد آن بال های را بر خود محکم بسته نموده ودر تبهء جبل العروض بلند شد وتلاش کرد تا پرواز کند ودر نهایت امر در مسیر سعی خود پیروز شد که عملاً پرواز کرد وحتی بعضی شاهدان می گویند الی ده دقیقه در هوا بود، او از این آیت (۳۳) سوره رحمن «**يَامَعْشَرَالْجِنِ وَالْإِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ اَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...**»، (... یعنی ای گروه جن وانس! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، پس بیرون روید...)؛ تقویت شد واین کار بزرگ (پرواز به فضا واختراع طیاره) را در جهان برای بشریت از خود به یادگار باقی گذاشت.

۲) **اولین اختراع کامره:** کامره برای اولین بار توسط دانشمند معروف مسلمان بنام ابن هیثم اختراع گردید ابن هیثم اولین دانشمند فزیک نور در جهان بود که در زمینهء شناخت نور وقانون های شکست وباز تاب آن نقشی مهمی ایفا کرده است، ابن هیثم در آن زمان به روش تحقیقی در باب فزیک کار می کرد او با اختراع کامره دنیای علم نور را دیگر گون ساخت این عالِم برجستهء مسلمان نخسین دانشمند در زمان خود بود برای برسی تِئُوری های خود از شواهدی عملی استفاده می کرد وی نخستین دانشمند بود که ضرورت وجودی شواهد تجربوی برای پذیرش یک تِئُوری را عنوان کرد، ابن هیثم در کتاب خود با نظریه (اپردیس) و(پدینوس) که به موجب آن که از چشم پرتوی بیرون آمده وبه اشیا می رسد وسپس ما آنها را می بیم مخالفت کرد وبرای تعیین زاویه انکسار وانعکاس نور آزمایش های کرد ودر عوض گفت: ما می بینم چون نور از اشیا به چشم ما می تابد، یکی از کارهای بی مثال ابن هیثم ایجاد اتاقک تاریکی بود این اتاقک عبارت بود از جعبه تاریک که روی یک از سطوح آن روزنه کوچکی قرار داشت با عبور نور از این روزنه تَصویر واضح ولی معکوس در سطح رو بروی روزنه تشکیل می شد او این تجر را «**قامره**» نامید بناءً این اولین کامره در جهان شناخته می شود، روزگار امت اسلامی گهواره علم تمدن شناخته می شد که ابن هیثم تنها نمونهء از هزاران مخترع ومتفکر تاریخ اسلام به شمار می رود.

۳) اولین اختراع ساعت: اولین اختراع ساعت توسط فردی بنام الجزری مسلمان مُبتَکر وانجنیر ماهر که در منطقهء (دیار بکر) واقع جنوب شرق ترکیه زندگی می کرد برای اولین بار مفهوم ماشین حالات اوتوماتیک اختراع کرد، او در سال (۱۲۰۶) میلادی کتاب مهمی در رشتهء انجنیری تألف نمود این کتاب خلاصه از مخانیکی اوتوماتکی نظری وعملی به شمار میامد، الجزری در این کتاب طرز کار وساخت (۵۰) دستگاه خود ساخته وبکار برده را تشریح می کند این دستگاه ها شامل ساخت ساعت های آبی وفنی ظرف ها وپاور های خود کار و وسایل آب رسانی از نهر وچا ودیگر وسایل وابزاری هندسی است از جمله مجموع اختراعات مخانیکی او یکی هم ساعت مخانیکی اوتوماتیک است الجزری در آن زمان ساعت های متعددی با اشکال واندازه های گوناگون ساخت هدفش این بود که تا انسانها بتوانند وقت وزمان را بدون محدویت در هرمکان تشخیص کنند الجزی علاوه از دانش وفنون انجنیران مسلمان پیش از خود تعدادی از ابزارها ودستگاهای مخانیکی و... مثل موترهای بُخار وغیره را ساخت بطوریکه حتی امروز هم تأثیر نو آوری او در علم مخانیک قابل مشاهده است. «مُنتُخب از کُنفِراسی در مورد تمدن اسلامی/ ف...».

۴ـ **مُوالات:** دوستي ـ دوستي صميمی با کُفار بِجز مسلمانان نا جایز وخلاف نَص صَریح قرآن است به دلیل این آیت (۲۸) سوره آل عمران: (**لَایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْكَافِرِیْنَ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤمِنِيْنَ**...) یعنی، مومنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سر پرست ودوست بگیرند...).

ـ چنانکه در فوق گذشت جزء آیت (۵۱) سوره مائده «**اَوْلِيَـآءَ**» که در مورد اتخاذ دوستی مسلمان با کُفار آمده است، اولیاء جمع ولی و ولی هم به دوست اطلاق می شود هم به قریب وهم به مددگار، که تفسیر کلمهء (اَولیاء) چند معنی را اِفاده می کند، ویک معنی دوستی صداقت هم معنی میدهد. لذا در کل دوستی با کُفار همان دوستی صَمیمی وقلبی است، وبشر دوستی که همان اخلاق خوب، نیکی، حسن سلوک، صداقت، و روا داری عدل وانصاف با کافِر ومسلمان می باشد جدا از این مسئله است:

ـ **دوستی قلبی؛** وسرپرست گرفتن کُفار از روی صمیمیت وقلبی که ممکن این نوع دوستی مسلمان با کُفار در ظاهر وعملکرد هم معلوم شود، چنین دوستی قلبی که در رفتار وعملکرد شخص مسلمان با کُفار ظاهرگردد این نوع دوستی با کُفار نا جایز وخلاف دستور قرآن است؛ مُوالات ودوستی که با کُفار در آیهء (۲۸) [سوره آل عمران]، در فوق ذکر شد مراد از همین نوع دوستی، (یعنی دوستی صمیمی وقلبی مسلمان با کُفار است)، (نه هر رَوابطی حسنه، اخلاق خوب، حسن سلوک، نیکی، کمک همکاری، عدل انصاف مسلمانان نسبت به کُفار وکُفار با مسلمانان) چون رَوابط حسنه، اخلاق خوب، حسن سلوک وهمثال این با کُفار مستثنی از این نوع دوستی با کُفار است، زیرا مسلمانان واقعی هیچگاهی کُفار را سرپرست و دوستی صمیمی بخود نمی گیرند، از طرف دیگر مسلمانان نباید در مُعامَله دین خویشتن را به کُفار کمزور نشان دهند وکُفار هم مسلمانان را سست وکمزور فکر کنند؛ چون آیت (۲۹) سوره فتح «**مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ أَشِدَآءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ**...» (یعنی، محمد (ص) فرستاده خداست وکسانی که با او هستند بر کافران سر سخت ودر میان خودشان با یکدیگر مهربانند)، تفسیری [بر کافران سر سخت]، «یعنی، در مقابل کافران نهایت محکم وقوی می باشند که از باعث آن کافران مَرعوب می شوند ونیز از کفر اظهار نفرت وبیزاری می شود».

لذا کسانیکه به عنوان مسلمان ودر جامه مسلمان در قلب و خِفا با کُفار مُوالات و دوستی داشته باشند، نیت وهدف آنان هم همین باشد که یَهود ونصاری و... دشمن اسلام است در کفر چنین اشخاص افراد هیچ شک وتردیدی باقی نمی ماند، و اگر کسانی هم همانندی منافقانی که در جنک (احد) معیار جنگ را عوض دیدند «وشرع کردن به گفتن اینکه ما با فلان یَهود وبا فلان نَصاری دوستی میکنیم وهنگام ضرورت مذهب آنان را می پذیریم» ایشان کسانی بودند که مُوالات ودوستی در خِفا وپنهان از مسلمانان با کفار داشتند که خداوند از قلب دل شان خبر دار واز نیاتشان آگاه بود وخداوند ایشان را در این مکان به مسلمانان واقعی معرفی کرد که همه مسلمانان ایشان را بعد از اِظهار نیت شان شناختند، فلهذا از قلب ودل همهء انسانها تنها خداوند خبر است وبس، زیرا کسانیکه مُوالات و دوستی خود را با کفار در خِفا وپنهان از مسلمانان ادامه میدهند خداوند از قلب دل آنها آگاهست وکَسانی همانند منافقانی که در هنگام جنگ (احد) طرف خود را معلوم و نیت خود را اِظهار کردند، خداوند بزرگ از قلب دلشان آگاه و به نیاتشان علم غیبی داشت، بنابرین خداوند متعال! به قصد ونیات همهء من شما آگاه است که ما در قلب ودل خود نسبت به کُفار چه نیت ومقصد داریم وبه مسلمانان چه عزم وهدفی در دل خویش جای نموده ایم، همه را خداوند متعال! میداند، زیرا هیچ ذَرَهء از ذَرَاتی از نیات قلبی وعملکرد ظاهری انسانها از (اوتعالی) پوشیده وپنهان نیست، همه را به علم غیب خود میداند وبه عملکرد پنهانی وظاهری همهء انس وجن در همه حال نظاره گر و رسیدن به حساب شان سَریع الحسان است، پس باید انسان مسلمان از دوستی با کُفار که قرآن منع قرار داه است اجتناب ورزد.

ـ **دوستی** ـ بشر دوستانه (یعنی رَوابط حسنه، حسن سلوک، اخلاق نیک، کمک همکاری با همدیگر، رعایَت حقوق انسانی زمان جنگ، برخورد انسانی وهمثال اینها) چون انسانها در مجموع قطع نظر از عقیده وباروشان اعضای همدیگر ودر حقیقت از یک پدر (حضرت آدم) واز یک مادر (حضرت حوا) هستند بدین ملحوظ دوستی بشردوستانه (یعنی مُرُوت، حسن سلوک، روا داری عدل وانصاف، کمک با همدیگر) منحیث همنوع وانسان بودشان که نقص وضرری عقیده تی، هَتک حرمت انسانی، جانی، مالی وغیره در پی نداشته باشد اشکالی ندارد، «چون، تعلیم اسلام چنین نیست که اگر یک قبیله کافران با مسلمانان بر سر پیکار است با همه کافران بدون امتیاز یک نوع معامله کرده شود چنین کار خلاف حکمت وانصاف می باشد، ضروری است که بین زن، مرد، طفل، پیر، جوان، مُعاند، ومُسالم به اعتبار حالات آنها فرق کرده شود». (تفسیرکابلی: ج ۳، ص ۵۳۳).

زیرا (بشر دوستی) همین معنی است که مسلمانان اگر مصلحت دانند میتوانند با کُفاری که «در مقابل جامعهء اسلامی به دشمنی وعناد مظاهر نکنند ونکرده باشند» روابط حسنه، مُرُوت، اخلاق نیک، حسن سلوک، و روا داری عدل وانصاف با کُفار ومسلمان و به هرفرد بشر داشته باشند، واگر همین (دوستی بشر دوستانه) با کُفار بر ضد اسلام وخوف ضرر عقیدتی، فرهنگی، هَتک حرمت ـ بی عزتی، دشمنی، جانی، مالی، تجاوزـ اشغال سرزمین های اسلامی وغیره اِضراری در پی داشته باشد چنین (بشر دوستی) هم با کُفار کاملاً مردود ونا جایز است؛ نه تنها چنین دوستی که سبب بی عزتی ـ هَتک حرمت، بی آبروی، دشمنی جانی و... با کُفار جواز ندارد، بلکه چنین دوستی مسلمان با مسلمان هم نا جایز ونا روا می باشد، چنانچه که مسلمان با مسلمانی سری دشمنی بگیرد (تا زمان صلح میان آن مُتَخاصِمین) در دشمن بودن با دشمنی کُفار فرقی ندارد، دشمن در حقیقت دشمن است چه مسلمان باشد وچه کافر، زیرا دشمن کافر هم قصد قتل جان، هَتک حرمت وبردن آبرو وعزتت را دارد وهم دشمن مسلمان این دو انسان یکی کافر ودیگری مسلمان با تفاوتی عقیدتی در دشمنی با تو که هر دو راهرو یک راه وبه دنبال مقصد که آن هم قتل وکشتنی و... توهستند در دشمنی وخُصومت با تو از هم هیچ فرقی ندارند دشمن را باید دشمن دانست و دشمن خطاب کرد ولو کِه از هر پوست رنگ، نژاد، قوم سمت واز هر دین آیین کیش مذهبی که باشد، و دشمن را هم نباید به چشم کم دید بنا به اساس این ضرب المثل معروف (دشمنت مورچه باشد فیلش بدان).

وهمچنان بنا بفرموده ی رسول معظم اسلام (صلی الله علیه وسلم): (دوستی ودشمنی انسان مسلمان باید خاص برای خدا باشد).

(چون، انسان یک موجودی اجتماعی است، هیچ انسانی را نمی توان مشاهده کرد که دور از اجتماع به تنهای زندگی نماید واین امر نا ممکن است، زمانی نقش انسان در اجتماع تبارز می کند که در برابر جامعه ومردم مهربان باشد وحس بشر دوستی خویش را تقویه نماید همواره در خدمت بشر قرار بگیرد وبدون در نظر داشت زبان، مذهب، قوم، ملیت، دین ونژاد، رفتار و رویهء خوب داشته باشد، زیرا همه انسانها داری حقوق مساوی اند، با ظهور دین مقدس اسلام در جوامع بشری تحول عظیمی رونما گردید، این دین کامل توانست در توسعهء روابط اجتماعی، تأمین عدالت اجتماعی، اتحاد واتفاق وتساوی حقوق حقهء انسانها نقشی بس ارزنده را ایفا نماید، اسلام همواره مردم را به اخوت وبرادری دعوت نموده است، حضرت محمد (ص) می فرماید: «افراد مسلمان در دلسوزی ومهربانی با همدیگر مانند اندامهای یک دیگر هستند، که هرگاه عضوی به درد آید دیگر عضو ها نیز به درد می آیند»، این بهترین دستورالعمل حیات، برای ایجاد یک ملت زنده، بیدار پیشرفته ومتمدن است، پس انسانیت وبشر دوستی یک امر بزرگ اسلامی است و وظیفه هر مسلمان است که همواره در هر جا بشر دوستانه عمل نماید، تا جامعهء بشری به سوی خیر ورستگاری حرکت نموده، زندگی بهتر را برای انسان امروز وفردا آماده سازد). «از کتاب دری: صنف ۷، ص ۱۴». (چاپ سالِ ۱۳۹۹).

بهر حال می باید که هیچ بنی نوعی آدم چه کافر وچه مسلمان قطع نظر از دین وباورهایشان منحیث همنوع بودن، با حفظ حُرمت وکرامتی بشری، عقیدتی، باور، آبرو و... همدیگر هیچ نوع دشمنی ـ خصومت بد بینی، نفرت انگیزی و... نداشته باشند، وعلی الخصوص مسلمانان که قرآن ایشان را باهم برادر دینی خطاب کرده است، بایِست که در یک فضاء امنیت دور از همه دشمنی، بد بینی، وحشت دهشت انسان گونه زندگی کنند بهتر خواهد بود؛ زیرا اسلام واهل واقعی آن با هیچ بنی نوع بشر دشمنی وخصومت ندارد تا زمانیکه کسی دربرابرش به دشمنی قدعلم نماید، اسلام که آخرین دین وکاملترین دین الهی! ونجات بخش بشریت از وَرطَه وگودال هلاکی است همه پیروان ادیان سابق (اهل کتاب و...) را بدون جنگ دشمنی خصومت بد بینی برای یگانه پرستش وعبادت خدای واحد لاشریک بسوی خود وبرای رسیدن به یک سعادتی ابدی وآرامش وخوشبختی دایمی فرا خوانده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَينَكُمْ أَلَّانَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَانَشْرِكَ بِهِ شَيئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوْا بِأَنَّا مَسلِمُوْنَ. (آل عمران: ۶۴).

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب**!** بیاید به سوی سخنی که میان ما وشما یکسان است [وهمه ی کتاب های آسمانی وپیامبران آن را ابلاغ کردند] و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم، وچیزی را شریک او قرار ندهیم، وبعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد، پس اگر [از دعوتت به این حقایق] روی گردانند [تو وپیروانت] بگویید: گواه باشید که ما [در برابر خدا وفرمان ها واحکام او] تسلیم هستیم. (آل عمران: ۶۴).

چون معیار اخلاق اسلامی نهایت بلند است، از این جهت دین مبین اسلام وپیروان واقعی آن گفتیم دشمنی و بد بینی با هیچ بَنی نوع آدم ندارد در صورتی که پیروان ادیان سابق و... در دشمنی وخُصومت با اسلام واهل آن قدعلم نکنند، این روش خرد مندانه اسلام واخلاق اهل واقعی آن است؛ وهمچنان که اسلام واهل واقعی آن به هیچ نوع بنی آدم دشمنی وخُصومت بد بینی ونفرت ندارد در حین حال اسلام همه را بسوی یک کلمه ی که مساوی میان همه اهل کتاب در توحید وخدا پرستی ونجات پیروزی وکامیابی بنی آدم است فرا می خواند تا بشریت را از این حفره ذلالت، تباهی، بد بختی، گمراهی نجات بخشیده بسوی یک حقیقت آشکارا ونجات جاویدانه ومسرت ابدیه راهنمون کند، وهم زمان اسلام واهل واقعی آن با درک خرد مندانه که از آموزهای اسلامی دارند دور از دشمنی نفرت حق همنوع بودن خود را که انسانها در کل همه اعضای همدیگرند از روی عدل وانصاف اسلامی وانسانی اداء کرده وروش بشردوستانه خود را با در نظر داشتِ نگهداری حُرمت واحترام متقابل با تمام بنی نوع آدم حفظ نموده ومنحیث همنوع این روندی بشر دوستی را دور از همه تعصب رنگ، پوست، نژاد؛ وقطع نظر از آیین عقیده وباورهای شان با اخلاق حسنه وسلوک نیک رِعایت می نماید.

دوستی صمیمی مسلمانان نیست روا با کافران | این چنین دوستی بود خلاف نَص صَریح قرآن

ولیکن مُعامَلات مُواسات و مُدارات باهمه بنی آدم | جواز است و روا است با جمعی انسانان

بشر دوستی و اخلاقُ نیکی باهمهء بنی آدم

بود این روشی طرز اسلامی و انسانی آسان | ـ (حمیدی)

۱ـ تاکید اینکه نباید مصلحت دیگران را بر تبلیغ شریعت مقدم بداند. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۸۰ ـ ۸۱).

۲ـ هرنوع دوستی وهمکاری با یهودیان ومسیحیان بر ضد اسلام خیانت به شریعت خداوند است؛ خداوند همیشه نگهبان دین اسلام است وبه وسیلهء بندگان مخلص وپاک دشمنان را شکست می دهد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۴۹ـ ۴۵۰).

۳ـ شخص مؤمن حق ندارد با کافران برعلیه مؤمنان روابط دوستانه بر قرار نماید؛ خداوند به تمام اسرار آگاه است روز حساب هرکسی با کارهای خویش مواجه خواهد شد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱).

خوف گرسنگی در نبود کُفار:

يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا إِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ نَجَسٌ فَلَايَقْرَبُوْا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِكُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَآءَ إِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ. (التَّوبة: ٢٨).

ترجمه: ای اهل ایمان! جز این نسیت که مشرکان پلیدند؛ پس نباید بعد از امسال به مسجد الحرام نزیک شوند؛ واگر[به سبب قطع رابطه با آنان وتعطیل شدن داد وستد با ایشان] از تنگدستی می ترسید، خدا بخواهد شما را از فضل واحسانش بی نیاز می کند؛ یقینًا خدا دانا وحکیم است. (توبه: ٢٨).

تفسیر: هنگامیکه خدای بزرگ قوت شرک را شکست صدر جزیرة العرب (مکهء معظمه) را به دست مسلمین فتح کرد، قبایل عرب فوج فوج شتافتند ودر دائرهء اسلام در آمدند، در سال (٩) هجری آگهی عام داده شد که در آینده هیچ مشرک (یا کافر) در مسجد حرام پانگذارد حتی در قرب وجوار آن نیاید زیرا دلهای ایشان چندان به نجاست شرک وکُفر گندیده شده که حق ندارند در مقام پاک ومرکز توحید وایمان پا گذارند، از احادیث صحیحه ثابت می شود که پس از این واقعه حضرت پیامبر (ص) حکم دادند که مشرکین ویهود ونصاری از جزیرة العرب بیرون روند این وصیت آخرین آنحضرت در زمان حضرت عمر (رض) اجرا شد اکنون برای مسلمانان جائز نیست که راضی شوند کافران بطور استیلا یا توطن در خاک عرب بمانند بلکه به قدر وسع تطهیر جزیرة العرب فریضهء مسلمین است، در نزد حنیفه کافری در انثای مسافرت می تواند موقتًا به اجازهء امام آنجا برود آن هم اگر امام پائیدن او را برای چندی خلاف مصلحت نداند، هیچ کافر نمی تواند به غرض حج وعمره داخل گردد، حدیث است که **(الا لایحجن بعد العام مشرک)**. یعنی آگاه باشید بعد از این سال دیگر مشرکی حج کرده نمی تواند.

از نهی مشرکین در آمد ورفت حرم مسلمانان اندیشناک شدند که در تجارت نقصانی پدید خواهد آمد لذا اطمینان داده شد که اندیشه را به خود راه مدهید خداوند شما را به فضل خود غنی خواهد ساخت، غَناء محض به مشیت...

(اوتعالی) موقوف است، اگر (اوتعالی) بخواهد سکتهء پدید ناید وچنان شد، خداوند جل جلاله همگان را مسلمان ساخت واز بلاد وامصار مختلف وورود مال التجارت آغاز گردید، باران های نافع بارید، کار زرع بالا گرفت، باب بلاد فتوحات وغنایم باز گردید از اهل کتاب وغیره جزیه حاصل آمد، واز جانب خدا به ذرایع گوناگون اسباب غَناء فراهم شد بلا شبهه هیچ حکم خدای علام از حکمت خالی نیست. (تفسیرکابلی: ۱، ص۷۱۷).

تبصره:

خوفی از گرسنگی در نبود کُفار- بسیاری از کشورهای اسلامی ومخصوصًا مردم وملت افغانستان بدین فکر اند که امریکایی های که به اساس (توافق وپیمان ناتو- آتلانتیک شمالی[1]) در سال (۱۳۸۰) به افغانستان آمده اند از کشور مان بیرون شوند وکمک های اقتصادی، نظامی، استراتِژی داد وستد خود را با ما قطع کنند شاید ما گرسنه مانده وبه مشکلی اقتصادی، نظامی، استراتِژی، عقبماندگی، ودر نهایت به فقر وبیچارگی دچار شویم ویک فاجعهء انسانی در کشوری ما ببار آید، از این رو هرچه که کُفار مانع پیشرفت شان شود، معدنیات زیر زمینی شان را بربایند، استقلال شان را از ایشان بگیرند، وتوهین بخود شان وبه ارزشهای اسلامی شان و... کنند وهر چه بلاهای که کُفار بسرشان بیاورند واز مانع پیشرفت الی قتل، وحشت دهشت، فقر بیچارگی، تفرقه بی اتحادی وغیره بازهم با این همه حال گوش خوده کر وچشم خوده کور گرفته وحقایق را پوشانیده دوست دارند وراضی هستند ودست بر دامن کُفار زده اند که کُفار باید در کشور ما بمانند که ما از گرسنگی بستوه نیایم، غافل از این که خداوند روزی رسان همه ی بندگان ومخلوقاتش است چه کافر است وچه مسلمان رزق و روزی ایشان را خدای رازق میدهد او خدا رحمان است نتها مسلمانان را روزی تمدن پیشرفت میدهد بلکه کافر ومسلمان را رزق و رزی میدهد و (اوتعالی) بهترین رزق و روزی دهنده همهء جنبندگان روی زمین ومخلوقاتش است...

---

۱) **ناتُو:** علامت اختصاری «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی» است که از حروف اول همین کلمات به انگلیسی تشکیل شده است، (ناتُو) یک سازمان جهانی است که گروهی از کشورهای اروپائی را با دو قدرت امریکای شمالی مرتبط می سازد، اعضای پیمان (ناتُو) اعلام کرده اند که حمله به یکی از آنها معنی حمله به سایرین را در بر دارد ودر صورت بروز یک حملهء نظامی کلیهء اعضاء به کشور عضوی که مورد حمله قرار گرفته به طریقی که ضرورت باشد، کمک خواهد کرد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی همچنین اعلام کرده است که کلیهء اعضا از آزادی، میراث مشترک وتمدن ملتهای خود که به اساس اصول دموکراسی وآزادی وحکومت قانون پایه گذاری شده حمایت خواهد کرد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در چهارم آوریل (۱۹۴۹) بوجود آمد واعضای اولیهء آن بدین قرار بود: بلژیک، کانادا، دانمارک، فرانسه، ایسلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتقال، بریتانیا، وایالات متحدهء امریکا، کشور های یونان وترکیه در (۱۸) فوریه (۱۹۵۲) وآلمان فدرال در (۹) مه (۱۹۵۵) به این پیمان ملحق شدند، مقر پیمان (ناتُو) شهر پاریس است وجلسات شورای پیمان مزبور که عالیترین مرجع تعیین خط مشی سیاسی ونظامی (ناتُو) بشمار می رود معمولًا در این شهر تشکیل می گردد، کمیتهء نظامی (ناتُو) مرکب است از رؤسای ستاد کشور های عضو، تصمیمات پیمان ناتُو را کمیتهء مزبور اتخاذ واجرا می کند. «لغت نامه دهخدا».

جایکه خداوند رَزاق میفرماید:

وَمَامِنْ دَآبَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مَسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَودَعَهَا كُلٌّ فِی كِتَابٍ مُّبِيْنٍ. (هُود: ۶).

ترجمه: وهیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که رزق او بر خداست، و [او] قرارگاه واقعی وجایگاه موقت آنان را می داند؛ همه [این امور] در کتابی روشن ثبت است. (همود: ۶).

ایضًا:

قَالَ عِسَی ابْنُ مَرْيَمَ الَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ تَكُوْنُ لَنَاعِيْدًا لِأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَاةً مِنْکَ وَارْزَقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُالرَّازِقِيْنَ. (المآئِدة: ۱۱۴).

ترجمه: عیسی بن مریم گفت: خدا یا! ای پروردگارما! برای ما از آسمان سفره ای پر از عذا نازل کن تا [روز] عیدی باشد برای اهل زمان ما ونسل آینده ی ما، ونشانه ای از سوی تو؛ وما را روزی بخش که تو بهترین روزی دهندگانی. (مائده:۱۱۴).

مسلمانانی فعلی دست وپا بسته فقط به طعمه وانتظار کُفار نشته اند که کُفار در مورد شان چه تصمیمی می گیرد، نه از خود ابتکاری دارند، نه اختراع اکتشاف، نه پیشرفت تمدن، نه اقتصاد، نه اتحاد ونه هم اتفاقی، وجز این که سخنان تاریخ را نشخوار نموده که نیاکان ما امپراطوری داشتند چطور وچنان کردند، درست که نیاکان وگذشتگان اهل اسلام مردمانی خوبی بودند عزت سر بلندی، تمدن، اقتصاد، پیشرفت، علم دانش، اتحاد اتفاق، سیاستِ داخلی خارجی، اختراعات اکتشافات درعرصه های مختلف، خلافت، امپراطوری های بزرگ وهمه چیز را داشتند کار کرد تاریخی شان قابل تمجید وستایش است، حالا سوال اینجاست که من شما منحیث بقای نسل اولاده و وارثین گذشتگان وپیشینیان چه کردیم وچه داریم؟ آیا من شما انسان نیستیم؟ عقل خرد نداریم؟ آیا می شود که تنها بنام وکار کردهای نیاکان، گذشتگان وپیشینیان مان اکتفاء کنیم واز تاریخ آنان الگوی نگیریم وازخود هیچ حرکتی...

خدمتی، احساسِ مسؤولیتی واداء مسؤولیت ایمانی وجودانی ـ اسلامی وملی وجهانی در قِبال دین اُمت وملت و وطن مان نداشته باشیم!!!؟ نخیر اینگونه طرز تفکر روش عقلانی ومنطقی نیست که ما از خود هیچ حرکتی، ودر یافت احساس، درک مسؤولیت واداء مسؤولیت نداشته باشیم وهمواره به کار کردهای نیاکان وپیشینیان خود اکتفاء نموده وبگویم که نیاکان وپیشینیان ما چنین بودند وچنان بودند، پس در اینصورت ما بر می گردیم بگفتهء مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر بزرگ قرن هفتم (هـ.ق) که هفت صد سال قبل چنین گفته است:

شما را بی شما مــی خواند آن یار   شما را این شمایی مصلحت نیست

یعنی مولانا بلخی در قرن هفتم هجری قمری این سخن را به همهء انسانهای جهان ومخصوصًا به باشندگان ومسلمانان خراسان زمین رسانیده است این حالتی که شما دارید حالیست که خیر وخوبی در آن نیست وراضی بنظر نمی خورد وخوشایند نیست، حالا از قرن هفتم هجری قمری بدین سو زمان خیلی ها گذشته وتغیر کرده است زمان وسایل تمدن وپیشرفت است، در این زمان که ما تا هنوز در مانده ایم وانتظاری این را داریم که کُفاری که با همه تعهد وپیمان شکنی مشهور است، وبا همه مکر وحیلهء که برای برهم زدن اتحاد، قدرت وقوت وشوکت مسلمانان درکمین اند وجهت سر کوبی ونا بودی مسلمانان از هیچ گونه سعی وتلاشی در این مورد دریغ نمی کنند، وهمواره ما مسلمانان منتظریم که همین کُفاری با این همه موصوفات فوق ذکر چه تصمیمی در مورد ما مسلمانان می گیرند، با وجودیکه قدرت شأن شوکت واکثر اختراعات اکتشافات وتمدن پیشرفت در سابق از آن مسلمانان درعرصه های مختلف بوده است از اِختراع طیاره وغیره که قبلًا در صفحهء (۲۷۸) بدان اشاره شد، پس به چنین حالتی که ما مسلمانان امروزی داریم جای بسا تأسف تألم درد آور وغم انگیزی است.

جایکه میرزا عبدالقادر بیدل در مورد مکر وحیله دشمن وکُفار میگوید

تَـواضُع هـای دشمن مکر صیادی بود بیدل   که خم خم رفتن صیاد بهر قتل مرغان است

خـوفِ گرسنگی در نا بـود کافران   ایـن است؟ خـرد و منطقی مـا یان

از خود نه حـرکتِ داریمُ نه صنعتی   مایم منتظر بـه تصمیمِ نصرانیان

جای تأسفُ تألم است بـر ما مسلمانان   بـدین شیوه راضی ایمُ بدین راه روان

نه اتفاقی داریم و نـه هم اتحادُ انسجام   هنوز هـم روانیم و درعقبی کار وان

این حالت نبود قناعت بخش بـر تو "حمیدی"

تا بکی با شیم و دنباله روی کافرانِ جهان   ـ (حمیدی)

۱ـ مشرکان پلیدند نباید به مسجد الحرام وارد شوند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۷۱۶ ـ ۷۱۷).

تاریخ ادیان وحکومت یَهود ونَصاری:

وَإِذْنَجَّيْنَاكُمْ مِنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَالْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَفِى ذَالِكُمْ بَلَآءٌ مِنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ. (۴۹) وَإِذْفَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَفَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ. (۵۰) وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوْسَى أَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُم اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ. (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَاعَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ. (۵۲).

وَإِذْءَاتَيْنَا مُوْسَى الْكِتَابَ والْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (۵۳) وَإِذْقَالَ مُوْسَى لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوْبُوْا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوْا أَنْفُسَكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌلَّكُمْ عِنْدَ بَارِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَا التَّوابُ الرَّحِيْمُ. (۵۴) وَإِذْقُلْتُمْ يَامُوْسَى لَنْ نُّوْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ. (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ. (۵۶) وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَارَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلَكِنْ كَانُوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ. (۵۷).

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوْا هَاذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ نَّغْفِرْلَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيْدُالْمُحْسِنِيْنَ. (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا قَوْلاًغَيْرَالَّذِىْ قِلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا رِجْزًا مِنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ. (۵۹) وَإِذِاسْتَسْقَى مُوْسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَاعَشْرَةَ قَدْعَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوْا وَاشْرِبُوْا مِنْ رِزْقِ اللهِ وَلَا تَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِيْنَ. (۶۰).

وَإِذْقُلْتُمْ يَامُوْسَى لَنْ نَّصْبِرَعَلَى طَعَام وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّاتُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُوْمِهاَ وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِىْ هُوَأُدْنَى بَالَّذِىْ هُوَخَيْرٌ اِهْبِطُوْا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّاسَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِن اللهِ ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِأَيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِينَ بِغَيْرِالْحَقِ ذَالِكَ بِمَاعَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ. (۶۱).

إِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَا لنَّصَارَى وَالصَّابِئِيْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَعَمَلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِهِمْ وَلَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ. (البَقَرَةِ:۴۹- ۶۲).

ترجمه: و[یاد کنید] آن گاه که شما را از[سیطره ی حکومت ظالمانه] فرعونیان نجات دادیم؛ آنان که همواره شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدن وزنان شما را [برای بیگاری وکنیزی] زنده می گذاشتند، ودر این سختی ها ومشکلات آز مایشی بزرگ از سوی پروردگار تان بود. (۴۹) و[یاد کنید] هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، در نتیجه شما را نجات دادیم وفرعونیان را در حالی که شما تماشا می کردید، غرق کردیم. (۵۰).

و[یاد کنید] زمانی که [برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، سپس شما بعد از[غایب شدن] او گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که [به سبب این کار بسیار زشت] ستمگار بودید. (۵۱) سپس بعد از آن [کار زشت] از[گناه] شما در گذشتیم، تا سپاس گزاری کنید. (۵۲).

و[یاد کنید] هنگامی که به موسی، کتاب ومیزان جدا کننده [حق از باطل] عطا کردیم تا هدایت یابید. (۵۳). و[یاد کنید] زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! قطعًا به سبب معبود گرفتن گوساله به خودتان ستم ورزیدید، پس بسوی آفریننده ی خود باز گردید، و[افرادی از] خود تان را [که گوساله را به پرستش گرفتند] بکشید که این [عمل] در پیشگاه آفریدگار تان بهتر است، پس خدا [به دنبال اجرا شدن دستورش] توبه ی شما را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر ومهربان است. (۵۴) و [یاد کنید] آن گاه که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکا را [با چشم خود] ببینیم، پس در حالی که می دیدید صاعِقه ی مرگبار شما را گرفت. (۵۵) سپس شما را پس از مرگ تان برانگیختیم تا سپاس گزاری کنید. (۵۶).

و[در صحرای سوزان سینا] ابر را بر شما سایبان قراردایدم؛ وبر شما گزانگبین[1]وبلدرچین[2] ناز کردیم؛ [وگفتیم:] از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما قرار دادیم بخورید، وآنان [به طغیان ونا سپاسی در برابر ما بر خواستند] و[در ناسپاسی در برابر نعمت] بر ما ستم نکردند، بلکه همواره برخود ستم می ورزیدند. (۵۷) و[یاد کنید] هنگامیکه گفتیم: به این شهر [بیت المقدس] وارید شوید، واز نعمت های آن هر چه خواستید فراوان وگوارا بخورید واز دروازه [شهر یا در معبد] سجده کنان در آیید وبگویید: [خدایا! خواسته ما] ریزش گناهان ماست، تا گناهانتان را بیامرزیم وبه زودی [پاس] نیکوکاران را بیفزایم. (۵۸).

ولی ستمگاران، سخنی را که [بیرون دروازه شهر] به آنان گفته شده بود [پس از ورود به شهر] به سخنی دیگر تبدیل کردند [به جای در خواست ریزش گناه هان، در خواست امور مادی نمودند]، ماهم بر ستمگاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند، عذابی از آسمان فرود آوردیم. (۵۹) و [یاد کنید] آن گاه که موسی برای قومش در خواست آب کرد، پس گفتیم: عصایت را به این سنگ بزن در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید به طوریکه هر گروهی [از دوازده گروهی بنی اسراییل] چشمه ی ویژه ی خود را شناخت، [وگفتیم:] از روزی خدا بخورید وبیاشامید وتبهکارانه در زمین آشوب بر پا نکنید. (۶۰).

و [یاد کنید] هنگامیکه گفتید: ای موسی! ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی کنیم، بنا بر این از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از سبزی وخیار وسیر وعدس پیاز را برای ما آماده کند، [موسی] گفت: آیا شما به جای غذای بهتر، غذای پستر را می خواهید؟! [اکنون که چنین در خواستی نا روایی دارید] به شهر فرود آیید که آنچه خواستید، برای شما آماده است...

---

۱) **گزانگبین:** شکرک مترشح از بوته های گز را گزانگبین گویند، این شرک سفت وشکننده ودارای قند والکل های مختلف است و خواص دارویی دارد، از جمله به عنوان مسهل جهت اطفال وضد راشیتیسم استعمال می شود، به علاوه از آن نوعی شیرنی به نام گز درست می کنند، «من، چیزی شیرین و... مانندی دانهء گشنیز. «فرهنگ فارسی معین».

۲) **بلدَر چین:** بدبدک، بلدرچین، سلوی، کرک، عسل، (مرغ ـ بودنه). «فرهنگ فارسی معین».

و [داغ] خواری وبیچارگی بر آنان زده شد وبه سبب خشم خدا دچار سقوط معنوی شدند؛ این [خواری وسقوط] به خاطری آن بود آنان همواره به آیات خدا کُفر می ورزیدند وپیامبران را از روی ستم می کشتند؛ این [کُفر ورزی وکشتن پیامبران] به علت آن بود که [از فرمان من] سر پیچی نمودند وپیوسته [از حدود حق] تجاوز می کردند. (۶۱).

مسلمًا کسانی که [به ظاهر] ایمان آوردند، ویهودی ها ونصرانی ها وصابیی ها هرکدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آوردند وکار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته است، نه بیمی بر آنان است ونه اندوهگین شوند. (بقره:۴۹- ۶۲).

تفسیر: فرعون خوابی دید منجمان در تعبیر آن گفتند: در بنی اسرائیل شخصی به وجود می آید که دین وسلطنت تو را برهم زند، فرعون امرداد که اگر در بنی اسرائیل پسری به وجود آید او را بکشند واگر دختر شود برای خدمت زنده نگهدارند، خداوند حضرت موسی (ع) را بیافرید وزنده نگهداشت؛ بلاء چند معنی دارد، «... **ذَٰلِكُمْ**... البقرة: ۴۹»، به جانب ذبح اشاره باشد معنای آن مصیبت است واگر به جانب نجات باشد معنای آن نعمت واحسان است واگر به ذبح ونجات مجموعًا اشاره باشد معنای آن (امتحان) است؛ ای بنی اسرائیل! این نعمت عظیم را بیاد آرید که چون آبا واجداد شما از ترس فرعون گریختند دریای خروشان پیش رو وعسکرغضبان فرعون به تعقب شما بود در آن وقت هولناک شما را حفظ کردیم وفرعون را با عساکر او غرق نمودیم این قصه بعدًا مفصل می آید.

احسان ما را در این واقعه نیز یاد باید کرد، ما به موسی وعده دادیم که تورات را در عرصهء چهل شبانه روز عطاء کنیم اما چون موسی به کوه طور رفت بنی اسرائیل به عبادت گوساله آغاز کردند، شما بس بی انصافید که گوساله را به خدائی قبول کردید، این واقعه نیز به تفصیل می آید؛ با وجودیکه شما مرتکب شر جلی شدید ما گذشتیم وتوبهء شما را اجابت کردیم وبسان آل فرعون در هلاک شما تعجیل ننمودیم، جرایم آل فرعون نسبت به شما خفیف بود ولی ایشان را هلاک ساختیم تا شما شکر کنید وقدر احسان ما را بشناسید؛...

کتاب البته تورات است وفرقان آن احکام شرعی است که از آن جایز وناجایز شناخته شود یا معجزات موسی (ع) را فرقان نامید که به وسیلهء آن حق از با طل جدا می کند؛ کسانیکه به گوساله سجده نکرده بودند سجده کنان را بکشند، بعضی گویند فرزندان اسرائیل سه گروه بودند.

۱ـ کسانیکه گوساله را نپرستدند ودیگران هم از آن باز داشتند.

۲ـ آنانیکه به گوساله سجده کردند.

۳ـ وکسانیکه نه خود سجده کردند ونه دیگران را منع کردند.

گروه دوم به کشته شدن، «که گروه دوم باید کشته شوند» گروه سوم به کشتن، «که گروه سوم باید گروه دوم را بکشند» [و] گروه سوم «به کشتن گروه دوم» ماموركرديد تا توبهء سکوت ایشان نیز بجاشده باشد وگروه اول در این توبه شریک نبودند زیرا به توبه حاجتی نداشتند؛ علماء اختلاف دارند که آیا کشته شدن توبه است یا تتمهء توبهء در شرع اسلام برای اینکه توبه قاتل عمد پذیرفته شود باید خود را در اختیار ورثهء مقتول گذارد آن گاه ورثه اختیار دارد که قصاص کند یا ببخشد؛ یاد آرید هنگامی را که با وجود آلاء «نعمتهای» بی شمار ما، به موسی گفتید که ما باور نمی نمائیم که تو می گوئی که (این کلام خداست) مادامی که خدا را آشکارا بچشم نبینیم به علت این جسارت نا جایز به صاعِقَه هلاک شدید، آنگاه به نیاز موسی (ع) دو باره شما را زنده کردیم، این واقعه در هنگام بود که موسی از میان قوم بنی اسرائیل هفتاد تن را برگزید وبرای شنیدن کلام خدا با خویشتن به کوه طور برد، چون کلام خدا را شنیدند همه به اتفاق گفتند: ای موسی سخنان نهانی وپس پرده را ما مورد اعتبار قرار نمیدهیم تا خدا را به چشم نبینیم.

به سزای این بی باکی آن هفتاد تن به صاعِقَه[1] هلاک گردیدند؛ بعد از غرق فرعون به فرمان پروردگار بنی اسرائیل از مصر رهسپار شام شدند خیمه های شان در صحراء دریده شد هنگامیکه خورشید گرم می شد ابر بر آن ها سایه می کرد...

---

۱) **صاعِقه:** برقی که از ابر بر زمین افتد، پارهء آتش هلاک کننده که از آسمان فرود آید با بانگ سخت. «لغت نامه دهخدا».

وچون غله تمام می شد من وسلوی جهت طعام ایشان فرود مـی آمد، من چیزی بود شیرین شبانه باشبنم مـی بارید چون دانـهء گشنیز بود وبـه ترجبین شباهت داشت، ودر پیرامون اردوی بنـی اسرائیل انبار مـی گردید چون صبح مـی شد هرکـه بـه قدر احتیاج از آن بر میداشت، سلوی مرغـی است کـه آن را (بودنـه) گویند، این مرغ در وقت شام خیل خیل جمع می آمد مردم در ظلمت شب آن را گرفته کباب می کردند، روزگـار درازی خوراک بنـی اسرائیل من وسلوی بـود؛ از ایـن غذای گـوارا ولطیـف بخوریـد وبـه آن قناعت کنید بـه روز دیگر ذخیره منهید وبه جای آن چیزی تمنا منمائید.

ظلم اول این بود ذخیره کردند چندانکه گوشت تفعن کرد، ثانیًا درعوض من وسلوی، گندم وتره وعدس وپیاز تمنا کردند به کیفر این تجاوزات دچار مصائب گوناگون گردیدن؛ بنی اسرائیل از کثرت گردش در صحرا به تنگ آمدند واز خوردن من وسلوی دل های شان زده شد امر شد که در شهر اَریحا[1] در آیند آنجا عمالقه[2]سکونت داشتند ایشان از قوم عاد بودند، برخی گویند این شهر بیت المقدس بود؛ از دروازهء این شهر سجده کنان عبور نمائید (این شکر بدنی بود) بعضـی گویند بـه رسم تواضـع خمیده روید؛ استغفار گویـان بروید (این شکر زبانی بود) کسیکه این دو حکم را انجام داد از گناهـانش مـی گذریم بهترین ثواب ها را به نیکوترین بندگان می افزائیم.

تبدیل کردنـد یعنـی بـه جـای حطـة بـه رسم تمسخر حنطـه (گنـدم) گفتنـد وبـه جـای سـجده بر سرین های خویش لغزیدند چون در شهر در آمدند به طاعون گرفتار شدند ودر ظرف نیم روز هفتاد هزار یهود بمرد؛ این نیز همان واقعـهء صحر است، هنگامیکـه آب نرسید از ضـرب عصـا بـر سـنگ دوازده چشـمه روان شـد، بنـی اسـرائیل بـه دوازده قبیلـه منقسم وتعداد نفوس قبیلـه ها مختلف بود علامت معرفت هر چشمه از روی موافقت کمی وبیشی نفوس بـود یـا بـر اسـاس اخـتلاف اطـراف سـنگ، کوتـاه نظرانـی کـه از ایـن معجـزه بـاهره انکـار مـی آورنـد نیسـتند آدم غـلاف آدمنـد در صـورتیکه مِقنـاطیس آهـن را جـذب مـی کنـد چه دور است که سنگ آب را جذب وجاری سازد.

---

۱) **اَریحا یا اریخا:** لغتی عبرانـی است و آن نـام مدینـهء جبابرین غور در سر زمین اردن شام است، بین آن وبیت المقدس سواره یکروز راهست وراه آن از جبال صعب العبور است گویند که بنام اریحا بن مالک بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام بدین اسم خوانده شده... «لغت نامه دهخدا».

۲) **عَمالِقَـه:** قـومی از عـرب بائـده، واز فرزنـدان عمليـق (عمـلاق) ابـن لاوَذ بـن اِرَم بـن سـام بـن نـوح بودنـد، آنـان امتـی بودنـد بـزرگ با قامتی دراز وبا تنومندی، وطبری گوید: اممی از این قوم در بلاد پراکندند و از این قوم است اهل عمان و بحرین و حجاز وملوک عراق والجزیرة وجبابرهء شام وفراغانهء مصر... «لغت نامه دهخدا».

خداوند باز فرمود من وسلوی بخورید وآب از چشمه ها بنوشید ودرعالَم فساد مَیَنگیزید؛ این نیز مربوط واقعه صحراست، بنی اسرائیل از خوردن طعام آسمانی (من وسلوی) بسیر آمدند وگفتند ما برغذای یکرنگ صبر نداریم غله زمینی، تره، سبزیجات، پیاز وغیره بکار داریم.

یعنی من وسلوی بهر حال بهتر است به سیر وپیاز وغیره تبدیل می نماید؛ اگر شما به این چیزها آرزو دارید در شهر بروید آرزوهای شما آنجا عملی می شود، وچنین شد؛ ذلت این است که یهود همیشه رَعیَت ومَحکوم مسلمانان ونصاری می باشند چه اگر مال وثروت دارند نِعمَت حاکمیت وسلطنت اسباب سر افرازی وبختیاریست، یهود چون از این نِعمَت بزرگ محروم اند ثروت فراوان آن ها سودی نه بخشد، مَسکَنَت آن است که یهود محتاج وفقیر می باشند واز آنها کسانیکه ثروت داشته باشند از ترس حکام وغیره خود را نیازمند ومحتاج نشان میدهند وچون حریص وبخیلند از بینوایان خوارترند، این قضیه چه قدر است که توانگری بدل است نه به مال، بنا بر این با وصف ثروت وتوانگری بی نواماندند وازعظمت وعزتی که خداوند به آنها ارزانی داشته بود بر آمده به خشم وغضبش گرفتار گردیدند؛ مایهء خواری وبی نوائی وخشم الهی بر یهود آن بود که کافر شدند وپیامبران را کشتند باعث بر کُفر وقتل، سر باز زدن از اوامر ونواهی خدا وبر آمدن از حدود شرع بود؛ این عنایت مختص به یک دسته مردمان نیست، شرط بزرگ یقین (ایمان) واعمال پسندیده است در هرکه این شرط موجود باشد، به ثواب نائل آید این را خداوند از این رو فرمود که بنی اسرائیل غرور کرده می گفتند ما اولاد انبیائیم ودر حضور خدا از سایر امم بهتریم.

فائده: امت حضرت موسی (ع) را یهود، امت حضرت عیسی (ع) را نصاری گویند، صابئین فرقه ایست که از هر دین آنچه را خوب می پنداشتند اختیار می کردند، ابراهیم (ع) را قبول داشتند، فرشتگان را می پرستیدند، زبور را تلاوت می کردند وبه سوی قبله نماز می گذاریدند. (تفسیر کابلی: ج۱، ص ۵۵ ـ ۶۱).

تبصره:

مبداء تاریخ دین وحکومت یَهودیت[1] از مان حضرت ابراهیم (ع) وبیشتر از آغاز شریعت موسوی، (حضرت موسی، ع) وبیرون کردن آنها از مصر واز زیر سیطره فرعون وفرعونیان توسط حضرت موسی آغاز می شود در آن وقتیکه موسی (ع) قوم خود بنی اسراییل را بعد از (چندین) سال دعوتی فرعون وفرعونیان، از زیر تسلط وظلم ستم فرعونیان آزاد وخلاص نمود وآنها از رود نیل عبور کردند وبه دشت (تیه) مَسکَن گزین شدند که در این وقت کتاب تورات به موسی (ع) فرود آمد از اینجاست که بیشتر تاریخ دین یهودیت شروع می گردد؛ فرعون (پادشاه مصر) خوابی می بیند وکاهنان خواب فرعون را چنین تعبیر می کنند که شخصی از قوم بنی اسراییل به وجود میاید که سلطنت تو را ازهم پاشیده واز بین می برد فرعون پادشاه ظالم همان عصر (مصر) امر می کند که هر پسریکه در بنی اسراییل به دنیا میاید باید کشته شود ودختران شان برای خدمت گذاری نگهداشته شودند وماموران فرعون چنین می کنند از قضا روزی موسی (ع) بدینا میاید ومادرش (یوکابد) در هراس می شود که مبادا فرعونیان از تولد طفل او خبر شده او را بکشند.

خداوند بزرگ به مادر حضرت موسی (یوکابد) الهام می نماید که طفل خود را میان جَعبه وصندوقچهء گذاشته ودر رود نیل بگذار وما طفل تو را دوباره به آغوشت باز می گردانیم ومادر حضرت موسی چنین کرد وموسی را داخل صندوقچهء نموده در رود نیل گذاشت فرعون که جوی از رود نیل به میان قصر خود یا هم به کنار قصرش کشیده بود وآب رود نیل صندوقچه حضرت موسی را به میان قصر ویا هم به گوشهء از قصر فرعون وبه کنار درختی رسانید بعد از گرفتنِ زن فرعون صندوقچه موسی را از آب، فرعون که موسی را دید [چون از آینده خود می ترسید دستور قتل اَو را داد] وگفت این همان طفلی نباشد که به نا بودی سلطنت من منجر شود وزن فرعون که (آسیه[2]) نام داشت بی پسر بود او گفت: معلوم نیست که آب رود نیل این طفل را از کجا آورد است «یا کسی از بین بنی اسرائیل او را از ترس به دریا انداخته است» واین «چه پسر مقبول وپسندیده است»، وماهم پسری نداریم این طفل را به فرزندی در خانه خود نگاه می کنیم «تا به او دل خود را شاد وچشمان خود را روشنی بدهیم. تفسیرکابلی: ج۲، ص۷۰۱»، وچنین شد وحضرت موسی را خداوند روی حکمتش در خانه دشمن خود ودشمنی حضرت موسی (که فرعون بود) بزرگ کرد...

---

۱) **یَهود یا یَهودیت:** قوم موسی، بدان جهت این نام نهادند که موسی گفت: اَنَا هُدْنا الیک؛ یعنی ما با تو رجوع کنیم وایشان هفتاد ویک فرقه اند. وآنان منسوبند به یهوذا بن یعقوب، پس یهود خوانده شدند وبادال معرب شد... همچنین این قوم را در نسبت به حضرت یعقوب، بنی اسرائیل گویند زیرا اسرائیل لقب حضرت یعقوب است. تاریخ سیاسی قوم یهود را به هفت دوره تقسیم می کنند. ۱ـ از ابراهیم خلیل تا موسی، دورهء توقف چهار صد ساله در مصر. ۲ـ از موسی تا شائول، دورهء خلاصی بنی اسرائیل از عبودیت مصر وبعثت حضرت موسی در کوه سیناء وچهل سال گردش قوم در دشت. ۳ـ از شائول تا تقسیم مملکت یهود که تخمینًا (۱۲۰) سال وشامل دوران ترقی یهود تحت سلطنت داود وسلیمان است. ۴ـ از تقسیم مملکت تا انتهای تألیف عهد قدیم که تقریبًا (۵۰۰) سال طول کشید وشامل وفات سلیمان وانقراض سلطنت اسرائیل است. ۵ـ از مراجعت از اسیری تا بعثت مسیح. ۶ـ از آمدن مسیح تا انهدام اورشلیم. ۷ـ از انهدام اورشلیم به بعد که یهودیان در جهان پراکنده شدند تا این زمان، حدود دوازده میلیون یهودی در سراسر گیتی زندگی می کنند. «لغت نامه دهخدا».

۲) **آسیه:** بنت مزاحم، نام زن فرعون که گویند موسی (ع) را از نیل برگرفت ونهان از شوی بپر ورد.

باز گفت او این سخن با آسیه گفت جان افشان بر او ای روسیه (مولوی). «لغت نامه دهخدا».

وبعد روزی حضرت موسی در روزگارِ جوانی به شهر داخل شد ودید که یکی افراد قوم خودش سبطی (بنی اسراییلی) ودیگری قبطی مصری از (قوم فرعون) باهم در گیری جنگ هستند مردی از قوم موسی از موسی کمک خواست تا او را از ظلم قوم قبطی که یکی از کار کنان آشپز فرعون بود نجات دهد، موسی می خواست شخصی از قومش را از چنگ قبطی خلاص کند تصادف جهت تادیب مشتی محکمی بر جان قبطی زد وقبطی بمرد وبه همین ترتیب روزی دیگری حضرت موسی باز دید که همان شخصی از قومش با قبطی دیگری در گیری جنگ است، حضرت موسی با چنین جنگ ودر گیری شخصی از قوم خودش گاه گاهی با قبطیان قوم فرعون غضب شد وگفت:

(هروز باظالمان می آویزی ومرا با آنها میجنگانی. وقتیکه موسی (ع) می خواست، آن ظالم را بگیرد مرد مظلوم پنداشت که چون زبانی بر من اظهار غضب نموده است، مبادا مرا بزند). (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۷۰۵).

مردی از قومش حضرت موسی را در چنین حالتی غضبان دید ترسید وفریاد زد وگفت دیروزی قبل شخصی قبطی را کشتی حالا میخواهی مرا بکشی، حضرت موسی می کوشید که قتل بدون قصد دیروزه فاش نشود ولی امروز به زبان اسرائیلی این راز فاش گردید، وخبر قتل قبطی به فرعون رسید وبعد از طی یک مشوره فرعون امر کرد تا موسی را دستگیر کنند ماموران فرعون دنبال موسی در شهر می گذشتند.

(خداوند یکتن از مشورت کنندگان را خیر خواه ومحب حضرت موسی (ع) قرار داد نامبرده با شتاب از راه نزدیکی خود را به موسی (ع) رسانید و او را از واقعه آگاه نمود ومشوره داد که (فورًا از شهر بیرون آید). (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۷۰۶).

وحضرت موسی هم به دستور خداوند متعال راه (مدین) را که «به مسافهء هشت یا ده روز از مصر دور بود گرسنه وتشنه...».

در پیشــرو گرفــت وخــود را بــه مــدین منقطــهء حضــرت شــعیب (ع) رســانید ودر آنجــا با شعیب (ع) ملاقات کرد وماجَرای خود را به او گفت وشعیب (ع) او را اطمینـان داد وگفت «اکنون از چنگ آن قوم ظالم نجات یافتی ان شاء الله تعالی به تو گزندی رسانیده نمی توانند» چون مدین از حدود سلطنت فرعونیان بیرون بود.

حضرت شعیب که بجز چند تا دختر پسری نداشت ورمه وگله فروانـی از گوسفندان وبـزان داشت وخودش مردی کُهن سالی شده بود گلـهء گوسفندان وبـزانش را دختـرانش مـی چرانند ودر این هنگام یکی از دختران شعیب به حضرت شعیب گفت این مرد پهلوان وقوی هکیل را باید چوپان وگله وان بگیری تـا گوسفندان وبزان را بچراند وبعد حضـرت شـعیب چنین کرد ویکی از دختران خود را در مقابل هشت سال خدمت چوپانی حضرت موسی به عقد نکـاح او در آورد وبعد از سپری نمودن حضرت موسی با شعیب (ع) هشت یاهم ده سال را در مدین، روزی حضرت موسی به گله گوسفندان که حضرت شـعیب بـه او بخشش نموده بـود مرخص وبـه جانـب کـوه طـور رهسپار مصـر بـه نـزد فامیـل خـود گردیدنـد کـه در وادی کـوه طـور (طورسیناء) خیمـه زده بـرای سپری نمـودن شب رَحل اقامـت گزیدند اتفاقًا شـبی بـارانی بـود همسرش (صفورا) را در آن شب دردی زایمان گرفت وطفلی بدنیا آورد موسی (ع) همسـرش را گفت: تو داخل خیمه بنشین تا من برای گرم کردن طفل آتشی پیدا کنم موسـی (ع) زمانیکه از خیمه جهت در یافت آتشی برای گرم نگـاه کـردن طفل وهمسـرش بیـرون شد از دور شعله آتشی از زیر درختی بـه چشـمش خـورد وبـه او نزیـک شـد تـا آتشـی بگـرد نـاگهـان از آن شُـعاع آتشی زیر درخت چنین صدای به چنین الفاظی بر آمد.

فَلَمَّآ أَتَاهَا نُوْدِیَ یَامُوْسَی. (۱۱) إِنِی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَسِ طُوًی. (طه: ۱۱ـ ۱۲).

ترجمـه: چـون بـه آن آتـش رسـید نـداد داده شـد: ای موسـی!. (۱۱) بـه یقین ایـن منم پروردگـار تـو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. (طه: ۱۱ـ ۱۲).

بعـد از گفتگـو وتکلـم چنـدی موسـی (ع) بـا خداونـد در کـوه طـور خداونـد حضـرت موسـی را بــا اِعطــائی دو مُعجِــزهء بــاهِر (عصــا ویــد بیضــاء) بــه پیـامبری بسـوی فرعــون وقــومش (بنی اسراییل) مبعوث نمود وچون موسی (ع) در این رسالت و وظیفهء بزرگ وبـاری سنگین تنهـا خودش بود واز سوی دیگر لُکنَت زبان او شاید مانع بیان در بحث ومنـاظره بـا جانـبِ مقابل مـی شد، از این رو حضرت هارون که زبان فصیح تر وتیز تر داشت، حضرت موسی (ع) از خداوند خواست تا برادرش حضرت هـارون (ع) را بـا او نبی وهمکـار مقرر کند وخداونـد بزرگ دعـا ودر خواسـت حضرت موسی بن عمران را پذیرفت وبرادرش حصرت هارون را همراه او نبی وهمکار تعیین کـرد وبعد هـردو بـرادر بـه دعوت فرعون وفرعونیـان از سـوی خداونـد فرسـتاده شدند وبـه همـین ترتیـب حضـرت موسـی وبـرادرش حضـرت هـارون (بـه مـدت چنـدین سـال) بـرای دعـوت وهـدایت فرعونیـان وبرای پرستش خداوند یکتا! وآزادی بنی اسراییل از چنگال فرعون وفرعونیان مبارزه کردند.

وبعد از گذشت مدت چندین سال دعوت موسی (ع) به فرعون وفرعونیان نتیجهء نداد بالآخره موسی (ع) به خداوند ندا کرد که این قوم از مَظالِم جِنایات ومعصیت وگمراهی خود دست بر نمی دارند، همان بود که خداوند بزرگ به موسی (ع) دستور داد که بدون اطلاع فرعونیان بنی اسراییل را در شب از مصر بیرن کن چون روز شود فرعونیان خبر شده شما را تعقیب می کنند، ولی در جلوی شما بحری می آید وهمینکه عصایت را به بحر بزنی آب بحر برای عُبور شما از بحر دو نیم شده در میان آن راه خشک وصاف به وجود میاید ودر این فکر نباشی که راه که به قدرت خداوند در میان بحر پدید آمده است مبادا که فرعونیان هم از آن عُبور کنند، آن را به حالت خودش بگذار تا فرعونیان آن راه خشک وصاف را دیده در آن دریایند، حضرت موسی چنین کرد وفرعونیان که از تعقیب حضرت موسی وقومش آمده بودند و راه خشک وصاف را در میان بحر دیدند همه داخل شدند و آب بحر از چهار طرف به هم آمده یکجای شد وبدین وسیله فرعون وتمام لشکریانش در آب غرق شدند، وحضرت موسی (ع) با قومش بنی اسراییل نجات یافته وبه سلامت آن سوی بحرعُبور کردند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

فَأَسْرِ بِعِبَادِیْ لَیْلًا إِنَّکُمْ مُّتَّبَعُوْنَ. (الدُّخان: ٢٣)

ترجمه: [گفتم:] بندگانم را شبانه حرکت ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. (دخان: ٢٣).

وبعد بنی اسراییل در آن سوی رود نیل در دشت (تیه) مسکن گزین شده واز (من وسلوی) ودیگر نِعمَت های الهی به آرامی استفاده کردند بعد از مدتی که بنی اسراییل در صحرای (تیه) از بسیار گردش به تنگ آمده واز خوردن (من وسلوی) دل شان زده شد امر شد تا به شهر (اریحا) یا هم شهر بیت المقدس در آیند عمالقه که از قوم عاد[١] بود در آن شهر سکونت داشتند وگفته شد که با آنان جِهاد کنند وآنان را از آن شهر بیرون وخود در آنجا سکونت گزینند عده ی از سران بنی اسراییل که به نمایندگی آنان قبلًا به دیدن آن قوم وسر زمین بیت المقدس رفته بودند وقوم عمالقه را دیده بودند که مردمان بلند قد وقوی هیکلی هستند وسپس دوباره به میان قوم بنی اسراییل برگشتند وگفتند که آنان مردمی نیرمند وقوی هیکلی هستند ما توان وطاقت جنگ ومقابله را به آنان نداریم وبه حضرت موسی (ع) گفتند تو وپروردگارت برو با آنان بجنگ وما تا وقتیکه آن سرزمین فتح می شود اینجا می مانیم وبعد از این که سخن حضرت موسی را قبول نکردند خداوند به حضرت موسی فرمود بگذار این قوم ناسپاس مدتی در این صحرا سرگردان بگردند وبعد از این ما جرا بنی اسراییل مدتی چهل سال تحریم بیت المقدس بر آنان وسرگردان در دشت (تیه) می گشتند، ودر این مدت حضرت هارون (ع) به عمر (١٢٣) یا هم (١٣٣) ساله وحضرت موسی (ع) به عمر (١٢٠) یا هم (١٢۶) ساله در این دشت (تیه) رحلت می کنند ومحل دفن حضرت موسی به روایتی در (۶) فرسنگی بیت المقدس می باشد، ومحل دفن حضرت هارون کوه هود در طورسینا می باشد.

---

١) **عاد:** قومی که هود (ع) به رسالت ایشان آمد وایشان از نسل عاد بن نوح بودند از باعث نافرمانی حق بطوفان باد هلاک شدند. واولین قبیلهء عرب بائده را عاد گفته اند وآنان فرزندان عاد بن عوص بن ارم بن سام بند نوح (ع) بودند ومحل مأوای آنان به أحقاف (بین یمن وعمان) از بحرین تا حضر موت بوده است. «لغت نامه دهخدا».

قصهء عاد و ثمود از بهر چیست   تــــابدانی کـــانبیا را ناز کیست (مولوی) «لغت نامه دهخدا».

وجانِشـین نشـان در میـان قـوم بنـی اسـراییل حضـرت یوشـع[۱] بـاقی مـی مانـد وبعـد بنـی اسـراییل بـه امـر وفرمانـدهی حضـرت یوشع وارد فلسطین مـی شـوند، ودر آنجـا صـد سـال بخـوبی زنـدگی مـی کننـد وبعد پادشاهی رومانی به نام (جالوت) هجوم میاورد و بنی اسراییل را اسیر خوار وذلیل می کند وبعد رهبری بنی اسراییل بـه قیادت حضرت شاول[۲] پیامبر وقیام علیه جـالوت وکشته شدن جالوت توسط حضرت داؤد وبعـد چهـل سـال خلافـت حضـرت داؤد (ع) بـه بنـی اسـراییل وبعـد از آن پادشـاه شـدن حضـرت سـلیمان پسـر حضـرت داؤد بـه بنـی اسـراییل وبـه اوج قـدرت وعـزت رسـانیدن آنـان وبعـد از حضـرت سـلیمان (ع) نظام بنی اسراییل به ضعیفی می گراید که در این وقت دولت یَهودیان به دو بخشم تقسیم می شود.

۱ـ دولت اسراییل:

۲ـ و دولت یَهود: وبعد اولاد های حضرت سلیمان (ع) یکی بعدی دیگر پادشاهی کردند.

«**یَهود** ـ بنی اسراییل پیروان حضرت موسی (ع) (در قدیم وابتدا به کسانی اطلاق می شد که اهل یَهودیه (judia) بودند وبعد به تدریج به همه بنی اسراییل یا پیروان حضرت موسی اطلاق شد) یَهودا ـ نام چهارمین پسر حضرت یعقوب (ع) از«لیه» می باشد، ایضًا نام یکی از اسباط بنی اسراییل است که با سبط بنیامین بعد از وفات حضرت سلیمان (ع) به فرزند او رحبعام گرویدند وحکومت یَهود را تا حمله بخت النصر تشکیل دادند، یَهودی هرفردی کلیمی، هرفرد از بنی اسراییل، هر فرد اسراییلی، یَهودیة، یَهودیت (judaism) دیانت حضرت موسی است، [مَبداء تاریخ] وآغاز این شریعت الهی [بیشتر] از بعثت حضرت موسی (ع) ورسالت ایشان وخارج ساختن بنی اسراییل از مصر ورسانیدن آنها به سرزمین مقدس وساحل رود اردون وآوردن احکام آسمانی از جمله عشرة در طول این سفر چهل ساله است.

بعـد از حضـرت موسـی، پـانزده نفـر طـی (۴۵۰) سـال قـوم یهـود را اداره نمودنـد کـه بـدوره داوران مشـهور اسـت وبعد در (۱۰۳۰) قبل از میلاد (ارقام وتاریخ های تقریبیی است) شائول از سبط بنیامین خود را سلطان نامید وبعد از او حضـرت داؤد از سـبط یَهـودا وسـپس حضـرت سـلیمان یَهـود را بـه اوج عـزت رسـانیدند، بعـد از حضـرت سـیلمان (ع) پسرشان (رحبعام) در جنوب وسرداری منافق بنام (یاروبعام) در شمال حکومتهای جدا بوجود آوردند که هر دو منقرض گشتند وقوم یَهود اسیر بخت النصر سلطان بابل شدند، تـا پـس ازهفتـاد سـال کـورش کبیـر آنـان را آزاد کـرد وآنهـا دوبـاره در اورشَلیم معبـد سـاختند وعِـزرای (عُزَیـر) سـوفر تـوراة را در همـین دوره در حـدود (۴۵۰) قبـل از میـلاد تنظیم نمـود، حکومت یهود در حمله اسکندراز بین رفت وباز بوجود آمد وباز در حملات سردارن سلوکی ورمی مثل آنتوکیوس وثومپی از بین رفت وباز تأسیس شد تا اینکه موعدشان (حضرت مسیح) در لباس فقر از ماسوی الله ظاهر گردید ویَهود بجای اقبال با او حضرتش را قصد کشتن کردند... ودیگر تا (۱۹) قرن روی عزت ندیدن، هفتاد سال بعد طیطوس امپراطور بت پرست رومی بر اورشلیم تاخت آن را بکلی خراب نمود وبا آتش کشید وبنی اسراییل را قتل عام نمود وآنها که زنده مانند درعـالَم پراکنده شدند ودر هرگوشه دنیا خصوصًا در اروپا مورد ظلمها وستمهای شدید وعمومی قرار گرفتند که آخرینش قتل چند میلیون از ایشان در جریان جنگ جهانی دوم بوسیله عمـال حزب نـازی (حـزب ناسیونال سوسیالیست آلمـان هیتلـری) بود... تا اینکه در (۱۹۴۸) حکومت اسرائیل را در اراضی فلسطین تشکیل دادند، قوم یَهود در این مسیر طولانی وپر حادثه مـذاهب مختلفـه نیـز بوجـود آوردنـد کـه از آنجملـه اسـت فریسـیان ـ صـدوقیان ـ قـرائیم ـ ربـانیم وفرقـه حاسـیدیم... قوم یَهود بعد از حضرت موسی (ع) از فیض هدایت (۴۸) نبی نیز بهرمند شدند که بـه آنهـا [مح نـابیی] نیز گفتـه انـد زیرا (م ـ ح) بحساب ابجد برابر (۴۸) است ونابیی تلفظ دیگر نبی است واشعیا ودانیال وارمیا وحزقیال را اعظم دیگران دانسته وبه آن چهار [انبیای اعظم] اطلاق نموده اند». **یَهود:** (لغت نامه نزده هزار لغت ۱۹۰۰۰).

---

۱) **یوشَـع:** ابـن نـون بـن افـراهم بـن یوسـف بـن یعقـوب، صـاحب موسـی وخلیفـه او کـه در حیـاتش نَوبـت (مرتبـه) بـه وی منتقـل گردیـد. وصی حضرت موسی (ع) ابن افراهم بن یوسف (ع) پیغمبری معروف، یوشع پس از مرگ هارون سه سال وصی حضرت موسی شد... «لغت نامه دهخدا».

۲) **شاول یا شائول:** اولین پادشاه اسرائیل فرزند قیس از سَبط بِنیامین، شخص خوش منظر ونیکو اندام ونجیب بود. «لغت نامه دهخدا».

قوم یَهود ویاهم بنی اسراییل که از اولاد یَهودا چهارمین پسر حضرت یعقوب است می باشند، یَهود بسیاریک قوم لجوج ناسپاس بوده اند به پیامبری و رسالت حضرت موسی (ع) وحضرت هارون (ع) در میان این قوم لجوج ناسپاس نابکار وبعثت دیگر انبیاء الهی در میانشان خداوند مهربان به برکت این پیامبران ایشان را از ظلم ستم فرعون وفرعونیان ودیگر ظالمان وجابران آن زمان نجات داد وبرای آنان بهترین نِعمتهای خود را از (من وسلوی) و... ارزانی نمود با آن هم ناسپاسی وکبر کردند وپیامبران الهی را به قتل رسانیدند وعده ی کافر شدند بدین سبب خداوند ایشان را تا روز قیامت محکوم خوار ذلیل وزبون در دنیا قرارداد ودر حین حال قرآن دشمنی یهودیان ومشرکین را نسبت به دشمنی نصاری به اهل اسلام سر سخت ترین دشمنی وجانِب نزدیک شدن در دوستی نصاری را نسبت به اهل اسلام (مومنان ومسلمانان) خفیف ترین قلمداد کرده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوا الْيَهُوْدَ وَالَّذِيْنَ أَشْرَكُوْا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا الَّذِيْنَ قَالُوْا إِنَّا نَصَارَى ذَالِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيْسِيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَايَسْتَكْبِرُوْنَ. (المآئده:٨٢).

ترجمه: یقینًا سرخت ترین مردم را در کینه ودشمنی نسبت به مومنان، یَهودیان ومشرکان خواهی یافت، والبته نزدیک ترینشان را در دوستی با مؤمنان، کسانی می یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم، این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند وعابدان خدا ترس اند، و آنان[در پیروی از حق] تکبر نمی کنند. (مائده: ٨٢).

نَصرانیت: مَبداء تاریخ دین وحکومت نصرانیت ومسیحیت از مان عیسوی (حضرت عیسی، ع) بعد از شریعت حضرت موسی (ع) وپس از قوم یَهود آغاز می گردد، زمانیکه حضرت عیسی (ع) را خداوند متعال بعد از چندین سال از حضرت موسی (ع) مبعوث به پیامبری نمود، درهنگام نبوتش (١٢) نفر بنام حَواریون رسالتش را قبول نموده و او را در انتشار دینش به جهان، یاری دادند که قرآن از آن (١٢) نفر بنام حَواریون چنین نامبرده است.

حَواریون یا حواریان قول معروف آنست اول دو نفر بودند ودر لب دریائی جامه می شستند حضرت عیسی (ع) به آن دو گازر (جامه شوی) گفت: «لباس چه می شوئید من به شما طریق شستن دلهای را می آموزم» حَواریون به حضرت عیسی متابعت نموده به وی پیوستند وبعد سایر رفقای حضرت عیسی (ع) نیز بدین جهت به حَیواریون مَعروف گردیدند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيْسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِىْ إِلَى اللهِ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ ءَا مَنَّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُوْنَ. (آل عمران: ٥٢).

ترجمه: زمانی که عیسی از آنان احساس کُفر کرد، گفت: [برای اقامه ی دین وسلوک وحرکت] یاران من به سوی خدا کیانند؟ حَواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خدا ایمان آوردیم؛ وگواه باش که ما در برابر خدا [وفرمان ها واحکام او] تسلیم هستیم. (آل عمران: ٥٢).

حَواریون: یاران حضرت مسیح (ع) ابوالفرج بن الجوزی در المدهش نام حَواریون حضرت عیسی را بشرح زیر آورده است: ١ــ شمعون الصفا، ٢ـ شمعون القنانی، ٣ـ یعقوب بن زندی، ۴ـ یعقوب بن حلقی [حلفا]، ٥ـ قولوس [فیلیفوس]، ۶ـ مارقوس، ٧ـ یوحنا، ٨ـ لوقا، ٩ـ توما، ١٠ـ اندراوس [اندرواس]، ١١ـ برثملا، [مصحف برثلما] [برطلمی]، ١٢ـ متی. بعضی از این دوازده نام با نامهایی که مسیحیان آورده اند وفق نمیدهد، حَواریون نبوت آن حضرت وتوحید جناب حق را تصدیق کردند وپس از رفع حضرت عیسی به اقطار عالَم پراکنده شدند وبنشر دین او پرداختند، گویند یَهودا که از حَواریون بشمار میرفت، خائن بود وحضرت عیسی را بدشمنان تسلیم نمود واز زمرهء حَواریون مردود ومستحق لعن ابدی شد وماتیاس جای او را گرفت، بعضی پاولوس وبا رانابه را نیز از جملهء حَواریون میدانند، فرنگی ها حَوریون را آپوتر نامند، این کلمه از آپوستولو یونانی اخذ شده که به معنی رسل می باشد، [جمع رسول] وبه این مناسبت بعضی از نصا را اینان را رسل نامند. «لغت نامه دهخدا».

تاریخ مَسیحی: مبداء تاریخ مردم مسیحی مذهب که آغاز آن سال تولد حضرت عیسی (ع) می باشد وآنرا تاریخ میلادی نیز گویند، در (٥۴٠ م) در شهر روم کشیش «دنی» خیلی کوشید که تاریخ تولد مسیح را بدست آرد، دو قرن بعد از این تولد اساس مبداء تاریخ قرار گرفت، این تاریخ درسال (٨٠٠ م) فقط بوسیلهء شارلمان بطور قطعی مورد قبول واقع شد ومبداء تاریخ همهء مسیحیان به استثناء مردم یونان قرار گرفت، اکنون معلوم شده است که تولد مسیح از تاریخ متداول چهار سال پیش تر است. «لغت نامه دهخدا».

بنی اسرائیل دو فرقه شدند یکی بر ایمان قائم ماند ودیگری انکار ورزید بعد از حضرت مسیح در بین خود اختلاف ورزیدند، بالآخره الله تعالی در دوران آن مناظره وخانه جنگی های ایشان مؤمنین را بر کافران غالب ساخت، پیروان حضرت مسیح (ع) (نصاری) بر یَهود غالب شدند، واز بین نصاری بعد از گمراهی عمومی آنها، افراد باقیمانده که بر عقیدهء صحیح قائم مانده بودند حق تعالی آنها را به ذریعهء نبی آخر الزمان هم به اعتبار حجت وبرهان وهم از حیث قوت وسلطنت بر دیگران غلبه داد. (تفسیرکابلی: ج ٣، ص ٥۴٣).

یَهود عزم قتل حضرت عیسی مسیح (ع) را کردند که قبلًا مردی بنام (طرطوس) از میان یَهویان به خان حضرت عیسی مسیح داخل شده بود، خداوند آن مرد (طرطوس) را به شکل حضرت مسیح مشابه گردانید ویَهودیان دیگر که بعد از او داخل خانه حضرت مسیح شدند (طرطوس) را مسیح پنداشتند و او را به دار آویخته کشتند وبعد خوب دیدند ودر شِبه افتادند که چهره وی شبیه مسیح است اما باقی حصهء بدن آن به رفیق ما می ماند، یکی از میان آنان گفت اگر مقتول از همراهان ما است مسیح چه شد واگر مسیح است همراه ما کجا رفت، وهر کدام به ظن وتخمین خود چیزی می گوید وهیچ کس به اصل مسئله وحقیقت علم وآگاهی ندارد، حق وحقیقت آنست که خداوند حضرت عیسی مسیح (ع) را به اساس این آیات (۱۵۷ــ ۱۵۸) سورهء نساء ... **وَمَا قَتَلُوْهُ وَمَاصَلَبُوْهَ وَلَاكِنَ شُبِهَ لَهُمْ**... یعنی نکشتند ونه بدار کشیدند او را ولیکن مُشتَبه شد بر ایشان. ... بَلْ رَّفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ... بلکه بر داشت او را خدا بسوی خود وهست خدا غالب وبا حکمت. (نساء: ۱۵۷ـ ۱۵۸).

سر انجام یَهودیان به تکذیب ومخالفت حضرت عیسی مسیح پرداختند وعزم قتل او را کردند و درعزم شان که قتل حضرت عیسی مسیح (ع) بود مُشتَبه ومُتَحیِر شدند ونصاری حضرت عیسی مسیح (ع) را پسر خدا خواندند، صلیب وچوب که به ظن نصاری یَهود حضرت عیسی مسیح را به او به دار آویخته اند تا هنوز صلیب ویا هم همان چلیپای که به شکل چوب دار است تعظیم نموده در گلو های خود می آویزند و این مردم بنام صلیب ها در دنیا تا امروز یاد می شوند، صَلیبی ـ تَرسائی ـ فرنگی ـ نَصرانی ـ مَسیحی ونَصاری این همه به تفاوتی لفظی ومعنی واحد همه یکی اند وهمه به اُمت وپیروان حضرت عیسی مسیح (ع) منسوب می شوند که نصاری بعد از یَهود در جهان به قدرت وتمدن بیشتری دست یافتند وتا امروز ایشان در اکثر نقاط جهان واز جمله غرب واروپا زندگی می کنند تَسَلُط ودست بالائی بر یَهودیان دارند.

تاریخ دین یَهود آغازش بودُ زعصر ابراهیم وموسی   که دین نصاری شروع گردید ز وقت عیسی

سالها بودُ بنی اسراییل زیر سیطره فرعونیان   بعد مبعوث اش موسی این روند را داد پایان

کرده اند از شر فرعونیان رود نیل را عُبور   در همان دشت تیه آماده اند جمله حُضور

نان آبی چون همی خواستند و زموسی   آمدهُ ایشان را ز جانب خدا همزمان من سلوی

ای بسا بودند بنی اسراییل قوم لجوجُ ناسپاس   این همه نِعمَت های خدایی را نمی کردند پاس

قتل کردند و بنی اسراییل بسی پیامبران   بعد از آن خوار و ذلیل گشتند محکوم اندران

چندین حکومتها مسلط شدند به قوم بنی اسراییل   گاه این قوم از هم پاشید گاه بجود آمدُ گاه شد زایل

بعدِ مبعوث شدنِ چندین پیامبران به بنی اسراییل   موعدِ پیامبرشان حضرت عیسی مسیح آمد نایل

بعد از آن قصد قتلش را نمودند قوم یَهودی ها   کردُ او را و خداوند تا امروز بر آسمانها بالا

این بودُ تاریخ ادیانُ حکومتِ یَهود ونَصاری

اندکی تشریح شده از آن جمله اندر فوق بر شما   ـ(حمیدی)

۱ـ بیان بعضی از نِعم الهی بر قوم یَهود وهمچنان خداوند، یَهودیان را به اسلام وسپاس نِعم دعوت میفرماید؛ وبیان گوساله پرستی بنی اسرائیل؛ ولجاجت بنی اسرائیل ومُکابَره آنها به وسیله معجزه خواستن وسر پیچی از فرمان خدا با حیله ومسخره؛ وایجاد چشمه های آب شیرین از سنگ برای نجات مؤنان بنی اسرائیل؛ وکفران بنی اسرائیل نِعم الهی را به وسیله در خواست عدس وپیاز بجای گوشت وحلوای طبیعی؛ و بیان ادیان یَهود ونصاری وصابئون؛ وچگونگی استقبال بنی اسرائیل از تورات وبیان مسئلهء معجزه. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۲ ـ ۶۱).

تاجران دین:

وَءَامِنُوْا بِمَآ أَنْزَلْتُ مُصَدِقًا لِمَامَعَكُمْ وَلَاتَكُوْنُوْا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَاتَشْتَرُوْا بِئَايَاتِى ثَمَنًا قَلِيْلًا وَإِيَّىَ فَاتَقُوْنِ. (۴۱) وَلَاتَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (۴۲) وُأَقِيْمُوْا الصَّلَاةَ وَءَا تُوْا الزَكَاةَ وَارْكَعُوْا مَعَ الرَّاكِعِيْنَ. (۴۳) أَتَأْ مُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُوْنَ. (البقرة: ۴۱ ـ ۴۴).

ترجمه: وبه آنچه [به پیامبر اسلام ص] نازل کرده ام که تصدیق کننده ی [تورات وانجیلی] است که با شماست، ایمان آوردید ونخستین کافر به آن نباشید [که نسل به نسل پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند] وآیاتم را [در تورات که اوصاف محمد وقرآن در آن است، با تغیر دادن وتحریف کردن] به بهایی ناچیز نفروشید، وفقط از من پروا کنید. (۴۱) وحق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردم جویای حق دشوار نشود]، وحق را [که قرآن وپیامبر ص است] در حالی که میدانید [ومی شناسید، از مردم] پنهان نکنید. (۴۲) ونماز را بر پا دارید، وزکات بپردازید، وهمراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست.]؛ (۴۳) آیا مردم را به نیکی فرمان میدهید وخود را [در انجام دادن نیکی] فراموش می کنید؟ در حالی که کتاب [تورات را که با شدت به نیکی دعوتتان کرده] می خوانید، آیا [به وضع زیان بار خود] نمی اندیشید؟. (بقرة: ۴۱ ـ ۴۴).

تفسیر: در تورات تصریح شده بود پیامبر صادق آنست که تورات تصدیق کند وهرکه تورات را راست نپندارد دروغگو است؛ احکام قرآن راجع به عقاید وسوانح پیامبران کیفیت آخرت، اوامر ونواهی با تورات وسایر کتب آسمانی موافق است، اگر بعضی احکام را قرآن نسخ نموده، مخالفت تصدیق نیست، ضد تصدیق تکذیب است، تکذیب کُفر است به هر کتاب الهی که باشد، بعضی آیات قرآن نیز منسوخ شده اما نعوذبالله کسی بر آن اطلاق تکذیب نمی کند نسخ در انشاء است وتکذیب در خبر؛ شما در میان کسانی که قرآن را تکذیب می کنند پیش تر از همه عالمًا وعامدًا قرار می گیرید مبادا وَبال منکران تا دامن حشر بر شما باشد، اگر مشرکان مکه انکار کرده اند به علت نادانی...

وبی خبریست نه دیده ودانسته، شما در مرتبه اول قرار می گیرید واینگونه کُفر نسبت به اول شدید تر است؛ نماز را با جماعت بر پادارید، در ادیان سابق نماز را بدون جماعت می خواندند وحتی نماز یَهود رکوع نداشت، خلاصه آن چه در فوق ذکر شد به رستگاری شما بسنده نیست، شما در تمام اصول به پیامبر آخر الزمان متابعت کنید ونماز را نیز به طریقهء وی بر پا دارید که در این نماز هم رکوع است وهم جماعت؛ بعضی علمای یَهود مهارتی به خرج میرساندند که دین اسلام را در نظر پیروان خویش به خوبی ستایش کنند ولی خود ایمان نیاوردند در همچه مواقع علمای یَهود بلکه اکثر مردمان ظاهر بین در این اشتباه بودند که چون ما در تعلیم احکام شریعت تقصیر نمی کنیم وبر روی حق پرده نمی افگنیم بپابندی در احکام شریعت ضرورتی باقی نمی ماند وبه بنای **(الدال بالخیر کفاعله)** یعنی دلالت کننده به کار خیر مانندی اجراء کنندهء آن کار خیر است.

در صورتیکه مردم اعمال شرع را در اثر هدایت ما به جا می آرند آن اعمال از آن ماست وچه ضرور است که خود داخل عمل شویم، این آیهء کریمه بر برأی هردو جنبه خط بطلان می کشد.

مطلب: واعظ آنچه می کند خود بر آن عمل نماید نه اینکه فاسق به کسی موعظه نکند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۲ ـ ۵۳).

ذَالِکَ بِاَنَّ اللهَ نَزَلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِ وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِی الْکِتَابِ لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیدٍ. (۱۷۶) لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ والْمَغْرِبِ وَلاکِنَ البِرَّ مَنْ ءَامَنَ باللهِ والْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلآئِکَةِ والْکِتَابِ والنَّبِینَ وَءَاتَی الْمَالَ عَلَی حُبهِ ذَوِی الْقُرْبَی والْیَتَمَی والْمَسَاکِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ والسَّآئِلِیْنَ وَفِی الرِقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَءَاتَی الزَّکٰوةَ والْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا وَالصَّابِرِیْنَ فِی الْبَاسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِیْنَ البَاسِ اُوْلَآئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَاُوْلَآئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ. (البقره: (۱۷۶ـ ۱۷۷).

ترجمه: آن عذاب بخاطر این است که خدا کتاب آسمانی را به درستی نازل کرد [ولی اینان، آن را وا گذاشتند ودر تگذیبش کوشیند وآن را مایه اختلاف قرار دادن] ویقناً آنا که در [مفهموم ومحتوای] کتاب اختلاف کردند...

[تــا حقــایق از مــردم پنهــان بمانــد] در دشــمنی دوری [نسـبت بــه حقــایق] قرار دارند. (۱۷۶) نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق ومغرب کنیـد، بلکـه نیکـی [واقعـی وکامـل، کـه شایسـته اسـت در همـه امـور شـما ملاک قرار گیرد منش ورفتار] کسانی است که به خدا و روز قیامت وفرشتگان وکتاب آسمانی وپیامبران ایمان آورده اند، وثروت شان را با آن که دوست دارند به خویشان ویتیمان ودرماندگان و در راه ماندگان ونیازمندان و[در راه آزادی] بردگـان مـی دهنـد، ونمـاز را [بـا همـه شـرایطش] بـر پـا مـی دارنـد، وزکـات مـی پردازنـد وچـون پیمـان بندنـد بـه پیمـان خـویش وفادارنـد، و در تنگدسـتی وتهی دسی ورنـج وبیمـاری و هنگـام جنـگ شـکیبایند؛ اینانند که [در دین داری وپیروی از حق] راست گفتند، واینانند که پرهیزکارند. (بقره: ۱۷۷).

تفسیر: گمراهی را به جای هدایت وعذاب را عوض آمرش خریدن ویا باعث فرود آمدن عذاب های مذکوره بر ایشـان، آن است کـه بـا کتـاب خدا مخالفت ورزیدند کتابی که خداوند آن را براستی فرود مذکوره آورده، در احکام ومسایل آن هر نـوع اختـلاف نمـودن بـه جادهء خـلاف ودشـمنی رهسـپار شـدند، خـلاف بـزرگ کـردن یـا از طریـق حق دور شـدند وشـاید چنـین باشـد کـه چـون دعـوای شـکبیائی آنهـا بـر آتـش بـداهتًا باطـل اسـت از کلمـهء «... **ذَالِـكَ**... البقرة: ۱۷۶» تا آخر به پاسخ آنها اشاره گردیده، فافهم؛ درهنگامیکه یهود ونصاری آیات سابق را در نکـوهش خـویش شـنیدند گفتنـد، چنـدین اسـباب هـدایت وآثـار مغفـرت در خویش داریـم، مـا بسـوی قبلـه رو مـی آوریـم، قبلـهء کـه بتوجـه آن مـاموریم بر طبق حکم خدا بسوی آن نماز می خوانیم، نمازیکه بهترین عبادت ها است با این همه چگونه سزا وار عذاب باشیم؟ خداونـد اندیشـهء ایشـان را چنین تردید مـی نماید: آن خیرعظیم کـه مایـهء هدایت ومغفرت مـی باشد این نیست کـه تنهـا شـما هنگـام ادای نمـاز سـوی مشـرق ومغـرب رو گردانیـد وبـدیگر اعتقـادات واعمالیکه لازم است اعتنائی نداشته باشید.

خیر کـه سرمایه هدایت ومغفرت شـود آنست کـه انسـان بـه خـدا و روز قیامـت وبه تمام فرشتگان وکتـب آسمانی وپیامبران از دل ایمان بیـاورد وبـه ایشـان یقین کند وباوجود محبت ومیلی که به مال دارد آن را عـلاوه بـر زکـاة بـه خویشـاوندان وکودکـان پـدر مـرده، وبـه بینوایـان ومسـافران وسـایلان نیـازمنـد وبیچـاره بدهـد...

در رهانیدن گردن ها یعنی در راه نجات مسلمانانیکه کافران آنها را بظلم محبوس کرده باشند یا برای تخلیص مقروض از چنگ قرض دار یا به غرض آزادی غلام وتخلیص مکاتب صرف کند، نماز را به خشوع ونیاز بر پا دارد، از نقره وطلاء وهر نوع متاع بارزگانی زکاة بدهد، به عهد خود استوار باشد، چون بی نوائی وتهی دستی روی آرد وهنگامیکه بیماری ومصیبت طاری شود، در وقت خوف وآنگاه که آتش جنگ مشتعل شود خویشتن را نبازد، ثبات واستقلال را از دست ندهد؛ چون یهود ونصاری (چنانکه در آیات قران کریم ذکر شد) از این عقاید وکردار واخلاق اساسی تقصیر می ورزیدند وناقص بودند ودر آن هر نوع اخلال می نمودند بنا بر این افتخار شان برینکه تنها جانب قبله توجه دارند وخویشتن را بر هدایت مستقیم می پندارند وشایسته آمرزش می شمارند افتخار بیجا وبیهوده است، اگر آنها بر اعتقادات واخلاق واعمالیکه در این آیت به تفصیل ذکر یافته استواری نگردند، تنها به استقبال قبله هدایت نمی شوند واز عذاب الهی رستگار نمی یابند؛ کسانیکه به این عقاید واعمال واخلاق موصوف اند، این اشخاص در اعتقاد وایمان ودین خویش صادق ودر قول وپیمان خود مستحکم ودر اخلاق واعمال، پارسا وپرهیزگارند، یا از جرایم وچیز های بد محترز اند، یا ازعذاب خدا بر کنار می مانند، آنچه اهل کتاب در بارهء خویش گمان دارند چگونه درست شود در حالیکه هیچ یک از این صفات در ایشان پدید نمی باشد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۱۱ـ ۱۱۲).

تبصره:

تاجران دین ویا تجارت کنندگان ودکانداران دین بدین معنی است که اشخاص افرادی بنام ملا وعالِم دین که در واقعی ملا وعالِم دین نیستند واحیاناً اگر ملا وعالِم هم باشند ولی درعلم خود بی عمل اند.

بگفته ی گوینده ی:

هر چندی که علم داری   چون عمل در تو نیست نادانی

چون اینان از این طریق روحانیت که مردم ایشان را به عنوان عالمان دین ورهبران روحانیت وخدمت گاران آیین ومذهب ومدافعان ارزشهای اسلامی...

مُعلمـان ومُبلیغـان احکـام ودسـتورات الهـی وبیـان کننـده‌ء اخلاقیـات آداب نظـام وسیاسیات در جامعـه اسلامی شناخته وبـه ایشان بطـور خـاص احترام وعزت قایلند وبرعکس عده ی از این مُلاها وعُلمای بی عمل بر جای اینکه وظیفه مقدس خود را که همانا تبلیغ احکام الهی وامر به معروف ونهی از منکر وبیان اخلاقیات وآداب، سیاست تدابیر جامعه ونظام که از تعلیم فرد شروع به خانواده والـی بـه جامعـه ونظـام میرسد ایمانًـا و وجدانًا اجرا کنند بد بختانـه مَوقِف کـه بنام این دین مقدس آسمانی کسب کرده اند این دین الهی را یک وسیله ی ابزاری ومـادی بـرای منـافعی شخصـی خـود قـرارداده وخـود را تجـار ودکانـداران دیـن سـاخته انـد کـه ایـن روش تجـارت دیـن ودیـن فروشـی را عـده ی از مُـلا هـا وعُلمـای بـی عمـل امروزی، از عُلمـاء ورُهبـانیون یَهـود ونَصـاری به میراث برده اند:

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

... وَلَاتَشْتَرُوْا بِئَايَاتِی ثَمَنًا قَلِيْلًا وَإِيَّیَ فَاتَقُوْنِ. (البقرة: ۴۱).

ترجمـه:... وآیـاتم را [در تـورات کـه اوصـاف محمـد وقـرآن در آن اسـت، باتغیردادن وتحریف کردن] به بهایی نا چیز نفروشید، وفقط از من پروا کنید. (بقره: ۴۱).

این در حـال بـود کـه عُلمـای بـی عمل یَهـود ونَصـاری بـرای بدست آوردن مـال وثـروت دنیـایی وبـه تـرس از بـین رفتن جـاه ومقـام خـود آیـات خداونـد را کـه در تـورات وانجیـل از اوصـاف حضـرت محمـد (ص) پیـامبر آخرالزمـان ونـزول قـرآن بـه عنـوان آخـرین کتـاب آسـمانی بـه آنحضـرت وهمچنـان در دیگـر موضـوعات ومـوارد متعـدد تغیـر وتحریـف مـی کرنـد تـا اینکـه از یـک طـرف مـال ثـروت بدست آرنـد واز سـوی دیگـر بـه وسیله ی ایـن دیـن فروشـی جـاه ومقـام روحانیـت شـان در میـان مـردم بـرای همیشـه حفظ بمانـد، این بود که خداوند مکر وحیله ی دین فروشی رُهبان وعُلمای یَهود ونَصاری را بـرای همیشـه در کتـابش قرآنکـریم بـرای نسـل بشـریت آشـکار کـرد تـا مـردم دین فروشـان را ازغیر دین فروش تمیز نموده ودیگر فریب وحیلـه ی چنین...

مکاران تاریخ را بنام مُلا وعالِم دین نخورند، که هم اکنون افراد اشخاصی تاهنوز هستند بنام مُلا وعالِم دین که این دین مقدس آسمانی را یک وسیله ی ابزاری ودر آمد مالی ومادی برای خود ساخته اند وتا امروز بنام مُلا وعالِم دین بر چشم مردم خاک پاشیده واز این دین یک نوع تجارت ودکانداری ساخته تا الآن از این دین مقدس آسمانی به نفع شخصی خود همانندی عُلمای یَهود ونَصاری تَحریف، تأویل وتفسیری غلطی از روی قصد ویاهم از روی نافهمی و جهالت در اذهان مردم نموده سود می برند وتجارت می کنند.

جایکه علامه محمد اقبال لاهوری بیدارگری اسلامی مشرق زمین در مورد میگوید:

ز من بـــر صوفی و ملا سلامی　　کـــــــه پیغام خدا گفتند ما را

ولی تأویل شان در حیرت انداخت　　خـــدا و جبرئیل و مــصطفی را

واین در مورد عده ی افراد اشخاصی بنام مُلا وعالِم دین که در حقیقت نه مُلا ونه هم عالِم دین واقعی هستند واگرهم مُلا ویاعالِم دین هستند ولی بی عملند که بنام مُلا وعالِم دین از این دین مقدس اسلام وارونه تأویل تفسیر نموده واز این دین برای خود تجارتی ساخته اند وهمچنان از این دین مقدس اسلام که مردم بخاطر مُلا وعالِم بودنشان در مورد دین به ایشان اعتماد واعتبار کرده اند سوی استفاده های زیادی برده اند که حتی بنام مُلا وعالِم وبه جامه مُلا وعالِم وآخوند و روحانی چه فساد اخلاقی وبد بختی که نبوده در جامعه اسلامی انجام داده اند که منجر به بد نامی اهل دین ومُلا ها وعُلمای واقعی در جامعه اسلامی گریده است که به انجام کارهای زشت وبد این عده مُلا وعالِم نماهای مفسد یک تصویرغلطی در اذهان مردم بروی مُلا ها وعُلمای واقعی ترسیم شده است.

ولی مُلا ها وعُلمای واقعی ومدافعان حقیقی این دین مقدس آسمانی زیاد هستند در جامعه اسلامی که در راه این دین مقدس آسمانی از خویشتن ایثار وفدارکارها نموده و زحمات ومشکلاتِ زیادی را جهت تَبلیغ این دین وامر به معروف ونهی از منکر وبیان گناه وقَباحَت آن وزشتی فساد اخلاقی، اصلاح نظام وجامعه و...! در جامعه اسلامی متقبل شده اند ونمی شود که به چند تا انگشت شماری عده ی انسانهای تجارت پیشه ی دین فروش ومفسدان جامعه بنام مُلا وعالِم دین عزت واحترام ومرتبه ی علمی، اخلاقی، عقیدتی، فرهنگی، ادبی...

سیاسی و...! این عالمان واقعی دین کاهش پیدا کند زیرا کسانی را که خداوند متعال علم ودانش دین ودنیا وعمل بر آن را داده باشد در واقع برای چنین اشخاص افراد خیر زیاد وعزت ومرتبه خاصی را برای ایشان بخشش وارزانی نوده است که هیچکسی نمی تواند که ازعزت ومرتبه ی ایشان به سبب انجام کار نادرست دیگران بنام مُلا وعالِم دین بکاهد:

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

يُؤتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ وَمَنْ يُؤتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوْتِىَ خَيْرًا كَثِيْرًا وَمَايَذَّكَّرُ اِلَّاأُوْلُوْا الْأَلْبَابِ. (البقره: ٢٦٩).

ترجمه: خداوند (ج) حکمت را به هرکس بخواهد می دهد، وآن که به او حکمت (دانش) دهند، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند، وجز صاحبان خیرد، کسی متذکر نمی شود. (بقره:٢٦٩).

وایضًا جای دیگری خداوند متعال در مورد مقام ومنزلت عُلمای واقعی اسلامی میفرماید:

... يَرْفَعِ اللهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْامِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوْتُوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللهُ بِمَاتَعْمَلُوْنَ خَبِيرٌ. (المجادلة: ١١).

ترجمه:... تا خداوند مومنانِ از شما را به درجه یی، ودانشمندان تان را به درجاتی (عظیم وبا ارزش) رفعت دهد، وخداوند (ج) به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (مجادله:١١).

ایضًا:

... إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمَآءُا اِنَّ اللهَ عَزِيْزٌغَفُوْرٌ. (فاطِر: ٢٨).

ترجمه: از بنده گان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند؛ یقیناً خداوند (ج) توانای شکست ناپذیر وبسیار آمرزنده است. (فاطر:٢٨).

ایضًا:

... قَلْ هَلْ يَسْتَوِىْ الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِيْنَ لَايَعْلَمُوْنَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوْا الْأَلْبَابِ. (الزُّمر:٩).

ترجمه: بگو: آیا کسانی که معرفت دارند وکسانی که بی بهره از معرفت اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند. (زمر: ٩).

وهمچنان جایکه رسول معظم اسلام (ص) در مورد اینکه فقط علماء وارث انبیاء اند میفرماید:

قال: رسول الله صلی الله علیه وسلم وان العُلماء وَرَثةُ الأنبیاء وان الأَنبیاء لم یُوَرِثوا دینارًا ولادرهمًا وإنما ورثوا العلم فمن أَخذه أَخذ بحظٍ وافرٍ.

ترجمه: وهماناعُلماء وارثین انبیاء اند وبه تحقیق انبیاء (ع) کدام درهم ودیناری را میراث نگذاشتند، بلکه علم را به میراث گذاشتند، پس کسیکه علم حاصل کرد، پس در یافت حصه کامل را.

(احمد، ترمذی، ابوداؤد، ابن ماجه ودارمی وترمذی راوی را قیس بن کثیر نامیده است)، (مشکواة: ج۱، ص۳۴).

این آیات وحدیث فوق ذکر دال به برتری ومقام ومنزلت عُلمای واقعی دین را از دیگران نموده است وهمچنان مُلاها وعُلمای واقعی دین را از تجاران ومفسدانی بنام مُلا وعالِم دین تمایز داده است، پس مُلا ها وعُلمای واقعی دین به اینگونه مقام ومرتبه ی را که خداوند به سبب کسب علم وعمل بر آن برای ایشان اعطاء کرده است غره نشوند واز این دین مقدس اسلام یک نوع تجارت ودکانداری را آغاز نکنند وباید بدانند که به سبب علم ودانش که خداوند برای ایشان اعطاء کرده است مسؤولیت خَطیری را در قبال تَبلیغ این دین مقدس آسمانی به بشریت دا را می باشند زیرا بنا به ضرب المثل معروف، «هرقدرکه ارتفاع کوه بلند باشد به همان اندازه نیشیبی آن هم زیاد وطولانی می باشد»، یعنی هرقدر مقام ومنزلت انسان از روی علم ودانشمند بودن در جامعه ی اسلامی بلند باشد به همان اندازه در برابر این دین هم مسؤولیت های بیشتر زیاتر وخَطیری را در قبالِ عمل به دستورات واحکام این ورسانیدن این دین مقدس اسلام برای بندگان خدا دا را می باشد.

رُهبانیون یَهود ونَصاری شدند تجاران دِین بمیراث برده اند از آنان عدهء مُلا نماها ببین

ز دین گرفته اند ابزارُ وسیله ها زبهری مادیاتی همین عده مُلا وعالِم نماهای دین فروش بهرِ حیاتی

هستند و در جامعه اسلامی مُلاها عُلمای رَبانی

خدمت گاران واقعی بر این دین مقدس آسمانی - (حمیدی)

۱ـ بیان بعضی از نِعَم الهی بر قوم یَهود وهمچنان خداوند، یَهود را به اسلام وسپاس نِعَم دعوت می فرماید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۲ ـ ۵۳).

دین فروشان نزد خداوند به بدترین عذاب کرفتار خواهند بود؛ مجردِ بجای آوردن بعضی حرکات واعمال شرعی برای ایمان ومسلمان کافی نسیت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲).

فصل چهارم:

تجاوز از حدود الله:

... ثَـمَّ اَتِمُّـوْا الصِـيَامَ اِلَـى الَّيْـلِ وَلَاتُبَاشِـرُوْهُنَ وَاَنْـتُمْ عَـاكِفُوْنَ فِـى الْمَسَـاجِدِ تِلْـكَ حُـدُوْدُ اللهِ فَلَاتَقْرَبُوْهَـا كَـذَالِكَ يُبَـينُ اللهُ ءَايَاتِـهِ لِلنَّـاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ. (البَقَرةِ: ۱۸۷).

ترجمـه: ... سپس روزه را تـا شـب بـه پایـان برید، و در حـالی کـه در مسجد معتکف هستید با زنان آمیزش نکنید، این حدود خدا است، به آن ها نزدیک نشـوید، خـدا ایـن گونـه آیـاتش را بـرای مـردم بیـان مـی کنـد تـا [ازمخالفت اوامر ونواهی [او] بپرهیزند. (بقره: ۱۸۷).

تفسیر: از دمیدن صبح صادق تا در آمدن شب روزهء خویش را کامل کنید از این آیه این هم معلوم می شود که چند روز متصل که به شب نوبت افطار نرسد روزه داشتن مکروه است؛ احکام وقواعد حل وحرمت که راجع به روزه واعتکاف ذکر شد از طرف خدا معین ومحدود شده است، شما از حدود آن هرگز خارج مشوید وبه آنها تماس مکنید یا مطلب آنست که از رأی وقیاس خـویش بـه قـدر یـک سـر مـو در آن تفـاوتی وارد نسـازید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۲۲).

وَقَـاتِلُوْا فِـىْ سَـبِيلِ اللهِ الَّـذِيْنَ يُقَـاتِلُوْنَكُمْ وَلَاتَعْتَـدُوْا اِنَّ اللهَ لَايُحِـبُّ الْمُعْتُـدِيْنَ. (البَقَرةِ: ۱۹۰).

ترجمـه: ودر راه خـدا بـا کسـانی کـه بـا شـما مـی جنگنـد بجنگیـد، و[هنگـام جنگ از حـدود الهـی] تجـاوز نکنیـد، کـه خـدا تجاوزکـا ران را دوست ندارد. (بقره: ۱۹۰).

تفسیر: کعبه معظمه از روزگار ابراهیم (ع) دارالامن بود اگر کسی در آنجا با دشمن خویش روبرو می شد مزاحم نمی گردید هم چنان چهار ماه: ذی القعده، ذی الحجه، محرم، رجب، ماه های حرام وشهور امن وسلام بودند...

در این ماه ها در سر تا سرمملکت عرب جنگ خاموش می گردید ومردم به همدیگر تعرض نمی کردند، در ذیقعده سال ششم هجری حضرت پیامبر (ص) با جماعتی از اصحاب به قصد عمره عازم خانهء کعبه گردید چون به کعبه نزدیک شد مشرکان مکه سپاه خود را تهیه کردند وآمادهء پیکار شده مسلمانان را از زیارت خانهء خدا مانع آمدند بالاخره قرار به صلح دادند به این صورت که امسال مسلمانان بدون زیارت باز گردند وسال آینده آمده عمره کنند وسه روز به فراغت واطمینان در کعبه باشند وبعد از آن مراجعه کنند، چون در ذیقعده سال هفتم هجری حضرت پیامبر (ص) عزم کعبه نمود اصحاب اندیشه ناک شدند که اگر مکیان پیام خود را نقض نمایند وبر سر پیکار شوند چه باید کرد اگر بجنگیم شهر حرام است و(حالت احرام) وحرم مکه واگر نجنگیم عمره چگونه ادا شود پس حکم خدا نازل شد که اگر آنها بر خلاف عهد خویش در این ماه جنگ کنند شما هم بدون تأمل آنها را بسنان وتیغ پاسخ دهید اما از طرف شما به جنگ ابتداء نشود وزیادت وتجاوز واقع نگردد، در «فوق» احکام حج به مناسبت عمره حدیبیه قتال با کافران ذکر شد...

معنای تعدی وزیادت این است که در جنگ کودکان، زنان وپیران قصدًا کشته نشوند ونه شما در داخل حرم آغاز بجنگ نمائید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۲۴).

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُوْنَ مِنْ نِسَّآئِهِمْ ثُمَّ يَعُوْدُوْنَ لِمَاقَالُوْا فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَآسَّا ذَالِكُمْ تُوْعَظُوْنَ بِهِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ. (۳) فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّتَمَآسَّا فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِيْنَ مِسْكِيْنًا ذالِكَ لِتُؤْمِنُوْا بِاللهِ وَرَسُوْلِهِ وَتِلْكَ حُدُوْدُ اللهِ وَلِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ. (۴).

اِنَّ الَّذِيْنَ يُحَآدُوْنَ اللهَ وَرَسُوْلَهُ كُبِتُوْا كَمَاكُبِتَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ اَنْزَلْنَآ ءَايَاتٍ بَيِنَاتٍ وَلِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ. (۵).

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيْعًا فَيُنَبِئُهُمْ بِمَاعَمِلُوْا اَحْصَاهُ اللهُ وَنَسُوْهُ وَاللهُ عَلَى كُلِ شَىءٍ شَهِيْدٌ. (۶)...

اَلَمْ تَرَاَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَافِىْ السَّمَاواتِ وَمَا فِىْ الْاَرْضِ مَايَكُوْنُ مِنْ نَّجْوَاى ثَلاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَاخَمْسَةٍ اِلَّاهُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ اَدْنَى مِنْ ذالِكَ وَلَآ اَكْثَرَاِلَّاهُوَ مَعَهُمْ اَيْنَ مَا كَانُوْا ثُمَّ يُنَبِئُهُمْ بِمَاعَمِلُوْا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّ اللهَ بِكُلِ شَىءٍ عَلِيْمٌ. (المجادلة: ٣ -٧).

ترجمه: کسانی که با زنان شان ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند بر می گردند، باید پیش از آمیزش باهم برده ای [در راه خدا] آزاد کنند این [حکمی] است که شما را به آن اندرز می دهند، وخدا بر آنچه انجام می دهید آگاه است. (٣) کسی که توانی [آزاد کردن برده را] ندارد، باید پیش از آن که باهم آمیزش کنند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، وهر که نتواند باید شصت مسکین را طعام دهد؛ این حکم برای این است که به خدا وپیامبرش ایمان آورید [واز فرهنگ جاهلی دوری گزینید]؛ واین ها حدود خداست، وبرای کافران عذاب دردناک است. (۴).

بی تردید کسانی که با خدا وپیامبرش دشمنی می ورزند، خوار وسرنگون می شوند، چنان که کسانی که پیش از آنان بودند، خوار وسرنگون شدند، وهمانا ما آیات روشنی نازل کردیم، وبرای کافران عذابی خوار کننده است. (۵) در روز که خدا همه ی آنان را بر می انگیزد، آن گاه به اعمالی که انجام داده اند، آگاه شان می کند، اعمالی که خدا حساب همه ی آن ها را برشمرده است در حالی که [آنان] آن را فراموش کرده اند، وخدا بر هرچیز گواه است. (۶) آیا ندانسته ی که خدا آنچه را در آسمان ها ودر زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نیست مگر این که او چهارمی آنان است، ونه میان پنج نفر مگر این که او ششمی آنان است، ونه کمتر از آن ونه بیشتر مگر این که او با آنان است هر کجا که می خواهند باشند سپس روز قیامت آنان را به اعمالی که انجام داده اند آگاه می کند؛ زیرا خدا برهمه چیز داناست. (مُجادلة: ٣ ـ ٧).

تفسیر: این لفظ «**انت علی کظهر امی**» یعنی چنان که مادر بر من حرام است تو نیز از این پس چنانی.

«این کلمات» **(انت علی کظهر امی)** را بغرض موقوف کردن مباشرت گفت، بعد از آن اگر به صحبت میل کرده اراده‌ء تماس با یکدیگر نمایند اول غلامی آزاد کنند.

تنبیه: نزد حنفیه پیش از تادیه‌ء کفاره جماع ودواعی جماع هردو ممنوع است ودر بعضی احدیث است «**امره ان لایقربها حتی یکفر**». یعنی امر شده این که (مرد ظهار کننده) به خانم خود نزدیکی نکند تا اینکه کفاره ی [1]ظهار را نپرداخته باشد.

غرض از مشروعیت کفاره تنبیه ونصیحت شماست تا باز مرتکب چنین غلطی نشوید ودیگران نیز از آن باز آیند؛ یعنی مناسب احوال شما احکام میفرستد ونیز آگاه است که شما تا کدام اندازه بر آن عمل می کنید؛ یعنی در بین دو ماه روزه گرفتن وقفه ندهد؛ در صورتیکه استطاعت آزاد کردن غلام ندارد روزه بگیرد، اگر از روزه گرفتن معذور باشد نان بدهد، تفصیل آن را در کتب فقه ملاحظه فرمائید؛ یعنی از سخنان جاهلیت منصرف شده احکام خدای تعالی ورسول (ص) را پیروی کنید واین است شان مؤمنان کامل؛ کار مؤمنان صادق نیست که از حدود مقرره‌ء خدای تجاوز کنند، باقی مانند کافران که حدود ومقرره‌ء خدا را هیچ پروا نمی کنند بلکه به فکر وخواهش خود حدود مقرر می کنند، از ایشان صرف نظر کن چه برای آنها عذاب دردناک مهیاست، چنین مردم در زمانه پیش هم ذلیل وخوار شدند وحال هم نصیب شان رسوائی است، بعد از استماع آیات صاف و روشن خدای تعالی بر انکار پافشاری کردند واحکام خدائی را عزت واحترام ننمودند مرادف گرفتار کردند است خود را درعذاب ذلت آور؛ نتیجه‌ء جمیع کردارهای ایشان پیشروی شان می آید وهیچ عمل غائب نمی شود؛ بسا کارهای تمام عمر آنها به یاد آنها نمانده ویا توجه آنها بدان طرف مبذول نشده لیکن بحضور الله تعالی هر یک از آن اعمال محفوظ وثبت است، در آن روز این همه اوراق را کشوده پیش آنها می گذارند.

---

۱) **ظِهار:** با زن خود صیغه بیزاری ذیل را گفتن: «**انت علی کظهر امی**» یعنی چنان که مادر بر من حرام است تو نیز از این پس چنانی، در این حال زن بدو حرام می شود وتا کفاره ندهند حلال نگردد. «فرهنگ فارسی معین»

نه نتها اعمال آنها بلکه هرچیز کوچک وکلان آسمان وزمینی درعلم خدا موجود است هیچ مجلس، هیچ سرگوشی وهیچ خفیه ترین مشوره به عمل نمی آید که الله تعالی به علم محیط خود آنجا موجود نباشد جائیکه سه نفر پنهان شده مصروف مشوره باشند چنان ندانند که در آنجا ذات چهارم شنونده نیست وگروه پنج نفر خیال نکنند که کس ششم آن را نمی شنود خوب بدانید که سه نفر باشند ویا پنج نفر ویا بیشتر ویا کمتر به هرجا وبه هرحالتیکه باشند الله تعالی به علم محیط خود به همراه ایشان است وهیچ وقت از آنها جدا نیست.

تنبیه: اگر در مشوره فقط دو نفر باشند در صورت اختلاف آن دو نفر، ترجیح دشوار می گردد بنا بر آن در معاملات مهمه عمومًا عدد طاق را مقرر می کنند، بعد از یک عدد طاق اول سه بود وباز پنج شاید از همین سبب این دو عدد را اختیار فرمود بعد از آن به «... **وَلَآ اَدْنَی مِنْ ذالِکَ وَلَآ اَکثَرَ...**» ... یعنی نه میان پنج نفر مگر این که او ششمی آنان است، ونه کمتر از آن ونه بیشتر مگر این که او با آنان است... (مُجادله: ۷)...

تعمیم نمود واینکه حضرت عمر ابن خطاب (رض) شورای خلافت را در شش صحابه دائر کرد (حالانکه عدد شش طاق نیست) شاید از سببی باشد که در آن وقت همین شش نفر نیز انتخاب خلیفه نسبت به دیگران اهل ومستحق تر بودند لهذا از هیچ یکی از آنها صرف نظر نمیشد نیز انتخاب خلیفه از جملهٔ همین شش نفر به عمل می آمد پس ظاهر است که غیر از شخص انتخاب شده عدهٔ رأی دهند گان به پنج نفر بالغ می شود، باز هم احتیاطًا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در صورت مساوات تعداد رأی دهند گان برای ترجیح نام عبدالله ابن عمر (رض) را گرفته بود، والله تعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷).

تبصره:

چیزی را که خداوند متعال برای آن حد مرز تعیین کرده باشد شکستن وبیرون شدن از آن حد مرز الهی آن افراد اشخاص متجاویز از حدو الله محسوب می شوند، زیرا حدودی قطعی را که خداوند بر آن چیز تعیین کرده باشد...

دیگر توجیه تأویل قیاس رأی وسوراخی از نزد انسانها در آن جای ندارد، چون حدود الله همانندی یک دیوار فولادین وحصار مستحکمیست که هیچ احدی نمی تواند بر آن رخنهء وارید کند، احیاناً اگر افراد اشخاصی بخواهند که در این حدود الله وحصار مستحکم الهی از نزد خود وبخواست وهوای نفسانی ایشان رخنهء وارید کنند، **«معاذالله»** معنی این را میدهد که اینان گستاخانه میخواهند با خدا مقابله کنند آیا کسی از بندگان عاجز ناتوان که قرآن در مورد شان چنین دستور ضعیفی وناتوانی آنان را داده است مقابله کرده می توانند؟

جایکه خداوند میفرماید:

... وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيْفًا... النسآءِ: ۲۸).

ترجمه: وانسان [در برابر مشکلات وشهوات جنسی و...] ناتوان آفریده شده است. (نسآء: ۲۸).

نخیر؛ هرگز چنین بندگان ضعیف ناتوان در برابر خداوند متعال مقابله کرده نمی توانند، زیرا او ذات توانای شکست ناپذیر است وهمه قدرت هست کردن ونیست نمودن به ید وقدرت اوست هیچ احدی را مجال چون وچرا در خواست فیصله وتعینان حدود و... (اوتعالی) نیست اوذات توانا ومختاریست که هر چه بخواهد همان می کند، انسانهایکه گستاخانه وبی ادبانه برعظمت وکبریایی او دست میزنند خداوند آنان را خوار وذلیل دنیا وآخرت می گرداند، پس چنین انسان ضعیف ناتوان را زیبنده این نیست که در مقابل حدود الله تجاوز نموده وسرکشی وتمرد اختیار کند وبایست که چنین بندگان ناتوان تسلیم بر خواسته ها وحدود الله بوده وسر تعظیم وفرتنی اختیار کرده وادب را در مقابل این همه خواست ها، حدود، قوانین ومقررات الهی مرعات نمایند.

جایکه میرزا عبدالقادر بیدل میگوید:

بـــه اوج کبریا کز پهلوی عجز ست راه آنجا سری موی گـــر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا
ادب گاهِ محبت نـــــاز و شوخی بر نمی دارد کـه شبنم سر بـــه مهر اشک می بارد نگاه آنجا

وبه همین ترتیب کسانیکه **«معاذالله»** تسلیم به حدود الله نیستند وبه بهانهء میخواهند خود را از حدود ومرز تعیین کردهء الهی بیرون نگاه دارند، یا اینکه از نزد خود بر خلاف حکم الهی حکم وتعیین حدودی دیگری صادر کنند، وبر طبق آنچه خداوند نازل کرده است داوری وفیصله نکنند برای چنین افراد اشخاص قرآن در سه محل به لحن وبیان شدید وتندی ومتفاوتی سخن گفته است...

جایکه خداوند متعال میفرماید:

... وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلآئِکَ هُمُ الْكَافِرُوْنَ. (المآئدة: ۴۴).

ترجمه: ... وکسانی که برطبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، مسلمًا کافرند. (مائده: ۴۴).

... وَمَنْ لِّمْ يَحْكُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلآئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ. (المآئدة: ۴۵).

ترجمه: ... وآنان که برطبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، یقینًا ستمکارند. (مائده: ۴۵).

... وَمَنْ لِّم يَحْكُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلآئِکَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ. (المآئدة: ۴۷).

ترجمه: ... وآنان که برطبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، قطعًا بدکار ونافرمان اند. (مائده: ۴۷).

به هر حال چنین بندگانی عاجز وناتوان را سزاوار این چنینی سرکشی گردن شخی در مقابل دستورات الهی وقانون شکنی وتجاوز از حدودالله اصلًا شایسته وزینده نیست ومی باید که بندگان صعیف ناتوان به اساس این وحی الهی «... **وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيْفًا...**» ... یعنی انسان [در برابر مشکلات وشهوات جنسی و...]نا توان آفریده شده است... (نسآء: ۲۸)...

یعنی که انسان موجودی ضعیف عاجز وناتوان خلق شده است، پس به خود آید وبر ناتوانی وضعیفی خود اذعان نموده در برابر دستورات الهی فرمانبردار وتن به خواسته های خدایی دادن وفروتنی در پیشگاه عظمت (اوتعالی) نمودن و در هرحال در امتحاناتِ خداوندی که همه روی حکمت (اوست) برد بار وشکیبا بودن به خیر وصلاح دارین انسان ها خواهد بود.

متجاوزینی از حدود الله   به سر شان آید هزاران بلا

نه بینند روزی خوبی را   در این دنیا و هم عقبی   - (حمیدی)

۱- أحکام وقواعد حل وحرمت که راجع به روزه واعتکاف ذکر شد از طرف خدا معین ومحدود شده است، شما از حدود آن هرگز خارج مشوید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۲۲).

۲- فرمان جنگ بامشرکان بدون توجه به جای سکونت آنها. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۲۴).

۳- مسلمانان نباید از حدود مقرر خداوند تجاوز کنند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۰۶ - ۵۰۷).

قتل مسلمان وجاویدان بودن قاتل در جهنم:

وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعْمِدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيْهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّلَهُ عَذَابًا عَظِيْمًا.(النِسَآءِ: ٩٣).

ترجمه: هرکس مومنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است در حالیکه در آن جاویدانه خواهد بود، وخدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند وعذابی بزرگ برایش آماده سازد. (نساء: ٩٣).

تفسیر: اگر مسلمان، مسلمان دیگری را نه از روی خطا بلکه عمدًا پس از آنکه بداند که او مسلمان است، به قتل برساند سزای او در آخرت جهنم است ومورد لعنت وعذاب عظیم می شود وهیچ کفارتی او را نجات داده نمی تواند، تفصیل مجازات وی در این جهان به سورهء بقره گذشت.

فایده: نزد جمهورعُلماء خلود برای کسی است که قتل مسلمان را حلال داند، زیرا در کُفر وی شک نمی ماند یا مراد از خلود آنست که تا مدتی طویل در جهنم می ماند یا این شخص سزاوار چنین جزا است اما خدای یکتا**!** مالک ومقتدر است هر چه خواهد کند، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج١، ص٣٦١).

مِنْ اَجْلِ ذَالِکَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِى إِسرَآءِيْلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِنَفْسٍ أَوْفَسَادٍ فِى الْاَرْضِ فَكَأَنَّمَآ قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيْنَاتِ ثُمَ إِنَّ كَثِيْرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذالِکَ فِى الْاَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ. (المائدة:٣٢).

ترجمه: به این سبب بر بنی اسراییل مقرر کردیم که هرکسی انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه ی انسان ها را به قتل رسانده، وهرکس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه ی انسان ها را زنده داشته است، ویقینًا پیامبران دالایل روشنی برای بنی اسراییل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق وفساد و[زیاده روی برخاستند]. (مائده:٣٢).

تفسیر: در قتل ناحق خسران دنیا وآخرت است ونتائج بد برآن مرتب می شود حتی خودی قاتل نیز بعد از قتل بسیار اوقات پشیمان می شود وکف افسوس بهم می مالد از این جهت ما بنیِ اسرائیل را هدایت دادیم...؛ فساد انگیختن در زمین چند نوع است مثلاً اهل حق را از دین حق باز دارد یا پیامبران را اهانت کند یا (العیاذ بالله) مرتد شود وگذشته از خود دیگران را به ارتداد ترغیب دهد وقس علی ذالک.

نخستین گناه بزرگ در روی زمین این است که قابیل هابیل را کشت بعد از آن قتل ناحق رواج یافت از این جهت در تورات چنین فرمود: (یکی را کشت گویا همه را کشت) یعنی یکی را به ناحق کشتن دیگران را نیز به این گناه دلیر گردانیدن است از این حیث کسی که دیگران را می کشد اساس بد امنی را بنیاد می نهد گویا دروازهء قتل همه مردم وبد امنی عمومی را می کشاید وکسانیکه یکی را زنده می گرداند یعنی مظلومی را از چنگ ظالم قاتل نجات میدهد گویا وی بدین عمل خود همه مردمان را نجات داده به امنیت دعوت نموده است؛ مترجم (رح) از(بینات) حکم واضح را مراد گرفته اما ممکن است که از بینات آن نشانه های آشکار مراد باشد که من عند الله بودن کدام پیامبر از وی تصدیق شود.

بسا بنی اسرائیل که چنین نشانه های واضح دیدند واحکام صریح شنیدند بازهم از ظلم وطغیان وتَطاوُل خویش باز نیامدند از قتل انبیای معصومین وخون ریزهای ناحق در میان آنها همیشه بوده است واکنون به غرض قتل حضرت خاتم انبیاء (العیاذ بالله) یا ایذا وتذلیل مسلمانان هرگونه دسایس ناپاک را به عمل می آرند واین قدر هم نمیدانند که موافق حکم تورات کشتن انسان به هر تقدیریکه باشد چقدر گناه بزرگ است گویا قاتل آن کشندهء تمام مردم به حساب می آید پس در پی قتل وایذای کامل ومکمل ترین افراد انسان ومقبول ترین ومقدس ترین جماعت بشر بودن وبه جنگ ومقابلهء آنها کمر بستن در بارگاه الهی چه گناه عظیم است، با سفرای خدا جنگیدن در حقیقت با خدای یکتا! جنگیدن است شاید از این جهت است که در آیت آینده سزای دنیوی واُخروی کسانی را ذکر کرده که با خدا وپیامبر جنگ می کنند...

یـا در دنیـا بـه انـواع فسـاد پرداختـه خـود را مصـداق مُسـرِفُون فـی الارض می گردانند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۴۳۲ـ ۴۳۴).

تبصره:

قرآن در مورد قتل ناحق انسانها قطع نظر از دین آیین وباروهای شان اینگونـه خبـرداده ومـی گویـد: کـه کسـی کـه مطلـق انسـانی را بـه نـاحق بـه قتـل رسـاند وبرابـر اسـت کـه او انسـان کـافر باشـد یـا مسـلمان گویـا اینکـه تمـام انسـانهای روی زمـین اعـم از کـافر ومسـلمان را کشـته باشـد وکسـیکه انسـانی را عَـلاوَه از دین آیین داربودن وباورش از مرگ نجات میدهد گویا اینکه همهء انسانهای روی زمـین را از مـرگ نجـات داده اسـت؛ اینکـه مـا اگـر مسـلمانی را بـه نـاحق بـه قتـل برسـانم چـه خـواهد شـد؟ ودر نـزد خداونـد خـالق مخلوقـات چـه گنـاه جـرم وجنـایتی نابخشـودنی را مرتکـب شـده ایـم؟ بلـی! قطعًـا مـا اگـر چنـین کـاری کرده باشیم مرتکب گناه بزرگی تقریبًا نابخشودنی شده ودر نهایت یـک مجـرم بـزرگ در نـزد خداونـد خـود را قـرار داده ایـم؛ زیـرا قاتـل یـک مسـلمانی بـدون قصــاص را خداونـــد جَـــزا وکیفـــرش را در نهایـــت ســـخت ســـنگین وجـایش را ابـد جهـنم (مکـث طویـل) گفتـه وعـلاوه از ایـن کیفـر، خداونـد برای این قاتل مسلمان غضب کرده نفرین فرستاده وآماده کرده برای چنین قاتل مسلمان غذاب بزرگی را.

واگـر مـا راهـی بـرای قتـل وکشـتار مسـلمانان از نـزد خـود جـور کنـیم وبگـویم کـه اینگونـه انسـانها ومسـلمانیکه تمـاس ارتبـاط ورابطـهء اسـتراتِژی، اقتصـادی، صــادراتی، وارداتــی، سیاســی ونظــامی و... بــا کُفــار دارنــد واز ایــن ســبب واجب القتـل هسـتند ویـاهم عَـلاوَه از ایـن حرفهـای فـوق ذکـر بهانـه ی دیگـری برای قتل انسانها ومسلمانان از نزد خود درست می کنیم، ما اصلًا در راه خطـا واشتباهی رفته ایم وبا چنین فکر باور نادرست مرتکب گنـاهی بزرگـی شـده ایـم وهر آنکسـی کـه از مـا ایـن روش نادرسـت را یـاد گرفتـه وبـه خـط مشـی مـا قـدم می گذارد واین عمل نامَیمون (به ناحق قتل انسان ومسلمان) را انجام میدهد گنـاه و وَبال آن افراد اشخاص را ما همانندی قابیل پسر آدم (ع) قاتل برادرش هابیل را بردوش گرفته ایم؛ زیرا در طول تاریخ در جهان هیچ دولت وحکومتی را...

سراغ نداریم که بادُوَل خارج اعم از دُوَل اسلامی و دول غیر اسلامی باهم ارتباط استراتِژی نظامی اقتصادی، صادراتی و وارداتی نداشته باشند وحتمن با نوعی ارتباطاتی خود را با کشورهای اسلامی وکشورهای کفری دوام وبر قرار می نمودند، ونمونۀ اینگونه ارتباطات را میتوان در زمانِ رسول خدا (ص) با دُوَل خارج غیر اسلامی از روند تجارت رسول خدا وصلح حدیبیه[1] با کُفار ومشرکین مکه نامبرد.

پس اینگونه ارتباطات با کشورهای غیری اسلامی بدین معنی نیست که اسلامیت مسلمانان از آنان دور وسلب شود چنانچه که عده یی از مسلمانان جاهل بدین باورند وفتوی کُفری مؤمنان ومسلمانان را بدون کدام در نظر داشت استدلال قاطع صادر می کنند، وآیهء (۲۸) سوره آل عمران، بدین معنی نیست که مؤمنان ومسلمانان واقعی دوستی ازعمق قلب با کُفار داشته باشند.

جایکه خداوند متعال میرماید:

لَّايَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْكَافِرِيْنَ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَمَنْ يَّفْعَلْ ذَالِکَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیءٍ اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقْاةً وَيُحَذِرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاِلَی اللهِ الْمَصِيْرُ. (آل عمران: ۲۸).

ترجمه: مومنان نبايد كافران را به جای اهل ايمان، دوست بگیرند؛ وهرکس چنین کند در هیچ پیوند ورابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید؛ خدا شما را [ازعذاب] خود بر حذر می دارد، وباز گشت [همه] به سوی خداست. (آل عمران: ۲۸).

... البته برای دفع ضرر بزرگ کُفار وحفاظت خویش طریقهء معقول ومشروع را از روی تدبیر وانتظام اختیار کردن به صورت لابدی از حکم ترک مُوالات مستثنی می باشد... (تفسیر کابلی: ج ۱، ص ۲۰۰)،

زیرا مراد از دوستی در این آیت فوق ذکر دوستی قلبی است که از قلب همگی تنها خداوند خبر است، اگر چنین دوستی مؤمن ومسلمانی با کُفار در رفتار وعملکردش مشاهده شود در اینجا باز شک وتردیدی در دوستی قلبی وصمیمی مسلمان با کُفار باقی نمی ماند، ولیکن نه ارتباطات استراتِژی نظامی، اقتصادی اخلاق و روش انسانی و بشر دوستی منحیث همنوع بودن که همه انسانها در این کره ی خاکی برای رفع نیازمندی های بشری در راستای ادامه زندگی شان به معاملات، صادرات و واردات کمک همکاری بشری با همدیکر ضرورت دارند...

---

۱) **حدیبیه:** محل بود در دو فرسنگ (شش کیلومتر) مکه که در سال ششم هجری وقتی که حضرت رسول خدا عزم عمرهء قضا فرموده بودند باهزار پانصد نفر از اصحاب کرام در آنجا متوقف شدند وعثمان (رض) را برای مذاکره با قریش به مکه فرستادند، در آنجا چشمه یی بود ودرختی حَدباء (کج) رسول خدا (ص) از اصحاب بیعت گرفتند که در صورت جنگ وفادار بمانند که به بیعت رضوان یا بیعت حدیبیة یا بیعت شجره مشهور شد. «لغت نامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰».

چنانچه مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیرش (معارف القرآن) در مورد معاملات وآمیزش با کُفار چنین گفته است:

ومعاشرت ظاهری در حدود معاملات (با کُفافر) اگر چه جایز است، (تفسیر معارف القرآن: ج۲، ص۲۹).

وهمچنان مطلبی بشر دوستی فوق ذکر نیکی خوبی، اخلاق، عدالت را از جانب مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان قطع نظر از دین آیین وباروهای شان درعدم اضرارِ دینی وباوری ودنیوی (مسلمانان از جانب کافران) منحیث همنوع بودن شان قرآن در آیت (۸) سوره ممتحنه به بشریت ومخصوصًا به (اهل ایمان) چنین توضیح داده است.

جایکه خداوند متعال می فرماید:

لَّایَنْهَا كُمُ اللهُ عَنِ الَّذِیْنَ لَمْ یُقَاتِلُوْكُمْ فِی الدِیْنِ وَلَمْ یُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِیَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وتُقْسِطُوْا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللهَ یَحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ. (الممتحنة: ۸).

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن وعدالت نسبت به کسانی که در کار دین با شما نجگیندند، وشما را از دیار تان بیرون نکردند، باز نمی دارد؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ۸).

به باور من اینگونه طرز تفکر مغرضانه و اصدار حکم کُفر مؤمنان ومسلمانان در طول تاریخ در جهان وعلی الخصوص در افغانستان آب ریزاندن در آسیاب دشمن اصلی مؤمنان ومسلمانان است و این جرأت را هیچ احدی نمی تواند که مؤمن ومسلمانی مقر به اسلام بودنش ویاهم انسانی مقر به گفتن کلمه شهادت را حکم کُفری آن را صادر کند، واین اصل را ما در حدیث مشهورِ رسول خدا (ص) به روایت أسامه بن زید در کتاب صحیح مسلم، باب تحریم قتل کافر بعد از گفتن لااله اله الله، ج۱ص۸۵، ش۲۸۷) در ذیل می خوانیم.

عن أسامه بن زید، بعثنا رسول رسوالله (ص) فی سریة، فصبحنا الحرقات من جهینة فأدرکت رجلا، فقال: لاإله إلا الله، فطعنته، فوقع فی نفسی من ذلک، فذکرته للنبی (ص) فقال رسوالله ص:«أقال:لاإله إلا الله وقتلته؟» قال قلت:

یا رسول الله، إنماقالها خوفًا من السلاح، قال:«أفلا شققت عن قلبه حتی تعلم أقالها أم لا؟» فمازال یکررهاعلیَ حتی تمنیت أنی أسلمت یومئذ، قال: فقال سعد وأنا والله لا أقتل مسلمًا حتی یقتله ذوالبطین، یعنی أسامة، قال: قال رجلا: أَلَم يَقُل الله تَعالی:

وَقَاتِلُوْهُمْ حَتَّى لَاتَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَ يَكُوْنَ الدِيْنُ كُلُّهُ لِلهِ... (الانفال:۳۹).

فقال سعد: قد قاتلنا حتی لاتکون فتنه، وأَنت وأَصحابک تریدون أن تقاتلوا حتی تکون فتنه.

ترجمه: اسامه بن زید می گوید: رسول الله ما را برای انجام یک عملیات نظامی اعزام نمود «هنگام صبح به» حرقات قبیله جهینه رسیدیم؛ در آنجا، با مردی بر خورد نمودم؛ او لاإله إلا الله گفت؛ با این حال، او را با نیزه زدم (وبه قتل رساندم) بعد از آن، دچار شک وتردید شدم وما جرا را به رسول خدا (ص) بازگو نمودم، آنحصرت (ص) فرمود: «آیا با وجود اینکه لاإله إلا الله گفت او را به قتل رساندی؟» اسامه می گوید: گفتم: ای رسول خدا! این کلمه را از ترس اسلحه به زبان آورد؛ آنحضرت (ص) فرمود: «آیا قلبش را نشکافتی تا بدانی که از ته دلش این سخن را گفته یا خیر؟» وآنقدر این جمله را تکرار نمود که من آرزو کردم: ای کاش، همان روز مسلمان می شدم؛ آنگاه سعد گفت: سوگند به خدا، هیچ مسلمانی را به قتل نمی رسانم تا ذول البطین یعنی اسامه او را بکشد؛ راوی می گوید: در این هنگام یکی می گفت: آیا خداوند نفر موده است:

وَقَاتِلُوْهُمْ حَتَّى لَاتَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَيَكُوْنَ الدِيْنُ كُلُّهُ لِلهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ بِمَايَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ. (الانفال: ۳۹).

ترجمه: با مشرکین بجنگید تاهیچ نوع فساد وفتنه (وخونریزی ونا امنی) بر جا نماند، ودین [در سرا سر گیتی] ویژه خداوند شود؛ پس اگر از فتنه باز ایستند [با آنان نجنگید] زیرا خدا به آنچه انجام میدهند بیناست. (انفال: ۳۹).

تفسیر: بـه کـافران قـوتی نمانـد کـه مـردم را از ایمـان بـاز داشـته تواننـد یـا دیـن حق را بـه فنـا تهدیـد کننـد، بـه شـهادت تـاریخ گـاهی اگـر کـافران غالـب شـده انـد ایمان ومذهب مسلمانان در خطر افتاده، مثال هسپانیه (اسپانیا ـ پرتقال) پیشروی جهـان اسـت همینکـه قـوت وموقـع یافتنـد مسـلمانان را محـو کردنـد یـا از دیـن بـاز گردانیدند، بـه هـر حـال نخستین مقصـد جِهـاد وقتـال حصـول امـن واطمینـان اسـت تـا مسـلمانان بـه عبـادت خـدا پرداختـه تواننـد ودولـت ایمـان وتوحیـد از خطـر کُفـار محفـوظ مانـد (چنانکـه در کتـب حـدیث منقـول اسـت ابـن عمـر ودیگـر اصـحاب (رض) نیز فتنه را چنین تفسیر کرده اند).

آخرین مقصـد جِهـاد ایـن اسـت کـه اقتـدار کُفـر بجانمانـد وحکـم خـدای یگانـه نافـذ گـردد، دیـن حـق بـر تمـام ادیـان غالـب شـود «... **لِيُظْهِـرَهُ عَلَـى الـدِّيْنِ كُلِّـهِ...**» ... یعنی تا آن را بر همه ی ادیان پیروز گرداند... (توبه: ۳۳).

واین غلبـه چـه در حـال موجودیت ادیـان دیگـر باشـد چنـان درعهـد خلفـای راشـدین وغیـرهم به وقوع پیوست وچه در حال اختتام تمام مذاهب باطلـه چنانچـه هنگـام نـزول مسیح بـه وقـوع می پیوندد واین آیت دلیل واضح است که جِهاد وقتال چه بطور هجوم وچه بـه صـورت دفـاع تـا وقتـی مشـروع اسـت کـه ایـن دو مقصـد حاصـل شـود واز ایـن رو در حـدیث اسـت «**اَلْجِهَادُ مَاضٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**». (ابوداود (۳/ ۱۸، ش ۲۵۳۲).

یعنی جِهاد تا روز قیامت باقیست، و(هجومًا یـا مـدافعًا علیـه کُفـار ومفسـدین روی زمین ادامه دارد).

تفصیل احکام وشرائط جِهاد در کتب فقه ملاحظـه شـود؛ در ظـاهر اگـر از کُفـر وشرارت خویش باز آینـد قتـال بـه آنهـا نیسـت، احـوال ضـمایر وکیفیت آینـدهء آنهـا بـه خـدای یکتـا! حوالـه شـود، هـر چـه کننـد ازعلـم الهـی پنهـان مانـده نمـی تواننـد مسـلمانان مکلفنـد کـه صـرف بروفـق حـال ظاهرعمـل کننـد، در حـدیث اسـت **(عن جابر** (رض) **قال، قال: رسول الله** (ص) **امرت ان اقاتل النـاس حتـى يقولـوا لا الـه الّا الله فـاذا قالوهـا عصـموا منـى دمـاءهم وامـوالهم الّا بحقهـا وحسـابهم على الله عزوجل»** از جابر (رض) روایت است کـه رسـول خـدا (ص) فرمودند: بـه جنـگ کـردن بـا مـردم مـامور گردیـده ام تـا آنکـه **«لا الـه الّا الله»** بگوینـد...

پس چون«**لا اله الّا الله**» گفتند، از جانب من خونها ومالها خویش را حفظ کردند جز به حق آن (به حق اسلام قصاص و...) وحساب شان بر خداوند است.

(تفسیرکابلی: ج۱، ص۶۸۱- ۶۸۲).

سعدگفت: ماجنگیدیم تافتنه نباشد ولی تو وپیروانت می جنگید تا فتنه، ایجاد کنید.

خاتمه حدیث قتل شخص بعد از گفتنِ کلمه لا إله إلا الله، در فوق صفحه (۳۱۹ ـ ۳۲۲) بعد از ایجاد فاصله تفسیر آیت (۳۹) سوره‌ء انفال.

حدیث أسامه بن زید ـ (کتاب: مسلم، باب تحریم قتل کافر بعد از گفتن لااله الا الله، ج۱، ص۸۵، ش۲۸۷).

پس از قلب همه ی انسانها تنها خداوند آگاه است وبس، بناءً سخن بنده به تمام مسلمانان جهان ومخصوصاً ملت مؤمن ومسلمان غیور وبا شهامت افغانستان وعلی الخصوص به دولت وحکومت بر حال زمان و گروه های مسلح مخالفین آن اعم از احزاب مختلف این است که این همه تفرقه، برادر کشی وخرابی اماکن مسلمانان را کنار گذاشته وهمه کنار همدیگر در مِحوری این فرمان الهی بچرخید تا پیروز، متحد، رستگار وسعادتمند بنمانید.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَّقُوْا... (آل عمران:۱۰۳).

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا [قرآن] چنگ زنید، وپراکنده وگروه گروه نشوید... (آل عمران: ۱۰۳).

بدون تردید در صورت اتحاد سراسری مسلمانان در جهان ودر افغانستان، شما از همه ملت های کُفری بلند مرتبه مُتمدن وپیروز خواهید بود، وبدون شک با اتحاد بودن مسلمانان جهان این همه اشغال وتسلط کُفار اشغالگر نابکار علیه کشورهای اسلامی خاتمه پیدا می کند واگر برعکس ما این همه قتل وبرادر کشی، ظلم ستم علیه همدیگر وخرابی امکان مسلمانان وبی اتحادی وتفرقه را میان مسلمانان ادامه دهیم هویداست که در این صورت ما خود زمینه را برای اشغال وتسلط کافران اشغالگر بر کشور های اسلامی مُساعِد ومُهیا ساخته ایم، چنانچه که خداوند جای دیگری در صورت...

مـؤمن بـودن شـما بـه ایمـان راسخ بـه شـما وعـده ی پیـروزی وبرتـری داده چنین دستور میدهد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَلَاتَهِنُوْ وَلَاتَحْزَنُوْا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنُتُمْ مُّؤمِنِيْنَ. (آل عمران: ۱۳۹).

ترجمــه: و[در انجـام فرمـان هـای حـق ودر جِهـاد بـا دشـمن] سسـتی نکنیـد و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی کـه بـه شمامی رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن باشید، برترید. (آل عمران:۱۳۹).

سپس از آنجایکه خدای مهربان قتل وکشتن یک انسان را قطع نظر از دین آیین وبــاورش برابــر قتــل تمــام انســانهای روی زمــین واز مــرگ نجــات دادن یک انسان را مساوی به نجات دادن تمام انسانهای روی دنیا قلمداد نموده است وهمچنـان قاتـل بـر نـاحق یـک مؤمن ومسلمان را جزای آن را جهنم بـرای ابد (ومکـث طویـل) وغضــب ونفـرین وآمــاده کـردن عـذاب عظیمــی را بــر وی دسـتور داده اسـت، پـس قـاتلان انسـانیت وقـاتلان اهـل اسـلامیت بداننـد کـه این وعده ی خدای قهار حق ودستورش در مورد قـاتلان اَفـاک وسَفاک بـی رحم انسانهای بی گناه لازم الاجراء وتحقق پذیر است.

آنسکه کُشت بقصد مــومنِی را　　جهنم بـــود جای او مجنِی را

جهنم است همیشه جـــای قاتل　　غضبِ خدا بـود بر وی کامل

کند نـفرین خـــداوند قاتلی را　　بــه کشتارِ انسان و مسلمان مایلی را

آماده بـود و بــر وی عذاب

حالش بـــود و همیشه خراب　　- (حمیدی)

۱ـ انواع قتل واقسام خون بهای مقتول. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۶۰ـ ۳۶۱).

۲ـ کشتن فردی از روی ظلم فساد بوده وگناه آن چند برابر است ونجات دادن هر انسانی چند برابر اجر دارد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۳۳ـ ۴۳۴).

۳ـ کافران اگر دست از کُفر بکشند مورد عفو قرار می گیرند، جِهاد وجنگ با کافران برای رفع فتنه وآشوب وفساد است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۸۱ ـ ۶۸۲).

قصاص مایهء زندگی انسانهاست:

یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی اَلْحُرُّ بِالْحُرِ وَالْعَبدُ بِالْعَبدِ وَالْاُنْثَی بَالْاُنْثَی فَمَنْ عُفِی لَهُ مِنْ اَخِیْهِ شَیْءٌ فَاتِبَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَدَآءٌ اِلَیْهِ بَاِحْسَانٍ ذالِکَ تَخْفِیْفٌ مِنْ رَّبِکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَای بَعْدَ ذَالِکَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِیْمٌ. (۱۷۸) وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَّاُولِی الْاَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ. (البقره: ۱۷۸ـ ۱۷۹).

ترجمه: ای اهل ایمان! در مورد کشته گان بر شما قصاص مقرر شده: آزاد در برا بر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، پس کسی که [مرتکب قتل شده چنانکه] از سوی برادر [دینی] اش [که ولی مقتول است] مورد چیزی ازعفو قرار گرفت [که بجای قصاص، خون بها پرداخت کند] پس پیروی از روش پسندیده [نسبت به وضع مادی قاتل برعهده ی عفو کننده است]، وپرداخت خون بها با نیکی وخوش رویی [برعهده قاتل است] این [حکم] تخفیف ورحمتی است از سوی پروردگارتان؛ پس هر که بعد ازعفو، تجاوز کند [وبه قصاص قاتل بر خیزد] برای او عذابی دردناک است (۱۷۸) ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه ی زندگی است، باشد که [از ریختن خون مردم بدون دلیل شرعی] بپرهیزید. (بقره: ۱۷۸ـ ۱۷۹).

تفسیر: یَهود وعرب در دورهء جاهلی قواعدی وضع نموده بودند که طبق آن شخص آزادی را که از طبقات پست می بود به جای غلام شرفاء ومرد را به جای زن ودو شخص آزاد را درعوض یک شخص آزاد قصاص می نمودند، خداوند در این آیه فرمود: ای مؤمنان! ما بر شما در بارهء کشتگان برابر ومساوات را فرض گردانیدیم، معنای لغوی قصاص مساوات است، قانونیکه شما وضع کرده اید، که میان شرف و وضیع امتیاز می نهید اساسًا لغو است، مردم در زندگی برابرند بی نوا باشند یا امیر، شریف باشند یا وضیع، دانشمند باشند یا بی دانش، جوان باشند یا سالخورده وکودک، تندرست باشند یا بیمار مختصر، سالم الاعضاء باشند یا کور ولنگ هیچگونه تفاوتی ندارند.

فاید: در آیهء اول اصول اعمال نیکو وبد ذکر شد، اعمالیکه بنیان هدایت ومغفرت بران بود وبه آن طرف اشاره شد که اهل کتاب ازاین ها بهره ندارند...

وتصریح گردید که جز به این خوبی ها نیز هیچکس در امور دین راست وپرهیزگار شمرده نمی شود، مصداق این امر مسلمانان می باشند نه اهل کتاب، ونه جاهلان عرب، خدا از همه اعراض کرده خاص اهل ایمان را مورد خطاب قرار میدهد، وفروع مختلف نیکی وبِر یعنی عبادات بدنی ومالی ومعاملات مختلفه را به انسان تعلیم می دهد، وخاطر نشان می نماید که این فروع را کسی می توان به جا آرد که بر اصول متذکرهء سابق راسخ وپایدار باشد، دیگران شایسهء این خطاب نیز شناخته نشدند زیرا سخت باعث عار آنها می شود، اکنون مراد از این احکام فرعی که به تفصیل بیان می شود حقیقت هدایت وتعلیم اهل ایمان است اما گاهی ضمنًا وگاهی تعریضًا به نقایص دیگران نیز تنبیه می شود چنانچه در «... **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى**...» ... یعنی ای اهل ایمان! در مورد کشته گان بر شما قصاص مقررشده... (بقره: ۱۷۸)...

اشاره شد که یَهود وامثال آنها راجع به قصاص قانون وضع کرده اند که ایجاد بی اساس خود آنها ومخالف احکام الهی می باشد.

از مطلب فوق آشکار گردید که آنها از اصول متذکره به کتاب ها وپیامبران بطور صحیح ایمان ندارند، به عهد خدا وفا نکرده اند، وهنگام ورود مصایب ونوایب صابر وشکیبا نبودند ورنه وقتیکه یکی از نزدیکان عزیز ایشان کشته می شد چنین جزع نمی کردند و در پی هوای نفس نمی شدند، فرمان خدا و ارشاد انبیاء واحکام کتاب را نمی گذاشتند وبه کشتن بی گناهان امر نمی نمودند.

این توضیع مساوات است، مساواتی که در بارهء آن حکم صادر گردیده مطلب این است که در خون هر مرد آزاد تنها همان مرد آزاد کشته می شود که قاتل باشد نه چنانکه در قصاص آن از قبیلهء قاتل هر چه اتفاق افتاد دوتن یا بیشتر از آن را به جای یک تن به قتل برساند؛ درعوض هرغلام آن غلام قصاص می شود که قاتل باشد نه آنکه درعوض غلام شرفاء قاتل اصلی را به علت اینکه غلام است بگذارند ودرعوض آن مرد آزادی را از طبقهء پست به سببی که غلام آن ها را قتل نموده بکشند؛ در قصاص هریک زن تنها...

همان زن کشته می شود که قتل نموده نه اینکه در قصاص زن شریف النسب قاتله را به علتیکه از طبقه پست است بگذارند وبه جای آن مردی را از آن طبقه به قتل آرند خلاصه آزاد گان برابر آزاد گان وغلامان مساوی غلامانند در نفاذ حکم قصاص مساوات رعایت شود، تجاوزی که اهل کتاب وجاهلان عرب می کردند ممنوع است.

فایده: باقی ماند اینکه: اگر ازآدی غلامی را ومردی زنی را بکشد قصاص می شود یانه؟ این آیهء کریمه از توضیح این مسئله ساکت است بناءً ائمه در آن مختلف اند، امام ابوحنیفه رحمه الله نظریه آیهء «... **اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...**» یعنی ما در تورات بر بنی اسراییل مقرر داشتیم که [در قانون قصاص] جان در برابر جان، وچشم در مقابل چشم، وبینی به عوض بینی، وگوش به جای گوش، ودندان در برابر دندان، و زخم ها را قصاصی است... (مائده: ۴۵).

وحدیث (**المسلمون تتکافؤ دماءهم**) یعنی، خون مسلمانان همه باهم مساوی وبرابرند.

در هردو صورت قایل به قصاص است، چنانکه قوی ضعیف، تندرست ومریض، معذور وغیره وامثال آن در حکم قصاص برابراند، امام ابوحنیفه رحمه الله آزاد وغلام مرد وزن را در قصاص مساوی قرار میدهد، بشرطیکه مقتول غلام شخص قاتل نباشد زیرا نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وی از حکم قصاص مستثنی است اگر مسلمانی کافر ذمی را به قتل رساند قصاص می شود نزد امام ابوحنیفه رحمه الله امّا هیچ کس در بین مسلمان وکافر حربی حکم به قصاص ننموده است.

اگر بعضی ورثهء مقتول هم از خون بکذرند قاتل به قصاص محکوم نمی شود در این صورت باید معلوم کرد که ورثه چگونه از خون گذشته اند آیا بدون معاوضهء مالی خاص به نیت تحصیل ثواب، یا به أدای دیت شرعی واخذ یک مقدار مال بطور مصالحه خوشنود شده اند وفقط از قصاص گذشته اند در صورت اول قاتل از مطالبه ورثه به کلی فارغ می شود، در صورت دوم بر قاتل است که پول معاوضه را بدون کمی ودرنگ به ممنونیت وخوشی تادیه کند؛ خداوند به قتل عمد شما را در قصاص ودیت وعفو مخیر گردانید این امر از طرف پروردگار ومالک شما به هر دو جانب یعنی به قاتل و وارثان مقتول مهربانی وسهولت است این مرحمت در بارهء ملل گذشته رعایت نشده بود، بر یَهود خاص قصاص وبر نصاری تنها دیت یا عفو مقرر بود؛ پس از این آسانی ومهربانی هم اگر کسی با قانون الهی مخالفت کرد وآئین جاهلیت را متابعت نمود ویا قاتل را بعد از قبول دیت کشت در آن جهان به وی عذاب شدید است یا اکنون در این جهان کشته می شود.

حکم قصاص اگر چه به ظاهر سنگین ودشوار به نظر آید اما دانشمندان میدانند که این حکم سبب زندگانی عظیم است زیرا از بیم قصاص مردم از کشتن همدیگر خود داری می نمایند وقاتل ومقتول هر دو مأموم می مانند واز ترس قصاص اقوام آنها نیز خون ریزی وفساد نمی کنند، مطمئن ومصون می باشند، در میان عرب همیشه قاتل را از غیر قاتل امتیاز نمی کردند هر که به چنگ ورثهء مقتول از قبیلهء قاتل می افتاد کشته می شد ودر اثر یک خون از طرفین چندین تن تلف می شدند، در صورتیکه قاتل قصاص شود طبعًا این قدر خون ریخته نمی گردد، وجان ها ضایع نمی شود ومی توان چنین معنی نیز کرد که قصاص در بارهء قاتل حیات أُخروی واطمینان ابدیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۱۲ـ ۱۱۵)

تبصره:

قصاص مایهء زندگی انسانهاست ـ قصاص چرا مایهء زندگی برای انسانهاست؟ بلی! قصاص برای این مایهء زندگی برای انسانها است که زمانی که قاتل در مقابل مقتول کشته شود در اینصورت است که دیگر اشخاص افراد جرأت وجسارت چنین عمل ظالمانهء غیر اسلامی وغیر انسانی را در مقابل دیگر همنوعان خود از روی ترس وهراس که سر انجام این شخص قاتل هم در مقابل عمل شنیع خود کشته می شود انجام داده نمی توانند، وامروز ما در کشورهای اسلامی ومخصوصًا در افغانستان شاهد این همه کشتارهای بی رحمانه وبی باکانه هستیم، عامل وعلت وسببش این است که حکم قرآن در اینجا بالای مرتکبین چنین جنایت هولناک تطبیق نمی گردد وبر جای حکم وقانون قرآن قانون وضعی بشری جا بجا شده است که قاتل باید قصاص نشود بلکه مدتی در حبس به سر ببرد وبعد رها شود، در اینجاست که ما دیگرهم قاتل را برای این کار ظالمانه اش جرأت وقوت می بخشیم و او را در این کارش بنوعی تشویق وترغیب می کنیم تا بعد از این که او دوباره از حبس رها شود وبا جرأت تمام چندین افراد واشخاص دیگری را هم به قتل رساند، این خود یک نوع قوت بخشیدن وتشویق کردن بر شخص قاتل است، اگر قانون قرآن بعد از ثبوت موضوع قتل قاتل بلا وقفه در حصه آن قاتل اجراء گردد دیگر احدی نمی تواند که جرأت وجسارت چنین عمل ظالمانه خلاف شرع را انجام دهد، در اینجاست که به اجراء قانون خداوند متعال وتطبیق قصاص در حصهء قاتل زندگی باقی انسانهای دیگر مصون ـ محفوظ وتأمین می گردد، ویک فضای کاملًا امن آرام ودور از همه ترس هراس، دهشت و وحشت به وجود میاید.

اینجاست که به تطبیق واجراء قانون الهی در حق مرتکبین چنین جنایت نا بخشودنی دست دیگر جنایتکاران از انجام چنین جنایت هولناک قطع شده ودیگر به قتل وکشتار انسانهای بی گناه اصرار نمی ورزند، واین عمل غیر اسلامی وغیر انسانی را انجام نمی دهند، چنانچه که قرآن کشتن یک انسان بی گناه را قطع نظر از مسلمان بودن ودین آیین ومذهب دار بودنش به مَثابَه ی کشتن تمام انسانهای روی زمین قلمداد کرده است...

وهمچنان از مرگ نجات دادن یک انسان را به قسم از مرگ نجات دادن همهء انسانهای روز رمین وانمود کرده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

مِنْ اَجْلِ ذَالِکَ کَتَبنَا عَلَی بَنِی إسرَآءِیْلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْفَسَادٍ فِی الْاَرْضِ فَکَأَنَّمَآ قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَآ أَحْیَا النَّاسَ جَمِیْعًا... (المائدة:٣٢).[1]

ترجمه: به این سبب بر بنی اسراییل مقرر کردیم که هرکسی انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه ی انسان ها را به قتل رسانده، وهرکس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه ی انسان ها را زنده داشته است، ویقیناً پیامبران دالایل روشنی برای بنی اسراییل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق وفساد و[زیاده روی بر خاستند]. (مائده:٣٢).

وهمچنان قرآن جای دیگری تنها در مورد قتل مسلمان بی گناه بر قصد وجاویدان بودن قاتل و(مکث طویل) او در جهنم ومورد خشم وقهر ونفرین خداوند قرار گرفتن قاتل آن مسلمان بی گناه چنین دستور داده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَمَنْ یَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعْمِدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیْهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّلَهُ عَذَابًا عَظِیْمًا. (النِسَآءِ: ٩٣).[2]

ترجمه: هرکس مومنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است در حالیکه در آن جاویدانه خواهد بود، وخدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند وعذابی بزرگ برایش آماده سازد. (نساء: ٩٣)

---

١) این آیت (٣٢) سوره بقره قلًا در صفحهء (٣١٥) تذکر یافته است اینجا جهت تناسب موضوع دو بار ذکر گردید.

٢) این آیت (٩٣) سوره نساء پیشتر در صفحهء (٣١٥) ذکرش گذشته است در اینجا به مناسبت موضوع دو باره تذکر یافت.

پـــس اگـــر مـــا قـــانون ودســـتورات خداونـــد متعـــال را در همـــه ابعـــاد واموارات زندگی خود ومخصوصًا در حصهء قاتلان بی رحم سفاک جنایتکار تطبیق مـی کـردیم حـالا چنـین وضـعیت نـا خوشـایندی در کشـورهای اسـلامی ومخصوصًا در محدوده ی خراسان زمین وافغانسان امروزی فساد اخلاقی، زنـا، قطاع طریقی، بی عدالتی، ظلم ـ جنایتکاری وغیره وهمه روز شاهدی چنین قتل کشتار انسانهای بی گناه وده ها بد بختی دیگری را شاهدش نمی بودیم.

قصاص هستُ بسی مـایهء حیاتِ زندگانی بــــه تطبیق اش شود قاتل و فانی

کسی دیگر نتواند جــــرأت این جنایت هــمه مصون بــــمانند در حفاظت

قصـــــاص بــــــود معنای لغویش مساوات چنین حکم نموده است خداوند در قرآن و تورات

بــه تطبیق قصاص و حکم قرآنی

فـضاء را کـــــــاملًا آرام و بینی ـ (حمیدی)

۱ـ قصاص در بارهء قاتل حیات اُخروی واطمینان ابدیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۱۵).

اجرای حدود شرعی بر مرتکبین زنا:

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيْهَآ ءَايَاتٍ بَينَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ. (١) اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَاتَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِيْنِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِااللهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَاطَآئِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ. (٢).

الزَّانِي لَايَنْكِحُ إِلَّازَانِيَةً أَوْمُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَايَنْكِحُهَآ إِلَّازَانٍ أَوْمُشْرِكٌ وَحُرِمَ ذَالِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ. (النُور: ١- ٣).

ترجمه: [این] سوره ی است که آن را [از افق دانش خود] فرود آوردیم و[اجرای احکام ومعارف آن را] واجب نمودیم و در آن آیاتی روشن نازل کردیم، تا متذکر وهوشیار شوید. (١) به زنان زناکار ومردان زناکار صد تازیانه بزنید، واگر به خدا وروز قیامت ایمان دارید، شما را در [اجرای] قانون خدا در باره ی آن دو نفر نباید دلسوزی ومهربانی مانع شود وباید گروهی از مومنان، شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (٢) مرد زنا کار نباید جز با زن زنا کار یا مشرک ازدواج کند، وزن زنا کار نباید جز با مرد زنا کار یا مشرک ازدواج نماید این [ازدواج] بر مومنان حرام شده است. (نور: ١- ٣).

تفسیر: این سوره مشتمل است بر بعض احکام وحدود نهایت ضروری امثال، مواعظ، حقایق توحید وچندین تنبیهات واصلاح مهم، اما قسمت ممتاز از این سوره آنست که به قصهء (افک) تعلق دارد در اثر تهمت وبهتان بزرگی که منافقین بر ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها نسبت داده بودند پای استقامت بعض مسلمانان ساده لوح ومخلص هم قدری لغزش یافته بود تاثیر وخیم آن نه فقط بر وقار حضرت عائشه صدیقه (رض) وارد می شد بلکه به حیثیتی تا به بارگاه مجد وشرف خود پیامبر (ص) هم میرسید، بنا بر آن لازم است قرآن کریم با اهتمام وقوت کامل چنین غلط کاری یا غلط فهمی هولناک را اصلاح وگوشهای مؤمنین را برای همیشه باز کند که آینده از تبلیغات بی حقیقت دشمن متأثر نشده ولغزش نخورند مرتبهء رفیعهء پیامبر (ص) یا حیثیت پاک محترم امهات المؤمنین...

طوریست که مجال جزئی ترین نسبت نا شایسته نیست شاید ازهمین سبب به این کلمات سوره‌ء مبارک آغاز فرموده:

«**سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا...**» یعنی [این] سوره ی است که آن را [ازافق دانش خود] فرود آوردیم و[اجرای احکام ومعارف آن را] واجب نمودیم... (نور: ۱).

تا مخاطبان بدانند که مضامین آن اهمیت خاصی دارند، باید آن را حفظ کنند وتعمیل مطالب آن را بر خود لازم گردانند ونصائح واضح وسخنان درست وپاکیزه این سوره را لازم است که هر مسلمان دایمًا حِرز جان ساخته ویاد داشته باشد ویک ثانیه از آن غفلت نورزد ورنه سبب تباهی دین ودنیای او خواهد شد؛ این سزا برای آن زانی وزانیه است که آزاد، عاقل وبالغ بوده نکاح نکرده باشند ویا بعد از نکاح هم بستر نشده باشند وشخصیکه آزاد نباشد پنجاه دِرَّه (تازیانه) زده می شود حکم آن در آخر رکوع اول پاره‌ء پنجم مذکور است، وکسیکه عاقل ویا بالغ نباشد مکلف نیست ومسلمانیکه دارای تمام صفات (حریت، بلوغ، عقل، نکاح وهمبستری) باشد (مُحصَن) گفته می شود، سزای او (رجم) یعنی سنگسار کردن است مثلیکه در سوره‌ء مائده به حواله تورات فرمود: «**وَكَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوراةُ فِيْهَا حُكْمُ اللّٰهِ...**» چگونه تو را داور قرار می دهند در حالی که تورات که در آن حکم خداست نزد آنان است؟... (مائده: ۴۳).

وآن حکم (رجم) بود چنانکه در فواید آنجا کذشت رسول کریم صلی الله علیه وسلم موافق آن فیصله نمود وفرمود:

«**اللهم انی اول من احیا امرک اذا اماتوه**» یعنی: خدایا! من اولین شخص هستم که حکم ترا زنده کردم وقتیکه آنها آن را از بین برده بودند.

سپس نه تنها بر یَهود مذکور بلکه در تمام اینگونه قضایا بر زانی مُحصَن همین سزای رجم را جاری فرمود، وبعد از آنحضرت (ص) صحابه (رضی الله تعالی عنهم) نیز موافق همین حکم رجم می کردند بلکه هیچ یک از اهل سنت وجماعت جرأت اختلاف به آن نکرد گویا سنت متواتره...

واجماع اهل حق نشان داد که شریعت محمدیه در این مسئله حکم تورات را باقی داشته است مثلیکه قصاص را قرآن کریم به حوالهء تورات در سزای قتل عمد بیان فرموده بود **«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...»** یعنی ما در تورات بر بنی اسراییل مقرر داشتیم که [در قانون قصاص] جان در برابر جان، وچشم در مقابل چشم، بینی به عوض بینی... (مائده:۴۵).

وحکم قتل مرتدین که بنی اسرائیل داده شده بود در سورهء بقره بیان شد «... **فَتُوبُوْا اِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ...**» ... یعنی پس به سوی آفریننده ی خود باز گردید، و [افرادی از] خود تان را [که گوساله را به پرستش گرفتند] بکشید که این [عمل] برای شما در پیشگاه آفریدگار تان بهتر است... (بقره: ۵۴).

سپس همین حکم را در حق امت محمدیه هم قایم داشته اند، بعد از این که رجم مُحصَن ومسئله قصاص را بیان کرد وبه شدت وتاکید تمام بدی ترک حکم «... **بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ**...مائده: ۴۸» را بیان فرمود و در آخر این ارشاد:

«وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِ مُصَدِقًا لِمَا بِيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ...» یعنی ما این کتاب [قرآن] را به درستی به سوی تو نازل کردیم در حالی که تصدیق کننده ی کتاب های پیش از خود وگواه صادق بر [حقانیت همه] آنان است؛ پس میان آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن... (مائده: ۴۸).

شاید از همین غرض آن باشد که این احکام تورات اکنون زیر حفاظت قرآن آمده است که برای قائم ودائم داشتن آن نباید پیامبر اهواء وآرای کسی را اهمیت دهد چنانچه آنحضرت (ص) اهواء وآرای مردم را در این مسئله قطعًا زیر نظر نگرفت وخلفای راشدین نیز حتی وقتیکه حضرت عمر (رض) در باب رجم مُحصَن اندیشهء نمود بلکه مکشوف شد که در آینده بعضی زائغین از آن انکار خواهد کرد (چنانکه خوارج ویک فرقه مَسوخ عصر ما انکار کرده اند) امیرالمؤمنین بر منبر بالا شد ودر مجمع صحابه وتابعین این حکم خداوندی را به تاکید واهتمام زیاد اعلان فرمود وبرای اثبات آن...

به یک آیت قرآن استناد نمود که در باب رجم مُحصَن حکم صریح بود، اگر چه تلاوت آن بعد ها منسوخ شد مگر حکم آن به دستور سابق باقی ماند.

تنبیه: آیتی که محض منسوخ التلاوت باشد وحکم آن باقی بماند یک مسئلهء مستقل است که در این مختصر نمی توان آن را شرح وبسط داد اگر برای تفسیر مفصل وقت میسرشد انشاء الله تعالی در آن تحریر خواهد شد.

اگر به الله یقین دارید در اجراء وتنفیذ احکام وحدود او تعالی قطعًا متردد نشوید مبادا بر مجرم رحم خورده دست از سزا بکشید یا در آن حکم کمی کنید ویا در اجرای سزا چنان طرز خفیف وغیره مؤثر رعایت کنید که سزا نماند، خوب بدانید که الله تعالی حکیم مطلق ونسبت به شما بر بندگان خود مهربانتر است، حکم او تعالی سخت باشد ویانرم در حق تمام عالم از حکمت ورحمت خالی نمی باشد، اگر شما در اجرای احکام وحدود او کوتاهی کردید به روز آخرت مأخوذ می شوید؛ سزای آنها در تنهائی نباشد بلکه در مجمع مسلمانان داده شود زیرا در آن رسوائی تکمیل سزا وتشهیر بوده وبرای بینندگان وشنوندگان اسباب عبرت است وشاید این غرض هم باشد که مسلمانان بیننده بر حالت او رحم خورده دعای عفو ومغفرت کنند، والله تعالی اعلم.

بعد از تذکار سزای زنا غایت شناعت این فعل را بیان می کند یعنی مردان وزنانیکه در این عادت شنیع مبتلا هستند در حقیقت اهلیت ولیاقت ازدواج وهمسری را با کدام مسلمان عفیف ندارند برای طبیعت ومیلان پلید آنها همین مناسب است که با همچه مرد وزن بد کار وبد فرجام ویا از آنها هم بدتر با مشرک ومشرکه مربوط شوند کما قال تعالی «**اَلْخَبِيْثَاتُ لِلْخَبِيْثِيْنَ وَالْخَبِيْثُوْنَ لِلْخَبِيْثَاتِ وَالطِّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِيْنَ وَالْطَّيِّبُوْنَ لِلْطَّيِّبَاتِ...**» یعنی زنان پلید برای مردان پلید ومردان پلید برای زنان پلیدند، و زنان پاک برای مردان پاک ومردان پاک برای زنان پاک اند... (نور: ۲۶).

بنا بگفتهء نظامی:

کند همجنس با همجنس پرواز   کبوتر با کبوتر باز با باز

اقتضـای اصـلی حرکـت شـنیع آنهـا همـین بـود، اکنـون ایـن امریسـت جداگانـه کـه حـق تعـالی بنــا بــر بعضــی مصــالح وحکمــت هــا عقــد نکــاح مســلمان را اگــر چــه بنــام مســلمان باشــد با مشرک ومشرکه جایز نگردانیده یا مثلًا اگر نکاح یک مرد بد کار با زن پاکباز بـه عمل آید آن را بالکل باطل قرار نداده است.

تنبیــه: تقریــر مــا در بــاب آیــة بالکــل ســهل وبــی تکلیــف اســت، در ایــن توضــیح معنــی «...**لَایَنْكِحُ**... النُور:۳» مطابق محاوره‌ء «**السطان لایکذب**» وغیره محاورات گرفته شده یعنی به نفی لیاقت فعل، حیثیت نفی فعل داده شده فافهم واستقم.

زنــا بــر مــؤمنین حــرام اســت، شخصــیکه مــؤمن باشــد مرتکــب چنــین عمــل نمــی شــود، در حدیث اسـت: (**لایزنـی الزانی حین یزنـی وهـو مـؤمن**) یعنـی مؤمن نیسـت شخصـی زانـی در حالیکـه زنـا را انجـام میدهـد. (یعنـی در حـین زنـا ایمـان از شخصـی زانـی تامـدتی کـه در زنــا مشــغول اســت دور مــی شــود، یــک توجیــه «**وهومــؤمنٌ**» همــین اســت)، وتوجیه دیگری «**وهو مؤمنٌ**» یعنی شخص زنا کار مؤمن کامل نمی باشد.

ویا این مطلب باشد که نکاح با زن زانیه بر آن مردان حرامِ شده که به معنی حقیقی وصحیح اطلاق مؤمن بر آنها مـی شود یعنـی نفوس پـاک آنهـا تکوینًا منـع شده اند کـه بـه این چنین جــای گنــده مایــل گردنــد، در ایــن صــورت معنــی (حــرام) آن اســت کــه در «**وَحَرَّمْنَاعَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ**...» یعنی ما پیش از آن [خوردن شیر] همه ی زنـان شیر دهنده را بر او حرام کردیم [تا پستان هیچ زنی را نگیرد،]... (قصص: ۱۲)[۱]

ویا در «**وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَآ**...» یعنی بر [اهل] شهری که نابوشان کردیم، محال است که [در قیامت به سوی ما] باز گردند. (انبیاء: ۹۵)...

گرفته شده، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۷).

---

۱) این آیت (۱۲) سوره قصص، در مورد داستان حضرت موسی (ع) وشیر دادن مادرش به او می باشد، زمانِ که مادر موسی (ع) به الهام خداوندی بخاطرِ محافظت از شر فرعون وقتل نوزادش او را در جعبه وصندوقچه‌ء گذاشت وسپس در روی دریای نیل قرار داد وجوی مُنشعب که از رود نیل به درون قصر ویاهم کنار قصر فرعون کشیده شده بود خانم فرعون (آسیه) موسی را از آن جوی گرفتند وبعد هر چه زنان شیر دهنده ی که بود فرعون برای شیر دادن حضرت موسی جمع کرد، تا به موسی شیر دهند ولی موسی (ع) پستانی هیچ یکی از آنان را به دهن خود نگرفت، پیش از آن خواهر موسی (ع) در تَعقیب وپیگیری آن صندوقچه بود که آب رود نیل آن را به کجا سرازیر می کند ودیده شد که آب رود نیلِ صندوقچه ی موسی (ع) را به همان جوی مُنشعب به بسوی قصر فرعون برد؛ پس خواهر حضرت موسی پیش آمد وگفت: «... **فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بِيْتٍ يَكْفُلُوْنَهُ لَكُمْ**...»، ... یعنی آیا می خواهید که شما را به خانواده ی رهنمایی کنم که سر پرستی او را به شما به عهده گیرد وخیر خواه او باشند؟. (قصص: ۱۲)، در ضمن خواهر موسی (ع) اشاره به مادرش نموده گفت: در او خانواده زنی است که پستان او را هر طفلی به دهن خود می گیرد، این بود که خداوند مهربان روی حکمت خود حضرت موسی را پس در آغوش مادرش (یوکابد) برگردانید که از یک طرف خودش از سوی فرزند نوازدش دل جمع شد واز سوی دیگر فرزندش از قتل فرعون نجات یافته زیر نظر ومحافظت فرعون پادشاه مصر که دشمن خدا ودشمن حضرت موسی (ع) بود بزرگ شد، بناءً در این آیت (۱۲) سوره قصص، توضیح همان داستان را می کند. «مؤلف: پیام قرآنی».

وَلّاَتِی یَاتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوْا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِکُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِیْلًا. (۱۵) وَالَّذانِ یَاتِیَانِهَا مِنْکُمْ فَاذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللهَ کَانَ تَوَّابًا رَّحِیْمًا. (۱۶).

اِنّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللهِ الِلَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُوْنَ مِنْ قَرِیْبٍ فَأُوْلَآئِکَ یَتُوْبُ اللهُ عَلَیْهِمْ وَکَانَ اللهُ عَلِیْمًا حَکِیْمًا. (۱۷) وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ السَّیاتِ حَتَّی اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِی تُبْتُ الْأَنَ وَلَا الَّذِیْنَ یَمُوْتُوْنَ وَهُمْ کُفَّارٌ اُوْلَآئِکَ اَعْتَدنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا. (۱۸).

یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لَایَحِلُ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوْا النِسَآءَ کَرهًا وَلَاتَعْضُلُوْهُنَّ لِتَذَهَبُوْا بِبَعْضِ مَآ ءَاتَیْتُمُوْهُنْ اِلَّا اَنْ یَّاتِیْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِنَةٍ وَعَاشِرُوْهُنَ بِاالْمَعْرُوْفِ فَاِنْکَرِهْتُمُوْهُنَّ فَعَسَی اَنْ تَکْرَهُوْا شَیْئًا وَّیَجْعَلَ اللهُ فِیْهِ خَیْرًا کَثِیْرًا. (۱۹).

وَاِنْ اَرَدْتُّمُ اسْتِبدَالَ زَوْجٍ مَّکَانَ زَوْجٍ وَّءَاتَیْتُمْ اِحْدَا هُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَاخُذُوْا مِنْهُ شَیْئًا اَتَاخُذُوْنَهُ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِنًا. (۲۰) وَکَیْفَ تَاخُذُوْنَهُ وَقَدْ اَفْضَی بَعْضُکُمْ اِلی بَعْضٍ وَّاَخَذنَ مِنْکُمْ مِثَاقًاغَلِیْظًا. (النسآء: ۱۵- ۲۱).

ترجمه: واز زنان شما [امت اسلام] کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار نفر مرد از خود تان را بر آنان به گواهی بخواهید؛ پس اگر [به ارتکاب آن] گواهی دادند، آن زشت کاران را در خانه ها [به عنوان حبس ابد] نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد، یا خدا [برای نجات] آنان راهی قرار دهد. (۱۵).

واز شما [مسلمانان] آن مرد و زنی که مرتکب آن [کار زشت] می شوند [در صورتی که بدون همسر باشند] آنان را [با اجرای حدود خدا] بیازارید؛ واگر توبه کنند و[مفاسد خود را] اصلاح نمایند از آن دست بر دارید؛ زیرا خدا همواره بسیار توبه پذیر ومهربان است. (۱۶) بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند، سپس به زودی توبه کنند؛ اینانند که خدا توبه ی آنان را می پذیرد، وخدا همواره دانا وحکیم است. (۱۷).

وبرای کسانیکه پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی آنان را فرا رسد [ودر آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گویند: اکنون توبه کردم، ونیز برای آنان که در حال کُفر از دنیا می روند توبه نیست، مسلمًا برای اینان عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۸)

ای اهل ایمان! برای شما ارث بردن از زنان در حالی که خوشایند شما نیستند [وفقط به طمع به دست آوردن اموالشان پس از مرگشان با آنان زندگی می کنید] حلال نیست، وآنان را در تنگنا مگذارید تا بخشی از آنچه را[به عنوان مهریه] به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آن که کار زشت آشکاری مرتکب شوند، وبا آنان به صورتی پسندیده رفتار کنید، واگر[به علتی] از آنان نفرت داشتید[بازهم با آنان به صورتی پسندیده رفتار کنید] چه بسا چیزی خوشایند شما نیست وخدا در آن خیر فراوانی قرار میدهد. (۱۹) واگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین جایگزین کنید وبه همسر پیشین مال فراوانی [به عنوان مهریه] پرداخته اید، چیزی از آن را پس مگیرید، آیا آن را با تکیه به تهمت وگناهی آشکار پس می گیرید؟!. (۲۰) وچگونه آن را پس می گیرید، در حالی که [با آمیزش جسمی وتماس روحی ومعاشرت] به یکدیگر رسیده اید، وآنان از شما [به وسیله قرارداد ازدواج] پیمانی محکم گرفته اند. (النسآء: ۱۵- ۲۱).

تفسیر: احکام یتیمان ومواریث بیان شد اکنون احکام دیگر در بارهء اقارب بیان می شود، اولًا چند چیز متعلق به زنان ارشاد می گردد خلاصهء آن این است که تادیب وسیاست زن ضرور می باشد اما نه چندانکه بر ایشان تَعَدی وستم شود، زن در دوری جاهلیت مورد ظلم های صریح بود، در این آیت راجع به تادیب آن ها حکم است که اگر زن کسی مرتکب زنا شود چار مسلمان عاقل بالغ آزاد گواهی دهند اگر چار نفر گواهی دادند زن در خانه محبوس شود، از خانه بر آمدن نتواند وبا کسی نشست وبرخاست نکند تا در آنجا بمیرد تا خداوند (ج) در بارهء وی حکمی وسزائی مقرر فرماید، هنوز تا این وقت خداوند حد زانیه را مقرر نفرموده بود بلکه آن را وعده داده بود چندی بعد در سورهء (نور) حد آن نازل گردید که باکره را صد دِره (تازیانه) وثیبه را رجم است؛ دو شخص، یک مرد با یک زن یا دو مرد باهمدیگرعمل شنیعه...

نمایند سزای آنها را خداوند مجملًا به دادن ایذا ارشاد کرد وتادیب وتنبیه آنها را به زبان یا به دست به قدر مناسب حکم نمود، از آن معلوم می شود که تا آن وقت در بارهء زنا ولواطت حکم بود که قاضی به غرض زجر وعبرت آنچه مناسب شمرد مرتکبین آن را به ضرب وشتم مجازات نماید بعد از آنکه حد زنا بر حسب وعده نازل گردید برای لواطت حد جدا گانه بیان نشد ومورد اختلاف علماء گردید که آیا حد لواطت همان حد زنا است؟ یا همان سزای لواطت که در سابق بود باقی مانده؟ ویا سزای آن به شمشیر یا به طریق دیگر مرتکب آن را کشتن است؟

فایده: اکثرعلماء این آیت را بر زنان حمل می کنند وبرخی بر لواطت وبعضی به زنا ولواطت هردو.

یعنی اگر بعد از این از کار بد (زنا ولواطت) تائب شوند واعمال خویش را اصلاح نمایند دیگر آنها را تعقیب مکنید واز زجر وآزار ایشان اعراض نمائید، چون خداوند (ج) پذیرندهء توبهء بندگان وبر ایشان مهربانست شما نیز چنین کنید؛ بدون شبهه توبه چیزیست که خداوند (ج) به واسطهء آن جرایم بزرگ چون زنا ولواطت را نیز می بخشاید چنانچه در آیت سابق گذشت، امّا باید در نظر داشت که خداوند در اصل، اجابت توبهء کسانی را بر ذمت فضل خویش قرارداده که به نادانی گناه صغیره یا کبیره از ایشان سرزده باشد وهمین که بر سئیات اعمال خویش آگاه شده اند از آن نادم وتائب گردیده اند البته چنین خطا ها را خداوند (ج) می بخشد خدا عالم السر والخفیات است ومیداند که کدام کس به نادانی گناه کرده وکه از سر صدق توبه نموده خداوند (ج) با حکمت است هر توبه که موافق حکمت اوست قرین اجابت می گردد.

فایده: از قید (جهالت) وقید (قریب) که در این آیت مذکورشده بر می آید که هرکه به نادانی مرتکب گناه شود وبعد از تنبیه بدون درنگ توبه نماید مقتضای عدل وحکمت آنست که توبهء وی قبول گردد وهرکه عالمًا وعامدًا از فرمان الهی (ج) سرباز زند یا پس از اطلاع در توبه درنگ نماید وبه حالت سابق استوار بماند به قانون عدل وانصاف اصلًا گناه وی شائستهء بخشش نیست

قبول توبهء وی به عنایت الهی است که از فضل خویش هردو نوع توبه را قبول می فرماید ذمه واری صرف در صورت اول است نه در غیر آن.

توبه کسانی اجابت نمی شود که بر گناه مداوت می ورزند واز آن دست نمی کشند تا وقتیکه مرگ فرا میرسد آنگاه می گویند اکنون توبه کردیم وهمچنین توبه کسانی پذیرفته نمی شود که در حال کُفر مرده اند وعذاب اُخروی را دیده توبه نمایند برای آنها عذاب شدید مهیا شده است باید دانست این دو آیت که در بارهء اجابت وعدم اجابت توبه است وما مطلبِ آن را در اینجا بیان می کنیم بیان ما موافق به تحقیقی است بعضی از اکابر محققین نموده اند وحسن آن اینست که قید (جهالت) ولفظ (قریب) هردو به معنی ظاهری خود باقی ماند ومعنی (علی الله) نیز آسان به دست می آید، ومقصدی که در اینجا از ذکر قبول وعدم قبول توبه است نیز به خوبی حاصل می شود یعنی هر توبه کیف ما اتفق مقبول نیست وچند نوع است که در اجابت باهم تفاوت دارد تا کسی به اعتماد توبه به گناه جری نشود اما حضرات مفسرین علی العموم که مطلب این آیت را توضیح نموده اند قید جهالت را احترازی وشرطی ندانسته بلکه آن را قید واقعی پنداشته اند وگویند کناه همیشه از جهل وحماقت صادر می شود وتمام زمان را که پیش از مرگ است (قریب) میدانند زیرا زندگانی در جهان جز فرصتی قلیل نیست در این صورت مطلب این است که وعده اجابت توبه از طرف خداوند (ج) با کسانی است که به سفاهت وعاقبت نیندیشی گناه می کنند وپیش از فرا رسیدن مرگ توبه می نمایند اما توبه کسانیکه مرگ را مشاهده می کنند وحالت نزع برایشان طاری می شود یا کسانی که به کُفر می میرند هرگز قبول نمی شود.

فایده: هنگامیکه مرگ مُتَیَقَن گردد وجهان آخرت در نظر آید توبه پذیرفته نمی شود اما پیش از دیدن عالَم آخرت البته توبه اجابت می شود این قدر فرق است که بر طبق بیان اول اجابت توبه در صورت نخستین موافق به آئین عدل وانصاف است ودر صورت دوم مَحض فضل است کما مر.

در بیان سابق راجع به بد افعالی زنان حکم سیاست وتادیب صادر گردید، اکنون از ظلم وتَعَدِیات گوناگونی که اهل جاهلیت بر زنان روا میداشتند نهی می شود،

یکی از آن جمله این بود که اگر کسی می مرد پسر اندر یا برادر اندر یا وارث دیگر او زنش را به تصرف خود می آورد یا با وی نکاح می کرد یا بدون نکاح در خانه خویش نگه میداشت یا به دیگری میداد وتمام مهر یا قسمتی از آن را به خود می ستانید یا مدت العمر زن را نگهمیداشت تا وارث مال او می گردید این آیت در این باب فرود آمد وخلاصه اش این است هر کِه می میرد زنش در نکاح خود اختیار دارد برادر یا دیگر وارث میت نمی تواند آن را به زور وکَرِه در نکاح خود در آورده و وی را از نکاح دیگری باز دارند تا مجبور شود چیزیکه به وی میراث رسیده به ایشان دهد بلی اگر صریحًا مرتکب فعل بد شوند باید آنها را منع کنند؛ با زنان در گفتار وکردار به خلق خوش ورفتار نیکو معامله کنید ذلت وآزاری را که در دوره‌ء جاهلیت بر آنها روا میداشتند ترک نمائید اگر از زنان شما عادت ناپسند افتد بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که خداوند (ج) آن را در این جهان وآن جهان مایه‌ء منفعت شما گرداند شکیبا باشید وخوی زشت زنان را به زشتی مقابله منمائید.

در دوره‌ء جاهلیت رسم بود: کسی که می خواست زن اول خود را طلاق دهد وزن نو کند بر اولی تهمت می بست تا وی مجبور شده مهر را باز دهد که در نکاح جدید به کار آید این آیت در منع آن فرود آمد که هرگاه بخواهید زن اول را ترک نموده دیگر ازدواج کنید مالی که به زن اولیه داده اید اگر چه بسیار باشد از وی باز مخواهید آیا شما میخواهید به تهمت وستمی آشکا را مالی را که به زن اول داده اید باز ستانید این کار هرگز جایز نیست؛ هرگاه مرد وزن پس از نکاح یگدیر را دیدند وصحبت نمودند درعوض آن ادای تمام مهر بر مرد واجب می شود در این حال مرد چگونه می تواند مهر را باز ستاند واگر ادا نکرده باشد آن را نگه دارد مگر آن زن به طیب خاطر در گذرد دیگر چاره نیست زنان از شما میثاق کامل واستوار گرفته اند ودر تصرف شما در آمده اند وشما از ایشان خوب مستفید شده اید ورنه بر ایشان چه تصرف واختیار داشتید بعد از این همه تصرف وقبضه‌ء تام چطور می شود که مهر را باز ستانید یا تأدیه نکید.

فاید: همچنانکه بعد از مجامعت تمام مهر به ذمه‌ء شوهر لازم است اگر مجامعت به عمل نیاید وتنها خلوت صحیحه شود نیز ادای مهر...

واجب می باشد اما اگر خلوت صحیحه نشود وشوهر طلاق دهد در آن صورت نصف مهر تأدیه می شود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۱۵ـ ۳۱۹).

تبصره:

جرم جنایت ریشهء تاریخی در خلقت انسان دارد زمان که خداوند متعال انسان را ازصحنهء نیستی به صحرایی هستی به وجود آورد که طبیعت بشری تقضای این را می کرد که از او جرم وجنایتی صادر شود، زیرا ماده وعنصر مُحرک اجرای جرایم را که عبارت است از هوایی نفسانی، حسد کینه، خواسته های نا مشروع وغیره را خداوند ازلی در طبیعت انسانی جایگزین نموده است که طبیعتش تقضای گناه معصیت نافرمانی نموده ومرتکب جنایت می شود

چنانچه ابوسعید ابوالخیر میگوید:

آن روز که بنده آفریدی به وجود　　　میدانستی که بنده چون خواهد بود

یارب تو گناهِ بنده بر بنده مگیر　　　کین بنده همین کند که تقدیر تو بود

زیرا هر کاریکه بنده انجام میدهد چه نیک وچه بد در تقدیرش ازلی نوشته است برای همین خداوند بزرگ در قرآن قوانین مکافات ومجازات را برای هر دو (نیکوکار وبدکار) وبه ویژه بر مرتکبین جنایت کار وضع وتعیین نمود، چنانچه که اولین جنایت را در تاریخ بشریت قابیل پسر حضرت آدم (ع) انجام داد که برادر خود هابیل را از روی حسد ودشمنی به قتل رسانید.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ ءَادَمَ بَالْحَقِ اِذْقَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْاَخَرِ قَالَ لَاَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ. (۲۷) لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِىْ مَآ اَنَا بِبَاسِطٍ يَّدِىَ اِلَيْكَ لِاَقْتُلَكَ اِنِى اَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ. (۲۸) اِنِى اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْأَ بِاِثْمِىْ وَاِثمِكَ فَتَكُوْنَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَذالِكَ جَزَاؤُا الظَّالِمِيْنَ. (۲۹).

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِيْهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ. (۳۰) فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا يَّبْحَثُ فِي الْاَرضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِىْ سَوْءَةَ اَخِيْهِ قَالَ يَاوَيْلَتَا اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هاذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ اَخِي فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِيْنَ. (المائده: (۲۷ ـ ۳۱).

ترجمه: وداستان دو پسر آدم را [که سراسر پند وعبرت است] به درستی به آنان بخوان، هنگامیکه هر دو نفر با انجام کار نیک به پروردگار تقرب جستند، از یکی پذیرفته شد، واز دیگری قبول نشد، [برادر که عملش پذیرفته نشد از روی حسد وخود خواهی به برادرش] گفت: بی تردید تو را می کشم، [او] گفت: خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد. (۲۷) مسلمًا اگر تو برای کشتن من دستت را دراز کنی، من برای کشتن تو دستم را دراز نمی کنم؛ زیرا از خدا پروردگار جهانیان می ترسم. (۲۸) من می خواهم به گناه کشتن من وگناه خودت دچار سقوط معنوی شوی [وبه ذلت انحطاط دچار گردی] ودر نتیجه از دوزخیان باشی؛ واین است پاداش ستمکاران. (۲۹) نفس [طغیانگرش]، کشتن برادرش را در نظرش آسان جلوه داد، پس او را کشت واز زیانکاران شد. (۳۰) نهایتًا [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] خدا کلاغی را بر انگیخت که زمین را می کاوید تا به اونشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند، [با دیدن حرکات کلاغ] فریاد زد: وای بر من! آیا عاجز بودم از این که مانند این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ سر انجام از پشیمانان شد. (مائده: ۲۷ ـ ۳۱).

بناءً خداوند قانون وقواعدی را برای مجریم در قرآن تعیین نمود تا به واسطهء آن قواعد، مجرمین وجنایکاران به سزای اعمالشان رسانیده شوند، وبرای هر جرمی قانون وقواعدی جداگانه ی در نظر گرفته شده است، مثلًا برای زن ومرد زناکارغیر مُحصَن حد زنا صد (تازیانه) باید زده شود، برای قتل عمد قصاص تعیین شده است، برای سارق قطع دست آن حکم شده است وبرای کسانی که زنان ومردان عفیف وپاکدامن را به زنا کاری متهم می کنند باید (هشتاد تازیانه زده شود) ودر ضمن شهادتشان را قبول نشود، وبه همین ترتیب حدود وقواعدی دیگر در برابر مجریم وجنایکاران دیگر تعیین گردیده است تا باشد که به اجراء وتطبیق این قوانین وحدود الله بالای مجرمین زناکار وغیره جان، مال وناموس عزت وآبروی و... دیگران از تعرض مجرمین...

وجنایت کاران نابکار مَصون بماند، زیرا خداوند هر قانون قواعد ومقرره ی را که تعیین نموده است همه روی حکمتش است چون او به تمام مصالح بندگانش عالِم الغیب وآگاه است.

امروزه که جهان پر از جرم وجنایتی انسانهای جنایت کار است علتش این است مجرمین را طبق قانون الهی مجازات داده نمی شود، اگر مجرمین طبق قانون خداوند مجازات شوند دیگر کسی جرأت عملکرد جنایت را هرگز کرده نمی تواند، زیر او میداند که اگر جرمی را مرتکب شود چنین قانونی در برابرش قرار دارد که بالایش تطبیق می شود، از این رو کسی توان انجام جنایت را نمی تواند کرد، بدین ترتیب عدالتِ اجتماعی امن آرامش دل جمعی آسودگی در میان اجتماعی انسانی حکمفرما می شود.

اگر برعکس قانون الهی بالای مجرمین تطبیق نگردد یاهم بر جای قانون الهی قانونِ وضعی انسانی اجرای شود، مثلًا برای قاتل عمد یا قصاص یاهم دیت وخونبها به اساس توافق وسازگاری وارثین مقتول می باشد، بر جای این دو قاعده، قاعده دیگری وضع گردد مثلًا برای قاتل عمد حبس مقرر کرده شود ویا برای زن ومرد زنا کارغیر از حدودی شرعی قاعده وطرز دیگری بلای ایشان تطبیق گردد، در این صورت مجرم به اصل کیفر عملکرد خود که تطبیق قانون الهی می باشد نرسیده است، از این جهت برای او دو چند جرأت انجام جنایت پیدا می شود.

مثلًا قاتل عمد وقتیکه مدتی حبس تعیین شده اش پوره شود از حبس رها شد دو باره به قتل وجنایت روی می آورد، زیرا او خوب میداند که به این جرم مکررش کیفرعملکردش مدتی چندی حبس است وبعدًا رها شدن از حبس، چنانچه که ما امروزه شاهد همچوعدم تطبیق حدود الله بلای مجرمین وتکرار عملکرد مجرین وهزاران جنیاتی نابخودنی دیگر در جهان می باشیم.

گر نشود بر مجرمین تطبیق حکم خدا　　از میان انسانها کی رود آفت و بلا

در مکانی که باشد مار گژدم مُستَقَر　　کی توان زیستن در آنجا سال ها　　- (حمیدی)

۱ـ آغاز سوره نور که شامل بعضی احکام وحدود است؛ وبیان حکم زانی وزانیه. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۷).

۲ـ تنبیه زنان تبه کار ... وجریمه انحرافی اخلاقی؛ وقبول بازگشت به درگاه خداوند نصیب چه کسانی است؟؛ ونباید مردان نسبت به زنان خود بشدت سختی روا دارند مگر در صورتیکه ...؛ شوهران حق ندارند زنان خود را وادار به بخشیدن مهر وتقضای طلاق بنمایند؛ وبیان زنانیکه ازدواج با آنان حرام است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۱۴ـ ۳۱۹).

قذف (تُهمت بر زنا)

وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَ لَمْ يَأْتُوْا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَاجْلِدُوْهُمْ ثَمانِيْنَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُوْلَآئِكَ هُمُ الْفاسِقُوْنَ. (۴) إِلَّاالَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ وَأَصْلَحُوْا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيْمٌ. (۵).

وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِيْنَ. (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ. (۷).

وَيَدْرَؤُا عَنْهَاالْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِيْنَ. (۸) والْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللهِ عَلَيْهَآ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ. (۹). وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ تَوابٌ حَكِيْمٌ. (۱۰) إِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَاتَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَخَيْرٌ لِكُلِ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَّااكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِىْ تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيْمٌ. (۱۱).

لَّوْلَآ إِذْسَمِعْتُمُوْهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوْا هَذَآ إِفْكٌ مُّبِيْنٌ. (۱۲) لَّوْلَاجَآءُوْعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ فَأُوْلَئِكَ عِنْدَ اللهِ هُمُ الْكَاذِبُوْنَ. (۱۳).

وَلَوْلَافَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِى الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ لَمَسَكُمْ فِىْ مَآ أَفَضْتُمْ فِيْهِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ. (۱۴) إِذْتَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَكُمْ وتَقُوْلُوْنُ بِأَفْوَاهِكُمْ مَّالَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِنًا وَهُوَعِنْدَاللهِ عَظِيْمٌ. (۱۵) وَلَوْلَآ إِذْسَمِعْتُمُوْهُ قُلْتُمْ مَّايَكُوْنُ لَنَآ أَنْ نَّتَكَلَّمَ بِهَاذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيْمٌ. (۱۶) يَعِظُكُمُ اللهُ أَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ. (۱۷).

وَيُبَيِنُ اللهُ لَكُمُ الْأَيَاتِ وَاللهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ. (۱۸) إِنَّ الَّذِيْنَ يُحِبُوْنَ أَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشَةُ فِى الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيْمٌ فِى الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ. (۱۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ. (۲۰).

یأَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لَاتَتَّبِعُوْا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَمَنْ یَّتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطانِ فَاِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ وَالْمُنْکَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَازَاکَی مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدًا وَّلَکِنَّ اللهَ یُزَکِی مَن یَّشَآءُ وَاللهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ. (النُّور:۴- ۲۱).

ترجمه: کسانیکه زنان عفیفه ی پاکدامن را به زنا متهم می کنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، به آنان هشتاد تازیانه بزنید، وهرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، واینانند که در حقیقت بد کار ونافرمان اند. (۴) مگر کسانیکه بعد از آن توبه کنند وخود را اصلاح نمایند که بدون تردید خدا [نسبت به آنان] بسیار آمرزنده ومهربان است. (۵).

وکسانیکه همسران خود را متهم به زنا می کنند وبر آنان شاهدانی جز خود شان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار [این گونه] شهادت دهد که: سوگند به خدا، او[در باره همسرش] در این زمینه قطعًا راست می گوید. (۶) و[شهادت پنجم این است که [بگوید:] لعنت خدا بر او باد اگر[در این اتهام بستن] دروغگو باشد. (۷).

ومجازات را از آن زنی که مورد اتهام قرار گرفته دفع می کند این که چهار بار[این گونه] شهادت دهد: که سوگند به خدا آن مرد دروغگوست. (۸) و[شهادت] پنجم این است که [بگوید:] خشم خدا بر او باد اگر[آن مرد در این اتهام بستن] راستگوباشد. (۹) واگر فضل ورحمت خدا برشما نبود، واین که خدا بسیار توبه پذیر وحکیم است [به کیفرهای بسیار سختی دچار می شدید. (۱۰).

به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را[در باره یکی ازهمسران پیامبر(ص) به میان] آوردند، گروهی [هم دست هم فکر] از[میان] خودشان بودند، آن را برای خود شری مپندارید، بلکه آن برای شما خیر است، برای هر مردی از آنان کیفری به اندازه گناهی است که مرتکب شده، وآن کس که بخشی عمده ی آن را به عهده گرفته است، برایش عذاب بزرگ است. (۱۱) چرا مردان وزنان با ایمان هنگامیکه آن تهمت بزرگ را شنیدند،[نبست به کسی که مانند خود آنان اهل ایمان بود] در باطن وقلب خود نیک اندیشی...

[وقضاوت عادلانه] نکردند ونگفتند: این تهمتی آشکار[از سوی منافقان] است؟ [که می خواهند در میان اهل ایمان آشوب وبد بینی ایجاد کنند]. (۱۲).

چرا بر آن تهمت، چهار شاهد نیاوردند؟ وچون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی اند. (۱۳) واگر فضل ورحمت خدا در دنیا وآخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارید شدید، عذایی بزرگ به شما می رسید. (۱۴) چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می گرفتید وبا دهان هایتان چیزی می گفتید که هیچ شناختی به آن نداشتید وآن را [عملی] نا چیز وسبک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ بود. (۱۵).

چرا وقتیکه آن را شنیدید نگفتید: مارا نسزد [وهیچ جایز نسیت] که به این تهمت بزرگ زبان بگشاییم، شگفتا! این بهتانی بزرگ است. (۱۶) خدا شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. (۱۷) وخدا آیات [خود] را برای شما بیان می کند، وخدا دانا وحکیم است. (۱۸) کسانیکه دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزگ] در میان اهل ایمان پخش شود، در دنیا وآخرت عذابی دردناک خواهند داشت، وخدا [آنان را] می شناسد وشما نمی شناسید. (۱۹) واگر فضل ورحمت خدا بر شما نبود، واین که خدا رؤف ومهربان است [به کیفری بسیار سختی دچار می شدید]. (۲۰).

ای مومنان از گام های شیطان پیروی نکنید؛ وهر که از گام های شیطان پیروی کند[هلاک می شود] زیرا شیطان به گناه آشکار وعمل ناپسند فرمان می دهد؛ واگر فضل ورحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما [ازعقاید باطل واخلاق ناپسند] پاک نمی شد، ولی خدا هرکه را بخواهد پاک می کند؛ وخدا شنوا وداناست. (نور:۴ - ۲۱).

تفسیر: اگر به چنان زنان پاکدامن تهمت زنا کنند که به بد کار بودن آنها هیچ دلیل ویا قرینهء شرعیه ثابت نباشد سزای آن را بیان می فرماید، وهمین حکم است اگر بر مردان عفیف تهمت زنا کنند، چون این آیات در بارهء...

یک زن نازل شده لهذا زنان را ذکر فرمود اگر قاذِف چهار گواه مرد حاضر آورد وشهادت آنها قرار اصول شریعت درست بر آمد برمَقذوف ویا مقذوفه حد زنا جاری می شود؛ این سزای قاذِف (تهمت کننده) که در صورت مطالبهء مَقذوف هشتاد دِره (تازیانه) زده شود وآینده برای همیشه در معاملات، مردود الشهادت قرارداده شود، نزد حنفیه بعد از توبه هم شهادت او در معاملات قبول نمی شود.

اگر دیده ودانسته تهمت دروغ بسته کرده باشد ظاهر است که فاسق ونافرمان اند واگر سخن راست باشد وچهار شاهد مرد آورده نتوانستند پس به اظاهر این سخن فاسق گشتند چه نتیجهء آن بدون بی آبروئی وپرده دری یک مسلمان چیزی نیست بنا بر آن این کار در ذات خود یک گناه مستقل است علماء آن را در کبائر شمار کرده اند؛ بعد از توبه واصلاح حال در شمار بندگان نافرمان نمی ماند، اگر چه در سزای قذف سابقه به دستور سابق مردود الشهادت ماند، از جمله اسلاف، قاضی شریح ابراهیم نخعی، سعید بن جبیر، مکحول، عبدالرحمن بن زید بن جابر، حسن بصری، محمد بن سیرین وسعید بن المسیب (رحمهم الله) همین مذهب دارند، کمال فی الدرالمنثور وابن کثیر؛ یعنی تهمت زنا را عائد کند ویا پسر خود را بگوید که این از نطفهء من نیست؛ از کسیکه بر زن خود تهمت زنا را بکند اولًا از او چهار گواه خواسته می شود اگر گواهی دادن پس بر زن حد زنا جاری می گردد.

اگر گواه آورده نتواند به او گفته می شود که چهار مرتبه قسم خورده اظهار نماید که او در دعوای خود راست است (یعنی در باب تهمت که بر زن خود کرده است دروغ نگفته است) گویا به چهار گواه این چهار بار شهادت حلفیه قایم مقام شد ودر آخر به مرتبهء پنجم باید این کلمات را بگوید که (اگراو در دعوای خود دروغگو باشد، بر او لعنت خداوند جل جلاله باشد) اگر از اظهار کلمات مذکور انکار کند حبس کرده می شود وحاکم او را مجبور خواهد کرد که یا اقرار دروغگوئی خود را کند ودر نتیجه حد قذف مذکور فوق بر او جاری می شود ویا پنج مرتبه همان کلمات مذکور فوق را بگوید، اگر مرد گفت باز به زن گفته می شود که چهار مرتبه قسم خورده بیان کند که این مرد در تهمت بر من درغگو است وبه مرتبه پنجم این کلمات را بگوید که...

(غضب خدا نازل بر آن زن باد اگر این مرد در دعوای خود راست باشد) تا زمانیکه این کلمات را نگوید محبوس می ماند و او را مجبور می کنند که موافق شرع بطور واضح دعوای مرد را تصدیق کند، در نتیجه حد زنا بر او جاری می شود ویا به کلمات فوق ذکر تکذیب او را کند، اگر او هم مانند مرد این کلمات را گفت و از (لِعان) فراغت حاصل کرد مجامعت ودواعی مجامعت در میان این زن وشوهر حرام است پس اگر مرد به او طلاق داد فبها ورنه قاضی بین آنها تفریق کند اگر چه به تفریق هردو رضامند نبا شند یعنی قاضی به زبان بگوید که من بین آنها تفریق کردم، این تفریق در حکم طلاق بائن می باشد.

تنبیه: اینگونه کلمات را بالای زوجین گفتن در شریعت (لِعان) می گویند ولِعان مخصوص است به قَذف ازدواج، ودر باب قَذب مُحصَنَات عمومی همان حکم است که در آیات فوق آمده است.

اگر این حکم لِعان مشروع نمی بود، بر وفق قاعدهء عموم قَذف، بر زوج حد قَذف جاری می شد ویا او تمام عمر خون جگر می خورد زیرا ممکن است او راستگو باشد، بر خلاف غیر شوهر که او در اظهار مضطر ومجبور نیست لهذا در باب وی در قانون رعایت این امور ضرور نیست از طرف دیگر اگر محض در اثر سوگند های شوهر ثبوت زنا بهم میرسید زن دچار زحمت ومصیبت می شد زیرا ممکن است که او راست باشد همین طور اگر زن در اثر قسم خوردن یقینًا بری فهمیده می شد، بر مرد حد قَذف جاری می شد با وجودیکه برای صادق بودن او هم احتمال مساوی موجود است پس مشروع کردن لِعان به این طور که همه در آن رعایت شده است در حقیقت از فضل ورحمت وحکمت حق تعالی است زیرا از فریقین هرکسیکه راست باشد از سزای بی مورد وغیره حق نجات یافت ودروغگوی را در دنیا پرده پوشی کرده به او مهلت داده شد که شاید توبه کند سپس توبهء او را قبول کردن در اثر صفت توابیت اوتعالی است؛ اینجا ذکر آن بهتان بزرگ شروع می شود که حضرت عائشه صدیقه (رض) شده بود، واقعه این است که رسول کریم (ص) در سنهء شش هجری از غزوهء بنی مصطلق پس به مدینهء منوره تشریف می آوردند.

حضرت عائشه صدیقه (رض) هم همراه بود، شتر سواریش علیحده بود، ودر هودج[1] پرده انداخته می نشست وشتربان هودج را برداشته بر شتر بسته می کرد، در یک جای قافله منزل گرفته بود اندکی پیش از حرکت به حضرت عائشه قضای حاجات لاحق شده بود، در اثر آن از قافله جدا شده به طرف جنگل رفت، تصادفًا در آنجا طوق او از هم گسیخت وگم شد، در تلاش آن نا وقت شد در این بین قافله کوچ کرد.

شتربان حسب عادت آمد که بر شتر هودج بسته کند وچون پرده ها آویزان بود گمان کرد که حضرت عائشه در آن تشریف دارند، در وقت بر داشتن هم هیچ اشتباه واقع نشد زیرا حضرت عائشه خورد سال بوده وبدن شان خفیف بود، خلاصه شتربانان هودج را بسته کردند وشتر را راندند، حضرت عائشه پس آمده دید که هیچکس در آنجا نیست به کمال استقلال مزاج این فکر را قائم کرد که اکنون از این جا حرکت کردن خلاف مصلحت است زیرا پیش روند ومرا نیابند در تلاش من همین جا می آیند، آخر همانجا قیام کرد، وقت شب بود خواب غلبه کرد در همانجا دراز کشید، حضرت صفوان بن معطل (رض) وظیفه دار بود که برای خبر گیری چیزی های افتاده واشخاص عقب مانده به یک مسافه در عقب قافله می بود حسب معمول بر این موقع صبح رسید، دید که شخص دراز کشیده خواب است.

قریب آمده بشناخت که حضرت عائشه صدیقه (رض) است (زیرا که پیش از نزول حکم حجاب حضرت عائشه را دیده بود) به مجردیکه او را دید پریشان شده و«**انالله وانا الیه راجعون**» خواند، از این آواز چشم حضرت عائشه باز شد، فورًا چهرهء خود را پوشید، حضرت صفوان (رض) شتر را قریب آورده او را بنشاند وحضرت عائشه (رض) که در پرده مستور بود بر شتر سوار شد، صفوان مهار شتر را گرفته وقت چاشت با قافله پیوست، عبدالله بن أُبی یک شخص خبیث وبد باطن بود ودشمن رسول الله (ص) بود سخنی بدستش آمد چنانچه این شخص بد باطن یاوه گوئی وهرزه سرائی را شروع کرد وبعض مسلمانان ساده لوح هم (مثلًا از جملهء مردها حسان ومسطح واز جملهء زنان حمنة بنت حجش (رضی الله تعالی عنهم) از پروپاگند مُغویانه منافقین متأثرشده اینگونه تذکرهء اسفناک را می کردند...

---

۱) **هُودج:** چیزی چون سبدی بزرگ وسایبانی بر سر آن که بر پشت اشتر نهند وبر آن نشینند وآن مانند کجاوه وپالکی جفت نیست. کجاوه ای که در آن زنان نشینند وعَماری شتر. هوده، بارگیر. «لغت نامه دهخدا».

ز ایوان شاه جهان تا به دشت همی اشتر و اسب و هُودج گذشت. (فردوسی) «لغت نامه دهخدا».

عموم مسلمانان وخود جناب رسول کریم (ص) از این تذکرهء واهیه وشهرت بیهوده نهایت اندوهگین بودند، تا یک ماه همین سخن دوام داشت، آنحضرت می شنید اما بدون تحقیق چیزی اظهار نمی کرد مگر در دل غمناک بود، یک ماه بعد ام المؤمنین حضرت عائشه (رض) از این شهرت اطلاع یافت واز شدت غم مضطرب شده و مریض گشت، شب و روز می گریست واشکهایش قطعًا استاده نمی شد، در این مدت چندین واقعات پیش آمد ومباحثات شد که در صحیح بخاری وغیره احادیث مذکور است وقابل خواندن می باشد، آخر خود حق تعالی در برائت حضرت عائشه (رضی الله تعالی عنها) در قرآن کریم این آیات سورهء (النور) را از «**إِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْإِفْكِ...**» یعنی، به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [در باره ی یکی از همسران پیامبر (ص) به میان آوردند، گروهی [هم دست وهم فکر] از[میان] خود شما بودند... (نور: ۱۱).

تا چندین آیت دیگر نازل فر مود چنانچه حضرت عائشه (رض) بر آن فخر می کرد وحق این است که هر قدر افتخار می کرد کم بود؛ این تهمت کنندگان آنانند که به دروغ ویا راست نام اسلام را می گیرند وخود را مسلمان وانمود می کنند، از آن جمله چند نفر یکجا شده این سازش را بر پا کردند وچند نفر از مسلمانان در اثر ساده لوحی خود شکار سازش عیارانهء آنها شدند، باز هم فضل واحسان خداوند (ج) شامل حال است که جمهور مسلمانان بدام آنان گرفتار نشد ند.

این خطاب وکلمات برای تسلی آن مسلمانان است که در اثر این واقعه به ایشان صدمه رسید بالخصوص به عائشه صدیقه (رض) وخانواده اش، ظاهر است که آنها فوق العاده غمگین وپریشان بودند، یعنی اگر چه این شهرت نهایت مکروه، رنج دهنده وناگوار بود لیکن در حقیقت در اعماق آن برای شما خیر وبهتری مستور بوده، تا اینقدر مدت به حملات جگر خراش وایذاهای شدید صبر کردن آیا خالی از اجر می باشد؟ آیا این شرم کم است که خود حق تعالی در کلام پاک خود نزاهت وبرائت شما را نازل کرد ودشمنان شما را رسوا ساخت وتا به روز قیامت ذکر خیر شما را به زبان قرآن خوانان جاری فرمود...

وبرای اینکه مسلمانان حق ازواج واهل بیت پیامبر (ص) را بشناسند ایشان را چنان تعلیم داد که گاهی فراموش نشود، **فلله الحمد علی ذلک**.

هر شخص در این فتنه هر قدر حصه گرفت همانقدر گناه جمع کرد ومستحق سزا گردید مثلاً بعضی نفر خوش وشادمان شده به یک لذت وذوق تمام این سخنان واهیات را متذکر می شدند، بعضی به طرز اظهار افسوس ذکر می نمودند، بعضی در مجلس ابتداءً مذاکره را بر پا می کردند پس خاموش نشسته می شنیدند، بعضی آن را شنیده در تذبذب وتردد می افتادند بسیاری خاموش می ماندند وبرخی آن را تردید می کردند جمعیت آخرالذکر را پسند فرمودند وباقی همه را درجه به درجه کم وبیش الزام دادند، شخصیکه سنگین ترین بار گناه را بر داشت رئیس المنافقین عبدالله بن أُبی بود چنانچه در روایات کثیره تصریح شده.

همین مرد خبیث مردم را جمع می کرد وتحریک میداد وبه بسیار چالاکی شخص خود را از آن کشیده دیگران برای اشاعت تشویق میداد، شکی نیست که در آخرت برای او عذاب بزرگ است لیکن این ملعون در دنیا هم خوب ذلیل ورسوا شده تا قیامت به همین ذلت وخواری یاد می شود؛ بر مسلمان لازم است که به برادران وخواهران مسلمان خود حسن ظن داشته باشد و وقتیکه بشنود که مردم بر شخص نیک غیر حق جرمًا بالغیب تهمت های بد می کنند در دل خود چنین خیالات را راه ندهد بلکه آن را تکذیب کند، پیامبرعلیه السلام فرمود شخصیکه درغیاب برادر مسلمان مدد کند الله جل جلاله درغیاب او به او مدد می فرماید، بدون تحقیق تهمتها تراشیدن از ایمان دور است، باید انسان آبروی دیگران را به آبروی خود قیاس کند مثلیکه حضرت ابو ایوب انصاری (رض) در قصهء «**اِفک**» بعمل آورد، روزی زوجه اش گفت که (مردم در باب عائشه صدیقه (رض) چنین کلمات می گویند) او جواب داد که (این مردم درغگوهستند آیا تو چنین کار ناشایسته را ارتکاب کرده میتوانی؟ خانم جواب داد نی هرگز نی**!!** گفت (پس دختر صدیق اکبر (رض) وزجهء نبی اکرم (ص) نسبت به شما به مراتب پاکتر، نظیف تر وطاهر ومطهر است در باب وی چگونه میتوان چنین گمان کرد).

بر طبق حکم الله (ج) وشریعت او تعالی آن مردم درغگو قرارداده شدند که بر کسی تهمت بد کاری زنند وچهار گواه پیش کرده نتوانند وبدون ثبوت کافی چنین سخنان سنگین را اشاعت دهند.

الله تعالی این امت را به طفیل پیامبر (ص) ازعذاب های دنیا نجات داده است ورنه این سخنان قابل عذاب بود (موضح قرآن) نیز از بین شما مخلصین را توفیق توبه داده از خطای شان درگذشته ورنه آنها نیز چون منافقین به روز قیامت گرفتار عذاب عظیم می شدند (العیاذ بالله).

چون چنین سخن بی اساس وظاهرالبطلان را بسوی یکدیگرحواله ورجعت میدادید واز زبان آن سخنان تراشیدهء بی اساس را می آوردید که در باب وقوع آن خبری نداشتید مستحق عذاب عظیم چرا نمی شدید؟ بازعجیب تر از این است که چنین سخن سخت را (یعنی کدام مُحصِنَه خصوصًا زوجهء مطهره پیامبر (ص) و والدهء روحانی ودینی مؤمنین را متهم کردن) که در نزد الله تعالی یک جرم بسیار سنگین است محض یک سخن سبک وعادی دانستن از اصل جرم جرمی بود بزرگتر؛ اولین اقتضای حسن ظن این بود که این خیال در دل هم نگذرد چنانکه در فوق اشاره شد، لیکن اگر فرضًا از اغوای شیطانی در دل کسی وسوسهء بدی بگذرد بازهم جایز نیست که چنین سخن ناپاک را بر زبان بیارد بر مؤمن لازم است که حیثیت ودیانت خود را ملحوظ بدارد وصراحتًا اظهار نباید کرد که چنین سخن ساختگی را از زبان بر آوردن بمن نمی زیبد الهی جل جلاله! تو پاک هستی این مردم چنین سخن نا معقول ناشایسته را چطور از زبان می کشند، امکان دارد که خاتون پاکبازی را که تو به زوجیت سید الانبیاء ورأس المتقین بر گزیدی او (معاذالله) خودش بی آبرو شده آبروی پیامبر (ص) را لکه دار نماید؟ حاشَاها، حاشَاها، شکی نیست که دشمنان بر یک ذات بی گناه بهتان بسته اند.

باید مؤمنان کما حقه هوشیار وبیدار باشند ودر دام فریب منافقین بد باطن گاهی گرفتار نشوند وهمیشه عظمت شان پیامبر (ص) واهل بیت او را ملحوظ داشته باشند؛ یعنی نشان کی را که این طوفان بهتان را بر پاکرده بود، معلوم شد که اینها منافقین وهمیشه دشمنان پنهانی بودند، چنانچه در آیات آینده وانمود کرد (کذافی الموضح) عموم مفسیرین از آیات مضامین احکام نصائح، حدود وقبول توبه وغیره را مراد گرفته اند، در این صورت از ذکر صفات علم وحکمت این غرض خواهد بود که الله تعالی از بین شما احوال ندامت قلبی مخلصین را خوب میداند، لهذا توبهء شان را قبول کرد وچون حکیم مطلق است بنا بر آن با نهایت حکمت ودانائی خود شما را سیاست ومراعات فرمود؛ یعنی بد کاری اشاعت یا بد یا خبرهای بد کاری منتشر شود این ها منافقین بودند که خواهان اشاعت فاحشات می باشند، لیکن در ضمن تذکار آنها به مؤمنین نیز تنبیه نمود که اگر فرضًا در دل کسی اندیشهء بد...

خطور کرد واز بی فکری لفظی از زبانش بر آمد بر او لازم است که در پی اشاعت چنین سخن مُهمَل نیفتد، خوب بداند که اگر آبروی مؤمنی را ریختاند، آبروی خود او نیز محفوظ نخواهد ماند، حق تعالی خواه مخواه او را ذلیل وخوار خواهد کرد، کما فی الحدیث اخرجه احمد.

در دنیا حد قذف ورسوائی وانواع واقسام سزاها ودر آخرت سزای دوزخ؛ چنین افراد فتنه انگیز را خدای تعالی خوب می شناسد اگر چه شما آنها را نشناسید واین نیز درعلم اوتعالی است فلان آدم چقدر جرم دارد وغرض او چیست.

تنبیه: حب شیوع فاحشه از جملهء اعمال قلبیه چون حسد وکینه وغیره است واز جملهء مراتب قصد نیست، لهذا در اینکه آدم بر آن مأخذ می شود اختلاف نباید باشد، فتنبه له.

این طوفان بهتان آنقدر وخامت پیدا کرده بود که خدا بهتر میداند که کدام اشخاص در آن غرق می شدند لیکن الله تعالی محض به فضل ورحمت ولطف وکرم خود از بین شما توبهء تائبین را قبول فرمود وبعضی را در اثر اجرای حد شرعی پاک ساخت وبه کسانیکه خبیث تر بودند یک گونه مهلت داد؛ باید از فریب کارهای شیطان هوشیار باشید مسلمان را نشاید که بر قدمهای شیاطین الانس والجن روان شود، وظیفه وکار این ملعونان فقط همین است که مردم را به بی حیائی وبدی تحریک وتشویق می نمایند نباید شما دیده ودانسته شکار فریب وسازش آنها شوید، دقت نمائید که شیطان به یک جراحت کوچک چقدر طوفان عظیم بر پا نمود وچندین مسلمان ساده لوح بر نقش قدم او روان شدند؛ شیطان می خواهد که تمام مردم را خراب کند ویک نفر را هم به راه راست باقی نماند، اما این فضل ورحمت خداست که بندگان مخلص خود را دستگیر نموده بسیاری را محفوظ میدارد وبعضی را بعد از مبتلا شدن آنها توفیق توبه داده واصلاح می فرماید، این چیز فقط در اختیار آن خدای واحد است و او به علم محیط وحکمت کاملهء خود میداند که کدام بنده قابل اصلاح است وتوبهء کدام کس باید قبول شود او تعالی توبه ودعای همه را می شنود واز کیفیات قلبی آنها کما هوحقه آگاه است. (تفسیرکابلی: ج۲ ص ۵۷۷ ـ ۵۸۵).

تبصره:

زیرا افراد اشخاصی مغرض کینه توز، فاسد وشیطان صفتی در اجتماع انسانی موجود هستند که چشم دیدن به مال وناموس وعزتی دیگران ندارند، از این جهت دشمنانه وبی شرمانه باهم نوع خود قَذف و تهمتی بسته نموده تا در زندگی انسانی دیگر سوراغی را برای رسیدن به هدف شوم وشیطانت خود به وجود بیاورند وتا بتوانند از این طریق همنوع خود را به غم تشویش بزرگی مبتلا نموده ودر فرجام باعث برهم و ویرانی شیرازهء خانوادگی وی شوند، ویا هم فتنه وآشوبی عظیمی را در جامعه اسلامی بر پا کنند...

پس انسانهای خردمند دور اندیش حسن ظن داشته شکار فریب مفسدین را نخورده وبدون تحقیق موضوع، عجولانه قضاوت نکرده، پیوند محکمی استوار وناگسستنی زندگی خویشتن را به چنین سخنان بیهوده بی اساس یاوه سریان مفسد جامعه خراب نمی کنند.

چون دهن مردمان مفسد را کس نمی توان گرفت، زیرا هر سخنی که از دهن پلید شان بیرون آید برای رنج آزار دادن، دل خراشی، تشویش نگرانی وخراب نمودن شیرازهء زندگی دیگران اشاعت نموده واستعمال می کنند، لذا کار و وظیفهء منافقین ومفسدین در جامعه اسلامی همین است؛ از طرف دیگر کسانیکه زنان ومردان عفیف وپاکدامن را متهم به زنا وفحشا می کنند پس اگر در این ادعاء شان چهار شاهد برای ثبوت سخن شان آورده نمی توانند حق این مفسدین منافق تهمتگر این است که باید ایشان را در حضوری جمعی از مسلمانان (هشتاد تازیانه) زده شود وعلاوه از این شهادت شان را هرگز در معاملات قبول کرده نشود.

زیرا چنین انسانهای منافق دروغگوی دیگر هیچ اعتبار وارزشی نزد مسلمانان ندارند، چون اینان در واقع انسانهای بد کار ونافرمان سرکش، حسود نابکاری هستند که گناهی بزرگی را مرکب شده وعفت وعزت مسلمانان را بازیچه قرارداده و به آبروی آنان تاخت وتازنموده اند که سر انجام خداوند بزرگ این تهمتگران مفسد را رسوای دنیا وشرمنده آخرت می سازند.

چنانچه که رئیس المنافقین عبدالله بن أُبی با همراهانش که تهمت بزرگی را در شأن مادر مؤمنان حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها وهمسر مطهره رسول معظم اسلام (ص) بسته بودند وخداوند به نزول چندین آیات از سورهء نور برائت، پاکبازی وپاکدامی مادر مؤمنان (حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها) را تا روز قیامت ثابت نمود وهم آن منافقین ومخصوصًا آن انسان خبیث (عبدالله بن أُبی) را درغگو دنیا شرمنده ورسوا تا روز قیامت گردانید.

آنکس که به شخصی عفیفِ زند و بهتان — در حق دیگران کرده بسی زیان و خسران

نباشد این چنین مفسدی را اعتباری — بود بی ارزش و فرو مایه ارزان - (حمیدی)

۱ـ حکم تهمت به زنان پاکدامن؛ وحکم تهمت زنا که مردی به زن خود می زند؛ و واقعه اِفک وذکر آن بهتان بزرگ؛ ومنافقین بودند که اشاعت بد کاری نمودند وتهمت به زوجه رسول (صلی الله علیه وسلم) زدند؛ وبیان ادامه واقعه ای اِفک وبیان مسئولیت عده ای مسلمانان در آن؛ و دشنام زنا کاری از گناهان کبیره است. تفسیرکابلی: ج۲ ص ۵۷۷ ـ ۵۸۵).

تَکَبُر:

وَلاَتَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُوْلاَ. (٣٧) كُلُّ ذَالِکَ كَانَ سَيِئُهُ عِنْدَ رَبِکَ مَكرُوْهًا. (٣٨) ذَالِکَ مِمَّآأَوْحَى إِلَيْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِكمَةِ وَلاَتَجْعَلْ مَعَ اللهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَا فِىْ جَهَنَّمَ مَلُوْمًا مَّد حُورًا. (الإسرآء:٣٧ـ ٣٩).

ترجمه: ودر زمین باتکبر وسرمستی راه مرو که توهرگر نمیتوانی [باقدم هایت] زمین را بشکافی، وهرگز در بلندی قامت نمی توانی به کوه ها برسی. (٣٧) همه ی این دستورات وفرمان هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی ازآن ها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (٣٨) این [احکام ومطالب] از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است، وبا خدا معبودی دیگر قرار مده که نکوهیده ورانده [شده ی از رحمت] در دوزخ افکنده شوی. (اسراء:٣٧ـ ٣٩).

تفسیر: رفتار متکبران شایان شان انسان نیست زیرا اگر به قوهء تمام بر زمین پا نهند زمین را شگافته نمی توانند وبه ذریعهء بلند کردن وکشیدن سینه، خود را آنقدر دراز ساخته نمی توانند که برابر کوه ها شوند بنا بر آن وقتیکه اینقدر ضعیف وعاجز باشند چه سود که اینقدر بلند بالائی کنند؟

پروردگار تو از کردن کارهای ممنوع ونکردن کارهای امر کرده شده بیزار است؛ این نصائح مفید قیمت دار سخنانی است ازعلم وحکمت وتهذیب اخلاق که عقل سلیم آن را قبول می کند وآن در ضمن وحی به طرف نبی امی (ص) مستقیمًا وبه طرف امت امیه به توسط آنحضرت (ص) فرستاده شد؛ بیان نصائح فوق از توحید شروع شده بود **«لَّاتَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ اِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوْمًا مَّخْذُوْلاَ.»** یعنی با خدا معبودی دیگر قرار مده که [نزد شایستگان] نکوهیده و[در دنیا وآخرت] بی یار ویاور شوی. (اسراء: ٢٢).

در خاتمه هم در باب توحید یاد آوری شده تا خواننده بداند که آغاز وانجام حسنات وابسته به توحید است. (تفسیرکابلی: ج٢، ص٣٢٩ـ ٣٣٠).

تبصره:

در روی زمین خدا با کِبرغرور وسرمستی وکردن شخی وخود نمایی وخود پسندی راه مروید زیرا هر چه به غرور خود بینی وتکبر پاهای خود را بر زمین محکم وسخت بگذارید تو مخلوق ضیف ناتوانی هستی که به اینگونه رفتار کِبر آمیزت زمین خدا شکافته وپاره نمی شود وحتی یک خس هم به رفتاری کِبرانه ات تکان نمی خورد، ونه هم سر بلندی وسینه فراخی تو در بلندی قامت وسینه فارخی مغرورانه ات به کوه می رسد؛ در همه این دستورات الهی کِبرغرور سر پیچی نزد خداوند گناه بزرگی محسوب می شود، زیرا این همه احکام ودستوراتی الهی برای دوری از کبر بد اخلاقی وگناه وبرای رهنمایی ونجات بشریت از این همه اعمال ناپسند بد بختی وغیره بر پیامبرش حضرت محمد (ص) وحی شده است.

کِبر نَخوت خود نمایی وخود بینی بر چنین موجود ضعیف ناتوان چون انسان نمی زیبد لِذا انسان موجودی ضعیف وناتوانی است که توان وطاقت چیزی را ندارد وحتی در برخی اوقات از برگل کرده نازکتر است، (هر چندی که او صاحب کرامت شرافتی بشری ومتمایز از دیگر مخلوقات بوده است) انسان باید به مَبداء خود بنیگرد وفکر کند که از اول وجودش اصلاً محسوس نمی شد که خداوند متعال به قدرت وتوان خود ما را موجودی چون انسان اشرف مخلوقات پیدا کرد وبعد چون طفلی ضعیف ناتوانی بودیم که حتی لقمهء نانی را بر دهن خود بلند کرده نمی توانیستیم وحتی قادر به دور کردن مگس وپشه هم از خود نبودیم واز جای افتاده ی خود توانی بلند شدن نداشتیم ودر کل انسان چه در طفلی وچه در روزگارِ جوانی واوج قدرتش وکُهن سالی موجود ضعیف آفریده شده است، او نه توانی مشکلاتی زیادی را در زندگی اش دارد، نه خستگی، غم مصیبت، درد رنج، ونه توان مجردی طولانی ونه هم قدرت کنترول شهوت خود و... دارد، پس کِبر وغرور، خود بینی، سر پیچی، کردن شخی، خود نمایی، خود خواهی بر چنین موجودی ضعیف ناتوان قطعًا شایسته نیست.

جایکه خداوند یکتا! میفرماید:

يُرِيْدُ اللهُ أَيُخَفِفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيْفًا. (النِسآءِ: ٢٨).

ترجمه: خدا می خواهد [با تشریع ازدواج با زنان مؤمن، وازدواج با کنیزان مؤمن، با مشکلات زندگی ومشقت های روابط نا مشرع جنسی را] بر شما سبک کند؛ وانسان [در برابر مشکلات وشهوات جنسی] نا توان آفریده شده است. (نساء: ٢٨).

انســان را خداونــد بــا وجــوی ضــعیف ونــاتوانی اش اشــرف مخلوقــات آفریــده اســت وبر دیگر مخلوقات روی زمین مقام وبرتری داده است واو را از کِبر وخود بینی منع کرده است وبه هر قدرعاجزی وفروتنی اش در پیشگاه خالقش، خدای مهربان به مقام رتبه ودرجه همین انسان فروتن می افزاید، وبه هر قدر کِبر نخوت وخود نمایی اش از مقام رتبه ودرجه اش می کاهد، پس اگر همین انسان با وجود این همه لطف کرم الهی بازهم از اوامر ودستوراتی خالقش سر پیچی نموده کِبرغرور را پیشهء خود قرار میدهد خداوند اینگونه انسانهای کِبر ناک را خوار ذلیل در دنیا و روسیاه آخرت می گرداند، زیرا این انسان ضیف ناتوان به این کِبرغرورش (معاذالله) بر صفت خدایی دست میزند وخود را ذلیل وشرمنده دنیا وآخرت می نماید چون کِبر وکِبریایی یکی از صفت خداوند یکتا! است بر بندهء ضعیف ناتوان این صفت اصلاً جایز، زیبنده وشایسته نیست.

بناءً کِبر نَخوت وغرور خواسته ابلیس وشیطان علیه لعنه بود که به سبب کِبرغرور وخود بینی اش از رحمت حق دور وتا ابد مورد نفرین خداوند گردید، پس انسانهای که خواستهء شیطان را بخود می گیرد تکبر ورزیده وخود پسندی نموده از دستورات الهی سر پیچی می کنند خداوند اینگونه انسانهای شیطان پیشه را در دنیا خوار ذلیل ودر آخرت سخت عذاب نموده وبه جهنم می فرستد.

جایکه شاعری در مورد میگوید:

خـــود پسندی پیشهء شیطان بود   هر که خود را کم زند مرد آن بود

تــکبر بــــود خصلت شَیطان   تکبر بــــود عــادت جاهِلان

تـــکبری بــــود گناه و خطا   متــکبر رُســواست روزِ جــزا

کِبر و بزرگی بـود صفتِ سُبحان   بندهء ضعیف را نــزیبد طُغیان

آنکسکه به کِبر رود روی زَمین   آخر کند خدا او را رُسوا حَزین

هرکسکه نماید فروتنی نزد خدا

بــــالا رود و مقام او تا عُلیا   ـ (حمیدی)

۱ـــ کبـر وغـرور در معاشـرت و رفتـار بـا مـردم حـرام اسـت، ایـن توصـیه هـا از وحـی پروردگـار اسـت برای تو، ای پیامبر؛ وتکرار لزوم یکتا پرستی. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۳۲۹ ـ ۳۳۰).

گناهان کبیره:

اِنْ تَجْتَنِبُوْا کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِرْعَنْکُمْ سَیِئَاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُّدْخَلًا کَرِیْمًا.(٣١) وَلَاتَتَمَنَوْا مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلَى بَعْضٍ لِرِجَالِ نَصِیْبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوْا وَلِلنِسَآءِ نصِیْبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَسْئَلُوْا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللهَ کَانَ بِکُلِ شَیءٍ عَلِیْمًا. (النِساء: ٣١- ٣٢).

ترجمه: اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، وشما را به جایگاه ارزشمندی وارد می کنیم. (٣١) ونِعمت ها ومال وثروتی که خدا به سبب آن برخی از شما را بر برخی برتری داده است آرزو می کنید [که آرزویش مایه حسد وفساد است، این تفاوت ها وبرتری ها لازمه ی زندگی دنیا بر اساس محاسبات حکیمانه است، اما درعین حال] برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است، وبرای زنان هم از آنچه کسب کرده اند بهره ای است، و[با کمک تقوا وعمل صالح] از فزون بخشی خدا بخواهید، یقینًا خدا همواره به هر چیز داناست. (نساء: ٣١- ٣٢).

تفسیر: در آیت گذشته مذکور بود هر که ظلمًا به مال وجان دیگران خساره رساند سزای وی جهنم است واز این معلوم شد که تمرد از احکام الهی (ج) موجب عذاب است در این آیت به ترک گناه ترغیب وبه اجتناب آن به مغفرت وجنت وعده داده شده است، تا مردم به اُمید آن به ترک معاصی بکوشند وبر آنها واضح گردد هر که از گناه کبیره مانند غصب سرقت مال یا کشتن دیگری به ناحق کناره گیرد تمام آن گناهان صغیرهء وی بخشیده می شود که آن را برای تکمیل وتحصیل سرقت وقتل مرتکب شده بود در این آیت چند چیز شایان بحث می باشد.

وهمه برای آن است که مطلب عمده واصلی آیت روشن گردد ودانستن مراد آن سهل باشد معتزله وپیروان آن بطور سر سری از این آیت استنیاط می کنند اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید یعنی مرتکب یک گناه کبیره هم نشوید گناهان ضغیرهء شما هر قدر باشد ضرور بخشیده می شود اما اگر تصادفًا یکی یا دو...

گناه کبیره را با ضایر ضمیمه نمودید آنگاه بخشش امکان ندارد وبر همه گناهان سزا لازم می شود اهل سنت عقیده بر آن است که خدا را در هر دو صورت اختیار است که ببخشاید یا مؤاخذه کند در صورت نخست لازم شمردن بخشایش ودر صورت ثانی واجب پنداشتن مؤاخذه بر فتور ونا رسائی دانش معتزله دلالت دارد، از ظواهر الفاظ این آیت مذهب معتزله بدوًا راجع به نظر می آید اما بعضی جواب داده اند از انتفای شرط انتفای مشروط هیچگاه لازم نمی شود، بعضی گفته اند مراد از کلمه (کبایر) در این آیت خاص اکبر کبایر یعنی شرک است واز اینکه کبائر به صیغه جمع ذکر شده تعداد انواع شرک مطلوب است ودر ذیل آن سخنانی چند گفته اند ما از تمام آن صرف نظر ومقصد اصلی وحقیقی آیت را بیان می کنیم به اسلوبی که به نصوص وعقل مطابق وبه قواعد وارشاد محققان موافق باشد وبه کسانیکه اهل درایت وانصاف اند بعد از معنی آیت سخنانیکه در ضمن است خود بخود حل گردد اعتراض معتزلیان مُضمَحِل وبرعدم دانش وقصور ادراک آنها حجت قوی استوار شود وتوجه اهل حق را به ابطال وتردید آن نیازی نماند واضح است که ارشاد «**اِنْ تَجْتَنِبُوْا كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِرْعَنْكُمْ سَيِئَاتِكُمْ...**» یعنی، اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم...(نساء: ۳۱).

وارشاد «**اَلَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كَبآئِرَ الْاِثْمِ والْفَوَاحِشَ اِلَّا الَّمَمَ...**» یعنی، کسانی که از گنا هان بزرگ وزشت کارها به استثنای لغزش های کوچک دوری می کنند [مورد آمرزش اند]... (نجم: ۳۲).

... مدعای هر دو یک چیز است تنها تفاوت جزئی در الفاظ می باشد مطلب یک آیت مطابق به مطلب آیهء دیگر است، نسبت به آیت سورهء النجم ارشاد حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله تعالی عنه در بخاری ودیگر کتب حدیث واضحًا موجود است:**(عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال: ما ریت شیئًا اشبه باللمم مما قال ابوهریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم: ان الله کتب علی ابن آدم حظه من الزنی ادرک ذلک لامحالة فزنی العین النظر وزنی اللسان المنطق والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلک ویکذبه ـ انتهی)...**

اگر کسی بداند از این حدیث مبارک مطلب واقعی وتحقیقی هر دو آیت مذکور کاملًا سراغ می شود از فرمایش ابن عباس که حبرالامة ولسان القرآن است این مطلب واضح شد که معنی (لَمَمَ) و(سیئات) از این بهتر شده نمی تواند پس در مقابل آن دیگر بیانی را متعلق به این آیت چگونه ترجیح توان داد بالخصوص خرافات معتزله که شائسته جواب وقابل التفات نمی باشد واقعًا حدیث واستنباط حضرت ابن عباس چنان شگفت وشائسته قبولست که برای مزخرفات معتزله گنجایش وبه اهل حق نیازی به تردید نمی ماند واختلاف ضمنی نیز به خوبی حل می شود خردمندان اگر اندک تأملی کنند میدانند.

اینک برای توضیح مطلب خلاصهء حدیث مذکور را عرض می کنم عبدالله ابن عباس (رض) می گوید: من در تحقیق کلمه (لَمَمَ) که در آیهء سورهء نجم ذکر وبخشش آن وعده شده هیچ چیزی بهتر از حدیث ابوهریره (رض) نیافتم، مفاد حدیث شریف قرار ذیل است:

حضرت پیامبر (ص) فرمود: نصیبه زنا که خداوند (ج) به کسی مقرر کرده است حتمًا به او میرسد پس حصهء چشم از زنا دیدنست وقسمت زبان سخنانیست که مبادله واسباب زنا شمرده می شود قسمت نفس آرزو وخواهش زناست اما در حقیقت تحقیق وبطلان فعل زنا مربوط به فرج است، چه اگر از فرج زنا صادر شد گویا زنای چشم وزبان ودل نیز به حقیقت پیوست واگر با وجود تمام اسباب وذرایع تنها فعل زنا از فرج صادر نشد وانسان از زنا توبه کرد واجتناب ورزید تمام وسایل زنا که در نفس الامر مباح بوده ودر اثر ارتکاب زنا گناه شمرده شده بودند مورد بخشش ومغفرت قرار داده می شود یعنی فعل زنای آنها باطل می شود وقلب ماهیت نموده ودرعوض زنا عبادت شمرده می شود وچون این فعل در نفس الامر گناه وطاعت نبوده بلکه مباح وصرف برای زنا وسیله شمرده میشد در معصیت داخل بود، هرگاه وسیلهء زنا نیز نباشد ودر اثر اجتناب معدوم شود آن را زنا شمردن و در جملهء معصیت قرار دادن دور از صواب است مثلًا کسی به قصد دزدی به مسجد میرود مگر درعین موقع متنبه می شود واز دزدی تائب می گردد وتمام شب به نماز واستغفار مشغول می باشد در اینصورت همان رفتار او که وسیلهء دزدی به نظر می آمد ذریعهء توبه ونماز شده است.

عبدالله ابن عباس رضی الله تعالی عنه چون این حدیث را از ابوهریره (رض) شنید دانست که (**لَمَمَ**) در حقیقت گناه نمی باشد بلکه چون سبب گناه است گناه شمرده می شود، پس مطلب آیت این است کسانیکه از گناه کبیره وعلنی نجات می یابند یعنی (**لَمَمَ**) از ایشان صادر می شود اما پیش از صدور گناه کبیره واصلی از قصور خویش تائب ومجتنب می شوند، چنانکه ابن عباس از حدیث ابوهریره مطلب آیت سورهء نجم را دانست باید ما نیز آیت سورهء نساء را حسب ارشادی وی معنی کنیم بعد از آن بحمد الله مشکلات ما حل می شود واحتیاجی نمی ماند که در توضیح این آیت گناه صغیره وکبیره را به تفسیرهای مختلف نقل کنیم ودر پاسخ استدلال معتزله به اندیشه های طولانی فرو رویم وجه تکفیر سیئات وسبب دخول بهشت آسان ومطابق قواعد به دست می آید ومعنی اجتناب روشن می شود وسخنان کوچک انشاء الله تعالی به تدبیر اندک طی می شود، خلاصه هر دو آیت حسب ارشاد حدیث وبیان ابن عباس رضی الله تعالی عنه چنین می شود، کسیکه از گناه نفس خویش را باز میدارد یعنی از گناهیکه در سلسلهء گناهان مقصود بزرگ شمرده می شود در اثر اجتناب از آن کارهای بدی که برای حصول آن گناه نموده بخشیده می شود، واین شخص به قرار ارشاد «**وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِهِ وَنَهَى النَّفَسَ عَنِ الْهَوَاى. (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِىَ الّمَأْوَاى**» یعنی، اما کسانی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش [در قیامت برای محاسبه پرونده اش] ترسیده وخود را از خواسته های نا مشروع باز داشته است. (۴۰) بی تردید جایگاهش بهشت است. (نازعات: ۴۰- ۴۱).

مطلب این نیست که صغایر سلسلهء زنا بنا برعدم ارتکاب گناه کبیره دیگر مثلاً شراب نوشی بخشیده می شود ویا صغایر زنا بنا بر نوشیدن شراب قابل مواخذه شمرده می شود، والله اعلم.

اگر خالق متعال بعضی را بر بعضی در امور شرافت وفضیلت واختصاص وامتیاز بخشیده شما در آن حرص وهوس منمائید، این کار چنان است که مال وجان وناموس دیگری را مورد تعرض قرار دهید که حرمت آن پیشتر ذکر شده از این خواهش ها بغض وکینه پدید می آید ومستلزم مخالفت با حکمت الهی می گردد بعضی از زنان به حضرت پامیر (ص) عرض نمودند: ...

چیست که خداوند (ج) هر جا به مردان خطاب وحکم منماید وذکری از زنان در میان نیست واز میراث به مرد دو حصه میرسد، این آیت آن همه را جواب میدهد؛ حصهء از مردان وزنان از آنچه اکتساب کرده اند مقرر است خلاصه به هر کس پاداش کردار وی کامل بدون کم وکاست میرسد وموقع شکایت نمی ماند حرص وشکایت نمودن از اینکه خداوند کس را به حکمت ومهربانی خویش برتری وفضیلت عنایت کرده است صرف هوس بی هوده می باشد.

اما مطلب ثواب وإنعام مزید به پاداش عمل مستحسن بوده عیبی ندارد اگر خواهان فضل اوئید به کردار بخواهید نه به حسد وتمنی، خدا به هر چیز داناست مرتبت واستحقاق مردم را میداند وبا هر که در خورشان وی معامله می نماید عطایای وی همه مبنی برعلم وحکمت است هر که را در آن خَلَجانی (خواهش وآرزو) رخ دهد از عدم دانش خود اوست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۲۶ـ ۳۲۹).

بنا بگفتهء شاعری:

آن کس که توانگرت نمی گرداند او مصلت تو بهتر از تو داند

الَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كَبآئِرَالْاِثْمِ والْفَوَاحِشَ اِلَّا الَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعلَمُ بِكُمْ اِذ اَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِيْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعلَمُ بِمَنِ اتَّقَى.
(۳۲) اَفَرَءَيْتَ الَّذِىْ تَوَلَّا. (۳۳) وَاَعْطَى قَلِيْلًا وَّاَكْدَا. (۳۴).

اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَاى. (۳۵) اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِيْ صُحُفِ مُوْسى. (۳۶) وَاِبْرَاهِيْمَ الَّذِىْ وَفَى.
(۳۷) اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَاى. (۳۸). وَاَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَاسَعَى. (۳۹) وَاَنَّ سَعْيَهُ
سَوْفَ يُرَاى. (۴۰) ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزَآءَ الْاَوْفَى. (۴۱) وَاَنَّ اِلَى رَبِكَ الْمُنْتَهَى. (النجم: ۳۲ـ ۴۲).

ترجمه: کسانیکه از گناهان بزرگ وزشت کاری ها به استثنای لغزش های کوچک دوری می کنند [مورد آمرش اند] یقینًا آمرزش پروردگارت فراگیر است، او به شما از هنگامی که شما را از زمین به وجود آورد واز هنگامی که در شکم مادرانتان جنین بودید داناتر است؛ پس خود ستایی نکنید، او به کسی که پرهیزگاری پیشه کرده است آگاه تر است. (۳۲) آیا کسی را که [از حق] روی گردانید دیدی؟. (۳۳)...

واندکی [از مال خود] بخشید و[از باقی مانده ی آن] امساک ورزید. (۳۴) آیا علم غیب نزد اوست و او می بیند [که بار گناهش را در قیامت دیگری بر می دارد؟]. (۳۵) یا او را به آنچه در صحیفه های موسی است خبرداده اند؟. (۳۶) و[یا به آنچه در صحیفه های] ابراهیم [است] همان که بطور کامل [به پیمانش با خدا وفا کرد [آگاهش نکرده اند؟]. (۳۷) که هیچ سنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی دارد. (۳۸) واین که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب وبهره ای] نیست. (۳۹) واین که تلاش او به زودی دیده خواهد شد. (۴۰) سپس به تلاشش پاداش کامل خواهند داد. (۴۱) واین که پایان [همه امور] به سوی پروردگار توست. (نجم: ۳۲- ۴۲).

تفسیر: فرق گناه صغیره وکبیره در تفسیر سورهء (النساء) تفصیلًا بیان شده، در تفسیر (لَمَمَ) چندین قول است: بعضی گفته اند عبارت از خطرات گناهی است که در دل خطور کند وعملی نشود، وبعضی از آن گناه صغیره مراد گرفته است وبعضی گفته مراد از گناهی است که شخص بر آن اصرار نکند ویا آن را عادت خود نگرداند ویا مراد از گناهی است که از آن توبه کند، نزد ما بهترین تفسیر همان است که مترجم محقق (رحمه الله) در فوائد سورة النساء نگاشته است لیکن در این ترجمه معانی دیگرهم گنجایش دارد؛ ازهمین سبب بسا گنا هان کوچک وبزرگ را معاف می کند وتوبه را قبول می نماید، نمیگذارد که گنهگار مأیوس شود.

اگر بر هر خطای کوچک وبزرگ مواخذه نماید بنده را هیچ پناهگاهی میسر نگردد؛ اگر الله تعالی به شما توفیق تقوی بخشود لاف مزنید وخود را بسیار بزرگ معرفی مکنید او تعالی بزرگی وپاکبازی هرکس را خوب میداند بلکه از وقتی میداند که هنوز در دائرهء هستی قدم نگذاشته بودید، انسان باید اصل خود را فراموش نکند، ابتدای او از خاک بود سپس در ظلمات بطن مادر به خون ناپاک پرورش یافت، بعد از آن دچار چندین ضعف جسمانی و روحانی دیگر شد، اگر باز الله تعالی به فضل ومرحمت خویش او را در آخر به مقام بلند رسانید او حق ندارد که اینقدر لاف زند ودعاوی بزرگی کند کسانیکه واقعًا پرهیزگارند از اظهار دعاوی بزرگی وخوبی خود شرم می کنند و خوب میفهمند که هنوزهم گرفتار ضعف اند زیرا بطور کامل بیرون شدن از ضعف خارج...

از حد بشر است، خواه مخواه مقداری از آلائش به همه عائد می شود (مگر کسی را که خداوند نگهدارد)؛ اصل خود را فراموش کرده از جانب خالق ومالک حقیقی خود روگردانید.

حضرت شاه صاحب (رح) مینویسد: (اندکی بطرف ایمان مایل شد سپس دلش سخت گردید) مجاهد وغیره می گویند که این آیات در باءء ولید بن مغیره نازل شده که از شنیدن سخنان آنحضرت (ص) یک اندازه به اسلام رغبت پیدا کرده بود واز خوف سزای کُفر نزدیک بود که به اسلام مشرف شود، کافری به اوگفت: (اسلام را قبول مکن من تمام جرائم ترا بر دوش خود می گیرم از طرف تو مجازات را متحمل می شوم بشرطیکه این قدر مال به من بدهی) ولید وعده کرد وچند قِسط مقرر ره را تادیه واز مابقی انکار نمود، در این صورت تفسیر«**وَاَعْطَى قَلِيْلًا وَّأَكْدَاى**. یعنی، اندکی [از مال خود] بخشید و[از باقی مانده ی آن] امساک ورزید. (نجم: ۳۴).

این خواهد بود که (مقدار پول را پرداخت وبعد از آن دست کشید)؛ آیا این کس غیب را دیده آمده است که در آینده مجازات کُفر به او داده نمی شود ودیگری را عوض داده خود را خلاص می کند؛ ابراهیم (ع) قول وعهد وپیمان خود را به طریق نیکو ایفاء نمود وحقوق خداوند را کما حقه ادا کرد ودر تَعمیل احکام یک ذره تقصیر نه ورزید؛ صحیفه های موسی وابراهیم علیهما السلام مشتمل این مضمون بود که به حضور خدای تعالی هیچ مُجرِم بار دیگر را بر داشته نمی تواند هرکس مسئول عمل خود می باشد.

یعنی انسان هر چیزی را که به کوشش خود به دست می آرد همانقدر از اوست چنان نمی شود که نیکی های دیگری را بستاند، آری اگر شخص به خوشی خود بعضی حقوق خود را به دیگری بدهد وخداوند آن را منظور فرماید چیزیست جداگانه، تفصیل آن را از حدیث وفقه میتوانید معلوم کنید؛ سعی وکوشش هرکس پیش رویش نهاده وپاداش کامل به او داده می شود؛ تمام علوم وافکار وسلسلهء موجودات، فقط به اوتعالی ختم می شود وآخرالامر همه مردم بحضور او تعالی رسیدنی هستند، وهر کس از همین مرجع پاداش نیکی وبدی خود را حواهد یافت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۵۳ـ ۴۵۵).

تبصره:

از جملــهٔ گناهــان کبیــره کــه در احادیــث ذیــل بــه روایــات تعــدای از اصحاب پیامبر (صلی الله وعلیه وسلم) آمده است تقریبًا (۲۳) گناه کبیره در(کتاب مشکات فارسی ج۱، ص ۲۵ـ ۲۹، باب گناهان کبیره ونشانه های نفاق)؛ به تصنیف {عبدالحمید وردگ}، به شرح ذیل به سلسلهٔ شماره وتعداد روایات چنین تذکر یافته است، البته نا گفته نماند که گناه هان کبیره در کتب فقه وغیره کم وبیش ذکر شده است.

شماره مسلسل:

۱ـ شریک مقرر کردن به خدا، (که شرک قابل بخشش نیست دیگرهمه گناهان ذیل قابل عفو وبخشش است)، (ولی اگر خدا بخواهد مشرک وکفاری سر سختی را هم مسلمان مینماید واز همه گناه هانش گذشت می کند این به مشیت خداوند مهربان مربوط است).

۲ـ کشتن فرزند خود به خوف از گرسنگی.

۳ـ زنا کردن با زن همسایه (ومطلق زنا).

۴ـ رنجانید پدر ومارد (ونا فرمانی آنان).

۵ـ قتل نفس (به ناحق).

۶ـ به دروغ سوگند خوردن (یا گواهی دروغ).

۷ـ سحر (جادو).

۸ـ سود خوردن.

۹ـ خوردن مال یتیم.

۱۰ـ پشت گشتاندن در روز جنگ (با کُفار).

۱۱ـ تهمت کردن بر زنان پاکدامن (مؤمن).

۱۲ـ دزدی.

۱۳ـ شراب خوری.

۱۴ـ غارتگری ـ (حینیکه اموال را به غارت می برد در حالیکه مردم به چشمهایشان بسوی وی می نگرند).

۱۵ـ خیانت کردن (مطلق خیانت)

۱۶ـ دروغگوی.

۱۷ـ وعده خلافی.

۱۸ـ خیانت در امانت ـ (درغگوی، وعده خلافی، خیانت در امانت ودشنام دادن) این چهار خصلت از نشانه وعلامت شخص منافق است.

زیرا در این باب کتاب (مشکات فارسی ج۱، ص ۲۵) ذکر گناهان کبیره ونشانه های نفاق ذکر شده است.

پس هر گناهی که نسبت به خودش بزرگ تر باشد صغیره است (یعنی که از خودش دیگر گناه بزگتر باشد صغیره است) وهر گناهی که نسبت به خودش خورد تر باشد کبیره است (یعنی که از خودش دیگر گناهی خوردی باشد کبیره است) {فرقِ گناه کبیره وصغیره همین است، نسبت به ما تحتی خود کبیره ونسبت به مافوق خود صغیره می باشد} وسخنی دیگر اینکه هر گناهی که ضررش به مردم بیشتر باشد کبیره است واگر ضررش به مردم کمتر باشد صغیره می باشد، مثلاً اگر دروغی که ضررش به مردم زیاد باشد گناه کبیره است واگر ضررش به مردم کم باشد گناه صغیره می باشد به همین ترتیب دیگر گناهان را قیاس باید کرد.

وهمچنان گناه خورد را نا چیز شمردن گناه کبیره است، ونیز اصرار ومداومت کردن به گناه صغیره آن گناه صغیره آخر تبدیل به گناه کبیره می شود.

۱۹ـ دشام دادن در وقت جنگ کردن (یا مطلق دشام).

۲۰ـ بردن مُتَهم بی گناه نزد حاکم که او را بکشد.

۲۱ـ کافر حکم کردن مسلمان به سبب مرتکب گناه او.

۲۲ـ ترک کردن نماز فرض از روی قصدی.

و۲۳ـ گریختن از میان مردم که مرگ (وَبا وطاعون) به آنان رسیده است.

به سلسله تعداد روایات:

به روایتی عبدالله بن مسعود (رض) حدیث شماره ۴۵ صفحه ۲۵ (بخاری ومسلم).

۱ـ شریک مقرر کردن به خدا.

۲ـ کشتن فرزند خود به خوف از گرسنگی.

۳ـ زنا کردن با زن همسایه (ومطلق زنا).

به روایتی عبدالله ابن عمرو (رض) حدیث ش ۴۶ ص ۲۵ـــ ۲۶). (بخاری ومسلم).

۱ـ رنجانید پدر ومارد (ونا فرمانی آنان).

۲ـ وقتل نفس (به ناحق).

۳ـ به دروغ سوگند خوردن (یا گواهی دروغ).

به روایتی ابی هریره (رض) حدیث ش ۴۷ ص ۲۶ (بخاری ومسلم)

۱ـ سحر (جادو).

۲ـ سود خوردن.

۳ـ خوردن مال یتیم.

۴- پشت گشتاندن در روز جنگ (با کُفار).

۵- تهمت کردن بر زنان پاکدامن (مؤمن).

به روایتی ابی هریره (رض) حدیث ش ۴۸ ص ۲۶ (بخاری ومسلم).

۱- دزدی.

۲- شراب خوری.

۳- غارتگری - (حینیکه اموال را به غارت می برد در حالیکه مردم به چشمهایشان بسوی وی می نگرند.

۴- خیانت کردن (مطلق خیانت)

به روایتی ابی هریره (رض) حدیث ش ۴۹ ص ۲۷ (بخاری ومسلم).

۱- دروغگوی.

۲- وعده خلافی.

۳- خیانت در امانت - (دروغگوی، وعده خلافی، خیانت در امانت ودشنام دادن) این چهار خصلت از نشانه وعلامت شخص منافق اند، وهمچنان فرق گناه کبیره وصغیره چنانچه در فوق ذکر شد؛ {نسبت به ماتحتی خود کبیره ونسبت به مافوق خود صغیره می باشد} بهر حال منافقت ویا منافق بودن هم گناه بزرگی در نزد خداوند محسوب می شود.

وبه روایتی حذیفه (رض) حدیث ش ۵۶ ص ۲۹، «بخاری»؛ آمده است که حذیفه گفت: همان که نفاق در زمانهء رسول خدا (ص) بود اما امروز یا کُفر است ویا ایمان).

به روایتی عبدالله بن عمرو (رض) حدیث ش ۵۰ ص ۲۷ (بخاری ومسلم).

۱- دشنام دادن در وقت جنگ کردن (یا مطلق دشنام).

بـــه روایتـــــی صـــــفوان بـــــن عســـــال (رض) حـــــدیث ش ۵۲ ص ۲۸ (ترمذی، ابوداؤد ونسائی).

۱ـ بردن مُتَهم بی گناه نزد حاکم که او را بکشد.

به روایتی انس (رض) حدیث ش۵۳ ص ۲۸ (ترمذی وابوداؤد).

۱ـ کافر حکم کردن مسلمان به سبب مرتکب گناه او.

به روایتی معاذ (رض) حدیث ش۵۵ ص ۲۹ (احمد).

۱ـ ترک کردن نماز فرض از روی قصدی.

۲ـ گریختن از میان مردم که مرگ (وَبا وطاعون) به آنان رسیده است.

۲۳ گناه کبیره (مشکات فارسی ج ۱ص ۲۵ـ ۲۹).

خداوند مهربان وعده کرده است که هر گاه بندگانش از گناهان کبیره که آنها را از آن منع کرده شده است توبه کنند (او تعالی) گناهان صغیره ایشان را بخشیده ومورد رحمت خویش قرار میدهد، زیرا گناهان صغیره با فضل رحمت خدایی وضو نماز دعا استغفار و... مورد عفو وبخشش الهی قرار می گریند ولی گناهان کبیره بجز توبه نَصوح که دوباره به آن گناه روی نیاوردن است به چیزی دیگری عفو نمی گردند، خداوند مهربان بجز از شرک دیگر همه گناهان بندگان خود را بعد از توبهء ایشان به توبه نَصوح می بخشد وهمچنان اگر خداوند مهربان بخواهد گناهان کبیره وصغیره بندگان خود را با عذاب ویا بدون عذاب می آمرزد، ولی شرک را نمی بخشد زیرا شرک اکبر کبائر ویا بزرگترین گناه در نزد خداوند متعال محسوب می شود، البته گناه مشرک وکافر بعد از توبه ومسلمان شدنش قابل عفو وبخششی خداوند مهربان است، این در حالیسکه یَهود آلوده ومبتلا به شرک وکُفر بودند واز شرک وکُفر خود بر نگشته باز امیدی عفو وبخششی گناه هانی بزرگ ونا بخشودنی خود را داشتند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

اِنَّ اللهَ لَايَغْفِـرُ اَنْ يُّشْـرَکَ بِـهِ وَيَغْفِرُمَـادُوْنَ ذالِـکَ لِمَـنْ يَّشَـآءُ وَمَـنْ يُّشْـرِکْ بِـاللهِ فَقَدِ افْتَرَای اِثْمًا عَظِيْمًا. (النسآء: ۴۸).

ترجمه: مُسلمًا خدا شرکی که به او ورزیده شود نمی آمرزد، وغیر آن را برای هر کس که بخواهد می امرزد، وهر که به خدا شرک بیاورد، مُسلمًا گناه بزرگی را مرتکب شده است. (نسآء: ۴۸).

تفسیر: مشرک شائسته بخشایش نیست وجزای آن جاویدان است البته جرایمی که از شرک فروتر است قابل مغفرت می باشد چه کبیره باشد چه صغیره هر که را خداوند جل جلاله بخواهد بیامرزد گناهان صغیره وکبیره وی را با عذاب یا بدون عذاب می بخشد اینجا به این طرف اشارت است که چون یَهود به کُفر وشرک متلایند نباید امید وار مغفرت باشند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۳۴۰).

چنانچه که حضرت علی کرم الله وجه میفرماید:

«هرگناهِ که خداوند بر آن حکم عذاب داده یا لعنت کرده یا بر آن خشم گرفته است کبیره است».

«هرگناه که نسبت به گناه دیگر ضررش کمتر باشد صغیره است ونسبت به گناه دیگر ضررش بیشتر باشد کبیره است یعنی این دو از امور نسبی هستند هنگام مقایسه کردن دو گناه با یکدیگر، آن یک اهمیتش بشتر است کبیره است ودیگر اهمیتش کمتر است صغیره می باشد».

زیرا خداوند ذات نهایت مهربان وبی اندازه با رحم است، انسان ها جز از شرک دیگر هر گناهی را که مرتکب شده باشند اگر به سوی خداوند مهربان به نیت مغفرت وعفو گناهان مرتکب شده ی خود رجوع نموده از گناهان وخطاهای گذشتهء خویش توبه کنند خداوند مهربان به مهربانی بی کران خود جز شرک به (اوتعالی) که قابل بخشش نیست دیگر همه گناهانی کبیرهء که پایانتر از شرک که باشند همهء آن گناهان را خدای مهربان از بندگانش مورد عفو وبخشش قرار داده وچنان از بنده تائب خود خوشحال می شود مثلِ شخصیکه در بیابان دور گرم وسوزان شتر خود را با آب نان وهمه وسایلش گم کند واز شوریدن شتر خود خسته ومانده ونا امید شده آمده زیر سایهء درختی لحظهء برای رفع خستگی خود بخواب برود وبعد از خواب بیدار شود ببیند که شترش نزد او با همه نان آب و وسایلش ایستاده است آن شخص از دیدن شتر خود چنان خوشحال شود وبجای که بگوید ای خدا! من بنده توهستم وتو خدایی من هستی از فرط خوشحالی سخنش را برعکس می گوید، به همینگونه خداوند مهربان از بنده تائب خود خوشحال می گردد.

وین همه گناهانی کبیره   سر زده ز انسان های بَرَره

جز ز این ها به توبه کردن   نباشد چاره دِیگری جبیره   ـ (حمیدی)

۱ــ اگر مسلمانان بتوانند از گناهان بزرگ خود داری کنند خداوند گناهان جزئی آنها را خواهند بخشید؛ وبیان گناه صغیره وحد گناه کبیره ... وجواب استلال معتزله؛ وهر کس از کسب خویش بهره می برد، وپدران وفرزندان از همدیگر نفع می برند؛ وقدرت دفاع در اداره امور خانواده بعهده مردان است وزنان باید زیر نظر مردان، خانواده را اداره کنند ... اما مسئول تمام مسائل مادی زندگی فقط مردان هستند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۳۲۶ـ ۳۲۹).

۲ـ بیان گناهان کبیره؛ وخداوند عالِم به غیب است وانسان نتیجهء خود را می بیند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۵۳ـ ۴۵۵).

منکرین زنده شدن بعد از مرگ:

عَمَّ يَتَسَآءَ لُوْنَ. (١) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيْمِ. (٢) الَذِى هُمْ فِيْهِ مُخْتَلِفُوْنَ. (النبإ: ١ـ ٣).

ترجمه: در باره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟. (۱) از آن خبر بزرگ [قیامت کبریٰ]. (۲) که همواره در باره آن با یکدیگر اختلاف دارند [که واقع می شود یانه؟]. (نبأ:۱ـ۳).

تفسیر: یعنی مردم در تحقیق وجستجوی کدام مسئله مشغول هستند؟ آیا این استعداد را دارند که بپرسش وکنجکاوی خویش آن امر را بدانند؟ هر گز نی، یا مطلب این است که کُفار بطور استهزاء وانکار ازهمدیگر یا ازحضرت رسول (ص) یا از مؤمنان می پرسند که قیامت چه وقت می آید؟ وسبب تا خیرش چیست؟ ودرهمین ساعت چرا نمی رسد میدانید که اینها از چه واقعه می پرسند؟ واز واقعهء بزرگی می پرسند که به زودی علم شان به آن میرسد وقتیکه مناظره هولناکش را بچشم سر مشاهده کنند؛ یعنی خبر واقعهء قیامت که مردم را در آن اختلاف است بعضی اقرار وبعضی انکار دارند وبعضی در شک اند طائفهء پاداش عمل را به جسم روح هردو وگروهی تنها به روح اعتقاد دارند، (الی غیر ذلک من الاختلافات) (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۶۶).

ق، وَالْقُرْءَانِ الْمَجْيدِ. (١) بَلْ عَجِبُوْا أَنْ جَآءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَٰفِرُوْنَ هَٰذَا شَىْءٌ عَجِيْبٌ. (٢) أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّاتُرَابًا ذَالِكَ رَجْعٌ بَعِيْدٌ. (٣) قَدْعَلِمْنَا مَاتَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَٰبٌ حَفِيْظٌ. (۴) بَلْ كَذَبُوْا بِالْحَقِ لَمَّاجَآءَ هُمْ فَهُمْ فِى أَمْرٍ مَّرِيْجٍ. (۵).

أَفَلَمْ يَنْظُرُوْا إِلَى السَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَنَٰهَا وَمَالَهَا مِنْ فُرُوْجٍ. (۶) وَالْأَرْضَ مَدَدْ نَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيْهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْبَتْنَا فِيْهَا مِنْ كُلِ زَوْجٍ بَهِيْجٍ. (٧) تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِ عَبْدٍ مُّنِيْبٍ. (٨) وَنَزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً مُبَٰرَكًا فَأَنْبَتنَابِهِ جَنَّتٍ وَحَبَ الْحَصِيْدِ .(٩) وَالنَّخْلَ بَاسِقَٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَضِيْدٌ. (١٠) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوْجُ. (ق:١ـ١١)...

ترجمه: ق، قسم به قرآن مجید [که محمد، فرستاده ماست و وقوع قیامت حق است]. (۱) [کُفر پیشگان نتها ایمان نیاوردند] بلکه از این که بیم دهنده ی از خودشان به سوی آنان آمد تعجب کردند ودر نتیجه کافران گفتند: این چیزی عجیب است. (۲) که آیا هنگامی که مردیم وخاک شدیم [زنده می شویم وبه حیات دو باره باز می گردیم؟] این باز گذشت دور از[عقل] است. (۳).

بی تردید ما آنچه را که زمین از اجسادشان می کاهد، می دانیم ونزد ما کتاب ضبط کننده [همه ی امور چون لوح محفظ] است. (۴) [اینان نه اینکه زنده شدن پس از مرگ را باور نکردند] بلکه که حق راهم هنگامیکه بسوی شان آمد، تکذیب کردند پس در حالیکه آشفته وسر درگم اند. (۵) آیا با تامل به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه آن را بنا کرده وآراستیم وآن را هیچ رخنه وناهماهنگی نیست؟. (۶) وزمین را گستردیم وکوه هایی استوار در آن افکندیم ودرآن هرنوع گیاه خوش منظر ودل انگیزی رویاندیم. (۷) تا برای هر بنده که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز گردد، مایه بینایی ویاد آوری باشد. (۸) واز آسمان آبی بسیار سودمند نازل کردیم، پس به وسیله آن باغ ها ودانه های دروکردنی را رویاندیم. (۹) ودرختان بلند قامت خرما را که خوشه های متراکم وروی هم چیده دارند [پرورانديم]. (۱۰) برای آن که رزق بنده گان باشد، ونیز به وسیله آن آب سر زمین مرده را زنده کردیم؛ وبیرون آمدنشان [پس از مرگ از خاک گور برای ورود به قیامت] این گونه است. (ق: ۲-۱۱).

تفسیر: از بزرگی وعظمت شان قرآن چه توان گفت این کتابی است که به نزول خود همه کتاب ها را منسوخ کرد وبا قوت اعجازیه واسرار ومعارف بی انتهای خود دنیا را محو حیرت ساخت، همین قرآن دارای مجد وشرف، بذات خود شاهد است که از هرگونه نقص وعیب پاک بوده هیچ یک کلمهء آن طرف نتکه چینی وانقاد واقع نمی شود با این همه کافران آن را قبول نمی کنند، انکار آنها از این سبب نیست که آنها برعلیه آن کدام حجت وبرهانی دارند بلکه محض از جهل وحماقت خود بر این واقعه تعجب می کنند که چسان از خاندان وطائفهء خود آنها مردی به عنوان رسول بسوی آنها آمد وخود را بزرگ معرفی کرده...

همگان را پند ونصیحت میدهد مزید بر آن سخن عجیبی گفت که هیچکس آن را باور کرده نتواند اینکه هنگامیکه مرده با خاک آمیختیم آیا باز بسوی زندگی بر گردانیده می شویم؟ این بازگشت بسیار دور ازعقل و از امکان وعادت بکلی بعید است.

تمام وجود شما خاک نمی گردد بله روح سلامت میماند واجزای بدن تحلیل گشته هرجائیکه پراگنده شده است آن همه درعلم محیط خداست او تعالی قدرت دارد که از هرجائی اجزای اصلیهء آن را فراهم آورده کالبد بسازد ودو باره در آن روح بدمد؛ چنین نیست که فقط از امروز با ما معلوم است بلکه علم ما قدیم است حتی قبل از وقوع آنها جمیع حالات همه اشیا را در کتابیکه (لوح محفوظ) گفته می شود ما نوشته ایم وآن کتاب تا حال نزد ما موجود ومحفوظ است، پس اگرعلم قدیم در فهم کسی نیاید چنان بداند که اوراق دفتریکه درآن هرچیز مرقوم وثبت است در حضور خداوند یکتا! حاضر است ویا این را تاکید جملهء ماقبل بدانید زیرا چیزیکه درعلم کسی باشد وثبت هم گردد نزد مردم بسیار زیاد مؤکد شمرده می شود همین طور در این موقع به اعتبار محسوسات مخاطبین خاطر نشان فرمود که هر چیز درعلم خداست وبحضور او ثبت است ودر آن یک ذره زیاد وکم نمی شود؛ محض تعجب نیست بلکه تکذیب آشکار است، نبوت پیامبر، قرآن، بعث بعد الموت وغیره هر چیز را تکذیب می کنند وسخنان باهم آمیخته وپیچیدهء عجیب اظهار می نمایند بلا شک وشبهه شخصیکه سخنان راست را تکذیب می کند در پیچیدگی های شک واضطراب، تردد وتحیر گرفتار می شود.

آسمان را ببینید ظاهرًا نه پایه دارد ونه ستونی باید دقت کرد اینقدر جسم عظیم الشان چسان محکم واستوار ایستاده است وهنگام شب چون قندیلها وفانوسها روشن می شود وتا چه اندازه قشنگ وبا رونق به نظر می آید برعلاوه لطف در اینجاست که میلیونها سالی که بر آن می گذرد نه در این سقف سوراخ وشگافی پدید آمده نه کدام گنگره آن افتاده ونه تزئینات آن شکست خورده ونه رنگ آن خراب شده پس چه دستی است که این مخلوق را آفرید وبعد از تخلیق آن را بدینسان نگهداست؛ شخصی که بسوی خدا رجوع کند ومحض در دائرهء این محسوسات بند نماند برای او در تخلیق وتنظیم آسمان...

وزمین علامات بیشمار دانائی وبینائی است که اگر در آن اندکی غور کند به حقیقت پی می برد درسهای فراموش شده را دوباره بخاطر می سپارد پس خدا بهتر میداند که با اینکه چنین آیات روشن موجود است چونکه مردم به تکذیب حق جرأت می کنند؟

غله آنست که دانهء آن با گیاهش یکجا درو شود، وباغ آنست که چون ثمر آن را بچینند ویا خودش بیفتد درخت آن بر پا می ماند؛ علاوه از اینکه بسیار وفراوان است خوشه هایش هم خوش آیند می باشند؛ به ذریعهء باران زمین مرده را زنده ساخت همچنین روز قیامت مردگان هم زنده می گردند وحشر می شوند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۸- ۴۲۰).

يَقُوْلُوْنَ أَءِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ فِى الْحَافِرَةِ. (١٠) أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا نَّخِرَةً. (١١) قَالُوْا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ. (١٢) فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَٰحِدَةٌ. (١٣) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ. (١۴) (النازِعات:١٠- ١۴).

ترجمه: فعلا می گویند: آیا ما را[پس از مرگ] به همان حالت اول [که در دنیا بودیم] باز گردانده می گردانند؟. (١٠) [شگفتا!] آیا زمانی که ما استخوان های پوسیده وریز ریز شدیم [باز می گردیم؟!]. (١١) [و] گویند: [اگر قیامتی در کار باشد] بازگشت به حیات دو باره در آن زمان بازگشتی زیانبار است. (١٢) جز این نیست آن بازگشت فقط با یک بانگ عظیم است [وبس]. (١٣) که ناگاه همه بر یک زمین صاف وهموار حاضر شوند. (١۴) (نازعات:١٠-١۴).

تفسیر: آیا از قبر باز به همان قدمهای خود طرف زندگی برگردانیده خواهیم شد ما باور کرده نمی توانیم که در استخوانهای بوسیده باز جان دمیده شود واگر چنین شد برای ما خساره بزرگ میرسد زیرا ما برای زندگی ثانی هیچ تهیهء ندیده ایم این را به تمسخر می گفتند که این چیزها بعقیدهء مسلمانان است حال آنکه بعد از مردن زنده شدن امکان ندارد که خساره وزیان حقیقت داشته باشد؛ یعنی این امر بنظر مردم دشوار می آید اما نزد قدرت الهی کار یک چشم برهم زدن است که چون یک آواز مَهیب بظهور آید یعنی صور دمیده شود...

بیدرنگ مردگان اولین وآخرین در میدان حشر گرد آیند، بعد از این بیانات برای عبرت منکران واقعهء کوچک ترین سر زنشی که به یکی از متمردین مغرور دنیا (یعنی فرعون) داده شده است تذکر می آید وبه عبارت دیگر منکران را تنبیه می کند تا بدانند که عاقبت کسانی که از حق انکار آورده بودند چه شد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۷۳- ۶۷۴).

تبصره:

منکرین قیامِ قیامت وزنده شدن بعد از مرگ طوری مسخره آمیز از یکدیگر در باره قیام قیامت پرسان می کنند که قیامت چه وقت برپا می شود وتاخیرش برای چه است؟ در حالیکه در پرسان خود میانشان اختلاف دارند.

آری! در این شکی وجود ندارد که قرآن کتاب خداوند وحضرت محمد (ص) پیامبر وفرستادهء خداست قیام وبر پا شدن قیامت وزنده شدن بعد از مرگ حق و راست است، اینکه کافران بدین باورند که قرآن، پیامبر آخرالزمان، روز رستاخیز وزنده شدن بعد از مرگ، بهشت، جهنم وغیره دروغ وجز یک فریب برای انسانهاست؟ در پاسخ کافران باید گفت که آیا این سخن شما امکان دارد که یک شخصی عربی بی سواد از جزیرة العرب پیدا شود وخود را رسول وفرستادهء خدا بخواند ودر طول گذشت قرنها تا امروز میلیونها انسانی عقلمند، هوشیار، بادانش وبا مفکوره های متفاوت را فریب دهد!!!؟ این سخن اصلًا قابل قبول هیچ ارباب خرد ومنطق نیست وامکان ندارد که چنین کسی رسول وفرستادهء خدا وبرحق نباشد وبگوید که من فرستادهء خدا ام وباز به سخن او میلیونها انسان صاحب عقل خرد اندیشه، بادانش وبینش قرنها فریب بخورند وتا قیامت بخود نیایند واز او به عنوان پیامبر وفرستاده خدا پیروی کنند!!!؟ بلی! اگر قرآن کتاب خدا ومحمد (ص) فرستادهء برحق خداوند بسوی بندگان خدا نمی بود (العیاذ بالله) دروغ اش در طول گذشت قرنها تا امروز به میلیونها انسان صاحب خرد دانش معلوم وهویدا می شد که نشد.

واما آن عده انسانهای مُلحد کودن نابکار که نه به خدا، نه به رسول خدا، نه هم به دین آیین زنده شدن بعد از مرگ، قیامت، بهشت، جنهم وبه هیچ چیزی...

باورمند نیستند وخلقت کاینات وهمهء مخلوقات وموجودات را بی عقلانه وبی شرمانه در حد یک تصادف میدانند واز سوی دیگر این مُلحدین نابکار سال هاست که در پی دسیسه وطعن اهل ایمان ومصروف ساختن مسلمانان به حرف بیهوده ویاوه سرایی واسلامی ستیزی توهین به مقدسات اسلامی وانداختن شُبهات برای اهل ایمان بوده اند ولی با این همه تلاش های مردودانه ایشان جهت بد نام کردن اسلام وبرهم زدن مسلمانان همواره در برابر حق وحقیقت شکست خوده ناکام مانده اند وروسیاه شده اند.

واز طرف دیگر ایشانِ چنان در جهل مرکب، در بی عقلی، بی منطقی واحماقت فرو رفته اند که اصلاً باورغلط بیهوده وخود فریبی شان توجیه ندارد وایشان پستر از حیوانات هستند زیرا حیوانات ونباتات وغیره به خالق خود باورمند و (اوتعالی) را به زبان قال وزبان حال به پاکی یاد می کنند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

سَبَّحَ لِلهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَالْعَزِيزُالْحَكِيْمُ. (الحدید: ١).

ترجمه: آنچه در آسمانها وزمین است، خدا را [به پاک بودن از هرعیب ونقصی] می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (حدید: ١).

کافران می گویند آیا ما بعد از اینکه مردیم واستخوانهای ما پوسیده شد آیا ما به همان حالت اولی باز می گردیم نه هرگز چنین نیست این کار محال است چطور استخوانهای پوسیده وتکه تکه ما پس دو باره به اصل سابق درست شده وما به اصل قدیم بر می گردیم؟

کافران ومنکرین قیامت وزنده شدن بعد از مرگ خود را در چه سولاتی مصروف کرده اند، در سوالات ودر واقعه بزرگی که قیام قیامت است که وقوع اش حق است وآن را بزودی به چشم سر بعد ازمر دنشان مُشاهده می کنند، هر چندیکه در این چهار روزه دنیای فانی وقوع بزرگ قیامت را به تمسخر گرفته، گاهی می گویند شاید قیامت باشد وگاهی می گویند نه اینها همه دروغ است قیامت وزنده شدن بعد از مرگ اصلاً وجودی ندادر واین کار محال است

ودور ازعقل انسانی، بلی در این هیچ شک وشبهه‌ء وجود ندارد که حضرت محمد (ص) رسول وفرستاده‌ء بر حق خداست، قیام وبر پا شدن روزی رستاخیز وزنده شدنِ بعد از مرگ در پیشگاه پادشاه حاکم وقاضی القضات عادل برای رسیدگی به پرونده های کافرین منکرین قیامت، مجرمین، قاتلین، ظالمین، جابرین، مفسدین حق وراست است، و او پادشاهی پادشاه هان حاکم حاکمان قاضی قاضیان وقهار قاهران در آن روز همه حق داران را به حق شان به اساس عدالت مساوی میرساند ودر آن روز هیچ احدی نمی تواند که در مقابل فیصله‌ء برحق خدای قهار حرفی به زبان بیاورد ویاهم قدرت حرف زدن را داشته باشد همه منتظر کیفر اعمال خوب وبدی خود چشم انتظار به عدالت وفیصله‌ء برحق خداوند قهار هستند و او قاضی در آن روز رستاخیر که همه مخلوقات در حضورش محشور وجمع هستند وچنان عدالتی را بر پا می کند که حتی یک بزی شاخ داریکه در دنیا بزی بی شاخ را شاخ زده باشد او بز شاخ دار دنیایی بی شاخ وبیشاخ دنیایی شاخ دار شده وبعد بز شاخ دار را شاخ زده وانتقام خود را از او می گیرد این در نهایت دال برعدالت کاری شهنشاه مطلق احکم الحاکمان عادل عادلان خداوند قهار در روز رستاخیز می باشد که از هَیبت هَراس و وحشت آن روز هیچ کسی هم جرأت لب گشودن به سخن گفتن را ندارد.

جایکه خداوند یکتا! میفرماید:

يَوْمَ هُمْ بَارِزُوْنَ لَايَخْفَى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. (غافر:۱۶).

ترجمه: روزی که همه ی آنان آشکار می شوند،[و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند، [وندا آید:] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه ی خدای یکتای قهار است. (غافر:۱۶).

تفسیر: یعنی از قبرها بر آمده در یک میدان هموار حاضر می شوند ودر آنجا هیچ سد ویا کوه حائل نمی باشد؛ نیک بدانید که به در باری آن احکم الحاکمین ذاتیکه بر او هیچ حالت شما پوشیده نیست حاضر شدنی هستید وتمام احوال ظاهری وباطن شما آشکارا پیش شما گذاشته می شود.

ودر آن روز تمام وسائط وحجاب ها برداشته می شود، به شکل ظاهری ومجازی هم پادشاهی کسی باقی نمی ماند، فقط پادشاهی مخصوص همان شهنشاه مطلق یَگان می باشد در مقابل آن قوتها مُضمَحل ومقهور می باشد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۲۴۸).

در آن روز پادشاهی تنها از شهنشاه مطلق الاختیار است (که او خداوند یکتا! است) که صدا می کند ای پادشاهانی که در دنیا ظلم ستم، کِبرغرور، بی عدالتی می کردید و ای ظالمانیکه بالای مظلومان ظلم می نمودید و ای کافران ومنکرین که از خدا پیامبران الهی...

کتاب های آسمانی وقرآن، روز رستاخیر وزنده شدن بعد از مرگ انکار می ورزیدید حالا کجاست آن همه پادشاهی سلطنت شکوه وقدرتتان وکجایند آن کافران ومنکرین که از خدا پیامبران خدا زنده شدن بعد از مرگ وقیامت که باهمه نشانه های قدرت الهی در دنیا به سبب کُفرعِناد کِبرغرور وخود پسندی کُفر ورزیده واز خدای خالق مخلوقات وپیامبران، کتاب های آسمانی، قیامت ورز رستاخیز وزنده شدن بعد از مرگ انکار می نمودند؟ در این اثناء هیچ احدی نیست که از ترس هراس خدای قهار وهیبت وحشت وهولناک روز قیامت حرف زده بتواند همه بر دهن شان مهر سکوت زده شده است وقدرت لب به سخن گشودن را ندارند در این وقت است که خودی خداوند قهار صدا میزند که در حقیقت در آن زمان وامروز پادشاهی وحاکمیت همه از آنِ خدای قادر وقهار است که منکران ـ کافران، قاتلان، ظالمان، جباران، مفسدان، خاینان، نیکو کاران، عادلان منصفان وغیره را به جزا پاداش کیفر ومکافات نیک وبد اعمالشان میرساند.

اینکه کافران ومنکرین قیامت می گویند بعد از اینکه ما مرده شدیم واستخوانهای ما پوسیده شد این کار هیچ امکان ندارد که ما پس زنده وبه حالت اولی برگردیم؟ پاسخ چنین کافران ومنکرین قیامت وزنده شدن بعد از مرگ این است که آیا او ذاتی که شما را از اول که هیچ وجود تان نبود از کَتم عدم به صحرای وجود وهستی آفرید آیا (اوتعالی) قادر به اینکار نیست که شما را پس از مردن تان وپوسیدن استخوانهای تان دوباره به حالت اصلی زنده نموه وباز گرداند!!!؟ حَقا که (اوتعالی) قادر به همهء چیز است.

در حالیکه آفریدن وپیدا کردن یک چیز در اولش سختر ومشکل تر است از آفریدن وپیدا کردنی باری دوم اش، زیرا آفریدن بار دوم آن چیز، یک کاری بسیار ساده وآسان است، این در نهایت کُفر،عِناد، جهل، بی عقلی واحماقت منکرین قیامت وزنده شدن بعد ازمرگ را نشان میدهد که با وجود این همه چشم دید قدرت خداوند قادر توانا بازهم منکری از قیامت وزنده شدن بعد از مرگ هستند.

منکرین بعد از مـــــرگ در روزِ قیامت　　هستندُ شـرمنده و نـــزد خداوند ملامت

چنین انسانهای مُلحدی کـــافری مشرک　　اصلًا بی عقلُ روانی انـــد نیستند سلامت　ـ (حمیدی)

۱ـ سوره عم وذکر پرسان از خبر بزرگ. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۶۶۶).

۲ـ سوره (ق) وبیان تعجب کفار برینکه چسان از خاندان وطائفه آنان مردی بعنوان رسول بسوی آنان آمد وآنها را پند ونصیحت میدهد؛ وآسمانها، زمین ونباتات همه نشانه های قدرت الهی است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۱۷ ـ ۴۲۰).

۳ـ سوره (نازعات) وذکر لحظات کشیدن روح از بدن انسان وبیان نفخه دوم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۶۷۲ ـ ۶۷۴).

فصل پنجم:

مرگ:

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَآ إِلَّامَتَاعُ الْغُرُوْرِ. (آل عمران: ۱۸۵).

ترجمه: هرکسی مرگ را می چشد، وبدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود، پس هر که را از آتش دور دارند وبه بهشت در آورند مسلماً کامیاب شده است؛ وزندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست. (آل عمران:۱۸۵).

تفسیر: همگان لذت مرگ را چشنده اید بعد از آن هر صادق وکاذب ومصدوق ومکذوب جزای کامل کردار خودرا در روز قیامت دیدنی است مطلب از (کامل) این است که ممکن است پیش از قیامت نیز چیزی سزا به آن داده شود مثلاً در دنیا یا قبر؛ عیش ونشاط عارضی جاه وجلال ظاهری دنیا انسان را بسیار فریب میدهد که اکثر مفتون آن شده به بیخردی از آخرت غافل می شوند حال آنکه کامیابی حقیقی آنست که انسان تا در این جاست هر کاری را از روی نتیجه وانجام بسنجد وبه عملی اقدام کند که ازعذاب الهی او را نجات دهد وبه بهشت برین برساند.

تنبیه: از این آیت نظریهء بعضی متصوفین که دعوی می کند ما طلب جنت وبیم دوزخ نمی باشیم نیز تدقیق میخواهد زیرا معلوم شد که کامیابی اصلی، نجات یافتن از دوزخ ودخول جنت است ودر خارج جنت هیچ یک از موفقیت های عالیه را نتوان به دست آورد، در حدیث آمده **(وحولها تدندن)** الله تعالی به فضل ومرحمت خود ما را هم به این کامیابی نائل وسرفراز گرداند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۹۳- ۲۹۴).

تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی کُلِ شَیءٍ قَدِیْرٌ. (۱) الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَالْعَزِیْزُالْغَفُوْرُ. (الملک:۱-۲).

ترجمه: همیشه سودمند وبا برکت است آن که فرمانروایی [همه هستی] به دست اوست واو برهر کاری تواناست. (۱) آن که مرگ وزندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام تان نیکوکارید، و او توانای شکست ناپذیر وبسیار آمرزنده است. (ملک: ۱-۲).

تفسیر: تمام ملک از اوست وتنها اختیار او در تمام سلطنت نافذ است، سلسلهء مردن وزیستن را فقط او تعالی قائم کرد، پیشتر هیچ چیز نبودیم وباز پیدا کرد، بعد از آن موت فرستاد سپس بعد از مردن زنده می گرداند کمال قال «... **وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِتُكُمْ ثَمَّ يُحْيِيْكُمْ ثَمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ**» یعنی، چگونه به خدا کفر می ورزید در حالی که [پیش از دمیده شدن روح به کالبد تان ترکیبی ازعناصر] مرده بودید، پس شما را حیات بخشید، سپس شما را می میراند، آن گاه دو باره زنده می کند، سپس شما را به سوی او باز می گردانند. (بقره: ۲۸).

تمام این سلسلهء موت وحیات از سببی است که اعمال شما را بیازماید که کدام کس کارهای بد وکدام کس کارهای نیک وکدام کس بهترین کارها را می کند، در زندگی اول اینست امتحان ودر زندگی دوم نتیجهء مکمل آن را نشان میدهد فرض کنید که اگر زندگی اول نمی بود کدام کس به عمل می پرداخت واگر موت نمی آمد مردم از مَبداء ومنتهی غافل وبیفکر شده ازعمل دست می برداشتند، واگر دو باره زنده کرده نمی شدند پاداش نیک وبد از کجا حاصل می شد؛ زبر دست ونیرومند است که کسی از گرفت او بر آمده نمی تواند ونیز آمرزگار وبی نهایت بزرگ است. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۵۷۷).

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيْهَانُعِدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَاى. (طه:۵۵).

ترجمه: شما را از زمین آفریدیم، وبه آن باز می گردانیم، وبار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. (طه:۵۵).

تفسیر: پدر همه یعنی آدم (ع) از خاک آفریده شد، غذاهائیکه از آن جسم انسان پرورش وتکوین می یابد نیز از خاک بر می آید، بعد از مرگ هم وجود عنصری مردم زود یا دیر با اجزای خاک مخلوط می شود وهمین طور در وقت حشرهم اجزای وجود که با خاک آمیخته بود دو باره جمع شده سر از نو بصورت انسان تشکل می یابد، مردگانی که در قبور مدفون اند از مَضاجِع (خوابگاه ها) خود بیرون آورده می شوند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۴۵۲).

وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَإِذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِهِمْ يَنْسِلُوْنَ. (۵۱)، قَالُوْا يَاوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَالرَّحْمَانُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ. (یاسین: ۵۱ ۵۲).

ترجمه: ودر صور دمیده می شود، ناگاه همه ی آنان از قبرها به سوی پروردگار شان می شتابند. (۵۱) می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خواب گاهمان برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود وپیامبران راست گفتند. (یاسین: ۵۱ ـ۵۲).

تفسیر: چون بار دوم صور دمیده شود همه زنده گردیده از قبرهای خود بر خیزند وفرشتگان آنها را به سرعت تمام به میدان حشر برند، شاید نفحهء اولی ونفخهء ثانیه حالت خواب بر ایشان طاری کرده شود ویا از مشاهدء منظرهولناک قیامت عذاب قبر را آسانتر دانسته به خواب تشبیه دهند یا (مرقد) بمعنی (مَضجَع) که از کیفیت خواب تجرید کرده شود، والله تعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۵۶ـ۱۵۷).

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِرِالصَّابِرِيْنَ. (۱۵۵) الَّذِيْنَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ. (۱۵۶). أُوْلَآئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَّبِهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلآئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ. (القبره:۱۵۵ـ۱۵۶).

ترجمه: وبی تردید شما را به چیزی اندک از ترس وگرسنگی وکاهش بخشی از اموال ومحصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن وفرزند] آزمایش می کنیم، وصبر کنندگان را بشارت ده. (۱۵۵) همان کسانی که چون...

مصـــیبتی ســخت بـــه آنـــان رســـد مـــی گوینـــد: إِنَّـــا لِلهِ وَإِنَّـــآ إِلَيـــهِ رَاجِعُـــونَ
«ما مملوک خداییم ویقینًا به سوی او باز می گردیم». (۱۵۶) آنانند که درودها
ورحمتـی از سـوی پروردگارشـان بـر آنـان اسـت وآنانند کـه هـدایت یافتـه انـد.
(بقره:۱۵۵ـ۱۵۷).

تفسیر: نخست تـذکرهء مردانـی بـود کـه بـه بلنـد تـرین مقـام صـبر واصـل شـدند
یعنـی شـهیدان، اکنـون بیـان مـی گـردد کـه خداونـد در مصـایب ورنجهـای بـزرگ
وکوچـک شـما را مـی آزمایـد ومرتبـهء صـبر، نیـروی تحمـل، حوصـله،
شخصی شما تَدقیق می شود، در مسئلهء اول تنبیه است که داخل شدن در جرگه
صـابران آسـان نیسـت؛ مردانیکـه بـه مصـایب صـبر کردنـد، ناسپاسـی ننمودنـد
واین مصـایب را وسـیلهء ذکـر وشـکر گردانیدند ای پیـامبر! آنـان را بـه عنایـت
ومهربانی ما مژده ده. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۹۸ـ ۹۹).

أَيْنَمَا تَكُوْنُوْا يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْكُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ مَّشَيَّدَةٍ وَإِنْ تَصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُوْلُوْا
هَاذِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِئَةٌ يَقُوْلُوْا هَاذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِاللهِ
فَمَالِ هَآؤُلَآءِ الْقَوْمِ لَايَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا. (النِسآءِ: ۷۸).

ترجمه: شـما را مـرگ هـر کجـا باشـید هـر چنـد در قلعـه هـای مرتفـع واسـتوار،
در مـی یابـد، واگـر خیـر [چـون پیـروزی وغنیمـت] بـه آنـان [کـه سسـت ایمـان
ومنـافق انـد] برسـد، مـی گوینـد: از سـوی خداسـت، واگـر سـختی وحادثـه ای
[چـون بیمـاری، تنگدسـتی، شکسـت وناکـامی] بـه آنـان رسـد [بـه پیامبراسـلام ص]
می گویند: از ناحیه توست، بگو: همه ی این ها از سوی خداست، این گروه را
چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه وحقایق را] بفهمند؟! (نسآء: ۷۸).

تفسیر: هـر قـدر مقـام محفـوظ واسـتوار وایمـن داشـته باشـید مـرگ شـما را
نمـی گـذارد مـرگ هـر کـس مقـدر ومعـین اسـت و در وقـت مقـرر خـود ضـرور
فرا میرسد اگر بـه جِهاد شـامل نشـوید نیـز از مـرگ رسـته نمـی توانید از ثـواب
جِهاد گـریختن واز مـرگ ترسـیدن واز مقاتلـهء کـافران در خـوف بـودن، سراسـر
نـادانی ودال بـر فتـور ایمـان اسـت؛ احـوال شـگفت انگیـز منافقـان را بشـنوید
اگر مسلمانان درست جنـگ کننـد وپیـروز گردنـد وغنیمـت بـه دسـت شـان افتـد...

گویند این از جانب خداست یعنی به تصادف واقع شده وتدبیر پیامبر(ص) در آن دخلی نیست واگر تدبیر درست نیفتد وهَزیمَت واقع شود بر تدبیر پیامیر الزام می آرند خداوند یکتا! میفرماید: ای محمد! در پاسخ آنها بگو که خیر وشر از جانب خداست که آفریده گار وهستی بخش موجودات حضرت اوست ودیگری را در آن دخلی نسیت وتدابیر پیامبر(ص) نیز از سوی خدا والهام الهی است، الزام شما بر پیامبر نادرست ومظهر قصور دانش شماست اینها همه حکمت الهی می باشد که شما را متنبه می گرداند وبا شما معاملهء امتحان می کند این جواب اجمالی بود در آیت آینده الزام منافقان به تفصیل ذکر می شود؛ اصل این است که اگر چه موجد نیکیها وبدی ها حضرت خداست اما بنده باید حسنات را فضل واحسان خدا شناسد وبدی ورنج را از شامت اعمال خویش داند وبر پیامبر الزام وارد نکند، پیامبر (ص) آفریدگار وسبب کارها نیست، هستی بخشای امور خداست وسبب آن کردار شما. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۳۵۲- ۳۵۳).

وَلِكُلِ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَايَسْتَأخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ. (الأعراف:۳۴).

ترجمه: برای هر امتی زمانی [معین واجلی محدود] است، هنگامیکه اجل شان سرآید، نه ساعتی پس می مانند ونه ساعتی پیش می افتند. (اعراف: ۳۴).

تفسیر: ظاهرًا شبهه وارد می شود که هنگامیکه وعده (اجل فرا رسید عقلًا تاخیر ممکن بود پس نفی آن نیز ضروری بود اما تقدیم اجل از روی عقل امکان ندارد در نفی آن چه فائده می باشد؟ بعضی از مفسران نسبت به این شبهه «**لَا يَسْتَقْدِمُوْنَ**» را برشرطیه «**فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ**» عطف میدانند، نزد بعضی از«**... جَآءَ أَجَلُهُمْ...**الأعراف:۳۴» قرب ودُنُو مراد است، نزد من به این تکلفات حاجت نمی ماند، در محاورات برای ثبوت قوت وتاکید چیزی که به دو طرف مقابل باشد اکثرهمان طرف را که محتمل الثبوت است مقصودًا نفی می نمایند وطرف دیگرش را که از اول غیر محتمل است محض برای مبالغه وتاکید وتحسین کلام استطرا دًا نفی می کنند مثلًا مشتری در حالیکه چیزی بخرد قیمت آن را از بایِع معلوم کرده می گوید (چیزی کم وبیش) بایِع می گوید کم وبیش نمی تواند شد مقصد هر دو ذکر کم است ولفظ بیش محض برای تاکید...

ومبالغهء تعیین قیمت استطرا دًا ذکر شده، در اینجا نیز مطلب اصلی کلام این است که آنگاه که وعدهء خداوند (ج) فرا رسد ضرور وارد می شود به قدر یک لَمحه در آن تقدیم وتاخیر نمی شود مقصد نفی تاخیر است، تقدیم از نخست ظاهر الانتفاء بود نفی تقدیم برای قوت انجام وعده یک نوع پیرایه می باشد یعنی کسانیکه بر خداوند (ج) افترا می کنند وآنانکه خود حرام را حلال گردانیده به خدا نسبت میدهند بر مهلت خداوند یکتا! مغرور نشوند، هر جامعه وهر فرد را در حضرت وی مدتی معین است چون وقت سزا فرا رسد تبدیلی در آن نمی شود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۸۸).

تبصره:

هر صاحب روح چشنده یی مرگ است وفانی شونده، آنکه فانی نیست و واجب الوجود است ذات خدای قادر وتَوانا وخالق همه هستی است، خداوند متعال مرگ وزندگی را آفریده تا اینکه امتحان کند که چه کسی در زندگانی دنیا کارهای شایسته یی را انجام میدهد وچه کسی کارهای ناشایستهء می کند، ویقینًا که از همین خاک پیداشده ایم وسپس به دل همین خاک وارد می شویم وپس از این خاک دو باره زنده شده به سوی پروردگار خویش جهت حساب دهی به جانب میدان حشر دوان دوان می رویم، وبدون شک خداوند منان من شما را در این دنیا به برخی از چیزها امتحان می کند که همانا ترس گرسنگی کاهش وکمی از محصولات ما از قبیل باغ ثمر، زن وفرزند وغیره می باشد، وصبر کننده گان را به پاداش بزرگ از جانب خود مژده میدهد، ودر هر کجایکه باشید مرگ شما را دریافت می کند وبه شما ضرور میرسد وشما را فراگیرنده وبه کام خود فرو می برد، هرچندیکه جا ومکان شما در قَلعَه های محکم واستوار بوده باشد واز چنگ مرگ هیچ صاحب روح به جز خداوند یکتا! کسی دیگر خلاصی ندارد وحتمی وضروری هر ذی روحی طعم مرگ را چشیدنیست، وهرگاه وقت ومیعاد مرگ فرا رسد دیگر برای من وشما لحظهء از آن وقتیکه حکم خداوند تعیین ومقرر شده است پس وپیش تأخیر وتبدیلی نمی کند زیرا فرشتگانیکه به احکام وفرمان خداوند موظف اند آنان به اندازهء یک چشم به هم زدن در اجرای احکام وفرامین الهی تأخیر وتبدیلی نمی آورند وهمان لحظه امر خداوند یکتا! را بدون چون وچرا وملحوظات دیگر بجا میاورند ودر اجراء امر الهی سخت محکم ومُصَمم ومُجری اوامر خداوند یکتا! می باشند.

هر چندیکه حیات ومرگ دو کلمهء در تضاد اند اما در واقع پیوستن این دو باهم انسانها را به مکافات مجازات ومقصود اصلی که همانا رسیدن به محبوبِ حقیقی ونایل آمدن به زندگی ابدی سرشار از همه لذایذ شادی است می باشد، به هر حال زندگانی این دنیا فانی شونده است وهمه از این کره خاکی رونده دنیای دیگری وپیوستن به کفیر مجازات ومکافات وبه زندگی ابدی اند، پس به این سفر دور درازیکه در پیشرو داریم...

توشه یی تهیه نمود وتا در فراز نشیب ودشت بیابان وصحرای این سفرِ پر از خطر با توشه و وسیلهء دست داشته یی خود بدون کدام ترس هراس این همه سختی ها، پستی ها وبلندی ها راطی نمایم وبه سر منزل مقصود رسیم، بلی! وقیتکه مرگ ما فرا رسد دیگر هیچ چیزی ما را از آن نجات داده نمی تواند واز مرگ هیچ صاحب روح به جز خداوند حی وقیوم! خلاصی ندارد زیرا بخواهیم یا نخواهیم طعم مرگ را چشیدنی واز این دنیا رفتنی ایم وذره ذره نزد خالق خود از همه اعمال کردار دوران زندگی ومکلفیت خود گزارش وحساب دادنی هستیم.

چنانچه ابن سینا بلخی در مورد گفته است:

از قعر گِل سیاه تا اوج زحل   کردم همه مشکلاتِ عالَم را حل
بیرون جستم زقید هرمکر و حِیل   هر بند گشوده شد مگر بند اجل

ز مردن هیچکس را نیست خلاصی   نه نیکو کار و با تقوی و عاصی
نه شاه و نه گدا راست در امانی   نه ظالم و نه مظلوم و نه جانی
نه مردُ زن راست از مرگ نجاتی   نه خرد و کلان راستُ دایم حیاتی
همه ز این دارِ فانی رفتنی اند   بسی آرمان ها را با خود بردنی اند
برای این سفر آماده باشیم
زقیدِ آرزو ها آزاده باشیم   - (حمیدی)

۱ـ فقط بعد از مرگ پاداش کامل کوششهای مردم داده می شود واین جهان محل آزمایش است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴).

۲ـ سوره ملک وبیان اینکه سلسله مردن وزیستن را فقط او تعالی قائم کرد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۷۷).

۳ـ پدر همه یعنی آدم (علیه اسلام) از خاک آفریده شد، غذاهائیکه از آن جسم انسان پرورش وتکوین می یابد نیز از خاک بر می آید. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۴۵۲).

۴ـ چگونگی نفخ صور اول صور دوم وبرسی کیفر وپاداش مردمان در قیامت. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۱۵۶ـ ۱۵۷).

۵ـ به وسیله مصیبتها وبلاها خداوند بندگان را آزمایش می کند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۹۸ ـ ۹۹).

۶ـ شما را مرگ، هر کجا باشید (هر چند در قلعه های مرتفع واستوار)، در می یابد «وفرا می گیرد وبه کام خود می برد». از ترجمه. (تفسیرکابلی: ج۱ ص۳۵۲ ـ ۳۵۳).

۷ـ وهر گروهی را میعادی [معین واجلی محدود] است، پس چون بیاید میعاد ایشان تاخیر نمی توانند ساعتی ونه سبقت میتوانند. از ترجمه. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۸۸).

بازگشت همه بسوی خداست:

اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا وَعْدَاللهِ حَقًّا اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيْمٍ وَّعَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَاكَانُوْا يَكْفُرُوْنَ. (۴) هُوَالَّذِىْ جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَآءً وَّالْقَمَرَ نُوْرًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِنِيْنَ والْحِسَابِ مَاخَلَقَ اللهُ ذالِكَ اِلَّا بِالْحَقِ يُفَصِلُ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ. (۵).

اِنَّ فِى اخْتِلَافِ الَّيْلِ والنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللهُ فِى السَّمَاواتِ وَالْاَرْضِ لَأَيَاتٍ لِقَوْمٍ يَّتَّقُوْنَ. (۶) اِنَّ الَّذِيْنَ لَايَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا وَرَضُوْا بِالْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوْا بِهَا وَالَّذِيْنَ هُمْ عَنْ ءَاياتِنَا غافِلُوْنَ. (۷) اُوْلَآئِكَ مَاواهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ. (۸) اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيْمَانِهِمْ تَجْرِىْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ فِىْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ. (۹) دَعوَاهُمْ فِيْهَا سُبْحَانَكَ الَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيْهَا سَلامٌ وَءَاخِرُدَعْواهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِ الْعالَمِيْنَ. (يونس: ۴ ـ ۱۰).

ترجمه: بازگشت همه ی شما فقط به سوی اوست، [خدا شما را وعده داد] وعده ی حق وثابت؛ بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند، سپس آن را [به قیامت] باز می گرداند تا کسانیکه ایمان آورده اند وکارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت پاداش دهد، وبرای کسانیکه کافر شدند به کیفر کفری که همواره می ورزند، شربتی از آب بسیار جوشان وعذابی دردناک است. (۴) اوست که خورشید را فروزان وماه را تابان قرارداد، وبرای ماه منازلی [چون هلال، تربیع، بدر ومَحاق] مقدر ساخت تا شمار سال وحساب [ماه هفته، اوقات امور زندکی وتنظیم برنامه های معیشت] را بدانید، خدا آنها را جز به درستی نیافریده؛ او نشانه ها را برای گروهی که دانایند [بدون هرگونه ابهام] بیان می کند. (۵).

به یقین در رفت وآمد شب و روز وآنچه را خدا در آسمانها وزمین پدید آورد، برای گروهی که همواره تقوا پیشه اند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت وقدرت خدا] است. (۶) مسلمًا کسانی که لقاء ما را امید ندارند وبه زندگی دنیا خشنود شده اند وبه آن آرام گرفته اند و آنان که از آیات ما بی خبرند. (۷)

آنانند که به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می شدند جایگاه شان آتش است. (۸) بی تردید کسانی که ایمان آورده اند وکارهای شایسته انجام داده اند، پروردگار شان آنان را به سبب ایمان شان به بهشت های پر نِعمت که نهرها از زیر[قصرهای] آن ها جاری است، راهنمایی می کند. (۹).

[آغاز] نیایششان در آنجا [این است که]: خدایا! از هرعیب ونقص منزهی، ودر آنجا درود خدا به آنان، عطا کردن امنیت کامل است، وپایان بخش نیایششان این است که همه ستایش ها ویژه ی خدا مالک ومربی جهانیان است. (یونس: ۴ - ۱۰).

تفسیر: چون به فرمان او خلقت همه شما آغاز شده است وبالآخره بسوی او باز می گردید آیا جائز است که از احکام وانبیای او سرتابید؟؛ کوچکترین نیکی ها هم ضایع نشود؛ نزد بعضی (نور) نسبت به (ضیاء) عام تر است زیرا (ضیاء) آن نور را گویند که تیز تر ودرخشان تر باشد وبعضی گفته اند که ضیاء روشنی ذاتی است و (نور) فروغی که از دیگری مستفاد شود، چنانکه درعالم اسباب به عقیدهء علمای هیئت روشنی آفتاب که از کرهء دیگر حاصل نشود ضیاء باشد وروشنی ماه که مستفاد از آفتاب است نور باشد بعضی محققین در بین هردو چنین فرق گذاشته اند که (نور) مطلق روشنی را و (ضیاء) و (ضوء)انتشار آن را نامند چون انتشار روشنی آفتاب زیاد تر است لهذا روشنائی آن به ضیاء تعبیر شده، والله اعلم بمراده.

ماه هروز به تدریج کم وزیاد می شود «**وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُوْنِ الْقُدِيْمِ**» یعنی، برای ماه منزل هایی قرار دادیم تا این که به صورت شاخه ی کهنه ی حلالی شکل وزرد رنگ خرما برگردد [وباز به تدریج بدر کامل شود،]. (یس: ۳۹).

علمای هیئت منازل سیر قمر را بیست وهشت گفته اند که به دوازده برج منقسم است در قرآن مصطلحات مخصوص آنها مراد نیست مطلق مدارج سیر ومسافت قمر مقصد است؛ شمار سالها وحساب خورد ماه ها وروزها را...

بـه گـردش مهـر ومـاه متعلـق گردانیـده اگـر آفتـاب ومـاه نباشـد شـب وروز ماهای قمری وشمسی وسال وامثال آن چطور متعین مـی گردد، غیر از زنـدگی دنیوی وکار وبار معاش در چندین احکام شرعیه نیز تعین اوقات ضرور است؛ این سلسلهء فلکیات یک امر تصادفی واتفاقی نیست بلکه حضرت آفریدگار آن را بـا نظـام وتـدبیرعظیم الشـان پدیـد آورده وایـن نظـام دارای هـزاران فوائـد وحکم است؛ دانایان از مشاهدهء ایـن نظـام بسراغ هستی خداونـد قـادر وحکیم مـی افتنـد واز انتظـام مادیات مراتـب روحانیـت را هـم انـدازه مـی کننـد ومیداننـد خدای بزرگ درعالم روحانی چه آفتاب وماهی پیدا کرده که عبارت از انبیاء ومرسلین اند؛ شکی نیست کـه در هر دو چیز کوچک وبزرگ دلایل هستی و وحدانیت خدا جل جلاله موجود است.

«وَفِيْ كِلِى شَيْئٍ لَـهُ آيَةٌ * تَـدُلُ عَلَى اَنَّهُ وَاحِدٌ» یعنی در تمام اشیای موجوده کاینات خورشید ماه ستارگان وغیره نشانه ی است بر وجود ذات واجب الوجود که دلالت بر وحدانیت خداوند متعال می کند که خدا ذاتی یکتاست.

در سورهء بقره نزدیک (ربع سیقول) یک آیت گذشته و در آن به شرح وبسط این نشانه هـای قدرت بیان شد؛ دل خود را آن قدر بـه دنیا بستند روز آخرت وآمـدن بـه حضـور خداونـد (ج) بـه کلـی فرامـوش شـان شـد، همـین حیـات چنـد روزه را مقصود ومعبود خود ساخته اند و در نشانه های قدرت که در فوق بیان شـده غـور ودقـت نکردنـد تـا میدانسـتند کـه ایـن نظـام محکـم وحکیمانـه عبـث آفریده نشده وتمام این دستگاه مقصود ومخصوص ومشترکی دارد، ذاتیکه چنین مخلوقات شگفت انگیز را بار اول آفریده چه مشکل است که بار دیگر هم آن را پیدا کند؛ چیزی که آنها با دل ودماغ وزبان وپای خود کمائی کرده اند سزای آن آتش دوزخ است؛ ببرکت ایمان وروشنی آن، خدای رحمن مؤمنان را به مقصد اصلی (جنت) میرساند؛ از مشاهدهء نِعمت های بیکران وفضل واحسان خدای رحمن (**سبحان الله**) گویند چون خواهند چیزی از خدا بخواهند مثلًا به مرغی یا میوه رغبت کنند (**سبحانک اللهم**) بر زبان رانند وفرشتگان همین که بشنوند آن را حاضر نمایند گویا این کلمه بجای جمیع دعا ها می باشد، در این جهان میان بزرگان رسم است که اگر مهمان چیزی را پسندیده از آن توصیف کند، میزبان غیور در تهیهء آن کوشش می کند.

هردو طبقه هنگام ملاقات به یگدیگر سلام دهند چنانکه مسلمانان در دنیا دستور دارند همچنین سلام فرشتگان به جنتیان تحفه باشد بلکه نزول تحفهء سلام از سوی خدای بزرگ در قرآن منصوص است؛ وقتیکه به جنت میرسند اندیشه ها وکدورت های دنیوی به پایان میرسد ومحض به گفتن **(سبحانک اللهم)** آرزوها انجام می شود وهمه دعاها بر **(الحمد لله رب العالمین)** ختم می شود وبایستی چنین شود. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۶ ـ ۲۹).

تبصره:

بازگشت همه ی موجودات ومخلوقات بسوی خدا است، پیدایش انسانها در این روی زمین محض برای خدا شناسی عبادت وبندگی به (اوتعالی) می باشد که انسان را خداوند اشرف مخلوقات قلمداد کرده است ودیگر مخوقات را برای منفعت همین انسان تابع ومسخر کرده است چه موجودات حیه وچهار پایان باشد وچه مخلوقات دیگری زمینی وآسمانی، تا انسانها را بیازماید که ایشان در برابر این همه نِعمات (اوتعالی) چی کاری واعمالی را انجام میدهند اعمال خوب ویا اعمال بد که در بازگشت شان که بازگشت همه ی مخلوقات بسوی (اوتعالی) می باشد همرای ایشان حسابی خواهد کرد که بدون شک خداوند متعال بسیار سریع الحساب است که به زودترین فرصت به حساب همه ی مخلوقاتش وبه اعطایی مکافات ومجازاتشان رسیدگی می کند؛ وهمچنان پیدایش آسمانها، ماه، خورشید، کهکشانها ودیگر ستارگان خرد بزرگ، ورفتن روز آمدن شب وهمچنان برعکس وگردش باد وریزش برف وباران وغیره اینها همه برای فایده ومنفعت همین انسانی بنام اشرف مخلوقات می باشند ودر کل پیدایش این همه مخلوقات دال بر وحدانیت ویکتایی خداوند قادر وتوانا می کند.

جایکه سعدی شیرازی در مورد میگوید:

برگِ درختان سبز در نظر هوشیار   هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

خدایی که این همه مخلوقات وکاینات را پیدا کرده است واداره ی کلی این همه مخلوقات وکاینات به ید وقدرت اوست که هر چه بخواهد انجام میدهد...

هیچ احدی را مجازِ چون وچرا در خواست وانجام کاری (اوتعالی) نیست هر چه را بخواهد همان می کند.

جایکه شیخ فَرید الدین عطار نِیشابوری درمورد می گوید:

هیچ کس در ملک او همباز نیست   قـــول او را لحنی نه آواز نیست

پس همه ی مخلوقات مطیع وفرمان بردار خداوند یکتا! اند بجز عده ی جنیات ناسپاس وانسانهای جاهل احمق نابکار که دیده ودانسته با این همه قدرت وتوانایی خداوند بزرگ از (اوتعالی) به سبب جهل واحماقت خود انکار می ورزند، چه جهالتُ احماقتِ که اصلاً توجیه ی ندارد، باوجودیکه خود به چشم سر خود قدرت خداوندی را ببینی وتجربه کنی واین قدرت خالق یکتا! را در وجود خود ودر وجود دیگر مخلوقات وایشاء حس ولمس کنی وباز هم بر وجود خالق این همه مخلوقات وکاینان کُفر ورزی واز (اوتعالی) انکار کنی، وبا وجودی که مرگ وزندگی خود را به ید وقدرت او (تعالی) مشاهیده کنی وبسوی (اوتعالی) رفتنی باشی وهم این قدرت وتوانایی را نداشته باشی که خود ویاهم اولاد همسرت، پدر ومادرت، برادر وخواهرت، دوست وعزیز ترینت را از مرگ نجات دهی وجان وحیات دو باره برای خود وبرای آنان دهی وهمهء این عزیزانت در پیش چشمانت هریک به نوبه ی خود مرده وبسوی خداوند روند وبه دست خود آنان را زیرِ توده ی خاک دفن نمایی وبازهم خود را درغفلت وجهالت اندازی ونداني که اینَ کار، کاری چه ذاتی است که انسان ودیگر مخلوقات را پیدا می کند وباز می میراند وخود را به نافهمی جهالت واحماقت بزنی ودر سَر انجام باز بی شرمانه بگویی که این همه مخلوقات وکاینات خودش خود بخود بدونِ خالق تصادفی واتفاقی بوجود آمده اند عجیب احماقت وجهالتی که اصلاً هیچ عقل ومنطقی این را نمی پذیرد.

پس اینجاست که سوالی پیدا می شود که هر چیزیکه خود بخود وتصادفی وبه اختیاری خود پیدا شده باشد، او چیز و او مخلوق پس اختیاری عام وتام خود را برای همیشه ودر همه ابعاد زندگی خود میداشته باشد چون خودش...

خود را پیدا کرده است، زیرا چیزی خود پیدا خودش اختیار همه چیزی خود را بدست خود دارد وقتیکه این همه کاینات ومخلوقات وجنیات وانسانها خودشان تصادفی پیدا شده اند پس چرا کوه ها، جنگلها، سنگ های بزرگ وزمین هایی هموار به اثر زلزله و لغزش از جای خود دور شده واز بین می روند وقادر به این نیستند که ماهیت وحقیقت خود را کما فی سابق حفظ کنند؟ وانسانهای که اشرف مخلوقات هستند قادر اند که به فضا، قمر ومریخ و... بروند ودر دل کوه ها وسنگ های بزرگ واعماق زمین خانه بسازند واکثر حیوانات را در تسلط واختیار خود در آرند؛ وجنیات که قادر اند خود را به هر شکل بسازند ودر لحظه ی کیلوها متر زمین را طی کنند اینها چرا قادر نیستند که خود را از مرگ نجات دهند؟ اگر پیدایششان تصادفی واختیاری است!!!؟ پس معلوم شد که این همه اشیاء ومخلوقات وکاینات خود پیدا اتفاقی وتصادی نبوده اند واختیارِ خود را نداشته اند اگر پیدایش این همه اشیاء ومخلوقات تصادی خود بخود واختیاری می بود پس باید خود را از مرگ نجان میدادند که هرگز این کار را کرده نمی توانند، پس بدون تردید معلوم دار است که پیدایش واختیار واداره‌ء این همه کاینات ومخلوقات به ید وقدرت ذات یکتای لاشریک است که (او تعالی) همه را پیدا کرده حیات ومرگ را برای آنان اعطا کرده است که همه این کاینات ومخلوقات روی حکمت ومصلحت آزمایش وامتحان (اوتعالی) آفریده شده است وسپس بعد از مدتی بود وباششان در این کره خاکی ودنیای فانی دو باره همه بسوی خداوند خالق جهان وکاینات، رفتنی وتصفیه حساب دهی خود را در روز رستاخیز دادنی وبه نتیجه ی اعمال خود که همانا مکافات ومجازات شان می باشد رسیدنی هستند.

بگفته ی شاعری

پناه و بلــدی و پستی تـــوئی   همه نیستند آنچه هستی توئی

بـــــاز گشت جملگی است بسوی خدا   کس را نبینی تـــو در ایـــــن جهان بَقا

این جهان بـــــود مکانِ آزمونِ به ما   کاری کنیم که نادم نشویم اندر روزِ جزا   - (حمیدی)

---

۱ ـ بازگذشت همه بسوی خدا است تا هرکس به جزای کار خویش برسد؛ واشاره به گردش ماه وتفاوت میان نور خورشید وماه در تعبیر قرآن وحکمت وهدف از نظم وگردش آن؛ ونظم وگردش ماه وستارگان برای خردمندان دلیل بر قدرت خداوند است کسانیکه به جهان پاداش معتقد نیستند جایگاه ابدی ایشان جهنم است؛ ودرست کاری وایمان به خدا موجب هدایت وتوفیق است، بهشتیان در جهان باز پسین نیز به سپاس وستایش خداوند مشغول خواهند بود. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۶ ـ ۲۹).

اندیشه قرآن در مورد کائنات وجهان هستی:

وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ الْاِنْجِيْلِ بِمَآ اَنْـزَلَ اللهُ فِيْـهِ وَمَـنْ لَّـمْ يَحْكُـمْ بِمَـآ اَنْـزَلَ اللهُ فَاُوْلَآئِـکَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ. (۴۷) وَاَنْزَلْنَآ إِلَيْـکَ الْكِتَـابَ بِالْحَق مُصَدِقًا لِمَابَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اللهُ وَلَاتَتَّبِعْ أَهْوَآءَ هُمْ عَمَّا جَآءَکَ مِنَ الْحَق لِكُلٍ جَعَلْنَـامِنْكُمْ شِرْعَةً وَّمِنْهَاجًآ وَلَوْشَآءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَّاحِدَةً وَّلاكِنْ لِيَبْلُـوَكُمْ فِـىْ مَآءَاتَـاكُمْ فَاسْـتَبِقُوا الْخَيْـراتِ إِلَـى اللهِ مَـرْجِعُكُمْ جَمِيْعًـا فَيُنَبِـئُكُمْ بِمَـا كُنْـتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ. (المَائِده:۴۷ـ ۴۸).

ترجمه: وباید اهل انجیل برطبق آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، وآنان کـه بـر طبـق آنچـه خداونـد نـازل کـرده داوری نکننـد، قطعًـا بـدکار ونافرمـان انـد. (۴۷) مـا ایـن [قـرآن] را بـه درستی بـه سوی تـو نـازل کـردیم در حالیکـه تصـدیق کننـده ی کتـاب هـای پـیش از خـود وگـواه صـادق بر [حقیقت همه] آنـان است؛ پس میان آن بر طبق آنچه خدا نـازل کرده است داوری کـن، و[بـه هنگـام داوری] بـه جـای حقـی کـه بـه سـوی تـو آمـده از خواسته های نامشروع آنان پیروی مکن، بـرای هریـک از شما شریعت وراه روشنی قراردادیم، واگر خدا می خواست همه ی شما را امت واحد قرارمـی داد، ولی میخواهد شما را نسبت به آنچه به شماداده امتحان کند، پس به سوی کارهـای نیـک بریکدیگر پیشـی گیریـد، بازگشـت همـه ی شما بـه سوی خداست؛ نهایتًـا شـما را بـه آنچـه همـواره در بـاره ی آن اخـتلاف مـی کردیـد آگـاه مـی کنـد. (مائده:۴۸).

تفسیر: یا در اینجا آن حکم را نقل مـی کند که بـه عیسائیانیکه در وقت نـزول انجیل موجود بودند داده شده بود، یا ممکن است به عیسوی های گفتـه شده باشد که هنگام نزول قرآن مخاطب بودند تا آنها برطبق همان چیزی که خدا در انجیل فرود آورده راست ودرست حکم کنند یعنـی نکوشند که آن پیشین گوئی را اخفا کنند یا به تلاوت مهمل ولغو تبدیل نمایند پیشین گوئی های که در انجیل نسبت بـه پیـامبر آخرالزمـان «**فـارقلیط**» مقـدس بـه زبـان حضـرت مسیح وارد شـده این امر سخت نافرمانی خداست که شما به تکذیب آن هـادی جلیل ومصلح عظیم کمر به بندید وبخود زیان ابدی برسانید که حضرت مسیح درباهء او فرموده...

(چون آن روح حق بیاید تمام راه های راست را می نماید) آیا مفهوم اطاعت مسیح مقدس وپروردگار او همین است.

مهیمن را چند معنی کرده اند، (امین، غالب، حاکم، محافظ ونگهبان) به اعتبار هریک از این معانی (**مُهَیْمِن**) بودن قرآن کریم برای کتب سابقه صحیح می باشد امانت الهی که در توراة وانجیل ودیگر کتب سماوی به ودیعت نهاده شده بود در قرآنکریم با زواید محفوظ ودر آن هیچ تبدیلی نشده بعضی اشیای فروعی که در آن کتب به آن روزگار مخصوص یا حسب حال مخاطبین آن دوره بود قرآنکریم آن را منسوخ فرمود، حقایقی که ناتمام بود تکمیل کرد وقستهای را که به اعتبار این زمانه غیر مهم بود به کلی از نظر افگند؛ نزاعی در میان یَهود به وقوع پیوست جماعتی از داشمندان ومقتدیان شان به محضر نبوی (ص) حاضرشدند ودر آن نزاع از پیامبر فیصله خواستند وگفتند شما میدانید که عموم اقوام یَهود در اختیار واقتدار ماست اگر شما به موافقت ما فیصله کنید ما مسلمان می شویم وبه اسلام آوردن ما جهور یَهود اسلام را می پذیرند، حضرت پیامبر اسلام (ص) رشوتی آنها را قبول نکرد واز پیروی خواهشات آنها آشکار انکار نمود، بنا بر آن این آیت فرود آمد (ابن کثیر).

ما شان نزول این آیت را در گذشته نگاشته ایم از آن آشکار می شود که آیت بعد از آن فرود آمد که حضرت پیامبر از تعمیل خورسندی وخواهش یَهود انکار فرمود، این آیات استقامت پیامبر (ص) را تصویب وبرای تاکید اینکه اینده نیز بر چنین شان عصمت ثابت قدم بمانند نازل گردید کسانیکه خلاف شان عصمت نبوی (ص) تصور می کنند بس قاصر الفهم اند.

۱ـ کسی را از چیزی منع کردن دلیل آنیست وی میخواسته همان چیزی ممنوعه را ارتکاب نماید.

۲ـ مطلب از معصومیت انبیاء اینست که از آنها در مقابل خداوند یکتا! معصیت صادر نمی شود یعنی هرکاری را که بدانند پسندیدهء خدا نیست اختیار کرده نتوانند، امّا اتفاقًا از نادانستگی ویا از خطای رأی واجتهاد به جای راجع وافضل مرجوح ومفصل را اختیار نمایند یا ناپسندیده را پسندیده دانسته...

بدان عمل کنند آن را در اصطلاح (زلت) می گویند واین واقعات با مسئلهء عصمت منافی نیست چنانکه واقعات حضرت آدم (ع) ودیگر پیامبران بر قضیه گواهست بعد از دانستن این حقیقت در دانستن مطلب «... **وَلاتَتَّبِعْ أَهْوَآءَ هُمْ عَمَّا جَآءَکَ مِنَ الْحَقِ...**»... یعنی [به هنگام داوری] به جای حقی که به سوی توآمده از خواسته های نامشروع آنان پیروی مکن... (مائده: ۴۸).

«... **وَاحْذَرْهُمْ اَنْ یَفْتِنُوْکَ عَنْ بَعْضِ مَآ اَنْزَلَ اللهُ اِلَیْکَ...**» ... یعنی از آنان بر حذر باش که مبادا تو را از بخشی از آنچه خدا به سویت نازل کرده منحرف کنند... (مائده: ۴۹).

ودر دانستن دیگر آیات هیچ خلجانی و«لرزیدن» باقی نمی ماند، زیرا در آن صرف متنبه می گرداند که حضرت پیامبر(ص) به ملمع و«روشن» گری واسباب سازی آن ملعونان متأثر نشود وچنان رأی را اتخاذ نکند که از آن بلا قصد اتباع خواهشات آنها به عمل اید مثلاً در این حکایت که شان نزول این آیات است یَهود صورت عیارانه وپر از فریبی را بحضور پیامبر تقدیم کرده بودند وچنان وانمودند که اگر حضرت پیامبر (ص) برطبق رأی آنها فیصله کنند همه یَهود مسلمان می شوند آنها میدانستند که نزد پیامبر (ص) در سر تاسر جهان چیزی از اسلام محبوب تر نیست ممکن بود مستقیم ترین انسانها نیز چنین بیندیشد که چه مضایقه و«سختی» است اگر بر قبول یک خواهش کوچک آنها توقع چنین منفعت عظیم الشان دینی برآورده گردد.

این است که در این گونه موقع خطر ناک ومزلة الاقدام قرآنکریم حضرت پیامبر (ص) را متنبه می گرداند ومی گوید ببین وهوشیار باش وچنان رأی مده که به شان رفیع تو مناسب نباشد، کمال تقوی ومنتهای دانش پیامبر پیش از نزول آیت مکر وفریب آن مَلاعین و«ملعونان» را رد کرد بود، مضمون آیت نیز مثلیکه در فوق بیان کردیم مخالف شان عصمت حضرت پیامبر (ص) نمی باشد.

آئـین وطریـق کـار هـر امـت را خداونـد مناسـب احـوال واسـتعداد آن علیحـده مقرر کرده است وبا وجودیکه تمام انبیاء وملل حقه در مقاصد کلیه واصول دین کـه مـدار نجـات ابـدی بـر آن اسـت بـاهم متحد وبـه یکدیگر مقصـدند، بـا ایـن هـم بـه هـر امـت محـیط واسـتعداد مخصـوص آن، احکـام وهـدایات خاصـه عطـاء فرموده، در این آیت بسوی این اختلاف فرعی اشاره می باشد.

از یک حدیث بخاری که میفرماید: (**همه پیامبران باهم برادر عَلاتی می باشند، یعنـی از پـدر یـک واز مـادر مختلف**) نیـز همـین مطلـب اسـت کـه اصـول همـه واحد است وفروع مختلف وچون در تولد فرزند پدر فاعل ومفیض ومادر قابل ومحل افاضـه مـی باشـد در آن نیـز یـک اشـاره لطیـف اسـت بـه ایـن طـرف کـه اختلاف شـاریع سـماویه مبنـی بـر قابلیت واستعداد مخـاطبین اسـت ورنـه در مبدء فیاض هیچگونه اختلاف وتعددی موجود نیست، سر چشمهء تمام شرایع وادیـان آسمانی واحد وهمان ذات وعلم ازلی تعالی است.

تا کیست از شما که بر ملکیت مطلقه وعلم محیط وحکمت بالغهء خداوند یکتـا! یقین کند وهر حکمتی تازه را حق وصواب داند وبطوع ورغبت قبول کند ومانند غلام وفادار در مقابل هر حکم جدید گردن نهد وآماده باشد؛ در اختلاف شـرایع دیـده بـه کـج بحثـی وقیـل وقـال وقـت خـویش را ضـایع مگردانیـد کسـانیکه ارادات منـدان وصـول الـی الله انـد بایـد در حیـات عملـی جـد وجهـت نماینـد ودر تحصیل محسنات عقاید واخلاق واعمال کـه شـرایع سماویه ابلاغ مـی نماید مُستَعد باشند؛ ازعاقبت اندیشه کنید ودر تحصیل حسنات وخیرات مُستَعد باشید حقیقـت تمـام اختلافـات در آنجـا بـاز گشـته منکشـف مـی شـود. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۸).

قُلْ اَغَيْرَاللهِ اَبْغِى رَبًّا وَّهُوْ رُبُّ كُلْ شَىءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّاعَلَيْهَا وَلَاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى ثُمَّ اِلَى رَبكُمْ مَّرْجِعُكُمْ فَيُنبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ. (۱۶۴) وَهُوْالَّذِىْ جَعَلَكُمْ خَلَآئِفَ الْاَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيْمَآءَاتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيْعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغْفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (الأنعام: ۱۶۴ـ ۱۶۵).

ترجمه: بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیز است؟! وهیچکس جز به زیان خود[عملی زشتی] مرتکب نمی شود وهیچ سنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی دارد؛ سپس بازگشت همه ی شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به [حقانیت] آنچه در باره ی آن [با مردم مومن] اختلاف کردید آگاه می کند. (۱۶۴) اوست کسی که شما را در زمین جانشین[نسل های گذشته] قرارداد، و[پایه های مادی ومعنوی] برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما عطا کرده بیازماید؛ قطعًا پروردگارت زود کیفر است، ویقینًا بسیار آمرزنده ومهربان است. (انعام:۱۶۴ـ ۱۶۵).

تفسیر: نخست ذکر توحید فی الاوهیت بود اکنون توحید فی الربوبیت تصریح می شود یعنی چنانکه جز وی معبود نیست مُستَعانی نیز جز او نمی باشد زیرا اِستِعانت بر ربوبیت عامه مُتَفرِع است «...**اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ...**» ... یعنی تنها تورا می پرستیم وفقط از تو یاری می خواهیم... (فاتحه: ۵).

کافران در توحید وامثال آن با مسلمانان مجادله می کردند ومی گفتند شما طریق توحید را بگذارید وبه آئین ما در آئید اگر در آن گناهی باشد به ذمهء ما «**وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِلَّذِیْنَ ءَا مَنُوْا اتَّبِعُوْا سَبِیْلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ...**» یعنی کفافران به مومنان گفتند: از راه ما پیروی کنید تا ما [اگر آخرتی وعذابی در کار باشد] گناهان شما را به عهده گیریم... (عنکبوت: ۱۲).

در این جا پاسخ آنها داده شده، گناه هرکس بدوش خود اوست هیچکس گناه دیگری را بر داشته نمی تواند مجادله واختلاف شما همه بحضور الهی باز می گردد وآنجا طی می شود، جهان جای فیصله نیست عرصهء امتحان وآزموئنست چنانکه در آیت آینده توضیح شده؛ خدای یکتا! در زمین شما را نایب خویش گردانید تا شما از اختیاراتی که وی عطا فرموده چه کاری می گرید وچه تصرفات حاکمانه می نمائید یا شما را نایب یکدیگر قرارداد چنانچه قومی میرود وقومی بجای آن قرار می گیرد.

بسیار در مقابل شما فرق مدارج گذاشت در شکل وصورت در رنگ ولهجه، در اخلاق وملکات، در محاسن ومساوی، در روزی وتوانگری درعزت وجاه وامثال آن، افراد بشر را درجات متفاوت است؛ تاظاهر گردد که در این احوال که تا کدام اندازه حکم الهی را می پذیرد، ابن کثیر می گویند مطلب از «... **فِيْمَآءَاتَاكُمْ**... أنعَام: ۱۶۵» آن احوال ودرجات مختلف است که خدای یکتا! بر حسب اِستِعداد ولیاقت در بشر گذاشته بر این تقدیر حاصل امتحان این است که توانگر در حال غَنا چه اندازه شکر می کند وبینوا درحالت تهی دستی تا کجا صبر خویش را ثابت می گرداند وقس علی هذا.

به هرحال هرکس در این امتحان بالکل مقصر ثابت گردد خدای یکتا! در بارهء وی سریع العقاب است وهرکه اندک تقصیری کرده باشد در بارهء وی غفور وهر که کامل وظایف خود را انجام داده باشد بر وی رحیم است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۵۷۲).

وَهُوْالَّذِيْ خَلَقَ السَّمَاواتِ وَالْاَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّام وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوْكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ مِنًّ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا إِنْ هذَآ إِلَّاسِحْرٌمُبِيْنٌ. (هُودِ:۷).

ترجمه: او کسی است که آسمانها وزمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمان روایی اش بر آب [زیر بنای حیات است] قرار داشت، تا شما را بیاز ماید که کدام یک نیکو کارید؟ واگر بگویی: [ای مردم] شما یقینًا پس از مرگ بر انگیخته می شوید، بی تردید کافران می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست. (هود:۷).

تفسیر: پس از ذکرعلم، بیان قدرت اوست که تفسیر آن در رکوع هفتم سورهء اعراف گذشته؛ پیش از آفرینش آسمانها وزمین آب را بیافرید تا مادهء حیات اشیا را در آینده تامین نماید «... **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَيٍ**...» یعنی هر چیز زنده ای را از آب آفردیم... (انبیاء: ۳۰).

در آن هنگام عرش خدا بروی آب بود چنانکه اکنون فراز سماوات است گویا این یک صورت بود برای اظهار این حقیقت که ماده و وسیلة الحیات کائنات خاص تحت تسلط وتصرف وقیمومیت مطلقهء حضرت رب العرش است، والله علم.

مقصـد از ترتیـب ونظـام آفـرینش همـه آزمـایش شماسـت کـه تـا کجـا در نظـام شـگفت وسلسلهء مَصنوعات دقیق می شوید وبه آفرید گار ومالک خویش معرفت حاصل می کنید، از آفرید گار زمین وآسمان بر خودار می شوید، فرایض خویش را در شناسائی محسن وادای سپاس وی به پایان می رسانید، این مقام آزمون عظیم تانست مالک حقیقی می نگره تاکدام یک از بنده گان وی به صدق واخلاص وحسن آداب که نیکوی می کند وفرایض بندگی را انجام میدهد؛ چون این جهان جای ابتلاء وامتحان است باید پس از آن جزا (پاداش وکیفر) مقرر باشد تا شکر گزاران وکافران به نتیجهء کردار خویش رسند از این رو بعد الموت در اینجا ذکر شد یعنی کافران مکه باورندارند که پس از مرگ دوباره زنده می شوند وبر کیفر گناهان خویش میرسند چون در بارهء بعث بعد الموت از قرآن یا از زبان پیامبر (ص) آن همه بیان مؤثر وفصیح را می شنوند گویند کفار پیامبر (ص) که بسا از مردمان را در این باره مسحور ومرعوب گردانیده جادوی آشکار است ولی به ما تاثیری نه آرد (ابن کثیر). (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۷۸).

إِنَّا جَعَلْنَا مَاعَلَى الْاَرْضِ زِيْنَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. (الکَهفِ:۷).

ترجمه: مسلمًا ما آنچه را[از درخت، نبات، دریا ودیگرآثار] روی زمین است، زینت زمین قراردادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدام شان از جهت عمل نیکوترند. (کهف:۷).

تفسیر: بطرف رونق وزیبائی دنیا می شتابد ویا آن را گذاشته به آخرت چنگ میزند، در بعضی روایات است که عبدالله ابن عمر سوال کرد: یا رسول الله**! «أَحْسَنُ عَمَلًا»** کدام مردم اند؟، فرمود: «**احسنکم عقلاً واو رعکم عن محارم الله واسرعکم فی طاعته سبحانه**»، (کسیکه دارای عقل ودانش باشد واز حرام پرهیز کننده تر ودر طاعت خدای تعالی شتابنده تر باشد). (تفسیرکابلی: ج ۲، ص ۳۶۹).

تبصره:

اندیشهء قرآن در مورد کاینات وجهان هستی ـ از آنجایکه نزول قرآن به راستی ودرستی وتصدیق کنندهء کتابهای سماوی سابق ویک کتاب کاملاً جامع ومعانی از هر نگاه همه شمول می باشد این را به جهانیان میرساند که خداوند ذاتیست که شما انسان ها را در زمین جانشین جنیات ونسل های گذشته قرارداد، درجه رتبه مقام ومرتبهء بعضی شما را نسبت به بعضی تان روی حکمت وامتحان برتری داد تا معلوم کند که چه کسی از شما در این امتحان وآزمون الهی کامیاب بدر می آید وخداوند ذاتیست وچنان قدرت وعظمتی دارد که آسمان ها وآنچه در آسمانهاست وزمین وجهان هستی را در مدت شش روز روی حکمتش آفرید و (اوتعالی) به هر چیزی قادر وتواناست وهر کاری را که بخواهد همان دم انجام میدهد.

درختـان نباتـات وآنچـه کـه در زمـین است همـه زینـت بـرای زمـین ومنفعـت بـرای انسـانها وحیوانـات وجمعـی مخلوقـات است وتـا شـما را بـا ایـن نعمتهـای خـود بیازمایـد کـه کـدامین یکـی از شـما هـا در ایـن آزمـون خدایی موفـق آمـده وسپاسـگزاری از همـه نعمتهـای الهـی را بجای میاورید؟

ودر کل اندیشهء قرآن در مورد کاینات وجهان هستی این است که دنیا وجهان هستی جایگاه امتحان است وآنچه را که خداوند یکتا! در قرآنکریم خاطرنشان کرده است جهان وهستی آن همه از انواع واقسام نعمات الهی ودر واقع آمدن (آدم وحوا) از بهشت به این جهان هستی وبقـای نسـل هـای ایشـان در ایـن کـره خـاکی ودیـن را بـه عنـوان آیـین وپیـروی از آن واز این طریق رسیدن به خدا وسعادتمندی دنیا آخرت همهء اینها روی یک امتحات وآزموزن الهی است که عدهء به این زرق برقی جهانی هستی وفانی فریفته شده حتی بر خالق خود کفـر شـرک ورزیـده واز آخـرت وزنـده شـدن بعـد از مـرگ منکـر وکـاملاً رهء بیراهـه را در پیش رو گرفته اند.

وعِدهء دیگری با دیدن این قدرت الهی وکاینـات وجهـانی هستی کـاملاً پند عبـرت گرفتـه، بـه حقیقـت پیوسـته هـدایت یافتـه وراه حقیقـت وسـعادت را در پـیش رو گرفتـه انـد، وبـا ایـن اندیشـهء قرآنـی در مـودر کاینـات وجهـان هستی کـه همـه روی امتحـان الهـی است رهنمـون شـده بـه حقیقـت پـی بـرده در ایـن آزمـون وامتحـان الهـی رسـتگار بـدر آمـده انـد واز این ناحیه اصول رضـای خداوند یکتـا! را کسب نموده کامیابی دنیا وسعادت آخرت را نصیب حال خود نموده اند.

اندیشه قـــرآن و در مـــورد کاینات   راهُ مـسیریست و بـــــــسوی اِلهیات

آسمانها و ستارگانُ مــــه خورشید زمین   درسسیت ز خـدا شناسیُ بسی تحصیلات   - (حمیدی)

۱ــ بیـان بعضـی احکـام تـورات وانجیـل واینکـه هـر کـس طبـق شـریعت خداونـد حکـم نکنـد کـافر وفاسـق وظـالم اسـت. وخداونـد بـه پیـامبر اسـلام ومسـلمانان فرمـان مـی دهـد کـه احکـام شـرعی را دقیقًـا اجـرا نماینـد وبـه هـیچ وجـه بخواسـته دشـمنان توجه نکنند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۴۴۳ـ ۴۴۸).

۲ـ تمام عبادتها مخصوص پروردگار باشد، هر کس مسئول گناه خویش است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۵۷۰ ـ ۵۷۲).

۳ــ مـاده اصـلی آسـمانها وزمـین بصـورت آب بـوده واز آب تمـام موجـودات خلـق شـده، مهمتـرین هـدف از آفـرینش آزمـایش افـراد بشـر اسـت تـا خـوب وبـد، نیکـو کـار وتبهکـار، مـؤمن وکـافر بـه وسـیله امتحـان آشـکار ومعلـوم گـردد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۸۷).

۴ـ زندگی کنونی آزمایش وامتحان است، وهمه چیز بسوی نابودی می رود. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۳۶۹).

خداوند آسمانها و زمین را باطل نیافریده:

وَمَاخَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَابَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذالِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنَ النَّارِ. (٢٧) اَمْ نَجْعَلُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِيْنَ فِى الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ كَالْفُجَّارِ. (٢٨) كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوْا ءَايَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ اُوْلُوا الْاَلْبَابِ. (٢٩) وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ. (ص: ٢٧- ٣٠).

ترجمه: ما آسمان و زمین وآنچه را که میان آن هاست، بیهوده نیافریدیم، این پندار کافران است، پس وای بر کافران از آتش دوزخ. (٢٧) آیا کسانی که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزگاران را چون بدکاران؟!. (٢٨) این کتاب پر برکتی است که آن را بر تو نازل کرده ایم تا آیاتش را تدبر کنند وخردمندان متذکر شوند. (٢٩) سلیمان را بر داود بخشیدیم، چه نیکو بنده ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده به حق وبه شدت متوجه خدا بود. (٢٧- ٣٠).

تفسیر: یعنی نه چنان آفریدنی که در آینده هیچ نتیجه نداشته باشد، بلکه آخرت نتیجهء این دنیاست لهذا هر که در این دنیا زیست می کند باید برای سعادت خود در آن جهان کار کند وآن کار همین است که انسان پیروی خواهشات خود را گذاشته به اصول حق وعدالت رهسپار شود وبا خالق وبا مخلوق معامله نیک نماید چنین گمان نکند که هر چه هست همین حیات دنیوی است وبس می خوریم ومی نوشیم وبلآخر میمیریم بعد از آن هیچ حساب وکتابی نیست این خیالات از کسانی است که منکر بعث بعد الموت اند پس برای اینگونه منکرین آتش دوزخ تیار است؛ اقتضای عدل وحکومت ما این نیست که بندگان نیک ایمان دار با اشرار ومفسدان برابر نمائیم ویا با کسانیکه از خداوند جل جلاله میترسند همان معامله را روا داریم که با مردم بد کار خدا ناترس سزاوار است پس لازم است که برای حساب وکتاب ومکافات ومجازات وقتی مقرر شود لکین مشاهده می کنیم که در دنیا عدهء زیادی از مردمان نیک وایمان دار در مصایب وآفات گوناگون زندگی میتلا می باشند وبس اشخاص بد کردار بی حیا بعیش ونشاط زندگی بسر می برند...

مخبر صادق که زندگی جهان دیگر را خبر داده است باید آن را باور داشت وتصدیق نمود که ورود یک چنین روزعین مقتضای حکمت است زیرا هر شخص نیک وبد در آنجا پاداش کردار نیک وبد خود را می بیند، پس انکار از خبر روز حساب صحیح نسیت؛ چون انجام نیک وبد هیچگاه یکسان شده نمیتواند ضرور بود که کتابی برای هدایت مردم از جانب حق تعالی نازل شود تا ایشان را به طریق معقول از انجام آنها آگاه سازد، به همین مناسبت در این وقت این کتاب آمده که آن را (قرآن مبین) می گویند کتابیکه حروف، کلمات، معانی ومضامین آن همه با برکت است وبدان مقصد فرو فرستاده شده است که مردم در آیات آن تأمل کنند ودانشمندان از نصایح آن منتفع شوند چنانچه در آیت ماقبل مطالعه گردید مسئله مَعاد را بدان اندازه روشن ومعقول حل کرده است که شخص کم عقل اگردر آن غور ودقت کند میتواند به نتیجهء صحیح برسد.

تنبیه: او را از (تدبر) بسوی تکمیل قوهء علمیه واز (تذکر) به طرف قوهء عملیه اشاره باشد، چون تمام این چیزی ها در ذیل تذکرء حضرت داؤد علیه السلام آمده بود در آتی باز قصه او را تکمیل میفرماید.

او را پسری دادیم سلیمان نام که مانند خودش پیامبر وپادشاه شد. (تفسیرکابلی:۳، ص ۲۰۰ـ ۲۰۱).

تبصره:

خداوند بزرگ آسمانها و زمین را باطل نیافریده ــ یعنی پیدایش آسمانها و زمین وآنچه میان آسمانها و زمین قرار دارد چه مخلوقات ملکوتی، جنی، انسی، حیوانات، بری، بحری سنگ، چوب، گیاهان و... می باشد همه را خداوند متعال روی حکمت ومصلحت خویش آفریده است واداره‌ء این همه عالَم وکاینات به قدرت (اوتعالی) است ورازق این همه مخلوقات ذات یکتای بی نیاز از همه چیز می باشد، آنانیکه در خلقت آسمانها زمین وکاینات الهی تفکر می کنند وبه عقل سلیم خود خوب میدانند که این همه آسمانها و زمین وآنچه در میان آسمانها و زمین است باطل بی فایده وبیهوده آفریده نشده است ودر خلقت آسمانها و زمین بدون شک وتردیدی حکمتی او ذات خالق این همه مخلوقات نهفته است پس چنین انسانهای متفکر در خلقت الله جل جلاله ضرور وبه آسانی به این نتیجه میرسند که خالق واداره کننده‌ء این همه کاینات حتمن ذاتی است که جنیات، انسانها حیوانات وغیره را پیدا نموده است واداره‌ء کل وکامل این همه کاینات به ید وقدرت اوست پس در اینجاست که چنین انسانها به تفکر در خلقت آسمانها و زمین وکاینات به حقیقت عُبودیت رسیده وخالق خویش را شناخته وبه او ایمان کامل آورده ونسبت به خالق خویش عقیده راسخ پیدا می کنند...

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

إِنَّ فِــی خَلْــقِ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْــتِلافِ الَّیْــلِ والنَّهَارِ لَأَیَــاتٍ لِأُوْلِــی الْأَلْبَــابِ. (۱۹۰) اَلَّذِیْنَ یَـذْکُرُوْنَ اللهَ قِیَـامً وَقُعُوْدًا وَعَلَـی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُوْنَ فِـی خَلْقِ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَـا مَاخَلَتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (آل عمران: ۱۹۱).

ترجمـــه: یقینًـا در آفـرینش آسـمانها و زمـین، وآمـد و رفـت شـب و روز، نشـانه هـایی [بـر توحید، ربوبیت خدا] بـرای خردمنـدان اسـت. (۱۹۰) آنـان کـه همـواره خـدا را ایسـتاده ونشسته ودر حـال خوابیدن یاد مـی کننـد، وپیوسته در آفرینش آسمانها و زمین مـی اندیشند، [واز عمـق قلـب همـراه بـا زبـان مـی گوینـد:] ای پروردگـار مـا! ایـن [جهـان باعظمـت] را بیهوده نیافریدی، تو از هرعیب ونقصی منزه وپاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار. (آل عمران: ۱۹۰ـ۱۹۱).

پـس آن عِـده انسـانهای کـافر وملحـد نابکـار خـدا ناشـناس بـا وجـود ایـن همـه قـدرت خداونـد بـزرگ در خلقت آسمانها و زمـین وآنچـه میـان آسمانها و زمین است دیده ودانسته کفر مـی ورزنـد در واقع چنین انسانهای خـود فریب در عمق خرگری وحیوانیت وجهالـت وگمراهـی فـرو رفتـه انـد کـه اصـلًا خرگـری وحیوانیـت ایشـان توجیـه نـدارد، بلکـه چنـین انسـانهای در صـورت انسـان بـد تـر وپسـتر از حیوانـات هسـتند، زیـرا جـانور وحیوان بودن وبلکه بد تر وپستر از حیوان بودن ومستحق جهنم شدن جنیان وانسان هایکه خـدا را ودیـن ومعـارف الهـی را قبـول وبـاور ندارنـد ونهایتًـا در حماقـت وگمراهـی خـود خوشحال انـد وبـا وجـودی ایـن همـه اکـرام وانعـام خـدایی استعداد وقـوای فطـری خـدا دادی جنـی وانسـی خـویش را بکـار نگرفتـه وهمـواره ناسپاسـی ونـا جنـی ونـا انسـانی مـی کننـد از این آیت ذیل دانسته می شود.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِیْرًا مِنَ الْجِنِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّایَفْقَهُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْیُنٌ لَّایُبْصِرُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّایَسْمَعُوْنَ بِهَآ أُوْلَآئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَآئِکَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ. (الأعراف: ۱۷۹).

ترجمـــه: مسـلمًا بسـیاری از جنیـان وآدمیـان را بـرای دوزخ آفریـده ایـم [زیـرا] آنان را دل هایی است که به وسیله ی آن [معارف الهی را] در نمی یابند، وچشمانی است که توسط آن [حقـایق ونشـانه هـای حق را] نمـی بیننـد، وگـوش هـایی اسـت کـه بـه وسـیله ی آن [سخن خدا وپیامبران را] نمـی شـنوند، آنـان ماننـد چهار پایانند بلکـه گمـراه ترنـد؛ اینانند کـه غافل [از معارف وآیات خدای] اند. (اعراف: ۱۷۹).

حیوان بودن بلکه گمراتر وپستر از حیوان بودن برخی جنیان وانسان های ناسپاس در این است که به وجود خدایی خالق جهان وکاینات وهستی کل با وجود «استعداد موهبهء فطری (جنی وانسی) که برای ترقیات روحانی وعرفانی می باشد»، باورمند نیستند وکسانیکه با چنین عقیده وگمراهی عمیق وتاریک زندگی می کنند چنین موجوداتی از جنیان وانسانها چنان اند که اصلیت پیدایش جن بودن وانسان بودن خویش را فراموش نموده اند، واز جمله کافران ملحد کسانی هستند که حتی به انسان بودن خود هم باورمند نیستند اینان (ملحدین) با نظریه (داروین) که گفته است انسان در اصل بوزینه و(شادی) بوده است وبعد آهسته آهسته دم آن از بین رفته تبدیل به انسان شده است، ملحدین این نظریهء نادرست (داروین)[1] را تأیید می کنند که بلی انسان در اصل ودر اول میمون وشادی بوده است وبعد بهِ دورشدن دمش تبدیل به انسان متمدن گردیده است، از جملهء کافران ملحدین کسانی اند اصلاً به اصلیت انسان بودن خود هم معتقد نیستند ونمی دانند که چنین نیست (انسان در اصل میمون نبوده است) در اصل انسان نه میمون ونه هم مثل حیوانان غیر ناطق دیگر بوده است بلکه انسان اولادهء حضرت آدم (ع) وحوا (رض) بوده واز خاک آفریده شده اند که در کل انسانها اشرف مخلوقات خداوند هستند که (که در اصل پیدایش جن وانس برای عبادت خداوند وشناخت اوتعالی وآزمایش در دنیا می باشد)، پس کافران وملحدین نابکار با چنین عقیدهء نادرستی بی اساس از حقیقت خلقت خویش وخالق خود منکر شده اند، سپس چنین جنیاتی وانسانی که از حقیقت خلقت جن بودن وانس بودن خود بیرون شده اند، مسلمًا آنان خلصت حیوانیت وبلکه بد تر وپستر از حیوانیت را بر خود گرفته اند.

زیرا حیوانات غیر ناطق ودیگر موجودات آسمانی وزمینی خالق خود را می شناسند واز قوای فطری واستعداد خدا دا دهء خود کار گرفته و (اوتعالی را) به پاکی یاد می کنند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

سَبَّحَ لِلهِ مَافِی السِّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَالْعَزِيزُالْحَكِيْمُ. (الحديد: ١).

ترجمه: یعنی آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را [به پاک بودن ازهرعیب ونقصی] می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (حدید:١).

---

١) **داروین - چارلز روبرت:** طبیعی دانی انگلیسی که اساس آن اعتقاد به تکامل جانوران از ساده به پیچده است، (وهم معتقد به میمون بودن انسان). «فرهنگ فارسی معین».

٢) ... **(داروین)** انتخاب مصنوعی را که برای بهتر ساختن جنس حیوان وباصطلاح امروز برای نژاد معمول است یک امر قدیم میداند ومعتقد است که از دیر زمانی پیش از این بشر اصلاح نژاد را معمول کرده است. «لغت نامه دهخدا».

پس جای عجیبی نیست که چنین انسانها کافر، ملحد نابکار با وجود این همه خلقت آسمانها و زمین ومخلوقاتی میان آسمانها وزمین و... که همه نشانه ی قدرت بر توحید وربوبیت وعظمت الهی را نشان میدهد با وجود استعدادی موهبهء فطری وقوی ادراکی بشری کفر ورزیده اند ودر ضمن دشمنی خویش را با خدا رسول خدا دین خدا ومسلمانان اعلان کرده اند، وفکر کرده اند که البته کاری خوبی کرده اند ودر این کفر ودشمنی ورزیدن با خداوند (ج) پیامبر (ص) واسلام واهل آن شاید به خدا رسول خدا اسلام واهل آن ضرری رسانده باشند وفایده ی کرده باشند، نخیر! در این کار بی خردی شان جز زیان وضرری بخود دیگر هیچ بدی را نکرده اند وهمواره با این همه خرگری وحیوان صفتی دل خود را خوش کرده اند، دیگر جای شگفت آوری در مورد چنین انسانهای حیوان صفت نیست، زیرا خداوند بزرگ خود در حق ایشان فیصله نموده است.

جایکه خداوند قهار میفرماید:

خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوْبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ. (البقرة: ٧).

ترجمه: خدا [به کیفر کفرشان] بر دل ها وگوش هایشان مهر [تیره بختی] نهاده، وبر چشم ها [ی دل شان] پرده ای [از تاریکی است که فروغ هدایت را نمی بینند]، وبرای آنان عذابی بزرگ است. (بقره: ٧).

زیرا دیگر هیچ جای تعجب آوری در سر سختی کفر چنین کافران نابکار واندوهگین بودن در دشمنی آنان با خداوند (ج) پیامبر معظم اسلام (ص) واسلام واهل اسلام بنا بر این فیصله خداوند بزرگ درحق این کافران باقی نمانده است.

بنا بگفته ی سعدی

برگ درختان سبز در نظرهوشیار   هر ورقش دفتریست معرفتِ کردگار

نیستُ بـاطل خلقتِ این آسمانهاوستارگانِ هزار **هـم زمین و مخلوقاتی رویش هم به زیرِ بِحار**

کــور گشتند ملحدین و کـــافرینی ناسپاس با همه قـــدرت نمایی آن خداوند انکار

گردش خـــورشید و اقمار اش به دور مدار تبدلِ روزان و شبان را نگر تو بار و بار

این همه ادوار و احوالی که چرخد مختلف تغیر فصل زمستان و خـــزان استُ بهار

عطارد زهره زمینُ مـریخ و مشتری در دیف همدیگر دارنـــــد تسلسل و قطار

زحـــلُ أورانـــــوس نِپتون و پلوتونِ یخین جـمله در نظام شمسی است تمرکـــز و قرار

کهکشانها را نـــگر با این عریضی وسعتی هـــــم مشکیل گشته سیارات و اقمار بیشمار

آسمانی پهناور و بـــی ستون اش را نگر گنبدی زیبا چـــــــراغانُ بسی و زرنگار

عرش و کرسی فــراخ اش الی سدرة المنتهی هـــــم زلوحُ قلم اش و به حکمت پایدار

هرچه درعالم تو بینی ذره و خرد کلان خالق ایـــن همه کاینات بـــــود ذات قهار

عالَم هستی و با ایـــن روزگـــارُ زمان صانع و خَـــلاق عالَم است خداوند غفار

طبیعت و دنیاعالَم ایـن همه مخلوق نگر فصل ها بــــرج ها و تبدل لیل ونهار

کوه ها با دشت دامان این همه صخره بِحار نــــــگری ایـن همه باغُ گلشن و گلزار

محوی تماشای عـــــالَم گشته بسا "حمیدی"

این همه را کـــرده تخلیق ذات بی چـــون کردگار ـ (حمیدی)

۱ـ خداوند آسمانها و زمین را باطل نیافریده است ومؤنان صالح را نیز همانند مفسدان قرارنخواهد داد. داستان حضرت سلیمان علیه السلام وحشمت وملک بی نظیر آنحضرت درعین حال انقطاع آنحضرت به خداوند جل جلاله وداستان فتنه ای که برای او پیش آمد. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۲۰۰ـ ۲۰۱).

بخش دوم - پیامبران راهبَران راه حق و...

پیامبران راهبَرانِ راه حق وسعادت:

مَاكَانَ لِبَشَراَنْ يُّؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ كُوْنُوْا عِبَادًا لِي مِنْ دُوْنِ اللهِ وَلاكِنْ كُوْنُوْا رَبَّانِيِنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلِمُوْنَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ. (۷۹) وَلَايَامُرَكُمْ اَنْ تَتَّخِذُوْا الْمَلآئِكَةَ وَالنَّبِيِنَ اَربَابًا اَيَامُرُكُمْ بِالْكُفرِ بَعْدَ اِذاَنْتُمْ مُّسلِمُوْنَ. (آل عمران: ۷۹- ۸۰).

ترجمه: هیچ انسانی را نسزد که خدا او را کتاب وحکمت ونبوت دهد، سپس به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید بلکه [تکلیف الهی وانسانی او اقتضا می کند به مردم بگوید:] به خاطر آن که کتاب خدا را تعلیم می دادید، وبه سبب آن که آن را می خواندید، دانشمندان «الهی مسلک» [وکاملان در دین] باشید. (۷۹) ونیز نسزد که به شما فرمان دهد که فرشتگان وپیامبران را خدایان خود گیردید، آیا [چنین انسان والایی که دارای نبوت وحکمت است] شما را پس از آن که تسلیم [خدا وفرمان ها واحکام او] شده اید، امر به کفر می کند؟. (آل عمران: ۷۹- ۸۰).

تفسیر: هنوز وفد نجران موجود بود، بعضی از یَهود ونصاری گفتند ای محمد! اگر می خواهی ترا چنان بپرستیم که نصاری مریم را، حضرت پیامبر (ص) گفت: العیاذبالله، که من جز خدای واحد یگانه را معبود قرار دهم ویا دیگران را به این امر دعوت کنم، خداوند جل جلا له مرا برای این کار مبعوث نگردانیده، این آیه در این باره فرود آمد، یعنی هر که را خداوند جل جلاله کتاب وحکمت ونیروی فیصله بخشید وبه مقام جلیل نبوت فایز گردانید برای آنست که پیغام خداوند (ج) را به درستی وراستی ابلاغ کند ومردم را به بندگی و وفا متوجه گرداند نه اینکه مردم را ازعبادت الهی جل جلاله باز آرد وبندهء خویش یا بندهء مخلوق دیگری گرداند از این کار چنین بر میاید گویا کسی را که خدای پاک شایسته مقامی گردانیده وی در حقیقت سزا وار آن نبوده است، حکومت دنیا که شخصی را به مأموریتی موظف می کند قبلًا دو مسئله را در نظر می گیرد:

۱ــ بــرای فهمیــدن خــط مشــی حکومــت وانجــام وظــایف خــویش اســتعداد ولیاقت داشته باشد.

۲ـ تا کدام اندازه می تواند اوامر حکومت را تعمیل نماید و رعایا را به جاده وفا استوار دارد، هیچ پادشاه یا دارالشوری کسی را به نیابت سلطنت وسفارت نمـی گمـارد کـه کـوچکترین اشـتباه رود کـه وی بـرخلاف حکومـت شورشـی بـر پـا میدارد ویـا از اوامـر وطـرز عمل حکومت انحـراف مـی ورزد ممکـن حکومت هـای این جهـان جنیـهء وفـا وقابلیت واطاعت اشخاص را چنانکه باید دقیق نتواند، امّا بارگاه احدیت از این امر منزه است، به هر کدام علم وی رسید که از وفـا واطـاعتش تجاوز نمـی نماید محـال است که به قدر پرکـاهی مخالفت علم کامل وی پدید آید واگر چنین نباشد احتمال می رود کـه علم الهی جل جلالـه (معاذالله) خلاف حقیقت باشد از این جا مسئله عصمت انبیاء ظاهر می گردد چنانکـه ابوحیـان در کتـاب خـود (البحـرالمحیط) ومـولا قاسـم العلـوم والخیـرات در تصــانیف خــود آن را شــرح نمــوده، چــون حضــرات انبیــاء علــیهم الســلام ازعصـیان معصـومند پس ممکن نیست کـه از خداونـد جل جلالـه بغـاوت نمایند یا کسی را به حضرت وی انباز قرار دهند.

در ایـن آیـه بـر نصـاری کـه دعـوی مـی کردنـد ابنیت والوهیت را خـود مسـیح بـه مـا تعلیم داده تردید وبـه مسلمانانی کـه بـه حضـرت پیامبر (ص) گفتـه بودنـد اگـر بـه تـو درعـوض سلام سجده نمـائیم چـه حـرج اسـت پنـد وبـه اهل کتـاب تعرض شد که رهبانیان واحبار خود را به مقام الوهیت می شناسند (العیاذ بالله).

تنبیه: نزد ابو حیان نفی آیه «**مَاكَانَ لِبَشَرٍ...** آل عمران: ۷۹»

چنـان اسـت کـه در آیـهء «**... مَّاكَـانَ لَكُـمْ اَنْ تُنْبِتُـوْا شَـجَرَهَا...**» ... یعنـی کـه رویانیدن درختانش در قدرت شما نیست... النمل: ۶۰»

ودر آیه «**وَمَاكَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ...**» یعنی هیچ کسی جز بـه مشیت وفرمان خدا نمی مرد... (آل عمران: ۱۴۵)...

می باشد ونزد من این به صواب نزدیکتر است، در موضح القرآن است هر که را خداوند (ج) به نبوت سرفرازی بخشید و وی مردم را از ظلمات کفر وشرک بر آورده در محیط مسلمانی داخل گرداند چگونه به وی تعلیم کفر می دهد ای اهل کتاب! البته شما را می گویند در بین شما دیانتی که قبلاً موجود وقرئت وتدریس کتاب وجود داشت اکنون درمیان شما باقی نمانده، به صحبت من دوباره به تحصیل آن کمالات بپردازید، عالم، حکیم، فقیه، عارف، مدبر، متقی، وخدا پرست کامل شوید، در این عصر این نعمت به فیض درس وتدریس، تعلیم قرآن بدست می آید.

چنانکه نصاری مسیح (روح القدوس) را وبغض از یَهود عزیر را وبغض از مشرکین فرشتگان را به ربوبیت اتخاذ کردند، جائیکه فرشتگان وپیامبران به خدائی شریک شده نتوانند چه رسد به بتهای سنگی وصلیب های چوبی؛ نخست کوشیدند که مردم را ربانی (باخدا، عالم، عامل) گردانند ومسلم موحد سازند چون مردم پذیرفتند پس آنان را چگونه جانب شرک وکفر می برند ورنج خویش را به باد می دهند، این امر در فهم نمی گنجد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۲۹- ۲۳۱).

تبصره:

پیامبران راهبَران راه حق - یعنی پیامبران الهی هدایت گر وهدایت کننده مردم را به راه خدا ودعوتگران راه حق وسعادت اند، وهمواره مردم وملت خود را به توحید ویکتا پرستی دعوت می نمودند وشب روز در این امانت که از سوی خداوند بزرگ که همانا وحی الهی است برای شان سپرده شده است امانت داری نموده ورسالت ومسؤولیت خویش را منحیث فرستاده خداوند منان اجراء نموده اند وپیوسته در این راهی پر پیچ خم نشیب وفراز تلاش کرده اند ومردم را از گمراهی ذلالت بد بختی عقماندگی فکری ذهنی روحی تهیدستی نجات داده اند یا به وسیلهء تلاش در این راه ویاهم به وسیلهء دعا مردم ملت وپیروان خود را از فقر بیچارگی زدودند، نمونه این مطلب را در دعا برای خواست (من وسلو) حضرت موسی (ع) و(مائده) حضرت عیسی (ع) ودعای حضرت ابراهیم خلیل الله را برای گشایش رزق وامنیت باشندگان شهر (مکه) ونواحی آن میتوان نامبرد.

جای که خداوند منان میفرماید:

وَإِذْقَالَ إِبْرَاهِمُ رَبِ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِعُهُ قَلِيْلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِوَبِئْسَ الْمَصِيْرُ. (البقرة: ۱۲۶)...

ترجمه: و [یاد کنید] آن گاه که ابراهیم گفت: ای پروردگار من این [مکان] را شهری امن قرار ده واهلش را آنان که به خدا وروز قیامت ایمان آورده اند از نوع میوه ومحصول روزی بخش، خداوند فرمود: [دعایت را در باره ی مومنان اجابت کردم، ولی] هرکه کفر ورزد بهره ی اندکی به او خواهم داد، سپس او را به عذاب آتش می کشانم وآتش عاقبت بدی است. (بقرة: ۱۲۶).

بلی! پیامبران الهی علاوه از اداء مسؤولیت وباری سنگین رسالت شخصیت های دلسوز ومعلمان نهایت مهربانی بودند دلهایشان برای امتانشان می سوخته شب و روز در تلاش نجات آنان از کفر شرک گمراهی ذلالت بد بختی عقماندگی فقر وبچارگی بوده اند وهمواره به دعا ونیایش به بارگاه احدیت هدایت امتان خود را می طلبیدند ودعای گشایش رزق و روزی امنیت آرامش آسودگی برای آنان می نمودند، امروز مکه مکرمه ونواحی آن در امن امنیت واهل آن در بهترین نعمت عیش نوش ودر یک زندگی خوب وآسوده خاطر بسر می برند، این همه به برکت همان دعای حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) می باشد که خداوند مهربان دعای حضرت ابراهیم را در باره ی باشندگان مکه ونواحی آن قبول کرده است که تا روز قیامت این شهر (مکه) ونواحی آن از هر نگاه در امنیت قرار دارد واهل آن در امنیت واز بهترین نوش ونعمت الهی بر خور دار هستند، وعلی الخصوص پیامبر مهربان ما حضرت محمد مصطفی علیه الصلواة والسلام که چه زحمات ومشکلاتی را در باره ی این امت آخرالزمان ونجاتشان از کفر شرک، بد بختی، فقر بیچارگی و... کشیده اند که ذکرش به بان جور نمی آید از سنگ بارانی مردم طایف گرفته تا میده شدن دندان مبارک درغزوه (احد) با وجود این همه زحمات ومشکلات ورنج های گونان بازهم حتی در وقت سَکرات موت وتسلیمِ نمودن جانشان به جان آفرین امتی می گفتند، چه مهربانی، غمخواری ودلسوی که اصلاً تعریفش به زبان نمی گنجد.

آری! پیامبران الهی برای نجات بشریت از سوی خداوند متعال فرستاده شده اند، نه اینکه مردم را به بندگی بندگان دعوت کنند خداوند آنان را بخاطرِ این کار نفرستاده است بلکه بخاطر مژده دهنده (به بهشت خدا) وبیم دهنده (به عذاب خدا) برای بشریت فرستاده وبرای نجات آنان از کفر شرک گمراهی ذلالت وبد بختی فقر بیچارگی وجهت سعادت وخوشبختی ابدیه بسوی بشریت مبعوث کرده است.

پیامبران راهبَرانی راهی حقُ سعادت غمخوار دلسوزُ بسی با انصافُ عدالت

کثرتِ تلاشُ زحمتشان بُود بر نجات بشریت از کفر شرک جهلُ فقر و گمراهی و ذلالت - (حمیدی)

۱ــ وظیفه اصلی پیامبران چیست؟ وامتیاز آنها از سایر مردم در چه اموری است؟ همه پیامبران مامور بوده اند همدیگر را تصدیق نمایند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۲۹- ۲۳۱).

میلاد حضرت محمد (ص)

هُوَالَّذِیْ أَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدَی وَدِیْنِ الْحَقِ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِیْنِ کُلِهِ وَکَفَی بِاللهِ شَهِیدًا. (٢٨) مُّحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ أَشِدَّآءُعَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَدًا یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِنْ أَثَرِالسُّجُودِ ذَالِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیْلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَأَزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوْقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِیْمًا. (الفَتحِ:٢٨- ٢٩).

ترجمه: اوست پیامبرش را باهدایت ودین حق فرستاد تا آن را برهمه ی ادیان پیروز کند، وبس است که خدا [بر وقوع این حقیقت] گواه باشد. (٢٨) مُحمد (ص) فرستاده خداست وکسانی که با اوهستند بر کافران سرسخت ودر میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع وسجود می بینی که پیوسته فضل وخشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره هایشان از اثر سجود پیداست، این است توصیف آنان در تورات، واما توصیف شان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانیده پس تقویتش کرده تا ستبر وضخیم شده، ودر نتیجه بر ساقه هایش [استوار] ایستاده است، به طورکه دهقانان را[از رشد وانبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله ی [انبوهی نیرومندی] مومنان، کافران را به خشم آورد، [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند، آمرزش وپاداشی بزرگ وعده داده است. (فتح:٢٨- ٢٩).

تفسیر: به اعتبار اصول وفروع، عقاید واحکام همین دین درست وهمین راه راست است که مُحمد (ص) آن را آورده است.

این دین مبین را ظاهرًا هم تا صدها سال بر تمام ادیان غالب ساخت واهل اسلام تا قرنها به شان وشکوه بی اندازه بر پیروان دیگر ادیان حکومت کردند ودر آینده هم نزیک خاتمهء دنیا وقتی می آید که بر تمام اطراف واکناف عالم حکومت دین حق بر پا می شود علاوه بر آن به اعتبار حجت...

ودلیل هم همیشه دین اسلام غالب بوده وخواهد بود؛ الله تعالی بر حقانیت این دین گواه است وبه قدر خود آن را حق ثابت می کند.

در مقابل کافران نهایت محکم وقوی می باشند که از باعث آن کافران مرغوب می شوند ونیز از کفر اظهار نفرت وبیزاری می شوند، قال الله تعالی «... **وَلْيَجِدُوْا فِيْكُمْ غِلْظَةً**...»... یعنی آنان باید در شما سرسختی وشدت یابند... (توبه:۱۲۳).

وقال الله تعالی «... **وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ**...» یعنی ای پیامبر! با کافران ومنافقان به جهاد بر خیز ونسبت به آنان سخت گیری کن... (توبه: ۷۳).

وقاالله تعالی «... **اَذِلَّةٍ عَلَى الْمَوْمِنِيْنَ اَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِيْنَ**...» ... یعنی در برابر مومن فروتن اند، ودر برابر کافران سرسخت وقدرتمندند... (مائده: ۵۴).

حضرت شاه (رح) مینویسد (درشتی ونرمی که در سرشت کسی باشد در هر موقع یکسان بروز می کند وآنکه به ذریعهء ایمان اصلاح یافته باشد تندی ونرمی هریک به موقع خود ظهور می نماید، علماء نوشته اند اگر با کافری به احسان وحسن سلوک پیش آمدن مصلحت شرعی باشد باکی ندارد، مگر در معامله دین نباشد شما را سست وکمزور بداند.

یعنی با برادران اسلامی خود همدرد ومهربان ومقابل آنها نرم وعاجز بوده به تواضع وانکسار پیش می آیند، در موقع (حدیبیه) این هر دو وصف صحابه رضی الله تعالی عنهم درخشان وعیان بود، «... **أَشِدَّآءُعَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ**...»... یعنی کسانی که با اوهستند {اصحاب پیامبر ص} بر کافران سرسخت ودر میان خودشان با یکدیگر مهربانند... (فتح:۲۹).

نماز بسیار می خوانند هر وقتیکه ببینید آنها در رکوع وسجود مشغول بوده بحضور خداوند به کمال اخلاص ونیت پاک وظیفهء عبودیت را ادا می کنند شائبهء ریا ونمایش در ظهار وباطن آنها نیست تنها فضل پروردگار...

وخوشنودی او را می جویند؛ از پابندی نماز خصوصًا نماز تهجد بر چهره های آنها یک نوع نور ورونق خاص می باشد، گویا شعاع های خشیت وخشوع، حسن نیت واخلاص از باطن تجلی نموده ظهار آنها را منور می سازد.

اصحاب پیامبر از نور چهره ها واز کردار ورفتار متقیانه خود بین مردم به کلی جدا ومتمایز شناخته می شدند؛ در کتاب های سابقه عینًا همین وصف وشان دوستان خاتم الانبیاء (ص) بیان شده بود چنانچه بسی از اهل کتاب غیر متعصب از مشاهدء چهره ها واوضاع ورویهء آنها بی اختیار اظهار می کردند که (والله! اینها فقط حواریون مسیح معلوم می شوند).

حضرت شاه (رح) در حین شرح مثال زراعت مینویسد: (یعنی اول بر این دین یک نفر بود باز دو نفر شدند سپس به قوت وتعداد آنها افزوده رفت اولًا درعصر آنحضرت (ص) ثانیًا درعهد خلفای راشدین) بعضی علماء می گویند که در «**أَخْرَجَ شَطْئَهُ**» بسوی عهد صدیقی، در «**فَأَزَرَهُ**» بسوی عهدی فاروقی در «**فَاسْتَغْلَظَ**» بسوی عهدی عثمانی ودر «**فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ**»، بسوی عهدی مرتضوی اشاره است مثلیکه بعضی بزرگان دیگر «... **وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُعَلَى الكُفَّار رُحَمَآءُ بَينَهُم تَرَاهُم رُكَّعًا سُجَدًا**... الفتح:۲۹»، را علی الترتیب بر خلفای اربعه تقسیم کرده اند، مگر صحیح این است که این آیت بر منقبت ومدح تمام جماعهء صحابه (رضی الله تعالی عنهم) به حیث مجموعی مشتمل است خصوصًا برستایش اصحاب بیعة الرضوان که ذکر آنها از آغاز سوره زیر بحث است، والله تعالی اعلم.

زارعین چون مبصر این کار می باشند لهذا ذکر آنها بخصوصیت کرده شده مبصر چیزی آن را پسند کند دیگران چگونه آن را نخواهند پسندید؛ این تازکی، رونق وخرمی زراعت اسلامی را دیده دلهای کافران از فرط غیظ وحسد کباب می شوند از این آیت بعضی علماء استباط کرده اند که (کیسکه بر صحابه حسد ببرد کافر است) حضرت شاه صاحب رحمه الله مینویسد: (این وعده به آنان داده شده که صاحبان ایمانند وکارهای شایسته می کنند، جمیع اصحاب پیامبر به همین اوصاف متصف بودند مگر در باب خاتمه ترس وبیم داد...

حق تعالی بندگان را چنان بشارت واضح نمیدهد که آنها بی خوف وبی اندیشه شوند از طرف آن مالک همین قدر تحسین وآفرین هم غنیمت است). (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۰۴- ۴۰۶).

مَّاكَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَاكِنْ رَّسُوْلَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِنَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِ شَىءٍ عَلِيْمًا. (الأحزَاب:۴۰).

ترجمه: محمد (ص) پدر هیچ یکی از مردان شما نیست، ولی فرستاده ی خدا وخاتم پیامبران است؛ وخدا به هر چیزی داناست. (احزاب:۴۰).

تفسیر: یعنی کسی را پسر او ندایند آری از نقطهء نظر اینکه رسول خداست تمام امت او فرزندان روحانیش می باشد چنانچه در فایدهء **«اَلنَّبِیُّ اَوْلَی بَالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ...»** یعنی پیامبر (ص) نسبت به مومنان از خودشان اولی وسزاوار است، وهمسرانش مادران آنانند... (احزاب: ۶)... نگاشته ایم.

بعد از بعثت آنحضرت بر سلسلهء انبیاء مهر زده شد، اکنون به هیچکس نبوت داده نمی شود در قسمت کسانیکه پیامبری بود برای شان رسید پس از آنحضرت (ص) بر سلسلهء انبیاء مهر اختتام نهاده شد که به کسی نبود داده نمی شود لهذا آنحضرت (محمد ص) خاتم الانبیاء گردید که نبوت او تا قیامت جاری است، حضرت مسیح (ع) هم که به نزول او در زمان آخر وعده داده شده به حیث یک امت آنحضرت (محمد ص) خواهد آمد وعمل نبوت ورسالت او در آن وقت نافذ نمی شود اگر چه تمام انبیاء کما فی السابق به منصب نبوت مشرف اند مگر در تمام عالم همین حکم نبوت محمدیه جاری وساری است، در حدیث است که اگر امروز موسی (ع) (بر زمین) زنده می بود او هم بجز اتباع من چاره نداشت بلکه نزد بعضی محققین هریک از انبیاء سابق درعهد خود نیز فقط از روحانیت عظمای خاتم الانبیاء مستفید می شدند چنانچه ماه وسیاره گان از نور آفتاب مستفید می شوند با آنکه آفتاب در وقت شب به نظر نمی آید، وهمچنانکه تمام مراتب روشنی درعالم اسباب به آفتاب ختم می شود سلسلهء تمام مراتب وکمالات نبوت ورسالت...

بر روح محمدی (ص) ختم می گردد بنا بر آن می توان گفت که آنحضرت (محمد ص) به لحاظ رتبه وزمان ازهر حیث خاتم النبیین است وکسانیکه نبوت یافته اند فقط به مهر آنحضرت (محمد ص) مهر شده یافته اند، والله سبحانه وتعالی اعلم بالصواب.

تنبیه: بعضی علما عصر از قرآن، اجماع وغیره صدها دلائل جمع کرده راجع به ختم نبوت کتابهای مستقل نوشته اند، بعد از مطالعهء آن هیچ تردد باقی نمی ماند در اینکه منکر این عقیده قطعًا کافر واز ملت اسلام خارج است؛ خاص او تعالی میداند که رسالت ویا ختم نبوت در کدام محل نهاده شده است. (تفسیرکابل: ج۳، ص۸۱ـ ۸۲).

تبصره:

حضرت محمد (صلی علیه وسلم) فرزند عبدالله مادرش بی بی آمنه جدش عبدالمطلب کاکای زیاد داشته اند واز جمله کاکایش که به اسلام مشرف گردیده اند حضرت همزه (رض) وحضرت عباس (رض) بودند، سه پسر بنام های قاسم، طاهر وابراهیم وچهار دختر به نام های فاطمه، رقیعه، ام کلثوم وزینب داشته اند آن حضرت (ص) یازده تا همسرداشت[۱] رسول خدا از قبیله اشراف بنی هاشم که جد بزرگش رئیس آن قبیله بوده است، خداوند بزرگ محبت که نسبت به رسول معظم اسلام داشت جهت پیدایش آن حضرت (ص) تمام کائنات را بروی او آفرید وبعد از گذشت ادوار موسی (ع) وعیسی (ع) خداوند روی حکمت خویش چندین سال پیامبری در این کره خاکی نفرستاد در این مدت انسانهاهمه بت پرست شده وبدبختی به اوج خود رسیده بود، که حتی دختران خرد سال را زنده در گور می کردند، همان بود که در سپده دم دوشنبه (۱۲) ربیع الاول در سال (۵۷۱) میلادی (عام الفیل) خورشید عالم تاب طلوع وبعد از رشد تکامُل وبعثتش به پیامبری درسن (۴۰) سالگی با دعوت مخفی وسپس با دعوت علنی پرداخت واین دعوت بسوی راه خدا مشرکین مکه را به خشم آورد همین بود که به اثری ظلم ستم مشرکین مکه با پیروان کمی بعد از گذشت (۱۳) سال در مکه به امری خداوند (ج) از مکه بصوب مدینه هجرت نمودند وبعد از تشکیل یک نظام...

---

۱) روا بودنِ یازده تا همسر به پیامبر اسلام (ص) که (۹) تای آن زن آزاد و(۲) تای آن کنیز بودند این از خصوصیات آنحضرت بود، زیاد چیزی های هستند مخصوص به پیامبر اسلام اند که برای امتش جایز وروا نیستند، مثلًا دو رکعت نماز خواندن بعد از ادای نماز عصر که به امتش جایز نسیت، نماز تَهجُد بر پیامبر اسلام فرض بود به امتش فرض نیست، وپیامبر اسلام نام خدا را بدون وضو نمی گرفت که نام خدا را امتش با وضو وبدون وضو گرفته میتوانند و... چنانچه که این خصوصیات را دیگر پیامبران سابق در موضوع ازدواج و... هم داشتند مانندی حضرت داوود (ع) که گفته می شود ایشان (۹۰۹) همسر داشت وپسرش حضرت سلیمان (ع) هم (۹۹۹) همسر داشتند، واین آیت به تعیین حدود زوجات امت پیامبر اسلام (ص) دلالت دارد که امت پیامبر اسلام بیش از چهار زن وهمسری که در قید نکاح ایشان حیات وموجود باشند زن پنجمی برای ایشان جایز ودرست نیست که به ازدواج گیرند.

جایکه خداوند متعال میفرماید: وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوْا فَی الْیَتَامَی فَانْکِحُوا مَاطَابَ لَکُمْ مِن النِسَآءِ مَثْنَی وَثُلَاثَ وَرُبَابَعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِ لُوْا فَوَاحِدَةً أَوْمَامَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَالِکَ أَدْنَی أَلَّا تَعُوْلُوْا.

ترجمه: واگر می ترسید که نتوانید در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] عدالت ورزید، بنا بر این از [دیگر] زنانی که شما را خوش آید دو دو وسه سه وچهار چهار به همسری بگیرید، پس اگر می ترسید که با آنان به عدالت رفتار نکنید، به یک زن یا به کنیزانی که مالک شده اید [اکتفا کنید]؛ این [اکتفا به یک همسر عقدی] به این که ستم نورزید واز راه عدالت منحرف نشوید، نزدیک تر است. (نساء: ۳).

ودولت اسلامی در مدینه در مدت (١٠) سال جِهاد ومقاومت را علیه مشرکین مکه ونواحی آن آغاز نموده اند که در نتیجه ای زحمات آنحضرت (ص) واصحاب گرامی اش تمام مردم مدینه ومکه ونواحی آن به دین اسلام گرویدند وآنحضرت رسالت خویش را با شجاعت متانت در مدت (٢٣) سال به پایان رسانید، این شخصیت برازنده ای علمی، فرهنگی، ادبی ،اجتماعی، سیاسی وراد مرد تاریخ اسلام سر انجام بعد از زندگی پر از فراز نشیب بعد ازاداء حجة الوداع روز دوشنبه به عمری (٦٣) سالگی جهانِ فانی را وداع گفت وبه لقای محبوب حقیقی اش پیوست ودر مدینه منوره درحجره حضرت عائشه (رض) با احترام خاص مدفون گردید، (اِنَّالِلّٰهِ وَاِنَّآاِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ).

بلی! حضرت مُحمد (ص) پیامبری بود که خداوند یکتا! او را برای هدایت بشریت ودین حق فرستاد تا این دین حق را برهمهء ادیان منسوخ شده جهان پیروزکند او چنین کرد ودین حق را به رسالت جهانی اش به تمام ادیان منسوخه جهان پیروز گردانید و وظیفه محولهء خویش را بخوبی وبه درستی بدون کدام کمی وکاستی در مدت (٢٣) رسالش به انجام رسانید و رسالت جهانی خود را به همه جهانیان به ثبوت رسانید، دین اسلام یک دین بر حق کاملترین دین وآخرین دین بر حق الهی می باشد واین دین چنانچه که در اول هم بر دیگر ادیان منسوخ شده جهان چه در ادله وبرهان وچه در ظاهر ورویا روی مُسلط وپیرزو بود ودر آخرهم بر دیگر ادیان منسوخ شده باطله جهان پیروز بوده ویگانه دین پسندیدهء جهانی در نزد خداوند یکتا! ودین بی نظر در دنیا می باشد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

یُرِیْدُوْنَ لِیُطْفِئُوْا نُوْرَاللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مَتِمٌّ نُوْرِهِ وَلَوْکَرِهَ الْکَافِرُوْنَ. (٨) هُوَالَّذِیْ أرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدَی ودِیْنِ الْحَقِ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الَّدِیْنِ کُلِهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ. (الصف:٨ ـ ٩).

ترجمه: می خواهند نور خدا را بر دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گر چه کافران خوش نداشته باشند. (٨)...

اوست که پیامبرش را باهدایت ودین حق فرستاد تـا آن را برهمـه ی ادیـان پیروز کند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند. (صف: ٨ ـ ٩).

مُحمـد (صـلی الله علیـه وسـلم) پـدر هـیچ یکـی از مـردان نیسـت بلکـه او پیامبر وفرستاده خدا وخاتم دیگر پیامبران است (بلـی از آنجایکه رسول خداست تمـام امـت او فرزنـدان روحـانیش مـی باشـد) بعـد از دیـن اسـلام تـا روز قیامـت دیگـر دینـی وجـود نـدار وغیـر از مُحمـد (ص) دیگـر پیـامبر بسـوی بشـریت فرستاده نمی شود دین اسلام آخرین دین قبول وتعیین شده خدا در جهـان هستی ومُحمـد (ص) هـم آخـرین پیـامبر وخـاتم وختـم کننـدهء سلسلهء همـه ی پیـامبران در قسمت رسالت وپیامبری می باشد.

مُحمـد پیـامبر معظـم اسـلام پیـامبری اسـت خداونـد او را بـه حق بـر کافـه بشـریت فرستاده است وکسانیکه همرای او هستند (اصحـاب ویـاران او) در مقابـل کـافران در جِهاد ومبارزه واجرای دستورات الهی سرسخت ودر میان همدیگر مهربـان ونـرم دل بودنـد، یعنـی هیچگـاهی در برابـر کفـار تـرس وهـراس را در دل خـود جـای نمـی داننـد وهمـواره بـرای فـتح پیـروی ایـن دیـن حـق بـا آنـان در تقابـل وبرای تحقق دیـن اسـلام در تمـام جهـان تـلاش مـی ورزیدنـد وهمـین تـلاش هـای خستگی ناپذیر یاران (خلفای اربعه) واصحاب رسول معظم اسلام (ص) بـود کـه بعد از رحلت پیامبر معظم اسلام این دین حق را بر اکثر نقاط اطـراف واکنـاف جهـان رسـانیده ومنتشـر سـاختند کـه امـروزه پیـروان دیـن اسـلام عـلاوه از کشـورهای مسـتقل اسـلامی کـم بـیش در تمـام کشـورهای کفـری جهـان عرض اندام نموده و وجود فیزکی دارند.

پیـامبری چـون پیـامبر اسـلام حضـرت مُحمـد مصـطفی (ص) کـه خداونـد یکتـا! بخـاطری محبـت ودوسـتی کـه بـه ایشـان داشـت کاینـات وهمـه مخلوقـات را بـه برکـت آنحضـرت (محمـد ص) خلـق نمـود واو را بهتـرین انسـان روی زمـین از نگاه اخلاق، طبیعت سرشت، خوه خلصت ودر نهایت تمام کننده یی اخـلاق در میـان انسانهای روی زمین ورحمت بـرای عالمیـان پیداکرد، نبـوت ورسـالت دیگـر پیامبران را بـه نبـوت ورسـالت پیـامبری آنحضـرت (ص) اختتـام وبـه پایـان رسـانید، پیـامیری کـه رسـالت نبـوتش جهـانی بـر انـس وجـن بـود، پیـامبری کـه...

ازهمه نگاه ازهمه خوبی ها زیبای ها وبهترین ها بر خوردار بود، پیامبری که الگوی شجاعت دلیری، متانت وقار برد باری بود، پیامبرکه عدالت پیشهء دادگر شفیق دلسوز مهربان برای مظلومان، ضعیفان ومستمندان بود، پیامبری که کیفر رسان برعملکرد ظالمان، جابران وسرپیچان بود، پیامبری که امام وپیشوای پیامبران بود، پیامبری که در تقوی پارسایی، امانتداری، تعاون همکاری دلسوزی و... بی نظیر بود، پیامبری که در دلاوری ومردانگی مانندی نداشت، سیاست نظام اسلامی ودولت داری را به حد کمالِ درستش رسانیده بود پیامبری که رسالتش جهانی تا روز رساخیز وپیامبر انس وجن بود، پیامبری که خاتم همهء پیامبران بود وخلاصه اینکه پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) دارای تمام اوصاف نیک وخوبی ها بود.

جایکه سعدی در وصفش چنین میگوید:

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری آنچه خوبان همه دارند و تو تنها داری

درعصر حاضر از شخصتهای علمی، شعرا، عارفان، مخترعان، مکاشفان وسازنده گان وسایل روز از کافر ومسلمان از روز تولدشان، کار نامه، برنامه، افکار واندیشه یی آنان تجلیل بزرگ داشت ویاد آوری می شود پس این چه عیبی دینی پنداشته می شود که (در هر زمان) وخصوصًا در روز تولد از برنامه ها کار نامه ها افکار اندیشه وسیرت چنین پیامبری تجلیل بزرگ داشت ویاد آوری نشود؟ زیرا او پیامبر اوالوالعزمِ بود که روز تولدش هم متفاوت (ازدیگر پیامبران) بود که حتی در روز تولدش چندین اتفاقاتی عجیبی بر ثبوت پیامبری قبل از رسالت اش به گفتهء تاریخ نویسان رخ داده است که قرار ذیل است.

۱ـ آتشکده مجوسان که هزار سال افروخته شده وخاموش نشده بود خاموش شد.

۲ـ بتکدهء مشرکان درهم شکست وبت ها سرنگون افتادند.

۳ـ ایوان قیصر کسری فارسیان ازهم پاشید وبه زمین ریخت.

۴ـ ودریاچهء (ساوه) در سر زمین روم فرونشت وخشکیده شده بود ودو باره پراز آب گردید.

«هر یکی از این علایم ونشانه ها دال بر نبوت ورسالت بر حق آنحضرت به شمار می رود که انسان راستین بدان تصدیق کرده وایمان میاورد».

هر چندیکه این روشِ بزرگ داشت روز تولد پیامبر اسلام (ص) از اصحاب کِرام، تابعین وتبیع تابعین گفته می شود تجلیل نشده است، زیرا مردم وانسانهای عصر وهم قرن وهم دوره‌ء تاریخ پیامبر اسلام قوی الایمان وعامل سنتها وروشها او وعالم تام به سیرت ومبین درست به کار نامه ها وشرح حال پیامبر اسلام نسبت به مردم وانسانهای اعصار وقرون های بعدی بوده اند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَاسَّابِقُوْنَ الْأَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِىْ تَحْتَهَاالْأَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا أَبَدًا ذَالِكَ الْفَوْزُالْعَظِيْمُ. (التوبة: ١٠٠).

ترجمه: پیشگامان نخستین از مهاجرین وانصار وکسانی که به نیکی ودرستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است وآنان هم از خدا راضی هستند؛ وبرای ایشان بهشتهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاویدانه اند؛ این است کامیابی بزرگ. (توبه: ١٠٠).

تفسیر: (بعد از اعراب مؤمن) مناسب آنست که از زعماء وأعیان مؤمنین هم ذکری به میان آید یعنی مهاجرینیکه در هجرت شرف اولیت وسبقت حاصل کردن وانصاریکه در نصرت واعانت مرتبه‌ء اول را احراز نمودند خلاصه کسانیکه در قبول حق وخدمت اسلام به قدر طاقت از یکدیگرسبقت جسته سهم گرفتند وسپس کسانیکه به کردار نیک وحسن نیت به متابعت پیشروان اسلام پرداختند همه علی قدر مراتبهم به خوشنودی خدا (ج) وکامیابی حقیقی نائل شدند با رضای کامل وانشراح صدر در مقابل احکام تشریعی وقضای تکوینی گردن نهادند خدای متعال نیز به آنها وعده‌ء رضای خویش را داده به انعام واکرام بی نهایت سرفراز فرموده است.

تنبیه: گفته های مفسران سلف در تعیین «**وَاسَّابِقُوْنَ الْأَوَّلُوْنَ**» مختلف است بعضی گفته اند مراد به آنها مهاجرین وانصار است که پیش ازهجرت به اسلام مشرف شده بودند نزد بعضی مراد از کسانی است که بسوی هردو قبله (بیت المقدس وکعبه) نماز خوانده اند وبعضی می گویند کسانیکه تا جنگ بدر اسلام آورده بودند «**وَاسَّابِقُوْنَ الْأَوَّلُوْنَ**... التوبة: ١٠٠» می باشند، بعضی مصداق آن مسلمانانی را دانند که تاهنگام حدیبیه ایمان آورده بودند ورأی بعضی آنست که سابقین اولین همه مهاجرین وانصار اند به اعتبار مسلمانان اطراف ونسلهای آینده، نزد ما این اقوال با یکدیگر تعارضی ندارد (سبقت) و(اولیت) از امور اضافی است، یک شخص ویا یک جماعت به یک اعتبار میتواند نسبت به یک شخص ویک جماعت سابق باشد ونسبت به دیگری لاحق چنانکه ما قبلاً در تفسیر آیت اشاره کرده ایم هرکس وهر جماعتی در هر درجه‌ء که سابق و اول باشد همان قدر از رضای الهی وکامیابی حقیقی بهرمند می شود زیرا ممکن است سبقت و اولیت نیز مانند مدارج رضاء وکامیابی متعدد باشد، والله تعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج٢، ص۴).

بهر حال به باور من در این اعصار وقرون های بعدی که انسانهای دیگری با تفاوتی زیادی (در فکر وعقیده وایمان داری و...) نسبت به انسانهای صدر اسلام زیست می کنند، نسبتًا به مردم وانسهای هم عصر وهم قرن پیامبر اسلام (ص) ضعیف الایمان و در اجراء و ادای سیرَت وبیان کار نامه های پیامبر اسلام سست وکمرنگ هستند، پس در این قرون های بعدی تجلیل وبزرگ داشت از روز تولد وبیان سیرت، کار نامه ها وشرح حال پیامبر اسلام در هر زمان مکان وبیشتر در روز تولدش، دوران شیرخوارگی، طفولیت، یتیمی، برزگی، کسب کار، تجارت، ازدواج، زندگی، عبادت پارسایی، نزول وحی الهی، رسالت نبوت، دعوت، رنج مشقت، هجرت از مکه به مدینه تَشکیل نظام ودلت اسلامی در آنجا، جِهاد مقاومت علیه کفر، آشوبگری ها، ظلم بی عدالتی ها و حجة الوداع رسول معظم اسلام واین شخصیت شاخص وبرازنده علمی فرهنگی مبارزِ سیاسی وراد مرد جهان کفر واسلام هیچ عیب واشَکالی دینی ندارد، زیرا بسیاری از مسائل وموضوعات واوامر وکار ها وقوانینی هستند که در زمانه وعصر رسول خدا اصحابه کِرام تابعین وتبع تابعین نبوده اند وامروز در میان امت اسلامی رایج هستند که مُنافات ودر تضاد با قَوانین شریعت اسلامی نیستند مانندی قانون گذاری بشری بر مبنای شریعت اسلامی چون قانون اساسی یک کشور، قانون مدنی، قانون طفل، قانون کار، قانون ترافیکی وغیره که این قَوانین اکثر شان در زمانهء رسول خدا اصحاب کِرام تابعین وتبع تابعین نبوده اند واگر این قَوانین که ساختهء ذهن بشری هستند بر قَوانین اسلامی در تضاد نباشند گذاشتن اینگونه قوانین برای حل مسائل بشریت نه تنها هیچ اِشکالی ندارد بلکه مورد تایید شریعت محمدی بوده وبرای حل مسائل وامورات وموضوعات مختلف جهت منافع امت پیامبر اسلام (ص) می باشند، هرچندی که در عصر رسول خدا (ص) واصحاب کرام قانون زندگی، قانون دولت داری، قانون جزا، قانون جِهاد وجنگ، قانون تجارت، قانون مَعامُلات، قانون طبابت وغیره قَوانین موجود بوده که مَنبا ومأخذ آن قَوانین قرآن وحدیث پیامبر بزرگ اسلام وبرخی رای اصحاب او بوده است که از جمله حَفر وکندن خندک در اطراف مدینه جهت جلوگیری از یورش دشمن ومُشرکین قریش به مدینه در غزوهء خندک (احزاب) به رای ومشوره حضرت سلمان فارسی صورت گرفت، وقانون ترافیکی هم در زمانه ی رسول خدا (ص) ممکن بوده زیرا کشتی وجود داشت چون برای کشتی رانی هم حتمن قانونی در کار است که کشتی باید در هنگام شب در کدام جانب بحر ودریا حرکت کند ودر روز های باد وطوفانی کشتی ران باید قانون کشتی رانی را مد نظر گیرد تا کشتی وسر نشینان آن غرق نشوند، وامروزه که قانون دیگری در پهلوی قانون ترافیکی بحری اضافه شده است که قانون ترافیکی را به سه دسته تَقسیم کرده اند قانون ترافیکی بحری، هوائی وزمینی، ولی اکثر قَوانین عصر حاضر با قَوانین زمان پیامبر اسلام (ص) واصحاب کِرام تفاوت دارند، زیرا تفاوت زمانی ومکانی قانون طرز وشیوهء قانون با مُتَضاد بودن قانون فرق می کند، اگر قَوانین وَضعی بشری ـ عصر حاضر مُتَضاد ومُغایر بر قَوانین اسلامی نباشد عمل کردن به چنین قَوانین وَضعی بشری هیچ اشکالی ندارد، از سوی دیگر اگر قرار باشد مَجالس، اجمنها، جلسات، کُنفِرانسهای آموزشی ـ علمی، ادبی، فرهنگی وسیاسی که مُتَضاد ومُغایر بر اصول وقَوانین اسلامی نباشند پیرامون شناخت کامل پیامبر بزرگ اسلام (ص) در همه وقت وبیشتر در روز میلاد وتودلدشان ودیگر شخصیتهای علمی، ادبی، فرهنگی وسیاسی اِتِخاذ گردد چه مشکلی دارد!!!؟ اگر ما هر آن قَوانین وطرز العمل و اوامر واصول کار، اِجتهادات، اختراعات، اکتشافات و روش زندگی انسانی که مُغایِرَت بر قَوانین اسلامی نباشد و ما آن را بِدعَت نامگذاری کنیم معلوم دار است که ما به اینگونه طرز فکری مسلمانان جهان را در یک تنگنا وضیق فکری وذهنی قرار داده ایشان را از همه اختراعات اکتشافات، اجتهادات فکری وذهنی، علمی، تخنیکی وغیره باز مانده عامل وسبب عقبمانی مسلمانان جهان می شویم، در حالیکه اسلام برای تَفَکر، تَبدبر، تَعَقُل و... در امورات دینی ودنیایی برای زندگی کردن بهتر انسانها امر کرده است.

وهمچنان به فضیلت روزهء روز دوشنبه که تاریخ تولد رسول خدا هم در همین روز (دوشنبه) اتفاق افتاده است این حدیث ذیل چنین آمده است که جزء حدیث اینگونه است: «... **وأنما ثبت عنه (صلى الله عليه وسلم) أنه سئل عن صوم الإثنين»، فقال: فيه ولدت وفيه أنزل علي**... «رواه مسلم و الترمذی».

ترجمه: ... ثابت است از رسول خدا که از وی (ص) سوال کرده شد از روزهء روز دوشنبه، فرمودند: من در این همین روز (دوشنبه) تولد شده ام و در همین روز (دوشنبه) [قرآن] برایم نازل شده است... وشماره های احادیثی که در مسلم وترمذی در همین مورد آمده است از این قرار است: (۱۸۸۸، ۸۷۶۲، ۱۷۸۳۲، ۳۴۱۸۱، ۱۵۶۳ـ ۱۵۱۶۳).

مُحمد رسول الله ســـردار و سرور   میلادش بود دوشنبه ۵۷۱ م، برابر

درآن روزیکه جهان درتاریکی بود   طلوعِ مـــاه مــــا در باریکی بود

همه بودنــد بسی در بت پـــرستی   میان عیش نـــوشُ خُورد و مستی

همه بـــودند وغافل از رهء راست   ز تـوحیدی خدایی دوری میخواست

مُحمد امین رحمت للعالمین بـــود   کــــه جملهء گیتی را او رهبَرِ بود

بـــــود دیـن اش و آیینی جـهانی

شمولی استدالِ قوی و بــــرهانی   ـ (حمیدی)

۱ـ **ذکر بعثت پیامبر اسلام به راه راست ودین حق وپیروزی این دین بر همه ادیان؛ وپیامبر خدا واصحابش بر کافران سخت گیران ودر میان شان مهربانند؛ بیان مثال زراعت برای پیامبر ویارانش، وشرح آن از سوی مفسر قرآن.** (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۰۳ـ ۴۰۶).

۲ـ **رحمت وتوجه والطاف خاص خداوند نسبت به مؤمنان در دنیا وآخرت.** (تفسیرکابلی: ج۳، ص۸۲).

بعثت پیامبر اسلام بزرگترین نِعمت خداوندی:

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤمِنِيْنَ اِذْبَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِيْهِمْ وَيُعَلِمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلالٍ مُّبِيْنٍ. (۱۶۴)
اَوَلَمَّآ اَصَابَتْكُمْ مُّصِبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنَّى هَاذَا قَلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللهَ عَلَى كُلِ شَىءٍ قَدِيْرٌ. (۱۶۵) وَمَآ اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِيْنَ. (آل عمران: ۱۶۴ـ ۱۶۶).

ترجمه: یقینًا خدا بر مومنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خوشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و[از آلودگی فکری روحی] پاکشان می کند، وکتاب وحکمت به آنان می آموزد، وبه راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. (۱۶۴) آیا زمانی که [در جنگ احد] آسیبی به شما رسید که بی تردید دو برابرش را [در جنگ بدر به دشمن] رساندید، [از روی بی صبری واضطراب] می گویید: این آسیب چگونه واز کجاست؟ بگو: از ناحیه خود شماست [که بر اثر سستی در جنگ ونا فرمانی از پیامبر معظم اسلام ونزاع واختلاف به شما رسید] یقینًا خدا به هرکاری تواناست. (۱۶۵) وآنچه [در جنگ احد] روزی که دو گروه [مومن ومشرک] با هم رو برو شدند به شما رسید به اذ خدا بود، [تا شما را امتحان کند] ومومنان را معلوم ومشخص نماید. (آل عمران: ۱۶۴ـ ۱۶۶).

تفسیر: از جنس وقوم خود آنها کسی را پیامبر گردانیده که به آسانی می توانند به پهلوی وی نشینند وبا او مکالمه کنند وزبان او را بفهمند واز انوار وبرکات او هرنوع استفاده نمایند آنها از جمیع احوال واخلاق سوانح حیات امانت ودیانت، خدا ترسی وپرهیزگاری او بکمال خوبی آگاه می باشند چون ظهور معجزات را در یکی از رجال قوم وخانواده خود مشاهده می کنند ایشان را بسهولت یقین حاصل می شود، بالفرض اگر کدام فرشته یا جن به پیامبری مبعوث می گردید ومعجراتی از وی دیده می شد ممکن بود که در دل شان می گذشت که چون او مخلوق جدا گانه بوده از جنس بشر نیست شاید این خوارق مخصوص صورت نوعیه وطبیعت ملکیه یا جنیه او باشد وعجزی ما در مقابل او دلیل نبوت وی شده نمیتواند بهرحال مؤمنان باید این را...

احسان خدا بندانند که پیامبری به آنان فرستاده که بدون زحمت از فیض حضرتش مستفید شده می توانند وبا وجودیکه پیامبر است وبه عالی ترین وعزیز ترین مقامات نایل وسر افراز می باشد به کمال مهربانی ودل سوزی با آنها آمیزش وارتباط دارد (صلی الله علیه وسلم).

مضمون این آیت در سورهء بقره دو جای گذشته است، خلاصه اش اینکه: چهار شان آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) تذکار گردیده.

۱ـ تلاوت آیات یعنی آیات کریمه را خواندن وبرای مردم شنوانیدن وچون مردم عرب اهل زبان بودند معنی ظاهری آنها را فهمیده بر آن عمل می کردند.

۲ـ تزکیهء نفس آنها از آلایش نفسانی وتمام مراتب شرک ومعصیت و روشن گردانیدن دلهای شان که این در اثر تعمیل مضامین عمومی آیات الهی وفیض صحبت رسالت پناهی وتوجه وتصرف قلبی حضرت وی به حکم خداوندی حاصل می شد.

۳ـ تعلیم کتاب (یعنی مقاصد کتاب الله به آنها فهمانیدن) که در موقع مخصوص به آن احتیاج می افتد مثلًا اگر صحابه کدام لفظ را از لحاظ تَبادُرعمومی ومحاوره معنی کرده دچار مشکلات می شدند در آن وقت پیامبر (ص) اصلی کتاب الله را که از قرینهء مقام معیین می گردید بیان کرده اشتباه شان را زایل می فرمود چنانچه در آیت کریمه «**اَلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَلَمْ يَلْبِسُوْا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...**» یعنی کسانیکه ایمان آوردند وایمان شان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند، ایمنی [ازعذاب] برای آنان است، وآنان راه یافتگانند. (انعام: ۸۲).

ودیگرجاهای قرآن کریم بعمل آمده.

۴ـ تعلیم حکمت (یعنی آموختن سخنان عمیق) وکنه حقیقت واطلاع دادن اسرار غاصمه ولطائف قرآن کریم وعلل دقیق وعمیق شرح مبین خواه به تصریح یا به اشاره، حضرت پیامبر (ص) به توفیق ومدد الهی آن قوم در مانده را به مدارج علای علم وعمل فائز گردانید که از قرنها در جهالت وعصبانیت...

وگمراهــی صــریح مســتغرق بودنــد وبــه فــیض تعلــیم وصــحبت چنــد روزه حضرت پیامبر (ص) آموزگار ورهنمای جهان گردیدند بر آنهاست که قدر این نِعمت عظمی را بشناسند وهیچگاهی ولو بسهو هم باشد مرتکب حرکتی نشوند که مایهء ملال حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم گردد.

واقعهء (احد) از اول مورد بحث بود در ذیل آن عفو در مقابل قصور مسلمانان مذکور شد وبه مناسبت آن اخلاق وحقوق رسول کریم (ص) یاد آوری شد باز رجوع به قصهء احد می شود یعنی در اثر تکلیف وزیانی که در جنگ احد به شما رسیده در حیرت وتعجب می شوید که این مصیبت از کجا فرود آمد حال آنکه مسلمان ومجاهد بودیم وبا دشمنان خدا در راه خداوند (ج) به قتال بر آمده بودیم وخداوند (ج) به زبان پیامبر خویش به ما وعدهء فتح ونصرت را داده بود شما هنگامیکه این سخنان را می گوئید تأمل کنید که هر زحمتی که از آنها به شما رسیده بود از طرف شما دو چندان به آنها رسیده اگر در جنگ (احد) تقریبًا هفتاد نفر از شما شهید شده در جنگ بدر از کفار هفتاد نفر کشته شــده وهفتــاد نفــر اســیر گردیــده بــود وبــر اســیران چنــان اقتــدار داشــتید کــه اگر میخواستید آنها را به قتل رسانید و در جنگ (احد) هم ابتداء زیاده از بیست نفــر آنهــا بــه قتــل رســیده بــود اگــر شــما در جنــگ (احــد) انــدکی زیــر فشــار آمده هزیمت یافتید در جگ (بدر) کفار شکست خیلی فاحش وتباه کن داده بودید همچنین در محاربهء (احد) که پافشاری نمودید کفار شکست خوردند وبالاخره از میدان گریختند نظر به حقایق فوق واز روی انصاف شما حق ندارید که از زحمت ورنج شکوه نمائید وبیدل شده معنویات خود را از دست دهید.

اگر اندکی تأمل کنید میدانید که خود مایهء این مصیبت شده اید زیرا به هیجان آمده به مشورهء حضرت پیامبر (ص) ومردم تجربه کارعمل نکردید وبه اختیار خــود در خــارج مدینــه محــاذ جنــگ را ترتیــب دادیــد، بــا وجــود نهــی شــدید پیــامبر (ص) تیــر انــدازان ســنگر مهــم را رهــا وقلــب را خــالی گذاشــتید پار سال وقتیکه در خصوص اسیران (بدر) به شما اختیار داده شده بود که آنها را به قتل برسانید یا فدیه گرفته رها کنید ولی در این صورت البته آینده همین قدر نفر از شما کشته خواهد اما شما فدیه را اختیار کردید واین قدر نفر شما بــه قتــل رســید، اکنــون همــان وعــدهء خداونــد (ج) بــه تکمیــل رســید...

پس چه جای تعجب وانکار است، در صورتیکه خود تان بطوع خاطر آن را قبول کردید (تفصیل حکایت اسیران (بدر) در سورهء انفال می آید). (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۸۱ـ ۲۸۳).

تبصره:

بعثت پیامبر اسلام بزرگترین نِعمت خداوندی ـ بخاطراینکه اگر خداوند منان برای شما انسانها پیامبری از جن یاهم فرشته ی می فرستاد ممکن که در آن وقت شما به مشکلی دچار می شدید چون از جنس وهمنوع شما نبود وبا طبیعت وسرشتی انسانی شما نابرابر بود وباهم صحبتی شما همخوانی نداشت ودر افهام وتفهیم به شما مشکلی ایجاد می گردید وامکان آن وجود داشت که در صورت مبعوث نمودن پیامبری از جن یا فرشته بسوی شما انسانها خداوند متعال به هرعملکرد تان به شما بدون مهلتی مجازات ومکافاتی را برای شما تعیین می کرد وشما را به عملکرد خوب وبدی تان در حال جزا وکیفری میداد وشاید هم در آن وقت خداوند بزرگ به تطبیق مجازات ومکافاتتان سریع عزم واراده می نمود، ولی خداوند مهربان چنین نخواست که بندگانش به فرستادن پیامبری بسوی آنان به مشکلی دچار شوند ویاهم دلیلی برای ناشیدن سخنان وفرمان نابردن از آن پیامبری از جنس جن وفرشته در روز قیامت برای بندگانش باقی نماند ونگویند پیامبری که به سوی ما مبعوث نمودی از جنس ما نبود وما در شنیدن سخنان او وافهام وتفهیم با او مشکلی داشتیم فلهذا خداوند مهربان نخواست که هرجی به شما پیدا شود بناءً پیامبری را از جنس خودی شما انسانها بسوی شما مبعوث گردانید تا مکافات ومجازاتی عملکرد تان در دنیا به روز رساخیز به تعلیق افتد ویاهم فرصتی برای توبه کردن ازعملکرد زشت وناپسندتان در دنیا برای تان مهیا گردد، بنا برین به بعثت پیامبر اسلام (حضرت محمد ص) بزرگ ترین نِعمت خداوندی از جنس شما انسانها خداوند مهربان در تطبیق مکافات ومجازاتی عملکردی شما در دنیا (همانندی امتان پیامبران سابق) شتاب نکرد وشما را فرصتی برای توبه کردن از گناه وباز گذشت به سوی خدا وانجام کار های نیک اعطاء نموده جزا وکیفری کارهای نیک وکاری بدی شما را تا روز قیامت به تعلیق افکند.

در کل بعثت همه ی پیامبران الهی ومخصوصًا بعثت پیامبر معظم اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی علیه وسلم) یک نِعمت بزرگ الهی برای بشریت محسوب می شود، تا انسانها بتوانند در کنار پیامبر شان بادلی جمع وخاطر آرام آزادانه بدون کدام ترس واضطرابی بنشیدنند و حرفهای او را بشنوند وبفهمدند ومشکلی خود را از زبان همنوع شان مرفوع سازند تا اینکه سخنی هم جنس خود را فهمیده وبه نسل های بعدی رسانند ومشکلی خویش را در قسمت فهمیدن دین آیین تا روز مرگ شان وآمدن قیامت حل بسازند ودر فرستادن پیامبران سابق وعلی الخصوص بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد (ص) یک نِعمت بررزگ الهی وسهولت آسانی برای بشریت از جانب خالق شان می باشد، این در نهایت لطف وکرم خدای مهربان نسبت به بندگانش می باشد که درهر عصر وزمان از جنس آنان پیامبری بسوی آنان فرستاده است تا آنان را به زبان خود شان ودر کل به سرشت وطبیعت بشری شان بفهماند وبه راه راست ومستقیم رهنمایی کند واز کفر شرک و راه شیطان بد بختی، گمراهی، فقر بیچارگی وهلاکتی در باطل نجاتشان داده به راه خوب هدایتشان کند وتا پیروز وکامیابی دنیا وآخرت باشند.

واگر ما انسانها پاس این نِعمت بزرگی الهی که همانا بعثت پیامبر معظم اسلام است داشته باشیم وبه فرموده های اوعمل کنیم وگفتارش را ملاک واصل در زندگی خود قرار دهیم همانا در تمام ابعاد زندگی خویش پیروز وسر افراز خواهیم بود واگر خدا ناخواسته فرمان خدای متعال ورسول او را دست کم گیریم ناکامی وهزیمتی درهرکار مان طاری خواهد گردید که نتیجه آن را در دنیا وهم درعقبی خواهیم دید، چنانچه عده ی از اصحاب پیامبر (ص) که درغزوه (احد) به نهی شدید رسول خدا عمل نکردند وبه سخنی رسول خدا اهتمامی نه ورزیدند که همانا موظف کردنی آنان به قله کوه وموضع مهمی بخاطر سپر قرار گرفتن در برابر دشمن بود که آن موضع وسنگر مهم را رها وقلب را خالی باعده ی کمی از تیر اندازان مسلمانان گذاشتند وخود شان هیجان شده جهت جمع آوردی مال غنیمت از آنجا سرازیر شدند که در نتیجه دشمن از آن خالی گاه استفاده کرده بالای مسلمانان یورش بردند وعده ی کثیری مسلمانان را در غزوه (احد) شهید وبا شمول میده شدن دندان مبارک رسول خدا مجروح ساختند.

اصل سخن این بود که عده ی از مسلمانان تیرانداز ماهر را حضرت پیامبر (ص) به سر کردگی (حضرت عبدالله بن جبیر) به یکی از گردنه های کوه وسنگر مهمی درغزوه (احد) گماشتند وبرای آنان گفتند که در این گردنه کوه در مقابل دشمن ودر دفاع از دیگر اصحاب کِرام آماده باشید وحتی اگر ما در نبرد با دشمن پیروزهم شدیم شما تا امر ثانی این محل را رها نکنید ودر اینجا باقی بمانید ولی زمان که عده ی این موظفین این محل دیدن که مسلمانان کفار را شکست دادند وپیرزی میدان شدند بلا وقفه به دستور ونهی شدید پیامبر (ص) توجه نکردند ونیز سخن قوماندان خود (عبدالله بن جبیر، رض) را نشنیدند وهیجان شده از گردنهء کوه پایان شدند ومصروف جمع آوری مال غنیمت گردیدند که در این اثناء کفار شکست خورده وبه عقب رانده شده از فرصت استفاده کرده دوباره منسجم شدند واز همان گردنهء کوه وارد شده بالای تیر اندازان ماهرهمان کردنه ی کوه وسنگر مهم که عدد شان کم بودند یورش بردند وبه شهید نمودن (حضرت عبدالله بن جبیر) وهمراهانش در حین مصروفیت دیگر اصحاب پیامبر به جمع آوری مال غنیمت در میدان نبرد بلای آنان هجوم بردند که بالآخره منجر به شکستاندن دندان مبارک رسول خدا وشهید وزخمی شدنی عده ی از اصحاب پیامبر (ص) گردید.

واگر همان عده ی از اصحاب کِرام به نهی ودستور پیامبر (ص) اهتمامی، می ورزیدند وبه سخن قوماندان خود (حضرت عبدالله بن جبیر) گوش میدادند ممکن شاهدی چنین هَزیمت وشکستگی در صفوف مجاهدین راستین اسلام وشهید ومجروح شدن عده ی دیگران شان درغزوه (احد) نمی بودند، وبه همین ترتیب ما باید در اهتمام نمودن سخن خداوند متعال وپیامبر (ص) که سبب پیروزی سعادت کامیابی دنیا وآخرت ماست ونا اهتمام کردن سخنی خداوند وپیامبر معظم اسلام که باعث شکست هلاکتی وبد بختی ماست، پس (اهتمام ونا اهتمام سخن خداوند وپیامبر اسلام ص) را ما درهمه ابعادی زندگی خود قیاس نمایم که به اهتمام واعتنائی کردن به سخن خدا وپیامبرش وأُولی الامر پیروزی وسعادت ابدی نصیب حال ما می گردد وبرعکس سبب شکست وناکامی ما تمام می شود.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

يَأَيُّهَاالَّذِينَ ءَامَنُوْا أَطِيْعُوْا اللهَ وَأَطِيْعُوْا الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنْكُمْ...

ترجمه: ای مومنان فرمان برداری کنید خدا را وفرمان برداری کنید پیامبر را و فرمان روایان را از جنس خویش... (نساء: ۵۹).

بعثت پیامبری آخر الزمان　　بزرگترین نِعمت خدای منان

اگر می بود پیامبران از جنُ مَلَک　　بسی مشکل زا بود بر آدمیان　　- (حمیدی)

بعثت پیامبر اسلام بزرگترین نِعمت خداوند برای جهانیان؛ تسلی مسلمانان بعد از واقعه جنگ (احد) وبیان وضع منافقان در حال جنگ. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۸۱- ۲۸۳).

معراج پیامبر اکرم (ص)

سُبْحَانَ الَّذِیْ أَسْرَی بِعَبْدِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَاالَّذِیْ بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ ءَایَاتِنَآ إِنَّهُ هُوَالسَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ. (الإِسرآءِ:۱).

ترجمه: منزه وپاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد ص] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت وقدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقینًا اوشنوا وداناست. (اسراء:۱).

تفسیر: محض در یک قسمت محدود شب مخصوص ترین ومقرب ترین بندهء خود (محمد رسول الله ص) را از حرم مکه تا بیت المقدس برد، در آیهء «...**لِنُرِیَهُ مِنْ ءَایَاتِنَآ**... اسراء:۱»، به غرض ومقصد این سفر اشاره شده است، خلاصه مطلب این است که منظور خداوند یکتا! چنان بود که در این سفر ویا از بیت المقدس به مقامات بعیدهء علویه بندهء برگزیدهء خود را آیات بزرگ قدرت ونمونه های عجیب وغریب انتظامات حکیمانه را به او نشان دهد، در سورهء نجم چیزی از این آیات تذکر یافته است از آن بر می آید که آنحضرت (ص) تا به سدرة المنتهی تشریف برد و آیات نهایت عظیم الشان را مشاهد فرمود:«**وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَی**. (۱۳) **عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی**. (۱۴) **عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأوَی**. (۲۵) **إِذْیَغْشَی السِدْرَةَ مَایَغْشَی**. (۱۶) **مَازَاغَ الْبَصَرُ وَمَاطَغَی**. (۱۷) **لَقَدْ رَأَی مِنْ ءَایَاتِ رَبِهِ الْکُبْرَی**». بی تردید یک بار دیگرهم او را دیده است. (۱۳) نزد سدرة المنتهی. (۱۴) در آنجا که جنت الماوی است. (۱۵) آن گاه که سدره را احاطه کرده بود آنچه [از فرشتگان ونور وزیبایی] احاطه کرده بود. (۱۶) دیده ی [پیامبر ص] آنچه را دید] به خطا ندید واز مرز دیدن حقیقت هم در نگذشت. (۱۷) به راستی که بخشی از نشانه های بسیار بزرگ پروردگارش را دید. (نجم: ۱۳-۱۸).

در اصطلاح علماء سفری را که از مکه تا بیت المقدس واقع شده (اسراء) گویند واز آنجا سیاحت تا به «سِدرة المنتهی» را به معراج تعبیر می کنند وبسا اوقات مجموع هردو سفر را اسراء یا معراج گویند...

احادیث معراج تقریبًا از سی (۳۰) صحابه منقول است ودر آن واقعات معراج واسراء به بسط وتفصیل بیان شده است، جمهور سلف وخلف عقیده دارند که آنحضرت (ص) در حالت بیداری با جسد مبارک معراج را نائل شد، فقط از دو سه صحابه وتابعین منقول است که آنها واقعهء اسراء ومعراج را در حالت نوم (خواب) به طور یک خواب عجیب وغریب قبول می کردند وبه تائید ادعای خویش به آیهء «... **وَمَاجَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِى اَرَيْنَاكَ...**» ... یعنی آن خوابی را که به تو نشان دادیم... (اسراء: ۶۰)...

استلال می نمایند وهیچ یک از سلف نمی گوید که معراج در حالت بیداری محض بطور روحانی شده است چنانچه مذاق حکماء ومتصوفین آن را تجویز می نمایند در روح المعانی است: (**ولیس معنی الاسراء بالروح الذهاب یقظة کالا نسلاخ الذی ذهب الیه الصوفیه والحکماء فانه وان کان خارقًا للعادة ومحلًا للتعجب ایضًا الّا انه امر لاتعرفه العرب ولم یذهب الیه احد من السلفا**)،

شکی نیست که ابن قیم در (زاد المعاد) مسلک عائیشه صدیقه ومعاویه وحسن بصری (رض) را اینگونه توجیه کرده است لیکن هیچ نقل بر آن ارائه نکرده بلکه محض از ظن وتخمین کار گرفته است، ابن اسحاق وغیره در کلمات منقولهء این بزرگان حالت بیداری را در هیچ جای تصریح ننموده اند به هر حال قرآن کریم به اهتمام تمام وبه عنوان ممتاز ودرخشانی واقعهء (اسراء) را ذکر فرموده است، ومخالفین در مقابل با جدیت تمام از این واقعه انکار کردند ودر مقام تکذیب ومعارضه بر آمدند.

بحدی که قدمهای بعضی موافقین هم در این راه لغزید این همه واقعات دلیل بر آن است که واقعه معراج تنها عبارت از یک سیر روحانی ویا خواب عجیب وغریب نبوده است دعوی آنحضرت (ص) که در طریق سیر انکشافات روحانی از ابتدای بعثت بوده است دعوی اسراء نسبت به آنها چیزی تعجب آور وحیرت انگیزتر نبوده که بطور خصوصی آن را مورد تکذیب وتردید وتمسخر خود قرار میدادند ومردم را دعوت می کردند که (بیائید امروز یک سخن عجیب مدعی نبوت را بشنوید) برعلاوه برای آنحضرت (ص) ضرورتی نبود که خاص با اظهار این واقعه آنقدر متفکر ومشوش می شد چنانکه در بعضی...

روایات صحیحه مذکور شده ونیز در بعضی احایث کلمات واضح آمده **(ثم اصبحت بمكة)** ویا **(ثم اتیت مكة)** یعنی سپس وقت صبح به مکه رسیدم، اگر معراج محض یک کیفیت روحانی می بود آنحضرت (ص) ازمکه کجا غایب می شد؟ وبه وفق روایت شداد بن اوس وغیره این استفسار بعضی صحابه چه معنی دارد که به وقت شب در قیام گاه پیامبر (ص) جستجو کردیم (آنحضرت کجا تشریف برده بود!) به فکرما «**أَسْرَى بِعَبْدِ**» را به این معنی گرفتن که (خدا بندهء خود را در خواب یا درعالم روحانی از مکه به بیت المقدس برد) مشابه آنست که شخصی «... **فَأَسْرِبِعِبَادِيْ**... الدخان:٢٣»، را به این معنی بگیرد که (ای موسی! بندگان مرا ـ بنی اسرائیل را ـ در خواب ویا محض درعالم روحانی از مصر بکشید) ویا در سورهء کهف که حضرت موسی (ع) برای ملاقات حضرت خضر (ع) رفت وبه همراه او سفر کرد که برای آن در چندین جا کلمهء «... **فَانْطَلَقَا**... الکهف: ٧١»، آمده است مطلب آن چنین گرفته شود که این همه حرکت محض در خواب ویا در سیر روحانی به وقوع پیوسته است، باقی راجع به کلمهء (رؤیا) که در قرآن حکیم آمده عبدالله ابن عباس (رض) فرموده است «**رؤیاعین اریها رسول الله صلی الله علیه وسلم**»، مفسرین از کلام عرب شواهد آورده اند که کلمهء (رؤیا) گاه گاهی به معنی مطلق رؤیت چشم استعمال می شود لهذا اگر از آن همین واقعه اسراء مراد باشد باید معنی مطلق نظاره گرفته شود که بردیدهء ظاهری به عمل آمده است تا با ظواهرنصوص وعقیدهء جمهور امت مخالفت واقع نشود.

اگر درروایات (شریک) بعضی الفاظ آمده که از آن معلوم می شود که وقوع (اسراء) به حالت خواب بوده است، مگر محدثین اتفاق دارند که قوهء حافظهء (شریک) مختل شده بود، هم از اینجا بوده است که حافظ ابن حجر در آخر فتح الباری اغلاط روایات شریک را در حدیث شمار کرده ست واین بارهم وانمود کرده است که میتوان مطلب روایت او را چنین گرفت مخالف حدیث عام نباشد تفصیل آن را نیمتوان در این موقع درج نمود.

این مباحث در شرح صحیح مسلم مفصل درج شده وما در اینجا صرف این مطلب را میخواهیم واضیح نمائیم که مذهب راجح همین است که واقعهء (معراج) و(اسراء) در حالت بیداری آنحضرت (ص) با جسد مبارک به وقوع پیوست، بلی اگر پیشتر ویا بعد از آن، در خواب هم چنین واقعات بر حضرت رسالت مآب نشان داده شده باشد جای انکار نیست، گفته خواهد که در ظرف یکشب چنین مسافهء بعید زمین وآسمان را چگونه طی کرده باشد ویا از کرهء نار وزمهریر چطور گذشته است ویا قرار خیال اهل اروپا که به عقیدهء آنها آسمانها هیچ وجود ندارد چطور میتوان تصدیق کرد که او (صلی الله وسلم)، (طوریکه در روایات مذکور است) از یک آسمان به آسمان دیگر واز دوم به آسمان سوم با آن همه شان وکیفیت مخصوص تشریف برد لیکن تا به امروز دلیلی اقامه نشده که آسمان فی الواقع وجود ندارد اگر بفرض محال این دعوی آنها تسلیم شود که این چیزی نیلگون که به نظرما میرسد فی الحقیقت آسمان نیست بازهم نزد آنها ثبوتی موجود نیست که در ماورای این رنگ نیلی وجود آسمانها امکان پذیر نباشد، باقی می ماند این اعتراض که این سفر طویل در یک شب چگونه پیموده شد، در باب آن تمام حکماء تسلیم می کنند که برای سرعت حرکت حدی نیست، صد سال پیش هیچکس باور کرده نیمتوانست که در آینده موتری تیار خواهد شد که در یک ساعت مثلاً سه صد میل به راه رفتار نماید ویا طیاره به ارتفاع ده هزار فت وزاده از آن پرواز کند، کارهای مُحَیرُالعقل (بخار) و(قوهء کَهرُبائیه[1]) را کِه دیده بود، کرهء نار در این ایام یک کلمهء بی معنی است، اگر طیارات به ارتفاع زیاد برسند آلاتی را در آن نصب کرده اند که با برودت شدید فوقانی مقابله می کند ونفری طیارات را از زمهریر محافظة می نماید.

این بود کیفیت مایشن هائی که به دست وفکر مخلوق ساخته شده است پس اگر ما به عالم معنی مراجعه کنیم وبه ماشین های خالق کائنات که بلا واسطه پیدا کرده شده به امعان نظر مشاهده نمائیم عقل انسانی از درک حقایق آن دنگ ومبهوت می گردد، مثلاً تصویر کنید که آفتاب در ظرف بیست وچهارساعت چقدرمسافه را طی می کند روشنی یا برق در یک ثانیه چقدر راه را می پیماید، برقی که از ابر مشرق می درخشد نور آن در مغرب انعکاس می کند...

---

۱) **کَهرُبائینه ـ کَهرُبا:** مادهء سقزی مُستَحاث (استخراج شده ـ سنگواره) زرد رنگی که در سواحل دریای بالتیک یافت می گردد وچون آن را مالش دهند اجسام سبک را جذب می کند وبدین جهت است که کَهربا وکاهربا نامیده می شود. «لغت نامه دهخدا».

واگر در راه این سرعت سیر وسفر هزاران کوه هم پیش آید اهمیت پرکاه را هم ندارد خدائیکه این چیزها را آفریده آیا نمی توانست که براق حبیب (صلی الله علیه وسلم) خود را به آلات برق رفتار مجهز ودر آن سامان حفاظت آسایش او را مهیا کند تا به ذریعهء آن، آنحضرت (ص) به راحت وتکریم زیاد بر یک مژه زدن از یک مقام به مقام دیگر منتقل شود، شاید خداوند کریم از همین سبب بیان واقعهء (اسراء) را به لفظ «**سُبْحَانَ الَّذِیْ**» شروع فرمود تاکسانیکه از کوتا نظری وخیال ناقص ومحدود خود قدرت نامنتاهی حق تعالی را میخواهند در احاطهء محدود وهم وتخمین خویش محصو ر کنند از گستاخی خود خجل وشرمنده گردند.

نه هرجای مرکب توان تاختن   که جاها سپر باید انداختن

در ملکیکه (بیت المقدس) مسجد اقصی واقع است الله تعالی برکات ظاهری وباطنی زیادی نهاده است، از حیثیت مادی، چشمه ها، نهرها، غله ها ومیوه های فراوان را حایز است وبه اعتبار روحانی مسکن ومدفن چندین انبیاء ورسل وسر چشمهء فیوض وانوار آنهاست، شاید در بردن رسول کریم (ص) به آنجا نیز اشارهء به آن باشد که کمالاتیکه به انبیاء بنی اسرائیل وغیره تقسیم شده بود همهء آن در ذات مقدس آنحضرت (ص) جمع است، نعمت هائی که به بنی اسرائیل ارزانی شده بود اکنون به بنی اسماعیل داده می شود وتنها یک امت محمدی مظهر انوار وبرکات هردو مقام (کعبه وبیت المقدس) واقع می شود، در احادیث معراج تصریح است که در (بیت المقدس) تمام انبیاء علیهم السلام به امامت آنحضرت (ص) نماز خواندند گویا این یک نمونهء حسی امامت وسیادت حضرت ختمی مرتبت بر سائر پیامبران بود وحضرت الهی علو مقام محبوب وبرگزیدهء خود را به تمام مقربان بارگاه احدیت نشان داد.

شنونده وبینندهء حقیقی خداست، به هرکسیکه بخواهد آثار قدرت خود را نشان میدهد، او تعالی مناجات حبیب (مُحمد ص) را شنید ومنزلت رفیع او را دیده، در (معراج شریف) با چشم «**بی یبصر**» همان آیات بزرگ را به اونشان داد که مناسب استعداد کامل وشان رفیع آنحضرت (ص) بود. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۳۱۰ـ ۳۱۳).

تبصره:

معراج ویاهم اسراء (به شب بردن) حضرت پیامبر معظم اسلام (ص) از مکه مکرمه به بیت المقدس ثبوتش به اساس این دستور قرآنی شده است.

جایکه خداوند میفرماید: «**سُبْحَانَ الَّذِیْ أَسْرَى بِعَبْدِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...**» یعنی منزه وپاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد ص] را...

از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت وقدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقینًا اوشنوا وداناست. (اسراء:۱).

بخشی دیگری واقعه معراج (اسراء) رسول معظم اسلام (ص) از بیت المقدس به آسمانها جهت نشان دادن قسمتی از نشانه های عظمت بزرگی وقدرت الهی را به احادیث صحیح ثابت شده است که پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) در این سفر تاریخی از مکه به بیت المقدس واز بیت المقدس به آسمانها در حالت بیداری با جسد مبارک به وسیلهء مرکبی بنام براق در نهایت تیز رفتاری نایل شدند.

اصل واقعه وسبب معراج وسفری تاریجی پیامبر بزرگ اسلام سه واقعه عنوان شده است یکی اینکه زمانی که پیامبر اسلام (ص) به طائف برای دعوت آن قوم تشریف بردند تا آنان را به دین اسلام دعوت کنند اهل طائف برعکس اینکه دعوت پیامبر اسلام را برای قبولیت اسلام بپذیرند بیخردان را امر کردن تا بالای پیامبر اسلام سنگ باران کنند آنان چنین کردند وپیامبر اسلام (ص) را به بسیار نا امیدی به اذیت آزار نا بخوشدنی از منطقهء طائف بیرون کردند.

ودوم واقعه وسبب معراج رسول معظم اسلام وفات همسرش خدیجة الکبری وسوم وفات پشتی بان وحمایگرش کاکای او ابوطالب بود رسول خدا در وفات همسر مهربان وقوت بازویش خدیجة الکبری وکاکایش ابوطالب سخت غمگین وناراحت شده بود به این اساس خداوند یکتا! خواست تا حبیبش حضرت محمد (ص) را جهت مهمانی ودلجویی بطرف آسمانها دعوت کند وتا رنج غصه خستگی وبارغم ازدوش حضرت پیامبر اسلام (ص) سبک ودور شود وبه ملاقات نمودن با دیگر پیامبران اولوالعزم الهی ودیدن برخی نشانه ها وقدرت وعظمت الهی ومشاهدهء بهشت وجهنم واعطاء تُحف و... از جانب خداوند یکتا! در آسمانها، تا به این اساس رنج غم از پیامبر اسلام زدوده شده غم غصه اش به یک امید وآیندهء درخشان وخوشی ومسرت وشادمانی مبدل گردد.

پیامبر معظم اسلام (ص) در این سفری تاریخی اش از مکه به بیت المقدس وسپس از بیت المقدس به آسمانها که چندین سال دنیا را در بر می گرفت «گفته می شود که این سفری تاریخی آنحضرت در واقع (۱۸) سال دنیایی را در بر می گیرد، چنانچه در کف دست راست انسانها عدد (۱۸) نوشته شده است ودر کف دست چپشان عدد (۸۱) نوشته است، اگرعدد (۱۸) را ازعدد (۸۱) منفی شود حاصل تفریق (۶۳) سال برابر عمر حضرت محمد (ص) باقی می ماند»، (۶۳= ۱۸ - ۸۱).

بهر حال به قدرت الهی این همه دید وادید با دیگر پیامبران ومشاهده برخی از نشانه های قدرت وعظمت خدایی را گویا در مدت یک شب دنیایی سپری نمودند که پیامبر (ص) را اهل بیت واصحابش همین یک شب غایب دیدن که فردای همان شب پیامبر اسلام این واقعه معراج واسراء وسفری تاریخی اش را برای اصحاب کِرام قصه می کند که اولین بار از سوی ابوجهل مورد اعتراض تمسخر وتکذیب قرار می گیرد ابوجهل به ابوبکر صدیق می گوید که باز رفیق شما محمد یک قصه تازه ونو ونا با ورکردنی را آورده است ومی گوید که من در این شب از مکه به بیت المقدس برده شدم واز آنجا به آسمانها جهت مشاهده نشانه های قدرت وعظمت الهی عروج نمودم وپس دو باره فردای همین شب به مکه باز گشتم، محمد زمین را گذاشته حالا رفتن به آسمانها واز آسمانها می گوید این سخن رفیق شما امکان ندارد که در یک شب اینقدر راه را از مکه به بیت المقدس طی نموده (واز بیت المقدس به آسمانها) وپس دو باره بگردد، ابوجهل وهمراهانش این سفری رسول معظم را از مکه به بیت المقدس واز بیت المقدس به آسمانها جهت مشاهده برخی نشانه های قدرت وعظمت الهی نا ممکن دانستند ودور ازعقل منطق خوانند غافل از آنکه روزی وسایلی چون طیاره وهواپیمایی پیدا می شود وراه چندین روزهء از مکه به بیت المقدس را در ظرف چندین ساعت محدود نموده مسافرین وسفر کنندگان را به سر وقت به منزل شان رسانیده واین خبر وسفر تاریخی رسول معظم اسلام را در طول یک شب صدیق می بخشد، زمانیکه فردای همان شب این خبر از طرف ابوجهل به گوش حضرت ابوبکر صدیق (رض) میرسد حضرت ابوبکر صدیق از او پرسان می کند که آیا رسول خدا چنین سخنی گفته است ابوجهل وهمرانش (مشرکین مکه) گفتند بلی رفیق شما چنین چیزی وخبری نا باورکردنی ومحال را گفته است حضرت ابوبکر در جواب می گوید اگر رسول خدا چنین چیزی گفته باشد او راست گفته است زیرا او پیامبر برحق خداست هیچگاهی او دروغ نمی گوید.

آن خداوندی ذاتی بی همتا — برد بر شب بنده اش را تا اقصی

همزمان تکذیب نمودن مشرکین — قصه و وقوع اسراء مبین

چون به عقل کوتای شان آمد بعید — زینسبب معراج پیامبرنکردند و تأیید

عروجش ز اقصی تا به سدرة المنتهی — سواری بر براق و تا آسمانها

زمکه رفتن اش تا میان فلسطین — «سُبْحَانَ الَّذِیْ أَسْرَای» را تو ببین

زاینجا عروجش برقاب قوسین نایل

ثبوتش برحدیثُ با حضرت جبرئیل — (حمیدی)

۱ـ آغاز سوره اسراء در معراج پیامبر به استناد وروایات واحادیث معتبر در این مورد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۱۰ ـ۳۱۳).

اعتراف علمای یَهود به رسالت محمد (ص)

اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَراهُ قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلَا تَمْلِکُوْنَ لِیْ مِنَ اللهِ شَیْئًا هُوَاَعْلَمُ بِمَا تُفِضُوْنَ فِیْهِ کَفَی بِهِ شَهِیْدًا بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ وَهُوَالْغَفُوْرُالرَّحِیْمُ. (۸) قُلْ مَا کُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَآ اَدْرِیْ مَا یُفْعَلُ بِیْ وَلَابِکُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَایُوحَی اِلَیَّ وَمَآ اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ. (۹) قُلْ اَرَءُیْتُمْ اِنْ کَانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَکَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِیْ اِسْرآءِیلَ عَلَی مِثْلِهِ فَامَنَ وَاسْتَکْبَرْتُمْ اِنَّ اللهَ لَایَهْدِ الْقَوْمَ الظَالِمِیْنَ. (۱۰).

وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِلَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لَوْکَانَ خَیرًا مَّا سَبَقُوْنَآ اِلَیْهِ وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهِ فَسَیَقُوْلُوْنَ هَاذَآ اِفْکٌ قَدِیْمٌ. (۱۱) وَمِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوْسَی اِمَامًا وَّرَحْمَةً وَهَاذَآ کِتَابٌ مُّصَدِقٌ لِسَانًا عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَالَّذِیْنَ ظَلَمُوْا وَبُشْرَای لِلْمُحْسِنِیْنَ. (۱۲) اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَاهُمْ یَحْزَنُوْنَ. (۱۳) اُوْلَآئِکَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِیْنَ فِیْهَا جَزَآءً بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ. (الاحقاف:۸ ـ ۱۴).

ترجمه: بلکه می گویند: این قرآن را از نزد خود ساخته وبه خدا نسبت داده است، بگو: اگر آن را از نزد خود ساخته وبه خدا نسبت داده باشم [وخدا بخواهد برای این کار مرا به عذابی سخت گرفتار کند] شما نمی توانید برای من چیزی ازعذاب خدا را دفع کنید، خدا با طلی که در آن فرو می روید [وآن طعنه زدن به قرآن وجادو خواندن آن است] داناتر است، وکافی است که خدا میان من وشما گواه باشد، واو بسیار آمرزنده ومهربان است. (۸).

بگو: از میان فرستادگان خدا فرستاده ای نو ظهور نیستم [که گفتار وکردارم مخالف گفتار وکردار آنان باشد، بلکه به من چون آنان وحی می شود] ونمی دانم به من وشما [در دنیا وآخرت] چه خواهد شد، من فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می کنم، ومن جز بیم دهنده ای آشکار نیستم. (۹) بگو: خبر دهید که اگر این قرآن از ناحیه خدا باشد وشما به آن کفر ورزیده وشاهدی هم از بنی اسراییل به مانند آن [که تورات واقعی وتصدیق کننده قرآن است] شهادت داده باشد [که همان طوری که تورات وحی خداست، قرآن هم وحی خداست و] پس [از شهادت به قرآن] ایمان آورده باشد وشما از ایمان به آن تکبر ورزیده باشید [آیا ستمگار نبوده اید؟] بی تردد خدا گروه ستمگار را...

هـدایت نمـی کنـد. (۱۰) وکـافران در بـاره مؤمنـان گفتنـد: اگـر[آیـین محمـد] بهتر [از آیین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]، وچون [خودشان بخاطر کبر وعنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، وبه زودی خواهند گفت: این دروغ قدیمی است. (۱۱) [چگونه یک دروغ قدیمی است] در حالی که پیش از آن کتاب موسی پیشوا ورحمت بود [واز نزول آن به پیامبر اسلام (ص) خبرداده]، واین قرآن تصدیق کننده ی [آن] است وبه زبانی فصیح وگویاست تا ستمگاران را بیم دهد، وبرای نیکو کاران بشارتی باشد. (۱۲) بی تردد کسانیکه گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است ونه اندوهگین می شوند. (۱۳) اینان اهل بهشت اند که به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادند، در آن جاویدانه اند. (احقاف:۸ ـ ۱۴).

تفسیر: از جادو گفتن دعوی قبیح تر وشنیع تر آنها این است که می گویند: قرآن مجید را خود محمد (ص) ساخته واین افترای بزرگ را بسوی خدا منسوب می کنند (العیاذ بالله)؛ دروغ بستن بر خدا گناه بزرگ است، اگر بفرض محال چنین جسارت کنم گویا دیده ودانسته شخص خود را به قهر وغضب خدا وسخت ترین مجازات او پیش می کنم خوب فکر کنید شخصیکه در تمام عمر خود بر بندگان هم دروغ نه بندد ودر هر معاملهء جزئی از خوف خدا لرزان باشد چگونه ممکن است که دفعتًا برا خداوند (ج) افتراء نموده خود را گرفتار چنین آفت ومصیبت بزرگ نماید که هیچ قوت دنیا او را از آن نجات وپناه داده نتواند اگر فرضًا بتوانم به ذریعهء دروغ وغیره شما را تابع خود سازم آیا قدرت دارید که از قهر وغضب خدا که بر مدعیان کاذب نبوت وارد می شود مرا نجات دهید؟

وهنگامیکه خدا بخواهد بمن بدی برساند آیا یک نیکی جزئی به من رسانیده میتوانید از سوابق وسوانح چهل سالهء من شما نیک میدانید که من نه شخص بی باک ونه چنان بی عقل هستم که برای خشنودی تنی چند قهر خداوند قدوس را بپذیرم به هر حال اگر من (معاذالله) کاذب ومفتری باشم وَبال آن برمن خواهد بود؛ سخنانی را وضع می کنید خدای تعالی میداند پس افکار لغو...

وبی فائده را گذاشته فکرعاقبت خود را بکنید اگر رسول صادق خدا را دروغو ومفتری خواندید از نتیجهء وخیم این اظهار خود با خبر باشید هیچ یک سحن من وشما بر خدا پنهان نیست و اوتعالی بروفق علم صحیح ومحیط خود با هرکس معامله میِ کند همان ذات اقدس بین من وشما گواه است اوتعالی به قول وفعل خود حالاً نشان میدهد ودر آینده هم وانمود خواهد فرمود که کدام کس برحق است وکدام کس دروغ می گوید وافتراء می کند.

هنوزهم وقت است که باز آئید تا بخشیده شوید، این را فقط از مهربانی وبرد باری او تعالی بدانید که با وجود اطلاع بر جرائیم شما وداشتن قدرت کامل فورًا شما را هلاک نمی کند؛ چرا از سخنان من این قدر رَم می کنید کدام چیزی نوی نیاورده ام بلکه پیش از من هم سلسلهء نبوت ورسالت جاری بوده است، من نیز همان چیزی قدیم را اظهار می کنم زیرا پس از جمیع انبیای سابق مرا الله تعالی به طور رسول فرستاده وخبر آن را انبیای گذشته داده اند، از این حیثیت دعوای من کدام چیزی جدیدی نیست بلکه مصداق بشارات سابقه امروز ظاهر شده است پس در پذیرفتن او چه اشکالی دارید؟؛ من در پی آن نیستم که عاقبت کار من چه می شود، الله تعالی با من چه معامله خواهد نمود؟ وبا شما چه رفتار خواهد کرد؟ ونمیتوانم که در این وقت راجع به سر انجام خود وشما تفصیل کامل بدهم که در دنیا وآخرت به من وشما چه احوال پیش خواهد آمد، تنها یک سخن می گویم که وظیفهء من فقط اتباع وحی الهی وامتثال حکم خداوندی وآگه نمودن به وضاحت از نتایج خطر ناک کفر وعصیان است تفصیل این مطلب را که بعد از این در دنیا ودر آخرت با من وشما چه پیش می آید فی الحال نمیدانم وبا این مباحثه هیچ کاری ندارم، وظیفهء یک بنده اینست که از نتیجه صرف نظر کند وبه تعمیل احکام مالک خود بپردازد.

در آن زمانه مشرکان جاهل عرب به علم وفضل بنی اسرائیل عقیده داشتند، چون صیت شهرت نبوت آنحضرت (ص) بلند شد مشرکین خواستند نظریهء علماء بنی اسرائیل را در این باره معلوم کنند، غرض حقیقی ایشان این بود که آن مردم آنحضرت (ص) را تکذیب نمایند تا برای شان دلیلی به دست آید که: (بنگرید اهل علم واهل کتاب هم سخنان او را تکذیب می کنند) مگر مشرکین همیشه در این مقصد ناکام ماندند خدای تعالی از زبان خود بنی اسرائیل...

تصدیق وتائید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نمود نه فقط به همین قدر سخن که آن مردم هم مانند قرآن تورات را کتاب آسمانی ومانندی آنحضرت (ص) حضرت موسی را پیامبر می گفتند بدین طریق دعوای رسالت از طرف آنحضرت (ص) و وحی قرآن کدام چیزی جدید وغریب نیست بلکه به این طریق بعض علمای یهود صریحًا اقرار کردند وگواهی دادند که بدون شک وشبهه در کتاب های ما از ظهور یک رسول عظیم الشان از ملک عرب وکتاب او خبر داده شده واین رسول همان رسول مَوعِد است واین کتاب همچنان است که در آن باره خبرداده شده بود.

این شهادت علمای یَهود در حقیقت بر آن پیشگوئیها مبنی بود که با وجود هزار ها تحریف وتبدیل امروز هم در تورات وغیره موجود است از اینها هویدا می گردد که بزرگترین گواه بنی اسرائیل (حضرت موسی علیه سلام تقریبًا هزار سال پیش خودش گواهی داده است واز بین اقارب وبرادران بنی اسرائیل که ــ بنی اسماعیل اند مثل خود او رسولی آمدنی است **«اِنَّآاَرْسَلْنَآ اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ اَرْسَلْنَا اِلَى فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا»** یعنی ما پیامبری که گواه بر [اعمال] شماست، به سویتان فرستادیم، همانگونه که به سوی فرعون، رسولی فرستادیم. (مزمل: ١٥).

ازهمین سبب بعضی احبار ومنصف وحق پرست یَهود چون عبدالله ابن سلام وغیره به مجرد دیدن روی آنحضرت (ص) اسلام آوردند واظهار کرده گفتند: **«ان هذا الوجه لیس بوجه کذاب»** (این چهره چهرهء دروغگو نیست)، آنها به حقانیت همچو کتاب واضح الاعجاز که قرآن است گواهی دادند پس چون موسی (ع) تقریبًا هزار سال پیش از وقوع بر چیزی ایمان آورد وعلمای یَهود بر صدق آن گواهی بدهند وبعضی احبار یَهود به شهادت قلبی وزبانی مشرف اسلام شوند لهذا با وجود این همه شهادتها اگر از نخوت وغرور خود آن را قبول نکنید بدانید که هیچ ظلم وگناه بزرگتر از آن نیست وبرای همچو ظالمان وگنهگاران چه توقع نجات وفلاح میتوان نمود.

یعنی افراد ضعیف وذلیل وغلامان وکنیزان مسلمان می شوند، اگر این دین بهتر می بود افراد بهتر بسوی آن می شتافتند اگر این چیزی...

خوب می بود آیا در تحصیل آن عقل مندان وصاحبان عزت ودولت نسبت به این کنیزان وغلامان هم عقب می مانند؟؛ همیشه گروهی از مردم چنین سخنان ساخته اند، شاید این جواب «... **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِى اِسْرآءِيلَ...**»... یعنی شاهدی هم از بنی اسراییل به مانند آن [که تورات واقعی وتصدیق کننده قرآن است] شهادت داده باشد [که همان طوری که تورات وحی خداست، قرآن هم وحی خداست و] پس [از شهادت به قرآن] ایمان آورده باشد وشما از ایمان به آن تکبر ورزیده باشید [آیا ستمگار نبوده اید؟] بی تردد خدا گروه ستمگار راهدایت نمی کند. (احقاف: ۱۰).

و«**قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ...**» یعنی بگو: نیستم من نو آمده از پیامبران. (احقاف: ۹)... خواهد بود.

این دروغ پارینه نیست بلکه راستی پارینه است، صد ها سال پیشتر از نزول قرآن تورات هم همین تعلیم اصلی را داده بود که انبیاء و اولیاء همیشه اقتداری آن را کرده اند، وآن برای نسلهای آینده به ذریعهء تعلیمات وبشا رات خود راه هدایت وراستی را قایم کرد و دروازه های رحمت را بکشود، اکنون قرآن فرود آمد در حالیکه آن را تصدیق می کند، الغرض هر دو کتاب یگدیگر را تصدیق می کنند وحال دیگر کتب سماویه نیز همین است؛ چنین آیت در سورهء «**حم السجده**»[۱]یاهم سورهء ـ (**فُصِلت**) [۱]و پارهء (۲۴) گذشته است تفسیر آن ملاحظه شود؛ به فضل ورحمت خدا از سبب کارهای نیک خود همیشه در بهشت می باشند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۵۸ـ ۳۶۱).

تبصره:

هر چندی که مشرکین مکه وعوام وبرخی علمای یَهود خوب میدانستند که حضرت محمد (ص) پیامبر برحق واز جانب خداوند برای آخرین پیامبر بسوی بشریت وجهانیان با کتاب چون قرآن مبعوث شده است دعوتش جهانی است وپیامبر انس وجن می باشد وبعد از این پیامبری دیگری فرستاده نمی شود این سخنان همه در مورد حضرت پیامبر اسلام (ص) در تورات حضرت موسی (ع) و... خبرداده شده بود

وخود حضرت موسی (ع) هم تقریبًا هزار سال قبل گواهی داه است که از میان اقارب و برادران بی اسرائیل که ـ بنی اسماعیل اند پیامبری مثل خودش مبعوث می شود.

---

۱) سورهء (فُصِلت) دو نام دارد، یکی هم فُصِلت در قرآن صفحه تمام ونام دیگرش (حم الجسده) در قرآن غیر صفحه تمام می باشد، به همین ترتیب چندین از سوره های قرآن کریم که در واقع یک سوره هستند ولی با تفاوت نام در قرآن صفحه تمام وغیر صفحه تمام هر کدام دو تا نام دارند بدینگونه (غافر) در قرآن صفحه تمام، [مؤمن] در قرآن غیر صفحه تمام، (اسراء) در صفحه تمام، [بنی اسرائیل] در غیر صفحه تمام، (انسان) در صفحه تمام، [دهر] در قرآن غیر صفحه تمام و... آمده است، غافر= مؤمن، اسراء = بنی اسرائیل، انسان = دهر، فُصِلت = حم الجسده و...

ولـی بـا وجـود ایـن همـه دلایـل واضـح وآشـکا را آنـان از روی کفـر، دشـمنی، حسـد کینـه، جهل ونـا فهمـی رسـالت پیامبر اسـلام را نپذیرفتند وبرعکس هزاران دروغ افتراء تهمت را به شأن حضرت رسول معظم اسلام بستند ومی گوفتند کـه محمد (ص) این قرآن را از نزد خودش ساخته وحالا این را به خدا نسبت میدهد ومی گوید که این قول وگفتار خدا است، وبه همین ترتیب مشرکین ویَهودیان به این سخنان پوچ بیهوده، بی اساس وافتراء محض بسنده نکرده اند و پیامبراسلام (ص) را دروغگو جادوگر وحتی مجنون دیوانه قلمداد کردند.

واز سـوی دیگـر آنچـه از تـوهین تمسـخر وبـد اخلاقـی واذیـت آزاری نبـود در شـأن رسـول خـدا ومؤمنـان، ایـن مشـرکین ویَهودیـان نابکـار در جریـان دعـوت پیامبر اسلام (ص) دریغ نکردند وهمواره با این همه دشمنی ورذالت خود ادامه دادند این وضع تا زمان هجرت پیامبر اسلام (ص) ویاران او از مکه مکرمه به مدینه منوره وتشکیل یک نظام مقتدر اسلامی و وقوع غزوات پی در پی در مقابل مشرکین ویَهودیان مکه وقوت یافتن مسلمانان والی فتح مکه ونواحی آن ادامه داشت، بعد از این ماجرا دیگر مشرکین ویَهودیان مکه ونواحی آن توان مقابله ودشمنی را هرگز با مسلمانان نداشتند وآن حرکات وروشی که در اول نزول قرآن نسبت با مسلمان انجام میداند کاملاً محو ونابود گردید، برخـی آنـان در جنـگ هـا گشـته شـدند وبرخـی دیگـری بـه اسـلام گرویدنـد، ومسـلمانان رو بـه پیـروزی بـوده وفتوحـات در جهـان بـه شـدت ادامـه داشـت، وخداونـد بـا وعـده کـه بـه پیامبر اسـلام (ص) ومؤمنـان نمـوده بـود وعده حق خـود را تحقق بخشید ودین اسـلام را در جهـان منشـور وگسـترش داده ومسـلمانان را بـه واسـطهء رسـالت حضـرت محمـد (ص) ونزول قرآن کریم عزت وبر تمام امم سابق برتری بخشید، واز میان علماء واحبار یَهود که وعده رسالت پیامبر اسلام را در تورات خوانده وشنیده بودند وهمچنان حضرت موسی خـودش بـه رسـالت وآمدن رسـول معظـم اسلام شـهادت وگـواهی داده بـود، از جملـهء علمـاء ودانشـمندان منصـف یَهـود (عبـدالله ابـن سـلام) وغیـره بـه مجـرد دیـدن صـورت حضـرت محمـد (صلی الله علیه وسلم) اسـلام آوردن وگفت این چهره، چهره درغگوی نیست وبه حقانیت قرآن که یک کتاب واضح الاعجاز است گواهی دادند.

کردندُ بسی اعتراف برخی علماء یَهود بـــه مجردی دیـــدن پیامبری مُوعود

آنانیکه پذیـــــرفتند رسالت پیامبر ما درهر دوجهان بسی کـــردند و صُعود - (حمیدی)

۱ـ افتـراء مشـرکین بـه حضـرت محمـد (صـلی الله علیـه وسـلم) کـه قـرآن را خـودش جعـل نمـود، ودر ایـن موضـوع از جانب الله اشاره آن به کتب منزل قبل از اسلام در باءء بعثت پیامبر شده است؛ واعتراف علماء بنی اسرائیل بر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمله عبدالله بن سلام؛ وتمسک به کتب بنی اسرائیل. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۳۵۸- ۳۶۱).

امت حضرت محمد بهترین امت است:

كُنْتُمْ خَيْرَأُمَةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تأَ مُرُونَ بالْمَعرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِوَتُوْمِنُوْنَ بِااللهِ وَلَوْءَامَنَ أَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ. (آلِ عِمَرانَ:١١٠).

ترجمه: شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته فرمان می دهید واز کار نا پسند باز می دارید، و[از روی تحقیق ومعرفت وصدق واخلاص] به خدا ایمان میاورید، واگر اهل کتاب ایمان میاوردند قطعًا برای آنان بهتر بود؛ برخی از آنان مومن [به قرآن وپیامبرند] وبیشترشان بد کار ونافرمانند. (آلِ عمران: ١١٠).

تفسیر: در آغاز رکوع گذشته خداوند (جل جلاله) فرموده بود: «**يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا التَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ...**» یعنی ای اهل ایمان! از خدا آن گونه که شایسته ی پروای از اوست پروا کنید... (آلِ عمران: ١٠٢).

به مناسبت آن در میان بعضی وعد و وعید و اوامر ونواهی مذکور گردید از اینجا باز مضمون اول تکمیل می شود یعنی ای مسلمانان خداوند (ج) شما را خیار امم عالَم قرار داده واین درعلم ازلی وی مقدر، وبه بعضی پیامبران نیز خبر داشته شده بود که همچنانیکه حضرت خاتم انبیاء محمد رسول الله (ص) برهمه پیامبران فضیلت دارد امت وی نیز از کافه اقوام وتمام امم گوی سبقت می رباید چه آنها اکرم واشرف انبیاء را نصیب می شوند وبه شریعت اکمل وادوم برخور دار می گردند ابواب علوم ومعارف بر آنها باز می شود وبه ایثار وزحمت ایشان شاخه ایمان وعمل وتقوی سر سبز وشاداب می شود، این به کدام قوم ونسب مخصوص وبه کدام اقلیم محصور نمی باشد بلکه دائرهء عمل او تمام جهان وهمه شعبات حیات بشری را فرا می گیرد گویا وجود وی ازین جهت است که خیر دیگران را بخواهد وحتی الامکان آنها را به دروازه های جنت حاضر وایستاده کند در آیه «... **أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**... آلِ عِمَرانَ:١١٠»، به این طرف اشاره شده است.

تنبیه: در رکوع نهم این سوره به واسطهء «**وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيِنَ...**» یعنی [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه ی پیامبران [وامت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب وحکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعًا باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید... (آلِ عمران: ٨١).

امامت وجامعیت کبرای نبی کریم (ص) بیان شده بود، در رکوع دهم «**اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَةَ...**» یعنی اوّل خانه که مقرر کرده شد برای مردمان آن ست که درمگّه است... (آلِ عمران: ٩٦).

فضیلت قبله این امت توضیح ودر رکوع یاز دهم به ذریعهء «**وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعًا وَّلَاتَفَرَّقُوْا...**» یعنی چنگ زنید به رسن خدا جمع آمده وپرا گنده مشوید... (آلِ عمران: ١٠٣).

متانت کتاب وشریعت آنها اظهار شد، اکنون از اینجا یعنی از آغاز رکوع ١٢ فضیلت وعظمت این امت مرحومه بیان می شود.

در منکر (کارهای بد) کفر وشرک، بدعات ورسوم قبیحه، فسق وفجور وهرگونه بد اخلاقی وسخنان نا معقول شامل است باز داشتن از آن هم قسما قسم می باشد، گاهی توسط زبان وزمانی به واسطهء دست وهنگام به ذریعهء قلم وگاهی به قوت شمشیرعملی می گردد مدعا هر قسم جِهاد در آن داخل گردید، این صفت به آن اندازه عمومیت واهتمام که در امت محمدیه یافت شده در امم سابقه نظیر آن دیده نمی شد.

در ایمان آوردن به الله تعالی، ایمان آوردن به یگانگی او وپیامبران او وفرشتگان وکتاب های اوتعالی هم داخل است درست این است که اینقدر شیوع واهتمام به توحید خالص وکامل هیچگاه در کدام امت دیگر جاری نمانده که به سپاس خداوند یکتا! در این امت مانده است، حضرت عمر (رض) فرمود: هرکه از شما میخواهد که در خیر الامم داخل گردد باید که شرط الله تعالی را تکمیل نماید، یعنی امر بالمعروف ونهی از منکر وایمان با الله که حاصل آن این است:

اول خود را درست کن! وبعد به اصلاح دیگران بپردازد! که این شان حضرات صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین بود.

اگر اهل کتاب ایمان میاوردند آنها نیز میتوانستند در خیر الامم شامل شوند که در دنیا به عزت شان می فزود ودر آخرت دو چند اجر می یافتند اما افسوس از آنها جز تنی چندی (مثل عبدالله بن سلام ونجاشی وغیره) دیگری حق را نپذیرفتند وبا وجود وضاحت حق به نا فرمانی پافشاری کردند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۴۶ـ ۲۴۷).

وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَقُوْا وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْكُنْتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوٰنًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَانْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَالِكَ يُبَيِنُ اللهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (۱۰۳).

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُوْنَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُكَرِ وَأُوْلَآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ. (۱۰۴) وَلَاتَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ تَفَرَقُوْا وَاخْتَلَفُوْ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَ هُمُ الْبَيِنَاتُ وَأُوْلَآئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ. (آلِ عِمران:۱۰۳ـ ۱۰۵).

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا (قرآن) چنگ زنید، وپراگنده وگروه گروه نشوید؛ ونِعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که [پیش از بعثت پیامبر (ص) ونزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند والفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت ولطف او باهم برادر شدید، وبر لب گودالی از آتش بودید، شما را از آن نجات داد؛ خدا این گونه، نشانه های [قدرت، لطف ورحمت] خود را برای شما روشن می سازد تاهدایت شوید. (۱۰۳) وباید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر[اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات ودرستی] دعوت نمایند، وبه کار شایسته وا دارند، واز کار ناپسند بازدارند، یقینًا اینان رستگارند. (۱۰۴) و[شما ای اهل ایمان!] مانندی کسانی نباشید که پس از آن دلایل روشن بر آنان آمد، پراگنده وگروه گروه شدند و[در دین] اختلاف پیدا کردند، وآنان را عذابی بزرگ است. (آلِ عِمران:۱۰۳ـ ۱۰۵).

تفسیر: همه به اتفاق، قرآنکریم را استوار گیرید که رسن استوار خدا است این رسن ازهم نمی گسلد اما از دست رها می شود اگر همه متحدًا وبه نیروی کامل بر آن چنگ زنید هیچ شیطانی موفق شده نمی تواند که شر انگیزد ومانند حیات انفرادی حیات اجتماعی مسلمانان نیز غیر متزلزل ناقابل اختلال می گردد از تمسک به قرآنکریم قوای درهم پاشیده جمع می شود ویک قوم مرده حیات نوین میابد لیکن مطلب از تمسک بالقرآن این نیست که قرآن را تختهء مشق اهواء وآرای خویش گردانند بلکه مطلب قرآن همان می باشد که خلاف تصریحات متفقهء احادیث صحیحه وسلف صالحین نباشد؛ خداوند (ج) کینه وعداوتی را که از قرن ها میان شما بود برداشت وبه یمن نبی کریم (ص) شمارا باهم برادر گردانید از این برادری، دین ودنیای شما اراسته گردید وچنان حشمت وشکوهی پدید آمد که دشمنان شما به دیدن آن مرغوب می شوند، این اتحاد برادرانه نِعمت بزرگ خداست اگر گنجهای جهان را صرف می نمودید نمی توانستید آن را به دست آرید.

به سبب کفر وعصیان بالکل در کناره های دوزخ ایستاده بودید که همین که مرگ که فرا رسد در آن بیفتید خداوند (ج) دست شما را گرفته از آن نجات داد وبه واسطهء پیامبر (ص) فروغ ایمان ویقین را در سینه های شما مشتعل گردانید که این احسانهای بزرگ خداوند یکتا را در امور دین ودنیا مشاهده کرده بیاد داشته باشید وهرگز به گمراهی باز نگردید؛ این قدر توضیح این سخنان برای آنست که همیشه به راه راست پویان باشید واین خطای مهلک وخطر ناک را باز اعاده مکنید واستقامت راه راست را به اغوا شیطانی مگذارید؛ تقوی واعتصام به حبل الله، یگانگی، اتفاق، حیات قومی واخوت اسلامی این ها همه تا وقتی باقی مانده میتواند که جماعتی از مسلمانان خاص به دعوت وارشاد قیام ورزند و وظیفهء آنها تنها این باشد که دنیا را به قول وعمل خویش به قرآن وسنت دعوت کنند وهنگامیکه ببینند مردم به اعمال نیک سستی می ورزند ودر سیئات مشغولند درعطف توجه شان به حسنات وباز داشتن شان از سیئات حتی الوسع مضایقه نکنند، ظاهر است که این امر از حضراتی ساخته می باشد که به وجود علم به معرفت ومنکر وآگاهی از قرآن وسنت، باهوش وموقع شناس باشد اگر جنین نباشد ممکن است...

جاهل معروف را منکر ومنکر را معروف پندارد وبه جای اصلاح نظام عامه را برهم زند، ویا به غرض اصلاح منکری چنان روشی اختیار کنند که بیشتر موجب حدوث منکرات گردد یاهنگام نرمی درشتی ودر موقع درشتی نرمی کند، شاید از این جهت است که در میان مسلمانان جماعت خاصی به این منصب مامور گردیده اند یعنی کسانیکه به هرنوع دعوت الی الخیر وامر بالمعروف ونهی عن المنکر اهلیت داشته باشند.

در حدیث است که چون مردم به منکرات گرفتار آیند وکسی نباشد که از آن منع کند خوف آنست که عذاب عامه فرود آید اما اینکه انسان در کدام وقت ودر چه حال به ترک امر معروف ونهی از منکر معذور شناخته می شود و در کدام هنگام واجب یا مستحب است اینجا موقع تفصیل آن نیست، ابوبکر رازی در احکام القرآن این مضمون را نهایت مبسوط ایراد نموده در آنجا مرجعه شود؛ مانند یهود ونصار مباشید که بعد از رسیدن احکام واضح الهی محض به پیروی اوهام واهواء در اصول شرع متفرق ودر فروع آن مختلف شدند بالاخره فرقه بندی ها ومذهب وقومیت آنان را بر باد داد وهمه به عذاب الهی گرفتار گردیدند.

تنبیه: از این آیه معلوم گردیده که اختلافات وفرقه بندیهای که بعد از اطلاع بر احکام واضح شریعت پدید آید مذموم ومهلک می باشد، دریغ که امروز در میان کسانیکه مسلمان گفته می شوند چندین فرق از اصول استوار ومسلم وصریح شریعت اسلامی جدا شده در آن اختلاف افگنده وتحت اثر همین عذاب آمده اند باز هم میان این طوفان بی تمیزی، موافق وعدهء خدا ورسول وی بحمد الله جماعت عظیم الشانی راه خدا را استوار داشته به مسلک **«ما انا علیه واصحابه»** یعنی او مسلک وراهی که رسول خدا واصحاب او به آنست...

ثابت اند وتا قیامت استوار می مانند، اختلافات فرعی که بین اصحاب کِرام وائمه مجتهدین به وقوع پیوسته به این آیت تعلق ندارد به سبب این اختلافات حضرت شاه (رح) در تصانیف خود بحث کافی کرده است. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص۲۴۲ـ ۲۴۴).

تبصره:

بهتری امت پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) در این است امر به خوبی ها ومنع از بدی ها وکنار گذاشتن همه تفرقه افکنی ها واتحاد را میان مسلمین عام ساختن وبرای این روند تلاشی مثمری در جهان نمودن وعلی الخصوص ادای وظیفهء اصلی واساسی مسلمانان امر نمودن به کارهای نیک ومنع کردن از کارهای بد زشت وناپسند می باشد.

در جامعهء که اتحاد اتفاق نباشد او ملت ومردم روی پیروزی وخوشبختی را نمی بینند، واین بی اتحادی وتفرقه افکنی بنیاد وشالوده ی انسانها را ریشه کن نموده وبه باد فنا میدهد چه بسا اقوام ومردمی بودند که همین بی اتحادی وبی اتفاقی منجر به نفاق شقاق بد بختی جنگ خون ریزی در میانشان گردیده ودر نتیجه آنان را از هم تیت پاشان نموده وبه گودال هلاکت ونابودی کشانیده است، قرآن در جای های متعددی در مورد به ما چنین دستور میدهد از آن جمله.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَقُوْا...

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا (قرآن) چنگ زنید، وپراگنده وگروه گروه نشوید... (آلِ عمران: ۱۰۳).

ایضًا

وَلَاتَكُوْنُوْا كَالَذِيْنَ تَفرَقُوْا وَاخْتَلَفُوْ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَ هُمُ الْبَيِنَاتُ...

ترجمه: و[شما ای اهل ایمان!] مانندی کسانی نباشید که پس از آن دلایل روشن برآنان آمد، پراگنده وگروه گروه شدند و[در دین] اختلاف پیدا کردند... (آلِ عِمران: ۱۰۵).

تفرقه گونه ها وانواع واقسام مختلفی دارد از جمله:

۱ـ تفرفه، اصولی وفروعاتی دینی.

۲ـ تفرفه، مذهبی.

۳ـ تفرقه، زبانی.

۴ـ تفرقه، قومی.

۵ـ تفرقه، سمتی نژادی، عقیدتی، فکری و...

خطر ناکترین تفرقه واختلافی که مسلمانان را از هم می پاشد وسبب هلاکتی ونابودی آنان می شود، تفرقه واختلافی اصولی دینی، زبانی، سمتی، قومی ونژادی می باشد، زیرا این اتفاقی اصول دین است که همه مسلمانان را قطع نظر از زبان، سمت، قوم ونژاد شان در شرق وغرب جهان باهم برادری دینی وانمود کرده وبه اتفاق همبستگی وهمآهنگی فراخوانده ودر کنار وقطار همدیگر قرار داده است واگر مسلمانان این اصلِ اساسی (اصول دین) را به سبب تفرقهء مذهبی، زبانی، سمتی، قومی ونژادی مورد اختلاف قرار دهند جز ضرر زیان در روندی زندگی خود چیزی دیگری حاصل تلاش وبندگی خود ندارند، چنانچه که امروزه روند زندگی مسلمانان را در تفرقه میانشان، هجوم کفارعلیه آنان در جهان اسلام وتسریع نمودن کفار به بی اتحادی میان مسلمانان به ده ها نیرنگ وبهانه های گوناگونی که تفرفه وبی اتحادی را کشور به کشور، ولایت به ولایت، شهر به شهر، دهکده به دهکده وخانه به خانه میان مسلمانان مشاهده می کنیم.

واین روندی مهلک بی اتحادی اختلاف تفرقه افکنی میان مسلمانان در جهان اسلام به اساس مذهب، مشرب، سمت، زبان، نژاد و... در میان ملت ها، گروه ها احزاب وجریانهای مختلف اسلامی رو به افزون است وداره دامنهء خویش را پهن می کند وشعلهء آتش نفاق میان مسلمین جهان به انواعی گوناگون روز به روز زبانه اش طویل وشعله ورتر می شود ودستان کفارهم برای وسیع وپهناور نمودن این تفرقه افکنی ها میان مسلمانان اعم از عرب وعجم

در کاری جدی وفعالیت شدید است، پس بر مسلمانان لازم است که اتحاد را میان خویشتن حفظ نموده بیدار وهوشیار باشند.

واز طرف دیگر در جامعهء که دعوت به خیر خوبی اصلاح همنوعان امر نمودن به کارهای نیک ومنع کردن از کارهای زشت خلاف شرع وخلاف طبیعت واخلاق انسانی ومنع نمودن از مَظالِم وبی عدالتی و... نباشد چنین جامعهء هم روی امنیت آرامش ورستگاری را نمی بیند، زیرا در چنین جامعهء که دعوت بخیر خوبی نباشد در آن جامعه عدالت پایمال است واسباب ظلم بربریت حق تلفی فراهم گردیده ومظلومان وضعیفان هر وقت آماج ظلم ستم بی رحیمی وحق تلفی ظالمان وجابران قرار می گریند.

وهمچنین در جامعهء که مردم را امر به کارهای نیک ومنع نمودن آنان از کاری های زشت بد نباشد در چنین جامعهء بیشتر بد امنی، قتل، غارت، فساد اداری، فساد اخلاقی بی بند وباری وهزاران بدی عام گریده شیوع ورایج پیدا می کند، واز جانب دیگر هم درعدمِ اجرای چنین وظایف دینی اسلامی اخلاقی وانسانی ما منحیث بهترین امتَ اصلاً وظیفهء محولهء خود را اجراء ننموده ایم وهمواره در این راستا از خود وظیفه ناشناسی، بی کفایتی، سهل انگاری، سستی وتنبلی نشان داده وشانه خالی کرده ایم.

پس تا زمانیکه ما مسلمانان مطالب فوق ذکر را در خود تطبیق نموده وبه آن عامل نشویم وبعد آنرا به دیگران رسانیده و وظیفهء ایمانی وجدانی اخلاقی وانسانی خود را بطور درست وکامل انجام ندهیم ما بهترین امت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) درست وکامل شده نمیوانیم وهرگاه ما این وظایف دینی اسلامی وانسانی خودرا با کمال صداقت راستی، عدالت، انصاف واخلاص انجام دادیم در آن صورت ادعاءِ ما به اساسی این دستور الهی صِدق میاید.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَأُمَةٍ أُخْرِتْ لِلنَّاسِ تـأَ مُرُوْنَ بالْمَعرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُوْمِنُوْنَ بِااللهِ...

ترجمه: شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته فرمان می دهید واز کار نا پسند باز می دارید، و[از روی تحقیق ومعرفت وصدق واخلاص] به خدا ایمان میاورید... (آلِ عمران: ۱۱۰)...

درغیـر آن ادعـاءِ بهتـرین امـت بـودن مـا نـا بجـا وجـز دلخوشـی چیـزی دیگـری نمی توان باشد.

زیـرا وظیفـهء بهتـرین امـت اجـرای بهتـرین کارهاسـت، بنـا بـه ضـرب المثـل مشـهور: «کوه هرقدر که بلند باشد نَشیبی آن هم به همان اندازه پایین وزیاده می باشد» پس مسؤولیت بهترین امت نسبت به امم سابق بیشتر وخطیر تر است، بنا بر آن بایست که بهترین امت در جهـت فـراهم آوردن اتحـاد وحـدت ملـت هـای اسـلام صـلح دوسـتی در جهـان اسـلام وانجام همهء کاری نیک ومانع از همه بدی ها وزشتی ها وخدمت به اجتماعی انسانی در جهان بیشتر کار وفعالیت نماید.

وما باید به صفت بهترین امت پیامبر آخرالزمان بهترین وخوب ترین کارها را انجام دهیم ودر میان امم سابق در این جهانی هستی وآخرت الگو ونمونه باشیم، پس در این وقت است کـه مـا از جلمـهء بهتـرین امـت پیـامبر آخرالزمـان نـزد خـدا ورسـول او وامـم سـابق محسوب خواهیم شد.

بـودُ پیامبر مـا بهترین پیامبران   امت اش هــم بــهتریــن امتان

امر به معروف نهی از منکری   طاعتی خـــدا و فـرمان برداری

در راه اصلاح و صـــلح آشتی   بـــاهمه اخلاصُ این را کاشتی

ز روی خلوصُ مومنینِ بـرخدا   بندگی کـردن بـه صد صدقُ صفا

اتحادُ یگانگی ما همی بـاید سرا سری   زیــری چترِ سماء بـاشیم مثالِ اَختری

مسلمین بـــاشند و الـــگوی میان اُمَم

بـهری دستورِ خداوندی نباشندُ صَمَم   - (حمیدی)

۱ــــ بهتــر بــودن امــت اســلام بــه واســطه امــر بعمــروف ونهــی از منکــر وایمــان بــه خــدای یکتــا اســت. وجنگها ومکر وحیله یَهودیان نمیتواند مسلمانان را یکسره نا بود کند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۴۶ـ۲۴۷).

۳ـ اتحاد وهمبستگی وحفظ وحدت کلمه مهمترین وسیله پیروزی مسلمانان است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۲۴۲ـ۲۴۴).

مامور بودن همه پیامبران به تصدیق همدیگر:

وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیْثَاقَ النَّبِینَ لَمَآ ءَاتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَّحِکْمَةٍ ثُمَّ جَآءَ کُمْ رَسُوْلٌ مُّصَدِقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلى ذالِکُمْ اِصْرِیْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِیْنَ. (٨١) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذالِکَ فَأُوْلَآئِکَ هُمُ الْفاسِقُوْنَ. (٨٢).

اَفَغَیْرَ دِینِ اللهِ یَبْغُوْنَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّکَرْهًا وَّاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ. (٨٣) قُلْ ءَامَنَّا بِااللهِ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا وَمَآ اُنْزِلَ عَلى اِبرا هِیْمَ وَاِسْماعِیْلَ واِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسَى وَعِیْسَى وَالنَّبِیُّوْنَ مِنْ رَّبِهِمْ لَانُفَرِقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ. (آل عمران: (٨١ ـ ٨۴).

ترجمه: و[یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [وامت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب وحکمت به شمادادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعًا باید به او ایمان آوردید و وی را یاری دهید، [آن گاه خدا] فرمود: آیاد اقرار کردید وبر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورت که به آن وفا کنید] در یافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم، فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید ومن هم با شما از گواهانم. (٨١) نهایتًا کسانی که بعد از این [پیمان استوار از آن] روی بر تافتند یقینًا از دایره انسانیت بیرون شده اند. (٨٢).

آیا [اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن] غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمان ها وزمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او [واراده وفرمانش] تسلیم است، وهمه را به سوی او باز می گردانند (٨٣) [ای پیامبر! از جانب خود وپیروانت به همه] بگو: ما به خدا وآنچه برما نازل شده و آنچه بر ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب ونوادگان [دارای مقام نبوت] فرود آمده، وآنچه به موسی وعیسی وپیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، ومیان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم، وما در برابر او [وفرمان ها واحکام او] تسلیم هستیم. (آل عمران: ٨١ ـ ٨۴).

تفسیر: هرگز پیامبری نمیتواند عبادت خویش را به مردم بیاموزد که تعلیم بندگی خاص برای خدای واحد بی هتماست پیامبران البته مستحقند که مردم به آنها ایمان آرند واقوال شان را بپذیرند وبه آنها هرگونه یاری دهند نه تنها ازعوام، خدا وند جل جلاله از پیامبرانِ خویش نیزعهد استوار گرفته که هرگاه پس از شما پیامبری دیگری آید وی یقینًا به تفصیل یا اجمال به پیامبران وکتب آسمانی تصدیق خواهد کرد زینهار پیامبر نخستین اگر زمانهء مابعد را ادراک کند خودش بر صداقت پیامبر مابعد ایمان آرد واو را نصرت دهد والاّ امت خویش را کاملًا هدایت وتاکید کند که بر پیامبر مابعد ایمان آرند ونصرتش دهند، این وصیت نیز به منزله امداد است.

از این قاعده عمومیه آشکا را می گردد که در بارهء ایمان به خاتم الانبیاء محمد رسول الله (ص) وامداد به وی بلا استثنا از تمام پیامبران عهد گرفته شده وآنها از امم خود در این باره اقرار گرفته اند زیرا مجمع الکمالات وجود حضرت وی بود (صلی الله علیه وسلم) درعالم غیب از همه بیشتر ودرعالم شهادت از سایر انبیاء بعد جلوه افروز می شد وپس از وی هیچ پیامبری مبعوث نمی گردید وذات فرخندهء حضرت وی بر حقانیت تمام پیامبران سابق وهمه کتب آسمانی خاتم تصدیق می نهاد، چنانکه از حضرت علی کرم الله وجهه وابن عباس رضی الله تعالی عنه وغیره منقول است که این عهد از انبیاء گرفته شده وخود حضرت پیامبر نیز فرموده است: اگر اکنون موسی علیه السلام زنده می بود جز متابعت من چارهء نداشت وگفت: هنگامی که عیسی علیه السلام فورد آید برطبق احکام کتاب الله (قرآن) وسنت پیامبر شما فیصله می نماید، در محشر سبقت وی به شفاعت کبری، فراهم آمدن پیامبران در سایهء لوای او در شب معراج، امامت وی همه پیامبران را به بیت المقدس از آثار سیادت عمومی وامامت عظمی حضرت اوست، اللهم صل علی سیّدنا محمد وعلی آل سیّدنا محمد وبارک وسلم.

این الفاظ خاص برای تاکید واهتمام عهد است زیرا هرعهد نامهء که بر گواهی خدا وپیامبران وی مسجل باشد از آن استوار تر دستاویز به دست نیاید؛ از آنچه که خداوند (ج) از سایر پیامبران وآن ها از امم خویش عهد گرفته اند در این دنیا هرکه اعراض نماید بدون شبهه بسیار بد عهد ونافرمان است.

در انجیل در آیه (۲۱) باب سوم اعمال رسل مذکور است (ضرور بقای آسمان تا آنگاه است که همه اشیائیکه خداوند جل جلاله به زبان پیامبران پاک خویش از ابتدا بیان کرده به حالت خود باز آیند زیرا حضرت موسی علیه السلام به آبا واجداد ما گفت که خدائی که خدای شماست میان برادران شما مانند من پیامبری خواهد فرستاد آنچه وی گوید همه را بشنوید).

همیشه دین خداوند جل جلاله اسلام است ومعنی آن اطاعت حکم می باشد مقصد هر حکم الهی که به وساطت پیامبر راستگو وراستکار به شما برسد در مقابل آن گردن بنهید اکنون دین خداوند (ج) آن احکام وهدایاتی است که سردار مرسلان وخاتم پیامبران (صلی الله علیه وسلم) ابلاغ می نماید آن را گذاشته نجات ورستگاری خویش را در کدام راه می جویند کسانیکه دین خدا را می گذارند آگاه باشند که نجات ابدی وفلاح حقیقی درهیچ جا به دست شان نمی آید شایسته نیست که انسان به خواهش وشوق خویش فرمان آن ذاتی را نبرد که تمام اشیای زمین آسمان تحت حکم تکوینی وی است چه این حکم تکوینی بروفق اراده وخوشی باشد چون اطاعت ملائک وبندگان مطیع او وچه به مجبوری وناچاری چنانچه هر ذرهء این جهان در حوادث وآثاری که ظهور و وقوع آن بدون اراده ومشیت مخلوق صورت می گیرد تابع اراده ومشیت حضرت باری تعالی است؛ چون عاقبت باز گذشت همه بسوی اوست دانشمند از پیش آماده باشد اگر این جا سرباز زند آنجا چه روی خواهد داشت؛ هرچه و درهر وقتی که فرود آمده وبه پیامبری که داده همه را بلا تفریق راست وحق می شناسیم، این روش مسلمان مطیع نسیت که از انبیاء الهی برخی را بپذیرد وبرخی را انکار کند، گویا در آخر به ذکر «... **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ.**» یعنی ماتسلیم اوییم. (بقره: ۱۳۳).

حقیقت اسلام را نمایان کرد وتنبیه فرمود که اسلام تکذیب پیامبران حقیقی وکتب آسمانی را جایز نمی شمارد، در اسلام چنانکه انکار قرآن وپیامبر عربی کفر است به انکار هر یک انبیاء وکتب سماوی نیز انسان کافر می شود واقعًا شایان شان پیامبر آخرالزمان آن است که انبیاء وکتب سابقه را تصدیق کند واقوامی را که بر آنها نذیر وهادی محلی فرود می آمد راهی نماید که تحت بزرگترین رایت جامعیت کبری جمع شده به یک راه روان شوند.

تنبیــــه: نظیــر ایــن آیــت در آخــر پــاره (الــم) ذکــر شــده مطالعــه شــود. (تفسیرکابلی: ۱، ص ۲۳۱ـ ۲۳۴).

تبصره:

دین همه پیامبران در توحید الهی ویکتا پرستی (اوتعالی) یکی بوده اند هر چندی که در جزئیات فرقی داشتند وهمه پیامبرانی الهی مردم را به توحید وخدا پرستی دعوت مـی کردنـد وهـر پیامبرکـه از جانـب خداونـد مبعـوث بـه پیـامبری بسـوی بشریت می گردید اول سخنش به قوم ـ ملت وپیروان شان این بـود کـه ای مـردم خدای یکتا را پرتش نماید که غیری او شما الهی وخدای ندارید.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَإِلَـى مَـدْيَنَ أَخَـاهُمْ شُـعَيْبًا قَـالَ يَـاقَوْمِ اعبُـدُوْا اللهَ مَـالَكُمْ مِـنْ إِلَاهٍ غَيْـرُهُ... (الأعراف: ۸۵)[۱]...

ترجمــــه: وبــه ســوی مــردم مــدین، برابــر شــان شــعیب را [فرســتادیم،] گفـت: ای قـوم مـن! خـدا را بپرسـتید کـه شـما را جـز او معبـودی نیسـت... (أعراف: ۸۵).

پیـامبران الهـی مـردم را از شـرک کفـر، قتـل، ظلـم بربریـت، بـی عـدالتی، بـی انصـافی، فسـاد اخلاقـی وآنچـه کـه انسـان را بـه تبـاهی وهلاکتـی مـی کشـاند منـع نموده ومـردم را همـواره بـه خیـر خـوبی فـلاح رستگاری موفقیـت پیـروزی سـعادت خوشـبختی وکامیـابی ابـدی رهنمـون مـی کردنـد، ایـن بَرگُزیـدگان الهـی وشخصـیت هـای برازنـده تـاریخی وبهتـرین انسـانهای روی زمـین پیوسـته مـامور بـه ایـن بودنـد کـه پیـامبران بعـدی خودشـان را تصـدیق نماینـد وامتـان خـود را بـه پیـروی پیـامبران بعـد از خودشـان توصـیه کننـد، بـه همـین خـاطر پیـامبر آخرالزمان حضرت محمد مصطفی (ص) که آخرین پیامبر ان است...

---

۱) ونظیر این آیت (۸۵) سورهء اعراف نیز در سورهء هود آیت (۸۴) آمده است.

وبعد از او پیامبر دیگری به قوم وملتی مبعوث نمی شود چنین اظهار فرموده اند: «اگر موسی (ع) امروز زنده می بود جز پیروی از من چارهء دیگری نداشت»، وهمچنان فرمودند:«اگرعیسی (ع) از آسمان فرود آید او به کتاب الله (قرآن) واحکام آن پیروی می کند».

امرز اهل کتاب (یَهود ونصاری) که خود را اهل کتاب قلمداد می کنند واز پیامبر آخر الزمان حضرت محمد (ص) وقرآنکریم مطابعت وپیروی نمی کنند ومی گویند ما به دین پیامبران خود باقی وقایم هستیم دروغ می گویند زیرا در تورات (حضرت موسی ع) وانجیل (حضرت عیسی ع) و... از آمدن حضرت محمد (ص) خبرداه شده است و اوصاف پیامبرآخر الزمان در کتاب های آنان ذکر شده است علمای آنان بخاطر حب دنیا وبقای جاه ومقام خود این حق وحقیقت آشکار را کِتمان کرده اند ودانسته خود را مسؤول قیامت در پیشگاه ایزد متعال نموده اند، وبدترین جرم جنایت وخیانت را در تاریخ بشریت همین علمای یَهود ونصاری انجام داده اند، چون اگر کسی جرم وگناهی را از روی نا فهمی ونادانی انجام دهد وبعد به آن گناه وخطا کاری خود آگاهی پیدا کند واز خداوند طلب عفو وبخشش بخواهد خداوند مهربان گناه وخطای آن شخص را مورد عفو وبخشش قرارمیدهد ولی یک کسی که فهمیده ودانسته گناه وخطای را مرتکب می شود جرم وگناه چنین شخص در پیشگاه خداوند متعال خیلی سنگین تر است، علمای یَهود ونصاری موصوف به چنین صفتی زشتی بودند که فهمیده ودانسته جرم وجنایت وخیانت تاریخی را انجام میدادند، پیامبران آنان این پیام حق ومتابعت وپیروی از قرآن وپیامبر آخر الزمان حضرت محمد (ص) را به آنان رسانیده اند وآنان مسؤولیت ایمانی وجدانی و رسالتی خود را کما حقه اداء کردند وَلیکن وارثین آنان که علمای ایشان بودند حق را پوشانیده وبه قرآن وپیامبرآخر زمان کافر شدند که وَبال وگناه نسل بعدی که به واسطهء کِتمان حق وحقیقت علمای یَهود ونصاری تا امروز در کفر گمراهی وخطا کاری روان هستند بیشتر بدوش وبرگردن همان علمای شان که منکرین از حق وحقیقت بودند می باشد چون همین علمای شان سبب کفر وگمراهی نسل های بعدی شده اند که این روندی گمراهی نسل به نسل آنان منشأ اش همان علمای ایشان می باشد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَءَامِنُوْا بِمَآ أَنْزَلْتُ مُصَدِقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُوْنُوْا أَوَّلَ كَافِرِ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوْا بِئَايَاتِى ثَمَنًا قَلِيْلًا وَإِيَّاىَ فَاتَّقُوْنِ. (۴۱) وَلَا تَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (البقرة: ۴۱ ـ ۴۲).

ترجمه: وبه آنچه [بر پیامبر اسلام ص] نازل کرده ام که تصدیق کننده ی [تورات وانجیلی] است که با شماست، ایمان آورید ونخستین کافر به آن نباشید [که نسل به نسل پس از شما به پیروی از شما به آن کافرشوند] وآیاتم را [در تورات که او صاف محمد وقرآن در آن است...

با تغیر دادن وتحریف کردن] به بهای ناچیز نفروشید، وفقط از من پروا کنید. (۴۱) وحق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنش بر مردم جویای حق دشوار نشود]، وحق را [که قرآن وپیامبر است] در حالی که می دانید [ومی شناسید، از مردم] پنهان نکنید. (بقره: ۴۱- ۴۲).

واز سوی دیگرعلمای یَهود ونصاری علاوه اینکه گناهکار وخیانت کار بودند فریب کار ونیرنگ باز وبی عملی هم بودند زیرا مردم را بکار خوب امر می کردند ونفس های خود را از انجام آن کار نیک فراموش ومنع می کردند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

أَتَأْ مُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُوْنَ. (البقرة: ۴۴).

ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید وخود را [در انجام دادن نیکی] فراموش می کنید؟ در حالی که کتاب [تورات را که با شدت به نیکی دعوتتان کرده] می خوانید، آیا [به وضع زیان بار خود] نمی اندیشید؟. (بقره: ۴۴).

بهر حال پیامبران الهی همه تصدیق کنندگان کتب وپیامبران ما بعد خود بودند وپیروان خود را امر وتوصیه به پیروی به کتب وپیامبران بعد از خود شان می کردند واینکه وارثین آنان همان (علمای) وقت در این امر از خود غفلت کوتاهی کردند حق وحقیقت را بخاطری محبت دنیا وبقای جاه پوشانیدند بیشتر گناه نسل های بعدی به سبب کِتمان حق بر دوش برعُهده وذمّهء آنان است چون مقصیر اصلی در این مورد همان علمای شان هستند که حق وحقیقت را فهمیده ودانسته قصدًا کِتمان کرده اند وبه مردم حقیقت را نگفته اند.

مامور بودن همه پیامبران   به تصدیقی همدیگر شان

سخنی همهء این بزرگان   بود در وحدانیت خدای یزدان   - (حمیدی)

۱ــ ایمان به همه پیامبران لازم است وتنها دین مورد قبول پروردگار فقط آئین اسلام است. خداوند هرگز کافران تبه کار را هدایت نمی کند وکافران اگر بحال کافری بمیرند هرگز نجات نخواهند یافت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۳۱ ـ ۲۳۴).

ایمان به همهء پیامبران الهی!

تَلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِنَاتِ وَاَيَّدْنَاهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ وَلَوْشَآءَ اللهُ مَاقْتَتَلَ الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَتْهُمُ الْبَيِنَاتُ وَلاكِنِ اخْتَلَفُوْا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْشَآءَ اللهُ مَا اقْتَتَلُوْا وَلاكِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَايُرِيْدُ. (البقره: ٢٥٣).

ترجمه: از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم، از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، وبرخی از آنان را درجات ومراتبی بالا برد، وعیسی بن مریم را معجزات ونشانه های روشن دادیم، و او را به وسیله ی روح القدس توانایی بخشیدیم، واگر خدا می خداست کسانیکه بعد از آنان [در طول قرون واعصار] آمدند، پس از آن که معجزات ونشانه های روشن به آنان رسید باهم نمی جنگیدند، ولی [در باره ایمان وکفر باهم] اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند وبرخی کفر ورزیدند، قطعًا خدا اگر می خواست نمی جنگیدند، ولی خدا آنچه را می خواهد [از روی حکمت ومصلحت] انجام می دهد. (بقره: ٢٥٣).

تفسیر: از پیامبران (علیهم السلام) مذکور بعضی را بر بعضی برتری دادیم، چنانچه خداوند جل جلاله برخی را به شرف هم کلامی خویش برگزید مانند آدم وموسی علیهم السلام، وبعضی را در مرتبت بلند گردانید، مثلًا یکی پیامبر یک قوم، دیگری از یک قریه، ودیگری از یک شهر ودیگری از تمام جهان، مانند حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم، وبه حضرت عیسی علیه السلام معجزات روشن عطا کرد مانند احیای موتی وشِفای کور مادر زاد وابرص (پیس) وامثال آن و وی را به روح القدس نیرو بخشید یعنی جبرئیل علیه السلام را به مدد او فرستاد کسانیکه به انبیاء علیهم اسلام مذکور ایمان آوردند و در رسالت حضرت پیامبر آخرالزمان محمد صلی الله علیه وسلم احکام روشن وعلامات صریح را شنیدند ودیدند، اگر خداوند جل جلاله میخواست هیچگاه باهم نمی جنگیدند واختلاف نمی ورزیدند بعضی از ایشان مؤمن وبعضی از ایشان کافر نمی شدند...

حضرت الهی جل جلاله مختار است هرچه خواهد می کند هیچ کار او خالی از حکمت نیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۶۳).

تیصره:

ایمان به همهء پیامبران الهی از وجوباتی اسلامی است اگر ما به بعضی پیامبران الهی ایمان وعقیده وباور داشته باشیم وبه بعضی آنان ایمان نداشته باشیم ویا آنان را قبول نکنیم مؤمن ومسلمان گفته نمی شویم زیرای از جمله هفت مؤمن بهِ یعنی هفت چیزی که ما به آن ایمان داریم، چهارمین مؤمن بهِ ما ایمانی به پیامبران الهی می باشد که در (ءَامَنْتُ بِاللهِ) شامل است به شرح ذیل:

۱ـ ایمانی به خدا.

۲ـ ایمانی به فرشتگان خدا.

۳ـ ایمانی به کتاب های خدا.

۴ـ ایمانی به پیامبران خدا.

۵ـ ایمانی به روز آخرت.

۶ـ ایمانی به اندازهء خیر وشر که (همه از جانب خداوند است).

۷ـ وایمانی به زنده شدن بعد ازمرگ که (بدون شک بعد از مرگ همه مخلوقات دوباره زنده میشوند).

هر چندی که پیامبران الهی بعضی آنان فضیلت به بعضی شان در مقام ومرتبه دارند، وبعضی از پیامبران الهی رسول اند...

«رسول پیامبریست که شریعتش جدید واز جانب پروردگار براو کتابی نازل شده باشد، وبعضی آنان نبی اند، نبی پیامبریست که برای هدایت بشر ازجانب پروردگارماموربوده، وکتابی جدید بر اونازل باشد، یانباشد برخی علماء درمورد فوق برعکس نظر داده اند، وعدهٔ هم هردو را یکسان دانسته اند»،

«وبعضی اولوا العزم اند وبعضی دیگرغیر اولوا العزم که از جمله پیامبران اولوا العزم پنچ تا پیامبر اولوا العزم به شرح ذیل می باشد».

١ـ حضرت نوع (علیه السلام).

٢ـ حضرت ابراهیم (علیه السلام).

٣ـ حضرت موسی (علیه السلام).

۴ـ حضرت عیسی (علیه السلام).

۵ـ وحضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم).

اگر چه پیامبران الهی به اساس درجه ومقام بعضی ایشان به بعضی شان فرقیت دارند ولی ما در ایمان آوردن به پیامبران هیچ قرقیت را میان شان به اساس ایمان داشتن به آنان آورده نمی توانیم وباید ایمان وباور ما به همه ی پیامبران الهی یکسان باشد در ایمان مان به پیامبران الهی هیچ فرق وتفاوتی نباشد

جایکه خداوند متعال میفرماید:

ءَامَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رَبِهِ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ ءَامَنَ بِااللهِ وَمَلَآئِكتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانُفَرِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِن رُّسُلِهِ وَقَالُوْا سُمِعْنَا وَأَطَعْنَاغُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيْرُ. (البقرةِ: ٢٨۵).

ترجمه: پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آروده، ومومنان همگی به خدا وفرشتگان وکتاب ها وپیامبرانش، ایمان آورده اند [وبر اساس ایمان استوار شان گفتند:] ما میان یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم، وگفتند: شنیدیم واطاعت کردیم، ای پروردگارما! آمرزشت را خواهانیم وبازگذشت [همه] به سوی توست. (بقره: ٢٨۵).

از جملهء (یک لک بیست چهار هزار ١٢۴٠٠٠) پیامبرکه اسامی آنان در حدیث معتبر به روایت ابوذر ذکر است، تنهار در قرآن به قول معتبر...

وصحیح وبدون اختلاف اسامی (۲۵) تن از پیامبران تذکر یافته است، از جملهء این (یک لک بیست چهار هزار) پیامبر حضرت سکندر ذوالقرنین، حضرت لقمان، حضرت خضر، حضرت عزیر وحضرت طالوت را که اسامی داستان و گزارشات آنان در قرآن ذکر است اکثر مفسرین ومحدثین از جملهء پیامبران نمی نامند بلکه از جملهء بندگان نیک خداوند میدانند که اسامی وداستان آنان را خداوند در قرآن در جاهای متعددی ذکر نموده است. (۲۵) پیامبری که اسامی آنان در قرآن ذکر شده است، به اساسی شمارشی مسلسل به شرح ذیل چنین آمده است:

۱ـ حضرت آدم (علیه السلام).

۲ـ حضرت ادرس (علیه السلام).

۳ـ حضرت نوح (علیه السلام).

۴ـ حضرت هود (علیه السلام).

۵ـ حضرت صالح (علیه السلام).

۶ـ حضرت ابراهیم (علیه السلام).

۷ـ حضرت اسماعیل (علیه السلام).

۸ـ حضرت لوط (علیه السلام).

۹ـ حضرت اسحاق (علیه السلام).

۱۰ـ حضرت یعقوب (علیه السلام).

۱۱ـ حضرت یوسف (علیه السلام).

۱۲ـ حضرت شعیب (علیه السلام).

۱۳ـ حضرت ایوب (علیه السلام).

۱۴ـ حضرت موسی (علیه السلام).

۱۵ـ حضرت هارون (علیه السلام).

۱۶ـ حضرت داود (علیه السلام).

۱۷ـ حضرت سلیمان (علیه السلام).

۱۸ـ حضرت الیاس (علیه السلام).

۱۹ـ حضرت الیسع (علیه السلام).

۲۰ـ حضرت یونس (علیه السلام).

۲۱ـ حضرت ذوالکفل (علیه السلام).

۲۲ـ حضرت زکریا (علیه السلام).

۲۳ـ حضرت یحی (علیه السلام).

۲۴ـ حضرت عیسی (علیه السلام).

۲۵ـ وحصرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم).

پیامبران الهی از جملهء بندگان نیک وبرگزیده ی خداوند هستند که خداوند ایشان را همراه با کتاب وصحیفه ودلایل روشن وبرهان راسخ برای تبلیغ ورسانیدن احکام خود ومژده دهنده به سوی جنت وبیم دهنده به سوی دوزخ و... فرستاده، تا که بندگان خداوند در روز رستاخیز دلیلی بر خود در حضور پروردگار شان پیش نکنند که ما از گناه وثواب، عذاب، مکافات، مجازات، جنت، دوزخ، حساب وکتاب روز رستاخیز خبر نبودیم وکسی هم این سخنان را به ما نگفته است ودر کل پیامبران الهی برای نجات بشریت از شرک کفر جهل گمراهی بد بختی تباهی هلاکتی ورهنمون کردن به سوی سعادت...

پیــروزی خوشــبختی وکامیــابی دنیــا وآخــرت از ســوی خداونــد مهربــان فرســتاده شــده انــد، تــا باشــد کــه بنــدگان خــدا از ایــن شــرک کفــر ذلالــت گمراهــی نجــات یافتــه وراهــی را در پیشــرو گیرنــد کــه تــا بــدان راه بــه ســر منــزل مقصــود وپیــروزی ابــدی وخوشــبختی همیشــگی نایــل آینــد، بــدون شــک پیــامبران الهــی وایــن راد مــردان تــاریخ بشــریت در اجــرای رســالت وایــن وظیفــه ســنگین وپــر مســئولیت هیچگــاهی از خــود کوتــاهی، کمی کاستی وسستی نکرده اند.

وهمــواره در برابــر رســانیدن احکــام الهــی از هــیچ ملامتــی ملامــت کننــدگان تــرس وهراســی را بــر دل جــا نــداده انــد وپیوســته در ایــن رســتا بــا صــبر وحوصــله منــدی کامــل از خویشــتن ایثــار فــداکاری زحمــات ومشــکلاتی گونــاگونی را متقبــل شــده انــد وبــه یــک عــزم راســخ وقامــت اســتوار وبــا جــرأت تمــام در برابــر طاغوطیــان، جــابران، مســتکبران، قــاتلان وظالمــان عصــر خــود ایــن وظیفــه مقــدس ایمــانی، وجــدانی، رِســالَتی وانســانی خــود را بــه شــجاعت ومردانگــی انجام داده اند.

ایمان و یقین بـه همه ی پیامبران　　　این بود از وجـوباتی ایمانی مان

فـرق نگذاشتن در میان پیامبران　　　استُ وظیفه ی ایمانی مـسلمانان　　- (حمیدی)

۱ـ بیان تفاوت مقام پیامبران نزد خداوند جل جلاله. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۶۳).

بخش سوم ـ اسلام خلاصهء همه ادیان آسمانی و...

اسلام برگزیدهء تمام ادیان آسمانی:

اِنَّ الدِیْنَ عِندَاللهِ الْاِسْلَامُ وَمَااخْتَلَفَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتابَ اِلَّامِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغیًا بَیْنَهُمْ وَمَنْ یَّکفُرْ بِأَیَاتِ اللهِ فَاِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسْابِ. (١٩) فَاِنْ حَآجُّوْکَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلهِ وَمَنِ التَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ وَالْاُمِینَ ءَاَسْلَمْتُمْ فَاِنْ اَسْلَمُوْا فَقَدِاهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَاللهُ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ. (٢٠).

اِنَّ الَّذِیْنَ یَکفُرُوْنَ بِأَیَاتِ اللهِ وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِینَ بِغَیْرِحَقٍ وَّیَقْتُلُوْنَ الَّذِیْنَ یاْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِرْهُمْ بِعْذَابٍ اَلِیْمِ. (٢١) اُوْلَآئِکَ الَّذِیْنَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْأَخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِیْنَ. (٢٢).

اَلَمْ تَرَاِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِبًا مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ اِلَی کِتابِ اللهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلَّی فَرِیْقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ. (٢٣) ذَالِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَآ اَیَّامًا مَّعْدُوْداتٍ وَغَرَّهُمْ فِی دِیْنِهِمْ مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ. (٢٤) فَکَیْفَ اِذَاجَمَعْنَاهُمْ لِیَوْمٍ لَّارَیْبَ فِیْهِ وَ وُفِیَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَّاکَسَبَتْ وَهُمْ لَایُظْلَمُوْنَ. (آل عمران: ١٩ـ ٢٥).

ترجمه: مسلمًا دین [واقعی که همه ی پیامبران مبلغ آن بودند] نزد خدا اسلام است، واهل کتاب [در باره آن] اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را [نسبت به حقانیت آن] آگاهی آمد، این اختلاف بخاطر حسد تجاوز میان خود شان بود؛ وهرکس به آیات خدا کافر شود [بدانند که] خدا حسابرسی سریع است. (١٩) پس اگر باتو گفتگوی خصومت آمیز کردند، [در پاسخشان] بگو: من وهمه پیروانم وجود خود را تسلیم خدا کرده ایم، وبه اهل کتاب وبه بی سودان [مشرک] بگو: آیا شما هم تسلیم می شوید؟ پس اگر تسلیم شوند، قطعًاهدایت یافته اند، واگر روی گردانند [برتو دشوار نیاید] که آنچه به عهده ی توست فقط ابلاغ [پیام خدا] است؛ وخدا به بندگان بیناست. (٢٠) کسانی که پیوسته به آیات خدا کفر می ورزند، وهمواره پیامبران را ظالمانه می کشند واز مردم کسانی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، آنان را به عذابی دردناک خبرده. (٢١)...

آنان کسانی هستند که اعمال شان در دنیا وآخرت تباه وبی اثر شده، وبرای آنان هیچ یاوری نخواهد بود. (۲۲) آیا در باره کسانی که بهره ی اندک از کتاب [تورات وانجیل] به آنان داده شده اندیشه نکردی که بسوی کتاب خدا خوانده می شوند تا در میان آنان [در باره ی احکام الهی ونبوت پیامبر اسلام ص] داوری کنند؟ سپس گروهی از آنان در حالی که اعراض کننده [ازحق وحقیقت] اند، [از کتاب خدا] روی می گردانند. (۲۳) این روی گردانی بخاطر آن است که گفتند: هرگز آتش [دوزخ در روز قیامت] جز چند روز به ما نمی رسد وآنچه همواره افترا ودروغ [به خدا] می بستند، آنان را در دینشان مغرور کرده است. (۲۴) پس چه خواهند کرد، هنگامیکه آنان را برای روزی که هیچ شکی در آن نیست جمع کنیم، وبه هرکس آن چه را [از نیک وبد] به دست آورده، بطور کامل می دهند، ومورد ستم قرار نخواهند گرفت. (آلِ عِمران: ۱۹- ۲۵).

تفسیر: معنی اصلی اسلام سپردن است، مذهب اسلام را نیز از آن جهت اسلام خوانند مسلمان خویشتن را به خدای واحد یگانه می سپارد وبه حضوری وی تعالی در تسلیم احکامش اقرار مینماید گویا انقیاد وتسلیم را اسلام نامند ومسلمانی نام دیگر فرمان بریست، انبیاء از اول تا آخر هریک مذهب اسلام را تبلیغ کرده اند ودر هرعصر به مقتضای همان عصر احکام الهی را به قوم خود ابلاغ نموده اند، وآنان را به امتثال فرمان خدای واحد وعبادت وی دعوت نموده اند، در میان سلسله پیامبران حضرت خاتم الانبیاء محمد (ص) سرتاسر جهان را به صورت جامعتر وکامل تر وبطورعالمگیر وغیر قابل تنسیخ هدایت نمود، هدایات وی به زیادت چیزی ودر رنگ مخصوصی به نام اسلام نامیده ومقلب شده.

به هر حال در این آیه به نصرانیان نجران خصوصًا وبه تمام ملل واقوام عمومًا اعلان گردید که دین ومذهب تنها نام یک شئ واحد می باشد وآن این است که بنده از دل خویشتن را به خدا سپارد واحکام او را به هر وقتیکه فرود آید بدون چون وچرا اطاعت کند، پس کسانیکه خدا جل جلاله را به فرزند ونواسه منسوب می سازند تصویر مسیح ومریم وصلیب چوبین را می پرستند، گوشت خنزیر میخورند، گاهی انسان ناتوان را خدا وگاه خدای عظیم الشان را انسان...

میخوانند، یا کشتن انبیاء وقتل اولیاء را امرعادی می پندارند، برای زوال دین حق می کوشند پیامبری را که شان وعظمت او از موسی وعیسی فرا تر است وآنها به وجود وی بشارت داده اند خویشتن را به تغافل افگنده تکذیب می کنند، در کلام و احکامی که وی (صلی الله علیه وسلم) با خود آورده به تمسخر نگاه می کنند یا آن بیخردانی که به سنگ ودرخت، ستاره وماه وخوشید سجده می کنند، هوای نفس را معیار حلال وحرام قرار میدهند در میان این مردم کِه شایستهء آنست خویشتن را مسلم وپیرو ملت ابراهیم پندارند، (العیاذ بالله).

وفی روایة محمد ابن اسحاق: فقال رسول الله علیه وسلم: (اسلموا! فقالوا قد اسلمنا، فقال رسول الله علیه وسلم: کذبتم، کیف یصح اسلامکم وانتم تثبتون لله ولدًا وتعبدون الصلیب وتأکلون الخنزیر)، (تفسیرکبیر)؛ (در روایتی محمد ابن اسحاق آمده است که رسول الله (ص) فرمود: (به اهل کتاب و...) اسلام بیاورید ایشان گفتند اسلام آوردیم، رسول الله (ص) فرمودند: دروغ می گوید چگونه صحیح ودرست است اسلام آوردن شما در حالی که شما ثابت کننده هستید برای خدا فرزندی را وعبادت می کنید صلیب[1] را ومی خورید گوشت خوگ را).

اسلام چیز آشکار وروشن است، دلایلی که از آن ثابت شده می تواند که موسی وعیسی پیامبر اند وتورات وانجیل کتاب آسمانی است، نسبت به آنها دلایل زنده تر وبهتر موجود است که ثابت مینماید حضرت محمد (ص) پیامبر خدا وقرآن کتاب الهی می باشد بلکه خود آن کتب به حقانیت گواهی میدهند، توحید خالص ذاتًا مضمون واضح وآشکار است وبرخلاف آن نظریهء پدر ومادر به چیستانی شبیه است که هیچ اصلی علمی آن را تائید نمی کند پس آن کسان از اهل کتاب که با اسلام مخالفت می ورزند وحقایق واضح آن را تکذیب می کنند واز احکام الهی سرباز میزنند در بارهء آنها جز اینکه گوئیم از حرص حسد، ضد، عناد، محبت مال وجاه چنین می کنند دیگر چه توان گفت، در فواید آیه «**اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ...**» یعنی یقینًا اموال وفرزندان کافران هرگز چیزی از [عذاب] خدا را از آنان بر طرف نمی کند؛ واینانند که آتشگیره آتش اند. (آلِ عمران: ١٠).

اقرار ابو حارثه بن علقمه رئیس وفد نجران نقل شده، این ها عادت قدیم آنانست تاریخ ثابت می کند که اختلاف یهود ونصاری یا فرقه های که در سایر مذاهب حادث شده واین اختلاف به جنگهای خونین منتهی گردیده عمومًا مبنی بر جهل ونادانستگی نبوده اکثر از حب جاه ومال ومحبت سیم وزر به وقوع پیوسته است. در دنیا هم ورنه در آخرت ضرورت است.

---

١) **صلیب**: چلیپا، داری به شکل صلیب که (به ظن یَهود) حضرت عیسی را به آن آویختند و... «فرهنگ فارسی معین».

چنان که در فواید سابق ذکر شده منازعه داشتند که ما نیز مسلمانیم در این آیات به آنان دانانده شد که اسلام فرضی (تخمینی) ارزش ندارد بیائید ومعاینه کنید تا بدانید که اسلام آنست که پیامبر (ص) واصحاب فداکار او دارند، پیشتر گفتیم: اسلام انقیاد وتسلیم را می گویند یعنی بنده کاملاً خویشتن را به خدا سپارد، به حضرت محمد (ص) ومهاجرین وانصار نگاه کنید که چگونه در مقابل ستم وعدوان، فسق وفجور، بت پرستی، شرک، اخلاق بد، مقاومت کردند، در راه رضای خدا میخواستند ودوست داشتند فدا نمودند، روی ایشان سوی خداوند (ج) وچشمان شان نگران فرمان اوست که هرچه حکم آید انجام دهند مقابل آن به حال خویشتن نظر افگنید چون تنها می شوید اقرار می کنید که حضرت محمد (ص) حق وراست است اما اگر به وی ایمان آرید می ترسید که جاه ومال دنیا از شما ستانیده می شود به همه حال با وجود آنکه حق واضح وروشن است اگر به اسلام داخل نمی شوند بدانند که ما خویشتن را به خدای یکتا! سپرده ایم؛ شما تأمل کنید که واقعًا چون ما بندگان مطیع پروردگار شده اید یا اکنون می شوید اگر شده اید بدانید که شما به راه راست روانید وبرادر مائید والّا کار ما دانادن است ونشیب وفراز را نمودن، که ما آن را انجام دادیم، مزید بر این همه بندگان واعمال آشکار ونهان ایشان تحت نظر خدا است که خداوند جل جلاله هریک را می سنجد.

تنبیه: چون نزد مشرکان عرب علم کتاب سماویه نبود، آنان را اُمّی (ناخوان) می گفتند.

در حدیث وارد است که بنی اسرائیل در یک روز چهل وسه یا یکصد وهفتاد یا یکصد ودوازده تن صلحاء را به شهادت رسانیدند، در این آیت به نصارای نجران وکافران دیگر نیز گوشزد می شود که انکار احکام الهی ومخالفت پیامبران ومقابله با ناصحین انصاف پسند وبا منتهای شقاوت وقساوت دست آغشتن به خون ایشان، امری عادی ومعمولی نیست چنین مردم به درد ناک ترین عذاب ها سزاوار واز کامیابی هردو جهان محروم اند، زحمت ایشان برباد ومساعی شان ضایع خواهد شد وقتیکه به آنها در این جهان و آن جهان جزا داده شود هیچ نجات دهنده ومدد گاری برای آنها موجود نخواهد بود؛ حصه کم وبیش تورات وانجیل که از تحریفات لفظی ومعنوی...

آنها برکنار مانده یا حصهء ازعلم کتاب که کم وبیش به آنها رسیده؛ هنگامیکه به آنها دعوت می شود که بسوی قرآن بیائید که قرآن به بشاراتی که در کتب مسلمه شما وارد شده موافق است اختلافات شما را بطور صحیح فیصله می کند جماعتی ازعلمای ایشان تغافل می کنند حال آنکه دعوت به قرآن فی الحقیقة دعوت به تورات وانجیل است بلکه بعید نیست که اینجا مقصد از کتاب الله تورات وانجیل باشد، یعنی (بالفرض فیصله منازعات شما را به کتاب خود شما بگذاریم) اما مشکل این است که آنان مقابل خواهشات واغراض پست از هدایات کتاب خود نیز اعراض می نمایند، وبشا رات آن را نمی شنوند واحکامش را گوش نمیدهند، چنانکه در رجم زانی از حکم منصوص تورات صراحتًا اعراض کردند که این مسئله در سورهء مائده ذکر می شود؛ یعنی تمرد وطغیان وجسارت آنها به گناه فقط عدم خوف آن ها از مجازات است بزرگان شان به دروغ گفته اند اگر سخت گنهگار هم باشیم جز چند روزی معدود دیگرعذاب نخواهیم شد چنانکه در سورهء بقره ذکر گردید، مانند این از خود سخنانی وضع کرده اند مثلًا می گویند ما پسران محبوب الهی یا اولاد پیامبرانیم وخدا جل جلاله به یعقوب وعده داده که اولاد او را سزا نمیدهد، مگر ظاهرًا برای نام از جهت ایفای سوگندی که در این باره نموده، ونصاری مسئله کفاره را اختراع نمودند که جرایم ومعاصی را بی اثر نشان میدهد، **(اللهم اعذنا من شرور انفسنا)**.

آنگاه معلوم گردد که در چه تاریکی ها افتاده بودند آنگاه که در محضر مخلوقات اولین وآخرین ودر پیش نظر بزرگان خویش در محشر رسوا شوند وبه کیفر اعمال خویش رسند آنگاه مسئله کفاره به یاد نمی آید وتعلقات نسبی وعقاید خود ساخته سودی نمی دهد؛ پاداش جرایم به فرض وتخمین داده نمی شود سزا متکی بر جرایمیست که خود مجرمان بر جرمیت آن اقرار نمایند زیاد از استحقاق جزا داده نمی شوند وکوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی گردد. تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۹۴ ـ ۱۹۸).

تبصره:

اسلام خلاصهء تمام ادیان آسمانی می باشد، زیرا آنچه در ادیان گذشته آسمانی بوده است فشرده وخلاصهء آن را میتوان در دین مقدس اسلام مشاهده کرد بناءً دیگر ضروتی احساس نمی شود که بر دیگر ادیان منسوخهء گذشته رجوع نمود وآن را به عنوان دین وآیین برگزید، زیرا دین مقدس اسلام دین جامع میان افراط وتفریط می باشد، چون افراط (ازحد درگذشتن وزیاده روی) در دین حضرت موسی (ع) وجود داشت که گفته می شود غیر از مسجد نماز آنان در جای دیگر درست نبود وهمچنان اگر نجاستی برلباس شان آلوده می شد به شستن پاک نمی شد مجبور بودند که آن جای نجاست آلودهء لباس خود را قیچی باید می کردند و... تفریط (کمی وکوتاهی) در دین حضرت عیسی (ع) وجود داشت که گفته می شود حتی شراب و... بر امت حضرت عیسی (ع) حلال بود، وهم بهترین دین وکامل ترین وجامع ترین وبرگزیده ترین دین در نزدی خداوند همین دین مبین اسلام قلمداد شده است، بنا بر آن که دین مبین اسلام یک دین کامل وجامع وبهترین دین وبرگزیده ترین دین در نزد خداوند محسوب می شود به همین لحاظ پیامبر این دین را بهترین پیامبر وپیروان این دین را بهترین پیروان وامت در قرآن یاد شده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَأُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَلَوْءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُوْنَ. (آل عمران: ١١٠)[١].

ترجمه: شما بهترین امت هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدارشده اید، به کار شایسته فرمان میدهید واز کار ناپسند باز می دارید، و[از روی تحقیق ومعرفت وصدق واخلاص] به خدا ایمان می آورید، واگر اهل کتاب ایمان می آوردند، قطعًا برای آنان بهتربود؛ برخی از آنان مومن [به قرآن وپیامبرند] وبیشتر شان بدکار ونافر مانند. (آل عمران: ١١٠).

اسلام خلاصه ادیان سماوی وپیروانش بهترین پیرو وامت در صورت است که امر به معروف ونهی از منکر نمایند واگر چنین ویژگی در این امت وپیروان این دین اسلام نباشد پس فرقی این امت حضرت محمد (ص) وامت های دیگر انبیاء سابق را نمی توان کرد، بهترنی این امت در انجام کارهای نیک ومنع وباز داشتن دیگران از کارهای بد وزشت میباشد، اگر چنین صفتی را این امت آخرالزمان نداشته باشد قطعًا وبه هیچ وجه بهتری ندارند.

---

١) این آیت (١١٠) سوره آلِ عمران، قبلًا در صفحهء (٤٣٨) ذکرش گذشته است اینجا نسبت تناسب موضوع دوباره ذکر گردید.

لهذا زمانیکه خداوند ما را در کتابش (قرآنکریم) به عنوان بهترین امت قلمداد کرده است نباید ما به سبب نافرمانی از امر الهی وعدم اجرای وظیفه محوله ی خویش صفتی بهتری خویش را از دست داده ودر زُمرَهء امت وپیروان بد وبا اعمال زشتی منسوب شده وبالآخره شرمنده در دنیا وناکام در آخرت باشیم.

زیرا این در نهایت خساست وزشتی وبد کاری وعدم توجه به انجام وظیفه خویش امتی را نشان میدهد که او امت را خداوند در کتابش بهترین امت خوانده است پس می باید جایگاه که ما امت پیامبر آخرزمان داریم که آن هم بهترین دین وخلاصه تمام ادیان آسمانی سابق، بهترین پیامبر وبهترین امت که برای اصلاح جوامع انسانی وانجام کارهای نیک وباز داشتن دیگران از کار زشت وبد پدیدار شده ایم، حفظ نموده واز آن جایگاه شامخ ومرتفع درهمه امورات دنیوی واُخروی مراقبت نمایم تا باشد که همان بهترین امت که قرآن ما را معرفی کرده است تغیری در آن بهتری واریدی نکرده باشیم، همان گونه که قرآن ما را بهترین امت گفته است باید به همان صفت موصوف باشیم.

بود اسلام خلاصهء همه ادیان   در این آیین همه خوبی نمایان

که پیامبرش سردار پیامبران است   بود امتش بهترینی امتان   ـ (حمیدی)

۱ـ اسلام خلاصه تمام ادیان آسمانی وشریعت های گذشته است.
ویکی از جوابهای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مجادله وبحث با کافران؛ وبعضی صفات ورفتار نکوهیده کافران وجواب ادعای بی اساس آنها. تفسیرکابلی: ج۱، ص۱۹۴ ـ ۱۹۸).

اسلام نعمتِ سُترگِ خداوندی:

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِكَ وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. (۱۴۹) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجتَ فَوَلِ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُم فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِى وَلِاُتِمَّ نِعْمَتِى عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (۱۵۰).

كَمَآ اَرْسَلْنَا فِيْكُمْ رَسُوْلًا مِنْكُمْ يَتْلُوْاعَلَيْكُمْ ءَايَتِنَا وَيُزَكِيْكُمْ وَيُعَلِمُكُمُ الْكِتَابَ والْحِكْمَةَ وَيُعَلِمُكُمْ مَّالَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ. (۱۵۱) فَاذْكُرُوْنِى اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوْا لِىْ وَلَاتَكْفُرُوْنِ. (۱۵۲) يآَيُّهَا الَّذِيْنَ ءامَنُوْا اسْتَعِيْنُوْ بِاالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ. (البقره: ۱۴۹ـ ۱۵۳).

ترجمه: ازهرجا [برای سفر یا کار دیگر] بیرون شدی، رویت را [در حال اقامه نماز] به سوی مسجدالحرام برگردان، بدون تردید این فرمان از نزد پروردگارت به اساس حق است وخدا از آنچه انجام میدهید، بی خبر نیست. (۱۴۹) [آری] واز هرجا بیرون شدی، رویت را [در حال اقامه نماز] به سوی مسجدالحرام برگردان؛ و[شما ای مومون!] هرجاکه باشید، رویتان را [در حال اقامه نماز] به سوی آن بگردانید، تا مردم را جز ستمکا ران [لجوج، متکبر که تابع هیچ دلیل نیستند] بر ضد شما دلیلی نباشد، [مشرکان نگویند: اگر آیین ابراهیم را ادعا دارد چرا به قبله ی او کعبه است روی نمی کند؟ واهل کتاب نگوید: پیامبری که تورات وانجیل وعده داده، قبله اش مسجدالحرام است، پس این شخص که به قبله ما نماز می خواند، پیامبر موعد نیست؛] بنا بر این از آنان نترسید واز من بترسید، و[تغیر قبله] برای آن است که نعمتم را بر شما کامل کنم تا [به احکام وسنن الهی] هدایت شوید. (۱۵۰).

همان گونه که [تغیر قبله، کامل کردن نعمت است، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که] در میان شما رسولی از خو دتان فرستادیم که همواره آیات ما را برشما می خواند، وشما را [ازهرنوع آلودگی ظاهری وباطنی]...

پاک وپاکیزه می کند، وکتاب وحکمت به شما می آموزد، وآنچه را نمی دانستید به شما تعلیم میدهد. (۱۵۱) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم مرا سپاس گزارید وکفران نعمت نکنید. (۱۵۲) ای اهل ایمان! از صبر ونماز [برای حل مشکلات خود وپاک ماندن از آلودگی ها ورسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید زیرا خدا با صابران است. (بقره: ۱۴۹ـ ۱۵۳).

تفسیر: تکرار حکم تحول قبله بر اساس دلائل متعدد است که به اسباب جداگانه، احکام جداگانه نازل شده از «**قَدْنَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ**...» یعنی ما گردانیدن رویت را در [جهت] آسمان [چون کسی که به انتظار مطلبی باشد] می بینیم؛ یقینًا تو را به سوی قبله ای که آن را بپسندی بر می گردانیم... (بقره: ۱۴۴)...

بر میاید که خداوند به پاس خورسندی واحترام پیامبر خویش قبله را تحویل نمود از آیهء «**وَلِكُلٍ وِجْهَةٌ هُوَمُوَلِيْهَا**...» یعنی برای هر گروهی قبله ای است که خدا گرداننده ی روی آن گروه به آن قبله است... (بقره: ۱۴۸)...

معلوم می شود که عادت الله بر این جاریست که هر ملت وپیامبری را که دارندهء شریعت مستقل باشد قبلهء مستقل ومناس او مقرر دارد واز آیهء «... **لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ**...» ... یعنی تا مردم را جز ستمکاران [لجوج، متکبر که تابع هیچ دلیل نیستند] بر ضد شما دلیلی نباشد... (بقره: ۱۵۰)...

علت حکم مذکور روشن می گردد تا الزام مخالف عاید شده نتواند، وشاید علت تکرار این باشد که اولًا مسئله قبله اهمیت خاص دارد وثانیًا مسئله نسخ را در احکام الهی هر نادانی ادراک نمی تواند، ثالثًا تحویل قبله نسخ نخستین است که در شریعت محمدی ظاهر شده تکرار تاکید در چنین مواقع عین حکمت وبلاغت است، یا از این وجه که در آیت اول تعمیم احوال ودر آیت دوم تعمیم امکنه ودر آیت سوم تعمیم ازمنه مقصود است.

از آن جهت به توجه جانب خانهء کعبه حکم شد که در تورات مذکور بود خانهء کعبه قبلهء ابراهیم است وعاقبت قبلهء پیامبر آخر الزمان نیز به آن سو خواهد بود، اگر حضرت پیامبر به تحویل قبله مامور نمی شد یَهود الزام...

وارد می کردند واز طرفی هم مشرکان مکه می گفتند قبلهء ابراهیم کعبه است به چه علت این پیامبر که مدعی ملت ابراهیم است از قبلهء آن انحراف می ورزد، بحکم تحویل قبله هر دو جانب را مجال اعتراض نماند، ممکن است بعضی مردم که دور از انصاف اند پس از این نیز الزاماتی وارد کنند، مشرکان گویند حقانیت قبلهء ما بر مسلمانان معلوم شد که آن را اختیار نمودند، ممکن است رفته رفته دیگر آئین ومَرسومات ما را نیز قبول نمایند، یَهود گویند مسلمانان بعد از قبول حقانیت قبلهء ما به عناد واغراض نفس وخود پسندی آن را ترک کردند، شما به سخنان مردمیکه انصاف ندارند ملتفت نشوید وخاص به متابعت احکام ما بپردازید.

این قبله را مقرر نودیم تا از طعن دشمنان محفوظ باشید ومستحق اکرام وانعام کامل گردیده وشایسته برکات وانوار هدایت باشید؛ این اتمام موهبت عظمی وتکمیل هدایت کبری چنانست که قبل بر این رسولی از خود تان به شما فرستادیم که احکام خدا را به شما بیاموزد وشما را ازعیب ها تزکیه کند، درعلم وعمل کامل گرداند؛ چون بار بار نعمت خویش را در بارهء شما تمام نمودیم، فرض شما است که به زبان، به دل، به ذکر، به فکر، وبه هر نوعی که توانید ما را یاد کنید واطاعت نمائید، ما نیز شما را یاد کنیم باران احسان ومراحم خویش را تازه تازه به شما بباریم، انعام ما را شاکر باشید، از نا سپاسی ومعصیت بپرهیزید؛ چون ذکر وشکر وترک نا سپاسی که قبلاً بیان شد به تمام اوامر ونواهی شریعت شامل می باشد وانجام دادن این همه امور دشوار است برای رفع دشواری به صبر ونماز مدد جوئید، مداومت آن، کارها را به شما سهل گرداند، در این آیهء کریمه اشارت است به این که در جِهاد زحمت بکشید که بلند ترین صبر ها در آن است... (تفسیرکابلی: ۱، ص ۹۷ ـ ۹۸).

هُوَالَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بَالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِیْنِ کُلِهِ وَلُوْکَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ. (التوبة: ۳۳).

ترجمه: اوست که پیامبر (ص) را باهدایت ودین حق فرستاد، تا آن را برهمه ی ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان رضایت نداشته باشند. (توبه: ۳۳).

تفسیر: غلبهء اسلام بر جمیع ادیات به اعتبارعقل وحجت بحمد الله در هرعصر آشکار وقایم بوده است اما به اعتبار حکم وسلطه در وقتی حاصل بود که مسلمانان چنانکه می شایست پایبند اصول اسلام بودند واقدام شان در راه ایمان وتقوٰی وجِهاد فی سبیل الله محکم واستوار بود، ودر آینده نیز این مآل بسته به این شرط است وغلبهء دین حق طوریکه ادیان باطل را همگان مغلوب سازد واز صفحهء هستی معدوم نماید بعد از نزول مسیح نزدیک قیامت حتمًا شدنی است. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۷۲۰).

تبصره:

اسلام نِعمت بزرگی خداوندی می باشد که بعد از گذشت ادیان وپیامبران سابق خداوند متعال یگانه پیامبری را با تبلیغ ودعوت جهانی که حضرت محمد (ص) می باشد به سوی بشریت فرستاد ویگانه دین جهانی که جامع وشامل همه موضوعات وابعاد زندگی بشریت می باشد دین مقدس اسلام است که برای آخرین پیامبرش حضرت محمد (ص) وبه عنوان آخرین دین برای بشریت برگزید، خداوند متعال در فرستادن رسول معظم اسلام (ص) به عنوان آخرین پیامبر ودر برگزیدن دین مقدس اسلام به عنوان آخرین وبهترین دین، بزرگترین نِعمت خود را برای بندگانش ارزانی فرموده است:

جایکه خداوند مهربان میفرماید:

اِنَّ الدِیْنَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلاَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِیْنَ أُوْتُوْا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَ هُمُ الْعِلْمُ بَغْيَا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بَئَايَاتِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ. (آل عمران:۱۹).

ترجمه: مسلمًا دین [واقعی که همه ی پیامبران مبلغ آن بودند] نزد خدا اسلام است، واهل کتاب [در باره ی آن] اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را [نسبت به حقانیت آن] آگاهی آمد، این اختلاف بخاطر حسد وتجاوز میان خودشان بود؛ وهر کس به آیات خدا کافر شود [بداند که] خدا حسابرسی سریع است. (آل عمران: ۱۹)... (۱)

---

۱) این آیت (۱۹) سورهء آلِ عمران جلوتر در صفحهء (۴۵۹) تذکر یافته است، اینجا نسبت داشتن ربطش به موضوع دو باره ذکر گردید.

دین اسلام دینیست که همه ی پیامبران از اول تا آخر هر یک مذهب اسلام را درهمان عصر وزمان خود به قوم وملت وامت خود تبلیغ کرده اند وبه مقتضای همان عصر احکام الهی را به قوم خود رسانیده اند، ومردم شان را به فرمانبرداری به دستور خدای واحد ولاشریک وپرستش (اوتعالی) دعوت نموده اند واز میان این پیامبران الهی حضرت محمد (ص) خاتم پیامبران سر تاسر مردم جهان را به طور جامع تر وکامل تر وبه قسم عالمگیر وغیر تنسیخ هدایت کرد که هدایات آنحضرت (ص) به زیادت چیزی توقف ویژه به نام اسلام نامگزاری ولقب داده شده است که همانا دین مقدس اسلام می باشد.

دین مقدس اسلام تا امروز والی روز رستاخیز پیروان آن در سر تاسر جهان موجود واز این دین مقدس اسلام پیروی می کنند هر چندیکه مسلمانان فعلی به اساس اختلافات ذات البینی، قتل خون ریزی، ظلم بربریت وسوی استفاده کردن از نام اسلام برای رسیدن به قدرت ومنافع شخصی خود دین اسلام را در انظار برخی انسانهای شرق وغرب بگونه ی دیگری جلوه داده و وانمود کرده اند ولی به آن هم انسانهای روشن فکر وبادرک از حقیقت اسلام وبعد از مطالعه آن به حقیقت اسلام پیوسته اند وعملکرد مسلمانان فعلی را که برخی آن عملکرد های آنان برای بد نام ساختن دین مقدس اسلام است نادیده گرفته روز به روز به دین اسلام می گرایند واسلام را به عنوان یک نعمت بزرگ الهی وراه رسیدن به سر منزل مقصود حقیقت دانسته همه عزت شرف سعادت وکامیابی دارین را در اسلام مشاهده نموده اسلام را منحیث یک دین وآیین بر حق الهی می پذیرند و روز به روز به پیروان این دین مقدس آسمانی از هر گوشه واکناف دنیا به اساس مطالعه وتحقیقات شان در باره ی دین اسلام بیشتر وزیاد تر شده می رود.

آری! اسلام دین وآیین بر حق الهی بهترین دین کامل ترین دین وآخرین دین برگزیده ی الهی می باشد که میان (افراط وتفریط) قرار دارد، اینکه خداوند متعال اسلام را بهترین دین در میان همه ادیان سابق در نزد خود وبزرگ ترین نِعمت برای بشریت ویگانه راه رسیدن به سعادت ابدی وخوشبختی دایمی برگزیده است فکر نمی کنم که دیگر نیازی به توضیح چیزی بیشتر در این مورد احساس شود.

اسلام بود نِعمتِ بزرگی الهی به بشریت   راه سعادت و صافُ رسیدن به هدایت

بود آخرین دین و آیینی کامل و بهتر   زهمه ادیان سابق برگزیده نزد خدایت   ـ (حمیدی)

۱ـ اسلام نِعمت الهی برای بشریت. (تفسیرکابلی: ج ۱، ص ۹۷).

اسلام همان دین ابراهیم خلیل است:

وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْراهِمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمَاعِیْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ. (١٢٧) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِیَّتِنَآ اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ وَاَرِنَا مَنَا سِکَنَا وَتُبْ عَلِیْنَا اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ. (١٢٨) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ ءَایَاتِکَ وَیُعَلِمُهُمُ الْکِتَابَ والْحِکْمَةَ وَیُزَکِیْهِمْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعزِیْزُ الْحَکِیْمُ. (١٢٩) وَمَنْ یَّرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبراهِمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِا صْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیَا وَاِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِیْنَ. (١٣٠)

اِذْقَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِ الْعالَمِیْنَ. (١٣١) وَ وَ صَّی بِهَآ اِبرَاهِمُ بَنِیْهِ وَ یَعْقُوْبُ یابَنِیَّ اِنَّ اللهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِیْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ. (١٣٢) اَمْ کُنْتُمْ شُهُدَآءَ اِذْ حَضَرَ یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِیْهِ مَاتَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِی قَالُوْا نَعْبُدُ اِلَاهَکَ وَاِلَاهَ ءَابَآئِکَ اِبراهِمَ وَ اِسْمَاعِیْلَ وَ اِسْحاقَ اِلَاهً وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهُ مَسْلِمُونَ. (١٣٣).

تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَاکَسَبَتْ وَلَکُمْ مَّا کَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُوْنَ عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ. (١٣٤) وَقَالُوْا کُوْنُوْا هُودًا اَوْنَصَارَی تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبراهِمَ حَنِیْفًا وَمَاکَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ. (١٣٥) قُوْلُوْا ءَامَنَّا بِاللهِ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْنَا وَمَآ اُنْزِلَ اِلی اِبراهِمَ وَ اِسْماعِیْلَ وَ اِسْحاقَ وَیَعْقُوْبَ وَالاَسْبَاطِ وَمَآ اُوتِیَ مُوْسَی وَعِیْسَی وَمآ اُوتِیَ النَّبِیُّوْنَ مِنْ رَّبِهِمْ لَانُفَرِقُ بِیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مَسلِمُوْنَ. (البقرة: ١٢٧ـ ١٣٦).

ترجمه: و[یاد کنید] زمانی که ابراهیم واسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند [وبه پیشگاه حق می گفتند:] ای پروردگارما! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا ودانایی. (١٢٧) ای پروردگار ما! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، ونیز از دود مان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آور، وراه ورسم عبادت مان را به مانشان ده، وتوبه ی ما را بپذیر، که تو بسیار توبه پذیر ومهربانی. (١٢٨) ای پروردگار ما! در میان آنان پیامبری از خود شان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، وآنان را کتاب وحکمت بیاموزد، و [از آلودگی های ظاهری وباطنی] پاک شان کند؛ زیرا تو توانای...

شکست ناپذیر وحکیمی. (۱۲۹) وکیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که خود را به نادانی وسبک مغزی زند؟ یقینًا ما ابراهیم را در دنیا [به امامت ورسالت] برگزیدیم، وقطعًا در آخرت از شایستگان است. (۱۳۰) [ویاد کنید] هنگام که پروردگارت به او فرمود: تسلم باش، گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. (۱۳۱).

وابراهیم ویعقوب پسران شان را به آیین اسلام سفارش کردند که ای پسران من! یقینًا خدا این دین را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید نمیرید. (۱۳۲) آیا شما [یَهودیان که ادعا می کنید یعقوب پسرانش را به آیین شما سفارش کرد] هنگام که یعقوب را مرگ در رسید [کنار بستر او] حاضر بودید؟ [یقینًا حاضر نبودید] آن گاه که به پسران خود گفت: پس از من چه چیزی را می پرستید؟ گفتند: خدای تو وخدای پدرانت ابراهیم واسماعیل واسحاق را که خدای یگانه است می پرستیم، وما تسلیم اوییم. (۱۳۳).

آنان گروهی بودند که درگذشتند، آنچه [از طاعت ومعصیت] به دست آوردند برعهده خود آنان است وآنچه شما به دست آورید برعهده خود شماست؛ وشما در برابر آنچه آنان انجام می دادند، مسؤول نیستید. (۱۳۴) و[اهل کتاب بر مردم مومن] گفتند: یَهود یا نصرانی باشید تاهدایت یابید، بگو: بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست وحق گرا [پیروی می کنیم نه از آیین تحریف شده ی شما که عین گمراهی است] و او هرگز ازمشرکان نبود. (۱۳۵).

[شما مردم مومن از روی حقیقت اقرار کنید و] بگوید: ما به خدا آنچه به سوی ما نازل شده، وبه آنچه به ابراهیم به اسماعیل وبه اسحاق ویعقوب ونوادگان [دارای مقام نبوت] آنان فرود آمده، وبه آنچه به موسی وعیسی وآنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان [در این که از سوی خدا برای هدایت مردم مبعوث شده اند] فرقی نمی گذاریم، وما در برابر او تسلیم هستیم. (بقره: ۱۲۷ـ ۱۳۶).

تفسیر: خدمت بنای کعبه را از ما بپذیر تو دعای هریک را می شنوی وبر نیت ها آگاهی؛ ابراهیم وپسرش اسماعیل علیهم السلام هر دو ببارگاه خدا...

دعا کردند که جماعتی در فرزندان ما خلق کن! تا اوامر تو را اطاعت کنند ودر میان آنها رسولی مبعوث کن! که کتاب وحکمت را تعلیم دهد، در اولاد این پیامبر جز حضرت سرور کائنات دیگری موصوف به این صفات نیست این واقعه تخیلات گذشتهء یَهود را باطل ساخت، علم کتاب آن مطالب معانی ضرویه است که از خود عبارت بر می آید، حکمت خفیات اسرار ودقایق رموز می باشد؛ شرافت این ملت ومذهب مذکور گردید حضرت ابراهیم ویعقوب علیهم السلام پسران خویش را توصیه نمودند تا از آن متابعت نمایند هرکه از این راه منحرف شود به پیامبران مذکور مخالفت می ورزد.

یَهود دعوی داشتند که یعقوب علیه اسلام فرزندان خود را به یَهودیت وصیت کرده ولی چنانچه از آیت ما بعد ثابت می گردد آنها دروغ می گویند؛ هنگامی که یعقوب وصیت نمود شما موجود نبودید، او در بارهء متابعت ملت پیامبران موصوف ارشاد نموده بود اما شما چنان کردید که یَهود گفتند جز ما دیگران بر دین حق نمی باشند ونصاری گفتند جز ما دیگران بردین حق نیستند از این جهت هردو به مذهب حق (اسلام) مخالف شدیدند، این بود افترای شما؛ یهود ونصاری عقیده داشتند اولاد در جرایم والدین مأخوذ ودر ثواب آنها شریک می باشند، این درست نیست هر که کیفر کردار خود را می بیند چه زشت باشد وچه زیبا؛ یهود به مسلمانان می گویند دین ما را بپذیرید ونصاری می گویند دین ما را قبول کنید تا هدایت شوید؛ ای محمد بگو! گفته های شما هرگز شائسته قبول نیست ما به ملت ابراهیم متابعت داریم آن ذات ستوده که از ادیان باطله برکنار واز آئین شرک برئ بود، در این آیت اشارت است که شما هر دو جنبه به شرک آلوده می باشید مشرکان عرب با وجودی که مدعیان دین ابراهیم بودند مشرک نیز بودند از این آیه دعوای آنها نیز تردید می شود، انصافًا هیچ یکی از این جنبه ها بر ملت ابراهیم نمی باشند جز اهل اسلام که بران استوارند.

فایده: هر شریعت به سه حصه مشتمل می باشد:

۱ـ اعتقادات: چون توحید، نبوت وغیره، در این قسمت تمام ارباب ادیان (حقه) موافق وانبازند وهیچ گونه احتلاف را در آن دخل نیست...

۲ـ قواعد کلیه شرعیه: که منشأ فروع وجزئیات مسایل است، این کلیات در تمام جزئیات مرعی وملحوظ می باشد، فی الحقیقت کلمه ملت برهمین اصول وکلیات اطلاق می شود، ملت محمدی وابراهمی در این کلیات متحد ومتوافقند.

۳ـ مجموع کلیات وجزئیات: وتمام اصول وفروع که آن را شریعت می نامند، خلاصه ملت حضرات محمد وابراهیم علیهما السلام متحد وشریعت آنها علیحده می باشد.

ما به همه پیامبران وکتب الهی ایمان داریم وهمه را حق وراست می شناسیم، متابعت هرکدام در روزگار آن واجب است، ما فرمانبرداران خدائیم احکام فرخندهء الهی درهر روزگاری به وسیلهء هر پیامبری که رسیده باشد ما آن را واجب الاتباع می شماریم، بر خلاف اهل کتاب که آنها جز دین خود تمام ادیان را دروغ می پندارند اگر چه دین ایشان منسوخ شده باشد واحکام انبیاء را تکذیب می کنند با وجود آنکه احکام انبیاء احکام خداوند است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۸۴ ـ ۸۷).

تبصره:

اسلام همان دین ابراهیم خلیل است ـ یعنی مسلمانان در دین وملت حضرت ابراهیم علیه السلام هستند زیرا پیامبر آخر زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هم از اولادهء حضرت اسماعیل پسر حضرت ابراهیم علیهما السلام می باشد دین ابراهیمی دین خالی از همه شرکیات، بدعات وخرافات بوده یعنی دین حنیف حق گرا، راست مستقیم، عاری وپاک ازهمه شرک، کجی ونادرستی زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام هم خودش حنیف بود ودینش هم پاک وخالی از شرکیات وبدعات بود.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

مَاكَانَ إِبراهِيْمُ يَهُوْدِيًّا وَلَانَصْرَانِيًّا وَلَاكِنْ كَانَ حَنِيْفًا مُّسْلِمًا وَمَاكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ. (آل عمران: ۶۷)...

ترجمه: ابراهیم نه یَهودی بود ونه نصرانی، بلکه یکتاپرست وحق گرایی تسلیم بود، واز مشرکان نبود. (آل عمران: ۶۷).

ایضًا:

وَقَالُوْا كُوْنُوْا هُودًا اَوْ نَصارى تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبراهِيْمَ حَنِيْفًا وَمَاكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ. (البقرة: ۱۳۵).

و[اهل کتاب بر مردم مومن] گفتند: یَهود یانصرانی باشید تاهدایت یابید، بگو: بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست وحق گرا [پیروی می کنیم نه از آیین تحریف شده ی شما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشرکان نبود. (بقره: ۱۳۵).

پس از آنجایکه اهل اسلام ملت ابراهیمی هستند وخود را ملت ابراهیمی قلمداد می کنند ابراهیم (ع) کسی بود که در برابر اظهار دین وآیین حقیقت خود واعلان بطلان بتان وبت پرستی نمرودیان کوهی از آتشی شعله وری نمرود ابن کنعان پادشاه جابر بابل[1] زمان را پذیرفت وبرای دفاع از دین وعقیده خود امادهء هر نوع قربانی وفداکاری بود هیچ ترس وهراس را در این راه در دل خود راه نداد واز هیچ ملامتی ملامت کنندگان زمان خود نه هراسید وتا پای جان تنها در برابر ابر قدرت زمان خود نمرود ابن کنعان که خود را (معاذالله) خدا میخواند به مقاومت وبه مجادله پرداخته او را در حجت مغلوب نمود.

«نمرود پادشاه زمان حضرت ابراهیم خبر شد که ابراهیم جوان جز خداوند یکتا! خدایان دیگری را قبول ندارد وبه بتها سجده نمی کند او را به پیش خود خواسته وگفت: پروردگارت کیست؟ ابراهیم موحد گفت: «... **رَبِّيَ اللَّهُ**... غافر:۲۸»، (یعنی پرودگارمن الله است). نمرود لعین گفت: الله کیست؟ ابراهیم (ع) فرمود: «... **رَبِيَ الَّذِیْ يُحْيِ وَيُمِيْتُ**... البقرة: ۲۵۸»، (یعنی رب من کسیست که زنده می کند ومی میراند)، پاشاه ظالم گفت: این کار را من هم میتوانم، دو نفر اسیران را خواست یکی را کشت ودیگری را رها کرد، ابراهیم (ع) حجتی قوی تری ارائه فرمود وگفت: «... **فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِیْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِیْ كَفَرَ**...» یعنی بدرستیکه خداوند عزوجل آفتاب را از مشرق بیرون می کشد تو آن را از طرف مغرب بیرون کن پس نمرود کافر [عاجزماند] وحیران شد... (بقرة: ۲۵۸).

---

۱) **بابل:** یا (باب ئیل) نام شهرـ ناحیه ودولتی بسیار قدیمی از حدود بیست قرن قبل از میلاد در منقطه ای بین رود های دجله وفرات بوده است که اقوام سامی و سومِری در آنجا اقامت داشتند وتاریخچه ای مفصل دارد ومکرر این شهر ومنطقه به تصرف ایرانیان ـ یونانیان و رومیان وغیره در آمده است، حالیه خرابه هایش در (۱۶۰) کیلومتری جنوب شرقی بغداد «پایتخت کشور عراق» می باشد. «لغت نامه نوزده هزار لغت ـ ۱۹۰۰۰».

حضرت ابراهیم (ع) بت شکن بود وخدایان مشرکین بابلیان را که از بت ساخته بودند وآنان را به خدایی میخوانند روزی به تنهایی در بت خانه رفت بجز بت بزرگ وهمه آنان را میده کرد وتبر را بر شانه بت بزرگ گذاشت تا حجتی ضعیفی وناتوانی بتان وبت بزرگ بر بت پرستان خوب تر آشکار گردد نمرودیان که آن روز به میله وسیاحت به بیابانی رفته بودند از میله خود بیگاه برگشتند ونان وحلوا که به بتان نذر کرده بودند به پیش بتان آوردند ودیدن که بجر بت کلان که تبری بر شانه اش گذاشته شده دیگر همه بتان میده میده شده اند بعد از گفتگو باهم وجستجو اطلاع حاصل کردند که جوانی بنام ابراهیم از بت ها بدگوی می کرد وبد بینی بت های ما بود.

حضرت ابراهیم را (ع) پیدا کردند وبه نزد نمرود بردند نمرود از ابراهیم پرسید بت ها را چرا میده کردی؟ ابراهیم (ع) در جواب نمرود برای حجتی قوی بر ضعف ناتوانی بتان چنین می گوید: بت ها را همان بت بزرگ که تبر بر شانه اش است همان میده کرده است چرا از (بت بزرگ) نمی بپرسید که چرا بت های خرد را میده کرده است نمرود ونمرودیان حجت دلیل وجوابی در برابر سوال حضرت ابراهیم پیدا نکردند واز روی شرمندگی گفتند: تو خوب میدانی که بت ها وبت بزرگ سخن نمی گوید ابراهیم (ع) در جواب ایشان فرمود: پس بت ها که توان سخن گفتن را اصلاً ندارند وهیچ فایده ونقص وضرری بشما رسانیده نمی توانند وحتی چنان عاجز ونا توانی هستند که مگس را از خود دور کرده نمی توانند پس چرا شما چنین موجودات ضعیف وناتوان را بجز خداوند قادر وتوانا وخالق کاینات وموجودات پرستش وعبادت می کنید؟ نمرود ونمرودیان دیگر جوابی در مقابل حضرت ابراهیم (ع) نداشتن بجز اینکه گفتند اگر از بت های خود دفاع می کنید باید ابراهیم را در آتش انداخت وانتقام بت های را از وی بگیرید، همان بود که نمرود امر کرد وتا کوهی آتشی بی افروزند وابراهیم را در آن آتش بی اندازند نمرودیان چنین کردند وحضرت ابراهیم را در آتش انداخته اند ولی خداوند بزرگ آتش نمرود را بر ابراهیم (ع) گلستان ساخت وابراهیم (ع) را در میان آن آتش صحت وسالم نگهداشت.

جایکه خدوند متعال میفرماید:

قُلْنَا يَانَارُ كُوْنِيْ بَرِدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيْمَ. (الأنبيآء: ٦٩).

ترجمه: [پس او را در آتش افکندند] گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد وبی آسیب باش!. (أنبیآء: ٦٩)...

بدین ترتیب نامش در تاریخ به ابراهیم بت شکن مشهور گردید، وجای دیگر خداوند او را در امتحان سختی قرار داد که همانا ذبح وقربانی پسرش حضرت اسماعیل ذبیح الله بود او و پسرش (حضرت اسماعیل ع) در این آزمون وامتحان سخت خداوند متعال پیروز بر آمدند وخداوند مهربان بجای حضرت اسماعیل گوسفندی را از بهشت جهت قربانی فرستاد تا بجای اسماعیل (ع) ذبح وقربانی شود وخداوند در مورد حضرت ابراهیم فرمود: تو به تحقیق خواب خود را راست کردی وتو از جمله نیکوکارانی، پس وقتیکه ما خود را پیرو دین ودر ملت حضرت ابراهیم بت شکن میدانیم می باید که از شجاعت دلیری مردانگی فداکاری در برابر دین آیین حق از او واز کار کرد های او الگو گرفته وخود را پوره در ملت ابراهیمی داخل نمایم، تا باشد که ابر قدرتان طاغوتین دروغین زمان چون نمرود، فرعون، هامان وغیره را به قوه ایمانی وعزم راسخ شکست داده وهماننـدی حضرت ابراهیم (ع) پیروز میدان گردیم، زیرا حق زمانیکه به میدان آید باطل خود بخود میدان را رها کرده وگم شوند است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا. (الإسرآء: ٨١).

ترجمه: و بگو: حق آمد وبا طل نا بود شد؛ بی تردید باطل نا بود شدنی است. (اسرآء: ٨١).

اسلام بود همان دین ابراهیم خلیل — زانکه آمده ز سوی آن ربی جلیل

مسلمانان هستندُ با ملتِ ابراهیمی — بود آیین شان راسخ به برهانِ قویُ دلیل — (حمیدی)

١ـ اسلام همان دین ابراهیم خلیل است؛ هر کسی مسئول کار خویش است وشریعت اسلام از دیانت دیگر بر تر است. ایمان به تمام پیامبران واجب است؛ ابراهیم وفرزندان او مسلمان پاک بودند؛ بحث تعیین کعبه مکه بعنوان قبله نماز واینکه امت محمد (صلی الله علیه وسلم) امت میانه رو در تمام امور است. (تفسیرکابلی: ج١، ص ٨۴ ـ ٨٨).

تمدن اسلامی:

... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِيْنَ. (النحل:۸۹).

ترجمه: ... واین کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگرهر چیزی وهدایت ورحمت ومژده ای برای تسلیم شدگان (به فرمان های خداوند) است. (نحل:۸۹).

تفسیر: یعنی قرآنکریم بر تمام علوم واصول دین وفلاح دارین، هدایت کافی بوده وبر تمام امور ومواد ضرویه رهنمای کامل است واقعیات قیامت نیز در قرآنکریم ذکر شده است که فوقًا بیان شد بنا بر آن مسئولیت پیامبریکه بروی همچه کتاب جامع فرستاده شده نیز بسیار سنگین خواهد بود از اینجاست که «... **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ**... النحل:۸۹»، را بعد از جملهء «... **شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ**... النحل:۸۹»...

وبه مرتبهء عظم آنحضرت وبه مناسبت همین رتبهء بزرگ به مسئولیت آنحضرت هم اشارهء لطیف نموده «**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِيْنَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ**» یعنی [روز قیامت] از کسانی که پیامبران به سویشان فرستاده شده [در باره ی پذیرفتن ونپذیرفتن رسالت پیامبران]، واز شخص پیامبران [در باره ی تبلیغ دین] به طور یقین پرسش خواهیم کرد. (اعراف: ۶).

ابن کثیر این موضوع را قدری مفصل بیان کرده است؛ یعنی این کتاب برای تمام جهان سر تا پا هدایت ورحمت است وبرای بندگان فرمان بردار مژدهء بهشت میدهد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص۲۹۰).

... وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَأسٌ شَدِيْدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ. (الحدید:۲۵).

ترجمه: ... وآهن را که در آن برای مردم نیرو وقدرتی شدید وسودهایی است پدید آوردیم، تا خداوند مشخص بدارد چه کسانی او وپیامبرانش را درغیاب پیامبران یاری میدهد؛ یقینا خداوند (ج) نیرومند وتوانای شکست ناپذیراست (حدید:۲۵)...

تفسیر: آهن را بـه قـدرت پیـدا فرمـود وکانهـای آن را در زمـین نگـه داشـت؛ هرنوع سامان واسلحهء جنگ از آهن ساخته می شود واز آن بسیار کارهای انسان می بر آید؛ کسانیکه به ذریعهء کتاب آسمانی به راه راست نیایند وترازوی انصاف را در دنیا راست نگه نکنند ضروت واقع می شود که به آنها گوش مالی داده شود و وقار واقتدار احکام خدا و رسول بر معاندین ظالم وکجرو استوار نگه داشته شود، در آن وقت دست به قبضهء شمشیر بردن ودر یک جِهاد خالص دینی همین آهن را بکار انداختن ضروری می گردد، در این وقت آشکار می گردد که آن بندگان وفادار کدام اند که بدون دیدن در محبت خداوند (ج) در حینیکه بر اجر وثواب آخرت یقین دارند به امداد دین وپیامبران او می کوشند؛ تعلیم وترغیب جِهاد برای آن نیست که الله به امداد واِعانَت شما محتاج است می توان فهمید که آن ذات توانا وزبر دست به یک مخلوق عاجز وناتوان چه حاجت دارد بلکه امتحان وفاداری شما مقصود است تا بند گانیکه در این آزمایش کامیاب شوند به مقامات اعلی رسانده شوند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۰۰ ـ ۵۰۱).

وَعَلَّمْنَا صَعَةَ لَبُوْسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُوْنَ. (الأَنبِيَآءِ:۸۰).

ترجمه: وما به حضرت داؤد (ع) صنعت زره ساختن برای شما آموختیم تا شما را از زخم شمشیر وآزار از یکدیگر محفوظ دارد، آیا شکر به جا نمی آورید؟ (انبیآء:۸۰).

تفسیر: حق تعالی به دست داؤد (ع) آهن را موم ساخته بود آن را تاب داده وحلقه حلقه کرده از آن بطرز جدید زِره می ساخت که نهایت سبک ومضبوط بوده در جنگ بکار می آمد؛ برای فایدهء شما داؤد چنان صنعت عجیب وغریب را به وجود آورد پس فکر کنید که آیا شکر این همه نعمتهای خداوند (ج) را چیزی ادا می کنید؟ (تفسیرکابلی: ج۲، ص۵۰۰).

يامَعْشَرَالْجِنِ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ أَقْطَارِالسَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ فانْفُذُوْا لاَتَنْفُذُوْنَ اِلَّابِسُلْطَانٍ. (۳۳) فَبِاَیِ ءَالاَءِ رَبِكُمَا تُكَذِبَانِ. (الرحمن:۳۳ـ ۳۴).

ترجمه: ای گروه جن وانس! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، پس بیرون روید؛ نمی توانید بیرون روید مگر بانوعی توانای [علم] وقدرت. (۳۳) پس به کدامیک از نعمت های پروردگار تان را انکار می کنید؟. (رحمن: ۳۳ ـ ۳۴).

تفسیر: اگر کسی بخواهد که از حکومت خداوند سبحانه وتعالی بر آید وبگریزد بدون قوت وغلبه چگونه گریخته می تواند آیا نسبت به خدا کسی قوی تر و زور آورتر است؟ اگر کسی بر آید کجا خواهد گریخت؟ دیگر قلمرو کجاست که در آنجا پناه ببرد؟ واضح است که حکومت های عادی دنیا بدون سند واجازه نامهء راهداری، نمی گذارند کسی از حدود مملکت آنها بر آید الله تعالی بدون سند چطور شخصی را اجازه خروج خواهد داد؛ به چنین وضاحت فهمانیدن وبر تمام نشیب وفراز متنبه فرمودن چقدر نعمت کلان است آیا قدر دانی از این نعمت نمی کنید وچنین قدرت عظیم الشان الله تعالی را تکذیب می کنید. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۷۲ ـ ۴۷۳).

تبصره:

قرآن مجید کتاب جامع معانی وبیانگر هرچیز وهدایت رهنمای برای تسلیم شدگان به دستورات این کتاب آسمانی می باشد، قرآن بیان کنندهء هر آنچه از تمدن پیشرفت برای روند زندگی بشریت در جهان هستی بوده است وانسانها را از آن تمدن پیشرفت که برای آسانی وسهولتِ کاری های آنان در مقطع حیات شان می باشد خبرداده است تا بتوانند توسط رهنمود های قرآنی برای پیشبرد زندگی دنیایی وسعادت اُخروی شان کار گرفته ویک زندگی با سهولت وآخرت با سعادت داشته باشند.

وبه همین طور در مورد اینکه انسانها بدانند که توسط آهن چیزی های ساخته می شود که به وسیلهء آن به کرانه ها وگوشه های آسمان وزمین پرواز وگذر کرده می شود وتا از این اخبار ورهنمایی قرآنی تقویه شده وانگیزهء...

چنین ساخت وصنعتی را پیدا کنند وچیزی بسازند که توسط آن از کرانه ها وگوشه های آسمان وزمین جهت تسهیل روند زندگی شان گذر کنند که فعلاً بشریت از این اخبار ورهنمای هایی چهارده صد سال قبل قرآنی تازه بیشتر از به کار بردن آهن آلات در قسمت صنعت ساخت وساز ماشین آلات وغیره به چنین چیزی های بنام (طیاره ـ هواپیما، سلاح وموتر ماشین آلات و...) دست یافتند که خدای مهربان در قرآن در خصوص آهن آلات ساخت وساز ماشین ها، اسلحه، شمشیر، زَرِه وغیره از آن چنین خبرداده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوْسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِنْ بَأْسِكُمْ... (الأَنبِيَآءِ: ٨٠).

ترجمه: وما به حضرت داؤد (ع) صنعت زَرِه ساختن برای شما آموختیم تا شما را از زخم شمشیر وآزار یکدیگر محفوظ دارد، آیا شکر به جا نمی آورید؟. (أنبیاء: ٨٠).

به همین مناسبت خداوند قادر وتوانا از ساخت وسازی وسیلهء بنام (طیاره هوا پیماـ سفینهء فضایی و...) از آهن آلات در قرآن مجید در آیت (٣٣) سورهء رحمن)، اشاره کرده است، وهمچنان خداوند متعال در قرآن کریم در آیت (٢۵) سورهء حدید وآیت (٨٠) سورهء انبیاء از آهن آلات وساخت زَرِه وتجهیزات نظامی وماشین آلات و... آگاهی داده است وقبل از این هم خداوند بزرگ در قرآن از تخت حضرت سلیمان (ع) وپرواز آن تخت در جوی هوا توسط باد همانندی طیاره های امروزی در سورهء سبا و در آیت (١٢) خبر داد است.

ولی خاطر نشان شده است که با این همه صنعت اندکی دست یافته، انسانها نباید مغرور شوند واین همه نعمت های خالق خود را فراموش نموده به کفر سرپیچی ونا سپاسی بُپردازند، چون هرچه بسازند وتوسط آن صنعت و وسیله به کره ماه وستارگان هم روند از قلمروی وحکومت خداوند متعال بیرون شده واز زیر نظر وتسلط خدای قادرِ توانا فرار وگریخته نمی توانند...

زیرا هرجایکه گذر کنند وبروند چه در روی زمین وزیر بحر وچه در فضا وچه در میان ماه وستارگان آنجا وجاهای دیگر ودر همه جا قلمرو وحکومت ونظام الهی موجود است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

یامَعْشَرَالْجِنِ وَالْاِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ أَقْطَارِالسَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ... (الرحمن:۳۳).

ترجمه: ای گروه جن وانس! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، پس بیرون روید؛ نمی توانید بیرون روید مگر با نوعی توانای [علم] وقدرت. (رحمان: ۳۳)

وبه همین ترتیب خداوند مهربان در کتابش قرآن مجید هم قبل از چهارده صد سال ازعصر امم سابق وصنعت تمدن مؤمنان و از تخت حضرت سلیمان (ع) که توسط باد به فرمان خداوند یکتا! در جوی هوا پرواز واز کرانه های آسمان عبور می کرد خبرداده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِيْحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌوَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ. (سَبَإٍ:١٢).

ترجمه: وباد را برای سلیمان [مسخر کردیم]، که رفتن صبح گاهش [به اندازه] «مسیر» یک ماه ورفتن شام گاهش [به اندازه] «مسیر» یک ماه بود؛ وچشمه ی مس را برای او روان ساختیم، وگروه از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند، وهر کدام از آنان از فرمان ما سر پیچی می کرد ازعذاب سوزان به او می چشاندیم. (سباء:۱۲).

تفسیر: حضرت سلیمان (ع) تختی داشت که در جَو هوا پرواز می نمود وباد آن را از شام به یمن واز یمن به شام می برد الله تعالی باد را برای وی...

مسخر ساخته بود که یک ماهه راه را در نصف روز می پیمود یک قسمت این واقعه در سورهء (انبیاء) وسورهء (نمل) گذشته است ودر سورهء (ص) نیز میاید، می گویند خداوند چشمهء مس گداخته را در اطراف یمن جریان داده بود جنیان آن را در قالب ها می انداختند وظروف کلان (چون دیگ ولگن وکاسه وغیره) تیار می کردند به طوریکه خوراک یک لشکر کامل در دیگی پخته ودرغوری ها بخش می شد حافظ ابن کثیر می نویسد که حسن بصری (رح) فرموده که (حضرت سلیمان صبح را به دمشق وچاشت را به استخر می گذرانید وبعد از چاشت حرکت کرده شب را به کابل می گذشتاند حال آنکه مسافه بین دمشق واستخر یکماه راه بوده وبین استخر وکابل نیز یکماه را بود).

بسیاری از جنها که در جای دیگر آنها را شیاطین خوانده است مانند حمالان وخدمت گاران عادی در کارهای او مصروف بودند، حکم خداوند یکتا! آن بود که به اطاعت سلیمان بپردازند واگر یک ذره سرباز زدند در آتش سوزانده می شوند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۰۶).

وبه همین سان زمانی که هلاکتی قوم لجوج نابکار حضرت نوح (ع) فرا رسیده بود خداوند به حضرت نوح (ع) فرمان داد تا کشتی بزرگی بسازد وپیروانش را واز هر جفت حیوانات (نر وماده) در آن جابجا کند وبعد منتظر آمدن طوفان از زمین وآسمان برای هلاکتی قوم کافرش باشد تاکشتی او روی آب گردیده وبه امواجی بسان کوه های بلند به چرخش دراید، حضرت نوح چنین کرد (یعنی کشتی را به امر خداوند ساخته وتیار کرد) ومنتظر آمدن طوفان وهلاکتی قومش به سبب آن طوفان بود که روزی خداوند وعدهء خودا را تحقق بخشید وطوفان (باران فروان شدید) از آسمان و زمین رو نماشد کشتی حضرت نوح (ع) روی طوفان به چرخیدن در آمد وقومش در حال غرق ونابودی شدن بود.

«حضرت نوح (ع) سالیان دراز قوم خود را به یکتا پرستی دعوت کرد ولی نتیجه ای نبخشید تا اینکه به امر خداوند کشتی بزرگی ساخت وازهر نوع حیوان یک جفت در آن قرار داد وسپس خود وعده کمی ازهمراهانش...

به علاوه سه فرزندش سام، یافث وحام در کشتی نشتند پس از آن چهل شبانه روز باران سیل آسای بارید وبعد از اینکه آب فرونشت کشتی بر قله کوه جودی وبه روایت تورات برکوه آرارات یا آغاری به خشکی نشت».

سرانجام بعد از نجات یافتن حضرت نوح وپیروانش وغرق وهلاکتی قوم کافر سرکشش وپایان آمدن آب، ونشتن کشتی بر خشکه ودامنهء کوه جودی حضرت نوح وپیروانش از اینجا دو باره به زندگی خویش ادامه داده اند که خداوند متعال از صنعت وساخت کشتی حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن چنین خبرداده است.

جای خداوند بزرگ میفرماید:

وَأُوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْءاَمَنَ فَلَاتَبْتَئِسْ بِمَاكَانُوْا يَفْعَلُوْنَ. (٣٦) وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا وَلَاتُخَاطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُوْنَ. (هُودِ:٣٦-٣٧).

ترجمه: و وحی فرستاده شد بسوی نوح که ایمان نخواهد آورد از قوم تو الا آنکه مومن شده اند پس اندوه مخور بسبب آنچه می کردند. (۳۶) وبه ساز کشتی را بحضور ما وبفرمانِ ما وسخن مگو با من در باب آنانکه ستم کردند هر آئینه ایشان غرق کردگانند. (هود:۳۶-۳۷).

قرآنکریم کتاب آسمانی علمی، جامع ومعانی است که این همه تمدن پیشرفت اختراعات واکتشافات را برای سهولتی زندگی انسانها در این کره خاکی در این کتاب (قرآن) قبل از چهارده صد سال هم برای بشریت ومؤمنان (از کشتی حضرت نوح وتخت حضرت سلیمان و...) خبر داده است که بشریت تاهنوز هم به بسیاری ازعلم ورهنمایی های قرآنی در رابطه به دانش، تمدن، پیشرفت ترقی، ساینس وتکنولوژی پی نبرده ودست نیافته اند.

در باب تمدن ـ پیشرفت ترقی، اختراعات واکتشافات مؤمنان ومسلمانان اولین کسانی در جهان بودند که اکثر اشیاء را برای سهولت زندگی بشریت کشف واختراع نموده اند از جمله اولین تفکر پرواز، اولین مخترع ماشین...

اوتوماتیک ساعت، اولین کامره، اولین مخترع وسائل آبیاری، اولین اقدام جراحی طبی، اولین داروسازان، اولین شناسایی گیاهان طبی، اولین ثابت کنندهٔ کروی بودن زمین، اولین جغرافیه دانان مدرن وطراحان نقشه، اولین سازندگان تِلِسکُوپ های فضاشناسی علوم افلاک، اولین ستاره شناسان مدرن، اولین مخترعان تقویم دقیق شمسی، اولین بانیان تاریخ تحقیقی، اولین نامگزاران روزهای هفته به اساس دقت آفتاب وغیره مسلمانان بودند، این همه در کتاب (نقش دانشمندان مسلمان در تمدن اورپا) تذکر یافته است، روزگار امت اسلامی گهوارهء علم تمدن شناخته می شد که از هزاران مخترع ومکتشف اسلامی طور نمونه می توان گفت که اولین بار اختراع وپرواز هواپیما در تاریخ بشریت توسط فیلسوف جهان اسلام عباس بن فرناس اندلسی در سال (۸۷۵) میلادی در قرن دوم بود که عباس بن فرناس اندلسی نمونهء از هزاران مخترع ومتفکر تاریخ اسلام به شمار می رود.

«عباس بن فرناس اندلسی اولین کسی بود که به فضا پرواز کرد و او این کار را در شهر پرتبهء اندلس (اسپانیا) انجام داد وسنگ بنای طیارات مدرن امروزی را گذاشت، اهتمام وی بیشتر در بخش ریاضیات، کیمیا، فلکیات وفزیک بود اما آنچه که او را به حد کافی به شهرت رساند که تا اکنون از وی به عنوان یک دانشمند جهان یاد می شود عبارت از کار نامه های وی در راستای پرواز نمودن به فضا بود از همین رو نامش در تایخ به عنوان نخستین مخترع طیاره ثبت گریده است».

این آیت (۳۳) سورهء رحمن «...أَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ أَقْطَارِالسَّماواتِ وَالْاَرْضِ...» یعنی، ای گروه جن وانس! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، پس بیرون روید؛ نمی توانید بیرون روید مگر با نوعی توانایی [علم] وقدرت (رحمن:۳۳)...

که قبلًا ذکرش در صفحه (۴۸۰ـ ۴۸۲) گذشته است، به عباس بن فرناس انگیزهء این کار را داد تا اینکه او اختراع طیاره وآزمایش پرواز را در تاریخ بشریت ماندگار گذاشت.

در این شکی نیست که در اول از زمان پیامیر اسلام حضرت محمد (ص) دوران خلفای راشدین الی زمان خلافت، اموی ها، عباسی ها وعثمانی ها تمدن پیشرفت عزت سر بلندی قدرت سروری از آن مسلمانان بود، مسلمانان در زمان خلافت عثمانی صلیبی ها را به زانو در آورده بودند وحتی آنان را مجبور به پرداخت جزیه کرده بودند، در قسمت اقتدار تمدن پیشرفت ترقی واختراعات مسلمانان حتی اکثر دانشمندان منصف غیر مسلمان هم معترف به پیشرفت تمدن اختراعات واکتشافات مسلمانان در جهان هستند، مسلمانان درعرصه های مختلفی اختراعات واکتشافات نموده اند که تمدن پیشرفت ترقی همه چیز اول در بین مسلمانان بود واز اینجا به غرب واروپا رفته است، دریغ که در شرایطی کنونی مسلمانان جهان به سبب تفرقه ومداخله وتسلط نامسلمانان به برخی کشور های اسلامی ودامن زدن نا امنی میان مسلمانان جهان ومصروف ساختن آنان در جنگ های خان مان سوزی ذات البینی، مسلمانان فعلی تقریبًا همه چیز را از دست داده اند، به امید روزی که مسلمانان از این حیله گری های نامسلمانان و روبا های مکار خویشتن را خلاص نموده، واین همه تفرقه ها را از میان خود دور کرده وهمه یک دست ومتحد شده به عزت سروری تمدن پیشرفتی از دست رفتهء ایشان دوباره دست یازند.

اَوَلَا بودیم و سرور در جهان   صاحبان اختراع واکتشافِ زمان
اُمتِ باهمتِ باعزتِ شأن وشکوه   مقتدر و متمدن و ز جمله کافران   - (حمیدی)

۱ـ این قرآن از پروردگار بر پیامبر فرود آمده است وشامل تمام مسائل اساسی زندگی ومایه هدایت ورحمت است، خداوند بندگان را به دادگری ونیکو کاری دستور میدهد واز تبهکاری وزشتی وسرکشی نهی می کند. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۲۹۰).

۲ــ آهن وسیله ساخت هر نوع وسائل سامان واسلحهء جنگ افزار و... پیامبران با نشانه ها فرستاده شده وبه آنها کتاب، ترازو داده شده تا مردم را به انصاف قائم باشند. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۵۰۰ ـ ۵۰۱).

۳ــ بیان اعطاء علم وحکمت به حضرت داؤد وفرزندش حضرت سلیمان (علیهما السلام). (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۴۹۹ ـ ۵۰۰).

۴ـ همهء این نِعمت ها نشانه قدرت الهی است، چرا او را تکذیب می دارید؟. (تفسیرکابلی: ج۳، ص۴۷۱ ـ ۴۷۳).

۵ ــ وبیان اینکه گروه جن وانس از کرانه های آسمانها وزمین گذر وعبور کرده نمی توانند مگر به سند وقوت وعلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۴۷۲ ـ ۴۷۳) و (پیام قرآنی: ص ۴۸۰ ـ ۴۸۲).

فصل ششم:

دخول کامل در اسلام:

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ادْخُلُوْا فِى السِلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوْا خَطُوات الشَّيْطانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. (٢٠٨) فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْكُمُ الْبَيِنَاتُ فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ عَزِيْزٌحَكِيْمُ. (٢٠٩) هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّاتِيَهُمُ اللهُ فِى ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِكَةُ وَقُضِىَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ. (٢١٠) سَلْ بَنِى اِسرَآءِيْلَ كَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ مِنْ ءَايَةٍ بَيِنَةٍ وَمَنْ يُّبَدِلْ نِعْمَةَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَتْهُ فَاِنَّ اللهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ. (٢١١).

زُيِنَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُوْنَ مِنَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (٢١٢) كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِينَ مُبَشِرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمَ الْكِتابَ بِالْحَق لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَااخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَمَااخْتَلَفَ فِيْهِ اِلَّا الَّذِيْنَ اُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَتْهُمُ الْبَيِنَاتُ بَغِيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لِمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَق بِاِذْنِهِ وَاللهُ يَهْدِى مَنْ يَّشَآءُ اِلى صِراطٍ مُّسْتَقِيْمٍ. (البقره: ٢٠٨ ـ ٢١٣).

ترجمه: ای اهل ایمان! همگی درعرصه تسلیم واطاعت [از خدا] در آیید، واز گام های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است. (٢٠٨) پس اگر بعد از آن که دالایل روشن برای شما آمد، لغزیدید [وبه شرک وکفر روی کردید] نهایتًا بدانید که خدا [در انتقام از شما] توانای شکست ناپذیر وحکیم است. (٢٠٩)

آیا [اهل لغزش وپیروان شیطان] جز این انتظار دارند که [عذاب] خدا وفرشتگان [مامورعذاب] در سایبان هایی از ابر به سوی آنان آیند وکار نابودی آنان تمام شود؟ وهمه ی کارها به سوی خدا باز گردانده می شود. (٢١٠) از بنی اسراییل بپرس: چه بسیار نشانه های روشن به آنان عطا کردیم، وهرکس نعمت [هدایت] خدا را پس از آن که به او رسید، تبدیل [به کفر] کند، [بدانند] که یقینًا خدا سخت کیفر است. (٢١١) زندگی [زود گذر] دنیا برای کافران زیبا جلوه داده شده و[به این سبب]...

مومنان را مسخره می کنند، در حالی که پروا پیشگان در روز قیامت [از هر جهت] بر تر از آنان هستند، وخدا هرکه را بخواهد، بی حساب روزی می دهد. (۲۱۲).

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد ویک دست بودند [واختلاف ونزاعی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف ونزاع] خدا پیامبرانی را مژده دهنده وبیم رسان برانگیخت، وبا آنان به اساس حق کتاب نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند، [آن گاه در خود کتاب هم اختلاف شد] ودر آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد، [وسبب آن] برتری جویی وحسد در میان خودشان بود، پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد، وخدا هر کی را بخواهد به راهی مستقیم هدایت می کند. (بقره: ۲۰۸ ـ ۲۱۳).

تفسیر: برای ابطال نفاق در آیه سابق مؤمن مخلص تمجید شده بود حال می گوید: اسلام را تمامًا بپذیرید در آشکار وپنهان، درعقیده وعمل تنها احکام اسلام را پیروی کنید، به متابعت عقل ورأی خویش ویا به اقوال دیگران هیچ حکم را تسلیم وهیچ کاری مکنید مطلب ریشهء بدعت مُستَأصَل شود، در حقیقت بدعت آن است که عملی یا عقیدهء را در اثر کدام علت بپسندند واز جانب خویش در دین داخل نمایند مثلاً کسی از طرف خود بدون حکم شریعت نماز و روزه وضع نماید با اینکه نماز و روزه بهترین عبادت است چنانچه در ایام عید درعید گاه خواندن نوافل ویا روزه هزاره گرفتن بدعت است خلاصهء آیات این است که به راستی واخلاص کامل ایمان بیاورید واز همه بدعت ها اجتناب نمائید، یهودی چند به اسلام مشرف شدند ومیخواستند در ضمن احکام اسلام، تورات را نیز رایت نمایند، مانند تعظیم واحترام روز شنبه، حرامٍ پنداشتن شیر وگوشت شتر، تلاوت تورات، آن آیت فرود آمد وابواب بدعت کاملاً مسدود گردید.

شیطان وسوسه ها می آفگند وچیزهای را حقیقت واساس ندارد به شما دل نشین می سازد، بدعات را در دین آمیخته دین شما را خراب می گرداند وشما این بدعت را دوست میداردید؛ بعد از آنکه احکام شریعت محمدیه (صلی الله علیه وسلم) واضع شد اگر شما به آن استوار نباشد بلکه جانب دیگر را نیز در نظر داشته باشید خوب آگاه باشید که خدا برهمه غالب است هر که را خواهد سزا دهد، کس نتواند که عذاب او را باز دارد، دارای حکمت بزرگ است هر چه کند موافق حکمت ومصلحت است چه عذاب کند وچه مهلت نماید، یعنی او نه شتاب ونه نسیان دارد وبه نفاذ امری نمی پردازد که با عدالت مخالف وغیر مناسب باشد؛ آنانکه با وجود دانستن احکام روشن و واضح الهی از کجروی وجاه طلبی باز نمی ایستند واضح است که به پیامبر وقرآن یقین ندارند.

آنها در انتظار این امر اند که خود خداوند، با فرشتگان خویش بر آنان فرود آید ومعاملهء مجازات ومکافات را که حتمًا در قیامت واقع می شود امروز فیصله وپاک کند، مرجع همه امور حساب وعذاب ومانند آن تنها خداوند است تمام احکام از حضور او صادر شده وخواهد شد انسان در آن شک وتردید وتشویشی به خود راه ندهد؛ در آیات گذشته توضیح شد که اگر کسی بعد از دانستن احکام روشن خدا از آن منحرف شود سزاوار عذاب می باشد اکنون خداوند به تأیید آن می گوید: اگر شما در این مورد شک دارید از بنی اسرائیل بپرسید که ما به آنها چه قدر نشانه های واضح واحکام صریح فرستاده بودیم هنگامیکه اعراض نمودند مبتلای عذاب شدند، هیچگاه چنین نشد که ما پیشتر آنها را عذاب کرده باشیم؛ این قاعده مسلم است هر که احکام هدایت الهی را تبدیل کند ودر قبال انعامات واحسانات الهی کفران ورزد عذاب خدا بروی شدید است، بدل کنند گان آیات در دنیا تباه می گردند ومتاع واموال آنها غارت می شود یا به تادیهء جزیه ذلیل وبی مقدار می شوند ودر قیامت همیشه به دوزخ می باشند.

فایده: مطلب از رسیدن به نعمت این است که علم آن حاصل شود یا بی تکلیف به دست آید.

مخالفت کافران با احکام روشن الهی وپیامبران او که در فوق ذکر شده به این علت است که محبت دنیا وعیش وآسانی آن در نظرهای آنها آنقدر جای گرفته است که در مقابل به رنج وآسایش آخرت التفاتی نمی نمایند وبالعکس به مسلمانان که به ادای وظیفهء خویش مصروف وبه اندیشهء آخرت مشغول ودر تعمیل احکام خدا مُنهَمِکند (کوشنده) تمسخر می کنند ومسلمانان را خوار وذلیل می شمارند پس اینگونه احمقان که پیروان وبندگان هوسند چگونه میتوان احکام الهی را به جا آرند، رؤسای مشرکین هر وقت که بلال وعصار وصهیب وفقرای مهاجرین رضی الله عنهم را در حال بی نوائی وتهیدستی مشاهده می کردند، می دیدند که در آن بی نوائی وتهیدستی در راه حقیقت می کوشند به آنها به تمسخر نگاه می کردند ومی گفتند این بی دانشان به امید آخرت رنجها ومصایب دنیا را بر خویش گوارا نموده اند ومحمد (ص) را ببینید که میخواهد به امداد این مردم بینوای محتاج ناتوان بر سرداران عرب پیروزی حاصل کند وسر تاسر دنیا را اصلاح نماید؛ حضرت الهی به جواب آنها ارشاد میفرماید که این امر به نادانی واندیشهء قاصر کافران دلالت دارد زیرا ایشان چنان مفتون ودلدادهء زَخارف (آرایش) دنیا می باشند که نمیدانند این بی نویان وفقراء را در روز قیامت بر آنها برتری وفضیلت است حضرت الهی هر کِه را خواسته باشد چه در دنیا وچه در آخرت روزی بی حساب ارزانی می کند چنانکه وی تعالی وتقدس بینوایان ونیازمندان را که طرف ریشخند واستهزای مشرکین بودند بر دارائی بنی قریضه وپادشاهی روم وفارس ومانند آن مسلط کرد.

از روزگار حضرت آدم به بعد تنها یک دین صحیح تا مدتی جریان داشت بعدًا مردم در آن اختلاف ها وارد نمودند در نتیجه حضرت الهی پیامبران را فرستاد که ارباب ایمان وطاعت را به ثواب وپاداش نیکو مژده میدادند وارباب کفر ومعصیت را از عذاب الهی انذار می نمودند وبا پیامبران کتاب حق را نیز فرو فرستاد تا نزاع واختلاف مردم رفع گردد ودین راست آسمانی از اختلاف برکنار واستوار بماند، کسانی اختلاف وفتور در آن افگندند که کتاب الهی به آنها رسیده بود...

چنانچه یهود ونصاری در تورات وانجیل اختلاف وتحریف کردند واین اختلاف ازطریق نادانی نبود چه آنها بهتر میدانستند تنها دوستی دنیا وعناد وحسد آنها را بران وادار میداشت، لهذا خداوند به رحمت خویش طریقهء حق را به اهل ایمان نمود وایشان از اختلاف وضلالت گمراهان باز داشت، مانند امت محمدی (ص) که درعقاید واعمال آنها به تعلیم وتلقین حق هدایت کرد واز اختلاف وافراط وتفریط یهود ونصاری محفوظ ومأمون نگهداشت.

فائده: ازمضمون این آیهء مبارک دو مسئله معلوم می شود:

۱ـ اینکه بعثت پیامبران ونزول کتب متعدده در زمان ومکان های مختلفه دلیل آن نیست که اقوام وملل جدا جدا به طریقی وآئینی راه نموده شوند بلکه از پیشگاه اقدس ربوبیت به کافه طبقات مردم در اصل یک راه وآئین واحد معیین ومقرر شده است وقتیکه از همان راه مستقیم وآئین واحد منحرف گردیدند خداوند پیامبری فرستاد وکتابی نازل فرمود تا مطابق آن رفتار کنند چون در مرور زمان دو باره از راه حق منحرف گردیدند برای دوام واستقرار آن پیامبر وکتاب دیگری فرو فرستاد، این مسئله را میتوان از مثال ذیل فهمید، صحت یک گونه است وبیماری ها محتلف ومتعدد، برای هر بیماری تداوی وتدبیر مخصوص است چون بشر به یک نوع بیماری مبتلا گردید وبرای این بیماری درمان وپرهیز مخصوص همان نوع مرض تجویز کرده شد وقتیکه بیماری دیگر رخ داد علاج وتدابیر نیز بر حسب مقتضیات بیماری تبدیل گردید بالاخره برای اینکه نوع بشر از کافه انواع بیماری ها محفوظ وبرکنار ماند تدبیر اتخاذ گردید وتداوی به صورتی مرتب شد که از سایر ادویه وتدبیر انسان را مستغنی می سازد این درمان تام وشِفا عام تنها آئین فرخندهء اسلام است، پیامبر آخرین مبعوث شد وقرآن مبین نازل گردید وآن طریقه تداوی عمومی به عالمیان ابلاغ وتفهیم شد.

۲ـ مسئلهء که این آیهء کریمه معلوم می گردد این است که سنت الله به همین قسم جاری است که مردمان بد برخلاف هر پیامبر مبعوث واختلاف درهر کتاب الهی را پسند دارند وهمیشه در صدد آنند که در کتاب خدا احتلافاتی وارد کنند...

و در آن میکوشند بنا بر آن کسانی که ایمان دارند باید ازفساد ومظالم وتخریب کافران بستوه نیایند وافسرده خاطر نشوند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۳۳ـ ۱۳۶).

قُلْ ءَامَنَّا بِااللهِ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ اُنْزِلَ عَلٰى اِبرَا هِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحَاقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَآ اُوْتِىَ مَوْسَى وَعِيْسَى والنَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِهِمْ لَانُفَرِقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ. (۸۴).

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسلاَمِ دِيْنًا فَلْنَ يُّقْبَلَ مِنْهُ وَهَوَ فِى الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِيْنَ. (۸۵) كَيفَ يَهْدِى اللهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌ وَّجَآءَهُمُ الْبَينَاتُ وَاللهُ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ. (۸۶) اُوْلَآئِكَ جَزَآؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ والْمَلاَئِكَةِ والنَّاسِ اَجمَعِيْنَ. (۸۷) خالِدِيْنَ فِيْهَا لَايُخَفَّفُ عَنْهُم الْعَذَابُ وَلَاهُمْ يُنْظَرُوْنَ. (۸۸).

اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذالِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (۸۹) اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعدَ اِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَاُوْلَآئِكَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ. (۸۰) اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَّلَوِ افْتَدَاى بِهِ اُوْلَآئِكَ لُهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَّمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِيْنَ. (آل عمران: ۸۴ ـ ۹۱).

ترجمه: [ای پیامبر! از جانب خود وپیروانت به همه] بگو: ما به خدا وآنچه برما نازل شده وآنچه بر ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب ونوادگان [داری مقام نبوت شان] فرود آمده، وآنچه به موسی وعیسی وپیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، ومیان هیچ یکی از آنان فرق نمی گذاریم، وما در برابر او [وفرمان ها واحکام او] تسلیم هستیم. (۸۴) وهر که جز اسلام، دینی انتخاب کند، هر گز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکا ران است. (۸۵) چگونه خدا گروهی را هدایت کند بعد از آن که ایمان آوردند، وبه حقانیت رسول اسلام (ص) شهادت دادند، ودلایل روشن برای آنان آمد کافر شدند؟ وخدا گروهی ستمکاران را هدایت نمی کند. (۸۶).

اینان کیفرشان این که لعنت خدا وفرشتگان وهمه ی مردم بر آنان است. (۸۷) در آن لعنت جاویدانه اند؛ نه عذاب از آنا سبک می شود...

ونــه مهلــت شــان دهنــد. (۸۸) مگــر کســانی کــه بعــد از آن توبــه کردنــد و[مفاسد خود را] اصلاح نمودند؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (۸۹) مسلمًا کسانی که پس از ایمان شان کافر شدند، سپس به کفر[خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد؛ واینانند که گمراهند. (۹۰) قطعًا کسانی که کـافر شـدند ودر حـال کفـر از دنیـا رفتنـد، هرگـز از هـیچ یـک از آنـان [برای رهایی ازعذاب] هر چند به اندازه ی آکندگی (پری) زمین از طلا عوض دهد، پذیرفته نمی شود؛ برای آنان عذابی دردناک خواهد بود، وهیچ یاوری نخواهند داشت. (آل عمران: ۸۴ ـ ۹۱).

تفسیر: هرچه ودر هر وقتی که فرود آمده وبه هر پیامبری که داده شده همه را بـلا تفریـق راسـت وحـق مـی شناسـیم، ایـن روش مسـلمان مطیـع نیسـت کـه از انبیـای الهـی برخـی را بپـذیرد وبرخـی را انکـار کنـد، گویـا در آخـر بـه ذکـر «... **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ**. آلِ عمران: ۸۴»، حقیقت اسلام را نمایان کرد وتنبیه فرمود کـه اسـلام تکـذیب پیـامبران حقیقـی وکتـب آسـمانی را جـایز نمـی شـمارد، در اسلام چنانکه انکار قرآن وپیامبرعربی کفر است به انکار هر یک انبیاء وکتب سماوی نیز انسان کافر می شود واقعًا شایان پیامبر آخرالزمان آن است که انبیاء وکتـب سـابقه را تصـدیق کنـد واقـوامی را کـه بـر آنهـا نـذیر وهـادی محلـی فرود می آمد راهی نماید که تحت بزرگترین رایت جامعیت کبری جمع شده به یک راه روان شوند.

تنبیه: نظیر این آیت در آخر پاره (الم) ذکر شده مطالعه شود.

هرگــاه (اســلام) دیــن خداونــد جــل جلالــه بصــورت اکمــل وارد گردیــد پس هیچ دین دروغ ونـا مکمل را نمی تـوان پـذیرفت، بعد از طلـوع خورشید جهانتـاب چـراغ سفالین را بـر افـروختن یـا فـروغ سـتاره ولمعـه بـرق را جسـتن امری بس بیهوده ودور از دانش است دورهء هدایت پیامبران محلی سپری شده اکنــون شایســتهء اقتبــاس خــاص هــدایت ونبــوت آخــرین وعــالمگیر محمـدی (صـلی الله علیـه وسـلم) اسـت کـه گنجینـهء انـوار الهـی مـی باشـد وتمام روشنی ها در آن مدغم است.

فانک شمس والملوک کواکب اذا طلعت لم یبد منهن کوکب

(یعنی تو آفتابی وشاهان ستاره گان باشند، تو چون طلوع کنی رونق ستاره گان نماند)

از ثواب وکامرانی بطور قطعی محرم است، از این بیشتر چه خسارتی باشد سرمایه را برباد داد وفطرت صحیحی را که خداوند (ج) بر آنش آفریده بود به سوء اختیار ورفتار بد ضایع گرداند؛ بعد از وضوح حق کسانیکه خویشتن را به تغافل افگنده کفر اختیار کردند به دل یقین دارند وبا چشم می ببنند، در مجلس خصوصی به صدق رسالت وی معترف اند وبا وجود این همه دلایل روشن صداقت وحقانیت وعلامات واضح وبشارت آشکا را که به آنها رسیده آنان را کبر وحسد از قبول اسلام وگذاشتن کفر وعدوان باز می دارد چنانکه یهود ونصاری را حال چنین بود به این گونه معاندان که چنین لجاج وضدیت دارند چه توقع می شود که خداوند (ج) آنها را به راه فلاح وخوشنودی خواهند برد ویا راه حصول جنت را به آنان عطا خواهد کرد، عادت الله چنین نیست که این ستمگران متعصب بی انصاف را راهی نماید که مایهء کامرانی باشد.

احوال این تیره بختان را از این قیاس باید کرد که تا چه درجه از معرفت قلبی ویقین گذشته اند با آنکه یک بار مسلمان شده بودند به اغواء شیطان واغراض دنیا از راه حق برگشتند آنان از کسانی که سابق ذکر شدند نیز بیشتر کجرو وبی حیا واقع شده اند از این جهت بیشتر مستحق لعنت وعقوبت خواهند شد؛ خداوند (ج) وفرشتگان ومسلمانان بلکه همه کس بر آنها لعنت می فرستد حتی خود آنها نیز بر خویش لعنت می گویند، هنگامیکه می گویند بر ستمگاران ودرغگویان لعنت خدا باد، گویا نمیدانند که بر خود آنها لعنت می شود؛ اثر این لعنت جاوید میماند در دنیا تهدید ودر آخرت ضربت الهی؛ هیچگاه تخفیف شدت عذاب را حس نمی کنند ونه اندک وقتی عذاب مُلتَوی (پیچیده) می شود که آنها اسایش کنند؛ که هیچ پادشاهی چنین مجرم بی حیا وباغی شدید را نمی بخشد اما این بارگاه خدای غفور ورحیم است هرکه با وجود چنین جرایم سنگین وبغاوت باز گردد وپیشمان شود واز خلوص دل توبه نماید ورفتار...

نیـــک اختیـــار کنـــد تمـــام جـــرایم وی یکبـــاره بخشـــیده مـــی شـــود **{اللهم اغفر ذنوبی فانک غفور رحیم}** (یعنی بار خدایا! گناه هانی ما را ببخشش که تو آمرزنده ومهربانی).

کسانیکه بعد از قبول حق دیده ودانسته منکر شدند وتا دم واپسین در انکار خویش مداومت کردند، از کفر باز نگشتند وعداوت حق واهل حق را ترک نگفتند بلکه با حق پرستان بحث ومناظره وجنگ وجدال کردند چون هنگام مرگ آید وفرشتگان به نزع روح آنان مصروف شوند آنگاه توبه را تصور کنند ویا بنا بر مصلحت ظاهری الفاظ رسمی توبه را ادا نمایند، وبه کفر خویش استوار مانده تنها از اعمالی توبه کنند که به زعم خویش آن را گناه می پنداشتند از این توبه هیچ مفادی حاصل نمی شود، در بارگاه رب العزت قبول چنین توبه را امید نبرند به این مردم توبهء قابل قبول نصیب نمی شود اینها همیشه در وادی های گمراهی سرگردان باشند.

آنجا مانند حکومت های این جهان نیست که از رشوت سیم وزر کار پیش برود آنجا تنها دولت ایمان به کار می آید بالفرض کافران را چندان انبار زر باشد که پهنای جهان را پر کند وهمه را خیرات نماید در پیشگاه الهی به قدر ذره ارزش ندارد ودر آخرت به کار نمی آید، روح عمل ایمانست کاری که از روح ایمان تهی باشد عمل مرده است ودر حیات ابدی از آن استفاده نمی شود؛ بالفرض کافر در آنجا دارای این قدر مال باشد وتمام این مال را به خواهش خود بصورت فدیه تقدیم کند وبگوید این را بگیر ومرا بگذار! مورد قبول واقع نمی شود وجز اینکه خود تقدیم کند کسی از وی در این باره پرسانی هم نمی کند، جای دیگر فرموده: **«اِنَّ الَّـذِيْنَ كَفَـرُوْا لَـوْاَنَّ لَهُـمْ مَّـافِى الْاَرْضِ جَمِيْعًـا وَمِثْلَـهُ مَعَـهُ لِيَفْتَـدُوْا بِـهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَـةِ مَاتُقُبِلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ.»** یعنی، قطعًا کسانی که کافر شدند اگر همه ی آنچه در زمین است وهمانندی آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند، تا آن را برای نجات شان از عذاب روز قیامت عوض دهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ وبرای آنان عذابی دردناک است. (مائده: ٣٦). (تفسیرکابلی: ج١، ص ٢٣٣- ٢٣٦).

تبصره:

دخول کامل در اسلام ـ هر چند به اقرار وگفتن کلمهء توحید (**لَآاِلَـهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ**)، اقرار به زبان وتصدیق بر دل وعمل به جوارح آن انسان داخل به اسلام می شود ولی تنها مسلمان بودن به یک اقرار وگفتن وشهادت دادن کلمهء توحید به زبان و تصدیق آن به قلب بسنده نیست، پس انسانی که خود را مسلمان خطاب می کند می باید که تمام احکام وشرایط اسلام را بپذیرد وخود را به همه اجراء وانجام احکام ارکان وشرایط اسلام آماده ساخته قلب دل وهمه ی اعضاء وحالتی باطنی وظاهری خود را در برابر فرامین الهی تسلیم نماید این را می گویند مؤمن ومسلمان، زیرا پیامبر معظم اسلام (ص) حقیقت ایمان را سه چیزی به هم وصل شده به شرح ذیل عنوان نموده است.

۱ـ تصدیقی به قلب (شناختی قلبی).

۲ـ اقرار به زبان (گفتار زبانی).

۳ـ وعمل به اعضاء (کردار با اعضا وجوارح).

در صدر اسلام این گمان واندیشه به برخی پیدا شده بود که اگر نزد پیامبر (ص) به یگانگی خداوند وپیامبری رسول خدا شهادت دهند مؤمن شده اند ولی قرآن کریم پرده از چنین گمان واندیشه نادرست برداشته وچنین آگاهی داد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

قَالَـتِ الْأَعْـرَابُ ءَامَنَّـا قُـلْ لَّـمْ تُؤْمِنُـوْا وَلَكِـنْ قُوْلُـوْا أَسْلَمْنَا وَلَمَّـا يَـدْخُلِ الْإِيمَـانُ فِـىْ قُلُـوْبِكُمْ وَإِنْ تُطِيْعُوْا اللهَ وَرَسُوْلَهُ لَايَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (الحُجُرات: ۱۴).

ترجمه: بادیه نشینان گفتند: ما [ازعمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگوید: اسلام آوردیم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است، واگر خدا وپیامبر (ص) را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (حجرات: ۱۴).

به همین خاطر ایمان واقعی وکامل تنها به گفتن کلمهء شهادت (**اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ**)، حاصل نمی شود هرچندی که گفتن این کلمات مقدس از روی عقیده وباور قلبی گام اول در دست یابی به ایمان است، ولیکن انسانی که داخل به اسلام می شود تنها به گفتن کلمه توحید وشهادت نباید اکتفاء کند زیرا اسلام علاوه از اینکه گفتن وشهادت دادن کلمهء توحید را فرض نموده است...

چیزی های دیگری را هم بالای آن شخصی که به اسلام گرویده است از قبیل نماز، روزه، زکات، حج، امر به نیکی، منع از بدی وغیره فرض گردانیده است، باید انسان مؤمن ومسلمان همه فرائض ـ ارکان واجبات، سنن، مستحبات و... اسلام را قبول به زبان اقرار به دل تصدیق وبه جوارح واعضاء عملی وبجا آرد، در این وقت است که چنین انسانی عامل به این اعمال ظاهری وباطنی فوق ذکر کامل وشامل داخل اسلام شده است.

هر چندی که در برخی جا میان مؤمن ومسلمان فرقی آماده است ولیکن در برخی جای دیگر فرقی میان این دو (مؤمن ومسلم) نیامده است ومؤمن ومسلمان را یک معنی کرده شده است؛ فرقی که میان مؤمن ومسلمان در برخی جا آمده است از این قرار است:

عموم وخصوص من وجه است یعنی هر مؤمن را مسلمان گفته می شود ولی هر مسلمان را مؤمن گفته نمی شود، بدین معنی که به آن اعمال وچیزهای ظاهری که ایمان عقیده وباور داریم مثلاً گفتن کلمه، نماز، روزه، زکات، حج، ودیگر اعمال وکارهای ظاهری در اسلام، که هر انسان ظاهرًا این اعمال را انجام داد برای او مسلمان گفته می شود، هر چندی که او انسان کلمه را به قلب تصدیق هم نداشته باشد، (چون حالتی باطنی هر شخص به خدا معلوم است) اما به سبب همین اجراء اعمالِ ظاهری اسلام، آن شخص را مسلمان گفته می شود، ولی به آن اعمال باطنی که انسان ایمان عقیده وباور دارد مثل ایمانی به خدا، به روز آخرت، جنت، دوزخ وغیره این اعمالی است که حالتی باطنی دارد از حالت قیامت، جنت، دوزخ و... کسی جز خداوند خبری ندارد چون خدا، روز قیامت، جنت، دوزخ وغیره را کسی به چشم ندیده است اما به اساس اخبار قرآن به غیب به آنها ایمان عقیده وبارو دارد این را می گویند مؤمن (در این صورت هر مؤمنی را مسلمان گفته می شود ولی هر مسلمانی را مؤمن گفته نمی شود، سبب بودن عموم وخصوص من جه میان مؤمن ومسلمان همین است)، از نظر این تعریف فرق است میان مؤمن ومسلمان ولیکن از دیدی تعریف دیگر همچنانیکه مسلمانان همه به اعمال ظاهری مثل گفتن کلمه توحید، اداء نماز، گرفتن روزه، اعطای زکات، اجراء حج وغیره ایمان عقیده دارند، همچنان به اعمال باطنی مثل ایمانی به خدا، به روز آخرت، جنت، دوزخ، میزان، پل صراط وغیره هم ایمان وعقیده دارند، از نقطه نظر این تعریف میان مؤمن ومسلمان هیچ فرقی وجود ندارد هردو یکی هستند، (مؤمن را مسلمان گویند ومسلمان را مؤمن).

از سوی دیگر اگر تنها مؤمن ومسلمان به گفتن واقرار کلمهء توحید به زبان وتصدیقی بردلش اکتفاء کند ودیگر هیچ احکام وشرایط اسلام را بجا نیارد اینگونه مؤمن ومسلمان را اصلاً مؤمن ومسلمان کامل وپوره گفته نمی شود، به همین خاطر قرآن فرموده است که، شما وقتیکه خود را مؤمن ومسلمان بشمار می آورید پس در اسلام کامل داخل شوید...

بدین معنی که در تمام امور وابعاد زندگی تان از دستورات قرآن وفرمان پیامبر آخرزمان مُتابَعَت کنید وخود را تسلیم به فرمان خدا ورسولش نماید نه اینکه به بعضی احکام اسلام عمل کنید وبعضی آن را ترک کنید، در صورتی که شما به همه احکام واعمال اسلام کامل عامل شدید، سپس در این وقت است که شما مؤمن ومسلمان کامل بوده وپوره داخل اسلام شده اید، انسانی که خود را مؤمن ومسلمان می نامد، می باید که در مؤمن ومسلمان بودن خود کامل وبا یک عقیده ی راسخ ومستحکم باشد نه مؤمن ومسلمان مذبذب ـ دودل ومشکوک در ایمان وعقیدهء خود، اگر کسی در چنین حالتی قرار داشته باشد او را نه مؤمن مسلمان ونه هم کافر گفته می شود، بلکه چنین حالتی را شخص منافق می داشته باشد.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

مُّذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذَالِكَ لَآإِلَى هَآؤُلَآءِ وَلَآإِلَى هَآؤُلَآءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا. (النِسآء: ۱۴۳).

ترجمه: منافقان میان کفر وایمان متحیر وسرگردانند، نه [با تمام وجود] باموممنانند ونه با کفران، وهر کِه را خدا [به کیفر اعمال زشتش] گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت. (نسآء: ۱۴۳).

دخول کامل در اسلام همین را می گویند که انسان مؤمن ومسلمان هیچگاهی نباید در ایمان باور وعقیده ی خود مذبذب ومشکوب باشد بلکه با یک ایمان کامل وعقیده راسخ اسلام را با تمام معنی به احکام وشرایطش پذیرفته وخود را منقاد وتسلیم به همه ی امور اسلام نماید، لهذا این را می گویند دخول کامل به اسلام وایمان وباور وعقیده ی راسخ ومحکم یک مؤمن ومسلمانی با ایمان وباعقیده ی ناب اسلامی.

مسلمانِ واقعی آنبود که شود داخل براسلام کامل — بود او با عقیده ی راسخ به امورات اسلام قایل
نه او مشکوکُ مذبذب و دو دل باشد دراین راه — به اجراء همه احکام خدا و رسولش باشدُ فاعل ـ (حمیدی)

۱ـ کافران همیشه در معرض عذابهای گوناگون پروردگار هستند؛ زیور دنیا کافران را مغرور کرده؛ در بیان اینکه حق همیشه یکی است وفقط هوا وهوس واختلاف سلیقه موجب تفرقه واختلاف شده است؛ بدون آزمایش وتحمیل سختی کسی به سعادت ابدی نمیرسد. (تفسرکابلی:ج۱، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۶).

۲ـ ایمان به همه پیامبران لازم است وتنها دین مورد قبول پروردگار فقط آئین اسلام است، خداوند هرگز کافران تبه کار را هدایت نمی کند وکافران اگر بحال کافری بمیرند هرگز نجات نخواهند یافت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۶).

فطری بودن دین اسلام:

فَـاَقِمْ وَجْهَـکَ لِلـدِّیْنِ حَنِیْفًـا فِطْـرَتَ اللهِ الَّتِـی فَطَرَالنَّـاسَ عَلَیْهَـا لَاتَبْـدِیْلَ لِخَلْـقِ اللهِ ذَالِـکَ الـدِّیْنُ الْقَـیِمُ وَلاکِـنَّ اَکْثَرَالنَّـاسِ لَایَعْلَمُـوْنَ. (٣٠) مُنِیْبِیْنَ اِلَیْـهِ وَاتَّقُـوْهُ وَاَقِیْمُوْا الصَّلوةَ وَلَاتَکُوْنَوْا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ. (٣١) مِنَ الَّذِیْنَ فَرَقُوْا دِیْنَهُمْ وَکَانُوْا شِیَعًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدِیْهِمْ فَرِحُوْنَ. (٣٢) وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُّنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ ثُمَّ اِذَآ اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً اِذَا فَرِیْقٌ مِنْهُمْ بِرَبِهِمْ یُشْرِکُوْنَ. (٣٣).

لِیَکْفُـرُوْا بِمَـآ ءَاتَیْنَـاهُمْ فَتَمَتَّعُـوْا فَسَـوْفَ تَعْلَمُـوْنَ. (٣۴) اَمْ اَنْزَلْنَـاعَلَیْهِمْ سُـلْطانًا فَهُـوَ یَـتَکَلَّمُ بِمَـا کَـانُوْا بِـهِ یُشْـرِکُوْنَ. (٣۵) وَاِذَآ اَذَقْنَـا النَّـاسَ رَحْمَـةً فَرِحُـوْا بِهَـا وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَیِئَةٌ بِمَا قَدَمَتْ اَیْدِهِمْ اِذَاهَمْ یَقْنَطُوْنَ. (الرُّوم: ٣٠ ـ ٣۶).

ترجمه: پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه وبدون انحراف به همه ی وجود به سوی این دین [توحید] روی آور، [وپا برجا وثابت بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغیر وتبدیلی نیست؛ این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت [به این حقیقت اصیل] ندارند. (٣٠) [پای بندی به همان سرشت خدایی باشید] در حالیکه روی آورندگان به سوی او هستید واز او پروا کنید ونماز را بر پا دارید واز مشرکان نباشید. (٣١) مشرکانی که دینشان را بخش بخش کردند و[سر انجام] گروه گروه شدند، در حالی که هر گروهی به آنچه [از بخشی ازدین] نزد آنان است [به تصور این که حق است] شاد مانند. (٣٢) هنگامی که به مردم آسیبی برسد، پروردگار شان را در حالی که به سوی او روی آورده اند می خوانند، سپس زمانی که رحمتی از سوی خود [چون نعمت، ثروت، اولاد وامنیت] به آنان بچشاند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگار شان شرک می ورزند. (٣٣) بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم، ناسپاسی کنند، بنا بر این [از نعمت های اندک وزود گذر] بر خوردار شوید که سپس خواهید دانست [سر نوشت وکیفر ناسپاسان چیست؟] (٣۴) یا [مگر] دلیلی استوار بر آنان نازل کرده ایم که آن دلیل [بر حقانیت] معبودانی که به وسیله ی آن [به خدا] شرک می ورزند، سخن می گوید؟ (٣۵) هرگاه به مردم رحمتی [چون نعمت، ثروت، اولاد وامنیت] بچشانیم به آن شاد مان می شوند...

وچون به سبب گناهانی که مرتکب شده اند آسیبی به آنان رسد، ناگاهان نا امید می شوند. (روم: ۳۰ ـ ۳۶).

تفسیر: دین مستقیم همین آواز فطرت است لیکن بسیار مردم این نکته را نمی فهمند؛ به طرف (اوتعالی) رجوع نموده به اصل دین چنگ بزنید اگر محض برای مصلحت دنیوی این کار را کردید دیانت شما درست نیست، سپس مردم را به سوی چند اصل مهم دین فطرت متوجه فرموده است، مثلًا اتقاء (ازخدا دائمًا ترسیدن) نماز را بر پا داشتن، از شرک جلی وخفی بیزار واز مشرکین جدا بودن در دین خود نفاق وشقاق نیداختن، این مردم از دین فطرت منحرف شدند ودر دین خود رخنه انداختند چنانچه چندین فرقه به وجود آمد عقیدهء هریکی جدا ومذهب ومشرب هریکی علیحده گشت.

هرکسیکه در اثرغلط کاری ویا هوا پرستی عقیدهء را قائم ویا طریقهء را ایجاد کرد گروهی به تعقب آن پرداخت چند روز بعد آن یک فرقهء مستقل گردید سپس هر فرقه را بر اصول وعقاید مقرره وموضوعهء خویش اگر چه نهایت مهمل باشد چنان فریفته گردید که امکان خطائی خودش در تصورش هم نمی آید؛ همانگونه که فطرت هر انسان به کار های نیک پی می برد رجوع به سوی خدا را هم میداند چنانچه در وقت خوف وسختی به خدا جل جلاله رجوع می کند، وسرکش ترین انسان هم وقتیکه دچار مصیبت می گردد خدای واحد را یاد می نماید در آن وقت تمام پناهگاه های دروغ از ذهن او می بر آید وهمان مالک صادق که فطرت انسانی او را بدان طرف رهنمونی می کرد به یادش می ماند مگر متأسفانه انسان بر این حالت دائمًا پایدار نمی ماند به مجردیکه از لطف کرم خدا مصیبت رفع شد از او تعالی منحرف شده باز قصائد ومدح معبودان دروغ را می سراید گویا همه چیز ها را آنها به او داده اند وخدا هیچ چیزی به او ارزانی نفرموده (العیاذ بالله) خوب است که چند روزعیش وعشرت کنند بعد از آن به او معلوم می شود که نتیجهء کفر ونا شکری چیست؟ اگرعقل میداشت به این نکته پی می برد که خدائی که ضمیر او بی اختیار در وقت مصیبت وسختی او را میخواهد سزاوار آنست که همه وقت به یاد او باشد.

شهادت عقل سلیم وفطرت انسانی شرک را بطور واضح رد می کند آیا بر خلاف آن حجت وسندی دارند که وانمود کنند که دیگران هم در خدائی خداوند (ج) شریک وی اند (معاذالله) واضح است که سندی ندارند، پس دیگران هیچ مستحق آن نیستند که معبود شوند؛ آن مردم حالت عجیب وغریبی دارند چون از مهربانی واحسان خدای تعالی به عیش وعشرت نائل شوند از خوشی در جامه نمی گنجند واز فرط غرور وتکبر منعم حقیقی را به کلی فراموش می کنند، واگر وقتی از شامت اعمال خود به رنجی دچار گردند از نهایت نا امیدی به کلی بی حس وحرکت می گردند گویا اکنون هیچکس به رفع مصائب ونوائب شان قادر نیست اما وضعیت مؤمن برعکس آنست که درعیش وراحت منعم حقیقی خود را به یاد داشته به فضل ورحمت او (تعالی) شادمان می شود وبدل وبه زبان وعمل و ادای شکر می پردازد، واگر در مصیبتی گرفتار آید بر آن صبر وتحمل نموده از خدای تعالی مدد می خواهد وهر چند مصیبت سخت واسباب ظاهری مخالف باشد به فضل او تعالی امید میدارد که آخر تاریکی ها به روشنی تبدیل می شود.

تنبیه: در آیت ما قبل فرموده بود که: (مردم در وقت سختی خالصًا خدا را می خوانند) در این موقع فرمود که: (هرگاه بدی میرسید به کلی نا امید ودست وپاچه می شوند) هردو آیت اختلافی ندارد حالت اول یعنی خدا را یاد کردند مرحلهء ابتدائی است، باز چون مصیبت وسختی دوام می کند بالآخر از پریشانی زیاد نا امید می شود یا مطلب آنست که بعضی مردم مورد کیفیت اول الذکر واقع شوند وبر بعضی کیفیت آخرالذکر اِستیلاء کند، والله سبحانه وتعالی اعلم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۲۲ـ ۲۴).

تبصره:

فطری بودن دین اسلام ــ دین راست درست ومعتدل ودین فطرت همین دین حنیف اسلام است که در اصل همه مردم بدان فطرت سرشت خدایی ودین استوار اوتعالی بوده اند، سرشت خلقت وفطرتی خدایی که در آن هیچ تغیر وتبدیل وجود ندارد، فطرتی که هیچ کجی انحرافی و... در آن شناخته نمی شود وهمواره راه این فطرت راهی سعادت وپیروزیست که راهرو راه خود را...

به سر منزل مطلوب میرساند، پس بایست که انسانها به فطرت خدایی که در اصل سرشته وآمیخته به آن بوده اند، بدان محکم واستوار باشند تا پیروز دنیا وسعادت آخرت گردند.

زیرا مشرکان وکافرانی که دین فطرتی خود را تغیر وبخش بخش وپارچه پارچه کردند و آن را از بن ریشه بر باد داده اند ودر نتیجه به آن هیچ اهتمامی نه ورزیدند، بدین سان در آن چیزی از دین فطرت باقی نمانده وخیری هم بر آن مرتب نبوده است وهر چیزیکه در آن ماهیت حقیقت، بن واساسی نباشد خیری هم در آن نمی باشد.

آنچه که در آن خیر منفعت دنیوی، هدف مقصد اُخروی، پایه واساسی نباشد آن چیز مورد تأیید الهی نمی باشد، پس رفتن بدان ضیاع وقت واحماقت است، فلهذا مشرکان ودیگر اهل کفره که از نزد خود دین آیین وشریعت ساخته اند وخود را بدان سالها مصروف وسرگرم نموده اند وخود آن را نقد کرده اند کمی کاستی وزیادگی در آن وارید کرده اند خود «دوختند وخود پاره کرده اند» وبالآخره آن را ترک کرده اند بجزعده ی کمی بنام دین وعبادت وآن هم بعد از یک سال وبیشتر از آن طور نمایش غرض عبادت بدان معبد وکلیسا رفتن وبه زَعم خودشان عبادت کردن ودیگر در تمام سال ها بدان معبد وکلیسا مُتَولی را بنام کشیش وراهب وپاپ موظف نمودن تا از طرف آنها در طول سال این کشیش راهب وپاپ عبادت کند واین کشیشان وپاپ هم بنام دین دکانی ساخته اند وبنام دکانداران وتاجران دین معروف شدند که حتی صدمه وبد نامی این کشیشان وراهبان مشرکان به علماء دین اسلام ودعوتگران آن سرایت نموده است و به سبب بد نامی این کشیشان وراهبان دین فروش وحیله گر مشرکان دین مقدس اسلام را هم در انظارعده ی بیخبران وگمراهان بی ارزش وانمود کرده اند وعلماء ودعوتگران این دین مقدس اسلام را هم صِبغهء دکان داران دین وتجاران دین معرفی کرده اند، در حالیکه دین خود ساخته وبافتهء را که کشیشان وراهبان یَهود ونصاری وغیره مشرکان از آن به عنوان دین که عده ی از آنان، از آن پیروی می کنند جز فریب دروغ حیله ودر چشم مردم خاک پاشیدن ومردم را از این طریق مطیع وتابع خود ومرکب ساختن...

ودکانداری وتجارتی را بنام دین رایج نمودن وجنت ودوزخ را در اختیار خود گرفتن جز دروغ وفریب این مردم گمراه بیش نیست.

وچه مضحکِ که برخی را به جنت فرستان وبرخی دیگر را به دوزخ روان کردن واز این طریق پول وسرمایه بدست آوردن این همه یک مکر حیله ودروغی بیش نبود که کشیشان (یهود ونصاری و...) انجام میدانند که در نتیچهء این دورغ وحیله این کشیشان وراهبان درغگوی وحیله گر اکثر دانشمندان ایشان بعدًا به مکر وحیله اینان اطلاع یافتند ودیدن که ایشان به نام دین همه مردم را مطیع تابع ومرکب سواری خود ساخته اند، که تا فعلًا هم این روند در اکثر کشورهای کفری ادامه دارد وعده را هم این کشیشان وراهبان به نام پیشوایان دین ودینداری مرکب والاغ سواری خود ساخته اند.

در سال (۱۳۹۵) خورشیدی فیلمی از یکی از کشیشان و راهبان از چینل تلویزیون طلوع شَبَگَه افغانستان نشر شد که در آن فیلم دیده می شد که جوان مردی اروپایی گناهی را مرتکب شده است وآن را نزد کاتولیک[1] یا هم راهب وپاپی حاضر کردند وتا آن کاتولیک وپاپ جزای را بدان تعیین کند تا به سبب آن گناه آن جوان اروپایی عفو وریخته شود، کاتولیک ـ کشیش وراهب آن جوان اروپایی را مثل مرکب ساخته روی شانه های آن جوان سوار شده بود وآن جوان اروپایی از زیر پای آن کشیش، پاپ، پاپ گفته همانند مرکب راه میرفت وآن کشیش ـ راهب وپاپ هم او را مثل مرکب والاغ به راه میراند.

بلی! این کشیشان ودکان داران وتاجران دین اروپائی (یهود ونصاری و...) بنام قائد وپیشوایان دین تا هنوز کاری را انجام میدهند که خلاف انسانیت وتوهین به کرامت بشری می باشد، از این رو عده ی دانشمندان آن زمان که به مکر وحیله گری کشیشان ـ راهبان وپاپ آن وقت اطلاعی یافتند مردم را علیه آنان تحریک دادند که منجر به خرابی معابد کلیسا وکشتن کشیش ها وراهبان وپاپ آن وقت گردید ودر نتیجه آنان دین خود ساختهء کشیشان وراهبان وپاپ آن زمان را از صحنهء سیاست ودولت ونظام داری جدا ساختند که ضرر وصدمه کشیشان وراهبان وپاپ دین فروش مفتخور نابکار (یهود ونصری) به دین مقدس اسلام هم سرایت نمود.

---

۱) **کاتُولیک ویا کاتُولیسیسم:** جاثلیقیه، مذهب کاتولیک، مذهب جاثلیق. کاتولیک ـ (فرانسوی)، از یونانی کاتولیکوس بمعنی عام و جامع وبه پیشوای اسقفان اطلاق شود، امروز کاتولیک به فرقه ای از مسیحیان که پاپ را پیشوای دین خود دانند گفته می شود. «لغت نامه دهخدا».

از این رو خداوند مهربان دین مقدس اسلام را یک دین فطری وآیین بر حق به عنوان آخرین دین برای رفع نیازمندی های مادی، معنوی، سیاسی و... در تمام ابعاد زندگی بشر بسوی بندگانش فرو فرستاد، وپیامبری بنام محمد (ص) با دعوت جهانی برای تبلیغ ورسانیدن این دین مقدس اسلام به تمام بشریت مبعوث نمود، تا به پیروی از این دین مقدس الهی بندگان خدا از قید همه کفر۔ شرک گمراهی بد بختی، عقماندگی، غلامی بردگی ـ بردگان، بندگی بندگان، حق تلفی، بی عدالتی، ظلم بربریت، توهین تحقیر، دین فروشی مفتخوری، مفتخوران، مکر وحیله گری، حیله گران و... خلاصی یافته وتا یک زندگی سعادتمند باعزت با آبرو سر بلندی در دنیا وپیروزی و رنگ سرخی در آخرت داشته باشند.

خاطرنشان: زیرا در سرشت وطبیعت هر انسان دین داری نهفته است وسرشت وعقل سلیم وقلب مطمئن هر انسان تقضای این را می کند که «به همان تعلیم ازلی وخدائی» خالق خود را به توسط عقل سلیم وقلب مطمئن خویش بشناسد وبه ربوبیت عامه او اعتقاد راسخ داشته باشد، هر چندی که عده ی انسانهای محدود به مرض عقلی و روحی چون ملحدین نا خدا هستند ولی در حقیقت ایشان در این که به وجودی خدایی خالق خود از روی جهالت احماقت منکرند «نه تنها پیش جهان بلکه» پیش وجدان خود خجالت شرمنده سر افگنده ودروغگوهستند، و وِجدانشان گواهی میدهد که این گروهی ملحدین نابکار به چنین احماقت وخدا نا باوری شان خود را خود فریب میدهند، از این جهت فطری بودن دین اسلام بدین معنی است که در اول وقبل از بدنیا آمدن انسانها همه دیندار وموحد بودند که آن روزیکه خداوند از بندگانش عهد وپیمان گرفت آن روز را روز **«أَلَسْتُ»** گویند روزیکه خداوند خالق به خَلایق وبر بندگانش قبل از آمدن آنان به دنیا از پشت پدر به رَحِمِ مادر چنین فرمود:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُکَ مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِكُمْ قَالُوْا بَلَى شَهِدْنَاَ أَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّاعَنْ هَذَا غَافِلِيْنَ. (الأعراف: ۱۷۲).

ترجمه: و[به یاد آر] هنگامیکه پروردگارت از صلب بنی آدم نسل شان را پدید آورد، وآنان را [در ارتباط با پروردگاریش] بر خود شان گواه گرفت [وفرمود:]...

آیا پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه ی موجودات به پروردگاری وربوبیت حق] گفتند: آری، گواهی دادیم، [پس اقرار به پروردگاری خود را در این دنیا از شما گرفتیم] تا روز قیامت نگویید: ما از این [حقیقت آشکارا و روشن] بی خبر بودیم. (اعراف: ۱۷۲).

تفسیر: بعد از میثاق خاص از اینجا (میثاق عام) ذکر می شود، اساس تمام عقاید حقه وادیان سماوی این است که انسان برهستی حداوند جل جلاله وربوبیت عامه وی معتقد باشد، عمارات دین همه بر این بنیاد استوار است تا این اعتقاد نباشد رهنمائی عقل واندیشه وهدایات انبیاء ورسل در میدان دین سودی نمی بخشد، اگر به تأمل نگرسته شود تمام اصول وفروع دین های آسمانی بر این عقیده یعنی ربوبیت عامه الهی منتهی بلکه در زوایای آن مندرج می باشد واین اجمال را عقل وقلب سلیم، وحی والهام تفصیل میدهد... (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۶۴۸).

پس انسانها به همان سرشت دین داری ومؤمن بودنشان در روز (أَلست) وبستن عهد وپیمانشان با خالقشان به عنوان بندگان مؤمن خدا وبه وسیلهء عقل خداداشان در پیشگاه خداوند متعال مسؤولیت بزرگی را دارا اند که پس از آمدنشان به صحنه ی هستی دنیا خالق خود را بشناسند وبه (اوتعالی) کفر نه ورزند وچیزی را به او شریک مقرر نکنند (نه در ذاتش ونه هم در صفاتش) وپیامبران وکتاب های آسمانی (او تعالی) را که در هرعصر وزمانیکه فرود آمده اند به آنان ایمان داشته باشند ومخصوصًا دین مقدس اسلام که دین فطرت وآخرین دین الهی برای بشریت است وپیامبر اسلام هم آخرین پیامبر الهی می باشد، قبول نموده وبه فطرت وسرشت دینداری ومؤمن بودن اولی شان محکم و به پیمان خود وفادار واستوار بنمانند این است فطرت مؤمن بودن، درغیر آن انسانهایکه عهد وپیمان روز (أَلست) را که خداوند دو باره توسط کتب آسمانی وپیامبرانش به بندگانش خبر داده است در اثر کفر سر پیچی بی اعتنایی به پیمان خداوندی پیمان شکنی می کنند ودر دین فطرتی الهی که در آن هیچگونه تغیری نیست وفادار واستوار نمی مانند چنین انسانهای عهد شکن وسرکش که دین خدا را به بازی وتمسخر گرفته اند واین آیین توحید الهی را تبدیل به شرک وکفر بی بنیاد نموده...

و وسیله کسب مادیات چند روزه دنیایی کرده اند، دین فطرتی که خداوند بزرگ در مورش چنین فرموده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِیْنِ حَنِیْفًا فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَالنَّاسَ عَلَیْهَا لَاتَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَالِکَ الدِیْنُ الْقَیِمُ وَلاکِنَّ اَکْثَرَالنَّاسِ لَایَعْلَمُوْنَ. (الروم: ۳۰)

ترجمه: پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه وبدون انحراف به همه ی وجود به سوی این دین [توحید] روی آور، [وپا برجا وثابت بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغیر وتبدیلی نیست؛ این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت [به این حقیقت اصیل] ندارند. (روم: ۳۰)

پس چنین انسانهای که از معرفت وشناختی این دین حقیقت خود را دور کرده اند عهد شکنی نموده اند ودر نتیجه به دین فطرت اسلام کافر شدند، این گروه از انسانها روز قیامت جوابگوی این همه پیمان شکنی کفر وبی اعتنایی شان در برابر شکستاندن پیمان الهی سخت مسؤول ومستحق عذابی درد ناکی از سوی خداوند قهار می باشند.

دیـن فـطرت است و دین اسلامِ مبین — کـه بـودند جمله در روزِ میثاق مؤمنین
به دنیا آمدند کـردند و اختیار دین کَسبی — شدن مؤمن یَهود تـرسا مشرکُ مجوسین
به بازی و تجارت گرفتن دین خویش را — حالیا این دین فـروشانی کشیشان را ببین
کـه دینداری بـود در سرشتُ طبیعتِ انسانی — ملحدین و نا خدایان را کـه میبینی خجالتُ حَزین

"حمیدی" کـه مؤمنی بـودی تو از روزی «اَلَسْتُ»
نباشی چون یَهود نصاری پیمان شکن تا به روزِ واپسین - (حمیدی)

۱ــ در بیان فطری بودن دین حنیف اسلام، وفرمان خداوند به پایداری در دین؛ ونهی اکید خداوند از تفرقه در دین که به شرک می انجامد وبیان حالات مختلف مردم. (تفسیرکابلی: ج۳، ص ۲۱ ـ ۲۴).

حرام در اسلام:

الَّذِیْنَ یَاکُلُوْنَ الرِبَوا لَایَقُوْمُوْنَ اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ الَّذِیْ یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِ ذالِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا اِنَّمَا اَلْبَیْعُ مِثْلُ الرِبَوا وَ اَحَلَّ اللهُ الْبیْعَ وَحَرَّمَ الرِبَوا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَّبِهِ فَاَنْتَهَی فَلَهُ مَاسَلَفَ وَاَمْرُهُ اِلَی اللهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَآئِکَ اَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ. (۲۷۵) یَمْحَقُ اللهُ الرِبَوا وَیُرْبِی الصَّدَقاتِ وَاللهُ لَایُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ. (البقرة: ۲۷۵ ـ ۲۷۶).

ترجمه: کسانیکه رِبا می خورند [در میان مردم برای امور زندگی خود] به پای نمی خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [وتعادل روانی وعقلی اش را مختل ساخته] این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید وفروش هم مانندی رِباست، در حالی که خدا خرید وفروش را حلال، ورِبا را حرام کرده است، پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسید و[از کار زشت خود] باز ایستد، سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده، مال خود اوست، وکارش [از جهت آثار گناه وکیفر آخرتی] با خداست، وکسانی که [به عمل زشت خود] باز گردند [ونهی خدا را احترام نکنند] اهل آتش اند، ودر آن جاویدانه اند. (۲۷۵) خدا رِبا را نابود می کند، وصداقات را فزونی می دهد؛ وخدا هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد. (بقره: ۲۷۵ـ ۲۷۶).

تفسیر: یعنی سود خواران به روز حشر از قبرهای خود همچون دیوانه وآسیب زده بر می خیزند زیرا حلال وحرام را یکسان پنداشتند ومحض به جهتی که از بیع ورِبوا هر دو نفع به دست میاید آن را حلال دانستند حال آنکه میان شان فرق بسیار است چه حق تعالی بیع را حلال وسود را حرام گردانیده.

فایده: نفع در بیع به مقابل مال می باشد مثلًا شخصی لباسی را که یک درهم قیمت دارد به دو درهم بفروشد، وسود عبارت از نفع بدون عوض است مثلًا دو درهم را درعوض یک درهم بخرد در صورت (اول) چون رخت وپول دو نوع جداگانه بوده ونفع وغرض هریک از دیگری جدا است در بین آنها...

فی نفسه موازنه ومساوات غیر ممکن است، وقتیکه احتیاج به خرید وفروخت افتد برای موازنه غیر از صورت جداگانهء هر شخص چیزی دیگری پیدا نمی شود وضرورت وتمایل مردم از یک دیگر خیلی متفاوت است، مثلًا شخصی به یک افغانی احتیاج دارد ولباس که ده أفغانی قیمت دارد به نظرش نمی آید ودیگری به لباسی که یک افغانی نمی ارزد آنقدر احیتاج دارد که ده افغانی را در مقابل آن هیچ میداند، پس اگر کسی یک لباس را یک افغانی بخرد در این معامله سود (یعنی نفع خالی ازعوض) نیست وبالفرض که همان لباس یک هزار افغانی بخرد هم سود گفته نمی شود چرا که در ذات خودشان به هیچ صورت موازنه ومساوات ممکن نیست ومقیاس آن تنها ضرورت ومیلان بشر است ودر بین ضرورت ورغبت مردم تفاوت زیاد موجود است بنا بر آن نمیتوان در آن سود را معین کرد اما در صورت (دوم) که یک افغانی را به دو افغانی فروختن است در ارزش آنها مساوات موجود است زیرا یک افغانی در مقابل یک افغانی معین می گردد وافغانی دوم خالی ازعوض مانده سود گفته می شود وچنین معامله شرعًا حرام است.

در خصوص سودیکه پیش از حرام شدن گرفته اید به شما حکم داده نمی شود که آن را در دنیا پس به صاحبش بدهید یعنی حق مطالبهء آن را ندارند، خداوند جل جلاله اختیار دارد که در آخرت به مرحمت خود آن را ببخشد ولی اگر کسی بعد از حرمت هم این عمل را ترک نکند دوزخی است هرکه در مقابل حکم خدا دلائل عقلی می آورد سزایش همان است که خدا فرموده؛ منافعی که از سود به دست آید خداوند (ج) آن را تباه می کند یعنی برکت ندارد بلکه سرمایه را نیز از میان می برد، در حدیث آمده که مال هر قدر بسود زیاده گردد انجامش افلاس است ومراد از زیاده شدن مال خیرات آنست که خدای تعالی در آن برکت می نهد وثوابش را می افزاید چنانکه در احادیث مذکور است؛ مقصد آنست که سود خوار ثروتمند اینقدرهم نکرد که شخص محتاجی را بدون سود قرض میداد اگر چه بر او لازم بود که او را به طریق خیرات میداد وناشکری بیش از این چه باشد. (تفسیرکابلی:ج۱، ص ۱۷۶- ۱۷۸).

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَاتَاْ كُلُوْا الرِبَوا اَضْعَافًا مُّضٰاعَفَةً وَالتَّقُوْا الله لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ. (۱۳۰) وَالتَّقُوْا النَّارَالَّتِىْ اُعِدَّتْ لِلْكافِرِيْنَ. (۱۳۱) وَاَطِيْعُوْا اللهَ وَالرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ. (آل عمران: ۱۳۰- ۱۳۲).

ترجمه: ای اهل ایمان! رِبا را که سودی چند برابر است نخورید واز خدا پروا کنید تا رستگار شوید. (۱۳۰) و از آتش که برای کافران آماده شده است بپرهیزید. (۱۳۱) واز خدا وپیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. (آل عمران: (۱۳۰- ۱۳۱).

تفسیر: در تذکار جنگ (احد) ذکر حرمت سود ظاهرًا تعلقی ندارد اما شاید از این جهت مناسبت داشته باشد که در آیهء «**اِذْهَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا...**» یعنی (یاد کنید که] در آن هنگام دوگروه از شما بر آن شدند که سستی وناتوانی نشان دهند [واز جنگ دست کشیده، برگردند]...(آل عمران: ۱۲۲).

بیشتر از نامردی وبزدلی در هنگام جِهاد ذکر شده بود وخوردن سود به دوعلت نامردی می آرد.

۱ـ خوردن مال حرام از توفیق طاعت می کاهد وبزرگترین طاعت جِهاد است.

۲ـ خوردن سود به کمال بخل دلالت دارد زیرا سود خور میخواهد مالی را که داده همه را باز ستاند وضمنًا اگر دیگری از آن مال کار گرفته آن را نیز رایگان نگذارد وعوض آن راعلیحده حصول کند هر کِه در مال این قدر بخیل باشد که نتواند از آن برای خداوند جل جلاله به قدر ذرهء همدردی کند وی در راه خداوند (ج) چگونه سر خواهد داد، ابو حیان می نوسید تا این وقت با یهود وغیره معاملات سود مسلمانان جریان داشت از این جهت قطع علایق به آنها مشکل می نمود چون قبلًا حکم «... **لَاتَتَّخِذُوْا بِطَانَةً...**» یعنی ای اهل ایمان! ازغیر خودتان برای خود محرم راز نگیردید؛ آنان ازهیچ توطوئه وفسادی در باره شما کوتاهی نمی کنند... (آل عمران : ۱۱۸)...

صادر شده بود ودر قصهء (احد) حرکات منافقان یهود بسیار دخل داشت لهذا خداوند مسلمانان را متنبه ساخت که معاملات داد ستد سود را ترک کنید ورنه علایق شما با آن ملعونان استوار خواهد ماند آینده موجب تحمل خساره خواهد شد؛ مطلب این نیست که یک بر دو سود نگیرید اما کمتر از آن را بستانید غرض درعهد جاهلیت طوری می گرفتند که این جا بعضی سود خوران ما می گیرند مثلًا صد روپیه میدادند وسود بر سود می افزودند تا به همان روپیه مالک ثروت بزرگ وهزاران روپیه می شدند.

این است که از این ترتیب در اینجا به «...**اَضْعَافًا مُّضٰاعَفَةً**...» یعنی رِبا را که سود های چند برابر است نخوردید... (آل عمران: ۱۳۰)...

تعبیر شد، یعنی سود در صورت اول مطلق حرام وقبیح است اما در این صورت شنیعتر وقبیح تر می باشد، واین چنان است که بگویند در مسجد دشنام ندهید غرض این نیست که بیرون مسجد دشنام دادن جایز است، مطلب اینگونه الفاظ برای زیادت تقبیح وتشنیع وبر حسب وقوع واقعه گفته می شود؛ سود خوردن فایده ندارد مفاد شما در این است که از خداوند جل جلاله بترسید وسود خوردن را بگذارید؛ سود خوار به دوزغ می افتد که اصلًا برای کافران تهیه شده است؛ اطاعت از حکم پیامبر (ص) در حقیقت اطاعت حکم خداست زیرا خداوند جل جلاله فرموده که امر پیامبر (ص) را بپذیرید وبه خوبی اطاعت نمائید بی خردانی که در اطاعت وعبادت فرق نکرده اند اطاعت پیامبر (ص) را شرک پنداشتند چون در جنگ (احد) از حکم پیامبر (ص) مخالفت به عمل آمده بود (چنانکه آینده ذکر میشود) از این جهت برای آینده هُشیار می گرداند که آن وقت امید وار فلاح ورحمت باشید که حکم خداوند (ج) وپیامبر او را اطاعت نمائید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۵۸ ـ ۲۶۰).

حُرِمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيْرِ وَمَآ أُهِلَ لِغَيْرِاللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوْذَةُ وَالْمُتَرَدِيَةُ وَالنَّطِيْحَةُ وَمَآ اَكَلَ السَّبُحُ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِاالْاَزْ لَامِ ذالِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيْتُ...

لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِىْ مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مَتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (المائده: ٣).

ترجمه: [خوردن مواد نا پاک که تناسبی با جسم ورح شما ندارد] بر شما حرام شده است [مانندی] گوشت مردار وخون وگوشت خوگ وآنچه بنام غیر خدا کشته اند وحیوان خفه شده وآنچه به ضرب چوب وسنگ مرده وآنچه به سبب پرت شدن از بلندی جان داده وحیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگر از بین رفته وحیوانی درنده ای آن را کشته و از آن خورده، مگر آنچه را که در آستانه مرگ، قابل تذکیه بوده وشما به دستور شرح تذیکه کرده اید، ونیز آنچه برای بت های قربانی شده، وآنچه به وسیله ی تیرهای قمار سهم بندی می کنید بر شما حرام گشته است، [همه] این [امور] بدکاری ونافرمانی [از احکام خدا] است، امروز کفر پیشگان از [شکست] دین شما نا امید شده اند؛ بنا بر این از آنان مترسید واز من بترسید، امروز دین تان را برای شما کامل، ونعمتم را بر شما تمام کردم، واسلام را برای تان به عنوان دین پسندیدم، پس هر که در حال گرسنگی شدیدیی آن که مایل به گناه باشد [به خوردن محرمات بیان شده] ناچار شود،[می تواند به اندازه ی ضرورت از آن ها بهره گیرد]؛ یقینًا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (مائده: ٣).

تفسیر: در این آیت چیزی از خوردنی های حرام میته (خود مرده است) اگر حیوان واجب الذبح بدون ذبح کردن خود به خود بمیرد خون وحرارت وغریزهء آن در گوشتش محتقن وجذب می شود، در آن سمیت وگندگی تولید شده موجب مضرت بدنی ودینی می شود (ابن کثیر) شاید به این تعلیل متنبه گردانیده که بعد از حیوان خود مرده حرمت دم (خون) ذکر وبعد از آن تحریم یک نوع مخصوص حیوانات (خنزیر) مذکور شده است که منتهای خوردن نجاست وبی حیائی او مشهورعالم است، شاید بنا بر آن شریعت حقه خنزیر را نیز مانند خون حرام قرار داده بعد از ذکر این سه چیز یعنی ذواتیکه گندگی وخباثت در آنها موجود است یک نوع دیگر محرمات ذکر شده یعنی آن حیواناتیکه در ذات خود حلال وطیب است مگر سوای مالک حقیقی به نام دیگری نذر شده باشد، خوردن آن نیز بنا برخباثت نیت وگندگی...

عقیده حرام است، جان حیوان به نام وحکم آن خالق ومالک گرفته شود که به حکم ارادهء وی موت وحیات بر آن طاری می شود.

منخنقه و همه حیوانات غیر مذبوح در حکم میته داخل است چنانکه «... **وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ**... المائده:۳»، با «... **وَمَآ اُهِلَ لِغَيْرِاللهِ**... المائده:۳» ملحق است چون در جاهلیت به خوردن تمام این چیزها عادت داشتند... این قدر به تفصیل ذکر گردیده؛ یعنی خون روان «... **اَوْدَمًا مَّسْفُوْحًا**...» ... یعنی مگر آن که مردار یا خون ریخته شده [از رگ های حیوان... (انعام: ۱۴۵)...

اندکی قبل آداب واحترام هدی بیان شد یعنی جانورانی که به غرض تقرب الی الله در اولین عبادت گاه خدای یگانه ذبح می شوند ودر مقابل آن حکم جانورانی بیان گردیده که ما سوای خدا به نام دیگری یا برای تعظیم مقام دیگری غیر از بیت الله ذبح کرده شوند (موضح قرآن) در صورت دوم نیز نیت نذر فی الحقیقة برای غیر خداست اگر چه در وقت ذبحش (بسم الله، الله اکبر) گفته شود، قرار این بیان فرق «... **وَمَآ اُهِلَّ لِغَيْرِاللهِ بِهِ**...» ... یعنی آنچه به نام غیر خدا کشته اند... مآئدة: ۳» با «... **وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ**...» ... یعنی حرام است آنچه ذبح کرده باشد بر نشان دهانی معبودِ باطل... (مائده:۳)... واضح گردید (ابن کثیر).

بعضی مفسرین مراد از (**اَزْلَامِ**) تیرهای تقسیم را گرفته اند که در زمان جاهلیت به وقت تقسیم گوشت ذبیحه وغیره به کار می بردند و آن یک نوع قمار بود چنانکه در این آیام در این گونه موارد رسم مکتوب تکت انداختن است، لیکن نزد حافظ عمادالدین ابن کثیر ودیگر محققان راجع این است که (**اَزْلَامِ**) عبارت از تیرهای است که مشرکان مکه به وسیلهء آن هنگام تردد واشکالات، ارادات وکارهای خود را فیصله می کردند این تیرها را در خانهء کعبه پهلوی کلانترین بت قریش مسمی به (هبل) گذاشته بودند بر یکی از آن تیرها (امرنی ربی) یعنی پروردگار من امر کرد مرا، نوشته بودند وبر دیگری (نهانی ربی) یعنی پروردگار من منع کرد مرا، وهمچنین بر هر تیری سخنانی برای فیصلهء تخمینات خود نگاشته بودند وچون در کدام کاری تردد پیش...

می آمد، تیرها را کشیده فال می گرفتند، هرگاه تیر دارای (امرنی ربی) می بر آمد آن را می کردند واگر تیر (نهانی ربی) می بر آمد از آن کار خود داری می نمودند وعلی هذا القیاس چون این عمل یک نوع استشهاره واستعانت از بتها ومبنی بر شرک وجهل واوهام پرستی وافتراء بر خدا بود قرآن کریم در مواقع عدیده به کمال تشدید وتاکید حرمت آن را ظاهر گردانید، قرار این بیان (**اَزْلَامِ**) به مناسبت (**نصب**) تذکار یافت ودر سلسلهء تحریم حیوان خود مرده وخون وخنزیر وپلیدترین چیزی ها داخل شده واضح گردید که نجاست وخباثت معنوی واعتقاد آن کمتر از چیزی های مذکور نیست، چنانکه از اطلاق کلمهء «... **رِجْسٌ**... » در آیت (۹۰) سورهء مائده این مسئله ظاهر می شود.

این آیت کریمه وقتی نازل گردیده که اصول وقواعد هر شعبه وعلوم هدایت متعلق به حیات چنان مُمَهد (آماده) شده بود وفروغ وجزئیات به آن قدر تفصیل وجامعیت بیان شده بود که برای مسلمانان هیچ قانون دیگرغیر از قانون الهی تا روز قیامت قابل قبول والتفات نمانده بود ودر اثر تربیهء حضرت پیامبر (ص) جماعت عظیم الشانی از مبلغین خدا پرست وآموزگاران هدایت بخش، جان باز وسر فروش که تعداد شان از هزاران نفر متجاوز وهر یک نمونهء مجسم تعلیم قرآنی بودند آمده شده بود که مکه معظمه فتح شده بود اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم ایفای عهد وپیمان را که با خدا بسته بودند به کمال وفا انجام میدادند قومیکه به خوردن اغذیه پلید وگنده وحیوانات مرده ومردارعادت داشت لذت اندوز طیبات مادی ومعنوی گردیده بود، آداب واحترام شعائر الله در دل ها راسخ شده بود شیرازهء ظنون واوهام وعقیدهء «... **وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ** » ... یعنی نشانه های معبودان باطل وتیرهای فال پلید است... (مائده:۹۰)...

ازهم گسیخته وشیطان برای همیشه از پرستش خود در جزیرة العرب به کلی مأیوس گردیده بود در خلال این احوال ارشاد شد «... **اَلیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ دِیْنِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ**...» یعنی امروز کفر پیشگان از [شکست] دین شما نا امید شده اند؛ بنا بر آن از آنان مترسید، واز من بترسید... (مائده:۳).

یعنی کفار امروز از این امر مأیوس گردیده اند که شما را از دین قیم شما باز داشته بار دیگر متوجه **(انصاب وازلام)** ودیگر خرافات گردانند ویا خیال مغلوب نمودن دین اسلام را به دماغ خود بپرورانند ویا در احکام دینیه تحریف وتبدیلی توانند امروز چنان دین کامل ومکمل به شما ارزانی داشیم که در آینده محتاج ترمیم واصلاح نیست.

انعام خداوندی بر شما به اتمام رسانیده شد بعد از این هیچ اندیشه از جانب شما نیست که آن را از دست دهید واین دین را خدا بطور ابدی برای شما پسندید واحتمال منسوخ شدن ندارد بنا بر این وجهی نمانده که از کفار بترسید آنها ضرر وزیانی به شما رسانیده نمی توانند ترس ازعدم رضایت آن منعم حقیقی عظیم الشان لازم است که انجام وفلاح، سود وزیان شما همه در اقتدار اوست گویا به ذریعهء «... **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ...**» ... یعنی امروز کفر پیشگان از [شکست] دین شما نا امید شده اند؛ بنا بر آن از آنان مترسید واز من بترسید... (مائده: ۳)...

بندگان را مُلْتَفِت (متوجه) فرمود که تا زمانیکه در مسلمانان خشیت وتقوی موجود باشد به آنها هیچ گونه اندیشهء از کفار نیست؛ در اخبار وقصص آن صدق کامل ودر بیان آن کمال تاثیر ودر احکام وقوانین آن وسط واعتدال موجود است وحقائقی که در کتاب سابقه وادیان سماویه محدود ونا تمام بود در این دین قیم تعمیم وتکمیل گردید احکامیکه قرآن حکیم وسنن رسول کریم بطور تنصیص یا تعلیل در خصوص حل وحرمت بیان کرده اظهار وایضاح آن همیشه جاری وکسی را مجال اضافه وترمیم در آن نیست.

بزرگترین احساس ها این است که مثل اسلام قانونی مکمل وابدی ومانندی خاتم انبیاء پیامبرعظیم الشان ومهربان به شما مرحمت فرمود علاوه بر آن توفیق اطاعت واستقامت بخشید وخوان عام اغذیهء روحانی ونعمتهای دنیوی را به شما گسترانید واسباب حفاظت قرآن وغلبهء اسلام واسباب اصلاح عالم را به شما مهیا فرمود.

بعد از این دین مکمل وعالم شمول در انتظار دیگر بودن سفاهت است غیر از اسلام که مرادف تفویض وتسلیم است وسیلهء دیگر برای نجات ومقبولیت نیست.

تنبیه: نزول آیت کریمه «... **اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ...**» ... یعنی امروز دینتان را برای شما کامل، ونعمتم را برای شما تمام کردم... (مائده:۳)...

هم یکی از نعمتهای عظمی به شمار میرود، از اینجاست که چون بعضی از یهودیان به حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض کردند: ای امیر المؤمنین اگر این آیت بر ما نازل می شد در روز نزول آن عید می گرفتیم، حضرت عمر رضی الله تعالی عنه گفت: خبر ندارید، روز نزول آن برای مسلمانان دوعید جمع شده بود چه این آیت کریمه عصر جمعه روزعرفه سال دهم هجری در موقع حجة الوداع هنگامیکه در میدان عرفات بیش از چهل هزار اتقیا وابرار (رضی الله تعالی عنهم) پیرامون ناقهء رسول کریم صلی الله علیه وسلم حلقه زده بودند نازل شده است وبعد از نزول این آیت هشتاد ویک روز دیگر حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در جهان جلوه افروز بوده اند (اللهم صلی علیه وعلی اصحابه وبارک وسلم). (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۰۲ـ ۴۰۶).

یاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ. (۹۰) اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُّوْقِعَ بِیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ. (۹۱) وَاَطِعُوْا اللهَ وَاَطِعُوْا الرَّسُوْلَ وَاحْذَرُوْا فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّمَا عَلی رَسُوْلِنَا الْبَلاغُ الْمُبِیْنُ. (المائده: ۹۰ ـ ۹۲).

ترجمه: ای اهل ایمان! جز این نیست که همه ی مایعات مست کننده وقمار وبت هایی که [برای پرستش] نصب شده وپاره چوب هایی که به آن تفال زده می شود، پلیدی واز کارهای شیطان است؛ بنا بر این از آن ها دوری کنید تا [بر موانع راه سعادت] پیروز شوید. (۹۰) مسلمًا شیطان می خواهد با شراب وقمار، میان شما دشمنی وکینه ی [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز...

باز تان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان ها وخطراتی که دارد] خود داری خواهید کرد؟. (۹۱) واز خدا اطاعت کنید واز پیامبر فرمان برید، و [از مخالفت با خدا وپیامبر] بپرهیزید، پس اگر روی گردانید [سزاوار کیفر می شوید]، وبدانید که برعهده ی پیامبر ما فقط رساندن آشکار [پیام وحی] است. (مائده: ۹۰- ۹۲)...

تفسیر: (انصاب) و **(اَزلَام)** در ابتدای همین سورت در تحت «... **وَمَاذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ...**» ... یعنی حرام است آنچه ذبح کرده باشد بر نشانه دهانی معبودِ باطل وحرام کرده شد آنکه طلب کنید معرفت قسمت خود به تیرهایی فال... (مایده: ۳)... گذشته است.

پیش از این آیت هم بعضی آیات در باب خمر (شراب) نازل شده بود نخست این آیت نازل شده بود، «**يَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الْخَمْرِ والْمِيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَآ إِثْمٌ كَبِرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا...**» یعنی، در باره ی شراب وقمار از تو می پرسند، بگو: در آن دو مطلب هم، گناهی بزرگ وهم سود هایی برای مردم است، وگناه هر دو از سود شان بیشتر است... (بقره:۲۱۹).

اگرچه از این آیه اشاره بسی واضح بطرف تحریم خمر کرده شده بود، اما چون بطور واضح ترک آن حکم نشده بود، لهذا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه آن را شنیده گفت: **اللهم بين لنا بیاناً شافيًا** یعنی، بار خدا یا! بیان کن (حرام بودن شراب را بر ما) به بیان قاطع.

سپس آیت دیگرنازل شد.

«**يَأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَقْرَبُوْا الصَّلوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارَاى...**» یعنی ای اهل ایمان! در حالی که مستید به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که [مستی شما بر طرف شود واز روی هوشیاری] بدانید [که در حال نماز چه می گوید... (نسآء: ۴۳).

دراین آیت هم تحریم خمر تصریح نشده بود.

اگر چه در حالت سکر، نماز ممنوع گردید واین قرینه برای این بود که شراب عالبًا بطور کلی وعنقریب حرام شدنی است مگر چون شراب نوشی درعرب نهایت رواج داشت ومردم را دفعتًا بر ترک آن مجبور نمودن نظر به عادت مخاطبین سهل نبود لهذا به تدریج حکیمانه نخست در قلوب راسخ شد که از آن نفرت شود وآهسته آهسته به حکم تحریم مأنوس گردند چنانچه حضرت عمر (رض) چون آیت دوم را شنید همان عبارت سابق را تکرار نمود، (اللهم بين لنا بيانًا شافيًا)، بالآخره این آیات سورهء مائده که بالفعل پیش نظر ماست از «**يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا**... المائده: ۹۰»، تا «... **فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ**. المائده: ۹۱»، فرود آمد ودر آن به اجتناب از این چیز پلید مانند بت پرستی صریحًا هدایت وتوصیه گردید، چنانچه حضرت عمر (رض) به مجرد شنیدن «**فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ**» نعره بر آورد «**انتهينا، انتهينا**»، مردم همان دم خمها را شکستند وخم خانه را برباد دادند چنانچه در کوچه وبازارهای مدینه منوره شراب مانند آب روان بود، تمام عرب شراب نجس را ترک داده از شراب طهور معرفت ربانی ومحبت واطاعت نبوی سرشار گردیدند، حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم در جِهاد مقابل ام الخبائث چنان کامیاب گردید که نظیر آن در تاریخ پیدا نمی شد، قدرت خدا را ببینید چیزی را که قرآن کریم این قدر پیش به چنان شدت وتاکید منع کرده، امروز مملکت باده نوشان بزرگ مثل امریکه وغیره نیز مفاسد ونقصانات آن را حس کرده به امحای آن کوشانند، فلل الحمد والمنه.

چون انسان شراب می خورد خِرَدش ضایع می شود، بعضی اوقات بد مست شده باهم دگر می جنگند حتی پس از رفع نشه نیز گاهی اثر جنگ باقی می ماند ودشنمی بر پا می شود، عین این کیفیت به مراتب بیشتر از آن از قمار پدید می آید ودر اثر بردن وباختن جنگ وفسادهای سخت بر پا می شود وشیطان برای بر پا کردن هنگامه موقع خوب دست میدهد، این بود فساد وقبح ظاهری اما نقصانی باطنی این است که انسان چون در این چیزی های ناپاک مشغول شود از یاد خداوند جل جلاله وعبادت الهی کاملًا غافل می شود، دلیل آن مشاهده وتجربه است، افرادی را که به شطرنج مشغول می شوند ببینید، نماز چه که بلکه از خوردن ونوشیدن ومهمات خانگی به کلی بی خبر می مانند،

چون این اشیاء بر این قدر نقصانات ظاهری وباطنی مشتمل است، چگونه مسلمانی این را بشنود واز آن باز نیاید. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۷۵- ۴۷۶).

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِ وَمَآ اَهِلَّ لِغَیْرِاللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ. (۱۱۵) وَلَاتَقُوْلُوْا لِمَا تَصِفُ اَلسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هاذَا حَلَالٌ وَّهاذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوْا عَلَی اللهِ الْکَذِبَ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ لَایُفْلِحُوْنَ. (۱۱۶).

مَتَاعٌ قَلِیْلٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ. (۱۱۷) وَعَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا مَاقَصَصْنَا عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلاکِنْ کَانُوْا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ. (۱۱۸) ثُمَ اِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِیْنَ عَمِلُوْا السُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذالِکَ وَاَصْلَحُوْا اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیْمٌ. (النحل: ۱۱۵- ۱۱۹).

ترجمه: خدا فقط مردار وخون وگوشت خوگ وآنچه را با نام غیر خدا ذبح کرده اید، بر شما حرام کرده است، پس کسی که [برای نجات جانش از خطر، به خوردن آنها] نا چار شود در حالیکه خواهان لذت نباشد واز حد لازم تجاوز نکند [گناهی براو نیست] یقینًا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (۱۱۵) وبه سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است واین حرام، تا به دروغ بر خدا افترا بزنید [که این حلال وحرام حکم خداست]؛ مسلمًا کسانی که بر خدا دروغ می بندند، در هیچ کاری پیروز نخواهند شد. (۱۱۶) [با این کارهای زشت] بر خورداری اندکی [در زندگی دنیا دارند] وبرای آنان [در قیامت] عذای درد ناک است. (۱۱۷)

وآنچه را پیش از این برای تو شرح دادیم، بر یهود حرام کردیم، ما به آنان ستم نور زیدیم، بلکه آنان خودشان به خود ستم می کردند. (۱۱۸) آن گاه پروردگارت به کسانی که از روی نادانی کار زشت مرتکب شدند، وبعد از آن توبه کردند و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند، [لطف وعنایت دارد] زیرا پروردگارت پس از [توبه واصلاح] بسیار آمرزنده ومهربان است. (نحل: ۱۱۵- ۱۱۹).

تفسیر: تفسیر این آیت کریمه در سوره بقره وانعام وغیره گذشته در آنجا ملاحظه شود، در اینجا مطلب این است که چون در آیت ماقبل اشاره شده بود که حلال را بر خود حرام مگردانید در این آیت تنبیه فرموده است که چیزی های حرام را هم حلال مگردانید، خلاصه اینست که چیزی را حلال یا حرام نمودن حق ذاتیست که این چیزی ها را آفریده است چنانچه که در آیات آینده به کمال وضاحت بیان می شود؛ بدون سند شرعی چیزی را حلال یا حرام گفتن نهایت جسارت وکذب وافتراست، حلال وحرام آنست که خدای تعالی آن را حلال یا حرام قرار داده است اگر شخصی محض به عقیدهء خود چیزی را حلال ویا حرام می گرداند وآن را به خداوند نسبت میدهد (مثلیکه مشرکین مکه عادت داشتند وذکر آن در سوره انعام گذشته) در حقیقت بر خداوند (ج) بهتان می بندد به مسلمانان هدایت داده شده که این رویه را گاهی اختیار منمائید، چیزی را خداوند جل جلاله حلال گردانیده آن را حلال وچیزی را که خداوند بزرگ حرام نموده حرام بدانید وبدون مأخذ شرعی حکم حل وحرمت را به چیزی مکنید.

مشرکین مکه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را (معاذالله) مفتری می گفتند باید بدانند که خود آنها مفتری هستند چه آنها از راه کذب وافتراء چیزی را که می خواهند حلال یا حرام گفته به خداوند بزرگ منسوب می کنند به زودی برای آنها ظاهر خواهد شد که به اختیار کردن این رویه به کدام نیکی نمیرسند، چند روزی از لذایذ وتعیش موقتی دنیا بهره ور می شوند سپس به زندان دائمی گرفتار می گردند؛ در رکوع (۱۸) سورهء انعام فوائد کریمه **«وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِىْ ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَآ...»** یعنی، بر یهود حرام ساختیم هر جانور ناخن دار واز گاو وگوسفند حرام ساختیم بر ایشان پیه [چربی] این دوقسم... (انعام:۱۴۶)...

بیان شده ملا حظه شود، در اینجا مقصد اینست که چیزی را که خدای تعالی برای همه انسانها ویا برای یک قوم خاص تا وقت معین حرام گردانیده عین حکمت است هیچ یک بشر حق آن را ندارد که در آن تصرف کرده حرام را حلال ویا حلال را حرام گرداند؛ خداوند حرام نمودن حلال ویا حلال گردانیدن حرام را از طرف بندگان به جهالت ایشان تعبیر...

نموده است خواه صدور آن فعل از روی جهالت به حکم آن باشد یا حکم را دانسته قصدًا خلاف رفتار کرده باشد پس درهر صورت که باشد نتیجهء نادانی است ومقصد اینست که اگر اندکی انسان ازعقل کار بگیرد ونتایج بد گناه را به تصور خود بیاورد هرگز اقدام به معصیت نمی کند در این باره تحت آیت «**اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوءَ بِجَهَالَـةٍ...**» یعنی بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند... (نساء:١٧)...

تفصیلاتی بیان شده است مراجعه فرمائید؛ اگر شخصی از کفریات برگردیده ومؤمن شود وبرای آینده رویهء مشروع اختیار نماید، حق تعالی تمام گناهان گذشتهء او را معاف می فرماید اگر چه گناهان او نهایت سنگین باشد.

باز آ باز آ هـر آنچه هستی باز آ   گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ

این درگهء ما درگهء نومیدی نسیت   صد بـار اگر توبه شکستی باز آ

(تفسیرکابلی: ج٢، ص ٣٠۴ـ ٣۶).

تبصره:

حرام در اسلام ـ یعنی آنچه که را خداوند بزرگ از سود، رِبا، شراب، قمار، گوشت چهار پایان، گوشت پرندگان، چیزی های پلید وغیره در اسلام حرام گردانیده است همه روی حکمت ومصلحت (اوتعالی) وفایده بر بندگانش می باشد، پس هیچ کسی از بندگان حق وصلاحیت این را ندارد که حرام خداوند را حلال وحلال خداوند متعال را حرام حکم کند چون حکم تحریم ودستور حلال نمودن همه ی این چیزی ها به خواست او خدای خالق همه ی مخلوقات می باشد، بندگان را می باید که مطیع وتابع امر (اوتعالی) باشند که در واقع هر کاری را که خداوند روی حکمتش انجام میدهد او ذات خود مختار است هیچ احدی نمی تواند که در کار او مداخله نموده چون وچرایی داشته باشد.

بنا بر قول عطار نیشابوری:

از زمین خشک رویـــاند گیاه   آسمان را بی ستون دارد نـگاه

هیچکس درملک او همباز نی   قـــول او را لحن نی آواز نی

از آنجایکـه کارهـای (اوتعـالی) هیچگـاهی خـالی از حکمـت وفایـده نمـی باشـد بر این اساس بر بندگانش واجب است که هر آنچه را که خداوند قدوس امر کرده بجـای آرنـد وآنچـه را کـه نهـی ومنـع فرمـوده از آن اجتنـاب وخـوداری ورزنـد، واز فرمان خالق خویش واوامر پیامبرش سر پیچی وگردن شخی ننموده ومطیع وپیروی امر خداوند توانا ودستور رسول خدا باشند، زیرا بندگی همین معنـی را میدهـد کـه بنـدگان مطیـع قَـوانین ودسـتورات خـالق خـود وفرمـوده هـای پیـامبر (اوتعـالی) باشـند، نـه ایـن کـه از نـزد خـویش شـریعت و راهـی را بجـز راه خداوند متعال در پیشرو گیرند بدون تردید اگر بندگان بجز راه خداوند بزرگ راهی دیگری را در پیشرو گیرند هرگز بدان بسر منزل مقصود نخواهند رسید، فلهذا یگانـه راه کـه مـا مـی تـوانیم بدان راه بسر منـزل مقصـود ومقصـدگاه اصـلی خـویش رسـیم همانـا راه مستقیم خداونـد بـزرگ مـی باشـد، راه کـه در ایـن راه نـه خـوفی از راهزنـی وجـود دارد ونـه هـم خطـری از حیوانـات درنـده وغیـره احساس می شود، ولی اگر ما راه مستقیم خدای بزرگ را رها نموده به بیراهه وراه شیطان روانه شویم همان است که راه شیطان هزاران خوف وخطری را در پی دارد، راه که به هرگذرش صد دیو دَدی در کمین ما است.

بهر حال آنچه را خداوند از گوشت حیوانات چهار پای وپرندگان وپولی از راه نـا مشروع و... بـه مـا حـرام قرار دا ده واز خوردن آنها مـا را منع نموده است بـدون شـک وتردیدی در آن چیزی هـای نـا پـاک وپلید اضراری نهفتـه است کـه بــه صــحت جسـم جــان، روح وروان مــا همخــوانی ومطابقـت نــدارد وضــرر به جسم وجـان مـا مـی باشد، (بجز در حالتِ ناچاری، اضطراری واستثنائی کـه اگر از گوشت حیوانات حرام ویا چیزی های نـا پـاک منع شده، شخص نـا چـار بقدر ضـرورت نخـورد خـوف مـرگ بـرایش طـاری مـی گـردد در اینجاسـت کـه شریعت اسلام بخوردن گوشت حـرام وچیزی هـای نـا پـاک بـه قدر ضروت...

وبدون تجاوز از حد مجاز میداند، این رخصت شریعت اسلام بر سهولت ودر نهایت مَرحمت خدای مهربان نسبت بر بندگانش وبقای حیاتی آنان تا روز معین شان می باشد).

لهذا عادت انسانها فطرتًا این است که ظاهرًا در زندگی خود تلاش وکوششان برای جلب منفعت ودفع مضرت می باشد، وهمواره در فکر وتلاش این هستند که کاری را انجام دهند که نفع بر جسم جان وفایده ی به روندی زندگی شان باشد وانسانهای عاقل هیچگاهی کاری را انجام نمی دهند که به ضرر جسم جان روح و روان خود وبه اضراری دیکران تمام شود، پس از آنچه که خداوند یکتا! ما را از محرمات نهی فرموده که ضرری بر جسم جان، مال منال ما در دنیا و خسارتی در آخرت است خود را منع نموده تابع فرمان (اوتعالی) بوده باشیم، هیچگاهی کاری را انجام ندهیم که باعث ضرر بر جسم جان مال ومنال ما در دنیا وزیان آخرتی وتاوان به دیگران باشد، بدون شک رفتن در راه خداوند مهربان وطلب رزق حلال از فضل (اوتعالی) همواره در راه تجارتی پر مَنفعت روان بودن است که از هر سو بالای من شما خیر ومَنفعت باران آسا می بارد، واگر کسی چنین فایده بلا عَوضِ خدای مهربان را نادیده گرفته حرام خداوند را با حلال (اوتعالی را) مخلوط نموده فرقی میان این دو ننماید چنین است که (معاذالله) به دستور خداوند متعال اعتنائی نکرده است وکسی که به حکم ودستور خدا اهتمامی نورزد بدون شک درهیچ کارش پیروز نشده وهرگز در زندگی اش روی خوبی خیر وفلاح را نخواهد دید، چنین کس شرمندهء دنیا ورسوای آخرت می باشد.

از این جهت چنین شخص (معاذالله) خواسته وحکمت ومصلحتی خداوندی را نادیده گرفته است وگویا ندانسته که در ممنوعات الهی چه حکمت، مصلحت وفایده ی نهفته است ویاهم دانسته چنین سرکشی، نافرمانی بی توجه ی وکاری زشت ونا بخودنی را در قبال اشیاء ممنوعه الهی (حرام را به حلال مخلوط) نموده که در حقیقت چنین اشخاص وافراد زیان کاری می باشند که کیفر سر پیچی از فرمان الهی وکار زشت شان را در دنیا ویا هم درعقبی حتمی خواهند دید، لذا چنین افراد واشخاصی بی توجه به امر خداوند وحرام خور در جامعه اسلامی زیاد هستند که از روی غفلت وبی توجهی ویاهم دانسته اشیای حرام را از قبیل مال یتیم، مالی از راه سرقت دزدی، غصب، رشوه ستانی، رِبا ـ سود خوری، شراب نوشی، قمار زنی، استعمال ایشای مُسکرات (اَلکُل ویسکی عرق، تریاک ـ پودر ـ شیشه و...) را میخوردند، می نوشند ومی کشند وبا این اشیای حرام معامله خرید وفرش می کنند وبا چنین حرام خوری عادت کرده اند وهیچ احساس شرم وندامتی ندارند چنین انسانها در واقع انسانهای زیانکار، بد کار وبدترین انسانهای روی زمین محسوب می شوند، علاوه از این کسانیکه حلال خداوند را فهمیده ودانسته قصدًا حرام وحرام (اوتعالی) را حلال حکم می کنند بدون تردید چنین اشخاص وافراد کافر اند که در کافر بودنی چنین اشخاص در این صورت دیگر هیچ شک وتردیدی باقی نمی ماند.

از آنجایکه ضرر نقص دینی وبدنی در خوردن ونوشیدن چیزی های حرام است وفایده منفعت نیز در نا خوردن اشیای مذکر می باشد که این همه به اساس حکمت ومصلحت خداوندی بوده که چنین اشخاص حرام خور ونا فرمان، درک وفرقی میان اشیای حرام وحلال را نکرده اند وهمواره حرام وحلال خدا را مخلوط نموده بر خود وبر خانواده ی خود خورانیده اند وچنین اشخاص نزد خداوند سخت محاکمه وجوابگوی نافرمانی از اوامر الهی وکارهای زشت وحرام خوری شان خواهند بود، طور نمونه خداوند بزرگ گوشت خوگ را حرام قرار داده است طبیبان دنیا در این مورد در صدد تحیقات بر آمده اند که چرا اسلام گوشت خوگ را حرام حکم کرده است در حالیکه بهترین گوشت در میان چهار پایان گوشت خوگ می باشد اینان بعد از تحیقات زیادی در این مورد به این نتیجه رسیده اند که در گوشت خوگ مکروبی وجود دارد که سبب مَرَض برای انسانها می گردد وآنان باز برای این کار وزَوال مکروب آن راهی دیگری را جستجو کردند وخواستند که گوشت خوگ را خوب در آتش جوش دهند تا خوب پتخته شود وبعد آن را در یخچال مدتی زیادی گذاشته شود که خوب یخ گردیده تا مکروب آن از بین برود ایشان با این همه حیله وراه سنجی بازهم در یافتند که مکروب آن از بین نرفته است وبه حال خود باقسیت، و از سوی دیگر بر خلاف دیگر حیوانات در طبیعت خوگ بی غیرتی موجود است پس هر انسانی که گوشت خوگ را می خورد عادت وبی غیرتی خوگ بالای آن انسان تأثیر مثبت می گذارد.

بلی! چیزی را که خداوند یکتا! آن را پلید وناک وحرام حکم کرده ودستور منع خوردن آن را داده باشد بدانید که بدون تردید هیچکاری (اوتعالی) خالی از حکمت وفایده ی نمی باشد، پس بایست که به دستور وخواسته های برحق خالق خود سر تسلیم سپرده وبندگان مطیع وفرمان بردار خداوند بزرگ در اجرای تمام دستوراتی (اوتعالی) باشیم تا پیروز دنیا وسعادت آخرت گردیم.

آنچه حرام کرده اسلام بر ما حکمتُ مصلحتی بوده بجا

خالی ازفایده نمیباشد کارهای خدا دیده باشیدُ ضررِ حرام کاری را - (حمیدی)

۱ـ تحریم رِبا ومنع سود وبهره پول نقد. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۱۷۶ـ ۱۷۸).

۲ـ تحریم سود پول نقد و وجوب اطاعت فرمان خدا و رسول خدا گرایش به کارهائی که موجب مغفرت خداوند است. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۲۵۸ ـ ۲۶۰).

۳ـ بیان انواع گوشت حرام وزیان آور که خوردن آن ممنوع است؛ شرح تفصیل وبیان اینکه تکمیل شریعت اسلام پس از ایجاد جامعه اسلام وتربیت اصحاب وآماده شدن آنها برای تبلیغ اسلام بوده است؛ بیان اینکه غذاهای پاک ومفید حلال است (برعکس غذاهای زیان آور که پیش از این گفته شد)، (تفسیرکابلی:ج ۱، ص ۴۰۲ـ ۴۰۶).

۴ـ تحریم مشروبات مست کننده (خمر) ومراحل آن. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۷۵ـ ۴۷۶).

۵ـ گوشتهای حرام که مردم بی دین وکافر از آنها ارزاق می کنند؛ شخص مسلمان حق ندارد چیزی را به فکر وسلیقه خود حرام نماید یا حلال گرداند زیرا حلال یا حرام بودن فقط باید به فرمان صریح خداوند باشد؛ خداوند به لطف وکرم خویش گناه افرادیکه از روی نادانی مرتکب کار بدی شده وسپس توبه کرده اند می آمرزد. (تفسیرکابلی: ج۲، ص ۳۰۴ـ ۳۰۶).

حلال در اسلام:

يَسْئَلُوْنَکَ مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَاعَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِيْحِ مَكَلِّبِيْنَ تُعْلِمُوْنَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ فَكُلُوْا مِمَّآ اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوْا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوْا اللهَ اِنَّ اللهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ. (۴) اَلْيَوْمَ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِيْنَ اُوتُوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذآ ءَاتَيْتُمُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ مُحْصِنِيْنَ غَيْرَمُسْافِحِيْنَ وَلَامُتَّخِذِی اَخدَانٍ وَمَنْ يَّكْفُرْ بِالْاِيْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوْ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِيْنَ[1]. (المائده: ۴ ـ ۵).

ترجمه: از تو می پرسند: چه چیز بر آنان حلال شده؟ بگو: همه ی پاکیزه ها وشکاری که حیوانات شکاری که به آنها شکارکردن را تعلیم داده اید، در حالی که از احکام تزکیه ای که خدا به شما آموخته به آنها می آموزید، بر شما حلال شده است؛ بنا بر این از آنچه آنان برای شما [گرفته اند و] نگاه داشته اند بخورید، ونام خدا را [هنگام فرستادن حیوان شکاری] برآن بخوانید، واز خدا پرواکنید؛ زیرا خدا حسابرسی سریع است. (۴) امروزهمه رزق های پاکیزه [خدا] برای شما حلال شد، وطعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام ونجس نیست] بر شما حلال وطعام شماهم بر آنان حلال است، وزنان پاکدامن مومن، وزنان پاکدامن از اهل کتاب [از طریق ازدواج شرعی] در صورتی که مهریه ی آنان را بپردازید بر شما حلال است، چنانچه مایل باشید پاکدامن ومصون از زنا بمانید ودر خلوت دنبال انتخاب کردن معشوقه نا مشروع نباشید، وهر که در ایمان [به خدا وپیامبر وقیامت] کفر ورزد، قطعًاعملش تباه شده وفقط او در آخرت از زیانکاران است. (مائده: ۴ـ ۵)...

---

۱) این آیت (۵) سورهء مائده، قبلًا در صفحه (۲۷۸) ذکرش گذشته است اینجا جهت تناسب موضوع دوباره ذکر گردید.

تفسیر: وقتیکه در آیت ما قبل چیزی های حرام فهرست شد طبعًا سوال پیدا می شود که آیا چیزی های حلال کدام است؟ در جواب آن میفرماید دایرهء حلال بسیار وسیع است غیر از همان چند چیز که در آن زیان دینی ویا بدنی است تمام طیبات واشیای پاکیزه حلال اند چون نسبت به شکار حیوانات شکاری مخصوصًا سوال کرده بودند بنا بر آن در جزء مابعد آیت حکم آن تفصیل داده شده؛ جانوری که به واسطهء سگ شکاری یا باز وغیره شکار شود به شرایط ذیل حلال است:

۱ـ حیوان شکاری باید تعلیم یافته باشد.

۲ به شکار فرستاده شده باشد.

۳ـ حیوان شکاری را بطریقی تعلیم داده باشند که از طرف شریعت معتبر است یعنی سگ را طوری تعلیم دهند که شکا را بگیرد ونخورد و (باز) چنان آموخته باشد که هر وقت که صاحبش او را آواز دهد فورًا بر گردد، ودر صورتیکه سگ شکاری شکار را خودش بخورد و (باز) به آواز بر نگردد معلوم است که چون تحت امر او نیست پس شکار را هم برای صاحب خود نگرفته، حضرت شاه رحمه الله در این خصوص میفرماید: چون حیوان شکاری خوی انسان را آموخت شکارش چنان است که گویا خود شخص آن را ذبح کرده است.

۴ـ هنگام فرستادن حیوان شکاری نام خداوند جل جلاله را بر زبان رانند یعنی بسم الله اکبر گفته بفرستند، نص قرآنی همین چار شرط را را تصریح فرموده است.

۵ـ شرط که نزد ابوحنیفه رحمه الله معتبر است آنست که باید حیوان شکاری حتمًا شکار را زخم زند که خونش جاری شود به این طریق کلمهء جوارح به اعتبار مادهء جرح مُشعِر است هر گاه یک شرط از شرایط مذکوره مفقود باشد شکاری را که جانور شکاری کشته حرام است...

جـز در صـورتیکه نمـرده باشـد وذیـح کـرده شـود بـه حکـم آیـت «... **وَمَآاَکَلَ السَّبُحُ اِلَّا مَا ذَکَّیْتُمْ...**» ... یعنی حیوانی که درنده ای آن را کشته واز آن خـورده، مگـر آنچـه را کـه در آسـتانه ی مـرگ، قابـل تذکیـه بـوده وشما به دستور شرع تذکیه کرده اید... (مائده:۳)، حلال است.

درهر حال از خداوند (ج) بترسید ودر وقت استعمال طیبات وانتفاع از شکار وغیره از حدود وقیود شرع تجاوز نکنید، انسان، چون عمومًا به لذائذ دنیوی منهمـک و(کوشـنده) بـوده وقتیکـه بـه شـکار ودیگـر مشـاغل مشـغول مـی شـود از خدا وآخرت غافل می گردد از این رو تنبیه ضرور بود که خدا را فراموش نکنیـد وبـه خـاطر داشـته باشـید کـه روز قیامـت چنـدان دور نیسـت از موازنـهء سپاس ودقـائق عمرعزیـز یـک یـک حسـاب گرفتـه مـی شـود؛ طوریکـه امـروز دین کامل به شما داده شد نعمت های پاکیزهء دنیا هم بطور همیشه برای شما حلال گردانیده شد که گاهی منسوخ نمی شود؛ مراد از طعام در این موقع خـوردن ذبیحـه اسـت یعنـی اگـر کـدام یهـود یانصـرانی وقـت ذبـح حـلال نـام غیر خدا را نگیرد بشرطیکه یهودیت یا نصرانیت او بعد از مرتد شدن از دیـن اسـلام نباشـد خـوردن آن بـرای مسـلمان حـلال اسـت ودر بـاب مرتـد احکام جدا گانه است؛ در این موقع این را بطور مکافات ومجازات استطرادًا ذکـر فرمـوده در حـدیث آمـده اسـت کـه «**لایاکـل طعامـک الّا تقـی**» یعنی خوراک ترا غیر از پرهیزگار نخورد.

مطلب این نیست که طعام شما برای اشخاصیکه پرهیزگار نباشند حرام است وقتیکه ذبیحهء کافر کتابی برای مسلمان حلال باشد ذبیحه وخوراک مسلمان چگونـه بـرای دیگـران حـرام باشـد، قیـد عفـت شـاید بـه غـرض ترغیـب باشـد یعنـی مسـلمان بایـد قبـل از نکـاح اول عفـت زن را در نظـر بگیـرد نبایـد تصـور کـرد کـه اگـر پاکدام نباشـد نکـاح او صـحیح نیسـت؛ بـا یـک حکمـی کـه بـه اهـل کتـاب مخصـوص بـود حکـم مخصـوص دیگـر آن نیـز بیـان گردیـده یعنـی در شـریعت نکـاح زن کتـابی جـایز ونکـاح زن مشـرکه جـایز نیسـت «**وَلَاتَنْکِحُوْا الْمُشْرِکَاتِ حتَّی یُؤْمِنَّ...**» یعنـی بـا زنـان مشـرک ازدواج نکینـد تا زمانیکه ایمان بیاوَرند... (بقره: ۲۲۱).

یاد باید داشت که نصارای زمان ما عمومًا به نام نصاری می باشند اما در اینها بسا مردمانی هستند که نه به کتاب آسمانی قایل اند ونه به مذهب ونه به خدا از این جهت اطلاق اهل کتاب بودن بر آنها راست نمی آید لهذا حکم ذبیحه و زنان شان مثل اهل کتاب نمی باشد ونیز معنی حلال شدن چیزی این است که فی حد ذاته در آن کدام نوع تحریم نباشد اما در صورتیکه انسان نسبت به احوال وآثار خارجی از انتفاع حلال مبتلا به حرام شود بلکه احتمال باشد که به کفر گرفتار آید اجازهء انتفاع از چنین حلال داده نمی شود در روزگار ما از آمیزش واختلاط بدون ضرورت با یهود ونصاری وگرفتار شدن به دام زنان آنها نتایج خطرناکی که پدید می آید بر کس مخفی نیست پس باید از اسباب وذرایع اعمال وعقاید بد اجتناب ورزید؛ در قید نکاح آوردن گویا اشاره به آنست که نکاح در ظاهر قید وپابندی است لیکن این قید از آن آزادی ها وشهوت رانی ها بهتر است که در هوای آن چار پایان آدم صورت می خواهند سلسلهء ازدواج را معدوم نمایند؛ طوریکه قبلًا ذکر عفت زن گذشت اکنون مرد را نیز به عفت وپاکدامنی ارشاد می نماید:

«... **وَالطَّيْبَاتُ لِلطَّيِبِيَنَ وَالطَّيِبُوْنَ لِلطَّيِبَاتِ**...» ... یعنی وزنان پاک برای مردان پاک ومردان پاک برای زنان پاک اند... نور:۲۶).

از این معلوم شد که حکمت در امر نکاح حفاظت گوهرعصمت است تا مقصد تزویج تکمیل گردد نه هوا پرستی وشهوت رانی؛ باید فایده اجازت از مناکحت با زنهای اهل کتاب این باشد که حقانیت واخلاق اسلامی مؤمن خدا ترس بدل زن جایگیر شود نه اینکه شوهر فریفته آنها شده گوهر گران بهای ایمان را قربانی او کند ومصداق «**خسرالدنیا والآخرة**»، یعنی، (نه اینکه به انجام این کارش) زیانکار ورسوایی دنیا وآخرت، گردد.

وچون در اثر مناکحت با زن کافره احتمال قوی این فتنه است لهذا تهدید «... **وَمَنْ يَّكْفُرْ بِالْاِيْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ** ... یعنی هرکس در ایمان [به خدا وپیامبر خدا وقیامت] کفر ورزد، قطعًا عملش تباه شده... (مائده:۵)...

خیلـــی مـــوزون وبـــه موقـــع اســـت، ایـــن نظریـــه مـــن اســـت، اما حضرت شاه صاحب رحمه الله می فرمایند به این دو حکم اهل کتاب را در دنیا از مشرکین تخصیص دادند اما در آخرت حال تمام کفار خراب است اگرعمـــل نیـــک هـــم کننـــد قبـــول درگـــاه الهـــی نیســـت. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۰۶ـ ۴۰۹).

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَالتَّقُوا اللهَ الَّذِىْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ. (المائدة:۹۶).

ترجمه: برای بهرمند شدن شما وکاروانیان، شکار کردن از دریا وخوارکی آن [درحال احرام] بر شما حلال شد، وشکار صحرا وبیابان تا زمانی که محرم هستید بر شما حرام است، واز خدایی که به سوی او محشور می شوید پرواکنید. (مائدة:۹۶).

تفسیر: حضرت شاه صاحب رحمه الله می نگارد که در (حین احرام شکار دریا یعنی ماهی حلال است طعام دریائی یعنی آن ماهی که از آب جدا شده مرده مگر خود او نگرفته نیز حلال می شد) اینکه فرموده شده برای فائدهء شما رخصت داده شده دانسته نشود که به طفیل حج حلال است واینکه فرموده برای فائده تمام مسافران پس ماهی اگر چه در حوض باشد از جملهء شکار دریا محسوب می شود بدین وسیله حکم شکار در حین احرام واضح گردید، ودر احرام قصد است بسوی مکه که در آن شهر ونواح آن کشتن صید همیشه حرام است بلکه شکار را ترسانیدن وگریختاندن هم، (درست نیست). (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۸۰ـ ۴۸۱).

تبصره:

حلال در اسلام ـ یعنی بجز یک چند چیزی محدود که روی حکمت الهی وضـرر دینـی ونقصـان بـرای صـحتی انسـانی دارد خداونـد بـزرگ آنهـا را در اسلام حرام حکم کرده است وباقی همه چیزی های پاکیزه چه از گوشت حیواناتی اهلی بیابانی بری وحیواناتی بحری واز دانه ها نباتات گیاه هان وغیره همگـی حـلال هسـتند یعنـی نعمـت هـای پـاکیزه و حـلال خداونـدی بمراتـب...

از چیزی های که حرام وناپاک اند بیشتر وزیاد ترند که اگر بخواهیم آنها را حساب کنیم آنها را هرگز به حساب آورده نمی توانیم و زبان از شمارش آن نعمت های حلال وپاکیزهء بیشمار الهی کوتاهی می کند.

جایکه خداوند متعال میفرماید:

وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِ مَاسَأَلْتُمُوْهُ وَإِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللهِ لَاتُحْصُوْهَآ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ. (إِبَراهِيم: ٣۴).

ترجمه: واز هر چیزی که [به سبب نیاز تان به آن] از او خواستید، به شما عطاکرد، واگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شماره آورید، مسلمًا انسان بسیار ستمکار وناسپاس است. (إبراهیم: ٣۴).

فلهذا اگر ما شکران این همه نعمت های بی شماری الهی را داشته باشیم خداوند مهربان باز در بدل شکران نعمت هایش به ما دو چند وده چند نعمتش را بیشتر وزیادتر می کند این همه از لطف ومهربانی بی کران خداوند بزرگ نسبت بر بندگانش می باشد واگر برعکس پاسی از این نعمت های بی شماری الهی را نداشته باشیم همان است که خداوند متعال به سبب ناسپاسی عذابی سختی بر ما نازل خواهد کرد که ممکن منجر به کاهش رزق فقر بیچارگی ذلت وخواری من شما گردد.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِىْ لَشَدِيْدٌ. (إبراهيم: ٧).

ترجمه: و[نیز یاد کنید] هنگامی که پروردگار تان اعلام کرد: اگر پاس گزاری کنید، قطعًا [نعمت] خود را بر شما می افزایم، واگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است. (إبراهیم: ٧).

بهر حال از آنجایکه نعمت های حلال وپاکیزه خداوند مهربان از چیزی های حرام وناپاک بی حد افزون است وما هر آنچه را که از فضل خدای مهربان بجزعددی محدودی اشیای حرام وناپاک، بخواهیم برای ما میسر است، که آن اشیای حرام هم غیر از خوردن از گوشت آنان استفادهء برخی از آن چیزی های حرام هم در واقع به نفع ماست از جمله سگ برای شکار وپاسبانی، از پرندگان باز هم جهت شکار والاغ وخر که گوشت آن حرام است ولی وجودش واستفاده از الاغ در دنیا به نفع ماست که از آن استفاده ی زیادی می بریم سواری بار بری و... سپس ما از اکثر چیزی های حرام هم مستفید می شویم، واز جانوران خدای مهربان از حرامش استفاده نموده واز گوشت حلالش تغذیه وخورده می توانیم، وهمچنان خدای مهربان خوردن گوشت جانوران حرام را هم در زمان ناچاری شخص برای نجات جانش از گرسنگی به حد ضرورت اجازه داده است.

جایکه خداوند مهربان میفرماید:

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِ وَمَآ اَهِلَّ لِغَيْرِاللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّغَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. [۱](النحل: ۱۱۵).

ترجمه: خدا فقط مردار وخون وگوشت خوگ وآنچه را با نام غیر خدا ذبح کرده اید، بر شما حرام کرده است، پس کسی که [برای نجات جانش از خطر، به خوردن آنها] نا چار شود در حالیکه خواهان لذت نباشد واز حد لازم تجاوز نکند [گناهی بر او نیست] یقینًا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است. (نحل: ۱۱۵).

پس می باید که به انعاماتی الهی شکر گزار بوده وپاس نعمت های خداوند مهربان را داشته باشیم تا به سبب شکران نعمت هایش خداوند از این بیشتر وزیاد تر نعمت برای ما ارزانی نماید واگر برعکس ناسپاسی کنیم معلوم است که خود تیشه بر ریشه خود زده ایم وخود سبب کاهش رزق مان شده ودانسته بر جان خود ظلم وستمی نموده ایم...

---

۱) این آیت (۱۱۵) سورهء نحل قبلًا در صفحه (۵۱۸) ذکرش گذشته است اینجا جهت تَناسب موضوع دوباره تذکر یافت.

جایکه خداوند منان میفرماید:

... وَمَاظَلَمُوْنَا وَلَاكِنْ كَانُوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ. (البقرة: ۵۷).

ترجمه: ... و[در ناسپاسی در برابر نعمت] بر ما ستم نکردند، بلکه همواره بر خود ستم می ورزیدند. (بقرة: ۵۷).

پس انسان های صاحب عقل منطق هیچگاهی بر جان خود ونه هم برجان دیگران ظلم وستمی را هر گز روا نمی دارند، وپیوسته برای آرامش آسودگی خود ودیگران تلاش ورزیده ودر همه حال پاسداری، شکر گزاری نعمت های خداوند لایزال را نموده ودر صدد ایجاد فرق وتمیز میان چیزی های حلال وحرام می باشند.

آنچه حلال دراسلام است و بیشمار بجزمحدودی حرامِ که آن هم بکار

همه را روزی دهد آن ذات رازِق به دریا و بیابان دشت و امصار -(حمیدی)

۱ـ بیان اینکه غذاهای پاک ومفید حلال است (بعکس غذاهای زیان آور که پیش از این گفته شد)، مسلمانان حق دارند غذای پاک وحلال یهودیان ومسیحیان را بخوردند ونیز جایز است که با رعایت عفت وپاکدامنی با زنان مسیحی یا یهودی مذهب ازدواج نمایند. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۰۶ـ ۴۰۹).

۲ـ شکار دریا (انواع ماهی) حلال است وبیان اینکه شکار بیابان در حال احرام جائز نیست. (تفسیرکابلی: ج۱، ص ۴۷۹ـ ۴۸۱).

پایان

مأخذ:

قرآن مجید: (وحی الهی).

حدیث نبوی ـ (حضرت مُحمد صلی الله علیه وسلم).

ترجمه: از استاد حسین انصاریان (ایرانی).

ترجمه فارسی: ایضًا، از امام شاه ولی الله محدث دهلوی (هندی).

تفسیر: از مولانا محمُود حسن دیوبندی (هندی)، (تفسیرکابلی ـ با ترجمه آن).

فوائد از موضح القرآن ونگارش: از علامه شبیر احمد عثمانی دیوبندی (هندی)، تفسیرعثمانی معروف به (تفسیرکابلی).

ترجمه از اُردو به دری: تحت نظر هیئتی از علمای افغانستان، (تفسیرکابلی).

تفسیر معارف القرآن: از مفتی محمد شفیع عثمانی (پاکستانی).

تفسیر روح المعانی: از محمود بن عبدالله (عراقی).

تفسیر ابن کثیر: از حافظ عمادُالدین ـ اسماعیل بن کثیر (سوری).

تفسیر کبیر: از امام فخرالدین رازی «رَی» هِروی (خُراسانی).

مِشکاة المصابیح: از شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (ایرانی).

ترجمه احادیث مِشکاة به فارسی: از عبدالحمید وردگ (افغانی).

تعلیم دین: از ستر جنرال گل زرک زدران (افغانی).

فرهنگ فارسی: از دکتر محمد معین (ایرانی).

درسهای هفته گی از سیره نبوی: از ابوالخیر عبدالرحمن معتصمی ـ غوری (افغانی).

پیغام رَهبر: از شهید پروفیسور برهان الدین ربانی ـ بدخشی و(رئیس جمهور اسبَق افغانستان).

لغت نامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰: از.................... (ایرانی).

لغت نامه دهخدا: از استاد علی اکبر دهخدا (ایرانی).

تبصره: از عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی (افغانی).

اِستِشهاد از اشعار: از شُعرای معروف جهان؛ مولانا بلخی، بیدل، ناصر خسرو بلخی، سعدی، حافظ، عمرخیام، نظامی، فردوسی، سنایی، خاقانی، ابوعلی سینا، عطار، ابوسعید ابوالخیر و...

رباعیات، مثنویات وغزلیات در پایانِ موضوعات: از عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی (افغانی).

مُشخصات جلد وصفحاتِ موضوعات در پا ورقی: از همان مأخذ.



مختصرِ از زندگی نامه مؤلف:

عبدالرحمن "حمیدی" فرزند عبدالحمید "کریمی" در سال (۱۳۶۹هـ.ش)، در یک خانواده متدین اشراف در ولایت بدخشان ولسوالی یاوان ـ راغ و در روستای درنگ دیده به جهان گشود، او در اُوان کودکی با فکر منیر وذهن وَقادیکه داشت قرآن مجید وکتابهای مُتَداوَله را در نزد پدرش وعلماء واُساتید آن زمان در ولایت بدخشان، ولایت کندز و ولایت بغلان در مدت کوتاهی به اختتام رسانید وبعد برای فرا گیری علوم، فنون واصول تجارب در میان سال های (۱۳۷۹ـ ۱۳۸۶)، به کشور پاکستان وایران سفر نمود.

بنا بر گفتهء سعدی:

بسیار سفر باید تا بخته شود خامی   صوفی نشود صافی تا سر نکشد جامی

وبعد از بازگشت از دول مذکور، موصوف از صنف دوازدهم مدرسهٔ امام قتیبه (رح) واقع در ولایت بغلان مرکزی در سال (۱۳۸۹هـ.ش)، فارغ گردید سپس از سپری نمودن امتحان کانکور به دانشکده شرعیات و دانشگاه الغیاث واقع ولایت هرات راه یافت ودر پایان سال (۱۳۹۳هـ.ش)، از دانشکده شرعیات و دانشگاه نامبرده فارغ التحصیل گردیده دیپلُم و(دانشنامه) خود را اخذ نمود، نامبرده را در ایام جوانی هوایی شعرگوی ونویسندگی با خود جلب نمود که از سال (۱۳۸۳هـ.ش)، به سرودن شعر آغاز کرد، طلوع کوکب درخشانِ طبع آقای"حمیدی" در آسمان شعری فارسی ــ دری شگفت انگیز بوده است، درغزلیاتی "حمیدی" که نسبتًا اشعارِ کلاسیک وبیشتر نو آوری دیده می شود از حیث الفاظ پیروی از حافظ بوده است ودر قَطعات، مثنویات ورباعیاتِ زیبای او زیاد تر رنگِ سخنِ جامی را دارد وغالبًا ساده و روان است، اما اندیشه وافکار وی در بر گیرندهء نکات مهم اجتماعی، اخلاقی وانتقادی بوده است ودرک او نسبت به مَبداء حیات روشن وبیشتر تحتِ تأثیرِ اعتقاداتِ دینی، اندیشه های عرفانی وتفکر سیاسی می باشد ومجموعهٔ شعری آقای "حمیدی" که مَشمول غزلیاَت، مثنویات ودوبیتی های دلپذیر بوده، در جهتِ روشنگری پخش ونشر مسائل دینی، علمی، اخلاقی، فلسفی، سیاسی، عشقی، حکمت، موعظه، وموضوعاتِ ادبی وهنری برای اجتماع انسانی می باشد که اَفزون از یک هزار بیت وتقسیم در دوکتاب مسمی یکی بنام (گُلستان بدخشان) ودیگری بنام (شرارهٔ عشق) می باشد، کِتاب دست داشتهٔ تان (**پیام قرآنی**) وکِتابهای دیگری آقای"حمیدی" که زیر تحریر است قرار ذیل می باشند:

- ✓ پیامبران در قرآن
- ✓ شیوهٔ جِهاد
- ✓ پیامبر آخرزمان در آئینهٔ قرآن
- ✓ دنیای پرندگان
- ✓ ده دهه بُحران در افغانستان
- ✓ معلومات کلی
- ✓ اندیشهٔ من
- ✓ اتحاد مسلمین
- ✓ اسلام آیین سیاست
- ✓ انسانیت در اسلامیت
- ✓ شناخت افغانستان
- ✓ شناخت کشور های جهان

با احترام شاولی " تا ئب" بادغیسی وکیل مدافع در ولایت بادغیس حلول بهار سالِ (۱۳۹۱هـ.ش)، هرات ــ افغانستان.